

ایران در عصر پهلوی

جلد دهم

آریامهر
دراوج اقتدار

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی میرزا



گناه من این بود که برای میهنم بلند پروازی می کردم . آرزوی من این بود که وحدت و تمامیت و استقلال ایران تضمین گردیده و ایرانیان مرفه باشند . من میدانستم که هدف های بلند پایه من با منافع بیگانگان هم آهنگ نیست ، زیرا آنان ایران را ذلیل و ناتوان می خواستند . تاریخ قضاوت خواهد کرد که می خواستم ملت ایران را باستانی که بیش از توانش بود پیش ببرم . شاید اشتباه اصلی من همین بود . اشتباهات خود را پذیرفتم و در مقام جبران آن بر آمدم . ولی همه شاهد بودند با رئیس مملکتی که به آینده ملتش دلبسته بود چگونه رفتار شد ؟

محمد رضا پهلوی

جنگ قدرت در ایران

و خاطراتی از دوران نخست وزیری

دکتر اقبال، مهندس شریف امامی، دکتر امینی و امیر اسدالله علم

جلد یازدهم (ایران در عصر پهلوی) به دوران حکومت چهارتن از نخست وزیرانی اختصاص داده شده که سه تن از آنان از نزدیک ترین افراد به محمدرضا شاه پهلوی بودند ولی علی امینی با اینکه مورد اعتماد شاه نبود به نخست وزیری رسید.

در این جلد از کتاب درباره تأسیس احزاب ملیون و مردم و اجرای برنامه اصلاحات ارضی و اعتصاب و تحصن دردانشگاه و بازداشت گروهی از رجال و صاحبان مقامات در دولت امینی و چگونگی واقعه ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲ و پیداشدن خمینی در صحنه سیاست ایران مطالبی تنظیم گردیده که پرده از روی خیلی از وقایع تاریخی برداشته می شود.

برای تهیه هر جلد از کتاب با ارسال ۱۰ پوند در انگلستان به اضافه هزینه پست در خارج از انگلستان (هر جلد ۲ پوند) به سهولت می توانید کتاب را با مکتب به زبان فارسی به نشانی زیر تهیه فرمائید.

BOOK PRESS
(PAKA PRINT)
4 MACLISE ROAD, LONDON W14 OPR

وضع پادشاهان و امپراطوران

من وقتی تازه به سلطنت رسیدم پادشاهی پاک و خوب بودم ولی اطرافیانم گمراه کردند. هرسخن نابجائی که گفتم به به و آفرین تحویل دادند و هرعمل لغوی که کردم احسنت و مرحبا گفتند. حتی خواهران و برادران هم با من راست نبودند.

از بس دروغ و تملق شنیدم و نادرستی دیدم به جان آمدم. با هر فرد درباری که مشورت کردم برایم محسوس بود که تامزه دهانم را نمی چشیدند دهان باز نمی کردند و تا فکر باطنی مرا نمی خواندند اظهار نظر نمی کردند. آنهائیکه قصد تقرب داشتند هرکاری می کردند. عقلا و فهمیدگان هم انتظار داشتند که من سراغ آنها بفرستم. فراموش نکنید که منم بشر هستم و قابل اشتباه...

از بس تملق شنیده ام از کلمه (بله) بیزار شده ام. از تمجید دروغی به تنگ آمده ام. اطرافیان من حالت سنگ را پیدا کرده اند که اذیتترین دشنامها خم به ابرو نمی آورند. حسرت مردم کوچه و بازار را می خورم. چنان درمیان امواج دروغ و تملق و چاپلوسی و نفاق و تعارف ساختگی گیرافتاده ام که برآستی آرزوی تنهایی می کنم. چون هر وقت کسی دستم را می بوسد منتظرم از آستینش دشنه ای درآورد و سینه ام را بشکافد. هرکس جام بدستم می دهد می ترسم زهرآلود باشد. از آینده نگران و بیخودی و بیگانه بدگمان هستم تا چشمم به خواب می رود خواب توطئه می بینم و از فرط وحشت از خواب برمی خیزم. این است وضع پادشاهان و امپراطوران.

از گفته های (کالیگولا) امپراطور مقتدر رم

ایران در عصر پهلوی

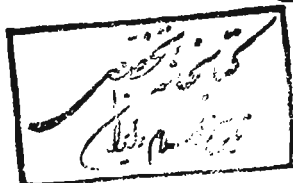
جلد دهم

آریامهر

دراوج اقتدار

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی میرزا



آسمان بین چه ترکتازی کرد

باچنان خسروی چه بازی کرد

جلدهم ایران در عصر پهلوی

آریامهر در اوج اقتدار

تاریخ انتشار - مهر ماه ۱۳۷۰ - اکتبر ۱۹۹۱

لندن - چاپ پکا

حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است .

بیچارگی و محنت و ویرانی ایران

زین فقر و پریشانی و رنجوری ایران

میرزاده عشقی

بگرفته دلم سخت ز اوضاع کنونی

از وضع کنونی وزید بختی ملت

فهرست مندرجات

صفحه	پیشگفتار
	نامه ای از استاد جمال زاده
از ۱ تا ۳۵	۱ - بنیاد پهلوی و شایعات فراوان
از ۳۶ تا ۹۳	۲ - فساد و مبارزه با فساد درکشور
از ۹۴ تا ۱۰۹	۳ - ثروت خاندان پهلوی
از ۱۱۰ تا ۱۱۵	۴ - سپرده بانکی مقامات دربانکهای خارجی
از ۱۱۶ تا ۱۲۱	۵ - رولزرویس شاه دراختیار جمهوری اسلامی
از ۱۲۲ تا ۱۲۸	۶ - عمران کیش و هیاهوی بسیار
از ۱۲۹ تا ۱۵۹	۷ - جشن های شاهنشاهی و تاجگذاری
از ۱۶۰ تا ۱۶۶	۸ - جنجال نمایش جشن هنر شیراز
از ۱۶۷ تا ۱۸۹	۹ - ساواک و سرنوشت شوم رؤسای آن
از ۱۹۰ تا ۲۱۱	۱۰ - زندانیان سیاسی و ساواک
از ۲۱۲ تا ۲۱۹	۱۱ - اسناد ساواک در دست مخالفین

- ۱۲ - اولین رئیس ساواک میخواست رئیس کشورشود از ۲۲۰ تا ۲۳۹
- ۱۳ - چرا حظیره القدس را ویران کردند؟ از ۲۴۰ تا ۲۴۷
- ۱۴ - پاکروان یافیلسوفی که رئیس ساواک شد از ۲۴۸ تا ۲۵۹
- ۱۵ - زندگی پرماجرایی ارتشبد نصیری از ۲۶۰ تا ۲۸۲
- ۱۶ - سپهد مقدم و بازیهای چند جانبه او از ۲۸۳ تا ۳۰۳
- ۱۷ - ثابتی یامقام امنیتی میخواست نخست وزیرشود از ۳۰۴ تا ۳۱۰
- ۱۸ - معمای ارتشبد (فردوست) از ۳۱۱ تا ۳۳۹
- ۱۹ - اعترافات ارتشبد فردوست از ۳۴۰ تا ۳۵۳
- ۲۰ - خاطرات ارتشبد فردوست از ۳۵۴ تا ۳۶۶
- ۲۱ - فردوست و همکاری باجمهوری اسلامی از ۳۶۷ تا ۳۷۵
- ۲۲ - اظهارنظردرباره گفته ها و نوشته های فردوست از ۳۷۶ تا ۴۰۱
- ۲۳ - اظهارنظردرباره اخلاق و رفتار پهلوی دوم از ۴۰۲ تا ۴۴۵
- ۲۴ - نکته هائی از زندگی محمدرضا شاه پهلوی از ۴۴۶ تا ۴۹۲
- ۲۵ - اعتقادات مذهبی شاه از ۴۹۳ تا ۴۹۸
- ۲۶ - ضمیمه کتاب از ۴۹۹ تا ۵۲۴
- ۲۷ - نامه هائی از خوانندگان از ۵۲۵ تا ۵۳۳
- ۲۸ - منابع و مأخذ از ۵۳۴ تا ۵۳۶

پیشگفتار

جلددهم (ایران در عصر پهلوی) اختصاص به اقدامات محمدرضاشاه پهلوی در روزهای داده شده که شاه درکمال اقتدار بود. هرکار بزرگ و کوچکی که درکشورما صورت می گرفت به (اراده شاه) بستگی داشت و مقامات مملکتی مجری افکار و اندیشه های رهبرمملکت بودند. نخست وزیران شرط اصلی دوام حکومت را دراین می دانستند که بهتر از دیگران توانسته اند (مجری افکار بلند و اندیشه های شاه) باشند بنا براین لازم است دراین باره هرچه می دانیم صادقانه بی حب و بغض به تاریخ بسپاریم تا مورخین از این گفته ها و نوشته ها الهام گرفته خمیر مایه تاریخ معاصر را فراهم سازند.

ذکر حقایق هیچگاه موجب نفی خدمات پر ارزش و گرانبهای شاهان پهلوی نخواهد بود بلکه نشانه آن است که با بیطرفی مسائل مورد بحث قرار گرفته است و بقول صائب:

به عیب خویش پرداز تا شوی بی عیب

مباش آینه عیب دیگران زنهار

بعد از مرداد ۱۳۳۲ که شاه با پیروزی از رم بازگشت و خود را از آن پس شاه انتخابی نامید با تمام قوا کوشید که کلیه اختیارات مملکت را داشته باشد. چون نسبت به خیلی از مقامات

مملکتی بی اعتماد شده بود، تلاش فراوان داشت که شخصاً سکان کشتی وطن را به دست گیرد. بهمین جهت از یکسو می کوشید که وضع مالی و اقتصادی مملکت بهبود حاصل کند و با افزایش درآمد نفت به توسعه اقدامات عمرانی در سراسر کشور پردازد تا مردم از رفاه و آسایش بیشتر بهره مند گردند. ازسوی دیگر سازمانهای نظامی و امنیتی مملکت به صورت فوق العاده ای مجهز گردیدند تا جلوی نا امنی ها و هرج و مرج را در داخل کشور بگیرند و در خارج از کشور هم ایران توانست نقش مهمی در تأمین امنیت خلیج فارس و صلح و آرامش منطقه برعهده داشته باشد. از طرف دیگر وجود کشف سازمان نظامی حزب توده و پی بردن به اسرار گروههای خرابکار که می خواستند موجبات سقوط رژیم را فراهم سازند موجب گردید که قدرت ساواک در کشور افزایش فوق العاده ای یافته و به موازات مبارزه با نا امنی و هرج و مرج جلوی آزادیهای فردی و اجتماعی گرفته شود و بالنتیجه کشوری که قانون اساسی مدون داشت و باید با رژیم مشروطه سلطنتی و براساس آن اداره شود با اصول فردی اداره می گردید.

تمام دولت های بعد از مرداد ۱۳۳۲ منصوب شاه بودند و نخست وزیران به اراده شاه می آمدند و می رفتند به همین جهت همه آنها خود را مجری صدیق افکار ملوکانه می دانستند. تنها سه مورد استثناء بود (سپهبد زاهدی - دکتر امینی - دکتر شاپور بختیار) که اسناد و مدارک تاریخی نشان می دهد اینها نیز در شرایطی روی کار آمده بودند که کم و بیش می توانستند قدرت زیاد تری داشته باشند. زاهدی در وقایع ۲۸ مرداد نقش مهمی داشت و در حقیقت خود را در بازگشت شاه به سلطنت موثر می دانست. دکتر علی امینی انتشار داشت که با فشار کندی و آمریکائیه روی کار آمده مع هذا این دونخست وزیر نیز سعی داشتند تا حدودی نظرات شاه را در کارهای مملکت رعایت کنند.

دکتر شاپور بختیار که در سال ۱۳۵۷ با اشاره شاه ورای تمایل و

اعتماد مجلسین روی کارآمد چون شاه قصد اقامت در کشور را نداشت و می خواست با تشکیل يك دولت قانونی، درخارج از کشور به معالجه بیماری خطرناك خود پردازد کارخودرا مستقلاً شروع کرد به همین جهت کابینه ای بدون نظرشاه تشکیل داد و تنها وزیر جنگ بود که با موافقت شاه منصوب گردید.

اما درمورد بقیه دولتها نه تنها شاه درباره وزراء نظر می داد بلکه حتی معاونین و استانداران و سفرا و سایر مقامات مهم با تأیید شاه به کار منصوب می شدند.

دراین مدت طولانی که شاه قدرت را در دست داشت مصوبات هیئت دولت به اطلاع او می رسید. هر قانونی که از مجلسین می گذشت قبل از تقدیم به پارلمان مورد موافقت شاه قرار می گرفت ولی هنگام طرح در احزاب سیاسی وقت ومجلسین تغییراتی در لوایح مزبور داده می شد که گاهگاهی منجر به اختلاف بین دولت ومجلسین می شد. در اکثر مواقع وزراء با استفاده از قدرت و نفوذ شاه، پارلمان را در فشار می گذاردند تا لوایح مورد نظر آنان از تصویب مجلسین بگذرد.

بی تردید در این ایام که شاه قدرت کامل را در دست داشت از نظر توسعه اقتصادی دوران شکوفائی ایران بود و پیشرفتهای سریعی از نظر اجرای برنامه های عمرانی نصیب کشور گردید و روز به روز بر رفاه مردم افزوده می شد و درآمد سرانه با سرعت افزایش می یافت و شاه با قدرتی که یافته بود رهبری (اوپك) را در اختیار گرفته درآمد ایران و کشورهای نفتی را به طرز فوق العاده ای بالا برد و ایران توانست مبالغ قابل توجهی منابع مالی خود را تقویت کند که مقدار زیادی از آن صرف خرید اسلحه می شد. ولی بهرحال توسعه عمران و آبادی در سراسر کشور به چشم می خورد و ایران از نظریین المللی کشوری با آرامش و ثبات شهرت یافته بود و چهره جهانی کشور ما از هر جهت مورد توجه خاص همه ممالک جهان بود ولی در مقابل مخالفین رژیم می کوشیدند با شایعات مربوط به

شکنجه ساواک و زندانیان سیاسی و اتهامات سوءاستفاده به هر شخص و مقامی خصوصاً بستگان و اطرافیان شاه، وجهه جهانی ایران را خدشه دار کرده با ساختن چهره ای ازدیکتاتوری و شکنجه و سوءاستفاده، توسعه اقتصادی و ثبات ایران را تحت الشعاع قراردهند.

اگرکاروان توسعه و ترقی ایران با تمام اشتباهات و افراطها و سوءاستفاده ها با همان سرعت به جلو می رفت بی تردید امروز کشورما آن چنان چهره ای داشت که خیلی ازمالک امروز به خصوص همسایگان نمی توانستند حتی جرأت رقابت با ایران را داشته باشند.

متأسفانه باید گفت بی پروائی های ناشی ازقدرت مطلقه و حکومت فردی موجب گردید که عده ای دانسته وخیلی ها ندانسته وگروهی هم بالجاجت و عصبانیت درراه سقوط رژیم گام بردارند و کار کشور بجائی رسید که زمام امور کشور به دست کسانی بیفتد که هم با دیکتاتوری و قلدری به مراتب بیشتر و هم با تعدیات فراوان تر کار کشور درحال پیشرفت ایران را به جایی برسانند که اکنون شاهد میلیونها تلفات و اعدام و فرار از کشور ویی خانمانی ایرانیان درداخل و خارج و از هم گسیختن شیرازه امور مملکت و خرابی شهرها و هرج و مرج و شهرت نامطلوب میهن مترقی خود درجهان باشیم که حاکمان فعلی نیز خود نمی دانند سرانجام این بی سروسامانی کشور را به کجا می کشاند.

خدا چو طره لیلی کند پریشانش

کسی که مملکت و ملتی پریشان کرد.

باید بایی طرفی و بی نظری پیشرفتهای سریع و اشتباهات و نابسامانیهای رژیم گذشته را جداجدا بررسی کرد و حقایق رابی پرده و بی تعصب بیان داشت تاراه قضاوت عادلانه باز باشد. باید اشتباهات گذشته را از ناحیه هرکس و هرمقامی که صورت گرفته بیان کرد تا از آن پند گرفته شود زیرا سرنوشت ملتی کهنسال و

کشوری بزرگ و مترقی و درحال پیشرفت و توسعه مطرح است که درتاریخ جهان مقام بزرگی داشته و با بیان آن از هرگونه لغزش و اشتباه برای ساختن (ایران آینده) پیشگیری شود.

پیوش گره خطائی و طعنه مزین

که هیچ نقش بشر خالی از خطا نبود.

دراین دوران طولانی که همه اختیارات با شاه بود و دوران حاکمیت محمدرضاشاه پهلوی به شمار می رفت حرف اول و آخر درباره هرتصمیم باشاه بود. جملاتی از قبیل (بعرض رسید چنین امر و مقرر فرمودند) روی هزاران نامه رسمی مندرج است. (دراجرای اوامر ملوکانه) درهر نطق و بیانی شنیده می شود. بهمین جهت درآن روزگاران سازمانهایی از قبیل (دریار - ساواک - بنیاد پهلوی - ارتش - بازرسی شاهنشاهی) از هرسازمانی که طبق قانون اساسی اختیاراتی داشتند قدرتشان زیادتیر بود.

قوای سه گانه مملکت (مقننه - مجریه - قضائیه) که درمشروطه سلطنتی مخصوصاً درکشورما باید به تبعیت از (اصل تفکیک قوا) وظایف خودرا به طور مجزا و جداگانه انجام دهند همه تحت الشعاع قدرت شاه قرار گرفته بودند که طبق قانون اساسی ریاست فائقه برقوای سه گانه را داشت و درکشورهای مشابه این ریاست تشریفاتی است درحالی که درکشور ما درآن ایام بدون موافقت شاه هیچ کاری انجام نمیشد. مقامات مملکتی و متصدیان قوای سه گانه به دیدار شاه می رفتند و با گزارشات کتبی و شفاهی خود شاه را با پیشنهادات و نظریات خود موافق ساخته و صریحاً می گفتند (این اقدام باکسب اجازه ازپیشگاه همایونی) بوده و به هرسورت بازهم (حرف آخر) باشاه بود.

درسالهایی هم که شهبانو فرح در کارهای مملکت دخالتی داشت و سازمانهایی را سرپرستی می کرد که بیشتر جنبه هنری و فرهنگی و خیریه داشت او هم به تبعیت از همسر تاجدار خود حرف آخر را می زد. متأسفانه این روش چنان تسری یافته بود که

برخی از اعضای خاندان سلطنت و حتی نزدیکان شاه و سازمانهایی که ارتباط مستقیم باشاه داشتند از قول شاه (حرف آخر) را میزدند که درموردی این کارها به نفع کشور و درموردی هم به زیان مملکت بود.

چه خسروی که دراین دوره حکم ها داده است

که روزگار ستمگر نموده اش خاموش

با قبول این واقعیتهای باید پذیرفت که دراین دوره ازتاریخ ایران شاهد ترقیات شگرفی بوده ایم. مطالب غرض آلود زیاد گفته و نوشته شده و مخصوصاً پس از سقوط رژیم آن چنان غرض ورزی شده که مطالب دور ازواقعیت زیاد بیان گردیده ولی کسانی که درآن ایام مسئولیتهائی داشته اند باید بی پرده و بدون تعصب حقایق را بگویند و بنویسند تا زوایای تاریخ ایران روشن گردد. امیدوارم آلهائی که مطالبی می دانند و به روشنی تاریخ ایران کمک خواهد کرد به حقیقت گوئی بپردازند تا خدای ناکرده اشتباهاً مطالبی به تاریخ سپرده نشود. به آلهائی هم که می گویند انتشار چنین مطالبی دراین موقع که رژیم فعلی کشوررا به (بن بست) کشیده مصلحت نیست باید گفت این هم اشتباه است. بیلان (عصر پهلوی) بیلان درخشانی است، چرا ازیان واقعیت ها بترسیم. وقتی مردم می بینند که خوب و بد به تاریخ سپرده می شود آنوقت با انصاف و بی نظری به داوری می نشینند.

من سخن راست نوشتم تو اگر راست بخوانی

جرم حلاج نباشد چو تو شطرنج ندانی

پرده پوشی و دفاع بی مورد یا حملات غرض آلود بعد از آنهمه مصیبت ها که برملت ایران واردشده دیگر سزاوار نیست. اگر عیبها را گفتید و خدمات را هم درکنار آن گذاردید دیگر همه خواهند گفت درتمام موارد رعایت کامل بی طرفی شده و این همان مطلبی است که هزاران نفر کتباً و شفاهاً از نویسندگان خواسته اند و درواقع (حقیقت و راستگوئی و بی طرفی) پشتوانه معنوی کتابهای

(ایران در عصر پهلوی) است.

مردم کشور ما از وضع ایران در دوران قبل از پهلویها اطلاع کامل دارند و ایام بعد از سقوط رژیم راهم شاهدند. اگر درایام قدرت آنها خدماتشان برشمرده می شد ناشی از تملق و چاپلوسی تلقی می گردید ولی امروز که دست آنها از دنیا کوتاه است و حتی اشاره به (خدمات پهلویها) در داخل کشور حبس و اعدام و مصادره اموال در پی دارد مردم ایران درگوش هم زمزمه می کنند (آن خدایامرز خیلی زحمت کشید) یا (روحش شاد. خیلی خدمت کرد). بودیم و کسی پاس نمی داشت که هستیم

باشد که نباشیم و بدانند که بودیم

با این که درایام سلطنت رضاشاه خیلی از خانواده ها صدماتی دیده و املاکشان از دست رفته و تعدادی هم در زندانها جان باخته اند و ایران رنگ و بویی از دموکراسی و حکومت مردم بمردم را نداشت ولی همه قبول دارند که در آن سالها با تلاش فراوان به دوران هرج و مرج و ملوک الطوائفی خاتمه داده شد. ولی وقتی امروز همه شاهد هرج و مرج و گسیختگی اوضاع کشور و زور و قلدری و حکومت های فردی و محلی در سراسر کشور هستند، با اینکه ندای آزادی و دموکراسی در همه جای جهان بلند است و دیگر اندیشه های حکومت فردی به زیاله دان تاریخ سپرده شده، هستند کسانی که باز هم آرزو دارند دست مقتدری از آستین يك مرد بلند همت بیرون آید تا به این هرج و مرج و نابسامانی پایان داده و دوران آرامش و نظم و مقررات را برکشور حاکم نماید. با اینکه مردم تشنه آزادی و دموکراسی و حکومت مردم بمردم هستند می خواهند لااقل در کوتاه مدت قدرتی پیدا شود که به تعدیات زورگویان و (حکام شرع) که مردم را گله گله به جوخه اعدام می سپارند خاتمه داده شده و نظامی متمدن برکشور حاکم گردد.

نویسنده از کسانی نیستم که بخواهم همه گناهان و مسئولیت های گذشته را به گردن شاهان پهلوی و گروهی از مقامات انداخته

بقیه را معصوم و بی گناه و مجری دستورات بدانم. معتقدم هرکس در آن زمان سمت و مسئولیتی داشته اگر خدمتی شده یا پیشرفتی نصیب گردیده درافتخار آن سهیم است و اگر اشتباهی شده و قصوری روی داده مسلماً درحد کار خود مسئول می باشد. منتها این خصیصه حکومت های فردی است کسی که در رأس هرم قرار گرفته و همه سرنخها را به انگشتان خود متصل ساخته تصمیماتش آن چنان موثر است که همه را بدنبال خود می کشد. طبیعی است که هم درافتخارات سهم زیادتر داشته و هم در اشتباهات مسئولیت بیشتر خواهد داشت. علت اینکه در کشورهای مترقی و پیشرو می کوشند از تمرکز قدرت به دست یک یا چند نفر جلوگیری شود همین است که به علت وجود شوراها و مجالس قانونگذاری و وجود مطبوعات آزاد و رسانه های گروهی مستقل، اراده فردی حاکم بر کشور نگردد و یکباره کشور به راهی نرود که دچار سقوط یا هرج و مرج شود.

بی تردید اگر در ایران دولت های متکی به احزاب واقعی و مطبوعات مستقل و آزاد و پارلمان قوی وجود داشت از خیلی از اشتباهات جلوگیری می شد. با وجود دادگستری مقتدر و قضات مستقل و نشریات نیرومند و بی نیاز و مقامات متکی به رأی مردم مگر می شد قبول کرد افرادی بی صلاحیت در کنار قدرتهای کشور سربر آورند و دست بکارهایی بزنند که امروز وقتی پرونده های آن گشوده می شود همه دچار تعجب و حیرت گردند. دیکتاتورها چه نظامی و چه سیاسی و چه مذهبی و بهر شکل دیگر برای کشورها و ملت ها خطرناکند. هیتلر و موسولینی و استالین و چائوشسکو نمونه بارز آن هستند که می بینیم ملت و کشور خود و مردم منطقه و حتی ساکنان دنیا را به چه روزی انداختند. نمونه جدید آنها صدام حسین میباشد که می بینیم ملت شریف عراق را چگونه از هستی ساقط کرده و دنیا را به اضطراب و منطقه ای را به آشوب کشیده است. دیکتاتوری با هر شکل و صورتی محکوم و

مطروود است. بزرگترین اشتباه هرسیاست پیشه ای این است که از صاحبان مقامی حمایت کند که بخواهد پایه های حکومت فردی را محکم سازد. دنیا درگذشته دیکتاتورهای نظامی زیاد دیده بود و همانگونه که درقرون وسطی طعم تلخ دیکتاتورهای مذهبی را چشیده اکنون نیز شاهد دیکتاتوری (نعلین) دریک کشور باستانی با پشتوانه غنی تاریخی میباشد.

تامسند کار مستبد است این قافله تا به حشر لنگه است
دراین مدت ۱۲ سالی که دور از وطن به سر میبرم از بعضی افراد می شنوم و یا دوستانی از قول برخیها مطالبی می گویند و یا درخاطرات منتشره به نکاتی برمخورم که می بینم افرادی برای برائت خود می گویند ما به شاه چنین و چنان گفته ایم و راه حل هارا تذکر داده ایم. نویسنده کتاب هیچگاه در دفتر شاه حضورنداشته ام که بخواهم این مطالب را تأیید و یا تکذیب کنم ولی تا آن حدی که از نزدیک شاهد بوده ام هیچوقت ندیده ام که این صاحبان مقام درمقابل شخص شاه کلمه ای به صورت نفی بکاربرند. آنچه اطلاع دارم اکثرکسانی که درآن ایام درسایه قدرت شاه مقاماتی داشته اند کلمه (نه) را فراموش کرده و با تأیید افکار و اندیشه های شاه می کوشیدند خودرابیشتر از دیگران مجری صدیق آن افکار و اندیشه ها بدانند و همین روش پشتوانه ادامه حکومت آنها بود. بعضی از صاحبان مقام اقدامات خودرا (الهام از نیات شاهانه) می گفتند و می نوشتند و برخی نیز قفل خموشی بربل زده ولی عملاً سعی داشتند که بهترین مجری برای دستورات شاه باشند.

تعجب این است که بعضی از این (بله قربان گوها) که درآس آنها افرادی نظیر حسین فردوست قرار داشت حال که آن شاه عاشق ایران جهان را ترك گفته خاطراتی را منتشر ساخته و یا بهرصورت به نقل از قول او مطالبی را به روی کاغذ آورده اند که خواسته هم خودرا قهرمان مبارزه با فساد معرفی کرده و هم لکه

جاسوسی و نوکری اجانب به دامان خیلی از صاحبان مقامات رژیم گذشته بچسباند درحالی که همه می دانیم فردوست یکی از مهمترین کسانی بود که در زمان سلطنت پهلوی دوم دل مهم و بزرگی درایران داشته است. تاروژی که شاه درایران بود او مرد مقتدر ایران به شمار می رفت و وقتی هم شاه ایران را ترك می کرد به فرماندهان نظامی گفت درمواقع لزوم از فردوست کسب نظرکنند که او هم می نویسد صریحاً به فرماندهان نظامی گفته ام که اعلامیه بی طرفی ارتش را امضا کنند.

دستنوشته های فردوست نشان میدهد نه تنها منکرنیست که نقش مهمی در سقوط رژیم داشته بلکه کمکهای زیادی هم به بازگان و سرلشگر قرضی کرده و حتی هنگامی که شاه آماده سفر بدون بازگشت بود او به همه می گفته که کارشاه دیگر تمام است.

این بدترین نتیجه حکومت فردی است که شخصی مثل فردوست همه جا درکنارشاه چون سایه ای قرار بگیرد و همه اختیارات مملکت را در روزهای قدرت در دست داشته باشد و در روزهای بحرانی موجبات سقوط رژیم را فراهم سازد و آنوقت باکمال افتخار هم بگوید این من بودم که به رهبران رژیم جدید کمک کرده ام.

از روزگار عافنه هرگز طمع مدار

اصلاً نشان عافنه در روزگار نیست

افرادی نظیر فردوست و امیرهوشنگ دلو و امثالهم موجب گردیدند که کشورما دچار چنین وضعی گردد که اکنون نسبت به رویدادهای آن متأسف و متأثر هستیم.

درباره فساد و سوءاستفاده در عصر پهلوی مخالفین داستانها گفته و نوشته اند. بهر صورت هرگونه فساد از طرف هرکس ناپسند است ولی واقعاً باید دید آیا این فساد منحصر به ایران و محدود به اطرافیان شاه بوده است؟ یا در همه ممالک حتی در کشورهای سوسیالیستی که با اقتصاد دولتی اداره می شده و

سرمایه داران در آن نقشی نداشته اند فساد وجود داشته است، از همه مهمتر اینکه دست اندرکاران رژیم تازه نیز خود از سوءاستفاده ها داستانها می گویند و روزی هم که پرده برداشته شود معلوم خواهد شد در این مدت مدعیان اصلاحات جامعه چه به روز کشور ایران آورده اند؟

روزگاری مردم ما انتظار داشتند که درسایه شایستگی و لیاقت ملت شریف ایران و با همکاری و همبستگی ملی و تلاش و کوشش رهبران مملکت، ایران بتواند در کارتوسعه اقتصادی خود موفق گردیده (ژاپن دوم) در قاره آسیا شود و اگر گذارده بودند شاید این آرزو تحقق می یافت و یا لااقل در آن جهت گامهای سریعی برداشته می شد ولی حال متأسفیم که بگوئیم عدم لیاقتها و ناتوانی مسئولان کشور کار را به جایی رسانیده که داریم به سوئی می رویم که ایران شبیه (بنگلادش دوم) می گردد. خیلی از کسانی که خود در پیدایش چنین وضعی نقشی داشته اند حال که شاهد و ناظر این وضع رقت بار هستند با نویسنده و شاعر گرامی رشید یاسمی همصدا شده چنین زمزمه می کنند:

گذشت فرصت و از کار خود پشیمانم

دریغ و درد که تدبیر خود نمی دانیم

لندن - مرداد ماه ۱۳۷۰ - مصطفی الموتی

نامه تازه ای از استاد جمال زاده

استاد محمدعلی جمال زاده نویسنده و دانشمند سرشناس ایرانی که اکنون سنش از يك صد سال گذشته است با وجود کهولت بازهم مطلب می نویسد و خیلی خوب و روان می نویسد. خط و ربط او بسیار خوب است و شب و روز کتاب می خواند و دقیقه ای هم خواندن و مطالعه را ترك نمی کند. خدا حفظش کند. باید طرزکار و نویسندگی را از او فراگرفت.

پس از انتشار جلد هشتم کتاب ایران در عصر پهلوی که ظرف چند روز تمام کتاب را خوانده بود بطور مفصل نامه ای به نویسنده کتاب نوشت که ضمن اظهار تشکر از این نویسنده گرانمایه قسمتی از آن نقل می گردد:

جناب آقای دکتر الموی

با يك دنیا سلام و دعا و ارادتمندی خالصانه به عرض حضور عالی میرساند: جلد هشتم کتاب بسیار آموزنده و سودمندتان چشم و دلم را روشن ساخت. خدا به وجود عزیزتان توفیق هرچه بیشتر عطا فرماید که این کار کم نظیر را با همین طرز بسیار پسندیده بطوری که دلخواه خودتان و آن همه خوانندگان است پایان برسانید. اکنون یقین دارم و داریم که دعایم مستجاب می

شود و این کتاب مستطاب انشاءالله تا نوروز آینده بهترین هدیه برای ما ایرانیان و بیگانگان از آن دوست محترم خواهد بود.

میتوان گفت و قبول کرد که وضع و احوال مملکت ما میدان وسیع تحول عظیمی گردیده و این تحول هنوز ادامه دارد. کار آسانی نیست که بتوانیم پیش بینی کنیم که بچه صورتی درخواهد آمد و بدیهی است که این وضع و احوال منحصر به مملکت ما نیست و نخواهد بود و شکی نیست که دنیای امروز با دنیای نیم قرن پیش از این مقداری تفاوت پیدا کرده است و غیبگوئی و غیب بینی هم برای ما آدمیان جایز الخطا بقدر کافی امکان پذیر نیست.

اکنون از قرار معلوم چند کرور افغانی از جانب مشرق خاک ایران و شاید یکی دو کرور عرب و کرد از جانب جنوب غربی و غرب وارد خاک ایران شده اند و ضمناً میتوان احتمال داد که از جانب شمال شرقی و غربی هم افراد بالنسبه زیادی از اقوام دیگر روسی و ترک و ترکمن و غیره نیز بر تعداد عناصر بیگانه افزوده شده است و این وضع غیر منتظره ممکن است باز هم ادامه پیدا کند. این در حالی است که تعداد نفوس مملکت ما بیشتر از ۵۵ میلیون شده و طولی نخواهد کشید که به ۶۰ میلیون هم خواهد رسید. خدا را باید شاکر باشیم که اولیای امور ما از همین امروز سخت متوجه این مسئله هستند که حلش ابداً کار آسانی نیست.

وقتی ۸۵ سال پیش از این اینجانب از ایران خارج شدم نفوس ایران ۱۱ تا ۱۲ میلیون بود. در حالیکه در فهرست کتاب ناچیزم که (گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران) عنوان دارد آمده حتی بعضی از بیگانگان تعداد نفوس ایران را خیلی کمتر قلمداد کرده اند.

جناب آقای الموتی هم از همان افرادی بشمار می آید که هر چند تعدادشان زیاد نیست در فکر شناساندن کشور و تاریخ ایران هستند در حالی که جادارد بگویم خیلی ها فقط به فکر خویشند و حتی

افرادی را که ما آنها روشنفکر می دانیم و تعداد زیادی از آنها امروز از وطن دورافتاده اند ساکت هستند. هرچند همه با شاعر بسیار شیرین ما سمندر مقیم لوس آنجلس همزمانند که گفت (این خانه قشنگ است ولی خانه من نیست - من خانه بدوشم).

خدا سمندرا هرکجا هست به سلامت و مرضی المرام و آسوده بدارد که این مردشیرازی هرچه گفته و سروده زبان حال بسیاری یا لاقط جماعتی از هموطنانش می باشد.

اما اگر درست تدقیق و تفحص درحال و روزگاران آن گروه ازهم وطنانمان بجا آوریم خواهیم دید که آنها پس از ده دوازده سال جدا افتادن از وطن و زندگی درخارج از ایران به آسانی مراجعت آنها به خاک اجدادی کار سهل و آسانی نیست. پولی که با خود آورده بودند و شاید دربانکهای خارجی داشتند ته کشیده و چه بسا گاهی برذخیره آنها چیزی هم افزوده شده باشد یعنی اتفاقاً دارای کارو کسبی شده و توانسته اند فرزندان خودرا به دانشگاهها بفرستند و در رشته های طب وعلوم وفنون دیگر تحصیل خودرا پایان داده با کارمناسبی زندگی فردای آنها نیز تأمین شده باشد.

بدبختانه چه بسا اتفاق می افتد که همین پیش آمدها وسیله می شود بعضی از این جوانان برای تسهیل کار و رعایت قانون و نظامات صلاح کار خودرا هم درآن می بینند که با وجود حساسیت وجدانی تبعیت مملکتی را که درآنجا باپدر و مادر و بستگان خود ساکنند بپذیرند و رفته رفته به حکم ضرورت زمان و ناچاریهای دوران حتی به وطن و آب و خاک خود بیگانه و یا لاقط تا اندازه ای بیگانه گردند.

بیاد دارم که در زمان گذشته روزی يك تن از دوستان ایرانی که شغل و منصب دولتی داشت نزد من آمده می گفت مشکلی دارم و می خواهم با شما درمیان بگذارم. گفت من و عیالم پسرکی داریم که تنها فرزندماست و طبق قانون کانتون ژنو چون به سن مدرسه رفتن اجباری رسیده است اورا به مدرسه ابتدائی گذاشته و از وضع

تحصیل اوهم رضایت داشتیم. پس از چند ماه مادر که زبان فرانسه نمیداند با او به زبان فارسی صحبت میکند ولی او ونگ ونگ کنان به زبان فرانسه جواب می دهد که این مشکل برای مادرش موجب زحمت شده است. ازمین راه حل می خواست گفتم من اطلاع صحیحی ندارم ولی بین استادان علم تربیت افرادی را می شناسم و ممکن است با آنها مشورت کنم و به شما جواب بدهم. با پروفیسور پیاژه مدیرسازمان بین المللی تعلیم و تربیت صحبت کردم گفت امروزه یقین حاصل شده که طفل درهرمحیطی که زندگی و تحصیل می کند رفته رفته با محیط سروکار پیدا کرده بطور طبیعی با زبان آنها صحبت می کند و قطعی است که به پدر و مادرش به همان زبان جواب می دهد که فرا گرفته است. این موضوع ساده و طبیعی است.

درخاطر دارم که علی اصغر حکمت دانشمند معروف شیرازی وقتی وزیر بود به ژنو آمد و حکایت می کرد که وقتی درهندوستان سفیر بود روزی یک تن از معاریف مرا به ناهار دعوت کرد. افراد خانواده اش درسرمیز ناهار قرار گرفتند. او به زبان انگلیسی گفت پدربزرگ من که پهلوی دست شما نشسته زبان فارسی خوب حرف می زند و می خواند و می نویسد. مردی که پهلوی او قرارگرفته پسراو می باشد فقط می تواند زبان فارسی را بخواند. ولی پسرمن زبان فارسی را نه حرف می زند و نه می خواند و نه می نویسد ولی من بسیار خوشحال هستم و مفتخر خواهم بود که با ایرانیان فارسی زبان بتوانم دوستی داشته باشم تا به زبان فارسی صحبت کنم.

مقصود از این پرگوئی این است که ما نباید منتظرباشیم چند میلیون هموطنان ما که ازوطنشان بدور افتاده اند به این آسانها به وطنشان برگردند و هرچند بطوریقین با عشق و علاقه ای که به ایران دارند برای فداکاری درراه وطن حاضرند و علی الخصوص اگردرکارها و بازسازی کشور و آبادی وطن و رفاه مردم دارای تجربه و سابقه باشند. البته متأسف هستند که بعضی خودرا ناچار می

بینند که از افتخار ولذت کمک رسانیدن به میهن محروم باشند ولی گمان می‌رود که صلاح کار خود و زندگی خود و خانواده خود را درماندن درجایی که قسمتی از عمر خود را در آنجا گذرانده اند بدانند و خود را با خدمت بسیار خالصانه ای که نسبت به میهن و آب و خاک خود و هموطنان خود از دستشان رفته است تسلیت بدهند. باید دعا کرد که روزی برسد که هیچ مرد و زن ایرانی در این وضع رویهم رفته دشوار قرار نگیرد. البته جای غم خوردن بسیار هم نیست. در کتابی خواندم تعداد ایتالیائی هایی که در آمریکا ساکن هستند و همه مهاجر می باشند از تعداد ساکنان رم پایتخت ایتالیا بیشتر است و بدیهی است که رفته رفته روزی هم خواهد رسید که بعضی از آنها سفیر آمریکا خواهند شد و از قرار معلوم قانون دنیا هم همین است. مگر تعداد زیادی از ساکنین خود آمریکا از انگلستان به دنیای جدید با آن کشتی مشهور نرفته اند و امروز انگلیسها چشمداشت و امیدشان به همان برادران و پسرعموهای چند قرن قبل آنهاست که دیگر انگلیسی خوانده نمیشوند و خود را بالاتر و مستقل تر از این میدانند.

اخلاصمند همت عالی شما - محمد علی جمالزاده

ژنو - ۷ آپریل ۱۹۹۱

نامه دیگری هم از استاد جمالزاده رسیده که بعداً چاپ خواهد شد.

بنیاد پهلوی وشایعات فراوان

امیدوارم بنیادپهلوی به یکی از سازمانهای بزرگ خیریه تبدیل شود. درحالیکه این بنیاد، از بنیادهای بزرگ اروپائی و آمریکائی کمتر ثروتمنداست ولی مقیاس و دامنه فعالیتش مرتباً افزایش می یابد.

محمدرضا پهلوی

ازجمله مؤسساتی که درتمام دوران سلطنت محمدرضاشاه پهلوی مورد بحث و گفتگو بود بنیاد پهلوی می باشد که بانیست خیرخواهانه تشکیل گردید ولی متأسفانه در معرض فعل و انفعالاتی قرار گرفت و مخالفین هم برای سرنگونی رژیم شایعات زیادی درباره این مؤسسه خیریه منتشر ساختند و رسانه های گروهی اروپا و آمریکا نیز دراین باره مطالبی انتشار دادند که صحت خیلی از آنها مورد تردید می باشد. شخص محمدرضاشاه خیلی اهل مال اندوزی نبود ولی متأسفانه اکثر افراد خاندان پهلوی به جمع آوری مال اشتغال داشتند و بعضی از آنها هم در اینکار افراط می کردند.

محمدرضا شاه به اندازه ای که درباره عظمت کشور و رفاه مردم و تحکیم اساس سلطنت پهلوی و حاکمیت خود و اعتلای نام ایران می کوشید، خودرا شخصاً به مسائل مالی آلوده نمی کرد. تا قبل از ۲۸ مرداد ۳۲ که اساساً به فکر مال نبود. در آن ایام افرادی درصدد برآمدند که به او کمک مالی کنند که نپذیرفت. ولی بعد از ۲۸ مرداد اوقطعاً به این فکرافتاد که بالاخره باید درخارج ازکشور اندوخته ای داشت و برای روزمبادا چاره اندیشی کرد. حال این چه مبلغ بوده و ازکجا تأمین شده و درچه حسابها و به چه صورت ریخته شده هنوز روشن نشده است. مطالبی درداخل و خارج انتشار یافته که با توجه به اسناد و مدارک شاید بتوان به این امرواقف شد. ثروت اندوزی خاندان پهلوی از زمانی شروع شد که رضاشاه به گرفتن املاک گروهی از مردم پرداخت و همین امر موجب گردید که مخالفین، خدمات رضاشاه را نادیده انگارند و خاطرات تلخی را که ازاداره املاک اختصاصی وجودداشت وسیله فراموشی زحمات و خدمات او قرار دهند. بنیادپهلوی هم که کارهای خیریه باارزشی نظیر بورس تحصیلی محصلین درداخل و خارج کشور و چاپ کتب باارزش و غیره انجام می داد، به علت شرکت بعضی از مؤسسات و سازمانهای خصوصی که وسیله تجاوز آنها به حقوق عمومی می شد، خوشنامی خودرا از دست داد و درآخرین روزهای سقوط رژیم صورت مؤسساتی که بااین بنیاد شرکت داشتند انتشاریافت که بعضیها خوشنام و برخی بدنام بودند و نام بنیاد وسیله ای شده بود که مدیران مؤسسات بتوانند اعمال نفوذکنند. درنتیجه زیان این امر متوجه شخص محمدرضا شاه پهلوی می شد که شاید اساساً روحش از آن همه جریانات مطلع نبوده است.

یکی ازوزراء سابق می گفت: وقتی درباره کارهای شهرام مطالبی به عرضشان رساندم، گفتند اورا بخواهید و بگویند اگر به سرعت درصدد تصفیه کارها برنیاید و به این روش ادامه دهد ازکشور خارجش خواهم کرد وباشدت و قاطعیت جلوی اورا بگیرید

و همین امر موجب شد که شهرام از مداخله در کار چند مؤسسه صرف نظر کرد تا از اخراج او جلوگیری شود.

وقتی محمدرضا شاه پهلوی به سلطنت رسید کلیه اموال پدری خود را وقف امور خیریه کرد که در آن ایام خبرهائی در مطبوعات منتشر می شد که از محل (عطیه ملوکانه) برای لوله کشی آب فلان شهرستان مبلغی کمک شد.

شاه جوان سعی داشت با کارهای خیریه و بذل و بخشش املاک موروثی، مردم را راضی نگه دارد. به هر جهت درباره واگذاری املاک رضاشاه چندبار تصمیم گرفته شد که آن را به دولت واگذار کند و یکبار هم اعلام داشت که چون دولت نتوانسته آنرا خوب اداره کند به صورت موقوفه درآید به همین صورت هر اقدامی که درباره این املاک می کرد با مخالفت هائی روبرو می شد.



دکتر جلال عبده که در سال ۱۳۲۷ نماینده مجلس بود درباره لایحه دولت راجع به املاک پهلوی چنین می نویسد: اواخر سال ۱۳۲۷ تعدادی از نمایندگان مجلس پانزدهم از جمله دکتر امینی - عبدالحسین نیکپور - امیر تیمور کلالی - افخمی و نگارنده به اقامتگاه اشرف پهلوی دعوت شدیم. هژیر که به تازگی از نخست وزیری کناره گیری کرده بود حضور داشت. اشرف پهلوی با یوزپلنگی وارد سالن گردید، یوزپلنگ برای خود می خرامید. هژیر طرح بازگشت املاک اختصاصی را به عنوان وقف خاندان پهلوی به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی مطرح کرد و گفت: چون دولت در اداره املاک موفق نبوده و درآمد رو به کاهش رفته در نظر است درآمد املاک صرف امور خیریه شود و سازمان شاهنشاهی می تواند از حیث و میل جلوگیری کند. نگارنده خاطر نشان کردم چنین طرحی به نفع کشور و مصلحت شاه نیست و چنین تعبیر خواهد شد که منظور برگرداندن املاک به دربار می باشد. چنین عملی دون شأن مقام سلطنت می باشد. صراحت لهجه نگارنده موجب خشم

اشرف و هژیرشد و هژیرگفت: شما باهرکارمبثتی مخالفت می ورزید. علی امینی هم نظرمراتأییدکرد. اشرف گفت: طرح را به عرض شاه برسانید و بگوئید (عبده و امینی) مخالفند. امینی گفت: من مطلبی نگفته ام. نگارنده گفتم درعالم صداقت عقیده خودراگفته ام. جلسه به سردی گرائید و ازخانه خارج شدیم. هنگام طرح لایحه درمجلس نبودم که باوجود مخالفت چندتن ازنمایندگان لایحه ای به عنوان (ماده واحده واگذاری املاک اعلیحضرت فقید به اعلیحضرت همایونی) تصویب شد.



هنگام طرح لایحه درمجلس، صاحبدیوانی گفت: همه می دانیم که اعلیحضرت فقید این املاک را برای آبادی می خریدند و تا آخرین نفس برای عمران آن می کوشیدند ولی متأسفانه بعدازشهریور ۲۰ رو به خرابی گذاشت و به صورت امروزی درآمد. امروز دیگر يك شاهى به نام شاه فقیدنیست و اعلیحضرت محمدرضا شاه همه را به مصرف امورخیریه رسانیده اند.

حسین مکی گفت: درمجلس آزادی نیست تا اقلیت فجایع املاک واگذاری را به سمع ملت ایران برساند. مقداری ازاین املاک خالصه متعلق به دولت هستند و باید دراین باره توضیح داده شود. قبادیان گفت: این املاک ازطرف عمال شاه سابق به زور ورایگان ازمردم گرفته شده و خود من را به زندان انداختند واملاک ۵۰۰ ساله مرا تصرف کردند. حال چگونه می خواهید این املاک را وقف کنید. مردم شاه رادوست دارند وراضی نیستند املاک غصبی به ملکیت ایشان درآید.

گلشایان وزیردارائی گفت: نظراعلیحضرت این است که از حیف و میل این املاک جلوگیری شود و تولید آن باخودشان ودرآمدآن کلاً صرف امورخیریه گردد.



پس ازتصویب قانون دوفرمان ازطرف محمدرضاشاه پهلوی درباره

چگونگی املاک پهلوی صادر شد که چنین است:
 (باتأییدات خداوند متعال - ما - محمدرضاشاه پهلوی
 شاهنشاه ایران - نظر به علاقه و توجه خاصی که از بدو عهد
 دار شدن مقام سلطنت به پیشرفت امور خیریه کشور و سعادت و رفاه
 ملت ایران داشته و داریم علیهذا از کلیه املاکی که تا کنون طبق قانون
 بیستم تیرماه ۱۳۲۸ به ملکیت ما مستقر گردیده و یا بعداً بنا به
 قانون استقرار خواهد یافت به دولت واگذار می نمایم که دولت آنرا
 اداره کند و در عوض سالیانه مبلغ ۶۰ میلیون ریال به سازمان
 شاهنشاهی خدمات اجتماعی بدهد که با نظارت دولت برای امور
 خیریه مصرف گردد. برای اینکه نظراً در تقسیم اراضی تا حدودی
 ملحوظ گردد معتقدیم دولت املاک مزبور را طبق مقررات متعارف
 ملکداری به زارعین به اجاره ۹۹ ساله واگذار نماید تا کشاورزان به
 آب و ملک بستگی پیدا کنند و تحول کشاورزی ایران در حدودی
 تحقق یابد.



در تاریخ ۷ بهمن ۱۳۲۹ فرمان تقسیم املاک پهلوی به شرح
 زیر صادر گردید:

(نظر به علاقه خاص و عقیده راسخی که همواره به تأمین
 آسایش و رفاه حال زارعین داشته و داریم و میل قلبی ما این بوده
 است که املاک مزروعی اعلیحضرت فقید پدر بزرگوارمان که بر طبق
 قانون به ما منتقل شده است به ملکیت خود زارعین هر حوزه درآید
 و هر چند عواید املاک مزبور تا این تاریخ مطابق فرمان ۳ اسفند ۱۳۲۸ به
 مصرف امور خیریه می رسید و از این جهت رضایت خاطرمان نیز فراهم
 بوده است لیکن چون واگذاری این املاک به اقساط طویل المدت
 و مالک بودن زارعین بیشتر به خیر و صلاح کشور تشخیص داده می
 شود به موجب این دستخط مقرر می داریم که املاک مزروعی که به
 ما انتقال یافته به اقساط طویل المدت به زارعین واگذار شود
 و برای اجرای این منظوریتهی از اشخاص بصیر و مطلع دعوت

نمائید که وسایل اجرای آنرا فراهم سازند. وجوه حاصله ازفروش این املاک به ایجاد منابع تولیدی وتأسیس شرکتهای مفید به حال کشاورزان اختصاص خواهدیافت. این منابع تولیدی وقف ودرآمد آن طبق فرمان مورخ سوم اسفند۱۳۲۸ به مصرف خواهدرسید.



باروی کارآمدن دولت دکترمصدق این کار دچاروقفه گردید. زیرانخست وزیراعتقادی به این کارنداشت ودراین موردبین شاه و نخست وزیرهم اختلاف بود که شاه درکتاب انقلاب سفیدچنین می نویسد:

(دراویل سلطنت خود به موجب فرمانی تمام املاک مزروعی متعلق به خودم را به دولت واگذارکردم بدین منظور که دولت عواید این املاک را درراه بهبود وضع کشاورزان آن مصرف کند. ولی درعمل دولت عایدات این املاک را فقط صرف پرداخت حقوق کارمندان همان املاک می کرد. بدین جهت پس از مدتی مصمم شدم املاک را ازدولت پس بگیرم وآنهارا با شرایط ساده به کشاورزانی که درهمان املاک به زراعت مشغول بودند به فروشم و درعین حال با وجوهی که از فروش این املاک اختصاصی گردآوری می شد بانکی تأسیس گردید که بتواند به روستائیان که صاحب زمین شده اند وام وسایر کمکهای لازم را بدهد. درعواید این بانک خودمن کمترین سهمی ندارم و هرچه عایدبانک می گردد طبق اساسنامه آن مجدداً درباره ایجاد منابع تولیدی و شرکتهای تعاونی وسایر امورمفید به حال کشاورزان و درعین حال برطبق اساسنامه بنیادپهلوی ودرراه تأمین هدفهای این بنیاد یعنی کمک به بهداشت عمومی و توسعه فرهنگ و پیشرفت اموراجتماعی وکمک به مستمندان به مصرف برسد. درسال ۱۳۲۹ فرمانی مبنی برتقسیم و فروش املاک اختصاصی خودصادرکردم. امیدمن این بود که ازاین راه نه فقط کشاورزان املاک خودم ازصورت رعیت بیرون آیند و بدل به مردمی آزاد بشوند، بلکه این اقدام سرمشقی برای سایرمالکین

کشور بشود. متأسفانه نه فقط این امید من برآورده نشد بلکه اندکی بعد، نخست وزیر وقت با تظاهرات ضدانگلیسی روی کارآمد درحالیکه خود او قبلاً به توصیه سفیرانگلیس درتهران به ولایت فارس منصوب شده بود. با تمام قوا از اجرای تقسیم املاک من جلوگیری کرد و آنرا متوقف گذاشت. این وضع در همه مدتی که وی سرکار بود ادامه یافت و فقط بعد از سقوط او بود که مجدداً کارتقسیم اراضی آغازگردید. درسال ۳۸ دولت وقت به دستور من لایحه ای به مجلس تقدیم کرد که میزان اراضی مزروعی که یکنفر یایکدسته مشترکاً درمالکیت خود داشتند محدود می شد و می بایست هرچه اضافه داشتند به دولت بفروشد تا دولت به نوبه خود آن را به قطعات کوچک و با شرایط آسان به کشاورزان خرده مالک بفروشد ولی این قانون درمجلس مسخ شد و به صورتی درآمد که به هیچوجه با منظور اصلی مطابقت نداشت و بامداخله مقام غیرمستولی که از ترقیات دنیا بی اطلاع بود، مجلس که طبعاً بیشتر افراد آنرا نمایندگان هیئت حاکمه یعنی همان ملاکین و سرمایه داران تشکیل می دادند آن لایحه اصلاحات ارضی را به کلی بی معنی و بی اثرکرد.



احمدخلیل الله مقدم می نویسد: یکی ازموارد اختلاف دکترمصدق با شاه مسئله املاک پهلوی بود که پس از انتقال از رضاشاه به محمدرضاشاه درسال ۳۲ به دولت واگذارگردید که سالیانه بابت عواید آن مبلغ ۶۰ میلیون ریال به سازمان شاهنشاهی داده شود که با نظارت دولت به مصرف امور خیریه برسد. محمدرضاشاه نوشته وقتی پدرم واردسربازی شد سوادنداشت و سیدضیاء هم هنگام کودتا دوهزارتومان دراختیار سردارسپه گزارده بود و شاه هم نوشته که درخانه کوچکی درسنگلج به دنیا آمده است. ولی پس از ۱۶ سال سلطنت رضاشاه دارای املاک بی حساب شد که مؤیداحمدی درمجلس گفت: ۴۴ هزار سندمالکیت به نام او

صادر شده که روزنامهٔ مردامروز هم دارائی رضاشاه راهفت میلیارد تومان نوشته بود. در اعلام جرم دکتر مصدق علیه محمود بدر وزیر دارائی وقت معلوم شد دهی که ۸۸۹۵۱ تومان ارزیابی شده به قیمت ۱۹۹۹۹ تومان و ۷ ریال تقدیم شاه شده است.

کل مساحت املاک پهلوی ۱۷۸۷۳۰ هکتار معادل لوکزامبورگ بود که در سال ۱۳۲۸ درآمد آن معادل ۱۲ میلیون تومان در سال بوده است. روزنامهٔ اطلاعات نوشت که وجوه حاصله از فروش این زمینهای بیکران، به خارج از کشور منتقل می شد. نکته قابل توجه اینکه پس از ۲۸ مرداد ۲۲ بار دیگر این املاک از دولت گرفته شد.



به هر صورت بعد از این کشمکش ها و گفتگوهای فراوان بنیاد پهلوی تشکیل گردید و با تأسیساتی در داخل و خارج یک مؤسسهٔ معتبرین المللی شد که کارهای خیریهٔ او جلب توجه می کرد. مدیران عامل بنیاد پهلوی و اداره کنندگان آن همه از نزدیکان شاه بودند. نخستین مدیرعامل بنیاد پهلوی امیر اسدالله علم از محارم نزدیک شاه بود. دومین مدیرعامل مهندس جعفر شریف امامی بود که سالیان دراز در مقامات نخست وزیری و ریاست مجلس سنا در کنار شاه قرار داشت. در بحران سال ۱۳۵۷ احمد امامی دادستان سابق دیوان کشور که از قضات خوشنام کشور می باشد، به این مقام برگزیده شد که طوفان ناشی از انقلاب به او مهلت نداد که کاری انجام دهد.



درگاهنامهٔ شاهنشاهی چنین آمده است:

روز ۱۲ مهر ۱۳۴۰ اعلیحضرت همایونی به موجب فرمانی باقیماندهٔ املاک ششدانگ مزروعی خود را که بالغ بر ۵۸۹ قریه و مزرعه می شد به رایگان به بنیاد پهلوی اعطاء نمودند. به موجب این فرمان یادآور شدند که در تعقیب فرمان ۷ بهمن ۱۳۲۹ که بر اساس آن ۸۳۳ مزرعه و ۲۸۵ هزار هکتار به اقساط طولانی به

زارعین و ساکنین املاک و اگذارشد نسبت به باقیمانده چنین املاکی نظیر فوق عمل خواهدشد. به موجب این فرمان کلیه اموال و املاک و رقبات منقول و غیرمنقول فوق برای همیشه به عنوان موقوفات خاندان پهلوی وقف ملت ایران گردید. امیراسدالله علم مدیرعامل جدید بنیاد پهلوی نیز متن فرمان را دراختیار روزنامه نگاران گذاشت.



محمدرضاشاه هم درمصاحبه ای به خبرنگار اخبارالیوم گفت: منافع املاک پدرم قبل از واگذاری به دولت ۷۶ میلیون تومان درسال بود ولی در اثر سوء اداره دولت به شش میلیون تومان درسال تنزل یافت. از این رو به مجلس پیشنهاد کردم که با انتقال املاک موافقت کند و برای اداره اش از نزدیک خودم مراقبت کنم. این روزنامه می افزاید: به این ترتیب ۲۴۰۰ پارچه املاک غصبی رضاشاه مجدداً به مالکیت محمدرضا شاه پهلوی درآمد و عنوان (موقوفه خاندان پهلوی) به آن داده شد تا وسیله سازمان شاهنشاهی موردبهره برداری قرارگرفته و صرف امورخیریه شود. این املاک با فشار از مردم گرفته شده بود. یکی از رؤسای ستمکار املاک افشارطوس بود که بعداً رئیس شهربانی دکترمصدق شد.



دکتر شاپور رواسانی می نویسد: در جریان اصلاحات ارضی، شاه ۱۱۰۶ ده رافروخت و تا سال ۱۳۴۷ از بابت قسط زمین های فروخته شده ۱/۲ میلیارد ریال پول گرفت. بهای کل این زمین ها در آن زمان تقریباً به ده میلیارد ریال تخمین زده شد. ۱۰۹۲ ده فروخته شده همچنان به عنوان املاک اختصاصی شاه باقی ماند. طبق گزارش روزنامه اطلاعات ارزش میهمانخانه هائی که به شاه تعلق داشت با اشیاء داخل آن جمعاً به ۵/۶ میلیارد ریال می رسید.



درنشریات مختلف دیده می شود که املاك سلطنتی ۱۲۷۷ ده بوده که ۷۰۶ ده آن متعلق به شاه بوده است. به اضافه ۱۹۷۵ مترع و مشاعاً ۲۳۸۱ قطعه مستغلات که قسمتی در مازندران و کرمانشاهان و خراسان قرارداشتند و درآمد سالیانه آن حدود ۸۸ میلیون ریال تخمین زده می شد.

سازمان اصلاحات ارضی دریکی ازگزارشات خود اشاره کرده که ۵۱۷ ده و مزرعه ازاملاك سلطنتی به اصلاحات ارضی برای فروش واگذارشده که مقررگردید بابت بهای آن زارعین ۱۲۰ میلیون تومان به بانک عمران پردازند. از اراضی واگذاری حدود ۳۷۰۰ هکتار به شاپور عبدالرضا پهلوی درساری واگذارشد که به منطقه (دشت ناز) شهرت یافت.



شاپورعبدالرضا که دردانشگاه هاروارد تحصیل کرده باذوق و پشتکار توانست این منطقه را که مخروبه و تیغزار بود به صورت مزرعه مدرنی درآورد. هیچکس از او خاطره بدی ندارد. اهل علم و تحقیق و مطالعه بود. نویسنده کتاب یکبار به عنوان روزنامه نگار همسفر او به بندرعباس بودم که سرپرستی سازمان برنامه را عهده داربود. چندبار به دیدارش رفتم خیلی مطلع و فهمیده بود. ملاقات کننده را تا کنار دربدرقه می کرد. اکثراً ازواضع انتقاد داشت. یکبار وقتی به دیدارش رفتم می گفت: درروزنامه ها خواندم منصورالملک نخست وزیر شده درحالیکه او درزمان پدرم کارش به دادگاه کشید ودرشهریور ۲۰ هم خاطره بدی از او به جای مانده است، اعلیحضرت هم از او به خوبی یاد نمی کنند وجای تعجب است که با فرمان اعلیحضرت نخست وزیرشده است. سالها انتشار داشت که او پیری سیمازند همسرش موردعنایت نیستند و درمیهمانیهای شاه و ملکه شرکت ندارند. ولی درسالهای آخر روابط خوب شده بود. شایع بود که از اعتبارات و امکانات سازمانهای کشوری برای کارهای دشت ناز استفاده می کند ولی موضوع قابل

انتقاد دیگری نداشت.

در تمام مدتی که رئیس بازرسی نخست وزیری بودم و از بعضی از افراد خاندان سلطنت شکایت هائی می شد و برخی از مؤسسات دولتی هم به اقدامات و تجاوزات تنی چند از آنان اشاره می کردند، از شاپور عبدالرضا شکایتی ندیدم.

یکبار هم وقتی رئیس فراکسیون پارلمانی بودم به من تلفن کرد و خواهش کرد که (قانون شکار) سریعتر و زودتر از مجلس بگذرد. حتی پرسیدم: که والا حضرت درباره قانون نظری هم دارید؟ او گفت: هر طور صلاح مملکت است تصمیم بگیرید، فقط زودتر این کار انجام شود که کارها به عهده تعویق نیفتد.

شاپور عبدالرضا نظیر سایر افراد خاندان پهلوی به موقع از کشور خارج شد. بعد از سقوط رژیم کمترافرادی او را دیده اند و کاری به کارایران و ایرانیان و سلسله پهلوی ندارد. حتی مخالفین انتشار دادند که نام خود را هم عوض کرده است. با افراد خانواده خود زندگی آرامی را در خارج کشور می گذراند.



رابرت گراهام خبرنگار روزنامه معروف فاینشال تایمز -
انگلستان که مدتی در ایران اقامت داشت، کتابی با ارقام و -
مدارک به نام (سراب قدرت) منتشر ساخته است. از جمله درباره
بنیاد پهلوی چنین می نویسد:

میان دارائی مملکت و ثروت شخص شاه ابهامی وجود داشت. تمایز بین دارائی شاه و مملکت در روی کاغذ روشن بود ولی شاه به عنوان فرمانده عالی کشور در کلیه امور مالی دخالت داشت. این ابهام در شرکت ملی نفت از همه جا زیادتر بود که همواره مدیرعامل شرکت از محارم نزدیک شاه بود. قسمتی از درآمد نفت برای سرمایه گذاری و ذخیره های استراتژیکی به کار می رفت و شرکت نفت یک بودجه محرمانه داشت. طبق سندی که در سال ۱۳۵۵ منتشر شد ۱۲ میلیون دلار از شرکت نفت در یکی از بانکهای سوئیس به حساب بنیاد پهلوی

واریزشد. بنیادپهلوی به طوررسمی يك سازمان خیریه بود که ظاهراً ازثروت شاه تغذیه می شد ولی عملاً از سه طریق برای کمک به رژیم مورد استفاده قرار می گرفت. یکی برای مستمریها - دیگری وسیله کنترل از طریق سرمایه گذاری دربخشهای معینی از اقتصاد مملکت - سومی يك منبع سرمایه ای برای شرکتهای وابسته به شاه. این بنیاد پرقدرت ترین نیروی اقتصادی مملکت بود. شاه می گفت: این بنیاد غیرانتفاعی است و دست به فعالیتهای اجتماعی می زند. این بنیاد درسال ۱۳۳۰ برای به جریان انداختن پولهای حاصل از فروش املاک سلطنتی تأسیس شد. در سال ۱۳۴۰ شاه تصمیم گرفت دارائیهای عمده خودرا به بنیاد منتقل کند. درآن موقع ارزش دارائیها ۱۳۰ میلیون دلاربود. شاه می گفت: این ۹۰ درصد ثروت است که با این طرز حدود ۱۵ میلیون دلار دیگر ثروت شخصی داشت. شاه سمت تولیت بنیاد را داشت که دو ونیم درصد ازدرآمد بنیاد متعلق به او بود. اما این درآمدرا نپذیرفت و ده نفری را به عنوان هیئت امنای بنیاد تعیین کرد که محق دریافت این ۲/۵ درصد بودند که به طورمساوی بین شان تقسیم می شد. مدیرعامل بنیاد از محارم نزدیک شاه بود. این بنیاد تامارس ۱۹۷۷ به ۱۲هزار دانشجو بورس تحصیلی یا وام داد. فقط يك چهارم وامها بازپس گرفته می شد. به هردانشجو حداقل ماهانه ۵۰۰ دلار کمک هزینه داده می شد. به محتاجان و یتیمان و خیلی افراد و بستگانشان که درراه شاه فداکاری می کردند کمک می کرد. بنیاد يك شرکت ترجمه و نشرکتاب داشت. ازطریق دیگر بنیاد باسازمان خیریه فرح وسازمان شاهنشاهی و بنیاد ملکه پهلوی همکاری داشت که قسمتی از هزینه ها توسط دولت تأمین می شد که مبلغ آن حدود يك صدمیلیون دلاردرسال بود. دارائی بنیاد را می توان حدود سه میلیارد دلار تخمین زد که مهمترین آن صددرصد سهام بانک عمران بود که پنجمین بانک تجارتي ایران به شمار می رفت. درمرداد۱۳۵۶ دارائی بانک عمران يك میلیارد و ۵۰ میلیون دلار بود. درهمین سال

سود بانك حدود چهارمیلیون و دویست هزار دلار بود كه به بنیاد تعلق داشت. بانك عمران ۲۰ درصد سهام طرح عمران كیش را داشت كه حدود یکصد میلیون دلار خرج آن شده بود. ساواك در زمان سبهدبختیار جزیره كیش را به مبلغ دومیلیون دلار به زور خریداری كرد. بنیاد پهلوی ۱۵ درصد سهام بانكهای تجاری را داشت از قبیل بانكهای ایران شهر - اعتبارات - ایران و انگلیس - توسعه صنعتی و معدنی - همچنین ۸۰ درصد سهام بیمه ملی... بنیاد در دو كارخانه از ده كارخانه سیمان کشور سهم داشت. در كارخانجات اتومبیل سازی - لاستیک و صنایع چرم - داروسازی و غیره صاحب سهم بود. در ۶ كارخانه قند سهم داشت. بنیاد مالکیت زنجیره هتل های کشور را داشت. هتلهای هیلتن - ونك - اوین - دربند در تهران متعلق به بنیاد بود. در بحر خزر هتل و كازینو داشت. در سال ۵۲ ساختمانی را در خیابان پنجم نیویورك خرید و بنیاد خیریه پهلوی در آمریکا به ثبت رسید تا درآمدهای ساختمانی صرف تحصیل محصلین ایرانی بشود. در سال ۵۴ این ساختمان ۱۴/۵ میلیون دلار قیمت داشت. این بنیاد سالی ۵۰۰ هزار دلار به دانشگاه پرینستون و ۱۸ هزار دلار به دانشگاه كلمبیا كمك می كرد. بنیاد منبع مهمی برای اعطای پاداش و مزایا به گروهی از مقامات دولتی و ارتشی بود كه این پاداشها اسماً از جیب شاه پرداخت می شد. حساب بانكهای سویس پرداختهائی را به ده نفر از پهلویها و دونفر دیگر نشان می دهد كه نمونه آن خیر خان است. حتی به اعضای دور خانواده پهلوی كمك هائی می شد. خانواده پهلوی در امر تجارت دخالت زیادی داشتند كه نمونه آن شهرام بود.

بدواً سرمایه بانك عمران حدود دومیلیون دلار بود كه پانصد هزار دلار كمك اصل ۴ و دویست و پنجاه هزار دلار كمك بنیاد خورد و دویست و پنجاه هزار دلار هم از طرف اداره املاك تأمین گردید تا به زارعین وام لازم را بدهد كه بهای املاك هم از همان محل تأمین گردد. ولی عملاً بانك عمران در طول سال های فعالیت

خود کارهای مختلفی انجام داد. درحقیقت کاری که نمی کرد توجه به زارعین بود.



درباره شرکت بنیاد پهلوی با مؤسسات مختلف گفتگو وشایعات زیادبود.

درچهارم آذر ۱۳۴۰ اعلام شد که بنیادپهلوی در ۱۸ مؤسسه اقتصادی صاحب سهم است که جمع سهام آن بالغ بر يك میلیارد ریال می باشد و سال گذشته بیش از ۹۵ میلیون ریال درآمد داشته است.



روزنامه ایرانشهر که درلندن چاپ می شد درباره بنیاد پهلوی چنین نوشت:

مقدارزیادی از اراضی بنیاد پهلوی درچالوس که حدود ۱۰ تا ۱۲ هکتارمیباشد به قطعات مناسب خانه سازی تقسیم و ازقرامتری ۹۰ تومان فروخته شده است. درمورد پروژه شهرسازی (صاحبقرانیه) که بانک عمران درآنجا خانه ساخته ویلاها به قیمت گران فروخته شد. دولت ۵۰ هکتار ازاراضی جنگل (سی سنگان) را از مردم گرفت و به بانک عمران فروخت. همچنین بنیادپهلوی باغ ارم شیراز را که با ۲۵ هزارمتر مساحت میلیونها تومان ارزش دارد به مبلغ يك میلیون تومان خرید. شهرام پهلوی بامشارکت شرکت آلمانی (دوما) شروع به خانه سازی درتپه های الهیه کرد و چون مبتکر اصلی هم امانپور بود نام آن را امانیه گذارد ولی به علت سوءاستفاده هائی، مدیران شرکت توقیف شدند ولی شهرام خودرا کنارکشید. برای عمران کیش مبالغ هنگفتی خرج شد و سرانجام مبلغ ۲/۷ میلیارد ریال به شرکت ملی نفت فروخته شد. مجلات خارجی نوشتند درخرید ماشینهای الکترونیکی مبالغی رشوه پرداخت شده و درسناي آمریکا نام شهرام و ارتشبد خاتم به میان کشیده شد وهرالدتریبون در ۴ مارس ۱۹۷۸ نوشت که مبلغ ۲/۹ میلیون دلار شرکت (نکسترون)

امریکائی به خاتم داده است. در معاملات شکر صحبت از رشوه های زیاد بود که سرانجام دونفر از معاونین وزارت بازرگانی به دادگاه کشیده شدند. در منطقه گرگان و گنبداراضی وسیعی در اختیار (سازمان کشاورزی علی پهلوی) متعلق به شاپور علیرضا گذارده شده بود. شاپور غلامرضا و محمودرضا در منطقه آذربایجان و سیرجان مناطق وسیعی را در اختیار می گیرند.

روزنامه ایران شهر صورتی ازدیافتهها و پرداختهای بنیاد پهلوی را چنین منتشر می سازد: (دریافتهها. از شرکت نفت ۲۰ میلیون - سازمان برنامه ۱۰ میلیون - وزارت دارائی ۲۵ میلیون - وزارت جنگ ۶ میلیون - سازمان ورزشی شاهنشاهی ۹ میلیون - بانک مرکزی ۱۲ میلیون - پرداختهای بنیاد به فرح پهلوی ۳۳ میلیون - محمودرضا ۵/۵ - اشرف ۶ - دیگر پهلویها ۱۵ - چند خارجی ۱۷/۶ - دروجه حامل ۸ میلیون دلار).

روزنامه ایران شهر اسامی بانکها و مؤسساتی را که با بنیاد پهلوی شرکت داشته اند به شرح زیر انتشار داده است:
بانک ها، شرکت های بیمه و مؤسسات سرمایه داری

-
- ۱ - بانک عمران: سرمایه ۴ میلیارد ریال، دارائی ۱۱۰۱۱۲ میلیون ریال (اسفند ۵۶)، بنیاد پهلوی کلیه سهام.
 - ۲ - بانک ایران شهر: سرمایه ۳ میلیارد ریال، دارائی ۳۶۷۴۷ میلیون ریال (اسفند ۵۵)، بنیاد پهلوی ۲۰٪ سهام.
 - ۳ - بانک داریوش: سرمایه ۲ میلیارد ریال، دارائی ۲۴۱۴۶ میلیون ریال (اسفند ۵۵)، بنیاد پهلوی سهام دار عمده.
 - ۴ - بانک توسعه و سرمایه گذاری ایران: سرمایه ۳۰۴۰ میلیون ریال، دارائی ۲۱۶۴۲ میلیون ریال (اسفند ۵۵)، بنیاد پهلوی جزء سهامداران.
 - ۵ - بانک اعتبارات ایران: سرمایه ۷ میلیارد ریال، دارائی ۱۱۳۴۵۸ میلیون ریال - شفیق ها (فرزندان اشرف) سهام داران عمده.

- ۶ - بیمه ملی ایران: سرمایه ۱۵۰ میلیون ریال، بنیاد پهلوی کلیه سهام.
- ۷ - شرکت عمران ترانسوال ایران، بنیاد پهلوی و سه شرکت خارجی سهام داران عمده.
- ۸ - شرکت سرمایه گذاری عمران - بنیادپهلوی سهامداران عمده.
- ۹ - شرکت ایرانشهر فینانس، بنیادپهلوی جزء سهام داران.
- ۱۰ - شرکت آریا لیزنگ: ایضاً
- ۱۱ - بانک شهریار: سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی جزء سهام داران.
- ۱۲ - شرکت بین المللی توسعه و عمران: سرمایه ۷۰ میلیون ریال، بنیاد اشرف پهلوی و دوشرکت خارجی سهام داران.
- ۱۳ - شرکت خدمات بیمه ای خاورمیانه: بنیاد اشرف پهلوی کلیه سهام.
- ۱۴ - مرکز بین المللی پروژه های ایران: روزاپهلوی (زن احمدرضا) و یک شرکت خارجی سهام داران.
- ۱۵ - شرکت پس انداز وام مسکن کوروش: بنیادپهلوی و خیریه فرح پهلوی جزء سهام داران.
- ۱۶ - شرکت وام و مسکن اکباتان - بنیاد پهلوی جزء سهام داران.
- ۱۷ - شرکت ایران فینانسیه مرکز درژنو برای سرمایه گذاری درخارج از کشور. بنیادپهلوی سهامدار عمده.
- ۱۸ - فرست ویسکانسین کرپوریشن: بنیاد پهلوی ۵۰٪ سهام.
- ۱۹ - بانک توسعه صنعتی و معادن ایران، ریاست هیئت مدیره شریف امامی. بنیاد پهلوی اکثریت سهام.

معادن

-
- ۱ - شرکت معدنی سنگواره: بنیاد پهلوی ۴۰٪ سهام.

- ۲ - شرکت آب سنگ: خیریه فرح پهلوی جزء سهامداران.
- ۳ - شرکت فیروزه مشهد: محمود رضا پهلوی سهام دار.
- ۴ - شرکت صنعتی شهوند: محمودرضا پهلوی سهام دار عمده.
- ۵ - شرکت معدنی دونا: ایضاً.
- ۶ - شرکت معدنی ایران و رومانی: محمود رضا پهلوی جزء سهام داران.
- ۷ - شرکت دونا سنگ: بنیادپهلوی و محمود رضا جزء سهام داران.
- ۸ - شرکت معادن نورگان: محمودرضا پهلوی سهام دار عمده.

صنایع فلزی

- ۱ - شرکت جنرال موتورز ایران: سرمایه ۹۰۰ میلیون ریال، بنیاد پهلوی اکثریت سهام.
- ۲ - شرکت جیپ: سرمایه ۶۰۰ میلیون ریال. بنیاد پهلوی اکثریت سهام.
- ۳ - شرکت مکو: مونتاژ ماشینهای راه سازی و دیگر خودروهای سنگین، سرمایه ۷۰۰ میلیون ریال، بنیاد پهلوی سرمایه دار عمده.
- ۴ - شرکت تولیدشاسی و بدنه اتومبیل در ایران: سرمایه ۶۰۰ میلیون ریال، بنیادپهلوی و یک شرکت آلمانی کلیه سهام.
- ۵ - شرکت پیشتازان: مونتاژ موتورسیکلت و دوچرخه، شهنازپهلوی با مشارکت شرکت هوندای ژاپن، کلیه سهام.
- ۶ - شرکت تولیدی تیزرو: ایضاً.
- ۷ - شرکت پرینان متال فورمز: تولید پروفیل فلزی و جراثقال سقفی، سرمایه ۱۰۸ میلیون ریال. پهلبدها، سهام دار عمده.
- ۸ - گروه کارخانه های نورد آلومینیوم: عبدالرضا پهلوی، سهام دار عمده.
- ۹ - شرکت ایران، جان دیر، مونتاژ تراکتور: سرمایه اولیه ۷۰۰ میلیون ریال، عبدالرضا پهلوی سهام دار عمده.

- ۱۰ - شرکت کارخانجات نورد و پروفیل ساوه: منیژه پهلوی، همسرغلامرضا، سهام دار عمده.
- ۱۱ - شرکت نوردلوله اهواز: سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و بنیاد پهلوی، جزء سهام داران.
- ۱۲ - شرکت صنعتی ایر تراکسون: ساختن جراثقال، اهرم و غیره، بنیاد پهلوی، جزء سهام داران.
- ۱۳ - شرکت ابزفو: قالب سازی و ریخته گری، بنیاد پهلوی، جزء سهام داران.
- ۱۴ - شرکت داک تهران: تولید لوله های چدنی، بنیادپهلوی جزء سهام داران.
- ۱۵ - شرکت آذپارس: تولید وسایل آلومینیومی، شمس پهلوی، جزء سهام داران.
- صنایع متفرقه

- ۱ - شرکت بریجستون ایران: سرمایه ۱۸۵۰ میلیون ریال، محمودرضا پهلوی با مشارکت دوشرکت ژاپنی، سهام داران عمده.
- ۲ - شرکت تولیدی کیان تایر (بی. اف. گودریج سابق) بنیادپهلوی سهام دار عمده.
- ۳ - شرکت زکالتیش: ساخت آند، کاتدالکترو، بنیاد پهلوی، جزء سهام داران.
- ۴ - شرکت تارابکین: ساخت انواع عایق های حرارتی و صوتی، بنیادپهلوی جزء سهام داران.
- ۵ - شرکت کارخانه های مدادایران: موقوفه آرامگاه پهلوی کلیه سهام.
- ۶ - شرکت لادال: تولید موادشیمیائی، بنیاد پهلوی، اکثریت سهام.
- ۷ - گروه صنایع کاغذپارس: سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، سهام دار عمده.

- ۸ - شرکت حریر پارس: ایضاً.
- ۹ - شرکت داروپخش: سرمایه اولیه ۱۲۰۰ میلیون ریال - داروسازی، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی کلیه سهام.
- ۱۰ - شرکت تولیدی و صنعتی آبگینه: تولید شیشه جام با مشارکت شرکت گلاوریل بلژیک، خیریه فرح پهلوی جزء سهام داران.
- ۱۱ - شرکت شل شیمیائی ایران: تولید مواد شیمیائی و سموم دفع آفات نباتی با مشارکت شرکت شل هلند. شهرام پهلوی نیا، سهام دار عمده.
- ۱۲ - کارخانجات ایران ناسیونال، اردشیر زاهدی سهام دار.
- ۱۳ - کارخانجات آزمایش، غلامرضا پهلوی ۵۰٪ سهام.
- صنایع نساجی
-

- ۱ - شرکت شه باف: سرمایه ۴۸۰ میلیون ریال، محمودرضا پهلوی سهام دار عمده.
- ۲ - شرکت ایران پولن: سرمایه ۲۰۰ میلیون ریال، محمودرضا پهلوی جزء سهامداران.
- ۳ - ریسندگی و بافندگی آذرافصهان: شهرام پهلوی، جزء سهام داران.
- ۴ - شرکت ریسندگی و بافندگی کرج - غلامرضا پهلوی و خانواده اکثریت سهام.
- صنایع ساختمانی
-

- ۱ - شرکت سیمان فارس خوزستان - سرمایه ۷ میلیارد ریال، بنیاد پهلوی، اکثریت سهام.
- ۲ - شرکت سیمان آبیگ قزوین: بنیاد پهلوی اکثریت سهام.
- ۳ - شرکت سیمان تهران: بنیاد پهلوی، سهام دار عمده.
- ۴ - شرکت صنایع سیمان غرب: بنیاد پهلوی جزء سهام داران.
- ۵ - شرکت پارس سوئد: ایجاد قطعات پیش ساخته ساختمانی،

- سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی جزء سهام داران .
- ۶ - شرکت آجر جنوب: محمودرضا پهلوی اکثریت سهام .
- ۷ - شرکت گچ تهران: بنیاد پهلوی و شهرام پهلوی نیا سهامداران عمده .
- ۸ - شرکت ایرانیت: بنیاد پهلوی جزء سهام داران .
- ۹ - شرکت پلاست ایران: تولید لوازم ساختمانی - بنیاد پهلوی جزء سهام داران .
- ۱۰ - شرکت پریفاب: بنیاد پهلوی جزء سهام داران .
- ۱۱ - شرکت آهک چالوس: مهدی بوشهری جزء سهام داران .
- ۱۲ - شرکت سامان ایران: شهرام پهلوی نیا جزء سهام داران .
- ۱۳ - شرکت تمیشان: غلامرضا پهلوی جزء سهام داران .
- ۱۴ - شرکت اینداستریال هومز اینترنشنال: غلامرضا و منیژه پهلوی کلیه سهام . شرکت های ساختمانی

- ۱ - شرکت نوسازی و عمران اراضی غرب تهران: بنیاد پهلوی ، کلیه سهام .
- ۲ - شرکت عمران کیش: با سرمایه گذاری حدود ۲۰۰ میلیون دلار . بنیاد پهلوی سهام دار .
- ۳ - شرکت عمران و آپارتمان سازی خوردین: بنیاد پهلوی کلیه سهام .
- ۴ - شرکت ساختمانی عمرانی تکلار: بنیاد پهلوی و دوشرکت یونانی و دانمارکی کلیه سهام .
- ۵ - شرکت عمرانی و شهرسازی شمیران نو: بنیاد پهلوی سهام دار عمده .
- ۶ - شرکت ساختمانی آرمیتا: بنیاد پهلوی ، کلیه سهام .
- ۷ - شرکت ساختمانی فرانکو ایرانیان ایضاً .
- ۸ - شرکت مونتکس ایران: بنیاد پهلوی و یک شرکت آلمانی کلیه سهام .

- ۹ - شرکت آتی سا: بنیادپهلوی جزء سهام داران.
- ۱۰ - شرکت خانه سازی اسکان ایران: بنیادپهلوی و شرکت آمریکائی رینولدزکنستراکشن سهام دار.
- ۱۱ - شرکت آلتسالکن: بنیادپهلوی، اکثریت سهام.
- ۱۲ - شرکت نوکار: بنیادپهلوی جزء سهام داران.
- ۱۳ - شرکت ساختمانی گلزار: بنیاد پهلوی اکثریت سهام.
- ۱۴ - شرکت ساختمانی کلید: (یاکلبه)، محمود رضا پهلوی سهام دار عمده.
- ۱۵ - شرکت میم جیم میم: محمودرضا پهلوی اکثریت سهام.
- ۱۶ - شرکت عمران ملک شهر: ساختمان یک شهرک در نزدیکی اصفهان ایضاً.
- ۱۷ - شرکت خانه سازی و توسعه تهران بزرگ ایضاً.
- ۱۸ - شرکت شهرسازی و ساختمانی فرح آباد ایضاً.
- ۱۹ - شرکت نشیران: کیوان پهلوی نیا، پسر فاطمه اکثریت سهام.
- ۲۰ - گروه مهندس مشاور لوترک ایضاً.
- ۲۱ - شرکت سهامی مهندسی و نوسازی موند: شهرام پهلوی نیا با مشارکت یک گروه فرانسوی کلیه سهام.
- ۲۲ - شرکت گایداسمیت انترناسیونال: شهرام پهلوی نیا با مشارکت یک گروه خارجی کلیه سهام.
- ۲۳ - شرکت خانه سازی الهیه: شهرام پهلوی نیا اکثریت سهام.
- ۲۴ - شرکت مهندسی و ساختمانی ایران نیهون، شهرام پهلوی نیا.
- ۲۵ - شرکت مهستان: بنیاد اشرف پهلوی کلیه سهام.
- ۲۶ - شرکت گسترش شمال شهید: سرمایه ۱۰۰۰ میلیون ریال ایضاً.
- ۲۷ - شرکت سازانکو: بنیاد اشرف و یک شرکت خارجی کلیه سهام.

- ۲۸ - شرکت ث. ژ. آ: مهدی بوشهری یک گروه خارجی کلیه سهام.
- ۲۹ - شرکت عمرانی شهر صنعتی ساوه: شهبازپهلبد پسر شمس پهلوی اکثریت سهام.
- ۳۰ - شرکت فیاتک، شهرآزاد پهلبد، دختر شمس و یک شرکت ایتالیائی - اکثریت سهام.
- ۳۱ - شرکت آناهیتا: شهبازپهلبد - اکثریت سهام.
- ۳۲ - شرکت ایران موییل هرمز: شهباز پهلبد پسر شمس اکثریت سهام.
- ۳۳ - شرکت ساختمانی فرامین: شهباز پهلبد پسر شمس اکثریت سهام.
- ۳۴ - شرکت شهر صنعتی کورش: ایضاً.
- ۳۵ - شرکت کورش بنا: شهباز پهلبد جزء سهام داران.
- ۳۶ - شرکت ساختمانی و مهندسی مهرشهر: شهباز پهلبد، اکثریت سهام.
- ۳۷ - شرکت مهندسی و ساختمانی ایرا: پهلبد ها، کلیه سهام.
- ۳۸ - شرکت ایراسر: ایضاً.
- ۳۹ - شرکت سازگان: شهبازپهلبد جزء سهام داران.
- ۴۰ - شرکت ایرا، اسپى گاپکا: پهلبد ها و یک شرکت فرانسوی، کلیه سهام.
- ۴۱ - شرکت ساختمانی خطوط لوله ایرا: پهلبد ها، کلیه سهام.
- ۴۲ - شرکت سودتک ایران: شفیق ها، سهام داران عمده.
- ۴۳ - شرکت حفاری سدایران: عملیات حفاری و تعمیرچاه های نفت و گاز، بنیادپهلوی بامشارکت سدکراتیک. صنایع غذایی و واحدهای کشاورزی و دامداری

- ۱ - شرکت تولیدی قندکرج: بنیاد پهلوی، اکثریت سهام.
- ۲ - شرکت قندپارس؛ ایضاً.

- ۳ - شرکت قند مرودشت؛ ایضاً.
- ۴ - شرکت تولیدی کارخانه قند و تصفیه شکر اهواز؛ بنیاد پهلوی اکثریت سهام.
- ۵ - شرکت قند دزفول؛ ایضاً.
- ۶ - شرکت قندشاه آباد؛ ایضاً.
- ۷ - شرکت قندفسا؛ ایضاً.
- ۸ - شرکت قندکرمانشاه؛ بنیاد پهلوی، سهام عمده.
- ۹ - شرکت قندلرستان؛ ایضاً.
- ۱۰ - شرکت زرنوش؛ ایضاً.
- ۱۱ - شرکت کشت و صنعت جیرفت؛ بنیاد پهلوی، ۲۰٪ سهام.
- ۱۲ - شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا؛ بنیاد پهلوی سهام دار عمده.
- ۱۳ - شرکت ایران شل - کات؛ بنیاد پهلوی، سهام دار.
- ۱۴ - شرکت دامداری و کشاورزی ایران اسکاتیش؛ بنیاد پهلوی و شمس پهلوی، اکثریت سهام.
- ۱۵ - شرکت تولید و بسته بندی گوشت ایران؛ بنیاد پهلوی جزء سهامداران.
- ۱۶ - شرکت تولید وردا؛ کارخانجات سرکه سازی و تولید مواد غذایی، نیلوفر پهلوی نیا دخترحمیدرضا، سهامدار عمده.
- ۱۷ - شرکت کشت و صنعت شهیاران؛ محمودرضا پهلوی، اکثریت سهام.
- ۱۸ - شرکت کشاورزی کیان شهر؛ ایضاً.
- ۱۹ - شرکت کشاورزی و دامپروری ایران؛ ایضاً.
- ۲۰ - شرکت کشت و صنعت و مجتمع گوشت فدک خشک رود؛ محمودرضا پهلوی، سهام دار عمده.
- ۲۱ - شرکت صنایع و کشاورزی گل تپه، ایضاً.
- ۲۲ - شرکت عمران روستائی ایران؛ شهرام پهلوی نیا، سهام دار عمده.

- ۲۳ - کارخانه کشمش تاکستان: بنیاد پهلوی، کلیه سهام.
- ۲۴ - شرکت تولیدی عمران دشت: تولید خوراک دام و طیور و تولید الکل. بنیاد پهلوی، اکثریت سهام.
- ۲۵ - شرکت کشاورزی و آبیاری تیولا: کیوان پهلوی نیا، اکثریت سهام.
- ۲۶ - شرکت صنایع روغن نباتی شکوفه آریا: بنیاد پهلوی و فاطمه پهلوی، اکثریت سهام.
- ۲۷ - شرکت جهان موزا: شهنازپهلوی وشوهرش خسرو جهانبانی، اکثریت سهام.
- ۲۸ - شرکت تولیدابریشم ایران: شهرام پهلوی نیا و یک گروه ژاپنی، کلیه سهام.
- ۲۹ - مجتمع دامپروری و شیر پاستوریزه شهفر: شهرام پهلوی نیا جزء، سهام داران.
- ۳۰ - شرکت گله و ایجاد واحدهای کشت و صنعت: اشرف پهلوی، کلیه سهام.
- ۳۱ - شرکت بذر پیشرو: عبدالرضا پهلوی، سهام دارعمده.
- ۳۲ - سازمان کشاورزی دشت ناز: عبدالرضا پهلوی، کلیه سهام.
- ۳۳ - شرکت تهران پوره: واردات گوشت و غلات - احمدرضا و روزا پهلوی، اکثریت سهام.
- ۳۴ - سازمان کشت دانه های روغنی پهلوی: علی پهلوی، پسرعلیرضا، کلیه سهام.
- ۳۵ - شرکت کی دشت: شهناز پهلوی و شوهرش خسرو جهانبانی، اکثریت سهام.
- ۳۶ - شرکت شهگیری: احمدرضا و روزا پهلوی، کلیه سهام.
- ۳۷ - کشت و صنعت تمیشان: غلامرضا پهلوی، ۴۰٪ سهام.
- ۳۸ - شرکت کشاورزی پارسی شهر: غلامرضا پهلوی، کلیه سهام.
- ۳۹ - کشت و صنعت دشت آجی: ایضاً.

- ۴۰ - شرکت کشاورزی و عمرانی سبز دشت، ایضاً .
- ۴۱ - شرکت کشت و صنعت کارون: بنیاد پهلوی، جزء سهام داران .
- ۴۲ شرکت لابیات پاستوریزه پاک: مهدی بوشهری جزء سهام داران .
- ۴۳ - شرکت تولیدی سیاک: غلامرضا پهلوی، سهام دارعمده .
شرکت های بازرگانی

- ۱ - شرکت بهداشتی عمران و واردات مواد دارویی و لوازم آرایش: بنیادپهلوی، سهام دارعمده .
- ۲ - شرکت ماشین آلات عمرانی و واردات ماشین آلات راه سازی ساختمانی: محمود رضا پهلوی، سهام دار عمده .
- ۳ - شرکت تیپلو ایران - واردات و حق العمل کاری: مهدی بوشهری، سهام دارعمده .
- ۴ - شرکت آپریل موزیک پخش نوار و صفحه: مهدی بوشهری، اکثریت سهام .
- ۵ - شرکت ایران - واردات و حق العمل کاری: ایضاً .
- ۶ - شرکت تولیدی و بازرگانی مهرآفرین: شهبازپهلبد، اکثریت سهام .
- ۷ - شرکت سهامی دیرپخش - پخش واردات و فروش ماشین آلات کشاورزی جان‌دیر: عبدالرضا پهلوی، سهام دارعمده .
- ۸ - شرکت توسعه تجارت شهاوران: احمدرضا پهلوی، سهام دار عمده .
- ۹ - شرکت خدمات دریائی ایران: بنیاد پهلوی، کلیه سهام .
- ۱۰ - شرکت افست (چاپخانه ۲۵ شهریور) سرمایه ۱۰۰۰ میلیون ریال: سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، کلیه سهام .
- ۱۱ - بخت آزمائی ملی ایضاً .
- ۱۲ - شرکت فوتبال ایران: بنیاد پهلوی، سهام دارعمده .

- ۱۳ - شرکت تدارکات و خدمات دریائی باسکو: محمودرضا پهلوی، سهام دارعمده.
- ۱۴ - شرکت سی. آر. سی - فاطمه پهلوی، سهام دار عمده.
- ۱۵ - شرکت هواپیمائی ارتاکسی: شفیق ها، اکثریت سهام.
- ۱۶ - شرکت خدمات هواپیمائی ژاپن: شهرام پهلوی نیا، سهام دارعمده.
- ۱۷ - شرکت هواپیمائی خدمات ویژه: شفیق ها، جزء سهام داران.
- ۱۸ - سازمان آموزشی نومرز (انتشارات فرانکلین سابق) سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، کلیه سهام.
- ۱۹ - س. ر. ی: بنیاد اشرف، کلیه سهام.
- ۲۰ - انجمن قایقرانی بادبانی: شهریار شفیق.
- ۲۱ - شرکت خدمات سینمائی ایران: مهدی بوشهری، اکثریت سهام.
- ۲۲ - شرکت گسترش صنایع سینمائی ایران: مهدی بوشهری، سهام دار عمده.
- ۲۳ - شرکت ایرساکو: مهدی بوشهری و یک شرکت خارجی، کلیه سهام.
- ۲۴ - شرکت آبهای معدنی دماوند: مهدی بوشهری و یک شرکت فرانسوی.
- ۲۵ - شرکت نان شهر: کارخانجات نان ماشینی، بنیاد شمس پهلوی، کلیه سهام.
- ۲۶ - شرکت کشتیرانی درایوند: شهباز پهلبد، اکثریت سهام.
- ۲۷ - کانون ورزشی مهر: مهرداد پهلبد.
- ۲۸ - شرکت کانوش، کارخانجات نان ماشینی: احمدرضا پهلوی، اکثریت سهام.
- ۲۹ - کلوپ ورزشی دریاکنار: غلامرضا پهلوی و بنیاد پهلوی، کلیه سهام.

- ۳۰ - شرکت مزون و دکور: سیمین دخت آتابای، کلیه سهام.
- ۳۱ - شرکت ایران شکار: کامران آتابای.
- ۳۲ - شرکت ایران جهانگردی ایران و ژاپن: بنیاد پهلوی،
جزء سهام داران.
- ۳۳ - شرکت هشداد: ایضاً.
- ۳۴ - شرکت آریا لیزینگ: اجاره و فروش ماشین آلات، ایضاً.
- ۳۵ - شرکت انبارهای عمومی، ایضاً.
- ۳۶ - شرکت ایران ساسر (کامینیون برنارد) مقاطعه کاری و
اداره اموال: شفیق ها، جزء سهام داران.
- ۳۷ - شرکت لیزینگ ایران: عملیات لیزینگ، ایضاً.
- ۳۸ - شرکت سافریران: معاملات رهن، ایضاً.
- ۳۹ - شرکت سافریناس: ایضاً.
- ۴۰ - شرکت خانه ایران: امور حمل و نقل، مهدی بوشهری،
سهامدار عمده.
- ۴۱ - شرکت تبلیغاتی فاکوپا: سازمان شاهنشاهی خدمات
اجتماعی، سهام دار.
- ۴۲ - شرکت هتل شهسواران: محمودرضا پهلوی، اکثریت سهام.
- ۴۳ - شرکت هتل های لوکس ایران: بنیاد پهلوی، کلیه سهام.
- ۴۴ - سازمان عمرانی و توریستی نمک آبرود: بنیاد پهلوی،
سهام دار عمده.
- ۴۵ - شرکت تکنیسا واردات شیشه و لوازم برقی، مهدی
بوشهری، اکثریت سهام.
- ۴۶ - شرکت تی. آر. اف. واردات و نمایندگی: بهمن پهلوی
پسر غلامرضا، اکثریت سهام.
- ۴۷ - شرکت ام. سی. آر. ایران، پخش مواد الکترونیکی
در ایران: بنیاد پهلوی ۱/۳۸٪ سهام بامشارکت نشنال کس، رجز
آمریکا.
- ۴۸ - شرکت هتل های ایران: بنیاد پهلوی، سهام دار عمده.

هتل هائی که بنیاد پهلوی با کلیه سهام آن را در دست دارد و یا در آنها سهیم است از جمله عبارتند از هتل های بابلسر، ونک، رامسر، جدیدرامسر، آریاشرایتون، کورش، اینترکننتینانتال، شیراز، قدیم چالوس، جدیدچالوس، کامرون بندرعباس، داریوش، کوی میران، تخت جمشید، متل پرسپولیس، نوشهر، هایت، خزر، هایت مشهد، هایت تهران، هیلتون تهران، شاهی، سخت مهر، هتل آبعلی، آمل، بوعلی همدان، ورزیدانس...



درباره اسامی شرکتها و مشارکت آنها با بنیاد پهلوی که بعد از سقوط رژیم موجب سروصدا و گرفتاریهای فراوان برای عده ای از مقامات بخش خصوصی شده بود نباید آن را فقط به حساب بند و بست گذاشت. بنیاد پهلوی یک مؤسسه خیریه بود که سرمایه ای در اختیار داشت و سهامی را از بورس یا از اشخاص می خرید و یا در شرکتهائی صاحب سهم می شد تا درآمدی داشته باشد و پرداخت های خود را به امور خیریه توسعه دهد. وقتی کشوری دارای بورس شد و سهام در بورس فروش می رفت قسمتی از سهام شرکت ها توسط اشخاص و مؤسسات خریداری میشد که اساساً مدیران شرکت ازنام خریداران اطلاعی نداشته اند. صرفنظر از بعضی از مؤسسات و شرکتهائی که با بنیاد روابط خاصی داشته اند، عده زیادی از شرکتها صرفاً سهامی در اختیار بنیاد گذارده یا مشارکتی با بنیاد داشته اند؛ ولی با کارهای بنیاد در ارتباط نبوده اند. اساساً شرکت با بنیاد پهلوی یا داشتن سهام شرکتها، بهیچوجه جرم و کار غلطی نبوده و اگر شرکتها و مؤسسات وظایف و تعهدات قانونی خود را انجام می داده اند، نمی توان در این کار به آنها ایرادی گرفت یا همه را در فعل و انفعال ها مداخله داد. چون صورت مزبور در چند روزنامه و نشریه چاپ شده بود عیناً نقل گردید.

شرکت اعضای خاندان سلطنت پهلوی هم در این شرکتها و داشتن سهام نمی تواند مورد ایراد باشد زیرا آنها هم می توانستند

سرمایه خود را در امور تجاری به کار اندازند. چون در این شرکت ها هیچگونه معافیت یا امتیازی نداشته اند و باید مثل افراد معمولی مالیات سهام خود را می پرداختند.

علاوه بر آن چون این صورتها در نخستین روزهای سقوط رژیم انتشار یافته و معلوم نیست که همه مطالب آن صحیح باشد، به هر صورت با مصادره خیلی از این شرکت ها و تصرف املاک و هتل ها و مؤسسات مزبور توسط رژیم جمهوری اسلامی می توان گفت سرمایه زیادی از افراد و اعضای خاندان سلطنت هم از بین رفته است.

از نظر ثبت در تاریخ لازم بود که این صورت منتشر گردد و اگر کسانی اطلاعاتی داشته باشند که بتواند موجب اصلاح این صورت گردد و ارسال دارند در جلد های بعدی چاپ خواهد شد.



محمدرضا شاه پهلوی درباره بنیاد پهلوی چنین می نویسد:
در سال ۱۹۵۸ بنیاد پهلوی را تأسیس کردم. سرمایه اصلی آن ساختمانهای شخصی زمین و هتل ها و سهام کمپانیهای مختلف نظیر بانک عمران و بیمه ملی بود. بنیاد، صاحب ساختمان بزرگی در نیویورک است که درآمد سرشاری از اجاره دارد. برای بنیاد مدیر عاملی و یک شورا تعیین کرده ام. همچنین کمیونی مرکب از نخست وزیر - رؤسای مجلسین - رئیس دیوانعالی کشور - چهار شخصیت مهم مملکتی بر کارهای بنیاد نظارت دارند و گزارشات مالی و اقتصادی بنیاد در مطبوعات منتشر می گردد. از سال ۱۹۷۷ حدود ۱۳ هزار شاگرد از فامیل های مختلف از بنیاد وام شرافتی گرفته اند. همچنین تعدادی بورس تحصیلی به دانشجویان داده شده است. در بنیاد سازمان نشر کتاب وجود دارد که تا سال ۱۹۷۷-۵۰۰ جلد کتاب منتشر ساخته است. هر سال به بهترین کتاب از طرف بنیاد جایزه داده می شود. به تعمیرات مساجد و نصب چراغ های الکتریکی و همچنین به دانشجویان مذهبی در قم و انتشار کتب

مذهبی کمک های زیادی شده است. بنیاد تا سال ۱۹۷۷ حدود ۶ هزارخانه ارزان قیمت ساخته و از طرف مؤسسات خیریه دراختیار افراد کم بضاعت گذارده شده است. نه تنها از بنیاد پهلوی دیناری نمی گرفتم بلکه کمک هائی هم می کردم وخیال نمی کنم رژیم فعلی دیناری به محصلین بدهد. در همان سال فرمانی صادر کردم که هرگونه شکایت علیه خاندان سلطنت و بستگانم به کمیسیون مخصوص سه نفری که از طرف وزیر دادگستری تعیین می گردد ارجاع شود. من همیشه از مردم درراه تأمین سلامت عمومی حمایت می کردم. به همین جهت سازمان های مختلف برای این کار ایجاد کردم که عبارتند از شیرو خورشید سرخ از زمان پدرم - انجمن حمایت مادران و کودکان - سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی - انجمن حمایت از معلولین - انجمن خیریه فرح - انجمن خیریه ملکه مادر و شمس و اشرف پهلوی - انجمن حمایت از ناینبایان - انجمن حمایت از کودکان یتیم - انجمن حمایت از مسلولین و انجمن مبارزه باسرطان - سازمان خون و امثالهم که مخصوصاً انجمن های موردعلاقه فرح پهلوی درداخل و خارج کارهای مهم اجتماعی انجام می دادند.



خبرگزاری آسوشیدپرس روزاول بهمن ۵۷ از تهران چنین گزارش داد:

خاندان پهلوی مالکیت عمده ۱۰۵ مؤسسه ایرانی را عهده دار هستند که درآنها از سرکه ونان گرفته تا تراکتور و موتورسیکلت ساخته می شود. گفته شده که دارائی خاندان پهلوی تا ۲۵ میلیارد دلار می رسد. فعال ترین سرمایه گذار خاندان پهلوی محمودرضا می باشد که ۲۴ مؤسسه صنعتی و چند معدن و یک کارخانه آجر و یک کارخانه لاستیک اتومبیل دارد. شمس دارای ۲۰ کارخانه از جمله کشتی سازی و خانه سازی و لوله سازی می باشد. اشرف در ۱۶ مؤسسه بزرگ سرمایه گذاری کرده و یک مجتمع خانه سازی

درتهران به ارزش صد میلیون دلار دارد. دیگری مؤسسه ساحلی دریای خزر و يك شركت عظیم بیمه خاورمیانه است. شهرام با چند مؤسسه خارجی شريك است. ۱۲ مؤسسه خصوصی شامل کارخانه های پارچه بافی دراصفهان - يك کارخانه فرآورد های شیری - مشارکت درخط هوایی ژاپن می باشد. برادران شاه صاحب چندکارخانه و معدن و مجتمع کشت و صنعت می باشند که در بعضی از آنها با آمریکائیا شريك اند. غلامرضا دارای املاك وسیع و سهام عمده در ۶ مؤسسه صنعتی از جمله کارخانه پارچه بافی و همچنین صاحب سهم درکارخانه آزمایش می باشد. احمدرضا ۵ کارخانه مواد غذایی دارد. شهناز در دومؤسسه کشت و صنعت شريك است. به علاوه درکارخانه ای که دوچرخه و موتورسیکلت ژاپنی هوندا می سازند، سهم دارد. دوبرادر دیگر شاه، احمدرضا و حمیدرضا کارخانه نان ماشینی و سرکه سازی دارند. برادرزاده شاه (علی) يك مؤسسه صنعتی و کشت پنبه دررگان دارد. او مسلمانی مؤمن است که پدرش علیرضا در سانحه هوایی درگذشته است. روزاول اسفند ۵۷ کمیته انقلاب اسلامی شهرک (فردیس) کرج اعلام کرد که ۸ هزارتریلر واقع درخیابان اندیشه همین شهرک موجود بود که متعلق به شرکت (فابابتون) می باشد که متعلق به غلامرضا پهلوی بوده است. همچنین ۱۴ جیب استیشن و مینی بوس و وسایل دیگر به دست آمد.



روز ۲۴ فروردین ۱۳۵۵ اعلام شد که والا حضرت اشرف کلیه دارائی خود را برای تشکیل بنیاد اشرف پهلوی اختصاص داده و روز ۲۵ فروردین والا حضرت اشرف هیئت امنای بنیاد را به حضور پذیرفته و چنین گفت:

بنیاد اشرف پهلوی يك بنیاد خیریه نیست بلکه هدف از ایجاد آن، کمک به پیشرفت علم و دانش بشری است و افراد بسیاری چه درایران و چه درخارج ازکشور می توانند از امکانات آن برای

دانش بشری و خدمات فرهنگی استفاده کنند.



مهندس شریف امامی به نویسنده کتاب گفت: اکثر مطالبی که درباره بنیاد پهلوی انتشار یافته صحت ندارد. اساساً به هیچکس اطلاعاتی از وضع بنیاد داده نمی شد. کتابی که رابرت گراهام نوشته و بنیاد را با هزاران مؤسسه شریک کرده درست نیست. بنیاد پهلوی در بعضی شرکتها سهامی داشت ولی نه به اینصورت که اکثر این شرکتها متعلق به بنیاد پهلوی باشد. چرا اگر اینها نظری نداشتند درباره کارهای خیریه و بورس های تحصیلی و اقدامات فرهنگی بنیاد، مطالبی ننوشته اند؟



همچنین دکتر طاهر ضیائی معاون بنیاد پهلوی می گفت: متأسفانه درباره بنیاد مطالب اغراق آمیز زیاد گفته شده است و هیچکس هم توضیح نداده که این بنیاد چه بود و چه کرد؟ بنیاد با سرمایه و اموال اعلیحضرت صرفاً برای امور خیریه تأسیس شد. شخص شاه، دیناری از این بنیاد پول نگرفته است و تمام اسناد آنهم موجود بود و تاکنون هیچ سندی هم در این باره منتشر نشده است. نظر اعلیحضرت این بود که برای کمک به محصلین بی بضاعت و با استعداد و نشر کتاب و امور بهداشتی و کارهای خیریه درآمد بنیاد اختصاص داده شود. درباره سهام بنیاد در شرکتها نظرشان این بود که چون مردم در ایجاد کارخانه ها تردید دارند و با وجود اعتبارات و کمکها نمی خواهند ریسک سرمایه گذاری را به عهده بگیرند، بنیاد در هر صنعتی که برای کشور مفید می داند مقداری سرمایه گذاری کند تا هم صاحبان صنعت تشویق شوند و هم از آنها حمایت گردد و اگر درآمدی هم عاید شود به امور خیریه اختصاص یابد. بهیچوجه جنبه سودجویی در بین نبوده است. اگر اقدامات بنیاد نبود اینهمه کارخانه سیمان در کشوری وجود نمی آمد و همچنین صنایع دیگری که نقش مهمی در توسعه اقتصادی داشت این سالها

آخر که کار خانه سازی مورد توجه قرار گرفته بود چون یکی از مشکلات مردم کمبود خانه بود بازهم اعلیحضرت دستور فرمودند بنیاد در این کار هم اقدام کند و به همین جهت اقداماتی صورت گرفت.



در اسفندماه سال ۱۳۵۶ جلسه هیئت نظارت بنیاد پهلوی به دعوت مهندس شریف امامی و با حضور دکتر آموزگار نخست وزیر - مهندس ریاضی رئیس مجلس - دکتر یگانه رئیس دیوانعالی کشور - نبوی - دکتر خانلری - محمد سعیدی - عماد تربتی - جلال شادمان تشکیل و ضمن گزارشی اعلام شد:

تاکنون ۱۲۶۸۱ نفر از کمک های تحصیلی بنیاد استفاده نموده که ۴۴۲۶ نفر آنها با اخذ درجات دکتری و مهندسی از دانشگاه های داخل و خارج به خدمت مشغول شده اند. حدود ۲۱۲۲ جلد کتاب دریافت و ۱۷۶ نفر از فضلا و نویسندگان برندگان جوایز بنیاد شده اند.



نویسنده کتاب معتقد است که بنیاد پهلوی بانیست خیرتأسیس شد و اگر هم درآمدی نصیبش می گردید، صرف کارهای مفید و عام المنفعه می شد. ولی چون درباره صاحبان مقامات همواره شایعات زیاد است بهتر این بود که محمدرضا شاه وارد چنین جریاناتی نمی شد که مخالفین آنرا وسیله تبلیغ علیه رژیم سلطنت در ایران قرار دهند. به هر حال با صراحت باید گفت که بنیاد پهلوی کارهای مفید زیادی کرده، ولی نمی توان از همه کارهای بنیاد پهلوی دفاع کرد. خوست همه کارهای این بنیاد دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد تا خوب و بد اعمالش از هم تفکیک گردد.



درباره ساختمان عظیم بنیاد پهلوی در خیابان پنجم نیویورک، نگارنده در دوسفری که به این شهر کردم شاهد بودم که یک ساختمان

نیمه مخروبه را بنیاد خریداری و ظرف چندسال تبدیل به یک آسمانخراش کرده است. از مهندس ناصرسیاح که مدیرعامل بنیاد ثبت شده در آمریکا و سازنده ساختمان بود جریان را پرسیدم. او گفت: بنیاد پهلوی برای افزایش کمک به محصلین ایرانی و سایر امور خیریه به فکرافتاد که ساختمانی در آمریکا خریداری کرده و با تکمیل آن به اجاره اش بدهد و اجاره آن را صرف امور خیریه کند. به همین جهت یک مؤسسه نیکوکاری از طرف بنیاد در آمریکا تأسیس شد که چند نفر از جمله (ویلیام راجرز) جزو مدیران آن بودند و چون جنبه خیریه داشت دادستان نیویورک هم بر امر آن نظارت می کرد.

ناصرسیاح می گفت: این ساختمان زیر نظر خود من ساخته شده و حدود ۴۰ میلیون دلار تمام شده که اکنون در حدود ۵۰ میلیون دلار ارزش دارد. اساسنامه بنیاد نظیر اساسنامه بنیاد خیریه راکفلر است و درآمد آن صرفاً باید به مصرفی برسد که واقف ذکر کرده است از قبیل کمک به محصلین بی بضاعت و نشر کتاب و کمکهای فرهنگی و امثالهم که هیئت مدیره هرگز نمی توانست به مصرف دیگری عواید آنرا برساند. وقتی ساختمان بنا می شد از بانک ملی ایران حدود ۳۰ میلیون دلار وام گرفته شد که به تدریج قسمتی از درآمد بنیاد صرف بازپرداخت وام مزبور می گردید. پس از سقوط رژیم چون اموال بنیاد پهلوی از طرف رژیم جمهوری اسلامی تصرف شد و بنیاد علوی جایگزین آن گردید من هم از سمت خود استعفا کردم و صورتجلسه واگذاری ساختمان و اموال بنیاد را امضاء کرده و خود را کنار کشیدم - در همان وقت یکی از والاحضرت ها به فکرافتاد که اموال بنیاد در آمریکا به او منتقل گردد. گفتم بنیاد یک مؤسسه خیریه است و اساسنامه دارد و اساساً اموالش قابل انتقال به شخص یا خانواده معینی نیست و هیئت مدیره ای دارد که دادستان نیویورک هم ناظر آن می باشد. من چون قصد استعفایم را باید صورتجلسه را امضا کرده تا هیئت مدیره مدیرعاملی بنیاد را

در آمریکا به دیگری واگذار کند. در حساب بنیاد در آمریکا آن وقت، حدود ۱۲/۵ میلیون دلار وجه نقد موجود بود. از طرف بنیاد علوی دو نفر به نام مهدوی و شفیع‌بی که قبلاً تظاهراتی علیه رژیم داشته و در کارهای خرید و فروش در آمریکا دخالتی داشتند معرفی شدند و آنها هم ساختمان عظیم بنیاد را که خیلی از طبقات آنها خالی بود از قرار متمریمی ۴۰ دلار به شرکتی اجاره داده اند که گفته میشد آن شرکت نیز از قرار متمریمی ۸۰ دلار به دیگران به اجاره واگذار کرده است. در حالی که آن ۴۰ دلاری که باید به بنیاد علوی پرداخت گردد صرف هزینه های شرفاز و برق و نگاهداری ساختمان می گردد.

* * *

وقتی (بنیاد علوی) جانشین (بنیاد پهلوی) شد آنهایی که به قصد مبارزه با رژیم سابق به تظاهراتی پرداخته بودند شروع به بهره برداری از امکانات بنیاد مزبور در داخل و خارج کردند و مطالب مختلفی دربارهٔ چگونگی اموال بنیاد علوی و سوءاستفاده ها منتشر شد که با تکمیل اسناد آن به موقع منتشر خواهد شد.

فساد و مبارزه با فساد در کشور

بدون تردید باید گفت در دوره سلطنت پهلوی فساد مالی در کشور ما وجود داشته است. مخصوصاً از زمانی که درآمد نفت به طور نجومی بالا رفت. ناگهان ثروت اندوزان مانند زنبورهای عسل از سراسر جهان خود را به کندو رساندند و مگسان گرد شیرینی از داخل و خارج به سوی تهران هجوم آوردند. البته باید صریحاً گفت فساد منحصر به کشور ما نبوده و نیست. متأسفانه در همه جا وجود دارد. در کشورهای سرمایه داری که اساس کارشان بر منافع شخصی است افراد فاسد زیاد دیده می شوند که نمونه های مختلف آن هر روز کشف و در روزنامه ها و رسانه های گروهی منتشر می گردد. حتی در کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی که نظام سرمایه داری از بین رفته بود گاهیگاهی از فساد و رسوائیها پرده برداشته می شود که حیرت آوراست. ولی فساد که فعلاً در ایران وجود دارد و سرتاپای کشور را فرا گرفته با هیچ دوره ای از تاریخ ایران قابل مقایسه نیست و با انتشاراتی که وجود دارد، حتی قابل مقایسه با هیچ کشور دیگری در جهان هم نمی باشد. البته وجود فساد در کشورهای دیگر مجوزی برای افراد فاسد نیست. باید از هر نوع فساد پرده برداشته شود تا آیندگان نیز بدانند که فساد مالی بزرگترین خطر سقوط برای هر رژیم و کشوری می باشد.

در زمان سلطنت رضاشاه به علت خشونت شخص او خیلی

هاجرات سوء استفاده را نداشتند و در آن ایام دیگر میلیونرهای خودرو هرروز درجامعه پیدا نمی شدند. غیرازتجاوزات مأمورین املاک که متعلق به شاه بود بایدگفت اقلام سوء استفاده سایرین قابل ذکرنبود. ولی دردوره اقتدار محمدرضا شاه پهلوی، هم به علت رونق فراوان مالی و هم به علت مداخلات اعضای خاندان سلطنت و هم به خاطرگذشت فراوان شخص شاه و هم به علت پیداشدن افراد کوچک دراطراف قدرت سلطنت و هم به علت افزایش درآمد نفت درسال های آخر و حرکت شرکتهای مافیائی و چند ملیتی از خارج به سوی ایران و نفوذ دلالان هزارپیشه درصاحبان مقام برای دریافت کمسیونهای کلان ریخت و پاشهایی صورت گرفت و سوءاستفاده هائی شد ومخالفین هم شاخ و برگهای زیادی به آن دادند که درنتیجه ایران، دردنیا به يك کشور باافسانه های سوءاستفاده شهرت یافت. مطبوعات و رسانه های گروهی هم تحت تأثیر مخالفین رژیم از گاه کوهی می ساختند و همین امر موجب شد که همیشه دردوران سلطنت شاه صحبت ازفساد و مبارزه با فساد به گوش می رسید و هرچندوقت به يك صورت ازطرف شاه و دولتها اعلام می شد و قوانینی هم از تصویب می گذشت. ولی وقتی امروز بررسی می شود، معلوم می گردد که با تمام این اقدامات داستان رشاء و ارتشاء ادامه داشته است. درسال های نخستین سلطنت، شاه به این امرخیلی اهمیت می داد و افراد خاندان سلطنت هم اکثراً درخارج بودند و هیچ کدامشان دخالتی درکارها نداشتند. مقررات بندهای (الف - ب - ج) تصویب شد ولی به علت اعمال نظرهای شخصی درتنظیم اسامی و اینکه گروهی از مقامات مهم را دریند ج گذارده بودند به مرحله اجراء نرسید. دردولت علاء وپس از مرداد۳۲ که شاه و دولتها قدرت زیادتری یافتند، باردیگر صحبت از مبارزه بافساد مطرح شد. دردولت دکتر اقبال سرانجام قانون (ازکجاآورده ای؟) ازتصویب مجلسین گذشت که کلیه مقامات دولتی مکلف شدند صورت اموال و دارائی

خودرا بدهند و وکلای مجلسین هم از انجام کارهای مقاطعه کاری و وکالت دادگستری محروم شدند. ولی هیچگاه به این پرسشنامه ها رسیدگی نشد و هیچ مأموری هم در این مورد تعقیب نگردید. در دولت دکتر امینی که عده ای از مقامات مملکت به اتهام فساد توقیف شدند و دیوان کیفر سروصدای فراوان به راه انداخت و حتی متصدیان شرکت شیلات در مورد فروش خاویار به محاکمه کشیده شدند سرانجام بابرکناری امینی سروصداها خوابید و شخصیت های سرشناسی نظیر ابوالحسن ابتهاج - مهندس محسن فروغی - سرلشکر ضرغام - سپهبد علوی مقدم - مهندس غیائی - سرتیپ نویسی - سرتیپ آجودانی و عده دیگری که مدتی بازداشت بودند از زندان خارج شدند. غیر از نویسی و پرونده شیلات اساساً دیگران پرونده مهمی نداشتند و یا لااقل جریان به صورتی درآمد که معلوم نشد، اینها چرا بازداشت و زندانی شدند و چرا ناگهان آزاد گردیدند. در حالیکه همه روزه مقامات دادگستری و دیوان کیفر صحبت از مجازات شدید متجاوزین به حقوق دولت می کردند، ناگهان متهمین شیلات در دیوان کیفر برائت حاصل نمودند. باز هم چند سال بدون اینکه سروصدائی باشد گاهگاهی پرونده هائی مطرح می شد که یکبار در پرونده شرکت واحد اتوبوسرانی، از یک نماینده مجلس به نام (بیات) که قبلاً سمتی در شرکت مزبور داشت سلب مصونیت شد و کار به محکومیت او کشید. پرونده های متهمین فروشگاه فردوسی و این سال های آخر پرونده خرید شکر و کامیون و وسایلی برای وزارت راه و راه آهن و همچنین پرونده خرید اراضی برای اسکان رانده شدگان از عراق در کرمانشاه و شرکت کشتیرانی آریا مطرح گردید که تعدادی از مسئولین محاکمه شدند و عده ای هم به خارج آمدند و بعضی هم در تهران ماندند که حتی مورد سؤال و بازجویی هم قرار نگرفتند.

پرونده سوء استفاده کنندگان از تغذیه رایگان به جریان افتاد و مدیر فروشگاه فردوسی به همین اتهام مورد محاکمه قرار گرفت.

سوءاستفاده کنندگان از طرح عباس آباد و تعدادی از نظامیها محاکمه و محکومیت یافتند. همچنین ۱۵ تن از کارکنان کارخانه قند اصفهان و فرماندار پیشین اصفهان تعقیب شدند.

در ایام رونق مالی کشور سالیانه ۷ میلیارد تومان به نان و قند و برنج و روغن نباتی و سایر احتیاجات مردم از بودجه مملکت کمک می شد تا مردم برای مایحتاج اولیه خود بهای کمتری را پردازند. در نتیجه قیمت نان در تهران از همه جا ارزانتر بود و خلیها می گفتند این کمک دولت که بیشتر صرف مردم تهران می شود، موجب حرکت مردم از روستاها به پایتخت می گردد که آن وقت کارشناسان می گفتند: تهران فقط می تواند چهار میلیون جمعیت را تحمل کند و اگر از این عده بیشتر شوند با مشکل کمبود آب و برق و تراکم جمعیت و در نتیجه، بدی هوا مواجه می گردد که غیرقابل تحمل است. وای به وضع امروز تهران با جمعیتی حدود ۱۰ میلیون نفر که از نظر آلودگی هوای شهر، دولت به مردم در روزهای اعلان می کند که از خانه خود خارج نشوند. در این خریدها در آن وقت سوءاستفاده هائی می شد و اشخاصی دخالت داشته اند که هر وقت به سند معتبری دسترسی پیدا شد نامشان منتشر می گردد.



«يك مقام مطلع شرکت شیلات به نویسنده کتاب درلندن می گفت: فروش خاویار ایران منحصراً در اختیار دونفر بود. یکی امیر هوشنگ دولو که حدود ۵۰ تن خاویار در سال برای فروش در اروپا در اختیار داشت و دیگری ژرژ فیکسون که بازار آمریکا در اختیار او بود. دولو که قراردادهایش به نام (احسانه خانم دولو) بود تقریباً خاویار را کیلونی ۵۰ دلار می خرید و حال آنکه خاویار در آن وقت در اروپا هر کیلو حدود ۲۰۰ دلار قیمت داشت. یکبار هم يك فرد دیگر در مزایده خاویار شرکت کرد و با قیمت بیشتری برنده شد. هنگامیکه می خواست به آلمان سفر کند تا موجبات کار را فراهم سازد در فرودگاه بازداشت شد و به او اخطار گردید به شرطی مو

تواند ازایران خارج گردد که انصراف خود را از انعقاد قرارداد با شیلات اعلام دارد. او هم از ترس نامه ای نوشت و نفردوم مزایده دولو بود که می خواست به قیمت نفردوم قرارداد را منعقد سازد ولی مرتضی خطیبی مدیرعامل شیلات مقاومت کرد و گفت ما فقط می توانیم به همان قیمتی که نفر اول برنده شده به دولو خاویار بدهیم.

بعد از سقوط رژیم کلیه قراردادها^۱ خاویار هم لغو گردید.

ژرژ فیکسون از ایران شکایت کرد و شکایت او به دادگاه لاهه رفت و چندین میلیون دلار مطالبه خسارت داشت که سرانجام بین جمهوری اسلامی و ژرژ فیکسون مصالحه شد و مقداری خاویار مورد قرارداد به او تحویل گردید و مثل اینکه هنوز هم مقداری خاویار برای فروش به او می دهند.



بی تردید یکی از کسانی که در زمان سلطنت محمد رضا شاه کارهایش موجب شایعات زیاد گردید امیر هوشنگ دولو بود. خانه اش مرکز رفت و آمد کسانی بود که یا خواهان شغل و مقام بودند و یا با اعمال نفوذ می خواستند مناقصه ای یا مقاطعه ای را از سازمانهای دولتی بگیرند. او بی پروا قبول می کرد و دخالت می نمود. از همه مهمتر اینکه خانه اش پایگاه منقل و وافور بود و کسانی که به تریاک اعتیاد داشتند در آنجا لم می دادند و در کنار منقل امیر هوشنگ خیلی از مسائل را حل می کردند. در نتیجه از او ثروت سرشاری در داخل و خارج باقی ماند و در سال های نخستین پس از سقوط رژیم درگذشت.

والاحضرت اشرف درباره او چنین می نویسد: در سال ۱۳۵۱ برادرم برای يك بازدید رسمی به اروپا رفت. یکی از همراهانش امیر هوشنگ دولو از شاهزادگان قاچار بود که به تریاک اعتیاد داشت. در سفر مانند سایر معتادین به جای کشیدن تریاک، غالباً حب آنرا می خورد. از یکی از دوستانش خواهش کرده بود که هنگام ورود به ژنو به او مقداری تریاک بدهد. این دوست در فرودگاه ژنو به او ۳۵ گرم

ترياك داد. پليس فرودگاه از اين مطلب آگاه گرديد و دولورا در فرودگاه بازداشت كرد. اين موضوع سوژه مطبوعات اروپا شد و پاى مراهم به ميان كشيدند. البته من بايستى انتظار اين كار را مى داشتم زيرا كسانى هستند كه هر جا اسكاندالى مى شود پاى اشرف را به ميان مى كشند. دره مارس ۱۹۷۲ روزنامه لوموند اتهام ديگرى به من زد و نوشت (مردم هنوز واقعه مربوط به خواهر همزاد شاه و درگيرى او را با مأمورين فرودگاه ژنو در سال ۱۳۴۶ به خاطر دارند. مأمورين درد و چمدان پرنسس اشرف چند كيلو هروئين كشف كردند كه پرنسس مالكيت چمدان را تكذيب كرد. شاه به كمك خواهرش شتافت و قضيه بدون سروصدا ختم شد) با وجود اينكه برادرم معتقد بود نبايد به مقاله لوموند وقعى نهاد اعلام جرم كرده و وكيل گرفتم و گمرگ سويس چنين واقعه را تكذيب كرد و دادگاه سويس روزنامه لوموند را محكوم كرد و من خسارت گرفتم. دادگاه همچنين از لوموند درخواست كرد كه تكذيب نامه مرا چاپ كند.

در ژانويه ۱۹۷۹ واشنگتن پست مرا متهم كرد كه در تجارت مواد مخدر هستم ولى در فوريه همان سال تكذيب كرد و اظهار تأسف نمود.



يكى از درباريهامى گفت: امير هوشنگ مورد علاقه خاص شاه بود. از علل اين نزديكى هم كسى آگاه نبود. او سعى مى كرد ضرب المثل هاى را جمع آورى كرده بالهجه مخصوص براى شاه نقل كند. به خود عنوان (پيشخدمت مخصوص اعلى حضرت) را داده بود ولى خود را آجودان شاه مى ناميد. انحصار صدور خاويار ايران با او بود. در خيلى از معاملات حق دلالى مى گرفت و در حمايت چند تن از دولتمردان كه عضو دولت بودند يا به مجلس سناره يافته بودند نقش مهمى داشت. هميشه درسفرها از گذرنامه سياسى استفاده مى كرد. در آخرين روزهاى سقوط رژيم هم گفته شد به شاه وفادار نماند

بی تردید امیر هوشنگ دولو و کارهایش زیان فراوانی به دربار ایران زد ولی وجود او چه نفعی برای شاه و رژیم سلطنت داشت هیچکس خبرنگار ندارد.



فردوست در خاطراتش درباره هوشنگ دولو می نویسد:
امیر هوشنگ دولو (سلطان خاویار) از خانواده قاجاریود. از روزی که پیداشد به اتاق خواب شاه باریافت. زیرا دخترهای زیبای ایرانی و فرانسوی را می شناخت. او باغ بزرگی در نزدیکی تجریش داشت که چند مرتبه مرا دعوت کرد. تریاکی بود و تریاک مجانی به طور فراوان در اختیارش قرار می گرفت. هرکس که می خواست وزیر یاسفیر شود یا درجه نظامی بگیرد نزد او می رفت. یا اگر کسی می خواست از مجازات معاف گردد به او توسل می جست. او تمام درخواستها را مستقیماً در اتاق خواب به اطلاع شاه می رساند. ایادی با او خوب بود و حسادتی نداشت چون صبح ها هردو باهم به اتاق خواب شاه می رفتند.

در اتاق دولو یا افراد تریاک می کشیدند یا ازدود آن استشمام می کردند. او درپاریس زندگی مجلی داشت (قبل از مرگ دیورلی هیلز آمریکا نیز زندگی مجلل دیگری دایر کرده بود)



مجله امیدایران می نویسد: در سپتامبر سال ۱۹۷۱ مقادیری تریاک نزد حسن قریشی پیدامی شود که توسط پلیس سویس دستگیر می گردد. او به پلیس می گوید تریاکها متعلق به امیر هوشنگ دولو آجودان شاه ایران است که همان موقع شاه در سن موریتس بوده است. در تحقیقات بعدی پای سفارت نیز به میان کشیده می شود. در همان جریان دولو جزو همراهان شاه سویس را ترک می گوید و قریشی نیز با پرداخت ۷۵۰ هزار دلار وجه الضمان آزاد می گردد.



روزنامه اطلاعات پس از سقوط رژیم با نقل مطالبی از مجله
(نیشن) چنین نوشت:

شاه در آوریل ۱۹۶۲ به آمریکا رفت تا شخصاً از کندی تقاضای کمک همه جانبه را بکند. در ششم فوریه ۱۹۶۲ مأمورین خیبرخان به آرامی از درون سالنهای کاخ سلطنتی به دفترهای اختصاصی شاه رخنه کردند. در آنجا یک گاوصندوق بود که دسته های چک با ارقامی که کشیده شده بود به دست آمد. مأمورین که شماره رمز قفل را می دانستند با بازکردن گاوصندوق دسته چکها را برداشته از چکها فتوکپی کرده و سپس صندوق را بستند و فتوکپی هارا در اختیار خیبرخان گذاشتند. به دنبال آن صورتحساب (یونیون بانک سویس) متعلق به بنیاد پهلوی به تاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۶۲ در مطبوعات انتشار یافت که طی آن ارقام دقیق وجوه پرداختی به عده ای از مقامات آمریکائی و ایرانی و اعضای خاندان سلطنت منتشر گردید که سروصدای زیادی ایجاد کرد. مأمورین خیبرخان در داخل و خارج مشغول پخش این صورتحسابها بوده و این مدارک را در اختیار کنگره آمریکا گذاردند. این گزارشات چنین حاکی بود که در سال ۱۹۶۲ مبلغ ۱۵۹ میلیون دلار از کمکهای آمریکا و درآمدهای نفت و سازمان برنامه به حساب بانکی بنیاد پهلوی در سویس ریخته شد و در مقابل چکهایی به بعضی از افراد خاندان سلطنت و چند مقام برجسته آمریکائی داده شده است. علت این اقدام خیبرخان که مدتی در ایران بود و در دربار نفوذ یافته بود، اختلافات مالی با بعضی از افراد خاندان سلطنت بود. (خیبرخان که مدتی عکسش در مطبوعات خارجی چاپ می شد که به نام شاهزاده ایرانی صاحب زندگی افسانه ای بود. همیشه چند دختر خانم زیبا در حمام مشغول ماساژ دادن او بودند و به خصوص صاحب شیک ترین و گران قیمت ترین اتومبیلها بود.) وقتی در ایران بود گاهی اتومبیل هایش در اختیار ابتهاج و مقامات درباری قرار می گرفت. حتی وقتی شاه اتومبیل او را با آن مشخصات دید و سوار شد دچار تعجب گردید که

چطورچنین اتومبیل مجهزی برای یکفرد ساخته شده است. دریکی از آتش سوزیهای عمارتش درنیویورک حدود ۲۹۲کمد لباس او ازین رفت که او می گفت: این آتش سوزی کارساواک است. او خودرا از رؤسای افتخاری ایل بختیاری معرفی می کرد و می گفت رئیس میهن پرستان متحد عدالتخواه ایران می باشد. خیبرخان وقتی ۸ ساله بود پدرش حاجی خان بختیاری همراه رؤسای ایل بختیاری درسال ۱۹۳۲ به دستور رضاشاه اعدام شد. او چون سرپرستی نداشت توسط یک زن و شوهر انگلیسی که درشرکت نفت کار می کردند به فرزندی پذیرفته شد و او را به اسکاتلند بردند و نام (گودریان) به او دادند. درسال ۱۹۴۱ باردیگر همان خانواده انگلیسی برای انجام کار به ایران بازگشتند و درسال ۱۹۴۴ درسن ۲۰ سالگی با انگلیسها روابطی برقرارنموده به ایران و منطقه بختیاری و خوزستان آمد. وقتی متفقین ایران را دراشغال داشتند، کار حمل و نقل به او سپرده شد که خیلی پردرآمد بود. به نحوی که او به سرعت صاحب ۲۵۰ وسیله نقلیه شد که برای شرکت نفت کار می کرد. دردولت دکتتر مصدق موردفشار قرارگرفت به همین جهت برای واقعه ۲۸ مردادکمکهای کرد و از این طریق به شاه و دربار نزدیک شد. ولی بعداً با احمد شفیق برسر زمینهای باشگاه شاهنشاهی اختلافاتی پیدا کرد. یک بار اختلافات فیصله یافت و این گواهی به او داده شد: (گواهی می شود که کلیه مدارک مربوط به پروژه های ورزشی دراختیار خیبرخان که حاوی امضای من است قانونی هستند و من این عمل را به فرمان اعلیحضرت شاهنشاه انجام دادم. طبق دستور جناب آقای حسین علاء من از حساب پروژه های ورزشی ۷ میلیون دلار به بنیاد پهلوی ایران و یک میلیون دلار به والا حضرت محمودرضا پهلوی و یک و نیم میلیون دلار به والا حضرت شاهدخت فاطمه انتقال دادم. شفیق).

سپس ارتشبد خاتم با خیبرخان درافتاد و اقداماتی علیه او انجام داد. مأمورین ایران سعی کردند با پرداخت یک چک ۶ رقمی،

مریم کوشان منشی خیبرخان را تطمیع کنند. اوهم چک را گرفت و نقدنکرد و آن را به خیبرخان داد. خیبرخان يك چك دومیلیون و نیم دلاری از دوتن از والاحضرتها داشت، وقتی خواست آن چك را وصول کند (سیتی ناشنال بانک) بورلی هیلز به اطلاع خیبرخان رسانید که والاحضرتین حساب بانکی شان را ۲۸ مارس، یعنی همان روزی که چك کشیده شد بسته اند. خیبرخان برای وصول چکها و تماس با شاپور محمودرضا به سویس رفت. در آنجا به او خبردادند که علیه اوتوطئه ای هست و مأمورین سویس به اوتوصیه کردند که از سویس خارج گردد. به همین جهت باعجله به پاریس رفت ولی کیف دستی او برای همیشه مفقودشد. به سرعت به آمریکا رفت و با یکی از وکلای برجسته تماس گرفت و این مدارک درکنگره آمریکا مورد بررسی واقع گردید. مدارکی دراختیارکنگره گذارده شد که بیش از یکصدمیلیون دلار مورد فعل و انفعال قرار گرفته و این امر به کمک های خارجی آمریکا به ایران لطمه فراوان زد. خیبرخان برای وصول چکهای خود به دادگاه متوسل شد و حکمی به مبلغ يك میلیون و ۲۸۱ هزاردلار علیه شاپورمحمودرضا و شاهدخت فاطمه گرفت و درصدتوقیف دارائیهای آنها برآمد.

يك روز ابتهاج ازخیبرخان خواست تا ماشین خودرا به او بدهد تا با آن به قصرشاه برود. ولی فراموش کرده بود که دستگاه ضبط صوت آن را بردارد. وقتی ابتهاج به کاخ رسید شاه به اوگفت: من همیشه دلم می خواسته این ماشین را برانم. امروز من از این ماشین استفاده می کنم و تو می توانی ازماشین من استفاده کنی. ماشین چندساعتی نزد شاه بود که ماشین از کف تا آنتن رادیو موردمعاینه قرارگرفت. خیبرخان که از ماجرا بی اطلاع بود شبی درباشگاه ' کلبه ' داشت با منشی اش شام می خورد. ژنرال دفتری به اوگفت: (اگر می خواهی درامان باشی بهتراست ایران را ترك کنی. از ماشینت فهمیده اندکه چکاره ای؟ شاه جریان را فهمیده و اگر تافردا نروی بازداشت خواهی شد.) خیبرخان توضیح

داد که ژنرال دفتری مدتی بود از نقش او در (اتحادیه وطنپرستان عدالتخواه) اطلاع داشت ولی به شاه خبرن داده بود. با این طرز خیبرخان فهمید که وضع خرابست و همان شب از ایران خارج شد. این اقدام ناظرین غربی را که از جریان ضبط صوت ماشین خیبرخان خبرنداشتند دچار سرگیجه کرده بود. ژنرال دفتری هم بعداً زندانی شد. از آنجا که این افشای ناگهانی، خیبرخان را مجبور به ترك ایران کرده بود او فعالیت مخفی خود را افزایش داد. قبل از ترك ایران تعداد زیادی از بختیارهای باهوش و وفادار در کاخ شاه رخنه کرده بودند. خیبرخان ضمن شهادتش در دیوانعالی نیویورک جریان را چنین تعریف می کند:

ما مهندس، دکتر، باغبان، مستخدم و انباردار در پستهای مختلف گذاشتیم که مشغول کار بودند. تعداد زیادی از افرادی را که در انگلستان تحصیل کرده بودند به عنوان منشی استخدام کردیم. خیبرخان مشاهده می کند که هفت میلیون دلار از صندوق مالی ورزش به بنیاد پهلوی انتقال پیدا کرده است. می گوید: جریان چیست؟ از مأمورین خود می خواهد که جریان را روشن کنند که جریان به فتوکپی صندوق شاه، منجر می گردد.



شمس الدین امیرعلائی در کتاب (مجاهدان و شهیدان راه آزادی) با نقل مطالبی از مجله 'نیشن' چنین می نویسد:

صبح روز ششم فوریه مأمورین خیبرخان به آرامی از درون سالن های کاخ سلطنتی به دفتر مخصوص شاه رخنه کردند. آنها به موقعیت خوب آشنائی داشتند زیرا قبلاً به طور پنهانی بارها آنجا را زیر پا گذاشته بودند. در کاخ سلطنتی يك گاوصندوق بود که مأمورین شماره رمز آن را می دانستند. آنها در صندوق را باز کرده و دسته چك را برداشتند. يك ماشین مدرن فتوکپی در اختیارشان بود که از چکها یکی یکی فتوکپی برداشتند و مجدداً چکها را جای خود نهاده فتوکپی را در اختیار خیبرخان نهادند.

بسیاری از اسامی دریافت کنندگان چک، مربوط به کودتای ۲۸ مرداد هستند. هندرسن سفیروقت آمریکا در ایران - آلن دالس رئیس سیا - هنری لاس ناشروقت مجلات تایم و لایف و فورچون - جرج آلن سفیر سابق آمریکا در ایران - سلوین چین سفیر سابق آمریکا در ایران - ویلیام وارن رئیس اصله در ایران - دریا سالارگوت انگلیسی که یک ناوگان انگلیسی را در خاورمیانه فرماندهی می کرد - پاپیر معاون فرمانده نیروی هوایی انگلستان در خاورمیانه از ۱۹۶۰ - ۱۹۶۲.

امکان دارد چک دوملیون دلاری که به دیوید راکفلر داده شده برای سرمایه گذاری بنیادپهلوی باشد.

خیبرخان در جلسات اجرائی کمیته مک کلان که برای بررسی عملیات مزبور تشکیل شده بود، گواهی می داد. همچنین افشاگریهای خیبرخان به نظر جانسون رئیس جمهور آمریکا نیز رسید.



سرهنگ نجاتی که از مخالفین شاه و از طرفداران دکتر مصدق است چنین می نویسد:

پس از استقرار رژیم کودتا، همه عاملین نظامی و غیرنظامی منتفع گردیدند. میلیونها دلار از بیت المال ملت به صاحبان مطبوعات غربی پرداخت شد. (مک کلی لاند) رئیس کمیسیون تحقیق سنای آمریکا در ۱۶ مه ۱۹۶۳ گفت: که طی یک سال بیش از صد میلیون دلار از کمکهای آمریکا به ایران حیف و میل شده است. مجله 'نیشن' چاپ آمریکا با استناد به مدارکی که به تأیید کمیسیون سنای آمریکا رسیده صورتی قسمتی از چکهای را که از حساب بنیاد پهلوی در نیویورک بانک سویس در ژنو پرداخت شده زیر عنوان (افسانه یک میلیارد دلاری) منتشر ساخته که خلاصه آن چنین است:

در اواخر سال ۱۹۶۲ خیبرخان از دوستان مورد اعتماد شاه اسنادی را از خزانه سلطنتی ایران ربود و به آمریکا گریخت و باراهنمائی

وکیل خود (ولیز) اسنادرا به کمیسیون سنای آمریکا ارائه داد. سوکمیسیون صورت قسمتی از چکهائی را که به دستور شاه توسط بنیاد پهلوی به چندتن از مقامات خارجی و ایران و افراد خانواده سلطنتی پرداخت، منتشر ساخت. درستون بستانکار مبلغ ۵۶ میلیون دلار قید شده است. منابع این وجوه پرداختی شرکت نفت و یا پرداختی دولت آمریکا به بانک مرکزی ایران یا سازمان برنامه یا وزارت دارائی ایران بود که هیچکدام جزو اموال خصوصی شاه نیست که از طرف آنها به بنیاد پهلوی و سازمان ورزشی شاهنشاهی پرداخت شده است.

کرومیت روزولت که در سال ۱۹۵۸ از خدمات سیاکناره گیری کرد، به عنوان کمپانی گلف اوایل به کار پرداخت که ۸ درصد سهم کنسرسیوم نفت ایران را داشت. همچنین کرومیت روزولت از حقوق بگیران کارخانه هواپیماسازی (نورث رو) بود که سالیانه ۷۵ هزار دلار بابت حق العمل فروش محصولات کمپانی به ایران و عربستان و چندکشور دیگر دریافت می داشته است. شرکت متعلق به او طی سال های ۶۷ - ۱۹۷۰ بابت خدمات به ایران طی یک سال مبلغ ۱۱۶ هزار دلار به اضافه هزینه های مربوط دریافت کرده است.



رابرت گراهام می نویسد: پول و ثروت بیشتر از هر عامل دیگری سیمان ساختمان نظام حکومتی شاه بود. افزایش درآمد نفت اعتبار خاصی در اختیار فرمانده عالی کشور قرارداد. در نتیجه از بودجه مملکت کمکهائی به کلوب شاهنشاهی - انجمن سلطنتی اسب - هواپیمائی ملی کشور می شد.

توسعه اقتصادی کشور مجموعه گسترده ای از پادشاهی متفاوت را در اختیار شاه قرار می داد. فی المثل در سال ۱۳۵۰ یک حق دلالی یک میلیون لیره ای در اختیار سر شاپور ریپورتر بابت معامله تانکهای چیفتن قرارداد. مهمترین و مدرنترین بخش صنایع دفاعی به محوی واگذار گردید. او در ایجاد صنایع نظامی الکترونیک و نگاهداری

هوایماها و تعمیرات نیروی دریائی دخالت داشت. شرکت نفت نیز منبع پولی خاص اضافی برای حفظ شاه براریکه قدرت بود. شرکت نفت یک بودجه محرمانه داشت که برای مصارف خاص رژیم کنار گذاشته می شد.



(آرمانت هامر) ثروتمند معروف آمریکائی که نقش مهمی در رابطه آمریکا و شوروی داشته و از بزرگترین مردان نفتی آمریکا بود، درخاطراتش چنین می نویسد: درسال ۱۹۷۰ پرزیدنت جانسن ازمن به مزرعه خود دعوت کرد - جیمز مک دونل رئیس کمپانی مک دونل دوگلاس هم آنجا بود. اوگفت: شاه ایران می خواهد از ما تعدادی هوایمای جنگی بخرد که بهای آن چندصد میلیون دلار می شود که به جای پول نقد می خواهد به ما نفت بدهد. من می خواستم از شما خواهش کنم که نفت را از ما بگیرید و بهای آن را به ما نقداً بدهید. من هم نمی خواستم نفت بگیرم زیرا کمپانی ما، اکسیدنتال درنفت لیبی و بازار اروپا مشکلاتی داشت که اینهم برذخایر ما می افزود. همچنین مشکل دیگری درمنطقه نفتی خلیج فارس دراتر قرارداد باشارجه داشتیم که به دیدارشاه ایران به تهران رفتیم. شاه ضمن اشاره به خرید هوایماهای جنگی و بهای آن گفت: می خواهم بانحصارات نفتی ۷ خواهران هم مبارزه کنم. درمورد امتیازنفتی شارجه هم قول مساعد داد که به ما کمک کند. شاه اعتماد مراجلب کرد. درآتن بامشاورینم صحبت کردم و قرارداد لازم هم تهیه شد وضمن مذاکره با ایرانیها آنرا امضا کردم ولی مقامات ایرانی گفتند که باید برای امضاء باشاه صحبت کنیم. من گفتم این کاراحتمانه است زیرا شاه قراردادرا به ۷ خواهران نفتی خواهدگفت و امضای مرا هم نشان خواهدداد و آنها هم تلاش خواهند کرد که ما را ازایران دورکنند. بعداً معلوم شد ۷ خواهران نفتی مبلغ بیشتری پرداختند و قیمت نفت بالا رفت و ما چندصد میلیون ضررکردیم. همچنین بعد ازاینکه شاه ایران جزایرخلیج فارس را با نیروی

نظامی در اختیار گرفت به خصوص جزیره ابوموسی قرارداد نفتی اکسیدانتال هم باشارجه بهم خورد و ازاین بابت هم دچار زیان شدیم. بعداً شاه ایران به فکر افتاد که سهام اکسیدانتال را بخرد. درپنجم مه ۱۹۷۶ تلکسی به دستم رسید که بهرام انصاری برادر هوشنگ انصاری وزیردارائی ایران به ملاقات من می آید. او آمد و گفت: شاه تصمیم گرفته مقداری از سهام کمپانی اکسیدانتال را خریداری کند. من گفتم: سهام اکنون دربورس وجود دارد. اوگفت: شاه می خواهد این سهام را از خود کمپانی یکجا بخرد. الان فقط ده درصد را خواهد خرید ولی بعداً ممکن است سهام زیادتری خریداری کند. من حساب کردم دیدم قیمت آن حدود ۱۲۵ میلیون دلار خواهد شد. درحالی که درآنموقع کمپانی به مبلغ نقدی احتیاج نداشت ولی از نظر اینکه به بازار ایران به خصوص به صنایع پتروشیمی ایران راه پیدا کنیم موافقت کردم. انصاری گفت: این نظر شاه کاملاً دوستانه است و می خواهد از مدیریت کمپانی استفاده کند و یک نماینده هم در هیئت مدیره اکسیدانتال داشته باشد. بانظر مشاورین حقوقی متن قرارداد تهیه شد. وقتی قرارداد را برای امضا آوردند یادآور شدم که در آن قید شود که اگر ایران می خواهد سهام را بفروشد اول باید به اکسیدانتال پیشنهاد فروش بکند و اگر ما نخواستیم آن وقت به هرکس که خواست بفروشد. ایرانیها نیز پیشنهاد را پذیرفتند.

در آخرین لحظه ای که قرار بود امضا شود هوشنگ انصاری از من خواست که بدون حضور وکلا و مشاورینش با او ملاقات کنم. درپاریس درسویت وزارتت اش او را ملاقات کردم. گفت: برای امضای قرارداد آماده است فقط یک اصلاح کوچک دارد. شاه نمی خواهد که هر وقت خواست سهام را بفروشد به شما مراجعه کند بهتر است این جمله حذف شود. من ناراحت شدم و گفتم: قرارداد بهم می خورد و باعصبانیت از او جدا شدم و باهمراهانم ازپاریس برگشتم. دیدم شاه برای انجام معاملات خیلی سخت است. برای

من محقق بود که این سهام به دست هفت خواهران نفتی می افتد. حالاکه وضع شاه وایران بهم خورده خوشحال هستم که آن قرارداد امضاء نشد، زیرا من حوصله مذاکره وچانه زدن با آیت الله را نداشتم.



شاه همواره درجلسات عمومی و درنطق های خودو درشورای اقتصاد، ازشیوع رشاء و ارتشاء ابرازناراحتی می کرد. نویسنده کتاب که مدتی مسئولیت بازرسی نخست وزیری را داشتم درگزارشاتی که برای نخست وزیری رسید، می دیدم که دقیقاً وضع همه کارمندان درسراسر کشور موردمراقبت است وتوسط چندسازمانی که گزارش تهیه می کردند از هرگونه ارتباطات و سوء استفاده ها و مداخلات و اعمال نفوذها باخبر می شدند و گزارشات دفتر مخصوص وقتی به بازرسی نخست وزیر می رسید و بررسی می شد اکثراً صحت داشت وکارمندان خاطی برکنار و تعقیب می شدند. حتی درمورد تجاوزات شاپورها و شاهدختها اگرچه شاه گزارشاتی داده می شد، دستور رفع تجاوز می داد که نمونه آن را هنگام معاونت نخست وزیری درمورد تصرف اراضی خالصه ازطرف یکی از والاحضرتها به نخست وزیردادند که با اجازه شاه جلوی این کار گرفته شد. بعداً به تفصیل موضوع را خواهم نوشت.

چند جلدنشریه ای که توسط اشرف احمدی و غلامرضا نیک پی وزرای مشاور، ازجلسات هیئت دولت و شورای اقتصاد تهیه شده و تذکرات شاه را به هیئت دولت چاپ کرده اند به خوبی نشان می دهد که شاه مرتب به امر مبارزه با فساد اشاره می کرده که از جمله چنین است: گزارشهایی رسیده که در بعضی از دستگاہها اشخاص ناباب و منحرف به کار ادامه می دهندو شما هم برای تصفیه آنها اقدامی نمی کنید. برای آخرین بارخاطرنشان می سازم که اقداماتی فوری وجدی باید درطرد و برکناری ومجازات اشخاص نادرست معمول گردد. باید مثل بدن آدمی عضوفاسد برای حفظ

بدن قطع شود اینها هم باید تصفیه گردند. در این مورد هیچگونه ترحم و اغماض نباید بشود. وزراء باید عملاً نشان دهند که با اشخاص فاسد مبارزه می کنند. می خواهم صادقانه بگویم عوض اینکه مراتب برای تعقیب اشخاص فاسد تأکید کنم خودتان صادقانه انجام وظیفه کنید که برای نمونه یکبار هم من بگویم آقایان یواش تر. آیا چنین روزی می رسد؟ تصورش هم برای من مشکل است. در عوض باید اشخاص امین و درستکار تشویق شوند و حقوق آنان را به میزانی رسانید که فکر استفاده نا مشروع از مخیله شان دور شود. زیرا ایرانی ذاتاً پاک و شریف است ولی اگر درصد تصفیه برنیائید باید صریحاً بگویم یا نمی خواهید یا نمی توانید یا خودتان شریک هستید. چون می دانم شریک نیستید باید بگویم ناتوان هستید. تصمیم من راجع به برکناری افراد نادرست و فاسد قاطع و راسخ و جدی است. اگر با تمام تقویتی که از شما می کنم اگر نخواستید یا نتوانستید وظایف ملی و وجدانی خود را انجام دهید علاوه بر اینکه مورد مواخذه واقع خواهید شد در مقابل هموطنان خود شرمنده و شرمسار و سر به زیر خواهید بود. البته هرگونه تعقیب و مجازاتی باید از طریق قانون باشد. یک قسمت عدم رضایت ازدادگستری است. مردم معتقدند که اقویا و متنفذین و صاحبان مقام هر عملی مرتکب می شوند تحت تعقیب قرار نمی گیرند ولی حقوق اشخاص ضعیف پایمال می گردد. وزیر دادگستری هر وقت توانست متجاوزان و متعدیان به حقوق عمومی را از هر طبقه و صنفی و در هر لباسی تحت تعقیب قرار دهد، من بزرگترین نشان و بالاترین پاداش را به او می دهم.

علت اصلی تجری بعضی از مأمورین دولت این است که وقتی دزدی یا اختلاس آنها کشف شد به وسایل مختلف متوسل می شوند و این قدر موضوع را کش می دهند و با عدلیه و دستگاه قضائی بازی می کنند که موضوع از اهمیت اولیه اش می افتد و یواش یواش با هروسيله ای که شده حکم برائت به دست مرتکبین

می افتد. مسخره تر اینکه مدتی بعد نازشستی هم به عنوان حقوق ایام تعلیق یک دفعه دریافت می دارند.

حیف است که عده ای از کارمندان شریف مملکت شب و روز جان بکنند ولی چند نفر لاقید و لاابالی و بی علاقه آنان را بدنام و آلوده سازند. وظیفه دولت و کارمندان درستکار است که با این عده قلیل مبارزه کنند و دست آنها را ازدستگاهها کوتاه کرده و تسلیم عدالت نموده تا به مجازات برسند. ما همانقدر که نسبت به مجازات گناهکاران تأکید می کنیم، این عقیده را داریم که تاگناه کسی ثابت نشده او را مقصر نشناسیم. متأسفانه درکشورما قضیه برعکس است. شاید علت اینست که خیلی از گناهکاران از مجازات فرار کرده اند. باید دستگاههای قضائی سعی کنند که کارها را کامل تر و منزه تر انجام دهند و گناهکاران را درهرمقامی که باشند به کیفر اعمالشان برسانند.

ایران عصرتمدن بزرگ باید ایرانی منزه ازفساد باشد. مبارزه بافساد درجامعه انقلابی ما امری دائمی و تعطیل ناپذیر می باشد. منزه و پاکیزه بودن همه دستگاههای مملکت شرط اساسی حسن گردش کارهاست. شاید بتوان فسادرا چه به صورت نادرستی، رشوه خواری، تقلب، اغفال، گرانفروشی و چه درصورتهای دیگر بدترین دشمن هرجامعه و مملکت دانست. درصورت وجودفساد درمراجع حساس اصولاً روی هیچ مملکت و هیچ جامعه ای نمی توان حساب کرد. البته فساد درجامعه ما ازسیاری جوامع پیشرفته زیادتربنیست. با اینهمه حتی راضی به قبول حداقل فساد درجامعه خود نیستم زیرا ما جامعه ای برخوردار از ترقی مالی ولی آلوده به فساد نمی خواهیم.



دربهن ماه ۱۳۵۲ ازطرف دفتر مخصوص طی نامه ای دستورات زیر به نخست وزیرابلاغ شد:

۱ - مسئولان دولتی اعم از وزیران و کارکنان دولت و شاغلان

مناصب عمومی و شرکت های دولتی مجاز نیستند مادام که شاغل می باشند به اموربازرگانی و انتفاعی بپردازند و درهیچ معامله یا شرکت و مؤسسه انتفاعی ذینفع باشند و اگر تا سه ماه وضع خود را با این دستور تطبیق نسازند از ادامه خدمت محروم خواهند شد.

۲ - مقامات دولتی نباید اجازه دهند افراد ذی نفوذ و استفاده جو موجب انتصابات و انجام معاملات توسط دستگاههای دولتی گردند. هرگاه از این پس توصیه یا سفارشی به یک وزیر یا مقام دولتی بشود موظف می باشد مراتب را به نخست وزیر گزارش دهد تا به دفتر مخصوص ارسال گردد.

۳ - در انجام مناقصه ها دقیقاً باید مقررات آئین نامه ها رعایت گردد. انجام ترك مناقصه مگردر موارد استثنائی مجاز نخواهد بود. هر دستگاه باید مورد ترك مناقصه را گزارش دهد.

۴ - هرگونه کمک مالی به مطبوعات از طرف وزارتخانه ها و مؤسسات و شرکتهای دولتی حتی از محل اعتبارات سری ممنوع است. آگهی های دولتی از طرف وزارت اطلاعات داده می شود. کسانی که رعایت این دستور را نمایند برکنار خواهند شد. به دنبال این مطلب رئیس مجلس گفت: نمایندگان هم مشمول همین دستور خواهند بود.



روز ششم بهمن ۱۳۵۴ شاه در اجتماع بزرگ نمایندگان کارگران در استادیوم ورزشی آریامهر چنین گفت:

ما با هرنوع فساد در این کشور مبارزه می کنیم. یک نوع فساد عادی و حقه بازی و دروغگوئی داریم و یک فسادگران فروشی و کم فروشی، یک فساد راشی و مرتشی، یک فساد اداری که دیگر نمی شود تحمل کرد.

ما با تمام قوا می کوشیم که هرنوع فساد را ریشه کن کنیم. وظیفه هر فردی است که هرنوع فساد را که دید مبارزه کند و بگوید،

نه اینکه خودراکناریکشد و اظهارکنندریبطی به من ندارد. هرفردایرانی وظیفه دارد درمقابل فساد ایستادگی کند و اینقدریافشاری کندتا آدم فاسد تعقیب شود. این مبارزه بی امانی است که باید روزبروز قویتر و محکمتر صورت گیرد تا اینکه مثل استثمرازفرهنگ ایران زدوده شود.

به دنبال این اظهارات ازطرف هویدا نخست وزیروقت یک کمیون پنج نفره مرکب ازآموزگار وزیرکشور - انصاری وزیرداری (رهبران دوجناح حزب رستاخیز) - فردوست رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی - صادق احمدی وزیردادگستری - فلاح رستگاردادستان دیوان کشور، به ریاست نخست وزیر تشکیل تا به اعمال خلاف کارکنان دولت و شهرداریها رسیدگی کند.

در وزارتخانه ها وسازمانها کمیونهای مبارزه بافساد تشکیل وعده ای تحت تعقیب قرارگرفتند. نخست وزیرگفت: این هیئت وظیفه دارد که به اعمال خلاف وزیران و معاونین واستانداران وشهرداران ومدیران و رؤسای شرکتهای دولتی رسیدگی و هیئت های دیگر به اعمال سایرکارکنان و متخلفین برسد تا متخلفین به مجازات برسند. ولی گزارشات بی امضاء نادیده گرفته خواهدشد. وهرکس ازروی غرض گزارش بدهد طبق قانون مجازات خواهدشد، به دنبال همین اقدامات بود که عده ای مورد تعقیب قرارگرفته و تغییرات زیادی هم درسازمانها به عمل آمد. بازرسی شاهنشاهی گزارشی درباره خرید شکر ازانگلستان تهیه کرد ومعاونین وزارت بازرگانی متهم شدند که صد هزارتن شکررا ازبازار انگلستان ازقرارتنی ۹۳۷ دلارخریده اند که از نرخ روز تنی ۱۴۵ دلارگرانتر بوده و درنتیجه ۴۵ میلیون دلاربه کشورزیان واردشده است. پرونده به دیوان کیفررفت وپس ازمحاکمه گویا متهمین تبرئه شدند. شهرستانی وزیرراه اعلام کرد که درخرید ۴ هزاردستگاه کامیون و۱۲ هزار دستگاه تریلربه ارزش ۲۰۴ میلیون و ۵۰۰ هزاردلار و خریدهای راه آهن دولتی ایران حدود ۲۵۰۰ میلیون تومان سوءاستفاده

شده که پرونده به دیوان کیفر فرستاده شد .

* * *

باوجودی که شاه درهرفرستی صحبت از مبارزه بافساد می کرد بازهم مرتب گزارشات سوء استفاده ها به دست اومی رسید . به همین جهت مرتب تأکیدمی کردکه باید افرادفساد تعقیب و مجازات گردند . درحالیکه این فقط بعضی از مقامات دولتی نبودند که موجبات این نادرستی را فراهم می ساختند بلکه اکثرأ کسانی بودندکه درافراد خاندان سلطنت و دربار و بنیادپهلوی و سازمانهای ارتشی نفوذ کرده و خود از نزدیکان شاه بودند . چه کسی می توانست مناقصه ها و کارهای نیروی هوائی را که ارتشبدخاتم در رأس آن بود کنترل کند ؟ چه کسی می توانست فروش خاویار را که منحصر به دولو بود ، مورد اعتراض قراردهد ؟ چه فردی در دستگاه دولت و مطبوعات و پارلمان می توانست به کارهای افراد خاندان پهلوی اعتراضی کند ؟ اگرشاه هم می خواست آنها اعمال خلاف انجام ندهند ، ولی آنها از گذشت و نزدیکی به شاه سوءاستفاده کرده و خیلی کارها می کردند که نمونه های زیادی از آن انتشار یافته که همه اش به زیان سلطنت پهلوی و شخص محمدرضاشاه بود .

شاه درسالهای آخرسلطنت برای اینکه جلوی سوءاستفاده ها گرفته شود اقدام به تشکیل (کمیسیون شاهنشاهی) کرد که جلسات آن به ریاست نصرت الله معینیان رئیس دفتر مخصوص شاه تشکیل می شد و برنامه های آن ازتلویزیون پخش می گردید . معینیان به علت اینکه مردی پاک و بیغرض بود و با تمام نزدیکی به شاه هیچ جا نام او به عنوان نادرستی دیده نشد می توان گفت شخصاً برای مبارزه بافساد صلاحیت داشت ولی دریک کشور دمکراسی ویک مملکتی که قانون اساسی مدون دارد آیا رئیس دفتر شاه صلاحیت دارد که نخست وزیر و وزراء و همه مقامات مملکتی را ردیف کرده مورد سؤال وپرسش و استیضاح قراردهد ؟ اگراینکار ازطریق مقامات قانونی از قبیل دادگستری و کمیسیون عرایض مجلس می

شد، شاید صورت بهتری داشت ولی کسی را یارای تذکر نبود. به تدریج این کار هم به صورت یک (شوتلویزیونی) درآمد و غیر از اینکه چند مأمور از کار برکنار شدند، اثر دیگری نداشت و باز هم کسانی که در رده های بالا قرار داشتند به کار خود ادامه می دادند.

معینان دریکی از همین جلسات چنین گفت: (شاهنشاه ایران دقیقه ای از زندگی خود را بدون تفکر درباره ملت و مملکت صرف نمی فرمایند. عکسی در مطبوعات دیدند و نظر کمیسیون را به آن جلب کردند. پس از رسیدگی معلوم شد که ساختمان بیمارستان نظام آباد وابسته به بنگاه حمایت مادران است که ساختمان آن ۱۸ سال طول می کشد. به دولت دستور دادند تمام مسئولین تأخیر کار معرفی و تعقیب گردند. در مرحله دوم انقلاب بازیچه انگاشتن سرمایه و عمر مملکت مورد اغماض نخواهد بود و این کمیسیون مأموریت دارد مسئولین طرحها را نسبت به اتهاماتشان مورد تعقیب قانونی قرار دهد. باید معلوم شود که چرا طرحها دیر و گران تمام می شود. چرا بیمارستانی که باید ۳ سال تمام شود ۱۸ سال طول می کشد؟ شبکه آبیاری را که سه ساله می شود ساخت، پس از ۷ سال به طور ناقص باقی می گذارند. یک مجتمع دانشگاهی که باید ۵ ساله ساخته شود ۲۰ ساله بسازیم. به استدعای نخست وزیر و دستور شاهانه از این تاریخ یک نظام نوین برای پیگیری و بازرسی در نظر گرفته شده است.)

معینان دریکی از جلسات کمیسیون شاهنشاهی چنین گفت: اکنون ده ماه است که از مأموریت حساس این کمیسیون می گذرد. این کمیسیون به موجب فرمان مورخ ۱۶ آبان ماه ۲۵۳۵ تأسیس یافته که به ارزشیابی حدود ۱۰۲۲۲ پروژه پرداخته و ۲۲۳ مأموریت بازرسی انجام داده است. جزئیات کارهای این کمیسیون که پرتوی از آفتاب تابان اندیشه های بلند رهبر خردمند ایران زمین است و مجموعه ای بی همتا از نظارت دولت و ملت ایران بر طرح های دوران قبل از وصول به تمدن بزرگ می باشد. در سیستم های

مختلف جهان امروز جز نظام شاهنشاهی کدام نظام را در چه نقطه ای از عالم می توان سراغ گرفت که با این دقت و دور از حُب و بغض مسائل را بشکافد و به اطلاع افکار عمومی برساند. هر پروژه که مدیران لایق و تشکیلات کارآمدی داشته پیشرفت معقول نموده و هرسازمانی که دارای مدیریت و نظامات غلط بوده توفیقی نداشته است. باید سازمانها از نتایج زیانبار مدیریت بد برحذر باشند. نتیجه جریانات رسیدگی به پیشگاه شاهانه مرتباً معروض می گردد. با وجود تأکید معینیان به (این نظام نوین) بازهم معاملات سنگین خرید اسلحه و مداخلات درباریان و بنیادها به همان روش گذشته ادامه داشت و هیچکس و هیچ مقامی حق رسیدگی به کار آنها را نداشت. به همین جهت بود که مردم این مانورهارا با خونسردی تلقی کرده از کنار آن با بی توجهی می گذشتند. زیرا اگر این کمیسیون یکی از افراد خانواده پهلوی را که دستش به فساد آلوده بود تعقیب می کرد و یا یکی از نزدیکان معروف شاه را که شب و روز در تهران (پول پارومی کرد) به دادگستری می سپرد، آن وقت مردم قبول می کردند که مبارزه با فساد جدی است و هیچگونه قصد تظاهری وجود ندارد. ولی متأسفانه چنین نشد.



فریدون هویدا که مثل برادرش امیر عباس هویدا به چند زبان خارجی تسلط دارد و مراتب علم و دانش او مورد تأیید است و سالها رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد بود، پس از سقوط رژیم کتابی را منتشر ساخت که قسمتی از آن انتقاد از رژیم شاه بود. با اینکه فریدون هویدا تحصیل کرده و روشنفکر می باشد و شغلی که داشت مناسب با او بود، ولی بدون شک اگر برادر نخست وزیر ایران و در زمره نزدیکان شاهدخت اشرف پهلوی نبود، هرگز نمی توانست سالیان دراز به این شغل ادامه دهد و این مقام عالی را برای خود حفظ کند. به هر حال اودر باره فساد در کشور چنین می نویسد:

درسال ۱۹۷۶ که سرمایه گذاران و معامله گران بین المللی مثل زنبورهائی که به دورکنندوی عسل جمع می شوند، به تهران آمدند و دور دربارصف کشیدند. خوشبختی به اقلیتی روکردکه بیعدالتی و فساد بی حصری را به دنبال داشت. با اینکه دولتها برای مبارزه با فساد برنامه ای درطول ۵۰ سال داشتند، اما باافزایش درآمدنفت فساد ورشوه خواری درسال ۱۹۷۴ حدومرزی نمی شناخت. بعضی افراد خانواده شاه ارقامی نجومی به عنوان کمیسیون بابت قرارداد با شرکتهائی که خود سهامداران عمده آن بودند ازخارجیان می گرفتند. درسال ۱۹۷۶ بررسی سنای آمریکا حاکی ازارتشاء بی حد افرادی بود که دربین آنها اعضای خانواده سلطنتی دیده می شدند. این رسوائی وقتی فاش شد که یک افسر نیروی دریائی دریك قرارداد نظامی بیش ازسه میلیون دلار رشوه گرفته بود واین درست درزمانی بود که درتهران ثروت شخصی ده برادر وخواهرشاه رقمی بین ۱۶ تا ۲۰ میلیارد دلارآورد می شد. علیرغم یکپارچگی خاندان سلطنتی درخارج دربار، دردوره های فامیلی برای هم می زدند. اغلب شاهدبودم پشت سرهم غیبت می کردند و حالتی رقابت باهم داشتند، که البته این امرمی توانست برامور مملکت بی تأثیرباشد. هروالاحضرتی برای خود دربارکوچکی داشت که گاه این رقابت ازافرادخاندان سلطنتی به اطرافیان نیزسرایت می کرد. به دنبال بررسی سنای آمریکابرادرم هیئتی رامأمور کرد که پرداختهای شرکتهای خارجی را به مقامات بالا بررسی کنند. یکی ازکارکنان عالیرتبه یکی ازشرکتهای برحسب تصادف آن موقع درایران بود. اورابرای ادای توضیحات ممنوع الخروج کردند. اما برای پاسخگوئی حاضرنشد. بالاخره برادرم فهمید که آن شخص با اتومبیل یکی ازدرباریان به پای هواپیمابرده شده و بدون انجام تشریفات ازکشورخارج گردیده است؛ و برای هیئت اعزامی هم تعطیلات درازمدتی درکشورهای اروپائی درنظرگرفته شده چون هرگز ازاین مأموریت گزارشی منتشرنشد. درپنجم اوت ۱۹۷۷ شاه برادرم را

احضار کرد و به او گفت جایش را به آموزگار بدهد و به او پیشنهاد وزارت دربار داد، جایی که باید هم کارهای داخلی انجام شود و هم امور خارجی. برادرم فریب نخورد و خوب فهمید که شاه دارد اوراکتاری می‌گذارد. گرچه این پستی بود که باید به افراد مورد اعتماد واگذار شود. وقتی شهبانو رسید، شاه گفت: هویدا از خودمان است و می‌تواند آنطور که می‌خواهیم دربار را بگرداند. فرح خندید و گفت: برایش جارونی تهیه دیده‌اید که این لانه را که مفسدین اشغال کرده‌اند پاک کند. برادرم احساس آرامش می‌کرد و به یکی از دوستانش اوایل همان سال گفته بود: هر وقت به رختخواب می‌روم از خدمتی خواهم همین‌طور که خواب هستم مرا پیش خود ببرد، دیگر مرا بس است. شاه کشتی مملکت را اضافه بار کرده و می‌خواهد من آنرا به دنبال خودم بکشم، اما من نمی‌توانم، خیلی سنگین است. از آن لحظه به بعد اشتباهات زیادی صورت گرفت. در بهار ۱۹۸۷ برادرم را با خودم همعقیده یافتیم که (چهره شاه در مقام پدری ملت، روبه نقصان و زوال گذاشته است).

نارضایتی عمومی گسترش داشت و برادرم می‌گفت: بارسنگین نارضایتی بردوش خانواده سلطنتی است. اگر شاه تاج و تخت را از دست بدهد به خاطر اطرافیان می‌باشد. این دربار به (مسابقه موشها و کندوی فسادشبه شده است) من با رئیس در این باره صحبت کرده‌ام و گفته‌ام هنگامی می‌تواند یک مبارزه واقعی با فساد را شروع کند که نخست این مبارزه را از درون خانه آغاز نماید.

برادرم می‌گفت: بعد از آن که سنای آمریکا از میلیونها دلار حق کمیسیون دریافت شده وسیله اطرافیان شاه گزارش داد، شاه به من گفت: آنها هم مثل همه مردم حق دادوستد دارند و دریافت کمیسیون هم در همه جای دنیا رایج است. من به برادرم گفتم: این نمونه روشن از عدم توانائی شاه در درک این حقیقت است که در غرب میان پرداخت حق خدمت و حق عمل که قابل اکتساب نیست فرق می‌گذارند. برادرم گفت: عاقبت شاه در بحث بامن از پزای درآمد و

تسلیم شد. او به من اختیار داده است نظامنامه ای برای خانواده سلطنتی تهیه کنم که به موجب آن حق نخواهند داشت دراموری که با دولت سروکار دارد و معاملات مربوط به آن دخالت کنند. آنها حق ندارند برای اشخاص به وزراء سفارش کنند و یا به سود خوداز آنها درخواستی نمایند. همچنین افراد خانواده سلطنتی حق داشتن پستهای رسمی را ندارند. برادرم می گفت: متأسفانه هر بار که از شاه خواستم این نظامنامه را منتشر کنم او به من جواب می داد صبر کن و من نمی دانم این تأخیر و تعلل ناشی از چیست؟ سرانجام این نظامنامه تا پایان اکتبر ۱۹۷۸ نشریافت. سالی که بسیاری از آنها به خارج رفته بودند.

من برادرم را در قیاس با سال های قبل بدین تریافتم. چند روز بعد در یک ضیافت که با حضور چندتن از افراد خاندان سلطنت تشکیل شد، شنیدم که درگوش یکی از دوستان به نجوا می گفت: (مادر آخرین روزهای پمپی زندگی می کنیم) وقتی شاه اجازه تأسیس کازینورا در ایران داد، محرک اصلی او جلب شیخ های خلیج فارس از نظر سیاسی و اقتصادی بود. قمارخانه ها در چندین شهر و اغلب با مشارکت خانواده سلطنتی تأسیس شد. تفریحگاهی در جزیره کیش برای میلیونرها ساخته شد که البته خالی از فساد نبود. شایع بود که پروازهای ارفرانس به این جزیره حامل زندهای (مادام کلود) بود. این طرح به بهانه جلب توریست انجام شد ولی با موفقیت توأم نبود. در نظر داشتند که شرکت ملی نفت و هواپیمائی ملی آنرا اداره کند که تأسیسات جزیره کیش را خریدای کنند. رئیس هواپیمائی ملی درخواست کرد که سودآوری این سرمایه گذاری بررسی شود. اما شاه جواب او را بالحن کنایه آمیزی داد.

برادرم پس از یکی از شرفیابی هایش می گفت: نمی دانم چه شده که دیگر، شاه به حرف کسی گوش نمی دهد. طرحهای بزرگش نه مورد توجه کارشناسان قرارداد و نه افکار عمومی از آن استقبال می کند.

والاحضرت اشرف پهلوی می نویسند: درسالهای اخیر، درروزنامه هاخواندم که اعضای خانواده سلطنتی ازطریق غیرمشروع ثروتمندشده اند. حقیقت آنست که دراقتصاد فزاینده ای که داشتیم کاملاً این امکان وجودداشت که ازطریق مشروع تر نیزثروتمندشد. شاهداین مدعا وجودچندهزارمیلیونروپایی است که پیش ازاین تاریخ کسبه جزء یابازرگانی با سرمایه کوچک بیش نبودند. درآن سالها برای هرکس باسرمایه اندک امکانات نامحدودی وجودداشت. درسالهای پس ازمرگ پدرم من قسمت اعظم ارثیه خودرا درجواهرات به خصوص زمرد روسی، سرمایه گذاری کردم که درظرف چندسال همانند زمینهایی که داشتم سرسام آور بالارفت و درنتیجه امکانات گسترده ای برای سرمایه گذاری درزمینه های دیگر دراختیار من گذاشت. من توانستم ازطریق چندمعامله ملکی ازجمله پروژه خانه سازی به مقیاس هزارویلا برثروت شخصی خود بیفزایم. شهرام پسرهم دردوره رونق اقتصادی بسیارموفق بود. بسیاری به او حسادت می کردند و متهمش می نمودند که درارتباط باخانواده سلطنتی برای جمع آوری ثروت استفاده می کند. درسال ۵۰ موردسوء قصدنافرجام قرارگرفت. اوحتی امروزهم درلیست دشمنان خمینی قراردارد. اواکنون به فلسفه روی آورده و درجزیره سی شل وقت می گذراند.

من نیز به عنوان عضوی ازاعضای خاندان سلطنت، ازحملات واتهامات روزنامه ها سهمی داشتم. اتهامات ازنظر کسانی که مرا می شناختند، احمقانه و باورنکردنی بود. ولی همین مطالب مورداستفاده کسانی قرار می گرفت که می خواستند رژیم شاه را بکوبند. مرا متهم کرده اند که درقاچاق تریاک دست داشته ام. این کذب محض است. سازمان شاهنشاهی نزدیک ۳۰۰ مرکز پزشکی برای درمان معتادین تهیه کرد و من درتمام دنیا قاچاق موادمخدررا محکوم نموده ام. به علاوه ایران ازطریق منع کشت تریاک با آمریکا

همکاری داشت و توافق در این مورد در بازدید نیکسون از ایران به
شمر رسید .

در سوء قصد به من در جنوب فرانسه داستانها ساختند و هنوز هم
کسی به این اتهام دستگیر نشده است .

متأسفانه حوادث بد ، افتراها ، شایعات و اشاراتی از این نوع
خبرسازند . در صورتیکه بسیاری از کارهایی که در دوران سلطنت
پهلوی انجام گرفت نتایج اعجاب انگیزی داشت که هرگز مایه
داستانهای هیجان انگیز نمی شود .

روزنامه نگاران فرانسوی مرا (پلنگ سیاه) نامیده اند .
باید اعتراف کنم چون این نام با پاره ای از خلیقات من هماهنگی
دارد از آن خوشم می آید . مانند پلنگ ، طبیعتی برآشفته و سرکش
داشته و متکی به خود هستم . به دشواری می توانم در حضور دیگران
آرامش خود را حفظ کرده و بر خود مسلط شوم . دلم می خواست مثل
پلنگ چنگال داشته و با آن دشمنان وطنم را پاره پاره می کردم .
دشمنانم مرا بی رحم و بی گذشت و شیطان صفت معرفی کرده و
مفتریان مرا به شرکت در قاچاق ، جاسوسی ، همکاری با مافیا (حتی
فروش مواد مخدر) و عامل تمام دستگاههای اطلاعاتی و جاسوسی
دنیا متهم کرده اند به همین جهت زندگی خصوصی خود را می
نویسم تا حقیقت روشن شود . اکنون تمام اعضای خانواده ما جز
یک نفر در نواحی مختلف دنیا به صورت تبعید زندگی می کنند .



چون والا حضرت اشرف مطالبی را منتشر ساخته اند که به تاریخ
ایران کمک خواهد کرد لازم به نظر رسید ، مطالبی را که نخواستند
اند بازگو کنند برای اینکه قضاوت درباره خاندان پهلوی به درستی
صورت گیرد و مخالفین نگویند که خواسته ام حقایق را پنهان کنم
و یک طرفه به قاضی رفته ام ، از این جهت لازم می دانم نمونه ای را
که نویسنده کتاب خود در جریان آن بوده ام یادآور شوم .
این مطلب که خاندان پهلوی مثل سایرین حق داشته اند به

تجارت بپردازند و ثروتمند گردند، مطلب صحیحی نیست. همان امتیاز خاندان سلطنت برای فرزندان و بستگان شاهان پهلوی کافی بود. زیرا طبق قانون، آنها یکفرد عادی نیستند که خودرا از نظر (پول سازی) بخواهند در ردیف مردم عادی کشور قرار دهند. امتیازات فراوان دارند مگر می شود تجاوزات شهرام را فراموش کرد که در هر معامله ای دست او و اعوان و انصارش دراز بود. افراد زیادی را می شناسم که به دفتر اودعوت شده و مورد تهدید قرار گرفته اند که وقتی اخبار به گوش محمدرضا شاه پهلوی رسید به دولت دستور داد که به شهرام بگویند: دست از کارهایش بردارد و الا تبعید خواهد شد و سرانجام هم خواسته و یا ناخواسته از ایران به خارج فرستاده شد.

درباره خانه سازیها که در سالهای آخر رژیم خیلی رونق یافته بود، به خصوص در سواحل بحر خزر و شهرک غرب نیز فعل و انفعالات زیادی صورت می گرفت. وقتی بانک عمران زمینهای شهرک غرب را به قیمت گزاف می فروخت و آپارتمان سازی زیادی در آنجا شروع شد، منم برای یکی از فرزندانم (کاوه الموتی) یک آپارتمان به مبلغ ۱۲ میلیون ریال در ساختمان (مهستان) خریداری کردم که تا چندماه قبل از سقوط رژیم کلیه اقساط آنرا از طریق بانک شهریار پرداخت کردم. مدتی بود که می دیدم ساختمان نیمه تمام مهستان تعطیل شده است. وقتی علت را جویا شدم معلوم شد این ساختمان، توسط بانک عمران و یک مؤسسه ایتالیائی ساخته می شد. مدیر ایتالیائی با نام (مارکوس) نامیده می شد که با خانم مینو دولتشاهی ندیمه و الاحضرت ازدواج نموده و خانه مجلی در شمیران اجاره کرده که نزدیک خانه خود من بود، و همه شب در آنجا برنامه مفصل میهمانی رواج داشت. به علت فعل و انفعال همین ایتالیائی که حدود ۴۰۰ میلیون ریال، از پولهای شرکت را برای خرید لوازم خانه برداشته و اقدامات دیگر شرکت رو به ورشکستگی رفت و به علت از بین رفتن وجوه، ساختمان تعطیل شد. یک روز به من تلفن

کردند که به شهرک غرب برای تعیین تکلیف آپارتمان خریداری شده برای پسران بیائید. وقتی به محل رسیدم دیدم تعداد زیادی از خانواده های ایرانی اجتماع کرده و به شدت اعتراض می کردند که تکلیف پولهای ما چیست؟ یک استاد دانشگاه که بچه کوچکی در بغل داشت با فریاد و اعتراض می گفت: من و زنم ۲۰ سال زحمت کشیدیم و تمام ذخیره خود را از حقوق و پس انداز دادیم و یک آپارتمان خریدیم به امید این که در این ساختمان بانک عمران و خاندان سلطنت صاحب سهم هستند، حال فهمیدیم که تمام سرمایه شرکت از بین رفته و ذخیره ما هم مورد سرقت قرار گرفته است. ولی هیچکس نبود که به این متقاضیان دردمند که منم جزو آنان بودم پاسخی بدهد. روز بعد از مجلس جریان را کتباً، به دکتر اردلان وزیر دربار نوشتم و با تلفن هم با ایشان صحبت کردم. وزیر دربار گفت: مطلب کاملاً صحیح است. این ایتالیائی بازو بند هائی وارد جریان شده و کلاه مردم را برداشته و اعضای خاندان سلطنت را هم بدنام کرده است. روز بعد دکتر اردلان به من تلفن کرد و گفت: مراتب را به اطلاع اعلیحضرت رسانیده و معظم له نیز از این وضع خیلی ناراحت شده و دستوراتی داده اند که امید می رود حقی از کسی تزییع نگردد. به دنبال آن چند نفر هم بازداشت شدند، ولی نشان به آن نشانی که هیچ کاری صورت نگرفت. آپارتمان فرزند من هم مثل سایر متقاضیان از بین رفت. حال ببینید این کارها به شاه و خاندان سلطنت چه لطمه ای می زد. شارلاتانهای داخلی و خارجی از نزدیکی با خاندان سلطنت چه می کردند؟ زیان این کارها متوجه شخص شاه بود و به طور مسلم آن استاد دانشگاه و سایر متقاضیان از کسانی بودند که در تظاهرات و راه پیمائیها شرکت می کردند و بدترین شعارها را علیه شاه می دادند. اینها ریشه های عدم رضایت بود که باید به شدت از مداخلات افراد خاندان سلطنت در کارهای مالی و تأسیس شرکت و حتی مزرعه داری جلوگیری می شد و با همان درآمدی که از دربار به آنها تعلق می گرفت قانع می بودند،

تایین وضع هم برای آنها وهم برای ملت ایران پیش نمی آمد .
اینهم سند آن؛ درروزنامه ها نوشته شد که درسال ۱۳۵۵
بنیاداشرف پهلوی قرارداد (۵۰ - ۵۰) باشرکت ایتالیائی (CONDOTTI
D' AEGUA) منعقدساخت تا درامر خانه سازی برای شرکت
مہستان اقدام کند .
آگهی تأسیس شرکت خانه مزبور منتشر می گردد تا اسامی
مؤسسين مشخص گردد .

شرکت سهامی . س . ر . ی . (سهامی خاص)

موضوع: استفاده - اجاره - خریداری تملك ونگاهداری -
توسعه - فروش و اجاره اموال منقول و غیرمنقول ازهر قبیل و به
هرشکل - تملك ونگاهداری توسعه و بکارانداختن - اجاره - فروش
ساختمان ها جهت خانواده های واحد و ساختمان های دولتی و
بازرگانی و سایر موضوعاتی که در ماده ۲ اساسنامه قیدشده است -
مرکز: تهران خیابان تخت طاووس چهارراه فرح پلاک ۱۱۴ - سرمایه
مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰۰ ریال منقسم به ۱۰۰ سهم ده هزارریالی - مؤسسين:
۱ - شرکت سهامی تکنیساز دارای ۵۱ سهم ۲ - آقای استیفن
دیوید مارکوس دارای ۲۰ سهم ۳ - بانو سیمین آتابای دارای ۹
سهم ۴ - بانومینو دولشاهی مارکوس ۲۰ سهم - مدیران شرکت
تکنیساز با نمایندگی دائمی آقای مهدی بوشهری رئیس هیئت مدیره
- آقای سرکیس آبرستی صفریان عضو هیئت مدیره - آقای تقی
امامی عضو هیئت مدیره - آقای استیفن دیوید مارکوس نایب رئیس
هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت - بانوسیمین آتابای عضو هیئت
مدیره - بانو مینو دولشاهی مارکوس عضو هیئت مدیره . دارندگان
حق امضاء: کلیه مکاتبات اسنادباید توسط مدیرعامل آقای استیفن
دیویدمارکوس یانماینده وی متفقا با احد از آقایان مهدی بوشهری -
سرکیس آبرستی صفریان یا تقی امامی یانمایندگان آنها امضاءگردد .
بازرسان آقای سیداحمد وثوق بازرس اصلی - آقای عباس پوستی
زاده بازرس علی البدل .



دربارهٔ خانه سازی مزبور، دکترپایداری گفت: به علت شکایات فراوانی که دربارهٔ ساختمانهای مهستان رسیده بود، از هاری نخست وزیر از من که وزیر امور اجرائی بودم خواست، به جریان رسیدگی کنم. گفتم چون خود یکی از این آپارتمانها را خریداری کرده و شاکتی هستم بهتر است رسیدگی به این پرونده به دیگری ارجاع گردد ولی نخست وزیر گفت: به علت اطمینانی که به شما دارم می خواهم خودتان با دقت پرونده را مطالعه و گزارش لازم را به دولت بدهید. به همین جهت درنخست وزیری کمیسیونی تشکیل و معلوم شد برای ساختمان خانه سازی مهستان حدود ۱۲۵ میلیون تومان از خریداران نقد و سفته دریافت گردیده که سفته ها نیز به بانک شهریار واگذار و وجوه آن نیز وصول شده است. همچنین معادل ۱۲۵ میلیون تومان هم از بانگها به عنوان وام دریافت گردیده که قسمت اعظم آن وجوه توسط اداره کنندگان شرکت حیف و میل شده و مبلغ کمی از آن به مصرف ساختمان ناتمام مهستان رسیده است. اکثر افرادی که شرکت را اداره می کردند، از کشور خارج گردیده و چندتن از آنها درایران مانده بودند که باطی تشریفات قضائی مسئولین بازداشت گردیدند. اگر جریانات ۲۲ بهمن پیش نمی آمد این یکی از پرونده های مهم سوءاستفاده به شمار می رفت که عدم رضایت فراوانی ایجاد کرده بود.



اکبر جلیلی در کتاب 'گام به گام با انقلاب' می نویسد: نمونه ای از اقدامات خاندان پهلوی تشکیل شرکت مهستان می باشد. طبق اعلام رادیوی تحت اشغال نظامی، شرکت مزبور بامسئولیت محدود بوده که سرمایه اش فقط یکصد هزار تومان بوده است و تا امروز ۴۰۰ میلیون تومان بامردم قرارداد بسته که تاکنون ۱۲۷ میلیون تومان آن را وصول کرده است. بقیه اسناد بانکی هم در دست مسئولین فراری شرکت می باشد.



دردوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی چندین بار افراد خاندان سلطنت از اعمال نفوذ در سازمانهای مملکتی منع شدند. وقتی 'قانون ازکجا آورده ای' از مجلس گذشت، هیچ اسمی از افراد خاندان سلطنت در آن نبود. ولی به دستور محمدرضاشاه پهلوی، دفتر مخصوص، والا حضرتها را هم مشمول آن قانون کرد. همچنین در سال ۵۷ هنگامیکه دکتر اردلان وزیر دربار شد، دستورات شاه به هویدا، هنگامیکه وزیر دربار بود و انتشار نیافته بود از طرف دکتر اردلان منتشر گردید که حتی مواردی هم داشت که اگر کسانی از آنها شکایت هم دارند می توانند به کمیسیونی شکایت خود را به فرستند. در آن ایام تقریباً هیچکدام از والا حضرتها در ایران نبودند. وقتی والا حضرتها در ایران بودند با وجود این دستورات نام آنها در شرکتها و مؤسسات مختلف دیده می شد و حتی در روزنامه رسمی شرکتنامه بعضی از والا حضرتها منتشر می گردید. کشت تریاک در (سیرجان و جیرفت) که تریاک آنها به (تریاک شاهیپوری) معروف شده بود. شرکتهای خانه سازی که چند والا حضرت رسماً کارگردان و صاحب اصلی بودند و پیشکارهایشان رسماً به نام والا حضرت دادوستد می کردند.



دکتر دادبه ازدوستان دوره تحصیلی نویسنده کتاب، که وکیل یک شرکت سوئسی بود، می گفت: بعد از انقلاب بین شرکت مزبور و دولت جمهوری اسلامی درباره ادامه کار خانه سازی ارتش اختلاف در گرفت. قراردادی بین یک شرکت آلمانی کوچک با ارتش منعقد شده بود که بین ۶۰۰ تا هزار میلیون مارک به شرکت مزبور برای خانه ارتشها داده شود که شرکت آلمانی که با چند مقام نظامی و اعضای خانواده سلطنتی ایران بندوبست داشت قرارداد مزبور را به این شرکت سوئسی منتقل کرده و دوست میلیون مارک در این وسط استفاده کرده بود که بین افراد سرشناسی تقسیم شده بود. با تعقیب

دعوی شرکت سویسی سرانجام به صورت داوری اختلافات حل گردید و قرار شد خوددولت ایران خانه سازی را که ۴۵ درصد آن ساخته شده بود به پایان برساند.



روز ۱۷ ابان ۱۳۵۲ فرمان شاه به هویدا نخست وزیر چنین ابلاغ شد.

وزیران، معاونین وزارتخانه ها، مدیران، اعضای هیئت مدیره و مدیران عامل شرکتها و بانکها و مؤسسات وابسته به دولت نمی توانند در خرید سهام کارخانه ها به مناسبت مسئولیتهای اداری خود شرکت کنند. همچنین نباید سهام خود را به همسر و فرزندان خود انتقال دهند یا به نام آنها سهامی خریداری کنند. ضمناً در صورتیکه سهامی هم تا این تاریخ به نام خود یا همسر خود و یا فرزندانشان داشته باشند هرگاه بخواهند ادامه خدمت بدهند بلافاصله اقدام به فروش آن نمایند و در صورت تمایل می توانند سهام خود را نقداً به قیمت روز به دولت بفروشند و یا با اوراق قرضه ملی مبادله کنند.



دکتر علیقلی اردلان پس از انتصاب به وزارت دربار، طی مصاحبه ای چنین گفت:

در آئین نامه ای به نام (آئین رفتار اعضای خاندان شاهنشاهی) به کلیه اعضای خاندان سلطنت ابلاغ شده است؛ هر نوع توصیه و اعمال نفوذ و یا هرگونه دخالت، معامله، مشارکت در امور مربوط به دولت و مؤسسات عمومی و شرکتهای داخلی و خارجی طرف معامله با دولت به هر صورت و شکلی منع شده است. به امر شاهنشاهی وزارت دربار مکلف به نظارت دقیق در اجرای این آئین نامه ۲۰ ماده ای می باشد.

هیئتی از نمایندگان امناء و بنیادها و مؤسسات تحت ریاست یا نیابت و یا زیر نظر اعضای خاندان شاهنشاهی رابرسی کرده و آنچه مربوط به دستگاه اجرائی دولت است به سازمان مربوط محول

گردد .

وزیردربار همچنین گفت: کلیه معاونان دربارشاهنشاهی استعفای خودرا اعلام کرده اندو دربارشاهنشاهی به صورت تشکیلات جدید درحدنیاز درخواست خواهدآمد .

به دنبال این مصاحبه چنین اعلام گردید: به فرمان شاهنشاه دراجرای اعلامیه مورخ ۱۷ آبان ۱۳۵۷ وزارت دربار شاهنشاهی موضوع رسیدگی به کلیه اموال ودارائی های اعضای خاندان سلطنت و نحوه تملک آنها ، آقایان علی اصغرامین و نصیرالدین خواجوی و باقرشهیدی ، قضات عالیمقام دیوانعالی کشور به عضویت کمیته مندرج دراعلامیه مذکور تعیین شدند و فرمان همایونی دراین مورد شرفصدور یافت تا هرچه زودتر دراجرای مفاداعلامیه اقدام کنند .



اولیویه وارن خبرنگار فرانسوی ازشاه می پرسد: می گویند فساد به بخشی از اطرافیان شما نفوذکرده است. شاه می گوید: این فسادنیست. آنها مثل دیگران و اطرافیان من حق دارند درمعاملات مشابه به دیگران قانوناً کارکنند و معاملاتی انجام دهند برای امرامعاش .

همچنین شاه دریکی از مصاحبه ها باروزنامه نگاران چنین گفتگو می کند:

س - اگر در بین کسانی که بایدتعقیب شوند یکی ازاعضای خانواده شما باشند ، شما با تعقیب او موافقت می کنید؟

ج - من دستوری برای تمام اعضای خانواده سلطنت صادرکرده ام و به آنها تذکرده ام که باید مطابق آن عمل کنند ویقین دارم که آنها طبق آن رفتار خواهندکرد .

شاه درنطقی گفت: جای افسوس است که همه می گویندبایدبافساد مبارزه کرد . ولی وقتی دست به ترکیب یک فاسد زده می شود همانها به صدارمی آیند و آن فاسدرا موردحمایت قرار می دهند . باین روح علیل بایدمبارزه کردو به فکر تأمین رفاه

و آسایش مردم بود نه مراعات ملاحظات خصوصی... این وظیفه را هرکس درهمقامی و موقعیتی که هست بایدانجام دهد.



ازجمله خواهران شاه که به خوشنامی شهرت داشت (شاهدخت شمس پهلوی) بود که بااداره امور شیروخورشیدسرخ به کارهای خیریه مشغول بود و درامور دولتی هیچ دخالتی نمی کرد ولی آزمایا و امتیازات شیروخورشید سرخ بهره برداری می نمود. یعنی باهوایممای شیروخورشیدحتی، به سفرخارج می رفت و قسمتی از اعتبارات شیر وخورشید را باسلیقه خود به مصرف می رسانید. ولی بعدازسقوط رژیم اسنادی منتشرشد که اشاره به آن تاحدی وضع را روشن تر می سازد.

روزنامه گزارش مطلبی تحت عنوان (مخارج سالانه شمس پهلوی) چنین نوشته است:

هزینه شاهدخت شمس پهلوی درسال ۱۳۴۹ پانزده میلیون تومان - درسال ۱۳۵۰ بالغ بر۲۰ میلیون تومان - درسال ۱۳۵۱ معادل ۲۵ میلیون تومان بوده است. این سوای مخارج کاخهای اوست. اخیراً ازکاخ او سندی به دست آمده که مخارج سالیانه و صورت جواهرات خودرا درآن ثبت کرده که چنین است:

قصرمروارید۴۰ میلیون تومان شامل: هزینه ساختمان ۱۴ میلیون تومان - هزینه نقشه ساختمان یک میلیون و چهارصدهزارتومان - دکوراسیون هشت میلیون تومان - محوطه سازی ۳ میلیون تومان - اسفالت قرمز و سنگ مرمر یک میلیون تومان - بابت دودستگاه موتور ویک حلقه چاه هشتصدهزارتومان - گل کاری یک میلیون تومان - گلخانه و کتابخانه یک میلیون تومان - پرگولایک میلیون وپانصد هزار تومان - کرایه حمل اثاثیه یک میلیون تومان - لوازم و اسباب منزل یک میلیون و پانصد هزارتومان - هزینه نقشه دکوراسیون هشتصد هزارتومان - بابت مخارج پیش بینی نشده ۴ میلیون تومان.

مخارج کاخ 'نوبهار' درسال از این قرار بوده است: اعتبارتأمین

شده ۲۲۵ ملیون تومان - اعتبار تأمین شده قرارداد ۱۶ ملیون تومان - بابت لوازم منزل ده ملیون تومان - کل پرداختی ۱۷۰ ملیون تومان - باقیمانده اعتبار ۵۵ ملیون تومان.

هزینه خرید جواهرات: صورت ریز جواهرات شمس پهلوی در سال ۱۳۵۱ مبلغ اعتبار ۲۵ ملیون تومان - بابت زمرد یک ملیون و دو بیست و سی و دو هزار تومان - بابت برلیان ۶ ملیون ریال - بابت انگشتر و گردنبند و گوشواره ۳ ملیون تومان - مبلغ کل پرداختی ۴ ملیون و هشتصد و دویست و دویست تومان. باقیمانده اعتبار ۲۰ ملیون و صد و شصت و هشت هزار تومان.

صورت خلاصه اعتبارات به دست آمده در دفتر مخارج شمس پهلوی بدین شرح است.

بابت جواهرات ۱۱۵ ملیون تومان - بابت قصر مروارید ۴۰ ملیون تومان - بابت کاخ نوبهار ۲۲/۵ ملیون تومان - بابت کاخ جنوب ۲۲/۵ ملیون تومان - بابت منزل والا گهر شهباز ۱۵ ملیون تومان - بابت منزل آمریکا و پاریس ۱۳/۵ ملیون تومان - بابت مخارج متفرقه ۸ ملیون تومان.

اعتبار سالانه و خرج سالانه

صورت ریز جواهرات در سال ۱۳۴۹ بدین شرح است:

مبلغ اعتبار ۱۵ ملیون تومان - بابت زمرد دو ملیون و چهارصد و شصت و چهار هزار تومان - برلیان رز ششصد و شصت و شصت هزار تومان - گردنبند چهارصد و هشتاد هزار تومان - انگشتر و گردنبند و گوشواره ۳ ملیون تومان - پالتویست هفتصد و چهل و نه هزار و شصت تومان - پیش پرداخت سفارش ۱۴ میلیونی، شش ملیون و هفتصد هزار تومان - مبلغ کل پرداختی چهارده ملیون و نه هزار و نصد و سی و شش هزار تومان - باقیمانده اعتبار شش هزار و چهارصد تومان.

صورت ریز خرید جواهرات سال ۱۳۵۰ به این شرح بوده است: مبلغ اعتبار ۲۰ ملیون تومان - زمرد بیست و چهار ملیون و ششصد و چهل هزار ریال - گردنبند ۹ ملیون و ششصد هزار تومان -

انگشتر، گردنبند و گوشواره ۳ میلیون تومان - نیمه دوم سفارش ۱۴
میلیون تومانی هفت میلیون و سیصد هزار تومان - مبلغ کل پرداختی
پانزده میلیون و پانصد و پنجاه و دو هزار تومان - باقیمانده اعتبار
چهار میلیون و نهصد و چهل و چهار هزار و هشت صد تومان.



خبرگزاری یونایتد پرس درباره ویلای شمس پهلوی ازواشنگتن
چنین گزارش داده است:

ویلای متعلق به شمس پهلوی، خواهر محمدرضا شاه پهلوی که
در بالای تپه ای در 'بورلی هیلز' قرارداد داشت، یک سال بعد از اینکه به
مبلغ ۵/۵ میلیون دلار به یک مجری سابق برنامه های تلویزیونی
فروخته شد، از طرف صاحب فعلی آن به مبلغ ۲۵ میلیون دلار به
معرض فروش گذاشته شده است.

'مروگرفین' مجری سابق برنامه تلویزیونی در اکتبر ۱۹۸۷ ویلای
شمس پهلوی را خریداری کرد و در اطراف این معامله در آن هنگام
تبلیغات زیادی شد.

ملك متعلق به شمس پهلوی ۱۵۷ جریب مساحت داشت.
صاحب فعلی ملك ۱۶ جریب از این ملك را جدا کرده و در نظر دارد در آن
برای خود قصری بسازد. تاکنون کسانی پیدا شده اند که
حاضرند برای ویلای سابق شمس پهلوی تا مبلغ ۱۸ میلیون دلار بپردازند.



داشتن کاخ و ثروت و جواهر در کشوری که با اصول سرمایه داری
اداره می شود، جرم نیست. هیچکس نمی تواند به داشتن کاخ
و جواهر یک صاحب ثروت معترض باشد. شاهدخت شمس چون
عضو خاندان سلطنت است مسلماً میراث فراوانی به او رسیده است.
ثروت ملکه انگلستان ۷ میلیارد پوند است که همه ساله در روزنامه
ها به آن اشاره می شود. دیناری هم مالیات نمیده ولی مطلب
قابل اعتراض، مداخله در کارهای مملکتی و دریافت وام و اعتبار
از بانکهای کشور است که پس از سقوط رژیم احمدحاتی مدیرعامل

شهروروستا سفته شاهدخت شمس را به مبلغ پنج میلیون ریال منتشر ساخته و ضمن آن چنین توضیح داده است:

حسابرسی هائی که اخیراً انجام شد، تنها درسال قبل از پیروزی انقلاب، مبلغ يك میلیارد و هفتصد ملیون ریال عوامل رژیم گذشته به عناوین مختلف ازجمله به عنوان پیش پرداخت فروش میوه و اجناس دیگر ازشهروروستا گرفته وپس نداده اند. اسامی بعضی ازکسانیکه مدارک بدهی آنها، دراین سازمان موجوداست عبارتند: از ارتشبد نصیری - سپهبدفردوست - سپهدهاشمی نژاد - جعفرقلی صدری - تیمسارمنصورپور - تیمسارمشاور - شمس پهلوی - حسین امیدوار و عده ای دیگر...

تغذیه رایگان برای مدارس نیزدرسالهای گذشته وسیله ای بود که عده ای ازسودجویان بتوانند ازاین طریق مبالغ هنگفتی سوءاستفاده کنند.

مدارکی که به دست آمده نشان می دهد که چگونه این عوامل تغذیه رایگان را برای خودبهبانه برای استفاده های شخصی قراردادده اند. مثلاً موز برای تغذیه واردمی شدولی به بهانه اینکه فاسدشده است آنرا دربازار آزاد باهمدستی باندخود می فروختند ومی نوشتندکه چون خطر فاسدشدن داشت آنرا کیلویی پنج یاده ریال فروختیم.

این هم نمونه ای ازسفته شاهدخت شمس پهلوی

شماره خواه واریزکن	شماره	حای پرداخت	حورسه
شماره ۰۲۲۸۶۲			
سری الف			
مبلغ به عدد حکم میسر پهلوی			
تاریخ صدور			
(تاریخ صدور و حوریه - روز - ماه - سال با تمام حروف نوشته شود)			
محل صدور سند			
محل صدور سند			
مبلغ به حروف و ریال			
(مبلغ با تمام حروف نوشته شود)			
ریال			
ریال			
نام متعهد			
محل امضاء			
محل پرداخت			

دراوج اقتدارشاه که درآمد نفت افزایش یافته بود از همه جای دنیا گروه گروه به ایران می آمدند تا به صورمختلف، سهمی از آن درآمد ها نصیب شان شود.

برای تأمین نیازمندیهای مردم دستورات خریدفراوان به خارج از کشور داده می شد و سیل کالاها به بنادرایران سرازیرگردید. حتی گفته می شد که حدوددویست کشتی دربندرخرمشهر برای تخلیه کالا ایستاده اند که چون نوبت تخلیه آنها نمی رسید مبالغ هنگفتی بابت هزینه تخلیه پرداخت می گردید. حدود دوهزارکامیون دربندرخرمشهر برای حمل کالاها آماده شده بودند که به علت نداشتن راننده، تعدادی راننده ازکره ای و پاکستانی و هندی استخدام گردیدند.

وضع کالاها درخرمشهر و بندرعباس به صورتی بود که مقداری ازکالاها فاسد شد و مورد اعتراض قرار گرفت.

حمایت شدید نیکسون و کیسینجر ازشاه ایران وسیاست ایران موجب گردید که قدرت شاه به خصوص درمنطقه خلیج فارس خیلی افزایش یابد. قرارداد ۱۵ میلیارد دلاری که بین ایران و آمریکا درزمان نیکسون امضاء شد، بزرگترین قراردادی بود که درآن زمان بین دوکشور منعقد گشته بود. نیکسون دستورداده بود که شاه هرگونه سلاحی را که تقاضا دارد، آمریکا باید به ایران بدهد. این دستورتا زمانی که کارتر به کاخ سفیدرفت اجراء می شد. ولی کارترفروش سلاحهارا محدودساخت. نیکسون دستورداده بود که آمریکا ۱۶۰ هواپیمای اف ۱۶ را به مبلغ $\frac{3}{4}$ میلیارددلاریه ایران بفروشد. بهای هرهواپیما حدود۲۱ میلیون دلاربود.

دراوج اقتدارشاه صحبت این بود که ایران باید به پای ژاپن درآسیا برسد. مخصوصاً هویدا درنطقهای خودکراراً اشاره می کرد و حتی می گفت: ظرف ۳۰ سال آینده سطح زندگی مردم ایران باید از مردم ژاپن هم بالاتر برود. تولید فولاد ایران ازاروپا و روسیه زیادترخواهد شد.

شاه کراراً می گفت: تا آخر قرن بیستم ایران جزو پنج قدرت بزرگ دنیا خواهد شد. ایران به آلمان غربی خواهد رسید. حتی در مواردی از اروپای غربی هم جلو خواهد افتاد. زیرا ملت ایران شایستگی و لیاقت آنرا دارد.

در آن روزها (سن موریتس) محل اقامت شاه برای اسکی مرکز دیدار سران مقامات کشورهای مختلف شده بود تا بادیدار شاه سهمی از درآمد نفت نصیب کشور آنها گردد.

در آن روزها تصمیم گیرنده شاه بود که وقتی موضوعی باشاه حل می شد، مقامات دولتی دنباله مذاکرات را گرفته و برنامه های اجرائی آن را آماده می کردند. حتی گاهی تصمیمات با مخالفت مطبوعات خارجی روبرو می شد. مثلاً دادن وام به انگلستان برای آب شهر لندن موجب گردید که بعضی از روزنامه های انگلیسی بنویسند: کارضعف اقتصادی انگلستان به جانی رسیده که محتاج ایران گردیده است در حالی که ثروتمندان زیادی در انگلستان هستند که می توانند بیش از مبلغ وامی که ایران به انگلستان داده در اختیار بگذارند.



(۱ - ع تافته) درمجله روزگارانو چنین می نویسد:

اگر عوامل سیاسی و اقتصادی را کنار بگذاریم، مؤثرترین عامل سقوط رژیم سلطنت در ایران فساد و سوءاستفاده در ۲۰ سال آخر سلطنت شاه بود. دکتر احسان نراقی معتقد است که فساد دوران حکومت هویدا بزرگترین عامل بود و شاه خبرداشت ولی اهمیت نمی داد. در ۷ سال آخر سلطنت شاه ۴۲۰۰ پرونده سوءاستفاده در بازرسی شاهنشاهی و ۷۲۰ پرونده در دفتر ویژه بود، غیر از پرونده های دیوان کیفر، خیلی از بستگان شاه و شهبانو مورد اتهام بودند. دفتر ویژه فقط درباره والا حضرت اشرف به شاه گزارش نمی داد. شاه به شریف امامی و از هاری دستوراتی برای تعقیب متهمین داد ولی اجراء نشد. سر تیپ انصاری رئیس بازرسی ساواک که اعدام شد، می

گفت: ساواک در تهران ۶۰۰ تلفن را کنترل می کند و با ۲۰۰ دستگاه ضبط صوت مکالمات را ضبط می نماید. تعدادی از مقامات مملکتی يك تلفن قرمز داشتند که مستقیماً با شاه صحبت می کردند. فردوست معتقد بود که این مکالمات هم توسط ساواک ضبط می گردد. دکتر بختیار در نظر داشت با استفاده از این پرونده هایك دادگاه ملی تشکیل داده و متهمین را محاکمه کند، به همین جهت همه آنها را ممنوع الخروج کرده بود.

دکتر حسن امامی (امام جمعه تهران) که چهارشنبه ها با شاه نهار می خورد، می گفت: شاه نسبت به دزدیها حساسیت ندارد و معتقد بود که هر کس علیه او و تمامیت کشور اقدامی نکند و کمونیست هم نباشد باید در رفاه کامل در ایران زندگی کند. دکتر احسان نراقی که پس از انقلاب زندانی شده بود می گفت: علت آزادی من به خاطر گزارشات ساواک در پرونده من بود. چند سال قبل با شاپور عبدالرضاه به شمال می رفتیم، یکی از معاونین وزارتخانه ها هم در اتومبیل بود، به برادرشاه گفتم: چرا خاندان سلطنت در معاملات شریک هستند، این جریانات را به شاه بگویند. گفت: نمی توانم بگویم. گفتم: از قول من بگو. باز هم گفت: نمی توانم. معلوم شد مذاکرات، توسط ساواک روی نوار ضبط شده و در پرونده من هست. وقتی از شمال برگشتیم، رئیس ساواک مرا خواست و گفت: این حرفها چیست که میزنی؟ گفتم اعتقاد دارم جریان را به شاه گزارش دهید. عین همین مطالب را به شاه و شهبانو گفته ام. قاضی شرع که این مطالب را در پرونده دید مرا تبرئه کرد. حالا یامعاون وزارتخانه ضبط صوت همراه داشته و یا در اتومبیل شاپور ضبط صوت گذاشته بودند که به هر صورت موجب آزادی من شد.



ماهنامه روزگارانو چنین می نویسد:
ژنرال (ایوان پاسه پا) رئیس سابق اطلاعات کشور رومانی که

در سال ۱۹۷۸ به آمریکا پناهنده شد، ضمن انتشار خاطرات خود چنین نوشته است:

از جمله دستورات چائوشسکو به من این بود که از طریق مأمور دست‌نشانده لیبیایی رومانی در لندن که مدیرعامل یک شرکت تجاری بود نمایندگی انحصار شرکت را در سراسر آمریکا در اختیار (بیلی کارتر) برادر رئیس جمهور وقت آمریکا بگذارد تا به او پولی برسانیم. بعد به احوالی کنیم که این ماهستیم که به او دستمزد می‌دهیم تا برای جلوگیری از سوائی آن در اختیار ما قرار گیرد که به آسانی بتوانیم اطلاعات لازم را دربارهٔ برادرش به دست بیاوریم.

چائوشسکو همچنین گفت: در یکی از سفرها به ایران متوجه برادرشاه ایران شدم و از وی خواستم که واسطهٔ فروش نفت ایران به رومانی و همچنین فروش کالاهای رومانی به ایران باشد. بدین ترتیب برادر شاه ایران در اختیار ما قرار گرفت و ما هر اطلاعاتی که می‌خواستیم وسیلهٔ او به دست می‌آوردیم. از همین طریق ما توانستیم امتیاز تأسیس و مونتاژ تراکتور را در ایران به دست آورده و ده درصد کمیسیون بدهیم. وقتی ما از این معامله سالی بیست میلیون دلار به دست می‌آوردیم، چه اشکالی داشت که دو میلیون دلار هم کمیسیون می‌دادیم، با این طرز برادرشاه ایران سالانه مبالغی درآمد داشت که در یکی از بانکهای سوئیس به حساب خود واریزی کرد.

روزنامهٔ ارتباط چاپ لندن نیز در این زمینه چنین نوشت:
در کنفرانس نفتی لندن که اخیراً تشکیل شده بود دکتر محمد یگانه وزیر سابق دارائی ایران و رئیس بانک مرکزی ضمن طرح این موضوع سر میز ناهار به طور خصوصی گفت:

یکروز یکی از چهره‌های معروف اقتصادی به من گفت: یکی از شاپورها برای انعقاد قرارداد کارخانهٔ تراکتورسازی با رومانی خیلی فشار می‌آورد در حالی که تراکتورهای رومانی اصلاً تراکتور خوبی نیست. موضوع را با دکتر عالیخانی وزیر اقتصاد در میان گذاشتم او به من گفت: برادرشاه چند بار دربارهٔ قرارداد مزبور از من اطلاعاتی

خواسته ولی از ماجرا اطلاعی ندارم. ولی با اینهمه موضوع را به اعلیحضرت خواهم گفتم.

ظاهراً وقتی دکتر عالیخانی شاه را در جریان می گذارد شاه دچار تعجب شده بود و دستور رسیدگی می دهد که پس از بررسی معلوم می شود سفارت رومانی هفتصد هزار تومان به شاپور داده که طبق دستور شاه پول هارا شاپور به سفیر رومانی پس می دهد.



قسمتی از گزارش ساواک دربارهٔ سوء استفاده در شرکت مخابرات. شماره ۶۲۵۲۹ - مورخ ۵۷/۹/۱۳

در شرکت مخابرات قراردادی با شرکت بل آمریکائی بسته شد که تا سال ۱۳۵۶ حدود دومیلیون تلفن نیمه الکترونیک در تهران نصب خواهد شد و تا به حال میلیاردها ریال خرج پروژه شرکت بل شده و نتیجه این شد که هفته قبل تعداد ۵۰۰ شماره تلفن نیمه الکترونیک را به کابل های سابق وصل کردند که هرچه تلاش کردند ارتباطی برقرار نشد. باید توجه شود که شرکت مخابرات با سی سال سابقه تا به حال ششصد هزار تلفن به مردم داده و از اول معلوم بود که نصب دومیلیون تلفن از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ دامی است برای سوء استفاده که عوامل آمریکائی از جمله دکتر تورزنی رئیس آنها میلیاردها دلار به مملکت خسارت زده بدون اینکه خدمتی انجام دهند. گزارش دیگر به شماره ۶۰۶۶۷ خلاصه اش چنین است.

در اوایل سال ۱۳۵۶ به فرمان شاهنشاه در مورد افزایش تلفن های شهری و ایجاد تأسیسات رادار و مخابرات ارتش تحت نظارت مهندس اصفیاء اوامری صادر که برای نخست وزیر و ارتشبدطوفانیان ارسال شد و شرکت بل مأمور اجرای طرح گردید که به تدریج حدود ۱۲۰۰ مهندس امریکائی با خانواده خود وارد ایران شدند. کلیه وسایل زندگی و حتی اتومبیل در اختیار آنها قرار گرفت و ماهیانه حدود ۲۰ میلیون دلار به این مهندسين پرداخت می گردید، در حالی که با ۴۰ یا ۵۰ مهندس می توان طرح را اجراء کرد.

در شرکت مخابرات در سه سال اخیر حدود ۲۰۰ میلیارد ریال برای اجرای طرحهای عمرانی و توسعه هزینه شده و شرکت مخابرات نیز گزارشی نداده و با حذف سمت مهندس اصفیاء معلوم نیست چه مقامی بر طرح مزبور نظارت دارد.

باتوجه به هزینه های مزبور و مبالغی که از مردم گرفته شده هزینه کردن ۲۰ میلیون دلار در ماه برای حقوق آمریکائیها (۱۰ برابر حقوق ایرانیها) تولید عدم رضایت شدید نموده و با اینکه شرکت بل معروفترین کارخانه سازنده وسایل مخابراتی است شرکتهای دیگری با مبلغ بسیار کمتر و تأمین هزینه مهندسين و متخصصين وابسته به خود حاضرند در مدت معین طرحها را اجراء کنند. ولی در انعقاد قرارداد با شرکت بل اعمال نفوذ سیاسی و حفظ منافع افراد فاسد ایرانی به کار گرفته شده است.



فردوست درباره فساد مالی در رژیم پهلوی، در خاطرات خود چنین می نویسد:

طی سالها حضور در دفتر ویژه و بازرسی شاهنشاهی، با هزاران مورد اختلاس و ارتشاء در سطح مقامات عالی رتبه کشور آشنا شدم. در زمان ۱۳ ساله نخست وزیری هویدا، فساد گسترده تر شده بود. چون نمی خواست شاه و هیچکس را از خود ناراضی کند. از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ تنها ۳۷۵۰ پرونده سوء استفاده کلان تشکیل شد که عموماً به دادگستری ارجاع گردید که پیشرفتی نداشت. یکی پرونده استاد ایوم صدهزار نفری تهران بود. دیگری درباره کمبود سیمان، که معلوم شد مقاطعه کارانی نظیر اعلم آنرا احتکار کرده و یا در بازار آزاد به فروش می رفت. یک میلیون تن سیمان هم از خارج وارد بندر بوشهر شد و بدون سرپوش ماند و در اثر بارندگی تبدیل به سنگ شد. همچنین دو میلیون تن گندم نیز در بوشهر فاسد گردید. در وزارت راه معاون وزارت راه قراردادی برای ۲۰ هزار کامیون تریلی به مبلغ سه میلیارد تومان با شرکت امریکائی

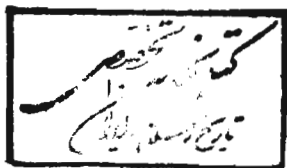
بست که در بیابانها زیر آفتاب ماند و از بین رفت و پرونده به دادگستری ارجاع گردید .

موضوع دیگر قمارکلان چند نفر از وزراء و مقامات بود که منجر به برکناری آنان گردید . همچنین اقدامات چند تن از افسران ژاندارمری در گرفتن املاک مردم بود که مرتب به شاه گزارش می داد . موقعی که عضو کمیسیون درسازمان برنامه به ریاست نخست وزیر بودم ، متوجه گردیدم که سازمان مزبور شش هزار پروژه بالاتر از یکصد میلیون تومان تحت کنترل دارد و قسمت مهمی از درآمدهای نفتی به جیب شرکتهای خارجی می رود .

درباره ترافیک تهران سوء استفاده های عجیبی شده است . از جمله طرح مترو بود که بی نتیجه به نظر می رسید .

وقتی فرح همسر شاه شد مشیرومشار اولیلی ارجمند بود . هنگامیکه وی درپاریس درس می خواند تمایلات چپی و کمونیستی داشت و نزدیکترین دوست او لیلی ارجمند بود . با این طرزخانواده های دیبا و قطبی در کشور نفوذ پیدا کردند . در سال ۵۰ یا ۵۱ شاه دستور داد که از دفتر فرح بازرسی شود . این دفتر حدود ۶۰۰ کارمند داشت . هزینه شخصی فرح باجواهرات و بذل و بخشش های اوحساب جداگانه داشت . ریخت و پاش خیلی زیاد بود .

چهار نفر از ثروت شاه اطلاع دارند : شریف امامی - بهبهانیان - هوشنگ رام - طوفانیان که می توانند حدود ۹۰ درصد ثروت شاه را مشخص کنند . وقتی طوفانیان دستگیر شد او را از زندان قصر به لویزان بردند که مدارک اسلحه در آنجا نگهداری می شد . ظاهراً طوفانیان در آنجا مدارک را به یک آمریکائی داده و از کشور به اتفاق او خارج شده است . (روزنامه کیهان در شماره ۵۸۱۱/۲۹ نوشت ، خلخالی گفت : امام گفته اند چون ارتشبد طوفانیان را گرفته اند و از اسرار مالی کشور آگاه است او را در جای امنی نگهداری کن ... وقتی به زندان قصر رفتیم دیدم ورود طوفانیان را ثبت کرده اند . مسئول زندان گفت : خیالتان راحت باشد طوفانیان در جای امنی است و ۵



پاسدار مراقب اوهستند. من قانع نشدم و به داخل بندرفتم اما ازطوفانیان اثری نبود.)

درسال ۵۷ دردولت شریف امامی مشاورین خارجی شاه به او اطمینان دادند که اشکال اصلی درتوسعه فسادمالی و سوءاستفاده های کلان است که سبب عدم رضایت مردم شده است. اگرچپاولگران سرشناس سریعاً تعقیب شوند وضع کشور استحکام قبلی خودرا خواهدیافت. شاه به من تلفن کرد که فوراً پرونده های بازرسی و دفتریوژه به دادگستری فرستاده شود. گفتم: ازسال ۵۰ کلیه پرونده ها به دادگستری فرستاده شده است. گفتند: مجدداً بفرستید و تلفن را به نخست وزیردادند. شریف امامی گفت: اگرپرونده های سوءاستفاده سریعاً دردادگستری رسیدگی شود و نتیجه به اطلاع عموم برسد خیلی ازگرفتاریها رفع خواهدشد، لذا هرچه پرونده دارید به دادگستری بفرستید. ظرف ۴۸ ساعت ۳۵۷۰ پرونده به دادگستری ارسال شد که موجب رضایت شاه گردید. ولی می دانستم دادگستری قادرنیست این همه پرونده رارسیدگی کند.



یکی ازمطالبی که مخالفین رژیم درباره آن به شدت انتقاد می کردند، صرف مقداری از پول های مملکت درخارج بود. ازآنجمله ساختن شهر (فرح) درسنگال و کمک به شهر (ونیز) که ازرفتن این شهرتاریخی ایتالیا به زیرآب جلوگیری شود. یا پرداخت مبلغی به عنوان وام برای کمک به تأمین آب شهرلندن که مخالفین می گفتند وقتی درکشور خود میلیونها مردمی داریم که مخصوصاً درروستاها احتیاجات فراوان دارند حتی درجنوب شهرتهران عده ای ازفقر، درزاغه ها به سر می برند، دیگر این ولخرجها برای چیست؟ این ایراد بسیار منطقی بود وچرا باید ما هزینه تأسیس شهری را درسنگال پردازیم؟ و به شهرونیز و یا آب لندن کمک کنیم؟ ملت ایران به خصوص طبقه بی بضاعت بیش ازهرکس استحقاق استفاده ازاین اعتبارات را داشتند زیرا صاحبان حقیقی آن بودند.

در همانوقت در روزنامه ها خواندم که نخست وزیر و رئیس شرکت ملی نفت و رئیس سازمان برنامه همراه شهبانو به سنگال رفته و طی مراسمی گفته شد که ساختن شهر فرج درسنگال دره مرحله صورت می گیرد. در مرحله نخست برای سکونت ده هزار نفر و تا مرحله پنجم برای سکونت دویست هزار نفر آماده می گردد که دارای فضای سبز و مراکز فرهنگی و کتابخانه و تالار نمایش بوده و کلیه تسهیلات شهری را خواهد داشت. البته قسمتی از اعتبارات از کمکهای ایران پرداخت می شد. در این سفر شهبانو نخستین سنگ بنای پالایشگاه ایران را درسنگال به زمین زدند که پرزیدنت سنگور چنین گفت: (شهبانوی ایران در مقام نیابت سلطنت یکی از استثنائی ترین شخصیت های ممتاز جهان هستند که زنان و دختران سنگالی باید از روش ایشان پیروی کنند.)

البته نه تنها مخالفین و حتی طرفداران سلطنت هم می گفتند: اگر قرار است چنین شهری با کمک های ایران ساخته شود چرا در ایران برای مردم ایران که صاحبان حقیقی این کشور هستند چنین شهری ساخته نشود؟ ایران چه تعهدی در مقابل سنگال داشت که می خواست در ساختن چنین شهری کمک کند.

شاه در آبان ماه سال ۱۳۵۴ درباره کمک به کشورهای خارج چنین گفت:

مادر سال گذشته ۷ درصد درآمد ناخالص خود را در جهان توزیع کردیم. تمام این پول به کشورهای جهان سوم نرفته، به کشورهای مانند فرانسه و انگلیس نیز وام دادیم. هند بیش از یک میلیارد دلار و مصر در همین حدود و پاکستان مقداری... ترکیه بیش از یک میلیارد دلار اعتبار گرفته است. سودان و کشورهای آفریقائی هم کمکهائی گرفته اند. ما بر اثر افزایش هزینه ها دیگر نمی توانیم کاری که در گذشته کرده ایم انجام دهیم. زیرا مجتمع پتروشیمی ژاپن که قرار بود یک میلیارد دلار باشد حالا یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار شده است. ما حقیقتاً پول طرحهای صنعتی را که می تواند کالا

تولید کند بر نمی داریم جنگ افزار بخریم زیرا به کارگرفتن صنایع پیشرفته درکشوری که آسان به زانو درآید چیست؟ وقتی ضروری باشد باید تسلیحات لازم را تهیه کرد.



رابت گراهام در این باره چنین می نویسد: شاه ایران در سال ۱۳۵۳ تصمیم گرفت برنامه های کمک و سرمایه گذاری ایران را در خارج توسعه دهد. در سال ۱۳۵۳ مبلغ دو میلیارد و ۳۸۰ میلیون دلار صرف قرض به خارج و کمکهای بلاعوض و سرمایه گذاران خارجی شد. از این مبلغ ۸۷ میلیون دلار به صندوق بین الملل و بانک جهانی و ۲۸۳ میلیون دلار وام ساده به گروهی از کشورهای در حال توسعه داده شد. در عین حال ۷۲۸ میلیون دلار یا به صورت وام و یا به صورت سپرده به کشورهای انگلستان و دانمارک و فرانسه داده شد و ۱۳۶ میلیون دلار هم سرمایه گذاری به عمل آمد. با وجود این، ایران در پایان سال ۱۳۵۳ حدود ۵ میلیارد دلار اضافه درآمد در تراز مالی خود داشت.

در مورد وام یک میلیارد و دویست میلیون دلاری به انگلستان در سه قسط با بهره روز موافقت شد. اولین قسط در چهارصد میلیون دلار به شورای ملی آب انگلستان پرداخت شد. قسط دوم در ۲۰۰ میلیون دلار پرداخت ولی در قسط سوم ایران دچار اشکال مالی شد و مقرر گردید ایران بابت همان دو قسط پرداختی از انگلستان اسلحه بخرد. با افزایش درآمد نفت، بسیاری از مقامات شرکتهای آمریکائی و اروپائی، شاه ایران را احاطه کرده و سهام و تکنولوژی خود را عرضه می کردند. از آنجمله شرکتهای آمریکائی جنرال الکتریک - گرومن - یونیون کارباید - پان آمریکن بودند که مذاکرات بجائی نرسید ولی ایران ۲۵ درصد سهام کروپ را خرید و ۳۰۰ میلیون مارک برای سهام (هرتن ورك) عمده ترین بخش ورشکسته گروه صنعتی کروپ پرداخت شد و با پرداخت ۲۵۰ میلیون مارک دیگر قسمتی از سهام دوشرکت وابسته به کروپ در برزیل، خریداری شد.

همچنین در سال ۱۳۵۵ با پرداخت ۵۵۰ میلیون مارك حدود ۲۵ درصد از سهام گروه خریداری گردید.

موافقت‌های اصلی شاه با وزیر دارائی اش انجام می شد و در رابطه با دفتر سرمایه گذاری درواشنگتن توسط سیروس انصاری صورت می گرفت. شرکت‌هایی که برای ایران بهترین فایده را داشت شرکت‌های نفتی بودند. سرمایه گذاری درپالایشگاه‌های نفتی آفریقای جنوبی - مدرس درهند - کره جنوبی - خرید سهام نفتی درانگلستان که ۷۰۰ هزار سهم خریداری شده بود و سرمایه گذاری برای دسترسی به مواد خام عاقلانه بود. مثل ۶۳۰ میلیون دلار سرمایه گذاری در توسعه معادن سنگ آهن هند، که برای ذوب آهن ایران لازم بود ولی سرمایه گذاری در صنایع نساجی و سیمان پاکستان و یا کود شیمیائی در مصر از نظر سیاست خارجی توصیه می شد. در مورد کشاورزی اقداماتی شد. ایران گندم را از خارج به دو برابر قیمت داخلی می خرید. در حالی که اگر به همان قیمت از زارعین داخلی می خرید سودمندتر بود. تأسیس شرکت‌های کشت و صنعت مفید بود ولی عملاً دچار اشکال گردید. از مجموع پروژه‌های اجرائی در خوزستان سه تای آن زیانی برابره میلیون دلار به بار آورد که بانک توسعه کشاورزی مجبور شد مدیریت این سه شرکت را که دوتای آن ورشکسته بود به عهده بگیرد. شرکت (ایران کالیفرنیا) در سال ۱۹۷۵ بیش از صد میلیون ریال زیان داشت. شرکت (شلکوت) تا اواسط ۱۹۷۶ حدود ۳ تا ۴ میلیون ریال زیان داشت و شرکت (ایران و آمریکا) با ۴۶۰ میلیون ریال از طرف بانک توسعه کشاورزی دومرتبه جان گرفت. از نظر کشاورزی این برنامه‌ها باشکست کامل همراه نبود ولی از نظر مالی و سازمانی مصیبت باریود و نمی توانست نمونه قابل اتکائی برای برنامه ششم باشد.

مهندس فرخ نجم آبادی وزیر صنایع در سال ۱۳۵۵ در کنفرانس (اسکاپ) وابسته به سازمان ملل گفت: ایران با توجه به

مسئولیت‌های جدید خود در جامعه ملل منابع مالی خود را در جهت توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای در حال توسعه و افزایش نقدینگی بین المللی به کارانداخته و طی سه سال گذشته مجموع تعهدات مالی دوجانبه و چند جانبه ایران به بیش از ۱۱ میلیارد دلار بالغ شد و به علاوه ایران برای کمک به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد کرده صندوق (اوپک) تشکیل شود.



پس از سقوط رژیم که مقامات جمهوری اسلامی برای تصرف اموال شاه و دولت و مقامات رژیم سابق و طبقات دیگر مردم دست به اقداماتی زده و به خصوص به تعقیب و استرداد وجوه پرداختی ایران در خارج مشغول شدند، موضوع در مجلس شورای اسلامی مطرح شد. زواره ای نامی از حسین نمازی وزیر دارائی وقت دربارهٔ ۵ میلیون دلاری که در اختیار سیروس انصاری بود سؤال می کند که در پاسخ چنین می گوید:

شرکتی به نام (گلوبال نیکل) با توجه به تصویبنامه مورخ ۵۴/۷/۲۸ تأسیس شد که مرکز آن در ایالت مریلند آمریکا بود. سرمایه شرکت پنج میلیون دلار بود که از طریق دریافت و پرداخت وام و معاملات سهام و اوراق بهادار به فعالیت پرداخت. چون هیچ گزارشی از کار این شرکت نرسیده بود بعد از انقلاب در ۵۷/۱۲/۲۰ به سیروس انصاری ابلاغ می شود که در شرکت سمتی ندارد و مکاتباتی هم در مورد انحلال شرکت صورت می گیرد. مشارالیه این مبلغ را که متعلق به دولت ایران بوده به حساب خود واریز می کند. در نتیجه علیه سیروس انصاری اقامه دعوی می شود و در ۱۸ مهرماه ۱۳۶۰ به کریم مکرری وکیل دادگستری مأموریت داده می شود که اقدامات حقوقی را انجام دهد. سیروس انصاری هم دعوی متقابلی علیه دولت جمهوری اسلامی حدود ۲۲ میلیون دلار می کند. سپس پیشنهاد می شود که این پیشنهادات متقابل از طریق مذاکره حل شود. دولت جمهوری اسلامی پیشنهاد می کند که

ادعای انصاری واهی است و اگره میلیون دلار و خسارت تأخیرش را بدهد از شکایت خود صرفنظر می کند. در این مورد وکیل آمریکائی او به نام (شك) وارد اقدام می شود و متن تلکسی را به این صورت تهیه می کند که سیروس انصاری حاضراست اصل پول و ۸۰۰ هزار دلار هم بابت خسارت پردازد مشروط بر اینکه سیروس انصاری و تمام منسوبین او از کلیه دعاوی ممکن تبرئه شده و قرارداد به صورت محرمانه بماند و دولت به تمام سفارتخانه ها و وابستگان خود اعلام کند که کلیه دعاوی علیه سیروس انصاری به نحو احسن فیصله یافته و دیگر مسئله ای وجود ندارد. ما مسئله محرمانه بودن تلکس را نپذیرفتیم و پیشنهاد کردیم باید نحوه فرستادن پول به ایران مشخص شود. در تاریخ ۴ بهمن ۶۱ نورائی طی تلکسی با خوشحالی اعلام می کند که سبزعلیان موافقتنامه را امضاء می کند بدون اینکه کوچکترین اختیاری از طرف وزارت دارائی و سازمان سرمایه گذاری داشته باشد. این موافقتنامه مورد قبول مانیست. در این رابطه نورائی اخراج می گردد (نورائی و سبزعلیان نمایندگان جمهوری اسلامی بوده اند که معلوم نیست الآن کجا هستند).



یکبار دیگر هم در ۱۸ تیرماه ۱۳۵۸ دولت جمهوری اسلامی چنین اعلام کرد:

در رژیم سابق مبلغ ۷ میلیون و ۶۱۸ هزار و ۹۵۰ دلار در اختیار سیروس انصاری گذارده شد تا سهام کروب را خریداری کند. همچنین در سال ۵۷ سازمان سرمایه گذاری مبلغ ۱۳ میلیون و ۹۹۶ هزار ریال بابت خدمات به ایشان پرداخت نمود. به علاوه مبلغ ۱۷۰ هزار مارک از شرکتهای مربوطه گرفته است. همچنین دولت ایران قبلاً ۲۲۲ میلیون مارک بابت سهام کروب سرمایه داده بود که در سال اول ۵ میلیون سود برده است.

همچنین شرکتی به اتفاق کروب در برزیل تأسیس نموده که سرمایه گذاری ایران ۱۹۴ میلیون مارک بوده است که در دو سال و نیم

۷ میلیون مارک سود داشته و نیز در سال ۱۹۷۵ مبلغ ۲۹۲ میلیون مارک در شرکت (دویچ بانک) سرمایه گذاری کرده که سود آن ۲۱ میلیون مارک بوده است.

یکبار هم رادیو آلمان در بخش فارسی خود خبر داد که میزان فروش کمپانی کروپ که ۳۰ درصد از سهام آن متعلق به ایران است از ۵۷ میلیون مارک به ۱۵۵ میلیون افزایش یافته و سه برابر شده است.

روزنامه (هرالد تریبون) نوشت: بانو (ماریا جاویتز) همسر سناتور (یعقوب جاویتز) سناتور آمریکائی قراردادی با شرکت هواپیمائی ملی ایران بست تا حقوقی دریافت کند. یک فقره حقوق دریافتی او ۶۷ هزار و پانصد دلار بود. همچنین در شرکتی که او صاحب سهم بود قراردادی به مبلغ ۵۰۷ هزار دلار با ایران منعقد ساخت.

مجله (۸ روز در لندن) نوشت: مخارج تأسیسات کیش توسط یک مؤسسه فرانسوی ۷۶ میلیون دلار برآورده شده بود در حالی که ۲۲۶ میلیون دلار برای کل تأسیسات آن تصویب شده است.

در فروردین سال ۵۳ یک چک یکصد هزار دلاری از طرف شهبانوی ایران توسط سفیر ایران در حبشه در اختیار هیلاسلاسی امپراطور آن کشور گذاشته شد که به مصرف قحطی زدگان برسد.

در گاهنامه شاهنشاهی چنین نوشته شده است:
در ۳۱ تیرماه ۱۳۵۳ اعلام شد که یادداشت تفاهمی بین دولت ایران و دولت انگلستان در تهران به امضاء رسید که دولت ایران و امی به مبلغ ۱۲۰۰ میلیون دلار در اختیار مؤسسات دولتی انگلستان قرار می دهد.

روزاول شهریور ۵۳ سفیر ایران در آمریکا عطیه شاه را به مبلغ یک میلیون دلار برای تأسیس موقوفه ای به منظور تحقیقات علمی

در رشته های مهندسی در زمینه مخازن نفتی ایران به رئیس دانشگاه کالیفرنیا جنوبی تسلیم کرد.

روز ۱۰ شهریور ۵۴ به فرمان شاه چکی به مبلغ یکصد هزار دلار به منظور مشارکت در فعالیت های خبری به خبرگزاری اسلامی اهدا شد.

روز ۶ اردیبهشت ۵۵ موافقت نامه اعطای وام ۴۰ میلیون دلاری به (سنگال)، در وزارت دارائی ایران به امضا رسید.



دکتر منوچهر آزموده، مدیر عامل سابق شرکت معاملات خارجی به نویسنده کتاب گفت: در دومین دفعه انتخابات هندوستان برای انتخاب خانم گاندی، یک شرکت هندی در رابطه با سرشاپور ریپورتر مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار از ایران وام گرفت و قسمتی از این وجوه را در انتخابات خرج کرد. وقتی خانم گاندی در انتخابات توفیق حاصل کرد، شرکت مزبور به تدریج قروض خود را مسترد داشت. از پرداخت این وجه، فقط تعداد کمی از مقامات ایرانی که دست اندرکار تأمین وجوه مزبور بودند، آگاهی داشته اند.



سید جلال مدنی درباره (فساد مالی) چنین می نویسد:
اوج فساد مالی در دوره هویداست که آمار و ارقام نشان می دهد با وامهای پرداخت شده، با کمک های بلاعوض، سرمایه گذاریهای زیان آور، با دریافت وامهای غیر ضروری، با بهره های سنگین، میلیاردها دلار خسارت وارد شده است. این وامها به چند دسته تقسیم می شد:

۱ - دسته اول وامهایی که از خارجها برای پوشش کسر بودجه دریافت می شد که تا پایان سال ۵۷ حجم این وامها برابر با ۲۸۸ میلیارد ریال گردیده است.

۲ - دسته دوم وامهایی که از بانکهای چند ملیتی دریافت گردیده و تا پایان آذر ۵۷ برابر ۴۶۴ میلیارد ریال (۶/۶ میلیارد دلار) بوده که

از محل عایدات شرکتهای وام گیرنده بازپرداخت می شده است.

۳ - وامهائیکه مؤسسات دولتی با تأیید وزارت دارائی گرفتند و جمع آن ۱۳۴ میلیارد ریال (معادل ۱/۹ میلیارد دلار) بود.

۴ - وامهای وزارت جنگ که ۱۳۶ میلیارد ریال (معادل ۱/۸ میلیارد دلار) بود که جهت خریدهای نظامی از آمریکا و انگلستان و اسرائیل گرفته شده بود.

در مقابل این وامهای دریافتی، ایران معادل ۵۷۰ میلیارد ریال وام داده و ۱۴ میلیارد ریال کمک گرفته و ۶۰ میلیارد ریال کمکهای بلاعوض غیرازسهم تعهدشده در صندوق اوپک و صندوق بین المللی توسعه کشاورزی مبلغ ۶۷ میلیارد ریال به کشورهای خارجی پرداخته است. مبلغ ۶۳/۴ میلیارد (معادل ۹۰۲/۷ میلیون دلار) جهت خرید سهام شرکتهای خارجی تعهدنموده که قسمت اعظم آن، به سهام کروپ آلمانی اختصاص داشته است.

نکته مهم اینکه، وجوهی که در ایران دریافت می داشته با بهره زیاد، و وجوهی که وام می داده با بهره کم بوده است.

درباره ریخت و پاشها چنین یادآور می گردد:

به فرمان شاه مقرر شد، آپارتمان بانواسکندر میرزادارلندن خریداری شود که مبلغ آنهم به تصویب هیئت دولت رسید که ۱۴۰ هزار پوند خریداری گردید. مبلغ ۹۵ هزار لیره به کالج سنت آنتونی در انگلستان و یک میلیون دلار به دانشگاه جرج واشنگتن هدیه شده است. طبق گزارش صباغیان بدهی خاندان پهلوی هنگام سقوط رژیم ۲۹۳ تا ۲۱۷۰۷۰۷ ریال بوده است.

شهبانو به منظور جمع آوری اعانه برای مبارزه با سرطان در شب نشینی هتل والدرف آستوریا نیویورک یک تخته قالی به مبلغ ۸۰۰۰۰۰ ریال و ۲۰ هزار دلار نقد کمک نموده اند.

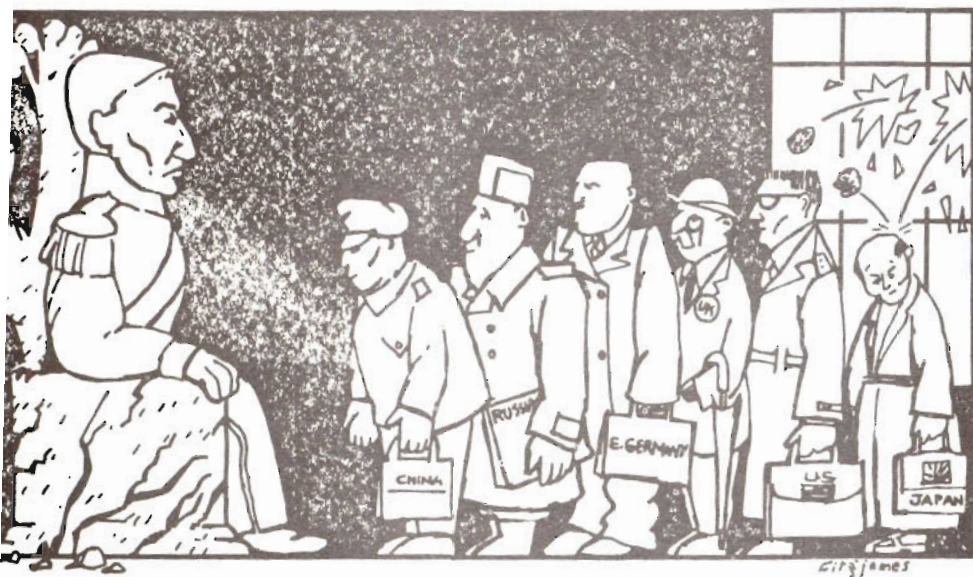
مبالغی هم برای هزینه تعمیر کاخ ولیعهد و خرید کاردو چنگال و تعمیرات و غیره پرداخت شده است.

انتشار مطالب مزبور صرفاً برای این است که حقایق روشن شود. صحت و اصالت همه نوشته ها روشن نیست و چون افرادی که نامشان برده شده هیچگاه توضیحی نداده اند این قبیل گفته ها و نوشته ها در پرده استتار باقی مانده است. ولی به هر صورت همه کسانی که در آن ایام سمتهایی داشته اند مسئول هستند. نباید حال که شاه نیست، همه کارها و مسئولیت هارا به عهده شاه گذاشت. شاه و نخست وزیر و وزرای مربوط و مقامات مختلف هر یک در سهم خود مسئول هستند. ای کاش اسناد و مدارک اصیل در دسترس گذارده می شد تا بهتر روشن شود چه کسانی دست شان به فساد آلوده بوده و چه افرادی در ماجراها دخالت نداشته اند تا ملت ایران بهتر بتواند به داوری بنشیند.

نویسنده با انتشار قسمتی از مطالب منتشره خواستاران است که مطلعین توضیحی بدهند که واقعیت ها روشن شود. انتشار این نوشته ها حاکی از اصالت و صحت یا تأیید آن نیست. زیرا تقریباً نوشته ها بعضی، به نقل از مطبوعات خارجی است که بارژیم شاه نظر موافقتی نداشته اند و یا کسانی آنها منتشر ساخته اند، نظیر خیبرخان که به علل گوناگون بارژیم در افتاده و قصد داشته اند که به شاه صدمه بزنند بعدها خیبرخان در آمریکا مورد تعقیب قرار گرفت. هرگونه اطلاعی در موارد یاد شده برسد، منتشر خواهد شد تا مورخین، هنگام بررسی تاریخ معاصر ایران، اسناد و مدارک و نوشته هارا دقیقاً بررسی کنند که صحت و سقم شایعات و انتشارات روشن گردد.



سیل متقاضیان به سوی ایران:



وقتی درآمد نفتی ایران افزایش یافت از همه کشورهای جهان از شرق و غرب برای انعقاد قرارداد به ایران آمدند و روزنامه های خارجی با چاپ این کاریکاتور می خواهند بگویند همه برای دیدار شاه ایران در صف ایستاده اند .



ارتشبد فردوست و نصرت الله معينان (گزارش تلویزیونی بازرسی شاهنشاهی)

ثروت خاندان پهلوی

دربارهٔ ثروت خاندان پهلوی درخارج ازکشور، ارقام نجومی انتشار یافته و مقامات جمهوری اسلامی صحبت از ۵۶ یا ۳۶ میلیارد دلار کرده اند. ولی مطلعین ارقام را خیلی اغراق آمیز می دانند و تاکنون هم هیچگونه اطلاعیهٔ رسمی انتشارنیافته و هیچگونه توضیحی هم داده نشده. به همین جهت درپردهٔ ابهام باقی مانده است.

اختلافاتی هم که درسالهای اخیر بین اعضای خاندان پهلوی و کارکنان آنها روی داده نتوانسته روشنگر آن باشد که حدود ثروت خاندان پهلوی درخارج ازکشورچقدراست؟

باوجود شایعات فراوان، حتی وضع مالی بعضی ازاعضای خاندان پهلوی درخارج ازکشورخوب نبوده و نیست که نمونهٔ آن شاپور احمدرضابود که درفرانسه درگذشت و ثروتی هم ازاو به جای نمانده و فرزندانش وضع رضایت بخشی ندارند. یا شهناز پهلوی که وضع مالی خوبی ندارد وحتی انتشار دارد که درمنتروسویس باکمک مالی شوهرسابقش اردشیر زاهدی زندگی می کند. مبلغی هم که به او ارث رسیده بود، توسط گروهی متظاهر به اسلام درآمریکا نفله شد. حتی رضا پهلوی (رضاشاه دوم) هم دردادگاهی درآمریکا گفته وضع مالی خوبی ندارد و باکمک شهبانو فرح و خانواده اش زندگی می کند.

جای تعجب است که ازیکسو صحبت از میلیاردها دلارثروت

است و ضمناً برخی از اعضای این خاندان وضع مالی درخشانی ندارند. نویسنده کتاب که از سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ تا آخرین روزهای سقوط رژیم، شاهد کارها بودم می دیدم که شاه به راستی سعی دارد از اموال به ارث رسیده خود بذل و بخشش کند. کراراً به عنوان روزنامه نگار در مراسم تقسیم اسناد مالکیت در کاخ مرمر شرکت می کردم که شاه اوراق مالکیت را دسته دسته به زارعین می داد. آن وقت علم سرپرستی این سازمان را به عهده داشت. حتی در یکی از این مراسم شنیدم که علم طی نطقی چنین گفت: (به عرض همایونی رساندم که البته جسارت ستوال از پیشگاه شاهنشاه را نمی کنم. ولی آیا شاهنشاه با بخشش تمام ثروت شخصی خویش فکر زندگی خودشان را هم فرموده اند؟)

کراراً می دیدم شاه می گفت: (سلطنت بر ملت فقیرافتخار ندارد). در سفر به یوگوسلاوی شاهد بودم که وقتی وارد جزیره (بریونی) شدیم و مارشال تیتو قصر بزرگی را به شاه نشان داد که برای اقامت شاه در نظر گرفته شده بود و شاه وارد آنجا شد و مارشال تیتو ساختمان را ترک گفت، شاه به همراهان گفت: (معنی کمونیستی را هم فهمیدیم؟) در همانجا دکترایادی به شاه گفت: (اعلیحضرت یاد بگیرید. وقتی می خواهند برای تان قصر بسازند می گویند این ملت فقیر است و احتیاجی نیست. کمونیستها هم در قصر زندگی می کنند. مملکت داری خرج دارد.) پس از رفتن شاه ایادی مخصوصاً به روزنامه نگاران می گفت: (این شاه اصلاً اهل تجمل و ثروت نیست. اگر ملکه فرح مراقب نبود حتی به اتاق خواب و اتاق کار خود هم اهمیت نمی دادند. به هیچگونه لوازم تجملی اعتنائی ندارند. چه خوب شد وضع رئیس يك مملکت کمونیستی را دیدند شاید قدری به زندگی شخصی خود که شاه مملکت هستند اهمیت بدهند.)

وقتی شاه در پاناما بود و روزهای بسیار سختی را می گذرانید، رژیم جمهوری اسلامی سعی داشت به هر قیمتی است شاه را به

ایران برگرداند و قطب زاده که بعداً به جوخهٔ اعدام سپرده شد با پرداخت پولهای گزاف به وکلای دادگستری و مقامات مختلف جهانی در اجرای این نقشه می کوشید. دولت پاناما از دولت جمهوری اسلامی اسناد و مدارک استرداد شاه را خواست که پس از سروصدای فراوان ادعاهای دولت جمهوری اسلامی چنین اعلام شد:

- ۱ - میلیونها دلار برای تعمیر کاخ و خرید اثاثیه در سال ۱۹۷۵.
- ۲ - یک میلیون دلار برای خرید لابراتوار و زمین ورزش ولیعهد.

- ۳ - در ماههای جون و جولای ۱۹۷۴ یک میلیون دلار برای خرید جواهر و ۱۷ کیلو طلا.
- ۴ - هشتاد قطعه کلکسیون (که برای هدایا استفاده شد).
- ۵ - پیش پرداخت ۵ میلیون دلار برای خرید هواپیمای بوئینگ ۷۲۷ از حساب هواپیمائی کشوری.
- ۶ - پنجاه هزار دلار برای کمک به پادشاه افغانستان و پادشاه یونان از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ که همه ساله این پول پرداخت شده و مبلغی هم برای خرج نوهٔ پادشاه سابق اتیوپی داده شده است.
- ۷ - بیست و سه برگ چک به مبلغ ۱۶۸۸۰۷۷۵ دلار از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ از بانک ملی ایران به بانکهای خارج انتقال داده شده است.
- ۸ - دستور ساختن کاخ برای فرحناز و علیرضا فرزندان خود داده است.



دربارهٔ رقم ۵۶ میلیارد دلار که مقامات جمهوری اسلامی مدعی بودند شاه و خاندان پهلوی در خارج دارند، نتوانستند اسنادی ارائه دهند ولی روزنامهٔ تایمز لندن نوشت که یکی از دادگاههای نیویورک ادعای خمینی را در بارهٔ استرداد ۵۶ میلیارد دلار دارائی شاه و خاندانش رد کرد و گفت اولاً نیویورک از نظر حقوقی و روابط بین المللی محل صحیحی دربارهٔ قضاوت راجع به اختلافات داخلی ایران

ازهنوع نیست و ثانیاً برای این ادعا هیچ مدرکی وجود ندارد. این ادعا به این علت در دادگاههای نیویورک مطرح شده بود که بعضی از افرادخاندان پهلوی در آنجا زندگی می کنند و دیگر اینکه ساختمان بزرگ بنیاد پهلوی در آن بنا شده است. دادگاه گفت: جمهوری اسلامی علیه شاه و خاندانش ادعاهائی دارد که صرفاً مربوط به امور داخلی ایران می باشد و این دادگاه صلاحیت رسیدگی به آن را ندارد.



وقتی شاه از ایران خارج شد، مطبوعات دربارهٔ دارائی خاندان پهلوی خیلی مطالب نوشتند. از جمله دکتر مبشری وزیر دادگستری دولت بازگان چنین گفت:

دولت انقلابی در نظر دارد کلیه اقدامات را برای بازگشت ثروت ملی که به خارج منتقل شده به عمل آورد. شاه تا چندماه قبل از سقوط خود ۱۵ میلیارد دلار به خارج فرستاد. اشرف پهلوی و عده ای هریک حدود سه میلیارد دلار که جمعاً معادل ۲۱ میلیارد دلار می گردد. مقامات سوئیس گفته اند اگر دولت انقلابی بخواهد دارائی شاه را پس بگیرد بسیار طول خواهد کشید و بانکها در اجرای آن تردید دارند چون مسئله جنبهٔ سیاسی دارد و بین ایران و سوئیس در این زمینه قراردادی وجود ندارد.

در همان وقت مطبوعات سوئیس این شایعات را تکذیب کرده و نوشتند در تمام بانکهای سوئیس، جمع پول ایرانیها ۶۵۰ میلیون دلار است. در جریانات اخیر نه تنها پول قابل توجهی به سوئیس منتقل نشده، حتی مبلغی هم کم شده است.

این گفتهٔ مبشری که ظرف چندسال ۲۱ میلیارد دلار از ایران به نام اشخاص ارز از مملکت خارج شده به کلی اغراق آمیزی باشد و باتوانائی مملکت تطبیق نمی کند. با توجه به کلیه درآمدهای ارزی کشور چنین امکانی وجود ندارد. چنانکه به دنبال اوهم صباغیان معاون نخست وزیر گفت: خاندان پهلوی ۲۱ میلیارد ریال به بانکها

بدهی دارند ولی توضیح نداد که این بدهیها ازجه بابت است و املاك و اموالی که از آنها باقیمانده چقدرقیمت دارد وچه مبلغ ازاین بدهی فرضی صرف توسعه منابع تولیدی و کشاورزی و خانه سازی شده است؟ چون مسابقه ای بین مقامات بود هرچه می خواستند می گفتند و دراین بین واقعیت ها روشن نگردید. حتی علیرضا نویری رئیس بانک مرکزی گفت: شاه مخلوع ۵۶ میلیارد دلار ثروت ایران را برده و آمریکا حق ایران را پذیرفته که به تمام امکانات حقوقی و قضائی بین المللی متوسل شویم.

(پل دویر) که ازجانب ایران وکالت دارد گفت: استرداد ۵۶ میلیارد دلار دارائی شاه به احتمال زیاد ۵ سال طول می کشد. اوگفت: آمریکا حق ایران را به رسمیت شناخته و قوانین آمریکا هیچ مانعی ندارد و رئیس جمهور آمریکا هم درضمن سه شرط استرداد گروگانها قبول کرده که آمریکا هیچ مانعی دراین راه ایجادنکند.



مجله امیدایران ثروت خاندان پهلوی را چنین نوشت: غیراز ۱۸ میلیارد دلاری که شاه ازایران خارج کرده، هریک از افرادخاندان سلطنت چندمیلیون دلاربرده اند که تنها سهم اشرف سه میلیارد دلاربوده است. شاه درسن موریتس ویلای (سوورینا) را دارد که دربهترین منطقه اسکی ورزشهای زمستانی قرارداد. درآمریکا شاه وخانواده اش دوهزارهکتار باغ و جنگل درایالت کلرادو دارند که حتی باند فرود هلیکوپتردارد. مادرشاه و شمس پهلوی در(بورلی هیلز) لوس آنجلس باغی دارند که خیلی وسیع است، درمنطقه (بلر) لوس آنجلس مساحت کاخ شاه ۲۰ هکتارمی باشد. اشرف در (ژوان لوپن) درجنوب فرانسه دارای کاخ و پارک عظیمی است که پس از سوء قصد تا مدتی ازاین خانه چشم پوشید. خانواده پهلوی در (آکاپولکو) مکزیک و (پارک آوینیو) که هر دو از مناطق گران قیمت جهان است چندین پارک و آپارتمان دارند. شاه درانگلیس پارک

مشجر ۱۶۶ هکتاری دارد که در (ساری) واقع شده و این غیراز مزرعه ۲۰۰ هکتاری انجمن سلطنتی اسب می باشد. سایر افراد خاندان پهلوی در انگلستان و فرانسه و سوئیس و آمریکا خانه و آپارتمانهای متعددی دارند.



بنی صدر در خاطراتش می نویسد:

بعد از انقلاب هنگامی که من وزیر دارائی بودم طی نامه ای از طریق وزارت امور خارجه از کارتر رئیس جمهور آمریکا خواستم ثروت شاه را به مبلغ ۱۱ میلیارد و ۷۲۳ میلیون دلار مسدود نماید. ولی کارتر به پیشنهاد من توجهی نکرد.



درباره استرداد اموال خاندان پهلوی یونایتد پرس ازیرن چنین گزارش داد: دولت سوئیس مسدود کردن حسابهای بانکی خاندان پهلوی را رد کرد ولی گفت: دولت ایران می تواند به دادگاههای سوئیس شکایت کند. بانک ملی سوئیس تا پایان سال ۱۹۷۸ کل سپرده ایرانیان در سوئیس را یک میلیارد و ۱۷۰ میلیون دلار اعلام کرد. ولی گفت از میزان سرمایه گذاریهای ایرانیها در سوئیس اطلاعی ندارد. همچنین قوانین سوئیس اجازه نمی دهد که هیچکس از موجودیهای مشتریان مطلع گردد. تنها آن قسمت از پولهایی که از ایران رسیده مشخص است. سخنگوی دولت سوئیس گفت: تحویل پول شاه ایران و خانواده اش به دولت جدید ایران مستلزم تغییر قوانین سوئیس است که دولت چنین نیازی را احساس نمی کند. دولت ایران باید ثابت کند پولهای رئیس دولتی که سرنگون شده از اموال دزدی بود، و این امر احتیاج به اسناد و مدارک صحیح دارد. ناظرین آگا، معتقدند که دولت ایران شانس استرداد این وجوه را ندارد و مقامات سوئیس حاضر نشدند دست به اقدامات استثنائی زده مانده خروج پولها از سوئیس بشوند.

بنا بر این قسمت اعظم این پولها از سوئیس خارج شده است.



در همان وقت روزنامه اطلاعات نوشت که شاه ایران به (باربارا والترز) خبرنگار معروف آمریکائی که از جمله دوستان نزدیک او به شمار می رفت گفته است: که (ثروت او در خارج بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون دلاری باشد).

روزنامه دیلی تلگراف چنین نوشت: سرمایه هائی که شاه و خانواده اش و ثروتمندان ایرانی به امریکا منتقل ساخته اند جمعاً ۹۹۰ میلیون پوند می باشد. شاه قسمتی از سرمایه گذارها را شخصاً اداره می کند و قسمتی توسط بنیاد پهلوی اداره می شوند. ارزش ساختمان بنیاد پهلوی در نیویورک ۴۵ میلیون پوند برآورد گردیده است. شمس پهلوی کاخ خود را در (بورلی هیلز) به مبلغ نهصد و نود هزار پوند خریده است. خاندان پهلوی در نقاط مختلف کاخ و مزرعه دارند.

ماهنامه روزگاران می نویسد: روزی که رضاشاه از ایران رفت دارائی او در خارج ۱۲ میلیون پوند بود که انگلیسها این پول را نمی دادند. محمد رضاشاه تصمیم گرفت که این پول را به خرید اتوبوسهای دو طبقه اختصاص بدهد و شرکت اتوبوس هم معادل همین پول را با دلار به حساب شاه در بانک سویس ریخت. شاه در زمان ریاست جمهوری کندی حدود صد میلیون دلار در این حساب داشت. وقتی دولت می خواست از آمریکاییها قرض بگیرد، آمریکاییها موجودی شاه را در بانک سویس به رخ او کشیدند. چون شاه نمی توانست، این پول را به دولت ایران قرض بدهد، قرار شد آمریکاییها به ایران قرض بدهند و شاه این پول را در یکی از چند کشور مورد نظر آمریکاییها به کار اندازد. شایعات درباره ثروت شاه زیاد است و تصور نمی رود حدود ۶۵۰ میلیون دلار ثروت داشته است که همه پول را در اختیار وراث نگذاشتند. فقط حدود ۴۸ میلیون دلار آنرا در اختیار گذاردند.

درجلدهای قبلی یادآور شدم که دکتر محمدیگانه رئیس سابق بانک مرکزی گفت: پرونده ای را دربانک مطالعه کردم که ثروت رضاشاه در خارج از ایران ۸ میلیون پوند بود که وقتی نرخ برابری پوند ۴ دلار بود آنرا تبدیل به دلار کردند که ۳۲ میلیون دلار شده بود.



محمدرضاشاه درباره ثروت خود و بنیادپهلوی چنین گفته است: من بزرگترین ثروتمند ایران نیستم. همدانیان خیلی بیش از من دارائی دارد. من همواره در معاملات بدآورده ام. حتی بیست سال است که از نظر مالی اشکالات داشته ام. من برای زندگی کردن از ثروت پدرم خرج می کنم. من برای خرج زندگی قطعاتی از زمین هائی را که از پدرم به من رسیده می فروشم و چون قیمت زمینها در این سالها ترقی کرده این خود سرمایه فوق العاده ایست که سربه دهها میلیون می زند. از طرف دیگر من هیچ سهمی در معاملات کشور ندارم و یک متر زمین زراعی هم ندارم. همه را به کشاورزان بخشیده ام. مالک یک قصر در سعدآباد هستم. قصر مزبور را به کشور بخشیده ام. قصر نیاوران متعلق به کشور است مثل قصر الیزه پاریس... شخص من از یک ماهیانه بین ۱۰ تا ۱۵ میلیون دلار برای مخارج دربار استفاده می کنم که حداقل ۱۵۰۰ کارمند دارد. بنیادپهلوی رامن تأسیس کردم و از مال خود بخشیده ام تا درآمد آن به مصرف امور خیریه و اجتماعی برسد. درآمد بنیاد اجازه می دهد که سالیانه چهار هزار بورس تحصیلی خارج به دانشجویان بدهد. من ناظر این بنیاد هستم که حسابرسی آن برای عموم آزاد است. من حتی از دودرصد از منافع آن که در اساسنامه آن پیش بینی شده است که سالیانه به من پرداخت شود استفاده نمی کنم. به طور یقین از درآمد بنیاد برای مصارف شخصی هرگز برداشت نمی کنم زیرا این کار بمنزله دزدی است.



دکتر محمدیگانه می گفت: در دولت شریف امامی وزیر دارائی بودم

که يك روز نخست وزير مراخواست و گفت: اعليحضرت چكى به مبلغ ۱۰ ميليون دلار به من داده و گفته اند بامشورت وزيردارائى ترتيب آن را بدهيد. اين چكى بود که شيخ زائدحاكم امارات متحده عربى براى شاه فرستاده بود تا به هرمصرفى که مى خواهد برساند. شاه هم آنراذختيار نخست وزيرگذاشت. پس ازمطالعه و بررسى به نخست وزير گفتم فقط مى توان مبلغ مزبوررا به حساب خزانه کشور ريخت و اين کارصورت گرفت و مبلغ مزبوره عنوان شاه بود و به خزانه ريخته شد.

اين گفته وزيردارائى و رئيس بانگ مرکزی سابق که مردراستگوئى است و درمقاماتى که داشته ازهرگونه بند و بست مالى و سياسى برکناربوده، نشان مى دهد شخص محمدرضاشاه پهلوى به دنبال جمع آورى مال نبوده است والا درسال ۱۳۵۷ که رژيم رادرخطر مى ديد به راحتى مى توانست اين ده ميليون دلاررا درخارج به حساب شخصى خودوايزکند. زيرابه صورت چكى بود که براى او ويه نام او فرستاده شده بود.

روزنامه نيويورک تايمز درشماره ۱۰ ژانويه ۱۹۷۹ به گفته منابع بانكى ادعاکرد (فقط اوراق بهادار متعلق به شخص شاه ييش ازيك ميليارد دلارقيمت دارد. تنها طى دوسال آخرين ۲ تا ۴ ميليارد دلارازسوى خانواده سلطنتى به آمريکا منتقل شده است.)

همچنين رضا پهلوى (رضاشاه دوم) دردادگاهى که درآمریکا به علت شکايت حيدرعلى شهبازى محافظ او تشکيل شده بود گفت: من به شهبازى و ديگر کسانى که برايم کار مى کردند گفته بودم تاچائى که براى من امکان دارد ازآنها مراقبت مالى خواهم کرد. ولى اختيارات امورمالى خودرا دراختيار يك مشاوراقتصادى گذارده بودم که با کمال تعجب درسال ۱۹۸۹ اطلاع حاصل کردم وجوهى که پدرم دريك حساب امانتى براى من گذارده بود به پايان رسيده و

دیگر چیزی برایم باقی نمانده و فعلاً مادرو سایر اعضای خانواده ام
ازلحاظ مالی مرا اداره می کنند .



با تمام کوششی که هنگام گروگان گیری درایران به عمل آمد ،
سعی می شد که رژیم اسلامی روی اموال شاه و بستگانش دست
اندازی کند ولی توفیقی حاصل نشد . بهزاد نبوی امضاکننده قرارداد
الجزیره گفت: با اینکه ماده ای در قرارداد هست که کارتر رئیس
جمهور آمریکا با استفاده از اختیاراتش به دادگاهها دستور داده که
هرکجا ثروتی از شاه و بستگانش به دست آمده و مورد ادعای رژیم
جمهوری اسلامی بود ، مورد بررسی قرار دهند ، با اینکه میلیونها
دلار خرج و کیل و کارشناس کرده ایم تاکنون هیچ نوع اموال و
ثروتی از شاه نیافته ایم و به دست نیاورده ایم و درحقیقت پولهایی را
هم که خرج کرده ایم از جیبمان رفته است . اینها باید خیلی احمق
باشند که بعد از دو سال اموال را طوری نگاه دارند که دیده شود .
در بیابانه آمده هر مالی که شما نشان دادید ما توقیف می کنیم و
تعیین تکلیف با دادگاه می باشد . چند سازمان مافیائی به منظور
کلاشی به ما مراجعه کردند و گفتند فلان ساختمان مال شاه است
وقتی اقدام کردیم درست نبود .

نوبری رئیس بانک مرکزی گفت: اموال فرح را درسویس مصادره
کردیم که دروغ بود و معلوم شد متعلق به يك بیه زن آفریقایی جنوبی
است که شکایت کرد و ضررهائی هم در دادگاه تعیین شد که
پرداخت کردیم .



در حالیکه روزنامه (ایران نیوز) چاپ آمریکا چنین نوشت:
بنا به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی دولت ایران از سوی
دادگاهی در نیویورک برای توقیف ۷ میلیون دلار دارائی اشرف
مجاز شناخته شده است . احکام دادگاههای مختلف به ایران اجازه
داده است که خواستار وصول میلیونها دلار اموال و دارائی خانواده

سلطنتی ایران گردد. منوچهرمحمدی معاون نخست وزیر و سرپرست حقوقی جمهوری اسلامی گزارش داد که ۷ میلیون دلار از مایملک اشرف پهلوی ردیابی شده و دادگاهی در نیویورک به دولت ایران اجازه داده اموال مزبور را توقیف کند. محمدی گفت: ادعای ایران علیه اشرف حدود ۳ میلیارد دلار می باشد. بخشی از اموال در فرانسه و اسپانیا قرار دارد و اقدامات قانونی برای استرداد آن شده است. احکامی گرفته شده و مقداری املاک و اموال و چند اتومبیل رولزرویس و یک ویلادر سن موریتس و یک پارک در انگلستان و مقداری مایملک دیگر توقیف شده است. وکلای جمهوری اسلامی ضمن طرح شکایت علیه خواهران شاه ۴۵ میلیارد دلار اقامه دعوی کرده اند. همچنین علیه پهلبد که این دعاوی معادل ۶ میلیارد دلاری باشد که ۸ میلیون دلار آن توقیف شده است.

روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ سوم اردیبهشت متن اجرائیه شعبه ۷ دادگاه عمومی تهران را که در آن عبدالرضا پهلوی محکوم به پرداخت ۲۸ میلیون و ۵۸۰ هزار تومان بابت اصل (محکوم به) و مبلغ یک میلیون و ۴۲۹ هزار تومان بابت حق اجرا به صندوق دولت شده انتشار داد. در ابلاغ اجرائیه آمده: در صورتی که ظرف ده روز از تاریخ انتشار این ابلاغ حکم را اجرا نکند برابر مقررات باوی رفتار خواهد شد.

بر اساس رأی صادره از یک دادگاه در نیویورک این حق به دولت جمهوری اسلامی داده شده که علیه اشرف مبلغ سه میلیارد دلار اقامه دعوی کند. در دادخواست مذکور محمدرضا شاه پهلوی و خواهرش متهم شده اند که (وجوه مایملک متعلق به دولت و ملت ایران را صرف امور شخصی خود می کردند).

گزارش نیویورک تایمز حاکیست که اشرف دارای دومنزل لوکس نزدیک ساختمان سازمان ملل می باشد که هنگام ریاست افتخاری

هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل در آن سکونت می کرد .
يك دادگاه آمریکائی در کالیفرنیا ، دعوی ۵ میلیون دلاری
جمهوری اسلامی علیه والا حضرت شمس پهلوی را رد کرد و خود را
برای رسیدگی به این شکایت صالح ندانست . جمهوری اسلامی
مدعی است که شمس پهلوی این مبلغ را برای ایجاد شهرک
مهرشهر در کرج وام گرفته است .



روزنامه کیهان چاپ تهران در تاریخ هشتم اسفند سال
۱۳۶۶ دریافتی های شاه را از آستان قدس رضوی چنین اعلام کرده
است :

ارقام زیر که از دفاتر آستان قدس رضوی استخراج شد ، نمودار
دریافتی شاه سابق است :

۱ - شاه سابق هر ماه ده میلیون ریال حقوق رسمی دریافت کرده
است .

۲ - ظرف سال های ۵۳ تا ۵۷ مبلغ ۴۹۷۰۵۴۷۰۵۳۴ ریال به نام
حق تولیت ، از محل ده درصد کل درآمد (غیر از موقوفات خاص)
دریافت کرده است . یعنی به طور متوسط هر ماه بیش از هشت
میلیون ریال (هشتصد هزار تومان) از این بابت دریافت داشته است .

۳ - در هنگام سقوط به دستور نامبرده ۴۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال یکجا
به نام ایشان برداشت شده است .

۴ - مبلغ چهل و پنج میلیون تومان صرف کاخ ملك آباد کرده و
بابت هزینه نظارت آن ۲۳ میلیون تومان به مهندسین مشاور فرانسوی
که مورد توجه فرح بوده اند پرداخت شده است .

طبسی نایب التولیه آستان قدس رضوی چنین گفت :
درباغ ملك آباد يك کاخ اختصاصی به مبلغ ۳۸۴ میلیون ریال
برای شاه ساخته شده و هزینه سفر و خرج سالیانه شاه چهار میلیون
و ۳۸۹ هزار ریال از عواید آستان قدس پرداخت می شد . شاه ماهی
ده میلیون ریال به عنوان تولیت عظمی از آستان قدس برداشت می

کرد. برای کتابخانه مبلغ ۴۰۰ میلیون ریال خرج شده که برای دکورسازی به یک شرکت فرانسوی ۲۸۷ میلیون و ۵۹۸ هزار ریال پرداخت گردیده است.

در اینجا به دو نکته اشاره می شود. یکی درباره حق تولیت استان قدس رضوی می باشد که از یک مقام مسئول سابق جریان را پرسیدم او گفت: از استان قدس رضوی به طور مستقیم هرگز به شاه پولی داده نمی شد. چون تولیت آستانه باشاه بود همه ساله پس از رسیدگی به بیلانها از عواید آن مبلغی به عنوان حق تولیت به حساب دربار ریخته می شد و آنها رقم خیلی زیادی نبود و دیگر ما ازمصرف آن مطلع نبودیم. پرداخت ماهی ده میلیون ریال به شاه و هزینه سفر و امثالهم که گفته شده بکلی خالی از حقیقت است. نکته دوم مشارکت خاندان پهلوی در شرکتها تا حدودی واقعیت دارد و خیلی از مؤسسات برای اینکه بتوانند در دستگاهها اعمال نفوذ کنند سهامی در اختیار آنان می گذاردند و از این طریق سوءاستفاده هائی صورت میگرفت.

مخالفین فرح پهلوی می گویند: چند اقدام او به سلطنت پهلوی صدمه زد. یکی مداخله بستگان فرح در کارهای مملکتی و دیگری برنامه های جشن و هنر و حمایت او از هنرمندانی که خیلی به سنتها و افکار عمومی توجهی نداشتند. سوم وجود افرادی در کنار شهبانو، که مورد تنقید بودند.

مسعودبهنود می نویسد: وقتی کارتلوویزیون به رضا قطبی (پسردائی فرح) سپرده شد او سر حلقه گروهی شد که دور و بر فرح جمع می شدند و باند او را می ساختند. فرح به زودی هنر و فرهنگ و صنایع ظریفه و معماری و هر آنچه را که مربوط به (نمای بیرونی) جامعه می شد برعهده گرفت. فرح بابه دنیا آوردن ولیعهد درجائی قرار گرفت که همسران قبلی شاه از آن محروم بودند. بزودی امکانات مالی ویژه ای خارج از دسترس ضوابط دست و پاگیر دولت

در دسترس اعضای گروه خود گذاشت. اینها کارشان نوآوری و راه یافتن به مظاهر تمدن غربی بود.

رضاقطبی - لیلی امیرارجمند - فرخ غفاری - بیژن صفاری - کامران دیبا - سردارافخمی - نادراردلان و گروه دیگری شروع به فعالیت کردند. جاذبه و امکانات این گروه به سرعت معدودی از ایرانیان را که در اروپا در رشته های مختلف درخشیده بودند جلب می کرد. دکتر جهانشاه صالح - دکتر فریدون علاء - دکتر همایون گنجی سه پزشک برجسته - فرهاد مشکوة رهبر ارکستر، هنرمندی که در موسیقی درخشیده بود و گروهی از موسیسن ها و بالرین ها و خواننده ها به فعالیت پرداختند.

هویدا نخست وزیر با این گروه روابط ویژه ای داشت. عبدالمجید مجیدی را که مطلوب این گروه بود به ریاست دفتر سازمان برنامه منصوب نمود. کریم پاشا بهادری به ریاست دفتر مخصوص فرح رسید. نیک پی شهردار تهران جهت نوسازی شهر تهران انتخاب گردید.

فرح به مقتضای ضرورت های از محدوده ملکه های قبلی پا بیرون تر گذاشت و وارد فعالیتهای هنری و اجتماعی شد. گیرم که همه جاساواک آدمهای خود را برای مراقبت اعضای این گروه می گماشت. اما نهادهای زیر سرپرستی فرح هرگز نتوانست در محدوده اقدامات اشرف خواهر مقتدر شاه رسوخ کند. خواهر دوقلوی شاه سازمان زنان و کمیته مبارزه با بیسوادی را اضافه بر فعالیتهای اجتماعی زیر نظر داشت. او که در چند فرصت تاج و تخت شاه را از خطر نجات داده بود در این دوره فرصت می یافت که افرادی از تربیت شدگان در آمریکا را زیر نظر بگیرد.

تدریجاً دفتر شهبانو فرح شکل دربار مستقلی گرفته بود. مکاتبات شهبانو شبیه مکاتبات شاه بود.



نامه از دفتر شهبانو فرح را از کتاب (فرازهای از تاریخ انقلاب به

روایت اسناد ساواک و آمریکا) برای نمونه نقل می کنم:

حضرت آقای هژبریزدانی

جعبه سیگارطلا باتاج برلیان زمرد تقدیمی جنابعالی از لحاظ پیشگاه مبارک علیا حضرت شهبانوی ایران گذشت. حسب الامر مراتب خوشوقتی خاطر معظم لها ابلاغ می گردد. ضمناً در اجرای اوامر صادره قوطی سیگار تقدیمی مربوط به دوره پهلوی است عیناً به وزارت فرهنگ و هنر فرستاده شد که با ذکر نام اهداء کننده درموزه واقع در کاخ مرمر حفظ و نگهداری شود.

* * *

شهبانو فرح که به هر حال ملکه ای با فرهنگ و روشنفکر بود، خود بی اطلاع از این انتقادات نبود چنانکه در مصاحبه ای با فردریک میتران، پاسخ هائی داده که از جمله چنین است:

س - ماهم مانند بسیار کسان دیگر معتقدیم در انتقاداتی که از خاندان سلطنت پهلوی بعد از انقلاب شده رعایت انصاف و عدالت نشده، حالا می خواهم خود شما به این انتقادات پاسخ دهید.

ج - غریبها برای انتقام از شاه و متهم ساختن او به غرور و سرکوبی مخالفین و غیره، از هزاتهامی فروگذاری نکردند. صمیمانه باید گفت نسبت به این پادشاه خدمتگذار خیلی بی عدالتی شده است.

فعالیت های اصلی من در زمینه های اجتماعی بود. مسائل بهداشتی، آموزشی، معلولین، انجمن های حمایت از جذامیان، مسلولین، نایبانیان، کرولاهها، مسائل مربوط به کودکان، محیط زیست. فرهنگ برای من اهمیت زیادی داشت. من فرهنگ و هنر ایران را ستایش می کنم. فعالیت هائی که برای حفظ میراث فرهنگی ایران کردم خیلی زیاد است. در ایران هنرمندان بزرگ در هر زمینه (تئاتر - سینما - نقاشی - مجسمه سازی) زیاد بودند، باید آنها را تشویق می کردیم و به آنها امکاناتی می دادیم. بعضی ها جشن هنر شیراز را مورد انتقاد قرار داده اند، اما فراموش کرده اند که

این جشنواره ای بود که هشتاد درصد آثار عرضه شده در آن، آثار سنتی ناب بود. هم آثار سنتی ایرانی وهم آثار سنتی کشورهای دیگر... البته جنبه پیشرو هم داشت که سینما و تئاتر و نقاشی امروزی دنیا را در برمی گرفت. بسیار چیزها که در مطبوعات خارجی نوشته شده حقیقت نداشت. سعی من این بود که به نویسندگانشان توضیح دهم که در ایران فعالیت شدیدی برای پیشرفت وجود دارد.

در پرونده ۴۵۰ صفحه ای که دولت جمهوری اسلامی برای استرداد شاه به پاناما فرستاده بود محمدرضا شاه پهلوی چنین معرفی شده است:

محمد رضا پهلوی

تولد - ۱۲۹۸ شمسی

شغل - بیکار

موارد اتهام - سوء استفاده از بیت المال ملت - خارج کردن ثروت ملی ایران - شکنجه و آزار مردم که منجر به نابودی و یا نقص عضو عده ای شد.

سپرده بانکی مقامات در بانکهای خارجی

ازسالهای قبل جزو شایعات همیشه این مطلب ورد زبانها بود که فلان مقام قسمت زیادی ازثروت خودرا به بانکهای خارجی به خصوص بانکهای سویسی سپرده که هیچکس ازآن اطلاع ندارد. چون حساب هم حساب (بی نمره) است به طورمحرمانه نگهداری می شود.

مطالعین می گویند جریان این حسابها به این صورت است که دربانک حساب به نام شخص باز می شود ولی شبیه حسابهای معمولی نیست که با اسم و رسم و شماره مرتب برای صاحبش صورتحساب فرستاده شود. معمولاً رسیدهای بانکی درخود بانک نگهداری می شود، تا با مراجعه مستقیم صاحب حساب یا به آدرس مخصوصی که می دهد ارسال می شود. ولی درصورتحساب ارسالی نام صاحب حساب وجودندارد و اگر به دست کسی بیفتد نمی داند که صاحب حساب کیست؟ معمولاً این قبیل اشخاص شماره حساب را درجای امنی برای اطلاع خود نگه می دارند. اگرصاحب حساب به طورناگهانی ازبین برود ورثه ازوجودی مزبور بی اطلاع هستند، مگرآن شماره را به دست آورند. وقتی درسال ۱۳۵۶ مهندس احمدعلی ابتهاج با راننده اش محمدآقا درجاده هراز

به رودخانه پرت شد وازین رفت، عملیات برای پیدا کردن جنازه او که توسط فرزندش انجام گرفت مدتها غواصان کارکشته دنباله جنازه او می گشتند. شایعه سازان می گفتند چون او موجودی فراوانی دربانکهای سویس دارد و شماره حساب مخصوص سویس اوهم روی يك ورقه فلزی است که به گردنش بسته علاقه اصلی به یافتن شماره حساب بود و سرانجام هم جنازه به دست نیامد و حقیقت هم روشن نشد.



مهندس احمدعلی ابتهاج

وقتی هیلاسلاسی امپراطور حبشه سرنگون شد مطبوعات خارجی نوشتند که ۳۰ میلیارد دلار دربانکهای سویس موجودی دارد که دولت جدید در زندان از او چک گرفته ولی بانکهای سویس چک را نپرداختند و مدعی شدند که این چک بازور از او گرفته شده باید شخصاً در محل حاضر شده و این مبلغ سرشار را وصول کند. مدتهای دولت اتیوپی و بانک های سویس کشمکش وجود داشت تا سرانجام مقداری از پول ها و شمش های طلائی که داشت در اختیار دولت اتیوپی گذارده شد و موضوع درز گرفته شد.

مطبوعات خارجی نوشتند که کانوکی رئیس جمهور سابق ویتنام نیز از محل کمک های آمریکا مبالغی دربانکهای آمریکا برای خود ذخیره کرده بود و در شرایط بحرانی کشور که چون خطراً احساس کرد یک میلیون و ششصد هزار دلار وجه نقد و مقداری شمش های طلا به ارزش حدوده میلیون دلار را به آمریکا فرستاد ولی وقتی پایش به آمریکا رسید به عنوان غیرقانونی وارد کردن شمش طلا به آمریکا بازداشت شد و سرانجام با وساطت هائی آزاد گردید و در آمریکا سوپرمارکت کوچکی دایر کرد و زندگی روزانه را می گذراند.

همچنین مارکوس رئیس جمهور سابق فیلیپین و همسرش ایملامتهم شدند که حدود ۳۰ میلیارد دلار ثروت مردم فیلیپین را خارج ساخته و حتی متهم شدند که همسرش با کمک عدنان قاشوقی سرمایه دار عربستان سعودی، مقادیری از اشیاء عتیقه موزه ملی فیلیپین را خارج ساخته است. گرچه مارکوس قبل از محاکمه درگذشت، ولی دادگاه نیویورک پس از محاکمه طولانی همسر مارکوس و قاشوقی را تبرئه کرد. با این طرز معلوم می شود شایعات زیادتر از واقعیات بوده است.

دیوانعالی کشور سویس در اواخر سال ۱۹۹۰ به یک دعوی ۵ ساله

پایان داد و اعلام کرد کلیه وجوه نقدی متعلق به خانواده مارکوس رئیس جمهور سابق فیلیپین که حدود سیصد میلیون دلار می باشد به ملت فیلیپین تعلق دارد و به آن کشور پس داده می شود. مشروط براینکه دادگاه خانواده مارکوس را به اتهام فساد محاکمه کند. وکیل دولت فیلیپین گفت: این شرط مشکلی است زیرا بهیچوجه نمی توان خانواده مارکوس را برای محاکمه به کشور فیلیپین برد. اساساً اسناد و مدارک حاکی است که این پولها به ملت فیلیپین تعلق دارد زیرا سندی ارائه شده که ۷۰ میلیون دلار آن از وجوهی است که پس از جنگ دولت ژاپن به عنوان خسارت جنگی به دولت فیلیپین داده است.

بانکداران سوئسی می گویند این اولین باری است که دولت سوئیس موافقت کرده، وجوهی که در حساب شخصی باشماره رمز نگهداری می شود برای تحویل به دولت مدعی اعلام شود. مطبوعات خارجی ضمن انتشار مطالب مزبور، درباره ثروت سران کشورها در خارج نوشتند که تا پایان سال ۱۹۷۷ وجوه سپرده شده رهبران آسیا و آفریقا در بانکهای سوئیس ۳۲۱ میلیارد دلار بوده است.

البته درباره ارسال پول از کشورها، همیشه شایعات زیاد است. در آستانه سقوط رژیم ایران در سال ۱۳۵۷ دو صورت از طرف مخالفین به عنوان خروج ارز انتشار یافت که اکثر مقامات مملکت متهم به خروج چندمیلیون دلار شدند که پس از رسیدگی معلوم شد اساساً صورت مزبور جعلی است و با دفاتر بانک مرکزی مطابقت ندارد که به موقع در این باره مطالبی منتشر خواهد شد و اگر کسانی هم باشند که اطلاعاتی داشته باشند و در اختیار بگذارند برای روشن شدن تاریخ ایران خیلی مفید خواهد بود.

دراوایل سال ۱۹۹۱ (۱۳۷۰) که نیروهای آمریکا و متفقین، سربازان عراقی را از خاک کویت اخراج کردند و صدام حسین در جنگ شکست خورد، روزنامه های غربی نوشتند که صدام

بستگانش حدود ۱۰ میلیارد دلار دربانکها و مؤسسات خارجی ثروت و سرمایه دارند که از درآمد نفت عراق برداشت شده است. روزنامه تایمز لندن در شماره مورخ ۲۰ مارچ ۱۹۹۱ چنین نوشت: صدام حسین حدود ۵/۷ میلیارد دلار از درآمد نفتی عراق را برداشت کرده و این پول را در مؤسسات خارجی به کار انداخته که اکنون (۳۳ میلیارد دلار برابر ۱۹ میلیارد پوند) شده است. همچنین حدود ۶۰ میلیارد دلار از خزانه عراق در سالهای بین (۱۹۶۸ - ۱۹۸۹) از بین رفته و مقامات عراقی نیز آن را تأیید کرده اند. بعد از جنگ ایران و عراق همسر صدام حسین ۳۲۰ میلیون دلار نقد، برای خرید جواهرات همسر شاه ایران پرداخت کرده که در کیف دستی در سوئیس حمل شده است. این اطلاعات توسط جواد هاشمی وزیر سابق برنامه ریزی عراق که ۱۱ سال همکاری نزدیک با صدام حسین را داشته منتشر شد که اکنون در کانادا به سر می برد. او شیعه است و بعد از جنگ عراق سکوت را شکسته است. وزیر سابق برنامه ریزی عراق می گوید: صدام حسین ۵ درصد از درآمد نفتی عراق را برداشت می کرد و وسیله او و حزب بعث عراق مبالغی خرج می شد. او می گوید: ۵ درصد درآمد نفتی عراق حدود ۹/۴ میلیارد دلار می شود که با بهره ۱۲/۵ درصد باید حدود ۳۳ میلیارد دلار شده باشد. این پولها در چندین حساب مختلف می باشد.

هاشمی که در سال ۱۹۸۲ از عراق خارج شده و تابعیت کانادائی دارد می گوید: این پولها به ملت عراق تعلق دارد و باید به کشورش باز پس داده شود تا صرف نوسازی کشور عراق گردد. این پول و ثروت توسط شخص صدام حسین و عدنان خیرالله وزیر سابق دفاع و عدنان حمادی از مقامات برجسته حزب بعث کنترل می شد. حمادی در سال ۱۹۷۹ اعدام شد و خیرالله نیز دو سال قبل در اثر سقوط هلیکوپتر از بین رفت. بنا بر این اکنون این پولها و ثروتها توسط صدام و فامیلش کنترل می گردد.

وقتی خیرالله کشته شد. ارزش ساختماهای او حدود سه میلیارد دلار بود. شورای انقلاب بامصوبه ای او را ازپرداخت مالیات معاف کرد.

حسین کمال دامادصدام حسین که وزیرصنایع و وزیرنفت عراق می باشد، ۶۸ درصد ازمنابع مالی عراق را درکنترل دارد. حدود ۱۰۲ میلیون دلار سرمایه گذاری شخصی کرده و شورای انقلاب به او اختیاراتی برای خریدهای تسلیحاتی نظامی داده است.

هاشمی می گوید این کاردرکشوری صورت می گیرد که برای دریافت کنندگان رشوه مجازات اعدام وجوددارد و داشتن حساب دربانکهای خارجی ممنوع است. او می گوید صدام وقتی جواهرات متعلق به ملکه ایران را خرید که مردم عراق جواهرات خود را برای کمک به جنگ ایران و عراق می دادند.

کیهان هوانی نیز چنین نوشت: ازطریق فرح پهلوی درازای دریافت ۳۵۰ میلیون پوند، یاقوت ایران به عراق برده شد.

روزنامه کیهان چاپ لندن درشماره پنجشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۷۰

چنین نوشت:

دفترشهبانو باارسال نامه هائی، ادعای جوادهاشم را به شدت تکذیب نموده و تأکید کرد که شهبانوی ایران هرگز مستقیم یا غیرمستقیم جواهری به خانم صدام حسین یا نمایندگان او نفروخته است.

دراین اعلامیه نوشته شده ارقامی که به آن اشاره شده بقدری مبالغه آمیز و دورازمنطق است که نمی تواند هیچ ارتباطی با ارزشهای دارائی امروز یا گذشته شهبانو فرح داشته باشد و همین امرکافی است که سوء نیت گوینده را آشکارسازد.

(رولزرویس) های شاه در اختیار جمهوری اسلامی

روزنامه کیهان چاپ لندن در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۶۶ درباره اتومبیل های (رولزرویس) محمدرضا شاه پهلوی چنین نوشت:

بزودی دودستگاه اتومبیل های قدیمی، گران قیمت و کم نظیر رولزرویس که قبلاً متعلق به خاندان پهلوی بوده است در لندن با صدور یک حکم، تملک دودستگاه اتومبیل رولزرویس متعلق به خاندان پهلوی را به جمهوری اسلامی منتقل کرد. دادگاه عالی لندن بعد از هشت سال بحث و تبادل نظر حقوقی حکم نهائی خود را به نفع جمهوری اسلامی صادر کرد. حکم دادگاه مذکور اولین اتخاذ تصمیم حقوقی درباره پس دادن بخشی از دارائیهای شاه فقید به جمهوری اسلامی به شمار می رود. پس از صدور حکم دادگاه عالی لندن مبنی بر سپردن مالکیت دودستگاه اتومبیل قدیمی و گران بهای متعلق به خاندان پهلوی به جمهوری اسلامی، آخوندزاده بسطی کاردار سفارت جمهوری اسلامی در لندن به خبرنگار گاردین گفت: (من امیدوارم که صدور این حکم دادگاه به نفع جمهوری اسلامی راه را برای صدور احکام دیگر در جهت بازگرداندن حدود ۲۰ میلیارد دارائیهای شاه به جمهوری اسلامی باز کند)

گاردین در گزارش خود نوشت: (شاه فقید که به اتومبیل علاقه فراوان داشت در هنگام سلطنت خود دارای تعدادی زیاد انواع اتومبیل های اروپائی و آمریکائی بود. در بین این اتومبیلها، مدلهای

مختلف اتومبیل رولز رویس، لامبورجینی و فراری نیز دیده می شدند. در دهه هفتاد شاه فقید با اتومبیل های کورسی خود در اتوبانهای اطراف تهران رانندگی می کرد.

دو اتومبیل رولز رویسی که به حکم دادگاه به جمهوری اسلامی بازگردانیده می شود برای شاه فقید ارزش عاطفی داشت. این دو اتومبیل در سال ۱۹۷۸ برای انجام بعضی از تعمیرات لازم به شهر (کرو) مرکز تعمیرات صنایع اتومبیل سازی رولز رویس در انگلیس فرستاده شد. یکی از دو اتومبیل مورد بحث که به بدنه ضد گلوله مجهز است، فانتوم چهارم نام دارد. صنایع اتومبیل سازی رولز رویس از این نوع مدل فقط شش دستگاه تولید کرده است. اتومبیل مذکور در سال ۱۹۶۵ از سوی شاه فقید خریداری شد. اتومبیل دیگر رولز رویس مدل سال ۱۹۲۲ می باشد که در سال ۱۹۲۲ از سوی احمد شاه قاجار آخرین پادشاه خاندان قاجار خریداری گردیده است. این اتومبیل بعدها در اختیار رضاشاه پهلوی قرار گرفت. شاه فقید در سال ۱۹۸۰ با ارائه مدارک لازم به یک دادگاه در لندن اعلام کرد که پدرش اتومبیل مورد بحث را از احمد شاه قاجار خریداری کرده بود. معهذا، دادگاه با صدور حکم نهائی، مالکیت اتومبیل رولز رویس مدل ۱۹۲۲ را به جمهوری اسلامی سپرد.

روزنامه گاردین در ادامه گزارش خود نوشت: (یکی از وکلای که از سوی سفارت جمهوری اسلامی مسایل مربوط به دادگاه را پیگیری می کند اعلام کرد که دو اتومبیل رولز رویس حداقل نیم میلیون دلار ارزش دارند. کاردار سفارت جمهوری اسلامی در لندن گفت: که این دودستگاه اتومبیل احتمالاً به ایران حمل شده و در یک موزه در تهران به نمایش گذاشته خواهند شد.)

انتظار می رود که دودستگاه اتومبیل رولز رویس تا چند هفته دیگر تحویل مقامات جمهوری اسلامی شود. جمهوری اسلامی برای هزینه های مربوط به تعمیرات دو اتومبیل می بایستی بین ۲۵ هزار تا ۳۰ هزار لیره به بخش تعمیرات اتومبیل رولز رویس پرداخت نماید.

پس از انتشار این خبر دفتر شهبانو به روزنامه کیهان چنین نوشت:

اولاً دعوی حقوقی مربوط به این اتومبیل به علت اهمیت عاطفی مالکیت آنها از طرف خاندان پهلوی پیگیری شده بود و مطلقاً جنبه استفاده عملی یا استفاده مادی از آنها مطرح نبود. به همین دلیل، پس از هشت سال دعوی پرخرج، مناسب تر تشخیص داده شد که به جای اینکه پول بیشتری از این بابت به وکلای خارجی پرداخته شود اصولاً از ادامه این دعوا صرف نظر گردد. مشروط بر اینکه نظر خاندان پهلوی در مورد نحوه حفظ و نگهداری آنها تضمین شود. دعوا فقط زمانی پایان یافت که در خارج دادگاه به خاندان پهلوی اطمینان داده شد که اتومبیل ها در موزه نگهداری و در معرض تماشای عموم قرار خواهند گرفت. اگر آن طور که گاردین نوشته درست باشد و این دو اتومبیل به ایران منتقل و در یکی از موزه های تهران نگهداری و در معرض نمایش گذارده شوند در آن صورت این انتقال مالکیت مایه خوشوقتی نیز خواهد بود، زیرا که این بار لااقل در برابر هزاران اشیاء نفیس تاریخی و هنری متعلق به ایران که در این سالها به صورت غیرقانونی از کشور خارج شده و در بازارها و حراجهای متعدد اروپایی و آمریکایی به نفع حسابهای شخصی به فروش رسیده است حداقل دویادگارتاریخی مربوط به دوران سلطنت دویادشاهی که کشور شان را بازسازی و آباد کرده اند، از خارج به داخل کشور انتقال خواهد یافت و در یکی از موزه هایی که عموماً در دوران سلطنت خود آنها ساخته شده، در معرض دیدار مردمی قرار خواهد گرفت که هر روز بهتر به ماهیت واقعی خدمات این دویادشاه پی برده و می برند. بنا بر قوانین و قواعد جاری در انگلستان، اگر در یک دعوی حقوقی یکی از طرفین بازنده شود ناچار است تمام یا بخشی از هزینه های طرف دعوا را هم بپردازد. کافی است هم میهنان عزیز بدانند که دادگاه مربوطه انگلیسی صریحاً دولت به اصطلاح جمهوری اسلامی را موظف نموده

است که علاوه بر هزینه های مربوط به خود، بخشی از هزینه های خاندان پهلوی در این دعوا را نیزپردازد. اصرار برای ملزم کردن این جمهوری به پرداخت بخشی از این هزینه ها صرفاً از این جهت بود که در صورت لزوم، همانطور که اکنون شاهد آن هستیم، بی اساسی ادعای مقامات این جمهوری در برنده شدن یا بازنده شدن به آسانی قابل اثبات باشد. این دعوا صرفاً با خودداری خاندان پهلوی از ادامه آن بنا بر دلایلی که ذکر شده به پایان رسیده است.

ثانیاً در مورد گفته کاردار سفارت جمهوری به اصطلاح اسلامی مبنی بر اینکه امید می رود حکم دادگاه انگلیسی راه را برای صدور احکام دیگری در جهت باز گرداندن ۲۰ میلیارد دلار دارایی های اعلیحضرت پادشاه فقید ایران به این جمهوری باز کند، خود مقامات این جمهوری بهتر از هر کس دیگر به واهی بودن ادعاهای بی اساس مربوط به دارایی های اعلیحضرت پادشاه فقید واقف هستند و در ضمن اگر هیچ کس نداند، خود آنها بهتر می دانند که نه تنها دعوایی را که در این زمینه در یکی از دادگاههای مورد قبول خودشان در آمریکا طرح کرده بودند بلکه دعوای مشابه دیگری را هم در دادگاههای انگلستان باخته اند. شکست این جمهوری در این دادگاهها فقط به این دلیل ساده بوده است که ادعاهای آنها واهی و دور از حقیقت و واقعیت است.

شاید برای اثبات بی اساس بودن این گونه ادعاها تذکر این سابقه بی مورد نباشد که در آبان ۱۳۶۱ وزیر مشاور دولت همین جمهوری به اصطلاح اسلامی در مصاحبه ای در الجزایر با خبرنگاران خارجی درباره چگونگی خلاصی گروگانهای آمریکائی در پاسخ سئوالی مربوط به نحوه تعیین رقم دقیق دارائی های اعلیحضرت پادشاه فقید ایران، اظهار داشته بود که (یکنفر به ما گفت که در روزنامه ای خوانده است که شاه ثروتی در حدود ۲۲ میلیارد دلار در خارج از کشور دارد و وقتی که این را شنیدیم ماهم رسماً همین مبلغ را به عنوان دارایی شاه مطالبه کردیم ولی البته سند و مدرکی

دردست نداشتیم) و بعداً نیز همین مقام درمصابه باماهنامه ارگان نیروهای مسلح جمهوری به اصطلاح اسلامی درتوجیه این موضوع افزوده بود که این کار ماصرفاً هدف سیاسی داشت و آن جلوگیری ازموضع گیری آمریکا به نفع شاه بود. اینک پس از ۹ سال، و آشکارشدن راستی ها ازدروغگویی ها، و مشخص شدن حقایق ازشایعات - شایعاتی که مغرضانه ساخته می شد، و با دهان به دهان گشتن رقم روی رقم می آمد و بادسیسه گری شیادانی که می خواستند مملکت رابه این روزسیاه بیاندازند به صورت سلاحی برای بی اعتبار کردن نام خدمتگزاران واقعی ایران درمی آمد - امروز دیگر کمترایرانی هوشیاری است که قضاوتش را درگرو ارقام ساختگی بگذارد، ارقامی که درباره اغراق آمیز بودن و بی اساس بودن آنها به توضیح بیشتری نیازنیست و شواهدآن برهمه دنیا آشکاراست.

مضافاً به اینکه این گونه ادعاهای بی پایه و اساس ازسوی کسانی مطرح می شود که به استناد مدارکی که خودشان ارائه کرده اند در ۸ سال گذشته برائرجنگ خانمانسوزی که دردوران پادشاهی پهلوی اصولاً وقوع آن امکان پذیر نبود، گذشته ازتلفات و ضایعات وحشتناک انسانی، بیش از سیصدمیلیارد دلار و آن هم فقط تا پایان سال ۱۳۶۴ به کشورما خسارت مادی زده اند و با بی کفایتی خودایران را به ویرانه ای تبدیل کرده اند.

آنچه دراین بازاردروغ و فریب اهمیت واقعی دارد لاف وگزاف های کارگردانان و سخنگویان این جمهوری نیست، بلکه داوری تاریخ و داوری ملت ایران درباره خادمان و خائنان به کشوراست و مسلماً حکم چنین دادگاهی ارزشی بسیار والاترو بالاترازحکم یک دادگاه لندن درمورد برنده شدن یا بازنده شدن برسر مالکیت دواتومبیل دارد.

دفتر مخصوص علیاحضرت شهبانو فرح

WESTMINSTER BANK LIMITED

FOREIGN BRANCH OFFICE

Telegrams:—Mascotte London
Telephons:— Avenue 0404

Please address reply to
THE MANAGER.

82, Cornhill
London EC3

لندن ۴ سپتامبر ۱۹۳۱ مطابق ۱۲ شهریور ۱۳۱۰

بخدمت عرض محاک پای جواهراسای همایونی املاخسرت و ما شاه پهلوی روسی اندام
بانهایت احترام ب عرض طوگانه می رساند بموجب دستور بانک پهلوی مبلغ یکصد و بیجا
هزار دلار دریافت نمود مبلغ مزبور را بحساب امانی املاخسرت همایونی وارد و
قبضه امانی بدت یک سال با نرخ سه درصد در سال صادر گردید قبضه مزبور ک
مهور با مهر بانک وستمنستراست تلقی تقدیم میدارد

فلام مطیع و شکر بانک وستمنستر
شعبه خارجه

WESTMINSTER BANK LIMITED

FOREIGN BRANCH OFFICE

Telegrams:—Mascotte London
Telephons:— Avenue 0404

Please address reply to
THE MANAGER.

82, Cornhill
London EC3

Reference : GAJ/ML.

4th September, 1931.

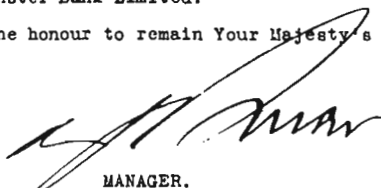
His Majesty Reza Shah Pahlevi,

Sir,

I have the honour to inform Your Majesty that, in accordance with instructions from the Banque Pehlevi I have received the sum of one hundred fifty thousand dollars with which amount we have opened in the name of Your Majesty a Deposit Account for one year bearing interest fixed at the rate of three per centum per annum.

I enclose herewith the formal receipt sealed with the seal of Westminster Bank Limited.

I have the honour to remain Your Majesty's obedient servant,



MANAGER.

یک سند تاریخی درباره سپرده رضاشاه پهلوی درلندن

عمران کیش و هياهو بسیار

از جمله اقداماتی که در زمان اقتدار شاه صورت گرفت، اجرای طرح عمران جزیره کیش بود. گزارش اولیه این بود که چون عده ای از ساکنان شیخ نشین ها و کشورهای اطراف خلیج فارس برای گردش به اروپا و آمریکا می روند قسمتی از ثروت خود را در آنجاها در هتلها و کازینوها مصرف می کنند و همچنین عده ای از ثروتمندان ایرانی نیز همین کارها را انجام می دهند، بهتر است جزیره کیش به صورت یک جزیره تفریحی درآید تا هرگونه وسیله ای که لازم است در آنجا آماده باشد که هم پول ایرانیها به خارج نرود و هم خارجیهای منطقه برای گردش به جزیره کیش بیایند.

وقتی طرح جزیره کیش آماده شد مهندس محمود منصف پسر منصف نماینده سابق مجلس که بستگی نزدیک با امیراسدالله خان علم داشت و سالها در آمریکا درس خوانده بود برای مدیریت این طرح در نظر گرفته شد.

نویسنده کتاب محمود منصف را خوب می شناسم. او شرکت مرکوری را داشت که کارهای ساختمانی را انجام می داد و به علت سالها اقامت در آمریکا و داشتن همسر آمریکائی، مثل اینکه تابعیت آمریکائی هم داشت و چون دفترکار او در کنار دفتر مجله دانشمند، در خیابان قدیم شمیران بود و در حقیقت مستأجر همان ساختمان بود، هر بار که مهندس محمود منصف را می دیدم به کارهای عمرانی و پیشرفتهای کشور خیلی ابراز خوشبینی می کرد.

ناگهان اطلاع یافتم که او مأمور انجام کارهای عمرانی جزیره کیش شده است که دیگر از او خبری نداشتم تا اینکه طبق دعوتی به جزیره کیش رفتم و از نزدیک برنامه ای را که پیاده کرده بود دیدم. اتفاقاً در آن سفر امیرعباس هویدا هم برای چندروز استراحت به کیش آمده بود و می گفت: ببینید این جزیره دورافتاده چگونه به بهشتی تبدیل شده است؛ حال وظیفه ثروتمندان است که به جای رفتن به خارج به این جزیره بیایند تا در عمران و آبادی کشور خود شریک و سهم باشند.

به هر حال جزیره کیش وقتی به بهره برداری نزدیک شد مصادف با سال های آخر سقوط رژیم بود و یکی از موارد مورد حمله کارهای جزیره کیش به خصوص راه انداختن کازینو بود که حتی گفته می شد تعدادی از دختران خارجی هم به کیش آورده شده تا ثروتمندان برای تفریح به اروپا نروند. البته دقیقاً روشن نشد که چه مبلغ خرج جزیره کیش شده و وضع آن چگونه بوده است؟



رابرت گراهام در کتاب (سراب قدرت) می نویسد:
بانک عمران بیست درصد سهم طرح عمران کیش را داشت و طرح مزبور حدود یکصد میلیون دلار خرج داشت. طبق طرح مزبور قرار بود ۱۲۰۰ ویلا - سه هتل لوکس - یک کازینو - یک میدان بازی گلف - چندین فروشگاه معاف از گمرک در آن ساخته شود. مقداری از سهام به ساواک تعلق داشت زیرا سپهبد بختیار جزیره کیش را از صاحب آن به مبلغ دومیلیون دلار خریداری کرده بود.



ویلیام شاکراس درباره جزیره کیش چنین نوشته است:
در ۱۹۷۸ جزیره کیش افتتاح شد. سرمایه آن نامعلوم است ولی بعد از انقلاب گفته شد که ۸۰ درصد سرمایه آن را ساواک داده است. به هر حال نام بانک عمران و بنیاد پهلوی برده شده است - کیش در حقیقت (مونت کارلو خاورمیانه) نامیده شده است. مادام

کلود ازیاریس و مؤسسه ای از انگلستان دخترها را فرستادند. دیلرهای کازینو از آفریقای جنوبی و لباسهای شیک از بوتیک های پاریس و ایتالیا و فرانسه - لوازم عکاسی از ژاپن در این جزیره آزاد آورده شد. مشتریها از همه جای دنیا با هواپیمای کنگورد می آمدند. ولی بعضی از عربها، از آمدن به جزیره کیش ناراحت بودند. ترجیح می دادند که به اروپا بروند. زیرا ساواک ناظر بر کارها بود. وقتی تظاهرات درایران شروع شد همه کازینوها از جمله کازینوی کیش بسته شد حتی کازینوهائی که فامیل سلطنت در آن ذینفع بودند. مسئول کارها و هزینه های کیش بادلارهای فراوان از ایران به موقع خارج گردید.

هیچ چیز مثل کیش مظهر زیاده رویهای دربار پهلوی نبود. خانواده سلطنتی برای تفریح اواخر هفته حتی اسبها را با هواپیما به جزیره کیش می بردند و برمی گرداندند. کاخ شاه با دیوارهای سفید و پشت بام سراشیب آبی خود، درمقابل دریا قرارداشت. خانواده سلطنتی بیشتراوقات را دریک پلاژ می گذراندند. هر وقت یکی از آنها به شنا می پرداخت مأمورین نجات غریق پیشاپیش می رفتند تا او را از حمله کوسه ها حفظ کنند. سگ های پهلوی درهمه جای کاخ درگردش بودند. پیشخدمتها که از سگها وحشت داشتند یادگرفته بودند با آنها خوشرفتاری کنند. زیرا بخشی از زندگی خصوصی خانواده بود و حال آنکه می دانیم درنظر مسلمانان سگ حیوانی است نجس.

درسال ۱۹۷۸ جزیره کیش افتتاح شد ولی غرش خشم برعلیه شاه همه چیز را درهم کوبید. متصدی عمران کیش با کیف مملو از اسکناس های صددلاری و هواپیمای اختصاصی ازکیش گریخت.



درخارج ازکشور نتوانستم مهندس منصف را ببینم. چون شنیده ام درآمریکا، دریکی ازمناطق هاوایی زندگی می کند و چون تبعیت آمریکارا هم دارد درفعالیت های انتخاباتی شرکت داشته و

از طرفداران سرسخت پرزیدنت بوش درانتخابات بوده و خودنیز داعیه سناتوری و شهرداری منطقه ای را درآمریکادارد.

ولی از یکی از کسانی که از بدو تا ختم درسازمان عمران کیش با مهندس منصف کار کرده سئوالاتی کردم که درپاسخ نویسنده کتاب چنین گفت:

سپهبد بختیار وقتی رئیس سازمان امنیت بود جزیره کیش را ازمالک آن (فتح الله حیات داودی) خرید تا برنامه های توریستی در جزیره مزبور پیاده شود. بختیار رابطه نزدیکی با شیخ نشین های منطقه پیدا کرده بود و آنها را مرتباً به ایران دعوت می کرد و معتقد بود، حالا که آنها به ایران علاقمند شده اند بهتر است جزیره ای هم برای آنها آماده باشد تا جنوب ایران برای جلب توریست درمنطقه خلیج فارس آماده گردد.

با برکناری بختیار برنامه متوقف گردید. ولی بعداً مالکیت جزیره کیش به اعلیحضرت انتقال داده شد.

وقتی سازمان عمران کیش تأسیس گردید اعلیحضرت مالکیت جزیره را به شرکت کیش منتقل ساختند.

درباره پولی که درجزیره کیش خرج شده باید بگویم که جمعاً یک میلیارد و هفتصد میلیون تومان بوده و آن ارقام نجومی که گفته می شود صحت ندارد.

کارهای عمرانی جزیره کیش خوب پیش می رفت و پس از افتتاح آن مرتب افرادی از داخل و خارج به جزیره می آمدند و مغازه های کیش هم از طرف بوتیک های معروف خارجی اجاره شد و هرنوع اجناس با مارکهای مرغوب درجزیره کیش پیدا می شد.

درسال ۱۳۵۷ که هیاهو علیه رژیم زیادشد سازمان عمران کیش هم مورد حمله شدید قرارگرفت و دردولت شریف امامی دستوربازداشت محمود منصف مدیرعامل شرکت داده شد. برنامه ای تنظیم گردید که منصف توانست بامهارت ازکشورخارج گردد. به این صورت که یکی از هواپیماهای سازمان عمران کیش که درتهران بود

و خلبان و کمک خلبان آن هم خارجی بودند قرار شد از تهران به شیراز برود. خلبان و کمک خلبان به مقامات فرودگاه گفتند که قصد دارند به شیراز بروند و در هواپیما شخص دیگری نیست به همین جهت به هواپیما اجازه پرواز داده شد، وقتی هواپیما به شیراز رسید اعلام کرد که چون بیماری در داخل هواپیما هست که وضع مزاجی اش خطرناک می باشد اجباراً به کیش می رود که به معالجه بیمار پردازد و با این طرز از فرود در شیراز خودداری کرد. وقتی هواپیما به جزیره کیش رسید خلبان اعلام داشت دچار نقص فنی شده و برای تعمیر ناچار است که به دوی برود و با این طرز هواپیما به سرعت از مرز ایران خارج گردید و خلبان و کمک خلبان که خارجی بودند همراه منصف دردویی پیاده شدند. پس از چند روز هواپیما به زوربخ برده شد و چون از قرار معلوم هواپیما به نام مدیرعامل کیش خریداری شده بود در آنجا به مبلغ یک میلیون دلار به فروش رسید. به علت اعتراضاتی که شد مهندس منصف بهای دریافتی بابت فروش هواپیما را پس داد که محاسبات کارکنان سازمان عمرانی کیش از همین محل تصفیه شد. ولی مقداری از مطالبات منصف و خلبانان و کارکنان شرکت باقی مانده بود که از قرار معلوم هواپیمای دیگری که قبلاً به زوربخ برای تعمیر برده شده بود به مبلغ ۷۵۰ هزار دلار کمی بیشتر فروخته شد که بابت مطالبات منصف و شرکتها و کارکنان خارجی شرکت عمران کیش پرداخت گردید و اسناد آنها هم فرستاد. سپس منصف به آمریکا رفت و چون تبعیت آمریکاراهم داشت در آنجا مقیم گردید. از تصفیه محاسبات فیما بین و اینکه آیا برای دعاوی خود به دادگاه لاهه رفته و تصفیه حساب فیما بین به کجا رسیده خبری ندارم.



روزنامه کیهان چاپ لندن در تاریخ پنجشنبه ۲۲ آذر ۱۳۶۹

چنین نوشت:

یکی از گناهان نا بخشودنی رژیم پیشین به زعم مخالفان

اجرای طرح کیش بود. رژیم گذشته پروژه عظیمی را در کیش آغاز کرده و قصد داشت این جزیره متروک را به یک مرکز فعال توریستی و تجاری مبدل سازد. قرار بود این جزیره با وسایلی مجهز گردد که اجزاء حیاتی بندرآزاد به شمار می آید. همین آخوند ها و مخالفین دست گرفته بودند که رژیم قصد دارد برای شیوخ و ثروتمندان خلیج فارس قمارخانه و فاحشه خانه دایر کند.

با پیروزی انقلاب طبعاً طرح کیش هم مانند بسیاری دیگر از طرح های توسعه و عمران متوقف ماند و چندسالی این جزیره به صورت شهر ارواح درآمد. مقاطعه کاران تأسیسات بندری و توریستی را نیمه کاره رها کرده و رفتند و فرصت طلبان آنچه ارزش جمع کردن و بردن داشت جمع کردند و بردند.

حالا دوباره به فکر احیای کیش افتاده اند. در برنامه پنجساله اول رقمی حدود یک هزارمیلیارد ریال سرمایه گذاری و مبالغی عظیم درآمد توریستی پیش بینی کرده اند.

حاج آقا مهرعلی زاده مدیرعامل جدید سازمان عمران کیش در مصاحبه ای گفت: (با رفع نارسائیهای موجود، کیش به یک بندرآزاد تجاری و صنعتی و توریستی قابل رقابت با دیگر بنادر مشابه خارجی تبدیل خواهد شد).



مجله امیدایران تحت عنوان (مادام کلود عجیب ترین زن دنیا) چنین نوشت: هنگامی که تصمیم گرفته شد که جزیره کیش مرکز رفت و آمد ثروتمندان جهان و شیوخ خلیج فارس شود با مادام کلود این زن ۶۰ ساله مشورت شد تا کار صدور (زن) را در جزیره کیش برعهده بگیرد. زنانی که او به جزیره می فرستاد دوگونه بودند. دسته اول زنان مهم بودند که به انتخاب شخصیت ها و شیوخ عرب فرستاده می شدند و دسته دیگر زنان زیبای معمولی، که درهتلها و کازینوی کیش یکی دوماه اقامت می گزیدند.

شاهزاده خالد سعود یکی از ۹۸ پسر محبوب ابن سعود در

گفتگو با مجله (الکواکب) اظهارداشت که دردنيا هيچ زنى مانند مادام كلود مرا تحت تأثير قرارنده است. او ازجيب خود دفتري رادرآورد كه اسامى زنان مشهور و هنرپيشه هاى زيباى دنيا درآن ثبت بود.

هروقت شاهزاده سعودى مى خواست با مادام كلود تماس مى گرفت و زن مورد علاقه اش را نام مى برد كه با هوايما به بيروت مى رفت و با ليموزين او ازفرودگاه عازم وىلاى شاهزاده سعودى مى شد. معمولاً اين هوسبازى بين پنجاه تا يكصد هزار فرانك هزينه داشت.

به نوشته مجله پارى مارچ تنها درفرانسه بيش از ۳۰۰ واسطه براى مادام كلود كار مى كردند. او درقصر مجلل خود درپارىس بزرگترين شب نشينى ها را ترتيب مى داد كه شخصيت هاى سرشناس جهان كه از مشتريان او بودند دراين شب نشينىها شركت مى كردند. مادام كلود پس از افتتاح جزيره كيش براى افرادخانواده سلطنت ايران نيز زنانى را فرستاد و همچنين براى ابراهيم الحمدى رئيس پيشين يمن شمالى دوزن فرستاد كه همراه رئيس جمهورى كشته شدند كه مدتها مورد بحث مطبوعات اروپا بود.

- سرانجام زياده رويهاى مادام كلودموجب شد كه حتى در فرانسه تحت تعقيب قرار گيرد. درباره زندگى او و كارهايش كتابهاى متعدد نوشته شده است.

جشن های شاهنشاهی و تاجگذاری

از جمله کارهایی که خیلی به ضرر رژیم پهلوی تمام شد، جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و اجرای مراسم مجلل تاجگذاری و به دنبال آن برنامه های (جشن هنر) بود که مطبوعات خارجی به آن شاخ و برگ داده و مخالفین هم حداکثر بهره برداری را از این جریانات نموده و با انعکاس سرمایه گذاریهای ایران در خارج و شهرسازیهای برون مرزی هرچه می توانستند رژیم را متهم به ازبین بردن ثروت ملی کردند.

روز چهارم آبان ماه ۱۳۴۶ مراسم تاجگذاری شاه و شهبانو در کاخ گلستان برگزار شد.

شاه در این مراسم چنین گفت: (در این هنگام که تاج سلطنت کهن سال ترین شاهنشاهی جهان را بر سر دارم و برای نخستین بار در تاریخ، شهبانوی ایران نیز تاج بر سر نهاده است، خود را بیشتر در کنار ملت عزیز و شرافتمند و میهن دوست خویش احساس می کنم و آرزو دارم که همواره لطف و عنایت کامله الهی شامل حال این ملت و مملکت باشد. برای من این احساس مایه خوشوقتی و مباهات است که امروز من و ملت با پیوند قلبی ناگسستگی به یکدیگر پیوسته ایم و دست در دست هم در راهی که متضمن ترقی و سعادت ایران است پیش می رویم.)



درباره تاجگذاری، مجله معروف (پاری ما چ) چنین نوشت:

در مراسم تاجگذاری، شاه تاجی را که از پدرش به ارث رسیده بود. در اختیار داشت که جواهرات شگفت انگیزی در آن به کاررفته بود. از قبیل ۱۸۰۰ مروارید - ۳۰۰ قطعه زمرد - ۱۵۰۰ قطعه یاقوت - تعداد بیشماری الماس که نمی توان قیمتی بر آن گذارد. چون باید فرح هم به عنوان نایب السلطنه تاجی بر سر بگذارد، بنابراین طراحان خارجی مأمور تهیه آن شدند. دوطراح فرانسوی به اسامی (وان کلیف) و (اریل) که صاحب بزرگترین مزون جواهرات پاریس هستند مأمور ساختن تاج شدند. طبق خواست شهبانو به سه رنگ قرمز و سفید و سبز پرچم ایران با ۱۶۶۹ قطعه الماس - ۳۶ قطعه زمرد - ۱۰۵ قطعه مروارید ساخته شد. او توانست گرانبهاترین زمرد جهان به وزن ۱۵۰ قیراط را خریداری کند در حالیکه، زمرد تاج شاه فقط ۸۰ قیراط وزن داشت. تاجی که محمدرضا شاه بر سر گذاشت پدرش در سال ۱۹۲۵ ساخته و اولین کسی بود که از آن استفاده کرد. تاج قبلی سلسله قاجار که ۱۳۶ سال سرسرسرگشته و ۷ پادشاه با آن تاجگذاری کردند ۱۸۰۰ مروارید - ۳۰۰ زمرد - ۱۵۰۰ یاقوت داشت که طبیعی است همه این تاجها جزو ذخایر ملی ایران هستند.



گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی مطالب زیر را درباره جشن های دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی منتشر ساخته است:

شاهنشاه روز ۱۷ شهریور ماه ۱۳۵۰ گفت: (مردم ایران به مناسبت بزرگداشت جشن شاهنشاهی نه تنها در ایجاد ۲۵۰۰ مدرسه یادبود شرکت کردند بلکه رغبت آنها به جایی رسید که هزینه متجاوز از ۲۲۰۰ مدرسه را تأمین کردند).

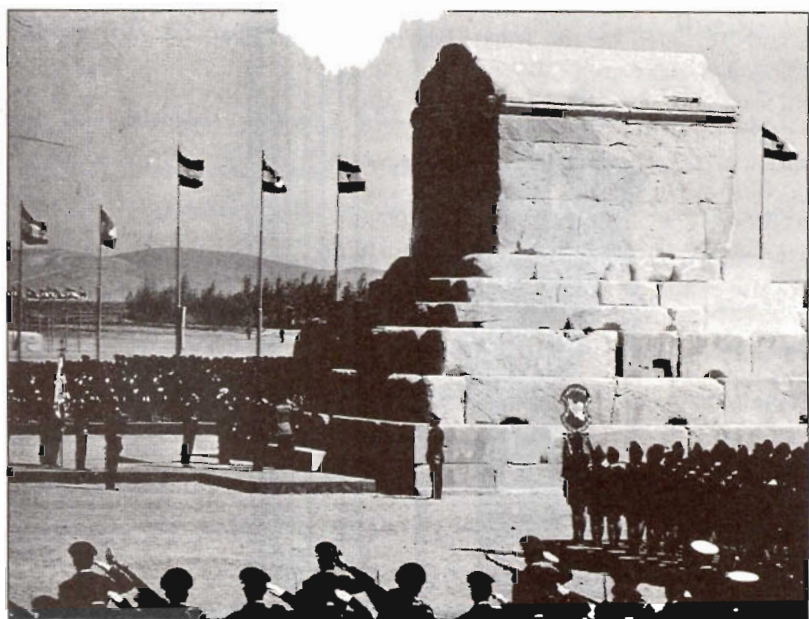
روز ۱۷ مهر ۱۳۵۰ طی مراسم ویژه ای که در مقابل کاخ سنا با حضور رؤسای مجلسین و سناتورها و نمایندگان مجلس برگزار شد رئیس مجلس سنا پیام ملت را که روی پوست آهو نوشته شده به سوارکاری که لباس دوره هخامنشیان برتن داشت تسلیم کرد تا به تخت جمشید برده و حضور شاه تقدیم کند.

روز ۲۰ مهر ۱۳۵۰ برابر با ۱۲ اکتبر ۱۹۷۱ پادشاهان و رؤسای
جمهور و سران و نمایندگان عالیمقام پنج قارهٔ جهان برای شرکت
در آئین جشن دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی وارد شیراز شدند و
مورداستقبال شاهنشاه و شهبانو و سایر مقامات قرار گرفتند.
مراسم جشن با خطابه شاهنشاه در برابر آرامگاه کورش کبیر
در پاسارگاد آغاز شد. شاهنشاه پس از ایراد خطابهٔ تاریخی خود،
باشلیک ۱۰۱ تیر تاج گلی نثار آرامگاه کورش نمودند.
به مناسبت جشن شاهنشاهی، سازمان ملل دولوجهٔ کورش کبیر
یکی در تالار کمیسیون حقوق بشر در مقر اصلی سازمان ملل در
نیویورک و دیگری در ژنو نصب نمود.

جشن تاجگذاری



وقتی در روز ۴ آبان ۱۳۴۶ محمد رضا شاه پهلوی تاج را بر سر گذاشت گفت اکنون که تاج کهن سال ترین شاهنشاهی را بر سر دارم بیش از همیشه خود را در کنار ملت شرافتمند ایران حس می‌کنم و با هم در راه عظمت ترقی و سعادت ایران پیش می‌رویم.



شاهنشاه آریا مهر در برابر آرامگاه کوروش کبیر چنین گفت:
ما امروز در برابر آرامگاه ابدی تو گرد آمده ایم تا بتو بگوئیم
آسوده بخواب زیرا ما بیداریم و برای میراث پر افتخار تو همواره
بیدار خواهیم بود.



دکتر شاپور بختیار می نویسد: خرابه های تخت جمشید در آخرین سال های سلطنت شاه مورد لطف و عنایت خاص قرار گرفت. سران کشورها همه به سوی تخت جمشید به راه افتادند. ضمناً درتالار بزرگ دانشگاه پهلوی کنگره ایران شناسی با پیام

شاهشاه گشایش یافت که شاهنشاه چنین یادآوردند:

(پاراج ترین سپاهیان ما طی هزاران سال مردان وزنانی بودند که درتمام طول تاریخ کهن ایران مشعل دانش و فرهنگ را در برابر تندباد حوادث فروزان نگاه داشتند و آن را درخشان تر و فروزنده تر به نسل های دیگر سپردند و پیروزی واقعی دراحساس همین حقیقت نهفته است زیرا هراستیلای جغرافیائی و نظامی خواه ناخواه بادوران بازگشت و انحطاطی همراه است ولی این ارزش های معنوی هیچوقت و با هیچ نیروئی از میان نمی رود).

دولت آفریقای جنوبی موزه رضاشاه کبیرا در ژوهانسبورک افتتاح کرد.

روز ۲۲ مهر ۱۳۵۰ ازجانب شاهنشاه و شهبانو ضیافت رسمی به افتخار پادشاهان و رؤسای جمهوری و سران شرکت کننده درچشن، درتخت جمشید ترتیب یافت و شاهنشاه چنین گفتند:

(دوهزارو پانصدسال قبل یکی ازفرزندان این سرزمین، * کورش هخامنشی * که به همان اندازه که متعلق به ملت ایران است، متعلق به تاریخ و عالم بشریت می باشد، او کوشید تا با ایجاد تحولی اساسی در اصول حکومت پیرحمانه جهان آن روز، با بنیانگذاری شیوه حکومتی تازه براساس احترام به حقوق ومعتقدات افراد، صفحه تازه ای را درتاریخ بگشاید. بسیاری از متفکران و نیک اندیشان دیگر بعداز او به همین راه رفتند که سیر تحول مستمر جامعه بشری به سوی کمال حاصل آن است).

لوحه یادبود جشن های دوهزارو پانصدمین سال شاهنشاهی توسط ۸ کوهنورد درقله دماوند نصب شد.

والاحضرت اشرف پهلوی با اهداءلوحه کورش کبیربه سازمان ملل گفت:

(این لوحه درواقع اولین اعلامیه حقوق بشراست).

کنگره بین المللی ایران شناسان که با حضور دانشمندان عالیقدر جهان دردانشگاه پهلوی شیراز تشکیل شده بود،

با صدور قطعنامه ای به کار خود پایان داد.

روز ۲۳ مهر شاهنشاه قبل از شروع رژه تاریخی سربازان دوران مختلف ایران که در حضور پیشوایان و رهبران کشورهای جهان برگزار شد فرمودند: (امروز پس از ۲۵ قرن باردیگر سربازانی که نمایندگان ادوار قدیم و جدید ارتش ایران هستند در این دشت پهناور از برابر ستون هائی که به یادگار جلال و شکوه دیرین در کاخ کهن تخت جمشید سر برافراشته خواهند گذشت، ولی اینان نیز همانند سپاهیان روزگار هخامنشی آرمانی را مقدس می شمارند که استقلال و شرافت ملی را با موازین اخلاقی و بشری در آمیخته است).
روز ۲۴ مهر شاهنشاه و شهبانو به تهران آمدند و بنای یادبود شهید آریامهر را افتتاح نمودند.

روز ۲۵ مهر ورزشگاه یکصد هزار نفری نوین یاد آریامهر گشایش یافت که ۷۵ تن از پیشوایان کشورهای جهان در آن شرکت داشتند.
در جلسه فوق العاده سازمان ملل، آدام مالیک رئیس مجمع عمومی سازمان گفت: (جشن های شاهنشاهی ایران هنگامی برگزار می شود که دیرتو دگرگونیهای سریع اقتصادی و اجتماعی چهره ایران دگرگون شده و این کشور باردیگر امکان یافته تا مقامی را که سزاوار آن است در میان خانواده ملتها احراز کند).
چهار صد نفر از ایران شناسان شرفیاب شدند که شاهنشاه به آنان چنین فرمودند:

(کوشش خواهم کرد در آینده تا آن زمان که خداوند به من زندگی عطا فرماید همان ذوق و هوشیاری پیشینیان نیک اندیش خود را در تعقیب روح آزادمنشی و افکار و عقاید نیاکان خویش به ویژه بنیانگذاران شاهنشاهی ایران، در راه همه مردان و زنان، از هر عقیده و مذهب و هر نژاد و رنگی که باشند ادامه دهم و این سنت ایرانی به همین ترتیب تا زمانی که ملت ما زنده است ادامه خواهد یافت).
روز ۲۶ آذر ۱۳۵۱ شاهنشاه مقرر داشتند که مبلغ ۹۰ میلیون ریال از محل کمک های بخش خصوصی برای شرکت در جشنهای

شاهنشاهی که به صورت صرفه جوئی در حساب جشنها باقی مانده
صرف ساختن مسجد بزرگی به نام آریا مهر گردد.

روزه اردیبهشت ۱۳۵۲ شاهپورغلامرضا پهلوی موزه رضاشاه
کبیر در آقابابای قزوین را گشود.

شاهنشاه و شهبانو به قریه آلاشت رفته از زادگاه رضاشاه و
ساختمان مسجد آلاشت دیدار کردند.

در آلاشت، از مجسمه رضاشاه توسط شاپور محمودرضا پرده
برداری شد.

شهبانو در مصاحبه مطبوعاتی چنین گفتند: (من نخستین ملکه
ایران هستم که رسماً تاجگذاری کرده ام. کوشش من این است که
در همه زمینه ها نماینده و مدافع مردم باشم). ***

شاه با برگزاری جشن ۲۵۰۰ ساله می خواست عظمت ایران
باستان را نشان دهد. چنانکه در همانوقت در مطبوعات چنین نوشتند:
افلاطون در دفتر سوم کتاب نوامیس خود هنگامی که می خواهد
طرح سازمان شهر افلاطونی 'مدینه فاضله' را نشان دهد آئین ایران
را در زمان کورش کبیر به عنوان بهترین نمونه فرمانروائی مثال می
زند.

فرمانروایان به زیردستان خود به اندازه ای آزادی می دادند که
با آنها بر پایه برابری رفتار می کردند. سربازان به فرماندهان خود
مهر می ورزیدند و در برابر خطر، مردانگی نشان می دادند. این بود
که پارسی ها به پاس آزادی، دوستی، همداستانی اندیشه ها در راه
درست پیشرفت کردند و توانستند بر بسیاری از ملت های دیگر سروری
کنند.



یوسف مازندی درباره جشنهای شاهنشاهی چنین می نویسد:
خیلی آسان است (اکنون که شاه نیست) کسی ادعا کند که
نارضائی مردم را به او بازگو کرده بود. به روشنی باید بگویم بیان
هر نوع سخن از (عدم رضایت) نزد شاه به ویژه درده سال

آخرسلطنت وی همراه بود باحداقل (دلگیری او) که بدون تردید اثرمنفی دامنگیر (انتقادکننده) می شد.

با این حال من می توانم قویاً ادعا کنم که به عنوان مصاحبه گر بارها درمصاحبه ها و ملاقاتهای مختلف، هنگام طرح سنوال ها به این نکته ها اشاره می کرده ام. یکی از آنها انتقاد صریح از جشنهای پرهزینه شاهنشاهی بود.

مقدمات برپائی این جشن از ۱۳ سال پیش از آن آغازشده بود. روز ۲۹ آذر ۱۳۳۷ شجاع الدین شفا رایزن فرهنگی و سخنگوی دربار اعلام کرد که به فرمان شاه مراسم یادبود دوهزاروپانصدسال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران به دست کورش بزرگ درایران برگزارخواهدشد.

شاه درآن زمان توانسته بود بر برخی ازمشکلات فایق آید. مخالفین را تا حدودی سرکوب کند و تز (ناسیونالیست مثبت) خودرا ارائه دهد. چنانچه درسوئد خطاب به دانشجویان ایرانی درهمان سال ها گفت:

(آشنائی با اصول آزادی و دموکراسی، لازمه پیشرفت واقعی هراجتماعی است. ما از ۲۵ قرن پیش با این اصول آشنائی داریم. زیرا شاهنشاهی ماکه درعصر خود بزرگترین امپراطوریهای جهان بود برهمین اساس آزادمنشی و احترام به معتقدات برحقوق افراد و ملل بنیادنهاده شد).

ازچندسال پیش از آغاز جشن از رؤسای ممالک مختلف به اصرار خواسته می شد که (ریاست عالیته کمیته جشن های شاهنشاهی ایران) را درکشورهای خود بپذیرند. یکی ازدوستان من که عضو وزارت خارجه بود می گفت: بعضی از رهبران جهان غرب ضمن ستایش روحیه ناسیونالیستی شاه، بازبان دیپلماتیک از پذیرفتن این مسئولیت طفره می رفتند و برخی دیگر با دریافت امتیازاتی، سهم کوچکی درآن جشن را برعهده می گرفتند.

روز ۱۷ مهر ۱۳۵۰ مراسم ویژه ای درمقابل کاخ سنا برگزار شد

و پیام ملت روی پوست آهو (ازطرف رئیس وقت مجلس سنا) به سوارکاری بالباس دوره هخامنشیان تسلیم گردید تا به تخت جمشید برسد و به (پیشگاه شاهنشاه آریامهر) تقدیم کند.

سه روز بعد برخی از پادشاهان و رؤسای جمهور و نمایندگان سران کشورها وارد شیراز شده مورد استقبال رسمی شاه و مقامات ایرانی قرار می گرفتند. آنچه به نحو چشمگیری مشاهده می شد سازماندهی کم نظیری بود که درطول اجرای برنامه وجود داشت. شاه یکی از عظیم ترین جشن های تاریخ معاصر جهان را با صرف میلیونها دلار هزینه برگزار کرد. سیل عظیم خبرنگاران که برخی با هزینه دولت ایران به تهران و شیراز سرازیر شده بودند، مرتباً خبرهای این مراسم خیره کننده را مخابره می کردند. من که اکثر خبرنگاران را می دیدم با آنکه بسیاری از آنان در حضور شاه از محتوای جشن تعریف می کردند، در محافل خصوصی این جشن هارا مسخره می کردند. پس از برگزاری رژه پرهزینه آنرا (نمایش درجه ۲ هولیوودی) نامیدند.

روز ۲۶ مهر در جلسه مطبوعاتی در کاخ سعدآباد چنین سؤال کردم:

(اعلیحضرتا در این هنگام که ایران میلیونها دلار به بانکها و دولتهای خارجی بدهی دارد چطور مبادرت به صرف هزینه ای چنین سنگین برای جشن های شاهنشاهی می کنید؟ آیا به صلاح کشور و شخص اعلیحضرت بود؟)

شاه در سکوت بهت آور خبرنگاران گفت:

(می توان مطمئن بود که در سؤال شما سوءنیت نیست، ما برای بزرگداشت و شناساندن تاریخ درخشان يك ملت به جهان، هزینه هرچه باشد زیاد نیست.)

پس از پایان جشن، تعدادی از خبرنگاران که از خوان نعمت جشن سودسرشاری برده بودند، از زاغه ها و مناطق جنوبی شهر فیلمهایی تهیه کرده با صحنه های جشنها مونتاژ نموده و در رسانه

های خبری جهان منعکس ساختند. اکثراً هزینه های جشن را غیرضروری و زیانبخش به حال جامعه ایران معرفی کردند.



روزنامه فرانسوی (تریبون دوناسیون) نوشت: حدود ۶۰۰ میلیون دلار از خزانه کشور صرف هزینه جشن شاهنشاهی شد. میهمانسرائی به هزینه ۲۰ میلیون دلار در تخت جمشید در منطقه کویری بنا گردید. مبلغ ۱۲ میلیون دلار برای مخابرات و پخش جریان جشن وسیله تلویزیون در دنیا در نظر گرفته شد تا آتش بازیها و چراغانیهای را که در یک کشور فقیر دنیا برپا ساخته اند پخش کنند. قراردادی بایک شرکت فرانسوی بسته شد که با مبلغ زیادی شهری موقتی از پلاستیک برای پذیرائی از سران ممالک و همراهانشان بنا نهاد. رستوران معروف ماکسیم پاریس مأمور تهیه غذای میهمانان شد. دوخت جامه ها به عهده دومیوسسه گران قیمت (لانون) و (گاردن) که هردو فرانسوی هستند محول گردید تا هزاران سیاهی لشکر را برای رژه در صحنه ای که به یادآورنده تاریخ چند هزار ساله است بیارایند. هزاران میلیون دلار صرف دستگاه امنیتی شد که نظارت آن به سازمانهای وابسته به (سیا) محول گردید تا عیش و نوش شاهنشاهی وسیله یک سیستم الکترونیکی بسیار جدید محافظت گردد. با وجود تمام این اقدامات گردانندگان جشن آرام نداشتند زیرا زمزمه هایی درباره سوء قصد شنیده می شد.



جرج بال که از شخصیت های معروف آمریکائی است می نویسد: من و همسرم در مراسم تاجگذاری شاه و ملکه ایران شرکت کردیم. این مراسم هم باشکوه و هم ناراحت کننده بود. شاه نخست تاج را سرخودش گذاشت و بعد تاجی بر سر همسرش نهاد. برای اینکه می خواست به سلسله تازه به دوران رسیده پهلوی مشروعیتی بدهد. چیزی که مارا ناراحت کرد این بود که هیچ نشانی از سنن اسلامی در آن دیده نمی شد زیرا شاه نمی خواست

سلسله خود را در چهارده قرن تاریخ اسلامی محدود کند بلکه دیدگاه او دوران پادشاهان بزرگش کورش و داریوش بود. جواهراتی که به کارفته بود، هر کدام از یک تاج یا زینت یکی از پادشاهان فراموش شده هند آمده بود.

پسریک قزاق خود را پادشاه کشوری می شمرد که سالانه مردمش ۲۵۰ دلار درآمد سرانه دارند ولی دم از مدرن کردن کشور خود هم می زد. خیال می کنم اجرای مراسم مشابهی در سال بعد از این هم نا مطلوبتر بود که ۱۲۰ میلیون دلار برای انجام مراسم پرشکوه تخت جمشید خرج شد.



دکتر بختیار در این باره می نویسد: خرابه های با عظمت تخت جمشید در سال های آخر سلطنت شاه مورد لطف خاص قرار گرفت. نادرترین چیزها از اقصی نقاط عالم به ایران وارد شد. صبحانه میهمانان که همه تاج داشتند یا در گذشته تاجدار بودند، توسط آشپزان ماکسیم که گران ترین رستوران پاریس است تهیه می شد و هر روز صبح با هواپیما می رسید. برای چادرهای فاخری که در جای خود شاهکارهای هنری به شمار می آیند بهائی گزاف پرداخت شده بود. قصد این بود که گذشته را به کمک خیاطان و به خصوص کلاه گیس سازان فرانسوی که (تُن) ها ریش مصنوعی به ایران صادر کردند، بازسازی نمایند. این سربازان را باریش و پشم مصنوعی برارابه ها سوار کردند؛ یعنی از ریش ایرانیان باستان که یونان را قبل از شکست (بربر) ها آنچنان مرعوب کرده بود نمایشنامه ای نوین ساختند. در حالی که در همان زمان زمزمه آشکار از میان رفتن سلطنت و نزدیکی فرو ریختن بنای آن به گوش می رسید. در حالی که دبدبه و کوبه رو به افول عرضه می شد و جوانان کشور بیتابی از خود نشان می دادند و ملائی چون زده از این مضحکه سازی برای تهییج فقرا و محرومان و کسانی که به ساز شاه نمی رقصیدند سوءاستفاده می کرد.

به هرحال در جشن شاهنشاهی سران خیلی از کشورها، از سلاطین و ملکه ها و رؤسای جمهور و نخست وزیران و گروه زیادی از روزنامه نگاران و نمایندگان رادیو ها و تلویزیونها شرکت داشتند، و شاه ایران در مقابل سران همه کشورها و مدعوین، در آرامگاه کورش کبیر ایستاد و چنین گفت:

(در این روز بزرگ تاریخ ایران، در تخت جمشید زادگاه کهنسال ایرانی، در حضور سران عالیقدر کشورهای جهان و سایر میهمانان و الامقام که برای شرکت در بزرگداشت شاه بزرگ ایران، شاه شاهان، شاه هخامنشی گردآمده ایم می گویم: شاه بزرگ - شاه ایران زمین - شاه شاهان از جانب من، شاهنشاه ایران و از جانب ملت من، بر تو درود باد. در این لحظه پرشکوه تاریخی ایران، من و همه ایرانیان و همه فرزندان این شاهنشاهی که ۲۵۰۰ سال پیش به دست تو بنیان نهاده شده در برابر آرامگاه تو سرستایش فرودمی آوریم و خاطره فراموش نشدنی تو را پاس می داریم. همه در این هنگام که ایران نو با افتخارات کهن پیمان تازه می بندند، به نام قهرمان جاودان تاریخ ایران، به نام بنیان گذار کهنسال ترین شاهنشاهی جهان، به نام آزادی بخش تاریخ، به نام فرزندشایسته بشریت، به تو درود می فرستم. کورش، ما امروز در برابر آرامگاه ابدی تو گرد آمده ایم تا به تو بگوئیم آسوده بخواب زیرا که ما بیداریم و برای میراث پرافتخارتو همواره بیدار خواهیم بود. سوگند یاد می کنیم پرچمی را که تو ۲۵۰۰ سال پیش برافراشتی ما همچنان در اهتزاز نگاه خواهیم داشت. سوگند یاد می کنیم که بزرگی و سربلندی این سرزمین را که به عنوان ودیعه مقدس از طرف گذشتگان به ما سپرده شده با اراده پولادین خود حفظ کنیم. سوگند یاد می کنیم که بشردوستی و نیک اندیشی را که اساس شاهنشاهی قرارداده بودی پاس بداریم و برای مردم جهان پیام آور دوستی و حقیقت باشیم. در این ۲۵ سال کشور تو و کشور من شاهد سهمگین ترین حوادث بوده که در تاریخ جهان برای کمتر ملتی روی داده، ولی با اینهمه ملت در برابر دشواریهای

گران سرتسلیم فرود نیاورده و طی ۲۵۰۰ سال ازهر وجب ازخاک این مرزو بوم دفاع کرده و همچنان جاوید و سربلند باقی مانده است. ما اکنون دراینجا گرد آمده ایم تا باسربلندی به تو بگوئیم؛ پس از ۲۵ قرن، امروز مانند روزهای پرافتخار تو، پرچم ایران پیروزمندان دراهتزازاست. امروز مانند زمان تو نام ایران با احترام وستایش بسیار درآمیخته و درعصر پرآشوب کنونی جهان، کشور ما پیام آور آزادی و بشردوستی و پاسداروالاترین آرمانهای انسانی است. مشعلی که طی ۲۵۰۰ سال دربرابر تندبادحوادث خاموش نشد، امروز نیز فروزان تر از همیشه درحال نورافشانی است و فروغ آن از مرزهای ایران فراتررفته است. ما فرهنگ خویش رامبشصرصلح و محبت و تفاهم قرارداده و همواره بااین فرهنگ پیام آور دوستی هستیم. ما ترازنامه ۲۵۰۰ ساله خویش را به پیشگاه تاریخ عرضه می کنیم و سربلند هستیم زیرا ترازنامه حیات ملتی است که باسهمگین ترین حوادث جهان روبرو بوده و قربانی داده ورسالت معنوی خویش را دردفاع از ارزشهای بشری ازیادنبرده است. امروز پس از ۲۵ قرن سپاهیان ایرانی ازبرابر ستونهای تخت جمشیدخواهند گذشت. اینان نیز مانند سپاهیان هخامنشی آرمانی را مقدس می شمارند که باموازین اخلاقی و انسانی درآمیخته است. ۲۵ قرن پیش داریوش بزرگ درکتیبه ای نوشت 'راستی رادوست دارم و ازبیدی بیزارم - نمی خواهم درقلمرو شاهنشاهی توانائی به بینوائی ستم کند یازیان رساند' و امروز نیز همراه سربازانی که نمایندگان دوران قدیم وجدیدایران هستند، ازقبیل سپاهیان دانش - بهداشت - آبادانی - لژیون خدمتگزاران بشر رژه می روند.

به نام ملت ایران به تمام نمایندگان عالیقدر ملتها وکشورهای جهان که دراین بزرگداشت ملی حضوریافته اند درود می فرستم. به ملت بزرگ و جاودان ایران به نام شاهنشاه ایران درود می فرستم و به کورش بزرگ و به شاهنشاهان و پادشاهانی که طی ۲۵ قرن پرچم ایران را برافراشته نگه داشته اند، درود می فرستم. به همه

سربازان و قهرمانان ایران که درکشاکش حوادث از استقلال میهن جاودانی خود دفاع کرده اند، درود می فرستم. به همه خدمتگزاران گمنام این مرزوبوم که طی ۲۵ قرن باکوشش و تلاش مداوم و مستمر، تمدن و فرهنگ ایران را باعث شدند و آن را به صورت جاودان درآورده و زنده نگه داشته اند درود می فرستم. به عنوان شاهنشاه ایران باید بگویم به رسالت معنوی خود وفاداریم و هرگز پیمانی را که ۲۵۰۰ سال پیش با تاریخ و بشریت بسته ایم از یاد نبرده ایم.

کوروش - شاه شاهان - آزادمرد جهان - قهرمان تاریخ ایران و جهان - آسوده بخواب که ما بیداریم و همواره بیدار خواهیم بود.



این نطق شاه که با صدای بلند و قاطعیت و شمرده شمرده در برابر آرامگاه کوروش کبیر ایراد شد، در بین میهمانان و سران کشورها حسن اثر داشت و نمودار وطن پرستی شاه ایران به شمار می رفت. ولی مخالفین که از هر فرصت و بهانه ای استفاده می کردند به هزینه گزاف این جشنها اشاره کرده و در روزهای سقوط رژیم، این گفته شاه را که (کوروش آسوده بخواب که ما بیداریم) به صورت 'جوك' درآورده می گفتند کوروش به دستور آریامهر بخواب رفت که اوضاع آشفته شد. وقتی چشم باز کرد دید شاه ایران کشور را ترک کرده و کوروش گفت به محض اینکه يك لحظه به خواب رفته کشور از دست رفت و نظام شاهنشاهی بکلی درهم فرو ریخت.



پیریلانسه فرانسوی می نویسد: روز ۱۳ اکتبر ۱۹۷۱ شاهنشاه آریا مهر از فراز ۲۵۰۰ سال تاریخ، کوروش را مورد خطاب قرارداد و گفت: (پیوسته آسوده بیارام که ما بیداریم)

شاه اوئیفورم رسمی به تن دارد و ایران خویشتن را در گذشته افسانه وارش نظاره می کند.

شاه با برگزاری جشنهای باشکوه و با پذیرائی شکوهمند، ازده ها رئیس کشور و حکمروایان، آرزومند عظمت و قدرت ایران نو می

باشد .

در پایتخت قدیمی هخامنشیان، مجموعه بزرگی ایجاد شده است. در مدتی بیش از یک سال یک پل هوایی شیراز را به تهران و از طرفی پایتخت ایران را به پایتخت فرانسه متصل کرده است. شاه اظهار علاقه کرده بود که برای پذیرائی از میهمانانش دهکده ای با شکوه در ۶۴ هکتار پای تپه شهر سابق هخامنشی ایجاد گردد. این خیمه های شن رنگ، آپارتمان های از پیش ساخته شده توسط معتبرترین متخصصین که از پاریس آمده اند آراسته شده اند. اردوگاههای سلطنتی که 'چادر طلائی' نام دارد، منحصرأ به رؤسای کشورها و سلاطین اعم از معزول یا غیر معزول اختصاص داده شده است.

روز ۱۳ اکتبر هنگامی که کنستانتین پادشاه یونان و هیلاسسیلاسی، مارشال تیتو، پرنس آن، پرنس فیلیپ، پادگورنی و نمایندگان کشور چین و امیران خلیج فارس قالی گسترده فرودگاه مهرآباد را زیر پا می گذاردند مراسم آغاز می شد. پس از ضیافت افسانه ای در چادر مخمل سرخ که ۲۲ رشته کریستال آن را روشن می کند پذیرائی باغذای ماکسیم شروع می گردد. غذاها را خوراک خرچنگ باسس نانتر، بره کباب با عرق برنج، طاووس انباشته از جگرو خاویار ایرانی تشکیل می دهند. ظرفها و کاردچنگال از پاریس رسیده است.

هیلاسسیلاسی حسابی به سلامتی میزبانش می نوشد و می گوید: (زمانی فرارسد که تاریخ کشور شما نوشته شود. بدون شك اعلیحضرت خواهند دید که به سبب جان بخشیدن به ملت و از عهده توقعات تجدد طلبی مردم برآمدن جای دقیقی برای شما در تاریخ، در نظر گرفته شده است.)

پس از ضیافت، نمایش نور و صدای باشکوهی در حضور میهمانان خیمه طلائی برگزار گردید.

رژه سپاهیان شاهنشاهی پارس سوار بر اسب و در لباس زمان خود

عظمتی به جشن ها داده بود .

قسمت اعظمی ازسکنه تاشعاع یکصد کیلومتر، دورشده بودند . عوامل مشکوک همه بازداشت شده بودند . باقدرت، جلوی مخالفین گرفته شده است . حدود سیصد میلیون دلارخرج جشن ها شد . ملت حتی غایب درجشن ها ، که درنیمه راه قرون وسطی و قرن بیست و یکم قرار گرفته ، نسبت به هزینه های گزاف جشن حساسیت دارد .

بعضی از روزنامه نگاران و روحانیون نیز به اعتراض پرداخته اند . ولی صداهای آنها خیلی زود درمیان غرش طبلها و نوای شیپورهای سربازان تخت جمشید خفه می شود .

هرروزگلهای تازه ای ازهلند با هواپیما می رسد . سگ هیلاسیلوسی که قلاده اش ده الماس داشت ، به خوبی دیده می شد . برای این امپراطور که درسال ۱۹۷۴ سرنگون شد اسراف گستاخانه ای به این صورت چه اهمیت داشت .

دراین جشن نیکسون هم دعوت شاه را نپذیرفت ولی (اگنیو) را فرستاد . پمپیدو رئیس جمهور فرانسه ، شامان دلماس نخست وزیر فرانسه را فرستاد .

کشورایران که روی دریائی از نفت و گاز قرارداد شاهش دراین جشن گفت : (کوروش تو بخواب که آینده پارس تعیین شده است) . شاه خبرنگارداشت که درهمین وقت خمینی باارسال پیام خود می خواست کاخ شاهی راویران کند و ایران را به آتش بکشد .



حسین هیکل روزنامه نگار مصری می نویسد :

نمونه سمبولیک شکوه و جلال جدید شاه تاجگذاری بود . رضاشاه همچنان ناپلئون ، تاج را خود برسرگذاشت تا برای همه روشن کند که مدیون هیچکس نیست زیرا تاج و تخت را باتلاش و کوشش خود به دست آورده بود . ولی فرزند اوکه تاج و تخت را به ارث برده بود اینگونه توجیه می کرد که تاج و تخت را

دراثر ۲۶ سال سختی و فشار حفظ کرده است. شاه هنگام این مراسم گفت: (برای این تاجگذاری کرده ام که مردم ایران در رونق و امنیت زندگی می کنند. من مدتها پیش با خود تعهد کردم که هرگز پادشاه مردمی فقیر و تحت ستم نباشم. اما اکنون که همه خوشحال هستند به خود اجازه می دهم که تاجگذاری کنم). بعد از گذاشتن يك تاج بر سر خود، تاج کوچکتری بر سر فرج و تاجی هم بر سرپسش گذاشت. شاه قبلاً دستور داده بود که تاجهائی توسط جواهر سازی کارتیه ساخته شود. حدود ۳۳۸۰ جواهر در تاجی که او بر سر خودش گذاشت به کار رفته بود. در دوتاج دیگر جواهر کمتری بود.

شاه در سی امین سال سلطنت که اوج حکومت او فرا رسید دوهزارو پانصدمین سال سلطنت را در خرابه های پرس پولیس برگزار کرد. ۶۸ پادشاه - شاهزاده - سران دولتها - پادشاهان نروژ - سوئد - تایلد - دانمارک - بلژیک - یونان در این مراسم حضور داشتند. پرنس فیلیپ و پرنسس آن از بریتانیا - هیلاسیلای از ایتالی - سدار سنگور رئیس جمهور سنگال - پادگورنی رئیس جمهور شوروی - اگنیو معاون رئیس جمهور آمریکا - فرنجه و بورقیه رؤسای جمهور لبنان و تونس - ملک حسین و تمام فرمانروایان خلیج فارس و نخست وزیران فرانسه - ایتالیا - پرتغال - و بسیاری دیگر از جمله روزنامه نگاران و تجار اسلحه به این مراسم دعوت شده بودند.

پرسپولیس تبدیل به شهرچادرها شده بود. کوههائی از خاویار به مصرف رسید. هزینه مراسم به ۱۲۰ میلیون دلار رسید. ارقام رسمی هزینه ۴۰ میلیون دلار بود. ولی با هزینه هائی که به حساب دستگاها گذاشته بودند به این رقم رسید. شاه درپاریس به يك دوست خانواده سلطنت باخنده گفت: (فرزندان شارلمانی به پرسپولیس آمدند تا در مقابل فرزند يك نظامی ایرانی سر تعظیم فرود آورند.) شاه دیگر آنطور رفتار می کرد که گوئی ایران کشور

خصوصی او به شمار می رود. این دوره به صورتی بود که همه انگشتهای خود را به داخل نان مربائی فرو می کردند. افراد خانواده سلطنت و بستگان و نزدیکان همه درامور مالی دخالت داشتند.



ویلیام شاکر شوکراس در کتاب (آخرین سفرشاه) می نویسد:
دراکتبر ۱۹۷۱ محمدرضا پهلوی ضیافتی ترتیب داد که از همه میهمانها برتر بود. او از تمام رهبران جهان دعوت کرد، ولی همه نیامدند و بسیاری هم که تشکر کردند بیشتر نمادهای قدرت بودند تا واقعیت. ضیافت درخراجه های تخت جمشید برگزار شد که ساخته داریوش بزرگ و سوخته اسکندر کبیر بود. باگذشت زمان می توان گفت که جشن مزبور نشانه آغاز پایان کاردودمان پهلوی بود که درست پنجاه سال پیش از آن پدرشاه تأسیس کرده بود.
سال ۱۹۷۱ آغاز سر بلند کردن ایران به عنوان یک قدرت منطقه ای بود. اوپک به نخستین موفقیت عمده خود در افزایش بهای نفت نایل شد، که شاه نقش رهبری آنرا برعهده داشت و همچنین با خروج بریتانیا از خلیج فارس شاه عنوان (ژاندارم خلیج فارس) را به دست آورد.

در آن ایام هم درشاه و هم درحکومتش اعتماد به نفس دیده می شد و این احساس کم کم تبدیل به یک غرور غیرواقعی شد. یکی از شعارهای تبلیغاتی این بود که روز ۲۳ مهر ۱۳۵۰ ایران مرکز ثقل جهان شده بود. ازیک نظر این جشن برای شاه پیروزی و ازیک لحاظ تا اندازه ای شکست بود. زیرا در بسیاری از موارد واقعیتها، با تصورات او کاملاً تطبیق نمی کرد.

صرفنظر از مدعوین، همه چیز جشن را هم ازپاریس آورده بودند. دردشت خشک تخت جمشید خیمه های گرانبها وسیله ژانسن دکوراتور فرانسوی برپاشده بود. او ازچند دهه پیش تزئینات داخلی کاخهای سلطنتی را انجام می داد. آرایشگران طرازاول ازسالنهای کاریتا و الکساندرا به تخت جمشید پروازکردند. الیزابت

آردن يك نوع كرم صورت توليد كرد و نام آنرا (فرح) گذاشت تا درجه‌به‌های مخصوص به میهمانان هدیه شود. باکارا يك نوع گیلان پایه دار کریستال طراحی کرده بود. سرالین جایگاههای میهمانان را از سفال های قرن پنجم پیش از میلاد ساخت. رابرت هاویند فنجان و نعلبکی هائی ساخت که فقط یکبار مورد مصرف میهمانان قرار می گرفت. پورتور ملافه ها و رومیزیهارا تهیه کرد. لان ون اونیفورمهای جدیدی برای کارمندان دربار تهیه نمود که بایش از يك کیلومتر ونیم نخ طلا دوخته شده بود که هراونیفورمی پانصد ساعت کار لازم داشت.

رستوران معروف ماکسیم که غذا را تهیه می کرد يك بشقاب جدید و بسیار عالی محتوی خاویار و تخم بلدرچین آب پز اختراع کرد ولی چون شاه خاویار دوست نداشت بنا براین هیچکس هم نمی توانست از آن بخورد. تنها غذای ایرانی که در صورت غذا وجود داشت (خاویار) بود. مابقی را تقریباً از فرانسه آورده بودند.

صورت غذای ضیافت شام اصلی روی صفحات پوست آهو نقش شده و با يك ریسمان تائیده طلائی با جلد آبی ابریشمی و طلائی صحافی شده بود. غذای دوم پاته دُم خرچنگ بود. غذای اصلی پشت مازوی بره سرخ شده بود که باشامپانی کهنه فرانسوی می آوردند. آنگاه خوراک طاووس به سبک شاهنشاهی باسالاد مخلوط طبق سلیقه الکساندر دوما صرف می شد. دسر بشقاب انجیر به شکل حلقه ای که در درون آن باتمشک انباشته شده بود. در پایان قهوه موکا ...

بعضی ها احساس می کردند که شاه با این کار بخشی از تاریخ ایران را که به مراتب متناسب تر با قرن بیستم است نادیده می گیرد و آن تعالیم پیامبر اسلام می باشد.

در تخت جمشید محمدرضا شاه تاریخ ایران را به میل خود تغییر شکل داد. او از جشن راضی به نظر می رسید و می گفت: این جشن کمک بزرگی به تجدید نظر غربیان در دیدگاهشان نسبت

به ایران خواهد بود. اوج این مراسم وقتی بود که درمقابل گورخالی کوروش ایستاد و به نطق پرداخت.

این رویداد بیشتر سرود پیروزی خانواده پهلوی بود تا ملت ایران... ره آورد جشنهای تخت جمشید جدائی کامل شاه از واقعیات بود. طی چندسال بعدی هیچکس سعی نکرد این خیالات واهی شاه را تعدیل کند. آمریکائیهها کلید زرادخانه خود را در اختیار او گذاشتند. دولتمردان غربی حریص بودند که ثروت ایران را به جیب بزنند. فرانسویها به خاطر شرکت نکردن پمپیدو و تقاضای عفو می کردند. همه کس در چاپلوسی به او و در به جیب زدن پولهای ایران همچشمی می کردند. این وضع تا ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ ادامه داشت.

فرح کوشیده بود ترتیب جشن های شاهنشاهی را تغییر دهد. می گوید از اینکه مراسم بیش از آنکه متکی به محصولات و مردم ایران باشد جنبه فرانسوی داشت، ناراحت بوده است. می دانست روزنامه ها به غذاهای ماکسیم و چادرهای ژانسن و این قبیل چیزها حمله خواهند کرد. پیش از شروع جشن ها پیشنهاد کرده بود این مراسم به تعویق افتد. گفته بود 'ماکه بیست و پنج قرن صبر کرده ایم چرا دوسه سال دیگر صبر نکنیم که مراسم بیشتر جنبه ایرانی داشته باشد؟ این برای هرکسی جالب تر خواهد بود و ایرانیان را خوشحال خواهد ساخت'.

در آن هنگام کسی به سخنان او اعتنائی نکرد. بعدها فرح استدلال کرد (جشنی که برگزار گردید يك گردهمائی فوق العاده و بی نظیر از پادشاهان و کمونیستها و دیکتاتورها و دموکراتها بود و توجهی را که درستاسر جهان به تاریخ و فرهنگ ایران جلب کرد بی نهایت گرانبها بود). با این وصف اذعان داشت که پاره ای جزئیات به خصوص جنبه فرانسوی آن همه چیز را ضایع کرد و مردم ایران ناراضی شدند و عده ای هم بودند که مردم را تحریک می کردند و روزنامه های خارجی نیز جنجال پیا کردند. در جشن های

شاهنشاهی يك شیرینی سازفرانسوی كيك عظیم الجثه ای برای جشن های تخت جمشید ساخته وروی آن تاجی نهاده بود که وقتی كيك را می آوردند ناگهان واژگون و متلاشی شد و زحمات هنرمند ازبین رفت.

ژرژپمپیدو رئیس جمهورگفته بود: به شرطی درجشن شرکت می کند که مقدم برهیلاسیلای و کشورهای فرانسه زبان آفریقا باشد. ولی شاه رد کرد و پمپیدو را نبخشید. ملکه الیزابت در مراسم شرکت نکرد ولی همسر و دخترش پرنسس آن را فرستاد. تعجب آوردتر این بود که نیکسون رئیس جمهوری آمریکا در مراسم شرکت نکرد درحالی که خانمش ریاست کمیون جشنهای شاهنشاهی در آمریکا را قبول کرده بود ولی معاون خود اگنیو را فرستاد. الیزابت اردن که سلمانی و آرایش میهمانان راعهده داریود نام (فرح) به این کار خودداده بود.

هزینه جشنها ۳۰۰ میلیون دلار تخمین زده شده است درحالی که درآمد سرانه ایرانیها ۵۰۰ دلار درسال می باشد. خمینی به این جریان اعتراض کرد و صدای اوخیلی ضعیف بود و شاه خودرا موفق می دانست. ولی باید گفت شاه کاملاً ازحقیقت به دوربود. میلیونها مردم ازسوءاستفاده ها ناراحت بودند، به خصوص از نزدیکان شاه و کمپانی های خارجی ... همه کشورها به خاطر قراردادهای و استفاده ازدلارهای ایران برنامه های شاه را تأیید می کردند.



درمطبوعات وقت در این باره چنین نوشته شد:

روز ۲۶ مه ماه ۱۳۵۰ نمایندگان خبرگزاریها و رسانه های گروهی خارجی در کاخ سعدآباد که برای تهیه گزارش جشن ها ی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به ایران آمده اند، برای مصاحبه در کاخ سعدآباد حضور یافته و به سئوالات آنان پاسخ داده شد.

متن مصاحبه چنین است:

مازندى - اعليحضرتا - مطبوعات خارجى نوشته اند ملتى كه ۳

هزارمیلیون دلاریدهکاراست چرا باید این خرجهارا بکند؟ ممکن است اعلیحضرت نظرخودشان را بیان فرمایند؟

شاه - می خواهیم بدانیم اساس این بحثها برچه مبنائی است. اگرمنظور خرج ساختمان هتل و یا جاده و تأسیسات مخابراتی است که دربرنامه پنجساله چهارم ایران منظور شده است که برای این برنامه رشد ۴/۹ درصد پیش بینی شده بود و حالا به نزدیک ۱۱ درصد رسیده است. شاید دستوریدهم که جزئیات مخارج جشنها منتشر شود. البته می دانید که تمام مخارج جشن هارا افرادایرانی (بیشترشان صاحبان صنایع و تجار) تأمین کرده اند و اسامی آنان معلوم است و منتشر هم شده است. تنها خرجی که می شود جنبه سرمایه گذاری نداشته یا برای توریسم و زیربنای ایران نبوده چندمیهمانی است که به افتخار میهمانان ایران داده شده است. ما اگر می خواستیم هرکدام ازاین میهمانان را علیحده به این مملکت دعوت کنیم مخارج به همان تناسب افزایش می یافت. نمی دانم چه کسی از اول این رقم را به دهانها انداخت. اگر تازه مطلب صحیح هم بود که ایران ۳ میلیارد دلارمقروض بود خیلی ازکشورها که چندصدمیلیارد دلارمقروض هستند ضمناً مخارج تبلیغاتی آنها که نه جنبه غرورملی و نه جنبه تاریخ دارد میلیاردها دلار می شود ولی ایران به حداقل قیمت و پرداخت هزینه چندمیهمانی این معروفیت جهانی را پیدا کرده است. بدون اینکه بخواهم به این سؤال البته قدری خیرخواهانه شما پاسخ بدهم به دیگران جواب تند بابی اعتنائی باتوضیحات داده خواهد شد.

خبرنگارآلمانی - رژه ای که درتخت جمشید برگزارشد بسیارعالی و باشکوه بود و هرگز فراموش نخواهد شد ولی به نظر می رسید که تدابیر امنیتی بسیارشدیدبود. چرا مردم شیراز نتوانستند مراسم را تماشا کنند؟ دیگر اینکه شنیده ایم وابسته مطبوعاتی ایران درکپنهاک به علت اینکه نماینده مطبوعات دانمارک نتوانسته به ایران بیاید خودکشی کرده است.

شاه - برای حفظ خارجیها کارهای امنیتی لازم است. شما هم مطالعه کنید و هرطور می خواهید بنویسید. درباره خودکشی کارمند مطبوعات باید بگویم کاملاً موضوع برعکس است. نماینده ما بر اثر انزجار مطالبی که درباره کشورش نوشته بودند، خودکشی کرد. زیرا به عقیده وی بهتر است خود را بکشد تا اینکه توهین نابجا به کشورش را قبول کند.

خبرنگار دیگری پرسید برای تشویق توریسم بین المللی نسبت به سازمان و تجهیزاتی که در محل جشن برپاشده پس از پایان مراسم چه برنامه ای دارید؟

شاه - آنچه ما شنیده ایم میلیونها نفر در سراسر جهان از طریق تلویزیون ناظر مراسم باشکوه جشن ها بوده اند و یقین دارم که این امر تأثیر بسیار مساعدی در جلب توریست دارد.

خبرنگار دیگری سؤال کرد که واکنش مطبوعات کشورهای سرمایه داری و کشورهای کمونیستی درباره جشن ها چه بوده است؟

شاه - در کشورهای کمونیستی ما چیزی غیر از تمجید ندیدیم و اکثریت آنها می گویند این جشن گرفتن همانقدر که به ما تعلق دارد، چون در ضمن مربوط به تاریخ جهان است و ایران سهم مهمی در تمام تمدن جهان دارد، آن را تجلیل کرده اند. اما مطبوعات کشورهای سرمایه داری نمی دانم چرا پس از پیروزی اخیر در اوپک نظیر نامساعدی پیدا کرده اند. شاید این خصیصه سرمایه داری باشد. گفته های غرض آلود نمی تواند برای ما ارزشی داشته باشد. خبرنگاران نادانی - آیا اعلیحضرت از برگزاری جشن ها راضی هستید؟ عواقب این جشن ها چه خواهد بود؟

شاه - من از تمام جریئات جشن ها راضی هستم باید از ملت من بپرسید که تصویری کتم مردم کشور ما هم به آن افتخار می کنند ولی باید از شما بپرسم که نظر شما چیست؟ ولی امیدوارم که عواقب این جشن ها بسیار خوب باشد. این مراسم تماس خوبی برای

مقامات بین المللی بود که در محیطی خارج از هرگونه تشنج و تکلف موجبات ملاقاتهایی را فراهم کردیم به خاطر تفاهم که نمایندگان کلیه ملتها در آن شرکت داشته اند. در مورد ایران نیز روابط ما با همه شرکت کنندگان توسعه یافت و هم ما مصروف ایجاد محیط دوستانه تری بین ایران و سایر ممالک گردید و سران کشورها حرفهای مهمی داشتند که با هم زدند. اگر ما موفق شده ایم چنین تسهیلاتی فراهم کنیم حقیقتاً می توانیم از خودمان راضی باشیم.

خبرنگار سوئدی - ممکن است شاهنشاه هزینه جشن هارا به ما بفرماید. ما ارقامی از ۲۰۰ میلیون تا دو میلیارد دلار شنیده ایم؟

شاه - ارقام منتشر خواهد شد. فکرنمی کنم دو میهمانی که داده شده دو میلیارد دلار خرج داشته باشد.

خبرنگاران انگلیسی - چه ارزش پردوامی این جشن ها می تواند برای مردم ایران داشته باشد؟

شاه - از نظر علاقه ای که به تاریخ دارم می توانم بگویم که ایده ما این است که ارزش پردوام این جشن آن باشد که کشوری مثل ایران که گذشته پرافتخاری دارد چگونه توانسته بر مشکلات فائق آید. در سیصدسال گذشته کشور و ملت ما بدبختیهای زیادی را تحمل کرده است. درد و جنگ جهانی کشور ما اشغال شد ولی این جشن نشان داد که اگر کشوری از پا افتاد با همت مردمش می تواند بار دیگر روی پای خود بایستد و بر مشکلات فائق آید.

خبرنگار دیگری پرسید اکنون که ایران به سرعت صنعتی می شود آیا امکان دارد که روزی اختیارت سلطنت در ایران مثل انگلیس شود؟

شاه - ایران وقتی وارد تمدن بزرگ شد مردم از امکانات زیادی برخوردار خواهند شد و بیسواد در این کشور بکلی ریشه کن می گردد و در همه شئون کشور شوراهای انتخابی و مشورتی تشکیل می گردد و احزاب سیاسی ریشه می دوانند و همه قدرتها به دست مردم می افتد و امور دولت و کشور را خود مردم اداره خواهند کرد ولی

این بدان معنا نیست که شاه در این کشور موقعیت رهبری و پدری و پرستیژ خود را ازدست بدهد، چون تازه ما دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی را جشن گرفته ایم و کلمه شاه در اینجا دارای معنی خاصی می باشد به همین جهت است که چون شاه ایران بوده ام توانسته ام درباره حفظ استقلال برنامه های انقلاب اقدام کنم. در غیر این صورت یک صدم کارهایی را که من انجام داده ام یک دیکتاتور دست راستی یا دست چپی نمی توانست انجام دهد. صریحاً باید بگویم، کارهایی که انجام داده ایم صورت نمی گرفت اگر من شاه این سرزمین نبودم.

نماینده خبرگزاری فرانسه - روزنامه لوموند نوشته اعلیحضرت در نظر دارند وقتی ولیعهد به سن بلوغ رسید و تحصیلات را به پایان رسانید سلطنت را به ولیعهد واگذار کنند. آیا صحت دارد؟ شاه - این یک اندیشه جدیدی نیست، پدرم در سال ۱۹۴۱ قبل از این که حوادثی در کشور ما رخ دهد می خواست مرا بر روی تاج و تخت ببیند و می خواست شاهد باشد که چگونه کشور را اداره خواهم کرد و به طور غیر مستقیم بر کارها اذیت پاره نظارت کند، این امر طبیعی است که من نیز چنین قصدی داشته باشم چون ترتیب جانشینی بانرزش انجام می گیرد و من فکر می کنم اندیشه خوبی است که چنین کاری را بکنم.

خبرنگار آمریکائی نظراً اعلیحضرت را درباره کنگره ایران شناسان پرسید.

شاه - تشکیل کنگره ایران شناسان در کنار جشن ها کار مهمی است و برای شناسائی ایران به جهانیان قدم با ارزشی می باشد. یکی دیگر از خبرنگاران خارجی گفت: از طرف رسانه های گروهی خارجی تشکر می کنم، کیفیت جشن ها خیلی عالی بود، هیچکس نمی تواند ادعا کند که این جشن ها ماهیت ناسیونالیزم محدود و تنگ نظرانه ای دارد، همه ما تحت تأثیر عمیق برنامه این جشن قرار گرفته ایم و وظیفه ما این است که به شناسائی بیشتر



در همان وقت آیت الله خمینی در نجف طی اعلامیه ای چنین متذکر شد:

شنیده شده که درباره جشن شاهنشاهی میلیونها تومان خرج شده که فقط هزینه تزئین و چراغانی تهران ۸۰ میلیون تومان برآورد گردیده است. گویا متخصصین اسرائیلی هم عهده دار کارهای آن شدند. چگونه ملت می تواند برای کسی که به اسلام خیانت می کند جشن برپا کند. جنایات پادشاهان تمام تاریخ راسیاه کرده است. از نظر پیغمبر اسلام کلمه شاهنشاه نفرت انگیزترین کلمه است. اصول اسلامی با سلطنت مخالف است. کاخهای استبداد شاهنشاهی را ویران کنید. سلطنت از شرم آورترین و زشت ترین نوع ارتجاع است. ایران ۱۵۰ هزار طلبه دارد. اگر یک صدا سکوت را می شکستند و این رژیم فروخته شده را تأیید نمی کردند آن وقت پیروز می شدند. بیدار شوید.

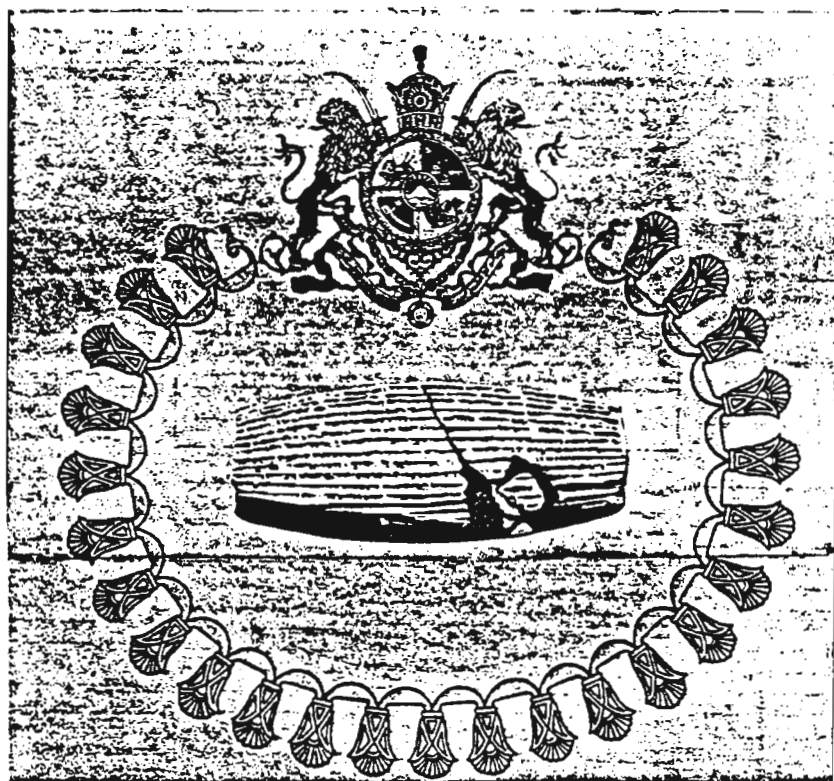


حالا تاریخ قضاوت می کند که برای مقبره همین خمینی، چقدر از ثروت ملت ایران خرج شده و با پول کلانی که از کیسه ملت ایران رفته حتی با هزینه جشنهای شاهنشاهی قابل مقایسه نیست. اگر جشن های شاهنشاهی عظمت ایران را به جهانیان نشان می داد، ولی پولی که صرف مقبره خمینی شده هیچ اثری در زندگی ملت ایران ندارد. صمیمانه می توان گفت هردو کار قابل ایراد و انتقاد است. این ملت ها هستند که باید تصمیم بگیرند تا ثروت و سرمایه آنها صرف چه کارهایی شود.

وقتی فرانکو رهبر اسپانیا درگذشت او را در دره شهیدان دفن کردند و روی سنگ کوچک مقبره اش چنین نوشته شده است (فرانسیسکو فرانکو)

رژه سربازان در تخت جمشید
بالباس هائی از ۲۴۰۰ سال - ۱۳۰۰ سال - ۹۰۰ سال - ۲۰۰
سال قبل درکنار سپاهیان دانش و بهداشت





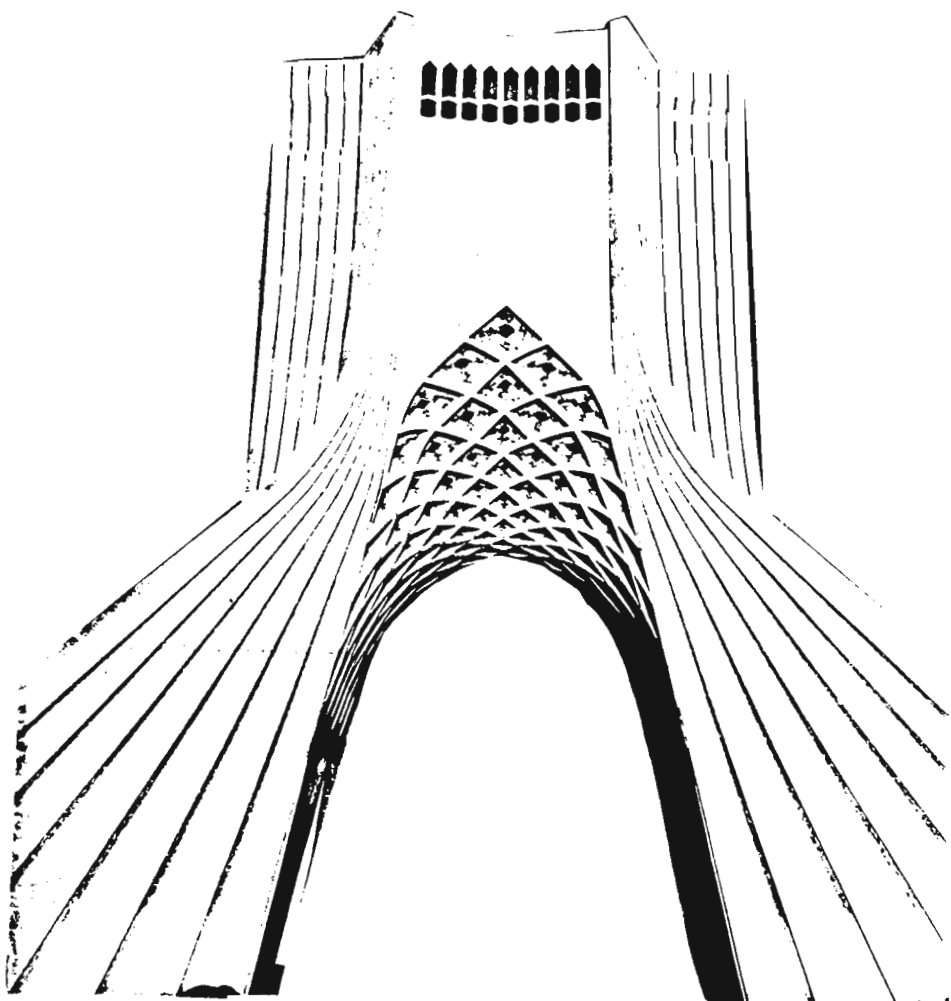
«سنگ نبشته بنیاد شاهنشاهی ایران»

من پرچم شاهنشاهی ایران را افراشته و پرافتخارتر از همیشه به شاهنشاه آینده ایران خواهم سپرد .
ما با اتکاء به میراث پرشکوه کهن آینده ای باز هم درخشان تر از گذشته خواهیم ساخت .
ازبیانات شاهنشاه آریامهر

تصویر بالا از نشریه ای است بنام شاهنامه که از طرف ایرانیان وفادار به نظام شاهنشاهی در آمریکا منتشر شده است .

یاد بود شهید آریا مهر

روز ۲۴ مهرماه ۱۳۵۰ بنای یادبود شهید آریامهر که به مناسبت جشن دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران ساخته شده بود با حضور ۷۵ تن از رهبران جهان افتتاح شد. استادیوم صد هزار نفری آریا مهر و ۳۵۰۰ مدرسه و هزاران کار عمرانی دیگر از یادبودهای جشن مزبور میباشد.



جنگال نمایش جشن هنر شیراز

یکی از سازمانهایی که با اجرای برنامه های خود موجبات عدم رضایت مردم رافراهم می کرد، سازمان جشن هنر بود که اعتبارات زیادی هم در اختیارداشت و چون خودرا وابسته به شهبانو فرح می دانست دست به کارهایی می زد که موجب شد مخالفین رژیم شایعات گوناگونی بسازند. عجیب ترین این کارها اجرای برنامه هائی در شیراز بود که موجب سروصدای فراوان در مجلس و مطبوعات شد.



پارسون سفیر سابق انگلیس در ایران در این باره می نویسد:
فستیوال بین المللی شیراز که سالانه برگزار می شد، از آغاز به علت نوآوریها و نمایشاتی که با روحیه جامعه سنتی و اسلامی ایران تطبیق نمی کرد، موجب تضادها و مباحثاتی شده بود. از جمله نمایشات مسخره ای که من از این جشن به یاددارم صحنه ای از نمایش رقاصان برزیلی بود که درحین رقص سرمرغهای زنده را بادندان جدا می کردند. یا نمایشی ازهیجان و ازخود بیخود شدن مردم درحال عزاداری که بی شباهت به مراسم تعزیه نبود و نشان دادن آن دریک کشورمسلمان به هیچ وجه تناسبی نداشت. جشن هنر شیراز درسال ۱۹۷۷ از نظر کثرت صحنه های اهانت آمیز به ارزشهای اخلاقی ایرانیان از جشنهای پیشین فراتر رفته بود. به طورمثال یک شاهدعینی صحنه هائی از نمایشی را که موضوع آن آثارشوم اشغال بیگانه بود، برای من تعریف کرد. گروه تئاتری که این نمایش را

ترتیب داده بودند ، يك مغازه را دريكي از خيابانهاي پررفت و آمد شيراز اجاره کرده و ظاهراً مي خواستند برنامه رابه طور طبيعي در كنار خيابان اجراء كنند . صحنه نمايش نيمي در داخل مغازه و نيمي در پياده رو مقابل آن بود . يكي از صحنه هائي كه در پياده رو اجراء مي شد تجاوز به عنف بود كه به طور كامل نه به طور نمايشي و وانمودسازي به وسيله يك مرد 'كاملاً' عريان يابدون شلوار ، درست به خاطر ندارم با يك زن كه پيراهنش به وسيله مرد متجاوز چاك داده مي شد و در مقابل چشم همه صورت مي گرفت . صحنه مسخره ديگر پايان نمايش هم اين بود كه يكي از هنرپيشگان اصلي با زهم در پياده رو شلوار خود را كنده هفت تيري در پشت خود مي گذاشت و به اين ترتيب تظاهر به انتحار مي كرد . واكنش مردم عادي شيراز كه با چنين صحنه مسخره و تنفر انگيزي روبرو مي شدند معلوم است ولي طوفان اعتراض به شيراز محدود نشد به مطبوعات و تلويزيون هم كشيده . من اين موضوع را باشاه درميان گذاشتم و به او گفتم اگر چنين نمايشي به طور مثال در شهر (منچستر) انگليس هم اجراء مي شد كارگردانان و هنرپيشگان آن جان سالم به در نمي بردند . شاه مدتي خنديد و چيزي نگفت . بازتاب چنين واقعه اي در هر زمان بد بود چه رسد به شرايط آن روز ايران كه در كنار هيچانات سياسي نشانه هائي از اوج گرفتن احساسات مذهبي مردم و گرايش به مذهب در سراسر كشور به چشم مي خورد . در دانشگاه تهران تشنجاتي برسر عدم مراعات شعائر مذهبي روي داد كه واكنشي در برابر جشن هنر شيراز بود .



مسعود بهنود درباره (جشن هنر شيراز) چنين مي نويسد :
 در سال ۱۳۵۶ جشن هنر شيراز در يازدهمين سال برگذاري خود از گروههاي مختلف هنري دعوت کرده بود . علمای شيراز از فرح پهلوي خواستند كه تاريخ جشن از ماه رمضان به ماه ديگري موكل گردد ولي پاسخ داده شد كه چون گروههاي هنري از خارج دعوت

شده اند امکان ندارد. دربارهٔ تعزیه نمایشی حُر تبلیغاتی نشد. ولی مسئولان جشن در دومین شب جشن هنر دریکی از مغازه های شیراز یکی از تجربه های تئاتری رابه اجراء گذاشتند. جریان چنین بود که کارگردان نمایش (خوک و بچه و آتش) می خواست تماشاگران از ویتترین مغازه شاهد باشند.

در این نمایش سربازی به یک روسپی دلمرده که عروسکی دریغل داشت تجاوز می کند. می بایست این عمل در خیابان صورت پذیرد. کارگردان زیر فشار مسئولان رادیو تلویزیون، تنها امتیازی که داد این بود که بازیگران کاملاً برهنه نشوند.

کارگردان در مصاحبهٔ تلویزیونی خود گفت: در نیویورک فقط توانسته بود یک شب این نمایش رابه اجراء بگذارد. در شب دوم نمایش از ساختمان رویرو پاره آجری به سوی مغازه پرتاب گردید که تماشاچیان را به وحشت انداخت.

از روز بعد اعتراضات روحانیون شروع شد. از جمله آیت الله خمینی مسئولان جشن هنر را به شدت مورد حمله قرار داد. شهبانو فرح دربارهٔ جشن هنر* * * هنر به فردیک میتران چنین گفته است:

بعضی گروهها جشن هنر شیراز را مورد انتقاد قرار داده اند. اما فراموش کرده اند که جشن هنر شیراز جشنواره ای بود که هشتاد درصد آثار عرضه شده در آن، آثار سنتی ناب بود. هم آثار سنتی ایرانی، هم آثار سنتی کشورهای دیگر. البته جنبهٔ پیشرو هم داشت که سینما و تئاتر یا نقاشی امروزی را دربر می گرفت. باید نتایج مثبت فعالیت و همچنین نتایج منفی را در ترازو گذاشت و نسبت بهم سنجید. تصور می کنم بسیاری از چیزهایی که در مورد ایران در مطبوعات غربی نوشته می شد درست نبود.



فرخ غفاری مسئول برنامهٔ جشن هنر در مصاحبه با خبرنگار روزنامهٔ کیهان چاپ لندن دربارهٔ جشن هنر شیراز چنین توضیحاتی

داده است.

س - گروهی سازمان رادیو تلویزیون و جشن هنر و این گونه سازمان هارا درسقوط رژیم شاه و روی کارآمدن رژیم فعلی مقصر می دانند. این افراد می گویند بعضی ازبرنامه های رادیو تلویزیون و جشن هنر، مردم را علیه سیستم موجود درمملکت تحریک می کرد و عده دیگری که ازآن گروه اول، دردفاع از رژیم گذشته متعصب ترند، معتقدند که در بسیاری ازاین برنامه ها، بذر قیام علیه حکومت و فکر 'ارتجاعی' بودن نظامی که بر سر کار است، با حمله های مستقیم یا غیرمستقیم به شاه و نظام و نهادهای مملکت وجود داشت. بعضی ها هم معتقدند آدمهایی دررادیو تلویزیون و جشن هنر امکان فعالیت پیدا می کردند که مخالفان رژیم بودند و درآستانه انقلاب هم، به انقلاب پیوستند. ازاین دیدگاه، چه پاسخی می توان به این ایرادات داد؟

غفاری - تمام گردانندگان رادیوتلویزیون و جشن هنر، مثل همه کسانی که می خواهند دردنیاکاری مثبت و فعالیتی سازنده بکنند، چوب دوسرطلاشده اند! این دوانتقادی را که الآن گفتید، یعنی اینکه ما برضدسیستم موجودتحریک می کردیم، دردوکلام خلاصه می شود: عده ای می گفتند 'آزادی' و شعارهای 'غیرلازم' در وضع ایران آن زمان را ما مطرح می کردیم. عده ای دیگر هم می گویند که ما 'اسلام' غیرلازم و تحریک به سوی مذهب (آن که آن زمان خطرناک بود) را به جامعه تلقین می کردیم. مثلاً می گویند اگراینها بساط تعزیه و ازاین حرف هارا در تلویزیون و جشن هنر پهن نکرده بودند، مردم به این فکرها نمی افتادند. اجازه بدهید اول ازاینجا شروع کنیم. خیلی مضحک است، مملکتی که مردمش مسلمان شیعه هستند چطور ممکن است آنها را تحریک کرده باشیم که مثلاً شیعه تریشوند؟ ما که عده ای بودیم، اعتقادداشتیم که تعزیه را نباید گذاشت بمیرد و ازبین برود. کما اینکه همین الآن، بافیلم های موجود که ازتعزیه درجشن هنر، و تعزیه های نواحی

گوناگون مملکت گرفته ایم، می توانیم بگویم که هنوز که هنوز است هم ایرانیها و هم فرنگیها درمقابل این گونه نمایش، انگشت به دهان می مانند. زیرا تعزیه اعلاترین فرم نمایشی دنیاست. با وجود تمام حقارت و کمبود وسائلی که این جور نمایش ها دارند این، برای پاسخ به دوستانی که می گویند شما اسلامی را که درایران وجودنداشت - ایرانی که شاید پشت مغزشان فکر می کنند که ایران زرتشتی است، یا ایران میترائی است - تحریک کردید و به وجود آوردید.

ولی آنانی که می گویند بانمایش های حاوی 'بی عفتی' و 'بی عصمتی' مسلمین را تحریک کردید، عده شان ظاهراً بیشتر است. وقتی گروه (نان و عروسک) می آمد در جشن هنر، و می گفت ما می خواهیم توی کوچه راه بیفتیم و تظاهرات بکنیم، می گفتیم بفرمائید بروید توی کوچه. رفتند توی کوچه، هرکاری که می خواستند کردند و اتفاقی هم نیفتاد به هزارو یک دلیل؛ یکی اینکه مطالبی که آنها می گفتند اثری دردل و فکر مردم شیرازنداشت، برای اینکه حتی وقتی حرف هایشان ترجمه می شد، رابطه ای میان آنها و مردم آن شهر وجودنداشت. دیگری به آن دلیل خیال می کردند شیراز جای دیگری است جزآنکه واقعاً بود.

اما گفتید که ما احساسات و عقاید ملت مسلمان را بانمایش های جشن هنر جریحه دارکردیم. ببینید، این اتفاق يك بارافتاد. من هیچ جا قبل ازسال ۱۳۵۶ کلامی نشنیدم و قرینه ای ندیدم که کسانی چنین ایرادی به ما بگیرند. برعکس دیده بودم آدمهای مؤمن مسلمان به خود من می گویند که دستتان درد نکند که شماها در تلویزیون و جشن هنر به تعزیه توجه دارید. سال آخر جشن هنر، نمایشی اجراء شد که به وسیله يك عده مهاجر مجارستانی (که به امریکا مهاجرت کرده بودند) روی صحنه آمد. این نمایش که اسمش 'خوک، بچه، آتش' بود میبایستی که دراصل دريك مغازه یا يك فروشگاه انجام می شد، به طوری که کسانی که به عنوان

تماشاگر توی مغازه نشسته بودند، بازی‌ها و نمایش را می‌دیدند. اما گهگاهی پرده‌هایی که جلوی شیشه مغازه کشیده می‌شد، اندکی کنارزده می‌شدو رهگذران و کسانی که از جلوی مغازه رد می‌شدند متوجه می‌شدند که ویتترین این مغازه شبیه مغازه‌های دیگر نیست و در آن دارد اتفاقاتی می‌افتد. دو تا مرد و یک زن دارند آنجا بازی می‌کنند و نمایش می‌دهند. اصلاً می‌زانشن نمایش این طور بود و نمایش ساخته شده بود برای اینکه این طور اجراء شود یک تکه خیلی کوتاه نمایش هم باید توی کوچه اتفاق می‌افتاد.

موضوع نمایش را هم برایتان بگویم. برای اینکه خیلی عجیب است و داستان‌های باورنکردنی در مورد این نمایش می‌گویند. البته این قضیه را برای کسانی می‌گویم که نمایش را ندیده‌اند و فقط درباره‌اش چیزهایی شنیده‌اند. چون این نمایش، فقط جای صدواندی تماشاگر داشت، سه شب هم بیشتر داده نشد و به این ترتیب تقریباً ۳۰۶ نفر آن را دیدند. حالا این سیصد و چند نفر شده است چندین میلیون که می‌گویند ما آن را دیده‌ایم و حکایت‌هایی تعریف می‌کنند. موضوع این نمایش، سر بازی است که لباس نظامیان شوروی را برتن دارد. توجه کنید که گفتم (اجراکنندگان گروهی مهاجر مجار هستند). این سر بازی وارد شهری می‌شود در این شهر فرماندار نظامی حکمی صادر می‌کند که کلیه بچه‌های مذکر یعنی پسرها را نابود کنید. اشاره‌ی نمایش هم به مسئله تولد حضرت و آن قضایا است. می‌خواهند بچه‌ها را بکشند. زنی در آن شهر، از ترس اینکه پسرش را نابود کنند او را به شکل دختری در می‌آورد و لباس دختران به او می‌پوشاند، سر بازی می‌رسد، بچه‌رانگاه می‌کند؛ (این تکه که برایتان می‌گویم درست جلومغازه و توی کوچه اتفاق می‌افتد) و نوعی وانمود می‌کند که من فهمیدم که این بچه پسر است و تو لباسش را عوض کرده‌ای و خواسته‌ای که او را دختر وانمود کنی و زن را در آغوش می‌گیرد. یعنی این که من قضیه را فهمیدم ولی برای اینکه به بچه‌ات صدمه نزنم تو باید مطیع من

باشی و زن را درآغوش می گیرد...
این، همه داستان بود. آن وقت، این تبدیل شد به اینکه
'درملاء عام و درکوچه های شیراز، جماع اتفاق افتاده است!'
از این موضوع ساده، داستان ها ساختند که اینها کنارخیابان
چه کارها کرده اند و مرتکب چه اعمال شنیعی شده اند. البته، من
نمی خواهم وارد این مسائل شوم که شکی نیست که توطئه ای
در کار بود و در این توطئه بدون کوچکترین تردیدی دو عامل دخالت
داشت، یکی، گروه هایی از دستگاه انتظامی (نمی دانم کدام گروه)
که خبرچین و آتش بیار و محرك قضیه شده و عده ای از آخوندها
و روحانیون شیراز را تحريك کردند که آنها بالای منبرها بگویند این
چه وضعی است که درکوچه و جلوی چشم مردم 'جماع' می کنند.
اگرچنین توطئه ای نبود و چنین خبرچین ها و محرکانی
نبودند، این برنامه هم مثل خیلی از برنامه های دیگر که در آنها مردم
هجوم می آوردند و مأموران هم مردم را پس می زدند و گاهی هم
از دحام این قدر زیاد می شد که درها را باز می کردیم تا جمعیت
بیایند تو و تماشا کنند، برگذار می شد و هیچ مسئله ای هم پیش
نمی آمد. بعدگفتند این نمایش گختی' بوده. اولاً که در این نمایش
چیزی که وجود نداشت عریانی بازیگران بود. از این گذشته، ما
دو برنامه دیگر داشتیم که در آن اجراکنندگان نیمه برهنه بودند، ولی
هیچکس صدایش در نیامد. یکی گروه باله سنگال بود که زن
هایشان با سینه های عریان می رقصیدند و کسی هم اعتراضی نکرد
و در باله 'هلیوگابال' (باله دوم موريس بژار) هم بعضی از رقصان
زن سینه شان عریان بود و هیچ اتفاقی نیفتاد و کسی هم تحريك
نشد. نخیر، مسئله، مسئله آن نمایش نبود. يك محیط مساعدی
برای آشوب در آنجا به وجود آوردند که اگر هم تاریخ را نگاه کنید،
مصادف با آغاز جشن بود برای مقداری از کارهایی که در بهار
و تابستان همان سال ۱۳۵۶ اتفاق افتاده بود و اتفاقات دیگری که
در تهران افتاد.

(ساواک) و سرنوشت شوم رؤسای آن

یکی از سازمانهایی که درطول سلطنت محمدرضا شاه پهلوی درباره اش مطالب زیادی نوشته شده سازمان امنیت بود که مخالفین درباره آن مطالب عجیبی منتشر می ساختند و به خصوص درباره شکنجه زندانیان و آزار و اذیت مخالفین داستانهایی می گفتند. دراکثرمصاحبه های مطبوعاتی شاه درخارج ازکشور، یکی ازسئوالات همیشه درباره روش ساواک در برابر مخالفین بود که همواره شاه می گفت همان وظایفی که سازمانهای مشابه درآمریکا و انگلستان و فرانسه و شوروی و سایرکشورها انجام می دهند، به عهده ساواک محول شده است.

بعضی از تندروهای تنی چند از مأمورین ساواک، موجب می شد که سازمان های عفو بین الملل و حقوق بشر به اقدامات ساواک

اعتراض نمایند. دخالت مأمورین ساواک درکارها و انتصابات و اعزام مأمورینی به سفارتخانه ها موجب شده بود که سازمان دانشجویان کارهای این سازمان را خیلی وحشتناک و غیرانسانی جلوه دهند. من بعضی از مقامات ساواک را می شناسم که انسان های شریفی بودند و کراراً درمسافرت به استانها و شهرستانها، وقتی درباره ساواک تحقیق می شد همه آنها را از افسران خوب و درستکار می شناختند غیر ازتنی چند که شهرت خوبی نداشتند.

مخالفین دکترمصدق می گویند (ساواک) توسط این نخست وزیر آزادیخواه تشکیل گردید و لایحه نخستین ساواک به موجب قانون اختیارات تصویب شده است. درحالی که طرفداران دکترمصدق می گویند ساواک درسال ۱۳۳۵ تأسیس گردیده است.

برای توضیح دراین باره بایدگفت (قانون امنیت اجتماعی) درزمان نخست وزیری دکترمصدق به تصویب رسید که قسمتی ازوظایف ساواک را به عهده داشت. ولی قانون تأسیس ساواک درسال ۱۳۳۵ ازتصویب مجلسین گذشته است.



فردریک میتران گزارشگر فرانسوی دریک برنامه تلویزیونی مربوط به زندگی شاه تحت عنوان 'سرنوشت' چنین گفت:

محمدرضاشاه این عقل راکرد که مصدق رانکشت و مصدق این زرنگی را به خرج داد که آخرین مخلوق دوران حکومتش، یعنی پلیس مخفی موسوم به ساواک، را برای او به ارث گذاشت.



سیاوش بشیری درکتاب قصه ساواک چنین می نویسد:

درسال ۱۳۳۱ دکترمصدق به موجب قانون اختیاراتی که با حضور مجلس به او اجازه قانونگذاری داده بود، قانون امنیت اجتماعی را تصویب کرد و مورد اجرا قرارداد.

دکتریقائی درباره این قانون درجلسه ۲۵ دیماه ۱۳۳۱ درمجلس شورایملی چنین گفت: (آقا، ازبرای خدا بروید یزیدرا زنده کنید و

فرماندار نظامیш کنید و شمرا هم دادستان حکومت نظامی کنید
ولی این قانون را نیاورید)

همچنین دکتر بقائی ضمن محاکمه خود در سال ۱۳۴۰ در دادگاه
نظامی گفت: (نکته حساس و دردناک این است که قانون امنیت
اجتماعی دکتر مصدق را تیمسارزاهدی نظامی تعدیل نموده و
ملايمترش کرد).

قانون امنیت اجتماعی دکتر مصدق ۹ ماده داشت که چندماده آن
می تواند ماهیت این قانون را روشن سازد.

ماده اول - درباره تعقیب کسانی است که تحریک به اعتصاب و
عصیان و نافرمانی و تمرد و اخلاص در نظم و آرامش می کنند. به
موجب این قانون چنین افرادی باید دستگیر و به مدت سه ماه تا
یکسال تبعید شوند.

ماده دوم می گوید: هرکس، کارمندان ادارات دولتی و مؤسسات
عمومی را وادار به اعتصاب و یا تحریک به اخلاص در نظم و آرامش
و یا تمرد و عصیان نماید و همچنین کسانی که در ادارات و
مؤسسات عمومی و دادگاهها و دادرها برخلاف نظم و آرامش و
انتظامات داخلی رفتار و یا باجنجال و دادو فریاد و یا به منظور
توهین و ارباب و تحت تأثیر قرار دادن مراجع اداری و قضائی
و یا برای جلوگیری از اجرای قانون و مقررات، ازدحام و یا تحصن و
یا هرگونه تظاهری نمایند، فوراً بازداشت و مجازات درماده قبل
یعنی محکومیت از سه ماه تا یک سال تبعید برای آنها تعیین می گردد
و همین مجازات درباره توطئه و مواضعه کنندگان برای اعمال مزبوره
در این ماده و ماده فوق معمول خواهد شد و هرگاه کارمند دولت باشد
در مدت محکومیت به تبعید و اقامت اجباری از اخذ مزید حقوق
نیز محروم خواهد بود.

ماده پنجم می گوید: گزارش مسئولین مؤسسات عمومی و
رؤسای ادارات دولتی و مراجع قضائی وهم چنین مأمورین انتظامی
معتبر است مگر اینکه خلافش ثابت شود.

صرفنظر از این که در قانون مزبور حق اعتراض و استیناف برای متهمین قائل نشده بود ماده ۵ آن تصریح داشت که عموم متصدیان دولتی در ردیف ضابطین دادگستری قرار گرفته اند.

ولی قانون تشکیل (ساواک) در اسفندماه سال ۱۳۳۵ به تصویب مجلسین رسید که دارای ۵ ماده بود. به این مضمون: (برای حفظ امنیت کشور و جلوگیری از هرگونه توطئه که مضر به مصالح عمومی است سازمانی به نام اطلاعات و امنیت کشور وابسته به نخست وزیری تشکیل می گردد که رئیس سازمان سمت معاونت نخست وزیر را دارد.

وظایف سازمان جمع آوری اطلاعات لازم برای حفظ امنیت کشور و تعقیب اعمالی که متضمن جاسوسی بوده و عملیات برضد استقلال و تمامیت کشور به نفع اجنبی باشد. جلوگیری از فعالیت جمعیت هائی که غیرقانونی است یا ممانعت از تشکیل جمعیت هائی که رویه آنها برخلاف قانون اساسی است - جلوگیری از توطئه برضد امنیت کشور.

مأمورین سازمان امنیت از حیث تعقیب بزه های مذکور در این قانون و انجام وظایف در زمره ضابطین دادگستری محسوب می گردند و رسیدگی به بزه های مذکور در این قانون در صلاحیت دادگاههای نظامی است)

سیاوش بشیری می افزاید: برخلاف آنچه گفته می شود قانون سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) مولود قانون امنیت اجتماعی دکتر مصدق نیست. ساواک به منظور جمع آوری و استفاده لازم از اطلاعات خارجی تأسیس شد و قسمت امنیت داخلی این سازمان در ارتباط با عوامل مستقیم و غیرمستقیم اجنبی فعالیت می کرد و حال آنکه قانون امنیت اجتماعی دکتر مصدق برای اعمال حاکمیت و نظرات دولت تنظیم و اجرا شد.

در جریان گفتگو در مجلس دکتر شایگان - دکتر سنجابی - دکتر صدیقی گفتند این خواسته شخص نخست وزیر می باشد و

نظرات آنها نه تنها به عنوان استادان دانشگاه، بلکه به عنوان وزرانی که دارای مسئولیت مشترک بوده اند و یا همکاران سیاسی، به کارگرفته نشده است.

نخستین رئیس ساواک، تیمور بختیار (سپهبد بعدی) بود که در آن زمان فرماندار نظامی تهران بود. وی جمعی از همکاران خود را از فرمانداری نظامی به ساواک منتقل ساخت. و عده ای رانیز از رکن ۲ ستاد ارتش که دارای اطلاعات تخصصی بودند به ساواک منتقل نمود که می توان از سرتیپ علوی کیا - سرهنگ زیبایی - سرهنگ غفوری - سرهنگ مرادی - سرهنگ منوچهرهاشمی - سرهنگ نعمانی - سرهنگ عمید - سرهنگ مولوی - سرهنگ مبصر - سرهنگ ماهوتیان - سرهنگ زالتاش و عده ای دیگر نام برد (بعداً درجات آنها تغییر یافت که برخی تا سپهبدی ارتقاء یافتند).

ساواک از اواخر سال ۳۶ از همکاران غیرنظامی هم به کاردعوت کرد و از همان آغاز کار ۹ اداره و یک اداره بهداشتی پیش بینی شده بود و به این ترتیب طی عمر ۲۲ ساله ساواک هرتغییری در محدوده همین سازمان بندی صورت گرفت. به عنوان نمونه اداره کل هفتم ساواک که مسئولیت تجزیه و تحلیل اطلاعات خارجی را داشت با ۶ کارمند عالی رتبه آغاز به کار کرد در حالی که در سال های آخر حدود سیصد نفر عضو داشت که دقت و مطالعه خاصی در کار خود داشتند.

غیر از دوره ریاست سپهبد بختیار همواره (ارتشبد فردوست) وظایف قائم مقامی ساواک را تا هنگام انتصاب به ریاست بازرسی شاهنشاهی برعهده داشت که در نشریات مختلف نوشته شده که نقش فردوست این بود که خبرهای ساواک را مستقیماً به شاه بدهد. اداره دوم ساواک عهده دار کسب اطلاعات خارجی در جهت منافع ایران بود که حوزه فعالیت این اداره در خارج از مرزهای کشور گسترده شده بود.

پس از کودتای عبدالکریم قاسم در عراق و جنگ سرد ایران و

عراق یکی از مأموران ساواک به نام لواسانی که در پوشش دبیر سفارت دربغداد به سر می برد، دربغداد از رئیس سازمان امنیت عراق تقاضای ملاقات می کند. در ساعت معین وقتی به دیدار او می رود پس از تشریفات مقدماتی از کیف خود پاکت سر بسته ای را روی میز رئیس سازمان امنیت عراق می گذارد. وقتی او پاکت را می گشاید عکسی از هم خوابی خود با خواهر عبدالکریم قاسم مشاهده می کند که در نخستین نگاه اسلحه خود را از کتفوی میز خارج ساخته که او را به قتل برساند. لواسانی می گوید کشتن من فایده ای ندارد من از سوی سازمان امنیت ایران شمارا به همکاری دعوت می کنم و حقوق ماهیانه شما یکصد هزار تومان می باشد. وقتی رئیس سازمان امنیت عراق ضبط صوت را که مکالمات را ضبط می کرد و حقوق یکصد هزار تومانی را بررسی می کند دعوت به همکاری را می پذیرد و اطلاعات جالبی در اختیار ایران می گذارد.



شاه چون می خواست ایران در سطح جهانی چهره خوبی داشته باشد، از گفته ها و نوشته های خارجیها درباره ساواک، خیلی ناراحت می شد و کراراً از مقامات بین المللی و مخصوصاً از صلیب سرخ و حقوق بشر خواسته بود که از زندان های ایران بازدید کرده و وضع حقوق بشر را در ایران مورد بررسی قرار دهند.

در آخرین روزهای اقامت شاه در ایران، سازمان عفو بین المللی گزارش زیر را منتشر ساخت: سازمان عفو بین المللی روز ۲۰ آذرماه ۵۷ اعلام کرد که برخلاف ادعای شاه مبنی بر اینکه شکنجه در زندانهای ایران متوقف شده، هنوز زندانیان سیاسی به دست مأمورین پلیس و ساواک شکنجه می شوند. اعضای هیئت که طی دو هفته از ۶ شهرایران دیدن کردند، گزارش زیادی از ناپدید شدن اشخاص و مرگ زیر شکنجه دریافت کرده اند. (دیوید امیل وکیل دادگستری نیویورک) از پژوهشگران عضو هیئت، باییش از ۶۰ زندانی آزاد شده و خانواده ها و وکلایشان مصاحبه کرد. آنها ادعاهای شکنجه در

۱۵ سال اخیر را تأیید کردند. از شکنجه به عنوان مجازات فعالیتهای سیاسی مخالف و ممانعت از ادامه آن استفاده می شده است. این روشها عبارت بود از شلاق زدن با کابل و چوب فلک و سوزاندن نقاطی از بدن با آتش سیگار، به حال ایستاده بیخوابی کشیدن، گذاشتن گزنه روی قسمتهای حساس بدن و زندان انفرادی طولانی. در مشهد سه نفر را که در تظاهرات زخمی شده بودند سربازان در مقابل اعتراض پزشکان از بیمارستان بردند و بعداً معلوم شد که در گذشته اند.

(مارتین انالز) دبیرکل عفو بین الملل که در ۱۹۷۷ با شاه ملاقات کرد گفت: شاه به او اطمینان داده که شکنجه در ایران موقوف شده است. دو سال قبل هم در سازمان ملل قطعنامه ای دربارهٔ جلوگیری از شکنجه در سراسر جهان تصویب شد که ایران هم از پیشنهاد دهندگان اصلی بود ولی اطلاعات ما نشان می دهد که شکنجه در ایران وجود داشته و دارد. بعضی از بازداشت شدگان مفقود شده اند که عبارتند از سیدابراهیم و سید جلیل مهري آدریانی - مهدی وفاطمه جعفری دهنادی - طاهره و مرتضی واعظی دهنادی.

در آوریل ۱۹۷۹ پرویز همتی گرجی - سید محمد کمالی - غلامرضا شاهمرادی - خیرالله خادم لو - رستم کلائی - سید علاءالدین - نادر خوئینی - رئوف اسدپور درآمل بازداشت و در زندان به شهر شکنجه شدند. عباسعلی سماکار یکی از سخنگویان اعتصاب غذای زندانیان قصر بود که به کرمانشاه منتقل شد که او را به شدت کتک زدند. یا چندتن دیگر که دست به اعتصاب غذا زدند و به مقامات عفو بین الملل نامه نوشتند ولی سرانجام سماکار آزاد شد.

در بولتن کمیتهٔ دفاع از حقوق زندانیان سیاسی به نقل از هرالد تریبون گزارشی از (ریچارد ساوین) فروشندهٔ اسلحه اهل انگلستان که سی ماه در زندان وکیل آباد مشهد بوده چنین نقل شده است:

در وکیل آباد منظره کتک زندها و بدنهای شکنجه شده زندانیان به حدی بود که دیگر جلب توجه نمی کرد. گاهی زندانیان را سه ماه در زندان مجرد که یک متر مساحت داشت نگه می داشتند. از جمله شکنجه ها وارد کردن شوک الکتریکی به شقیقه ها و سوزن های داغ زیر ناخن انگشتان بود. شکنجه دیگر، استعمال باتوم بود. روزانه ۷۰ الی ۸۰ نفر وارد زندان می شدند و تعداد به پنج هزار نفر رسیده بود. در زندان جوانان ۱۵ - ۱۶ ساله به قیمت هزار تومان برای هربار از طرف افسران فروخته می شدند. وقتی نمایندگان صلیب سرخ برای تحقیق به زندان آمدند، تصویر مثبتی نسبت به وضع زندانیان پیدا کردند. همچنین بایک زندانی اروپائی صحبت کردند که گفته بود وضع عالی است. درحالی که همسرهمان زندانی را گروگان گرفته بودند تا در مصاحبه خطا نکند.



وقتی این قبیل گزارشات به شاه می رسید که صحت و سقم آن روشن نبود، شاه دستور می داد که مقامات جهانی وضع زندان های ایران را روشن سازند و همچنین جلوی شکنجه زندانیان گرفته شود.



پرویز راجی سفیر سابق ایران در انگلستان می نویسد: درباره انتقاد روزنامه های خارجی از نقض حقوق بشر در ایران که جزو برنامه های انتخاباتی کارتر بود گزارشی برای شاه فرستادم که اجازه بحث و گفتگو با مقامات حقوق بشر و دیگران داده شود که حسن اثر داشت و در نتیجه به من و فریدون هویدا که در جریان کارها بودیم (کارت بلانش) داده شد که مطالب را بگوئیم و همه جهانیان را از وضع زندانیان سیاسی و تروریستهای که در بازداشت هستند روشن کنیم. ابراهیم گلستان نویسنده و تهیه کننده فیلمهای فارسی میهمان من بود و درباره بازداشت خود صحبت می کرد. او گفت: وقتی ژاک شیراک نخست وزیر فرانسه در تهران بود و هویدا ضیافتی به افتخار

او داده بود مرامعرفی کرد و گفت از معروف ترین نویسندگان ایرانی و از مدیران تهیه کننده فیلمهای فارسی است ولی جلوی کارهای او گرفته شده و چندشب قبل درخانه اش توقیف گردید و کتابها و کاغذهایش مصادره شد و خود او را هم به پلیس بردند ، روز بعد وقتی خانم گلستان جریان را به ملکه فرح گفت دستور آزادی گلستان صادر شد ، بامعذرت خواهی از اشتباهی که صورت گرفته است . گلستان چندروز بعد درسواحل بحرخرز به کاخ شاه دعوت شد . شاه با اشاره به کارهای هنری او درحالی که می خندید گفت: نمی دانستم درجائی که به تازگی ترکش کرده ای اجازه آفتاب گیری درکناردریا را هم می دهند . باوجود اینکه شاه و ملکه تحصیل کرده و روشنفکر و مهربان هستند جای تعجب است که چرا افکار وروش این انسانهای مطلع درکشور تعمیم پیدا نمی کند . فکر درباری برسیستم مملکت تسلط دارد که این کار ازهمه چیزها بدتر است . هرکه با این افکار خودرا تطبیق ندهد می گویند وطن پرست نیست .



به هرحال باید گفت مخالفین شاه از ساواک که گاهی کارهایش با تندی و خشونت و شکنجه توأم بوده غولی ساخته و خیلی درباره آن تبلیغ می کردند . چنانکه اسلام کاظمیه که خود یکی ازاین افراد بود و با نوشتن مقالاتی به شدت ساواک را مورد حمله قرار می داد ، در روزنامه نهضت شماره خرداد ۱۳۶۳ چنین می نویسد:

ازاین ساواک که نام سازمانی بود ، من اسلام کاظمیه نیز سالها غولی ساخته بودم که هم می ترسیدم وهم می ترساندم ، ولی امروز ازاین (برادران مسلمان) و سران مجاهدین خلق می پرسم این همان ساواک نیست که ما وقتی ازقدیم هم تحمل بحث و گفتگورا نداشتیم ، برادران و همسنگران مبارزات مخفی خود ، شریف واقفی ها ، لباف ها ، حنیف نژادها رابی رحمانه کشتیم و اعلامیه دادیم که ساواک آنها را کشته است و ساواک را دستگاه آدمکشی معرفی

کردیم. اگر برادران یوسف، این سفاک ترین و بیرحم ترین آدمکشان افسانه ای برادر خود را برای اینکه پنهان کنند در چاه افکندند، ولی ما انسانهای برگزیده مترقی جسد برادرانمان را در زباله های مسگرآباد ریخیم و آتش زدیم؟ آیا این برادران مسلمان و این نویسندگان جزو خلف های صدیق همان برادر کشان دیروز نیستند؟



در اسناد به دست آمده از سفارت آمریکا (لانه جاسوسی) ساواک چنین توصیف شده است:

مردم ایران همواره ساواک را قدرتمندترین سازمان امنیتی کشور می پنداشتند و باید گفت این سازمان اولین و نیرومندترین آنها در میان سازمانهای دولتی می باشد. مسئولیتهای امنیتی کشوریین چندسازمان تقسیم شد که سران آن مستقیماً به شاه گزارش می دهند. مسائل مربوط به حدود اختیارات هر یک از این سازمانها با سران آنها توسط شاه تهیه می شد.

مهمترین هدف ساواک خنثی سازی فعالیت های ضد رژیم بود. این سازمان دارای شش هزار کارمند است و ریاست کمیته مشترک پلیس و ساواک در مبارزه با مخالفین را که بازوی دولتی برای کنترل تروریسم است عهده دار می باشد.

ساواک می تواند مستقیماً دستور بازداشت فردی را که مرتکب جنایت امنیتی شده صادر نماید، اما عملاً پلیس عهده دار بازداشت هاست. ساواک مقدمات مربوط به پرونده های امنیت ملی را فراهم می کند و با دادگاههای نظامی که محاکمه امنیتی را عهده دار است همکاری کرده و حتی آن را تحت کنترل دارد.

پلیس ملی ایران با ۲۶ هزار عضو مسئول حفظ نظم در مناطق شهری و تحقیقات جنائی و کنترل فعالیت خارجیان می باشد.

ژاندارمری ایران با پنجاه هزار عضو مسئولیت حفظ نظم و آرامش در نقاط پر آشوب عهده دار است.

رکن ۲ فرماندهی عالی ستاد ارتش مسئولیت فعالیت های

اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی ارتش راعهده داربوده و تمام مسائل
دارای ماهیت نظامی را اداره می کند .

* * *

تلگراف مورخ ۷ نوامبر ۱۹۷۶ هلمزسفیرآمریکا در ایران به
واشنگتن:

شاه نگران حفظ مناسبات ایران و ایالات متحده آمریکا می
باشد . او مدعی است که هیچیک از مأموران ساواک اجازه ندارند
علیه ایالات متحده و شهروندانش فعالیت کنند . ساواک اجازه ندارد
هیچ فعالیتی برخلاف قوانین آمریکا بکند .

هلمز درسوم ژانویه ۱۹۷۷ طی تلگراف دیگری از قول شاه
چنین نقل کرد:

اگر هراقدامی علیه مأمورین ساواک درآمریکا صورت گیرد
اونخواهد توانست حضور هفتادنفر یابیشتر از مأمورین شما را که به
عملیات خلاف قانون در ایران اشتغال دارند یا عده ی دیگر راکه
رسماً درباره آنان اطلاع نداریم نادیده بگیریم .

* * *

وقتی سولیوان هم سفیرآمریکاشد ، به کارتر درباره همکاری
باساواک تلگرافی کرد که چنین پاسخ دریافت داشت:

(اطلاعاتی که مادریافت می کنیم به ویژه از ایستگاه استراق
سمع که برروی اتحاد شوروی متمرکزشده به قدری حائز اهمیت
است که ما باید به همکاری باایران ادامه دهیم) منظور همکاری با
ساواک می باشد .

درنشریات مختلف مصاحبه هائی با شهبانو فرح به عمل آمده
که ازآن جمله درباره وضع ساواک می باشد که قسمتی از آن چنین
آمده است:

س - به نظر شما آیا درباره کارهای ساواک خیلی زیاده روی
نشده است؟

ج - بله مثل موارد دیگر مبالغه شده است. آنقدر داستان های باورنکردنی گفته اند که حد ندارد. سازمان امنیت در همه جای جهان وجود دارد. کسانی که در آنجا کار می کردند هدفشان خدمت به مملکت بوده است. البته ممکن است بین آنها کسانی هم بوده اند که از حدود وظایف خودتخطی کرده و زیاده روی هائی نموده باشند. اما همسر من همیشه می خواست جلوی این قبیل کارها را بگیرد.

س - آیا شاه نمایندگان سازمان عفو بین الملل را به حضور پذیرفته بود؟

ج - بله، هم نمایندگان سازمان عفو بین الملل و هم نمایندگان صلیب سرخ را پذیرفته است. نمایندگان آنها هم ارقام منتشر شده را تأیید نکرده اند. یکی از سخت ترین مخالفین شوهرم اعتراف کرده که تعداد زندانیان را ما خودمان درآورده ایم. درحقیقت تعدادشان خیلی کمتر بود.

س - چطور ساواک نتوانست وقوع انقلاب اسلامی را پیش بینی کند؟

ج - دقیقاً مسئله همین است. اینهاى که امروز سلامت هستند و در ایران حکومت می کنند، همان دشمنان رژیم گذشته هستند. ساواک هم آنها را می شناخت. اما اینها سالم وزنده هستند و شکنجه هم نشده اند. اگر ساواک آنقدر وحشتناک بود چطور نتوانست جلوی آنها را بگیرد و این مسئله را پیش بینی کند. گاهی انسان از خودش می پرسد نکند که در خود ساواک هم کسانی بوده اند که علیه شاه فعالیت می کرده اند.

س - فکرنمی کنید که ساواک به غولی تبدیل شده بود و کنترل آن از دست حکومت خارج شده بود و بالاخره به شما زیانهائی بیش از سودش رسانده است؟

ج - احتمالش هست. شاید در ساواک عواملی بودند که با سیاست آزادسازی شاه موافق نبودند. ممکن است آنها سعی کرده باشند که به رژیم آسیب بزنند.

س - آیا شما به مواردی از زیرپا گذاشتن حقوق بشر در ایران برخوردارید؟ آیا مردم به شما مراجعه کرده و برای آزادی فرزندان خود از شما کمک خواسته اند؟

ج - بله من نامه هائی دریافت کرده ام که گفته اند فرزندما دستگیر شده و تقاضای آزادی آنها را داشتند. من به ساواک و دستگاههای دیگر نامه می نوشتم تا دقیقاً بدانم موضوع چیست. آیا اشتباهی در کار بوده یا خیر. اما نباید فراموش کرد همه کسانی که در زندان بوده اند، زندانیان سیاسی نبوده اند. بسیاری از آنها که کشته شده اند در زدوخوردهای خیابانی به قتل می رسیدند. بعضی ها آدم دزد و تروریست بوده اند و به مردم حمله می کردند.



شجاع الدین شفا در کیهان لندن مورخ ۲۸ تیر ۶۹ چنین می نویسد:

اسدالله مبشری مترجم نهج البلاغه و اولین وزیر دادگستری دولت انقلابی در برنامه تلویزیونی خود با آب و تاب حکایت کرد که کلیه ساواکی ها عادت داشتند هر شب با یک سربریده به خانه بروند و آن را کنار کاسه ماست و خیار بگذارند. اگر یک شب در این باره قصور می شد بچه ساواکی از پدرش می پرسید بابا پس سربریده کو؟ والبته همه اینها با اجازه شاه انجام می شد.

این قبیل مطالب در تکمیل گفته های بی بی سی و نشریات خارجی بود که در سال ۱۹۷۸ حدود ۱۴۹۹ کتاب و رساله و ۱۹۵ روزنامه و نشریه در ۴۹ رشته مختلف علیه شاه به چاپ می رسید و غالباً رایگان توزیع می شد که مسلماً هزینه اش از محلی تأمین می گردید.



معلوم نیست اسدالله مبشری که مدتی کوتاه هم وزیر دادگستری بود چگونه به خود اجازه داده که چنین دروغ بزرگی بگوید. گستاخ ترین مخالفین شاه و ساواک هم نظیر چنین مطالبی را نگفته اند.

ولی وزیر دادگستری مملکت باصراحت، از سربریده توسط مأمورین ساواک سخن گفته است.



ازروزی که دکتریختیار مأمورتشکیل کابینه شد و اظهارداشت که ساواک باید منحل گردد در سراسر کشور علیه کارمندان ساواک اقدامات شدیدی به عمل آمد. شایعه زیاد بود که حتی می گفتند یکی از کارمندان ساواک را در بلوار الیزابت سربریده اند. در همان روزها بخشنامه شماره ۴۰۴/۱۴۵۹۹ مورخ ۷/۱۱/۷ از طرف ساواک صادر گردید که مضمون آن چنین بود: —

با توجه به رویدادهای اخیر و دادن شعارهای مسموم کننده علیه ساواک پرواضح است که عوامل مخالف باتهاجم تبلیغاتی وسیع، به آتش زدن منازل کارمندان و حتی ترور آنان پرداخته سعی دارند روحیه پرسنل ساواک را به شدت تضعیف نموده و آنان را از هدف های عالیه ای که در تحکیم زیربنای امنیت ملی عهده دارمی باشند بازداشته و بالمآل زمینه را برای اجرای مقاصد و نیات سوء عوامل بیگانه فراهم نمایند.

آنچه مسلم است کارمندان ساواک به وظایف خطیر و حساس خود کاملاً واقف بوده و این قبیل اقدامات کوچکترین خلی در ایفای وظایفی که در تحقق به آرمانهای ملی و میهنی دارند ایجاد نخواهد کرد و به حکم وظیفه، کارمندان نیز در خنثی نمودن اقدامات تعرضی عناصر مخالف از هر کوششی فروگذار نخواهند نمود.



ضمن انتشار اعلامیه ها و گزارشهای مختلف ساواک از نقاط مختلف کشور مبنی بر بلا تکلیفی کارمندان ساواک و اعزام آنان به نقاط دیگر و نامساعد بودن وضع زندگی آنها و تهدیداتی که از طرف متعصبین معمول می گردید، اغلب کارمندان تقاضای استعفا می کردند که سپهبد مقدم طی بخشنامه ای چنین اعلام داشت:

بخشنامه: کلیه ادارات کل و سازمان های اطلاعات و امنیت در شهرستانها با آنکه همه کارمندان توجه دارند که در شرایط فعلی ساواک نیاز بیشتری به فداکاری پرسنل دارد، معیناً مشاهده می شود بعضی از آنان بر اثر جبن و ترس، روحیه خدمتی را از دست داده و برخی دیگر باتقاضای مرخصی، معالجه و غیره موجبات سستی و رخوت درکارها را ایجاد می نمایند که بهیچوجه اصولی نیست.

بنابراین رؤسای مربوطه باید ظرف ۴۸ ساعت با بررسی وضع کارمندان خود چنانچه تشخیص می دهند کارمندی آمادگی خدمت نداشته و فداکاری بعضی از آنها مورد تأیید نباشد و بهره خدمتی کافی نداشته باشند، تقاضای بازنشستگی یا بازخرید خدمت آنان را بنمایند و یا آنها را معرفی کنند تا مرکز راساً اقدام نماید.



سیاوش بشیری می نویسد: کتاب (قصه ساواک) برای این نوشته می شود تا معلوم شود قصه ساواک واقعاً به همین سادگیها و سنگدلیها است که گفته اند و نوشته اند و شنیده ایم یا اینکه در ورای این همه قصه که گفته شده، حقیقت دیگری نیز بوده است. این کتاب می کوشد تا به این پرسش و بسیاری از پرسشها پاسخ دهد. نزدیک به یک دهه ازانحلال رسمی ساواک گذشته و همه اسناد آن در اختیار گردانندگان حکومت جمهوری اسلامی قرار گرفته است. باید گفت ساواک چه از نظر آنها که عمرشان را برسر آن گذاشته و مدعی خدمتند و چه از نظر کسانی که آن را کانون وحشت و آزار می دانستند، جز یک قصه نبود. حتی در چهار دیواری خود خانه ساواک هم هنوز همگان نمی دانند که واقعیت قضیه ساواک از چه قرار بوده است.

طی بیست و دو سال عمر ساواک همه حرفها از سوی مخالفین عنوان شده و از آن سوهرگز بانکی نیامده است.

فردهالیدی نویسنده دست چپی درباره ساواک می نویسد:

ساواک قبل از محاکمه برای گرفتن اعتراف، افراد را شکنجه می کند به نحوی که شکنجه به بخش معمولی سیستم بازجویی تبدیل شده است. سازمان عفویین الملل شکنجه های ساواک را شامل کتک و شلاق زدن و شوک الکتریکی و کشیدن ناخنها و دندانها و تنقیه آب جوش و آویختن وزنه های سنگین به بیضه ها و تجاوز جنسی دانسته است.

مسعود احمدزاده مهندسی که اعدام شد گفته است: بدنش را روی میز فلزی، مانند نان برشته کرده اند. اشرف دهقانی گفته: که شکنجه گران به او تجاوز کرده اند و مارهای زنده روی بدنش انداخته اند. یک دانشجوی ایرانی گفته که باتوم الکتریکی/ابا آلت تناسلی او در تماس قرار داده اند.

رضا براهنی نویسنده ایرانی که ۱۰۲ روز زندانی بوده گفته باشلاق سیمی به کف دست و پایم زده اند. سپس گفتند اگر اعتراف نکنی به زن و دخترم تجاوز خواهند کرد. دکتر عضدی شکنجه گر هفت تیرا روی شقیقه ام گذاشت و آماده شلیک شد که من از حال رفتم.

بعد از پیروزی انقلاب شنیده بودم که به پدر طالقانی دستبند چپانی زده اند و ساعتها او را روی صندلی برقی نشانده او را با کابل فلک کرده اند حتی او را به (آپولو) بستند و باز هم مقاومت می کرد. سوزنهای تفتیده سرخ به زیر ناخن هایش فرو بردند و به بیضه هایش وزنه های سنگین آویختند.

آیت الله درد می کشید اما مقاومت می کرد تا اینکه اعظم دخترش را آوردند و یکی از شکنجه گران به او تجاوز کرد. پدر پیر تنها کاری که از او ساخته بود صیغه عقد را خواند تا این گناه کبیره به (محاسن حمیده) مبدل شود.

یکی از مقامات ساواک می گفت آیت الله طالقانی به علت حمایت از مجاهدین خلق و اندیشه های آنان به آیت الله سرخ معروف شده بود. آنها او را (پدر طالقانی) می نامیدند. طالقانی هم

موافقت کرده بود که هواخواهانش وجوه شرعیه را به سازمان مجاهدین بپردازند. طالقانی در توجیه این مسئله گفت: اگر اینها کمونیست هم باشند چون هدفشان مبارزه با شاه و سرنگونی رژیم می باشد باید به آنها کمک شود. این پیام در عراق به خمینی رسید و مورد تأیید او هم قرار گرفت. پس از این تأیید، کمکهای مالی زیادی به مجاهدین خلق شد.

یکی از مقامات ساواک می گفت این شایعاتی که درباره شکنجه آیت الله طالقانی ساخته شده دروغ بود. طالقانی در محیطی خارج از محوطه سلول ها در یک اتاق مبله با داشتن کتاب فراوان به سر می برد. اعظم طالقانی در ارتباط با مجاهدین دستگیر می گردد و فریدون توانگری (آرش) که بعداً اعدام گردید، بازجویی از اعظم طالقانی را برعهده داشت. در جریان بازجویی اعظم به صورت او تف می اندازد و توانگری هم سیلی محکمی به گوش اعظم می زند. این کل ماجراست و سایر شایعات ساخته و پرداخته مجاهدین خلق می باشد. خود اعظم طالقانی بعداً شایعات را تکذیب کرد و فقط آزمشت ولگد و شلاق صحبت کرد.

روزنامه لوموند مأمورین شاغل ساواک را ۴ هزار نفر و خبرچین حقوق بگیر را پنجاه هزار نفر اعلام کرده است. نیوزویک ادعا کرده که حدود سه میلیون نفر مردم ایران به نحوی از انحاء اطلاعاتی در اختیار ساواک قرار داده اند.

سازمان عفو بین المللی در گزارش نوامبر سال ۱۹۷۶ همه زندانیان سیاسی را ۲۵ هزار نفر تا یکصد هزار نفر ذکر کرده است. راست یا دروغ اینها اتهامی است که مخالفان ساواک گفته و نوشته و در سطح بین المللی منتشر ساخته اند. جهان کم و بیش آنرا پذیرفته و اعترافات مأمورین ساواک نیز بعضی مطالب را تأیید کرده است. برای دستیابی به حقیقت ساواک تنها سکوت ساواکی ها کافی نیست. سکوت آنها را می توان به حوصله تاریخ گذاشت. ولی در کتاب (قصه ساواک) می گویم آنچه در طی ده سال به دست آورده ام

به قضاوت نهائی بگذارم.

گفتگوی محمدرضا شاه پهلوی با دیوید فراست در ژانویه ۱۹۸۰ درباره ساواک چنین است:

س - آیا ساواک درسالهای اخیر به صورت دولتی در دولت درآمد بود؟

شاه - نه فکر نمی کنم. آنها اسراری داشتند و مآلاً آنچه را که به نظرشان به سود مملکت می رسید تحمیل می کردند. ممکن است دچار اشتباه شده باشند.

س - آیا در پایان کار کمک های زیادی در تغییرات نکردند؟
شاه - آنها هیچ کاری نکردند.

س - ساواک هم مثل بقیه پیش بینی نکردند که خطر از ناحیه روحانیون است؟

شاه - نه، آنها ادعا می کردند که پروبال روحانیون را چیده اند. اما فکر می کنم که بی اطلاع بودند.

س - آیا مشاوران تان به شما می گفتند که ساواک تا چه اندازه منفور و موجب ایجاد ترس است؟
شاه - البته، شهبانو هر روز این را به من می گفت.

دکتر بختیار تحت عنوان (ساواک مافوق دولت) چنین می نویسد: ساواک سه سال پس از کودتا تأسیس شد. تمام کشورهای جهان دارای پلیس سیاسی است. اگر این واقعیت را نفی کنیم یا جاهلیم و یا تجاهل می کنیم. وقتی اژنین پرسیدند برای روسیه چه آرزویی داری گفت: دولتی بدون ارتش و پلیس و کاغذبازی اداری. ولی اکنون همه می دانیم که آن کشور چه از آب درآمد؟ نه ارتش دارد و نه پلیس و نه کاغذبازی!!

ساواک با کمک آمریکائها و متأسفانه وسیله یکی از خویشان خود من تیمور بختیار سازمان یافت که خودریاست آن را تا

سال ۱۳۴۰ برعهده داشت و ۶ سال بعد به دست یکی از مزدوران ساواک به قتل رسید. ولی این رضایت خاطر را دارم که این تشکیلات منفور به دست بختیاردیگری منحل شد. این از اقدامات اولیه من بود. هردولتی مایل است، شهروندان آزاد داشته باشد و این نیاز را احساس می کند که باید مراقب آنها باشد. ولی سخت زننده است که قدرتی خودسر و خودرأی حاکم شود و بتواند توسط ساواک هرکه را خواست بازداشت کند و به دادگاه نظامی تحویل دهد. این درست چیزی بود که مصدق از میان برداشته بود. او دادگاه نظامی را برای خیانت و درموردی که خیانت با سوء استفاده توأم بود، صالح می شناخت. آنچه در جمهوری اسلامی می گذرد وحشتناک است. در زمان ساواک روشها ظریف تر بود. می توانم بگویم شکنجه تا همین اواخر هم رایج بود. اگر نیاد پهلوی به قطعه زمینی نیاز داشت صاحب زمین بازداشت می شد و کافی بود بگویند به شاه توهین کرده است. وقتی من به عنوان توهین به مقام سلطنت به سه سال زندان محکوم شدم خوشبختانه بیش از دو سال در زندان به سرنبردم. بعدها محکومیت چنین جرمی، زندان مادام العمر بود. ساواک در همه وحشت ایجاد کرده بود. هر قدر نفوذ این تشکیلات بیشتر می شد اعتبار وزرای مسئول پائین می آمد. این اواخر ما صاحب دستگاههای اداری بودیم که همه در مرحله نهائی به ساواک وابسته بودند. همچنین کمیسیون شاهنشاهی که از وزراء بازخواست می کرد و همه این کارها را به قیمت زیر پا گذاردن قانون اساسی انجام می داد. وقتی رئیس دفتر دربار، از نخست وزیر توضیح می خواست این نامش نخست وزیر بود یا عروسک خیمه شب بازی؟

بیشتر سران ساواک نظامی و آدمهای منفوری بودند غیر از پاکروان، که مزایای مالی و اختیاراتی داشتند که حتی وزراء از آن محروم بودند. نصیری که ۱۴ سال رئیس ساواک بود از نظر شعور و اخلاق بی تشخص، پاکروان انساندوست و شعور و فرهنگش از سطح متعارف بالاتر بود. وقتی دوگل در تهران با او صحبت کرد گفته بود شما فسر

فرانسوی در اینجا چه می کنید؟ او گفت: من افسر فرانسوی نیستم. او هر چه از دستش برمی آمد برای نرم کردن روش های خشن ساواک انجام می داد. به شاه وفادار بود و نظرش را با ادب اظهار می کرد. وقتی انحلال ساواک را به شاه پیشنهاد کردم و وجود پلیس سیاسی را برای نظارت برفعالیت ایرانیان و بیگانگان لازم می دانستم شاه نفی نمی کرد. آنچه می بایست ازین می رفت استبداد و خفقان بود.



وقتی دولت بختیار، از مجلس رأی اعتماد گرفت دولا یحه به مجلس تقدیم داشت. یکی لایحه انحلال سازمان امنیت بود و دیگری محاکمه نخست وزیران و وزیران از سال ۴۲ تا ۵۷ و مجازات اعدام و حبس ابد برای آنها که هر دو لایحه با تغییراتی به تصویب مجلسین رسید. منتها مجازات درباره مقامات از اعدام به حبس ابد تبدیل گردید که دیگر عمر رژیم وفا نکرد.

متن ماده واحده تقدیمی دولت بختیار، درباره انحلال سازمان

امنیت چنین است:

ماده واحده - از تاریخ تصویب این قانون، سازمان اطلاعات و امنیت کشور که به موجب قانون مصوب بیست و سوم اسفند ۱۳۳۵ و قانون اصلاحی مصوب چهارم دی ماه ۱۳۳۷ تشکیل گردیده، منحل و قوانین مربوطه ملغی می گردد.

تبصره ۱ - تشکیلات و بودجه و اعتبارات و اسناد و اموال سازمان اطلاعات و امنیت کشور به نخست وزیر تحویل می گردد که به دستور نخست وزیر برحسب اقتضاء از کارمندان سازمان مذکور در سایر سازمان های دولتی استفاده گردد و یا به خدمت آنان برطبق قوانین و مقررات مربوط به آن سازمان خاتمه داده شود.

تبصره ۲ - با الغاء قانون مربوط به تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور، رسیدگی به کلیه جرائم ارتكابی کارمندان سازمان مذکور به وزارت دادگستری محول می گردد که برحسب مورد در مراجع قانونی مربوط مورد تعقیب قرار گیرند و چنانچه طبق

مقررات قانون قبلی پرونده ای از این حیث دردادسراهای نظامی تشکیل شده باشد در هر مرحله از رسیدگی که باشد می بایستی با صدور قرارعدم صلاحیت به دادگستری ارسال شود.

تبصره ۳ - دولت موظف است که ظرف یک ماه از تاریخ تصویب این قانون لایحه ای درمورد تأسیس و تشکیل مرکز اطلاعات ملی نوینی که منحصراً درخدمت استقلال و حفظ امنیت داخلی و خارجی کشورباشد، تهیه و برای تصویب به مجلسین تقدیم نماید.

تبصره ۴ - از تاریخ تصویب این قانون کلیه وظایف و تکالیف سازمان اطلاعات و امنیت کشور از حیثی که ضابط نظامی محسوب اند به عهده مأمورین نظامی و ژاندارمری و شهربانی واگذار و هرگونه وظیفه دیگری درزمینه جمع آوری اطلاعات که به عهده سازمان مذکور می باشد، به تشخیص نخست وزیر به سایر مراجع مملکتی محول می گردد.



بعد از انحلال ساواک روزنامه دنیا چنین نوشت:

با انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور که نام مخفف آن (ساواک) می باشد، این دستگاه ضد جاسوسی و پلیس خفیه پس از ۲۲ سال عمر و پیداکردن چهاررئیس جزخاطره ناراحت کننده اثری از خود باقی نگذاشت. قانون سازمان که در گذشته تهیه شده بود درحقیقت در دوره نوزدهم مجلس به تصویب نهائی رسید و در سال ۱۳۳۵ در دولت علاء رسماً به مرحله اجراء گذارده شده بود. اولین رئیس ساواک تیموریختیار بود که خود را دولتی در دولت می دانست. دومین رئیس آن پاکروان بود که در اسفند ۱۳۳۹ در دولت شریف امامی به جای بختیار منصوب گردید. در ۷ بهمن ۱۳۴۳ در دولت هویدا که پاکروان به سمت وزیر اطلاعات منصوب گردید، نصیری رئیس شهربانی وقت جای او را گرفت و ناصر مقدم پس از یک زمان طولانی به ریاست ساواک منصوب گردید. این سازمان بسیار قدرتمند بود. نظرخواهی محرمانه از ساواک حتی در سرنوشت

وزراء و معاونین مؤثر بود. تا زمانی که ساواک نظر مثبت نمی داد صدور حکم غیرمقدور بود.



نویسنده کتاب هر چهار نفر رئیس ساواک را از نزدیک می شناختم. بختیار بسیار مقتدر و بی باک و جاه طلب و خوشگذران بود. از اختیاراتی که داشت حداکثر بهره برداری را می کرد. در هیئت دولت دکتر اقبال که گاهگاهی شرکت می کرد، قدرت او از خیلی از وزراء زیادتر بود. مال و اموال زیادی به دست آورد و می خواست نخست وزیر و سرانجام رئیس کشور ایران بشود که جانش را از دست داد.

پاکروان انسانی شریف و وارسته و مطلع بود که هیچگونه صفت لازم برای داشتن ریاست ساواک را نداشت و به علت افراط در صرف مشروب قدرت تصمیم گیری او هم کم بود. برای نجات خمینی از اعدام خیلی اقدام کرد و سرانجام هم در رژیم خمینی به جوخه اعدام سپرده شد.

نصیری افسری کم هوش و مال پرست و کج سلیقه ویی استعداد، ولی وفادار و صمیمی نسبت به شاه بود. در سازمانهای مختلف خیلی اعمال نفوذ می کرد. تنی چند از افراد بد سابقه را به سازمانهای مملکتی تحمیل کرده و به شدت از آنها حمایت می کرد. پرویز ثابتی در دوران او از بازیگران اصلی ساواک بود که حتی مداخلاتش در سازمان های اداری به جایی رسیده بود که می توانست افرادی را به صورت وزیر به دولت ها تحمیل کند. نصیری به جمع آوری مال و کسب درآمد مشغول بود و ثابتی چرخ هارا می گرداند.

نصیری بعد از عزل از سفارت ایران در پاکستان، قصد سفر به آمریکا را داشت. ولی شاه او را به تهران خواست و به تهران آمد که به زندان افتاد. پس از سقوط رژیم به اسارت درآمد و با او خیلی بد رفتاری شد و سرانجام هم به جوخه اعدام سپرده شد.

ناصر مقدم از افسران مطلع و تیزهوشی بود که همیشه از او به نیکی یاد می شد. سوابق سووسیاسی و مالی نداشت. برای ریاست ساواک از نظر معلومات و سوابق اطلاعاتی از هر جهت واجد صلاحیت بود. ولی اسناد و مدارک نشان می دهد که در جریان سقوط رژیم بامخالفین شاه همکاری کرده است و به علت روابطی که با سران جبهه ملی داشت تصور می کرد در رژیم بعدی نیز از او استفاده خواهد شد که در نخستین روزهای رژیم جمهوری اسلامی اعلام شد که اعدام گردیده است. ولی افرادی مدعی هستند که در زندان توسط عراقی، از نزدیکان خمینی کشته شده است.

زندانیان سیاسی و ساواک

از مشکلات مهم دوران سلطنت شاه، مسئله زندانیان - سیاسی بود، که مخالفین رژیم در خارج از کشور در این باره ارقام نجومی منتشر ساخته و از شکنجه ها داستانه‌ها نقل می کردند. به نظر من در قرن بیستم که اینهمه برای آزادی و دموکراسی و حقوق بشر خون داده شده دیگر اعدام و بازداشت و شکنجه و مجازات اشخاص به خاطر داشتن هر نوع فکر و اندیشه و سلیقه و روش خاص سیاسی و هرگونه دین و مذهب و اعتقادات شخصی بسیار زشت و زننده و نارواست. بی شک هر رژیم و حکومت و دولت و سازمانی که در جهان امروز دستش به این کارها آلوده باشد محکوم و مطرود است. دیگر نمی توان افکار و اندیشه و اعتقادات مردم را تحت کنترل قرارداد. بازور اسلحه و مسلسل و تهدید و زندان و اعدام و شکنجه نمی توان عقاید خاص سیاسی و مذهب خود را به دیگران تحمیل کرد. هرکس آزاد است و به هر دین و مذهب و ایده نولوژی اعتقاد داشته باشد و از مبنای آن به هر طریق که می خواهد دفاع کند. هرکس مختار است هر روش سیاسی و اجتماعی و هر مسلکی را که می خواهد بپذیرد و برای ترویج آن تبلیغ کند. مذموم ترین و نادرست ترین اقدام همین است که انسانی را به خاطر مذهبش، به خاطر مسلکش،

به خاطر عقیده سیاسی اش تعقیب و مجازات کنند. موحش تر و خطرناک تر و عجیب تر آنکه انسانی را به خاطر خواندن کتاب و مجله ونشریه و اصول عقایدی بازداشت و محاکمه و حتی زندانی و اعدام کنند. هرکس درهر رژیم و هر مقامی و سازمانی که دست به این کارها بزند، وحشی و بربر و غیر متمدن است.

ما باید قبول کنیم که دردوران پهلوی هم عده ای به خاطر تفکرو اندیشه ای که داشتند ویا به خاطر مخالفت بارژیم زندانی و مجازات شدند و متأسفانه عده ای هم جان خودرا از دست داده اند. البته کسانی که دست به ترور و آدمکشی و انفجار بمب و نارنجک و تخریب و آتش سوزی زده اند، باید در هر رژیم و حکومتی مجازات شوند. اقدامات ضد امنیتی در هر جامعه متمدنی مجازات دارد. به نظر من باید اقدامات تروریستی را با اشاعه فکرو اندیشه از طریق مستدل و منطقی، از هم جدا کرد. بی شک محمدرضاشاه پهلوی که انسانی رئوف و مهربان و متمدن و بشردوست بود، هرگز قصد آدمکشی و شکنجه و اعدام نداشت. او می خواست به هر صورتی است محیط کشوررا آرام نگاه داشته و در سایه ثبات و آرامش و امنیت برنامه های سازندگی رایکی پس از دیگری پیاده کرده و با سرعت فوق العاده ای کشوررا به جلو ببرد و برکشوری مترقی و پیشرو سلطنت کند. ولی بعضی از کسانی که باشاه همکاری نزدیک داشتند روی سلیقه های خود و بر اثر تصویب قوانینی، بعضی از فعالیت های سیاسی و کمونیستی را ممنوع ساخته و بعضی از متهمین را به دادگاه های نظامی برده و احکام اعدامی صادر می شد که تعدادی از این احکام غیر عادلانه بود. ولی شاه می خواست به هر طریقی است از اعدام افراد خودداری شود. در موارد متعددی این گذشت را نسبت به کسانی که به خود او و خانواده اش قصد سوءداشتن اند نشان داد. تعداد اعدام شدگان دوران پهلوی در مقایسه با زمان خمینی بسیار کم و انگشت شمار می باشد.



در سال ۱۲۵۰ شاه ایران مصاحبه ای با مطبوعات آلمان به این صورت داشت:

س - مطبوعات خارجی مطالب تنیدی درباره طرز دادرسی متهمین دادگاههای ایران می نویسند. از شاهنشاه می خواهیم که این متهمان راعفو کنند.

ج - عفو چیزی است که من در زندگی خود به آن خیلی توجه داشته ام. عفو تاجائی که موجب تشویق خیانت نباشد به کار برده می شود. من سوگند خورده ام که از قانون اساسی و تمامیت ارضی کشور دفاع کنم. اگر افرادی بخواهند کشور را به خارجیها بفروشند، اگر کسانی افراد کوچه و بازارو بچه های کوچک و ژاندارمها و مأمورین انتظامی را بکشند و ضدنظم و آرامش باشند، آیا قابل عفو هستند؟ این جنایتکاران می خواهند اعمال خود را سیاسی جلوه دهند در حالی که تروریستهای هستند که می خواهند نظام مملکت را بهم بزنند. اینها قابل بخشش نیستند. آیا درکشور شما این قبیل افراد مورد عفو قرار می گیرند؟ هرگز...



وقتی در آخرین روزهای سقوط رژیم حملات به شاه و ساواک شدت یافت، یکی از مهمترین مسائل روز وضع زندانیان سیاسی بود. در همان روزهایی که شاه داشت جامه دانهای خود را برای سفر بدون بازگشت می بست، خانواده های زندانیان سیاسی در کاخ دادگستری اجتماع کرده که روزنامه کیهان در این باره چنین نوشت:

بیش از ۲ هزار نفر از خانواده های زندانیان سیاسی در دادگستری اجتماع کردند. آنها پلاکاردهائی همراه داشتند که روی آن نوشته شده بود (شکنجه گران ساواک باید محاکمه و مجازات شوند. زندانیان سیاسی آزاد باید گردند) اینها عکسهائی از شهدای وقایع اخیرا همراه داشتند.

در این اجتماع اعلام شد که عکسهای تظاهرات اخیر و شهداء

در بیمارستان جرجانی به معرض نمایش گذارده شده است. سپس اجتماع کنندگان عکس بزرگ خمینی را درسرای کاخ دادگستری نصب کردند. عده ای از مادران زندانیان سیاسی که هنوز فرزندانشان در بندهستند از دیگر خانواده ها دعوت کردند تا آزادی بدون قید و شرط همه زندانیان سیاسی در محل کانون وکلا متحصن شوند و ۹۷ نفر از آنان شب را در محل کانون وکلا خوابیدند. دکتر هدایت متین دفتری - علی هاشمیان - عبدالمناف موسوی - رضا معتمدی - ابوالقاسم ستاریان - پرویز ثابتیان اصفهانی - دکتر هادی اسمعیل زاده - احمد جاویدتاش از وکلای دادگستری هم شب را با خانواده زندانیان سیاسی در کانون وکلا به سر بردند. به دنبال این اقدام کمیته دفاع از حقوق زندانیان سیاسی اسامی ۱۷۵ نفر را اعلام کرد که به حبس ابد محکوم شده بودند و خواستار آزادی آنها گردید و نامشان چنین است:

حمید رضا اشراقی - محمد احمدیان - سید احمد احمدی - تقی افشانی - عبدالرضا افضل زاده (اهواز) - قاسم ارض پیما - حمیدارض پیما - عبدالله اندوری - غلامرضا اشترانی - جعفر امینی نژاد - مهدی افتخاری - بهمن بازرگانی - محمد بخارانی - اسدالله براتی (اهواز) - کورش برجیان - مهدی برادران خسروشاهی - احمد بیگدلی - محمدعلی بیات - نورالدین پزشکی (اهواز) - محمدعلی پرتوی - اسماعیل پورقاسمی - مهدی تقوائی نجیب - حسین تهرانی کیا - عبداللهی توسلی - حسن جعفری - احمد جويا فر - فاطمه حریری - محمدرضا جوشن - زین العابدین جنتی جهرمی - علی اکبر جهانگیری - حسین جوانبخت - حسین حسن زاده - محمود حسینی (اهواز) - حمیدحمیدییگی - محمدحقیقت - بهروزحقی - احمدخانباها - موسی خیابانی - مهدی خسروشاهی - اسماعیل خاکپور - علی خدائی صفت - علی خاوری - رضوان خرسند خسروشاهی - فتح الله خامنه ای - محمود خواجه نژاد - حسن خوشنویس - عزیز داداش زاده - حسین داعی

السلام - محمد دماوندی - قربانعلی درزی - ابراهیم (اسماعیل)
 دینخواه - هوشنگ دلخواه - عبدالحمید درخشنده - ابراهیم ذاکری
 - حیدر راشی - آصف رزمزیده - محمود رحیمخانی - مسعود
 رجوی - نظام رشیدیون - اشرف ربیعی - یحیی رزمجو - محمود
 رضویان - علیرضا زمردیان - فرخ (خانم) زرین کفش - سید محمد
 سادات دربندی - فریبرز سنجری - سیدجلیل سیداحمدیان -
 محمدعلی سخاورد (اهواز) - حسین سحرخیزان اصفهانی - محسن
 سیاه کلاه - رضا خانلار سلحشور - محمدرضا ستوده - علی مظهر
 سرمدی - فاطمه سعیدی - علی بدراسماعیل سرداد - محمدتقی
 سیداحمدی - محمدسیدی کاشانی - محسن (محمد) شریف زاده -
 محمد شیخ بیگ گوهرریزی - محمدشیخی - کاظم شفیعیها -
 علیرضا شکوهی - مجید شیرپی - سیدهادی شیخ الاسلامی -
 محمد شبیانی - علی شکوهی - احمدشوشتری - جوادشریفی -
 صمد شکری پور - احمدعلی شریعت پناهی - حمیده صالحی -
 حمید صیانتی - عبدالرحیم صبوری - ابوالقاسم صیانتی - جلال
 صمصامی فرد (صمصام) - حسن صادق - ابوالقاسم طاهرپور -
 محمود طریقت الاسلام - محمدحسن ظریف جلالی رودخانگی -
 عباس عابدی - محمود عطائی کاریزی - عبدالرسول عابدینی -
 محمدرضا عظیم زادگان - علی اکبرعزیزی - مرتضی عسگری -
 مهدی غیوران - سعید غیوران - حسین غبرائی لنگرودی - جلال
 فتاحی - سیدمجید فیاضی - مصطفی فرهادی - حسن فرزانه -
 یژن فرهنگ آزاد - عبدالوهاب فلسفیان (اهواز) - علیرضا فرقانی -
 جعفرقوامی - میرعبدالله قوامی - بهروز قیاسوند - بهرام قبادی -
 محسن قدیسی - سیدمرتضی قائمی - سیف الله کاظمیان - اصغر
 کهوند - علیرضا کیسری - علیرضا کمره ای - روح الله کفیلی -
 حسن گلشاهی - انوشیروان لطفی - احمدمنصوری - جواد منصور
 - محمدمشرف - محمدعلی معتدل مقدم شاقاباجی - محمدعلی
 معتدل - علی اکبر معتدل مقدم شاقاباجی (زندان اهواز) - حسن

مسگرنتایچ (اهواز) - مجید معینی - صابر محمدزاده - مرتضی
 ملك محمدی - حسن محرابی - حمید معینی - ضرغام محمودی -
 عبدالحسن مستشارزاده - فاضل مصلحتی - عباس مؤمن زاده
 (اهواز) - سیدمحمد جواد مولوی - قربانعلی معظمی پور - محمد
 مسیحی - ایرج نیری - محسن نهاوندی - صادق نوروزی - حسن
 ناصری - اسماعیل ناصری - مصطفی نیکوحرف - احمد
 نیاسازنوری - محمود نوابخش - عبدالعلی (حسین) ندمال زاده -
 نظام الملکی - محمدعلی واصف - بیژن وهمن - زینت هاشمی -
 فرامرز یاقلی - محمدتقی هاشمیان (تقی هاشمیان) - عبدالحسین
 هاشمی - سید محمدتقی هاشمی نجفی - بنی معظمی - محمدرضا
 دادای زاده - مسعود اسماعیل خانیان - ابراهیم آوخ - علی اکبر
 حسامی .

درحالیکه دردولت شریف امامی و دولت های بعدی عده ای
 اززندانیان سیاسی ازجمله طالقانی و منتظری آزادشده بودند ،
 درچهارم آبان ۵۷ هم ۱۱۲۶ نفر از زندانیان سیاسی مرخص
 گردیدند که این اسامی دربین آنها بود: ویداحاجبی تبریزی -
 سوسن سرخوش - محسن یلفانی - عزت الله سحابی - غنی
 بلوریان - حسن حسام - ناصررحمانی نژاد - عباسعلی سماکار -
 نسیم خاکسار - احمدهوشمند - صادق هاتفی - علی اشرف
 درویشیان - طاهراحمدزاده - رضا علامه زاده - طیفوریطحانی -
 شکرالله پاک نژاد - رحمت الله جمشیدی - معادخواه -
 رضامقصدی - علی اکبرهاشمی رفسنجانی - احمد نیکوصالح -
 صالحی نجف آبادی - مسعودرجوی - اسماعیل شفیعی گیلانی -
 فریدون شایان - مرتضی سیاهپوش - فاطمه شایگان - علی طلوع -
 آیت الله مهدوی - بهروز حق منیع .

بعضی ازبستگان زندانیان می گفتند افراد زیر به زندان افتاده
 اند وازآنها خبری نیست:

مصطفی ستوده حقیقی - حسن جعفری - سیمین صالحی -

انوشیروان لطفی - جمال الدین و کمال الدین سعیدی -
ناصر کاخساز قاضی دادگستری - محمد علی جباری - ایرج تیموریان
- لطف الله میثمی - اسماعیل اکبریان آذر - سید حبیب اله
وسید عنایت الله و سید عزیز الله طبیب غفاری - تقی سلیمانی
لواسانی .

بعضی از خانواده ها مدعی بودند که افراد زیر، شکنجه شده
اند: آصف رزم دیده خونریزی داخلی - دکتر میثمی ازدست دادن یک
چشم - صابر محمودزاده سردردهای شدید - سیامک لطف الهی
بیماری شدید داخلی - صفر خرسند فلج شدن به علت تیر خوردگی
- موسی محمدنژاد بیماری داخلی - فریبرز سنجری واصغر یزدی
بیماری داخلی - سید احمد هاشمی فلج به علت خوردن تیر -
هجری و شلتوکی و باقرزاده و مهنش و ذوالقدر که هر کدام ۲۰ سال
زندان بودند از نظر جسمی ناتوان شده اند .

چون دربارهٔ ویداجابی سازمانهای بین المللی خیلی تلاش می
کردند که آزاد شود، مقامات امنیتی سوابق او را چنین توضیح دادند:
او زن (اسوالدویا تومبیلیانی) کمونیست و نژوئلائی بوده که چهارماه
در کوبا تعلیمات چریکی دیده و پس از بازگشت به ایران در سال
۱۹۷۳ شروع به فعالیت تروریستی کرده و پس از دستگیری محاکمه و
به ۷ سال زندان محکوم گردیده است. ***

اینهائی که از زندان آزاد می شدند، بعضی از آنها زندانی
سیاسی نبودند بلکه سابقهٔ قتل و آدمکشی و ترور و انفجار و
خرابکاری داشتند که در آن ایام چون با فشارهای مختلفی که صورت
می گرفت، همه از زندان آزاد می گردیدند و هر یک پس از آزادی
مطالبی می گفتند. صفر قهرمانی (یا قهرمانیان) که می گفت طولانی
ترین دوره زندان را داشته، پس از ۳۳ سال که از زندان آزاد شده
گفت: من با گروه دیگری علیه بیدادگرهای فنودالها قیام کردم. ما
با کمک اسلحه هائی که از همسایهٔ شمالی می آمد ۵ سال علیه
فنودالیزم جنگیدیم. در سال ۱۳۲۵ که قرار بود هیئتی برای نظارت

درامرانتهخابات آذربایجان بیاید ما وسیله نیروهای دولتی محاصره وشکست خورده و از مرز خارج شدیم. من درسال ۱۳۲۷ پس از زحمات زیاد به ایران بازگشتم و دریکی از روستاها دستگیرشدم. دردادگاههای مختلف به اعدام محکوم شده و پس ازتقاضای فرجام محکومیت من تبدیل به حبس ابدشد. من یکبار به زندانیان گفته بودم که خواب دیدم مردم پشت دیوارهای زندان اجتماع کرده قصدآزادی مارادارند و دیدیم که این کارشد. ما آزادی خودرا مرهون مبارزات خواهران و برادران خود می دانیم. اتحادخودراحفظ کنیدتا استبداد به کلی ازبین برود. (هنگام محاکمه او از قرارمعلوم اتهامش این بوده که در واقعه آذربایجان جزو دموکراتها بوده و تعدادی از افسران ارتش وسیله او و دیگران قطعه قطعه شده اند). در روز چهارشنبه دهم آبان ۵۷ طی مراسمی که دردانشگاه تهران برای استماع سخنان زندانیان تشکیل شده بود، اعظم طالقانی گفت: بدترین شکنجه من روزی بود که مرا درحضورپدرم با اتهامات زیادی مورد دشنام قرار داده و اعمال توهین آمیزی نسبت به من روا داشتند. در شهریور ومرداد ۵۴ کمیته تهران سلاح خانه ما بود. زندانیان را با وضع اسف باری شکنجه می کردند. ازناخن کشیدن تا اعمال وقیحانه و ناشایست همه و همه درمورد زندانیان به اجرا در می آمد.

داریوش طباطبائی گفت: من ازهمه تشکرمی کنم وامیدوارم دراستقرار حکومت اسلامی تا پای جان مقاومت کنم. اگر از اینجا بازهم مرا به زندان ببرند دست از عقیده و مرام خود برنخواهم داشت.

مهندس اسماعیل ناطق گفت: من به محض مراجعت ازاروپا به زندان افتادم. ولی باید بگویم حالا که آزادشده ایم خواهران و برادران دیگری درزندان داریم که باید آزادشوند. آنچه برما گذشت به خاطر وظیفه ای بود که درمقابل خلق ایران داشتیم. همه را باید تحمل کرد به امید فردا. برای ساختن ایرانی آزاد

- براساس وحدت ملی... جواد طباطبائی یکی دیگر از زندانیان آزادشده گفت: زمانی که نهضت آزادی ما از قم شروع شد مأمورین مرا مجروح کردند و بیهوش شدم در زندان سر مرا تراشیدند. خانم جمشیدی دربارهٔ شکنجهٔ جمشیدی و عباس جمشیدی مطالبی گفت. علینقی حکمی از اعضای حقوقدانان گفت: یادچندتن از شهیدان، تیمورتاش - قشقائی - فرخی یزدی را می خواهم زنده کنم. چندتن دیگر از زندانیان به اسامی مهرداد پاکزاد افسر سابق ارتش - سعیدسلطانپور شاعر و کارگردان تئاتر - حمزه فرهنگی افسر سابق ارتش - محمد منیرزاد دانشجوی پزشکی (که هنگام عزیمت به فلسطین در مرز عراق دستگیر شده بود) مطالبی دربارهٔ زندانیان و شکنجه ها بیان کردند



در بین اسامی زندانیان افرادی نظیر مسعود رجوی - موسی خیابانی - سعید سلطانیپور - اشرف ربیعی - علیرضا تشید دیده می شود که پس از آزادی نقش مهمی در روی کار آوردن رژیم خمینی داشته اند که یا به دست مأموران رژیم کشته شده و یا از ترس آنها از کشور گریخته و تعدادی از آنها هم در زندان به سر می برند. مسعود رجوی که در خیلی از فعالیتهای تروریستی در زمان شاه دست داشت محکوم به اعدام شده بود ولی با واسطت شورویها محکومیتش به حبس ابد تبدیل شد که دکتر بختیار در این مورد چنین می نویسد: وزیر خارجهٔ من (میرفندرسکی) که قبلاً سفیر ایران در مسکو بود روزی توسط پادگورنی صدر هیئت رئیسه شوروی عالی جماهیر شوروی احضار می گردد. ماجرا چنان نامرسوم بود که سفیر را دچار تعجب می کند. رئیس کل شوروی از اومی خواهد که فوراً به تهران برود و از پادشاه تقاضای عفو مسعود رجوی را بنماید. رجوی همراه ۶ تن دیگر از مجاهدین که به آنها مارکسیست اسلامی می گفتند، در دادگاه نظامی به اتهام بمب گذاری و به کاربردن مسلسل محکوم

به اعدام شده بودند. میرفندرسکی به تهران می آید و حضورشاه می رود. وقتی موضوع بیان می گردد، شاه دچار تعجب می شود. واکنش اول شاه این بود که تقاضا را رد کند و بگوید این قضایا به آنها مربوط نیست ولی پس از آنکه مدتی در اتاق قدم می زند جواب می دهد: (به آنها بگوئید بسیارخوب قبول می کنیم). درحالیکه یاران او اعدام شدند و پس ازآنکه من به نخست وزیری رسیدم دراجرای عفو عمومی رجوی راهم مثل دیگر زندانیان سیاسی آزادکردم. خمینی بی شک به تصفیة مجاهدین کمر بسته و از آنها نمی گذرد. درگذشته این افراد درنجف به خدمتش رفتند. به خاطر او آدم کشتند، بانکها را غارت کردند و بسیار اعمال دیگر تروریستی مرتکب شدند. مجاهدین امروز امید اصلی مسکو هستند. حزب توده دیگر کمترین اقبال جذب توده هارا ندارد. روسها درجهت دیگر فعالیت دارند، از جمله رجوی... او حتی درزندگی شخصی اش، مراعات اصول اخلاقی را نکرد. خود از چنگ خمینی فرارکرد ولی زن و فرزندش را درایران گذاشت.

پس ازکشته شدن اشرف ربیعی همسراو که خود از تروریستها بود، رجوی در پاریس با فیروزه دختر بنی صدر ازدواج کرد و فرزندکوچک رجوی وسیله لاجوردی، جلاذ اوین درتلویزیون نشان داده شد که گفت او فرزند رجوی است و مادرش هم کشته شده ولی ما فرزند او را اسلامی بار می آوریم.

مسعود رجوی بعد از متارکه با دختر بنی صدر، با همسرمعاون خود ابریشمچی که مریم عضدانلو قاجار نام دارد ازدواج کرد که اکنون در بغداد به سر می برند و هنگام انتشار مطالبی درباره مجاهدین خلق، بطور تفصیل فعالیت آنها مورد بررسی قرار می گیرد.

روزنامه اطلاعات در ۲۰ دی ماه ۱۳۵۷ اسامی اعضای سازمان

مجاهدین خلق را که مدعی بودند در رژیم شاه کشته شده اند به این شرح اعلام کرد:

سعید محسن - محمد حنیف نژاد - اصغریدیع زادگان - علی میهن دوست - احمد رضائی - محمود عسگری زاده - محمد بازرگانی - علی باکری - ناصر صادق - رضا رضائی - عبدالرسول مشکین فام - محمود شامخی - هوشمند خامنه ای - اصغر منتظر حقیقی - جواد ربیعی - مهدی رضائی - علیرضا بهشتی زاده - محمد مفیدی - حبیب رهبری - حوری بازرگان - فاطمی امینی - مجتبی آلاپوش - صدیقه رضائی - حسن آلاپوش - صدیقه (لیلا) مرزبان - محبوبه متحدین.



در رژیم سابق گاهگاهی در مطبوعات خبرهایی دربارهٔ فعالیتهای تروریستی و فرار و یا کشته شدن زندانیان منتشر می شد که با شایعات فراوان توأم بود. از جمله روزنامهٔ اطلاعات در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ چنین نوشت: امروز مقامات انتظامی اعلام کردند که ۹ نفر از زندانیانی که قصد فرار داشتند کشته شدند. اینها در داخل زندان مبادرت به تحریک سایر زندانیان می نمودند که تصمیم گرفته شد به زندان دیگری منتقل گردند. هنگامی که زندانیان با اتوبوس می رفتند به طور ناگهانی مأمورین مستقر در اتوبوس را مورد حمله قراردادند و با مجروح کردن دو مأمور از اتوبوس خارج شده و قصد فرار داشتند. در این هنگام مأمورین مراقب که در خودروهای دیگر بودند به طرف زندانیان فراری تیراندازی می کنند در نتیجه ۹ زندانی و دو مأمور که مورد اصابت گلولهٔ مأمورین قرار گرفته بودند در بیمارستان بستری می شوند که وضع مزاجی آنها رضایتبخش است ولی ۹ زندانی کشته شده عبارتند از: ۱ - محمد چوپان زاده ۲ - احمد جلیل افشار ۳ - عزیز سرمدی ۴ - بیژن جزنی ۵ - حسین ضیاء ظریفی ۶ - کاظم ذوالانوار ۷ - مصطفی جوان خوشدل ۸ - مشعوف کلانتری ۹ - عباس سورکی.

نشریات رژیم جمهوری اسلامی می نویسند که تهرانی، از شکنجه گران ساواک در دادگاه چنین گفته است:

قتل ۹ نفر از محکومین سیاسی ازیبترین کارهای ساواک بود که من هم در آن شرکت داشتم. بعد از ترور سرتیپ زندی پور رئیس وقت کمیته مشترک در اوایل سال ۵۴، محمد ناصری مرا به اتاق خود خواست و گفت در عملیاتی که قرار است تو هم شرکت کنی، مقامات ساواک هم دستور داده اند. روز ۲۹ فروردین بود که رضاعطارپور یا همان حسین زاده به من تلفن کرد و گفت نامه انتقال کاظم ذوالانوار را تهیه کنم تا به زندان اوین منتقل گردد. بعدگفت ساعت ۲ بعدازظهر در دستوران آمریکا برای ناهار حاضر باشم. در سرمیز غذا عطارپور عنوان کرد که امروز روز اجرای عملیات می باشد. مقامات ساواک و زندان اوین در جریان می باشند. قرار است عده ای از مجاهدین به جای رفقای ما که توسط آنها ترور شده اند ازین برونند. سرهنگ وزیر ری رئیس زندان در حالی که لباس فرم ارتشی خود را پوشیده بود آمد و همراه زندانیان بالای ارتفاعات بازداشتگاه اوین رفتیم. در آنجا زندانیان را از اتوبوس پیاده کردند در حالیکه چشمهای آنها بسته بود. عطارپور گفت: همانطور که رفقای شما همکاران ما را در دادگاههای خودشان محکوم به مرگ کرده اند و آنها را کشتند، ما هم تصمیم گرفته ایم شما را که رهبران فکری آنها هستید ازین ببریم. شماها محکوم به اعدام هستید و ما حکم مزبور را اجراء می کنیم. این عمل مورد اعتراض بیژن جزنی و همکاران او قرار گرفت ولی رگبار مسلسل به سوی آنها خالی شد. پس از پایان کار سعدی جلیل اصفهانی با مسلسل بالای سر آنها رفت و هر کدام که نیمه جانی داشتند به زندگیشان خاتمه داد.

مصطفی خوشدل و کاظم ذوالانوار از اعضای مجاهدین خلق و بیژن جزنی و مشعوف کلانتری و سایرین متعلق به گروههای

سیاهکل و چریکها بودند. اغلب اینها مستشاران نظامی راموردحملة قراردادده بودند. بعداز انجام عمل، من و رسولی چشم بندها و دستبند هارا بازکردیم و ازین بردیم و اجسادرا هم به داخل مینی بوس منتقل نموده، حسین رسولی آنها را به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل ساخت. تهرانی پس از این که به اعدام محکوم شد به زنش نوشت: (من آدم کشته ام و باید کشته شوم. کارهائی که من کرده ام شمر هم نکرده است باید اعدام شوم تا راحت شوم. من برای تو بد بودم سرت را بالا بگیر و بگو شوهرت هرکاری کرد در آخرین لحظات راست گفت)

بهمن نادری پور آخرین رئیس زندان اوین معروف به (تهرانی) قبل از اعدام خود چنین گفته است: ازسال ۵۶ که مسئله فضای بازسیاسی در ایران مطرح شد ساواک هم تغییر رویه داد. باروش تازه ای ساواک اعضای کادرهای مخفی را باخوراندن سیانور و با اسلحه ای که به صداخفه کن مجهز بود مخفیانه می کشتند. از جمله سعید کراقرچانلو - محمود وحیدی و محمدرضا کلانتری دستگیر می گردند. ازغندی گفت فشار بیاورید و ماهم شکنجه کردیم و ازآنها اعتراف گرفتیم. ازغندی گفت باید آنها کشته شوند. من و سعید میرفخرائی معروف به (سعیدی) اعتراض کردیم ولی اوگفت دستور است. بدین ترتیب آنها را لباس پوشاندیم و سوارآمبولانس کردیم و در آمبولانس به آنها سیانور خوراندیم. بعضی از بازجوها متهمین را به زیرزمین می بردند و بعداز چندروز ازآنها خبری نبود.



چون این مطالب بعدازسقوط رژیم انتشاریافته صحت و سقم آن روشن نمی باشد. باورکردنی نیست که عده ای را بدون صدورحکم محکومیت از زندان خارج کرده با تیراندازی به قتل برسانند. یا اینکه افرادی را با داروهای سمی ازین ببرند. به هرصورت مطالب منتشره دراینجا نقل گردید تا مورد بررسی

و تحقیق قرار گیرد و حقیقت روشن شود. متأسفانه در کشور
بلادیده ما همواره از این قبیل اتفاقات در رژیم ها و زمان های
مختلف روی می دهد که از هرحیث موجب تأثر و اندوه است و باید
کوشید که به این قبیل کارها برای همیشه خاتمه داده شود.



روزنامه مجاهد درباره (مادر رضائیا) که ۴ فرزندش در رژیم
شاه اعدام شده و همزمان با اولین سری اعدام ها توسط گیلانی
مهدورالدم شناخته شده و از کشور گریخته است می نویسد: مادر
رضائیا که ۴ فرزندش اعدام و خودش نیز ۳ سال در زندان بوده
در مصاحبه ای چنین گفت:

در ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ پنجمین فرزندم (آذررضائی) و نیز فرزند به
دنیا نیامده اش همراه موسی خیابانی توسط پاسداران رژیم به شهادت
رسیدند. من همیشه راضی به رضای خدا بوده ام و هرروز می بینم
تعدادی از بهترین فرزندانم در جنگ بایک موجود ضدبشری به نام
خمینی به شهادت می رسند و ثمره اش این است که می بینیم رژیم
به سقوط نزدیک شده است. فشارها و جنایات و شکنجه های رژیم
اسلامی صد برابر بیشتر از دوره سابق می باشد. کی در آن موقع هرروز
بین ۳۵ تا ۴۰ نفر را می کشتند. در تمام دوران فقط ۵۰ تا ۵۷ نفر را
کشتند. باوجودی که ما مخالف بودیم همیشه خانه ما شلوغ بود و
برای شهدا جلسه بزرگداشت می گذاشتیم. مردم هم آزادانه رفت
و آمد می کردند. ولی حالا اگر مادرها در مقابل زندان شلوغ کنند
آنها را می برند شلاق می زنند. به خاطر یک اعلامیه آدم را اعدام
می کنند. برای ایجاد ترس، بچه هارا در معابر عمومی به دار می
آویزند. بیست هزار اعدام ظرف ۱۵ ماه شوخی نیست. یا ۵۰ هزار
زندانی.



مادر رضائیا را درلندن دیدم که در مراسم ختم یکی از
افراد مجاهد شرکت کرده بود و به مادر داغ دیده به جای تسلیت

تبریک می گفت و اظهار می داشت که من فرزندانم را در راه آزادی از دست داده ام و هنوز هم مشغول مبارزه هستم. او تقریباً امور مجاهدین خلق را درلندن به عهده داشت و از طرف آنها به عنوان مادر قهرمان شناخته شده بود. می گویند با از دست دادن فرزندانش هنوز از مبارزه دست برنداشته است.



وقتی فضای بازسیاسی اعلام شد. جمعیت های متعددی در حمایت زندانیان سیاسی به وجود آمد که از جمله (کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران) بود که ژان پل سارتر فرانسوی درباره آن چنین نوشت:

کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران پشتیبانی کامل و بی دریغ خود را از کمیته نویناد ایرانی (در ایران) برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران ابراز داشته اعتراضات خشمگین خود را درباره فشار و سرکوب و اعمال خلاف قانونی که حکومت ایران علیه مخالفان زندانی مرتکب شده است تأکید می کند. اکنون بیش از هر زمان دیگر ضرورت دارد که تمامی کوششهای خود را در راه نجات زندگی زندانیان در حال اعتصاب غذا به طور یکپارچه به کار اندازیم.

کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران - رئیس، ژان پل سارتر به دنبال آن (جمعیت حقوقدانان ایران) تشکیل گردید و حمایت همه جانبه خود را در حفظ حقوق مصرح در قانون اساسی اعلام داشت. اسامی ۲۱ نفر اعضای شورای جمعیت مزبور چنین بود:

صارم الدین صادق وزیری - هدایت الله متین دفتری - دکتر نورعلی تابنده - دکتر عبدالکریم لاهیجی - حسن نزیه - ناصر طاهری - اکبر لاجوردی - دکتر علینقی حکمی - دکتر محمد تقی دامغانی - یحیی صادق وزیری - محمد جواد رضوی - رضا زواره ای - خانم پریوش خواجه نوری - علی شاهنده - دکتر مصطفی رحیمی - سید محمد خامنه ای - منوچهر مسعودی - محمدرضا روحانی - دکتر فرج الله ناصری - معین الدین غیاثی - احمد جاوید تاش.

از این عده بعضی ها در رژیم اسلامی اعدام و تعدادی زندانی و گروهی متواری و تنی چند در ایران هستند .



در مصاحبه های اعلیحضرت در داخل و خارج، یکی از سئوالات همیشه در باره زندانیان سیاسی بود. در سال ۵۴ در سفر به امریکا ضمن مصاحبه مطبوعاتی این سئوال و جواب مطرح گردید:

س - در مطبوعات آمریکا می نویسند که شما یک سازمان مخفی پلیسی دارید که بی رحمانه مخالفین سیاسی شما را سرکوب می کند. در حدود ۴۰ هزار زندانی سیاسی دارید و صدها تن از مخالفین سیاسی ایران به قتل رسیده یا تا سرحد مرگ شکنجه شده اند. پاسخ اعلیحضرت چیست؟

ج - این اتهامات در همه جا به چشم می خورد. این صرفاً تبلیغات کمونیستی است. ما حتی سه هزار زندانی سیاسی هم نداریم و در واقع اینها تروریست هستند، نه زندانی سیاسی. آنها علناً می گویند مارکسیست هستند و بعضیها مارکسیست اسلامی. آنها بامسلسل و نارنجک دستی به خیابانها می روند و مردم بیگناه را درو می کنند. چه بخواهید و چه نخواهید مانخواهیم گذاشت چنین وضعی درکشورما وجود داشته باشد. مسئله مخالفین سیاسی درمیان نیست، آنها مارکسیست هائی هستند که می دانند درمیان جامعه ما برای آنان جایی نیست. به همین جهت دست به ترور می زنند. یک تروریست نمی تواند بهتر از آنچه درکشورما با او رفتار می شود، انتظار داشته باشد.

درمصاحبه های دیگر چنین گفتند: درایران به هیچکس اجازه خیانت داده نمی شود. بین آزادی و خیانت مرزی هست و اگر کسی کاری کند که به نفع اجنبی تمام شود این خیانت است و مجازات دارد. اگر کسانی بخواهند این مملکت (ایرانستان) شود وضمیمه جای دیگر گردد این خیانت می باشد. بعضیها فهمیده و برخی

ندانسته مرتکب این اعمال می شوند که ما می خواهیم آنها را راهنمایی کنیم. از آزادی که در ایران داده شده طبقاتی سوء استفاده می کنند. یکی کرم های پژمرده ارتجاع که از این گرمی هوا و نور آفتاب به حرکت درآمده و دیگری جوجه های پردرنیاورده سرخ که مثل مرغهای پریشان می دوند که هنوز پردرنیاورده ولی می دوند و بطور مسلم این حرکات مذبوحانه فایده ندارد. دشمنان ما در خارج به این تحریکات دل بسته اند. ملت ایران با تمام مظاهر آزادی های ملی و ترقی پیش خواهدرفت. این (ارتجاع سیاه) از افراد بی فرهنگ و باسوءنیت تشکیل شده که افکارشان از هزارسال پیش تحولی پیدا نکرده است. نقشه های خرابکارانه سرخ معلوم است. نفرت من از ارتجاع سیاه خیلی بیشتر می باشد.

شاه در کتاب (پاسخ به تاریخ) چنین می نویسد: درباره زندانیان سیاسی به معنی خاص کلمه و نه آتش افروزان و خرابکاران باید صراحتاً بگویم که هرگز با آنان بدرفتاری نشد. هیچکس نمی تواند نام یک مرد سیاسی را که به دست ساواک نابود شده باشد ذکر کند. در طول سلطنت من تعداد کسانی که به جرائم سیاسی بازداشت شدند و بسیاری از آنان تروریست بودند ۳۱۶۴ نفر بودند. من با گشاده دستی تقاضای عفو و بخشودگی آنها را می پذیرفتم. در زمستان ۵۷ ارتشبدانهای نخست وزیر وقت دستور داد ارتشبد نصیری و تنی چند از کارکنان ساواک بازداشت شوند. من با این تصمیم مخالفتی نکردم زیرا امیدوار بودم دستگاه دادگستری دقیقاً به اتهامات آنها رسیدگی کند تا اگر بیگناه باشند تبرئه شوند. ولی نمی توانم در مورد رفتار دادگاههای به اصطلاح انقلابی که برخلاف همه اصول عدالت بود سکوت کنم. همه رؤسای ساواک بدون محاکمه و حق دفاع به قتل رسیدند. حتی سرلشگر پاکروان که بیشتر فیلسوف بود تا نظامی و دردوران ریاستش هیچکس از ساواک شکایت نداشت.

کجا هستند آن حقوقدانان بین المللی که هر وقت یک

تروریست درمبارزه با مأمورین و مبارزه مسلحانه کشته می شد، فریادشان به آسمان بلندبود و وسایل ارتباط جمعی بین المللی این جنایتکاران را به قهرمانان آزادی و خرابکاران کمونیست را به مدافعان حقوق بشر تبدیل می کردند؟ امروز چه کسی نسبت به فجایع و جنایاتی که در ایران صورت می گیرد اعتراض می کند؟ غیر از چند نویسنده و روزنامه نگار باشاهمت. هیچکس!



یکی از وزرای دومین کابینه شریف امامی می گفت روزی که چند تن ما را برای معرفی نزد اعلیحضرت بردند، پس از پایان مراسم اعلیحضرت گفتند:

خوب است درباره زندانیان سیاسی مطالعه کنید و همه را از زندان آزاد سازید. مهندس شریف امامی با تعجب پرسید همه را؟ گفتند بله همه را، بادادستان و رئیس دادرسی ارتش جلسه تشکیل دهید و همه را آزاد کنید که هیچ کس به عنوان زندانی سیاسی و یا امنیتی در زندان نباشد. نخست وزیر باصدای بلند گفت: آخر بعضی از آنها مرتکب قتل و بمب گذاری و آدمکشی شده اند چطور می توان آنها را آزاد کرد؟ اعلیحضرت گفتند لازم است همه آنها آزاد شوند تا دیگر هیچ کس در این کشور به نام زندانی سیاسی وجود نداشته باشد.



نشریه (ایران برضدشاه) درباره ساواک می نویسد: این سازمان چشم و گوش شاه بود. ولی چشم کور و گوش کری داشت که واقعیات را خوب تشخیص نمی داد. این سازمان درکار همه تشکیلات مملکتی دخالت می کرد و درحقیقت دولتی دردولت بود. ساواک از شاه دستور می گرفت و جز شاه به کسی جوابی نمی داد. عده ای از افسران ایرانی به آمریکا رفته و تعلیماتی یافته که حدود ۲۵۰ نفر بودند و تعدادی هم به اسرائیل رفته و پس از فراگرفتن رموز مربوط به مبارزه باشورش و کارهای امنیتی به ایران

بازگشتند و درساواک به کارمشغول گردیدند. با این طرز می توان گفت رابطه ای بین (ساواک - سیا - موساد) برقرار گردید. شاه هم ضمن مصاحبه ای گفت: ما با اسرائیل همکاری امنیتی و نظامی داریم. گفته می شد که سیا ۵۰ مأمور رسمی درایران داشت. طبق اخبار مطبوعات آمریکا افسران از سرتیپ به بالاییکپارچه معتقد به شاه بودند ولی افسران جوان اعتقادی نداشتند. همه رؤسای ساواک دررکن دوم ستاد ارتش سابقه خدمت داشته و درآمریکا هم تعلیمات دیده و هرچهار نفر نیز کشته شده اند.

رژیم شاه بهترین دستگاه کنترل را دراختیار داشت. امیرانتظام گفت: رژیم سابق بهترین و کاملترین سیستم کنترل را داشت. ما وقتی به نخست وزیری آمدیم از متخصصین خواستیم که وسایل کنترل را پیدا کرده و جمع آوری کنند. تنها در اتاق من ۷ دستگاه گیرنده که به کابل برق وصل بودکشف گردید. وسیله این دستگاهها می توانستند از دورترین نقطه کشور مکالمات ما را کنترل کنند.

پس ازخرداد ۴۲ ساواک عده ای ازروشنفکران را که به حزب توده پشت کرده بودند، دراختیار گرفت و با این طرز ساواک، تئوریسین رژیم پهلوی گردید. پس ازتسلط ساواک برتمام طبقات اجتماع ایران اولین طبقه ای که مورد فشار قرار گرفت، روزنامه نگاران بودندکه حتی برای بعضی از روزنامه ها سردبیر فرستاده می شد و عده ای از نویسندگان هم ممنوع القلم شدند و تعدادی ازمطبوعات هم به علت کمی تیراژ تعطیل گردیدند. درمحدوده ای از زمان، ساواک اجازه داد که سانسور ملایم شود، تا تله ای تعبیه شود که روشنفکران جوان را بگیرند. چون اعتقاد براین بود که برای گرفتن ماهیهای ته آب، باید درروی آب امواج مصنوعی ایجاد کرد تا آنها ظاهر شده و دردام گرفتار آیند.

ازجمله کسانی که به جرم خواندن کتابهای کمونیستی دستگیر شدحسن نیک داودی بود که دریمارستان شهربانی فوت کرد.

سازمانهای بین المللی و حقوق بشر معتقد بودند که حقوق بشر در ایران وسیله ساواک نقض شده و زندانیان در زندانها شکنجه می شوند. رضا رضائی از اعضای مجاهدین خلق توانست از زندان ایران بگریزد و در اروپا اسنادی درباره شکنجه ساواک منتشر سازد. او گفت: ساواک اصغر بدیع زادگان را که استاد دانشگاه بود شکنجه کرد که معلول گردید. وقتی مطالب رضا رضائی در لوموند منتشر شد دو برادر او کشته شدند. مهدی اعدام و احمد در درگیری خیابانی به قتل رسید. شکرالله پاک نژاد از اعضای جبهه ملی که بعداً در دسته چریکهای فدائی خلق قرار گرفت به حبس دائم با اعمال شاقه محکوم گردید.

رضائی می نویسد: مأمورین ساواک به نام عطارپور - بیگلری مرا شکنجه کردند.

اشرف دهقانی از چریکهای فدائی خلق که به ده سال زندان محکوم و از زندان گریخت، در کتابی نقشه فرارش را فاش کرده و نوشته: که سرگرد نیک بخت مرا شکنجه کرده و مرا مورد تجاوز قرار داده است. برادرم بهروز دهقانی را هم بازداشت کردند. خواهرم را گرفتند و بهروز زیر شکنجه درگذشت.



مخالفین همواره در گذشت چهره های سرشناس را که به مبارزه با رژیم پرداخته بودند توطئه ساواک دانسته شایعه سازی می کردند. از جمله درگذشت ناگهانی دکتر علی شریعتی در لندن بود. ولی روزنامه کیهان چاپ لندن در شماره ۵ شنبه ۱۰ مرداد ۱۳۷۰ نامه فرزند او را چنین منتشر کرده است:

اینجانب احسان شریعتی، فرزند معلم شهید دکتر علی شریعتی، مایلیم یک توضیح در مورد شهادت پدرم بدهم، قبل از آنکه، مخالفین تفکر پدرم در جمهوری اسلامی بخواهند سروصدائی در این مورد (چگونگی شهادتش) راه بیندازند و از آن بهره تبلیغاتی ببرند.

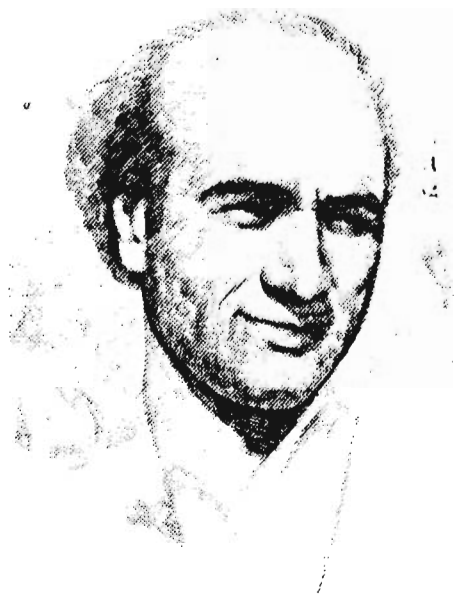
آنچه «مرکز اسناد تاریخی» در اختیار دارد، مربوط می شود به خروج پدرم از کشور در سال ۱۳۵۶. نام خانوادگی شناسنامه ای ما مزینانی بوده است اما پدر و پدر بزرگم با عنوان شریعتی مشهور بودند، پس از آزادی دکتر از زندان و... مادرم سعی کرد پاسپورت و اجازه خروج پدرم از کشور را با نام علی مزینانی بگیرد، وی در این راه موفق شد و پدرم توانست در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۶ از ایران خارج شود.

اما سندی که در مرکز اسناد موجود است مربوط می شود به نامه ای که هویدا به نصیری نوشته و از او خواسته است تا چگونگی خروج دکتر را گزارش دهد. نصیری هم طی گزارشی به نخست وزیر اعلام نموده که کسی بنام علی شریعتی از کشور خارج نشده است. اما پس از شهادت دکتر در (۲۹ خرداد ۱۳۵۶) نصیری طی گزارشی به هویدا اعلام نموده که علی شریعتی با پاسپورتی بنام علی مزینانی از کشور خارج شده بوده است. یعنی تا بعد از شهادت دکتر، رژیم حاکم بر ایران از چگونگی خروج دکتر بی خبر بوده است و برخی اینگونه نتیجه گرفته اند که اگر رژیم از خروج دکتر تا هنگام شهادتش بی خبر بوده، پس قاتل او هم نبوده است. من نیز بعنوان فرزند شریعتی صحت این مدعا را امروز تأیید می کنم که شریعتی توسط ساواک کشته نشده است، بلکه توسط کس و کسانی به شهادت رسید که موجبات سقوط شاه و بقدرت رسیدن خمینی را فراهم نمودند، (یعنی سازمان انتلیجنت سرویس انگلیس و سیای آمریکا).

لازم بیاد آوریم که پدر بزرگم اجازه کالبدشکافی از دکتر را نداد و رسماً هم اعلام کرد که علی شریعتی کشته نشده است بلکه بمرگ طبیعی مرده، اما کسی که مبارز و مجاهد راه حق باشد اگر هم در رختخواب بمیرد شهید است.

امروز هم اگر جمهوری اسلامی بخواهد دوباره شهادت دکتر را مطرح کند، سخنی فراتر از اینها برای گفتن نخواهد داشت.

طبق بررسیهای مخالفین رژیم از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷ سه هزار و هفتصد و چهل و پنج نفر به علل سیاسی تحت بازداشت قرار گرفتند که از این عده ۱۷۴ نفر در اثر شکنجه از پای درآمدند و ۱۳۷ نفر هم اعدام شدند.



احسان شریعتی پسر دکتر شریعتی می نویسد :
اینکه می گویند پدر مرا ساواک کشته است صحت ندارد.

اسناد ساواک دردست مخالفین

درگیری مأمورین ساواک با دانشجویان و اعضای کنفدراسیون، یکی از موارد مهمی بود که در مطبوعات خارجی انعکاس فراوان داشت. در روز اول ژوئن ۱۹۷۶ سیزده نفر از دانشجویان ایرانی، کنسولگری ایران در ژنو را اشغال کرده و عکس های شاه را پائین کشیده و شعارهایی علیه رژیم داده و به گاوصندوقی دست می یابند که حدود ۲۵۰۰ سند ساواک در آن بود که آن را برداشته و از کنسولگری می برند. با انتشار اسناد مزبور قسمتی از فعالیت مأمورین ساواک فاش گردید ولی چون در بعضی از اسناد کلمات رمز به کار برده شده که به شاه عنوان (منصور - نیکنام) داده شده خیلی مفاد آن روشن نیست. ولی چندسند آن چنین است:

بخشنامه سری وزارت خارجه به نمایندگی شاهنشاهی در خارجه در مدت اقامت موکب ملوکانه در خارجه، ژنو به عنوان مرکز اطلاعاتی شماره ۱ تعیین شده و آقای مالک نماینده ساواک با همکاری مأمورین امنیتی مربوطه اطلاعات رسیده را از جناب عالی دریافت خواهند داشت. اطلاعات مذکور را برای بررسی نهائی و اقدام لازم همانطور که سال گذشته عمل می شده، در اختیار فرمانده گارد شاهنشاهی در سنت موريس قرار خواهید داد. وصول

این دستور تلگرافی را اعلام فرمائید . خلعت بری .

سری - فوری - تلگراف ثابتی بامضای مستعار بامداد
با توجه به اینکه چهاردهمین کنفدراسیون در روز ۴ ژانویه ۱۹۷۳
درآلمان غربی (فرانکفورت) تشکیل خواهد شد ، خواهشمنداست
دستورفرمائید سریعاً نسبت به آموزش و توجیه لازم منابع واعزام آنها
اقدام مقتضی معمول و ضمناً اسامی منابعی که از طریق نمایندگی به
کنگره اعزام می گردند تلگرافی به مرکز منعکس شود .

بخشنامه به کلیه مأمورین شاهنشاهی شماره ۲۳۴۳۴ - تاریخ
۵۲/۸/۲۱ سری
چون اخیراً معدودی از مأمورین شاهنشاهی بدون توجه به
دستورالعمل های صادره از طرف وزارت امور خارجه مبنی بر نظر
مقامات امنیتی کشور در مورد عدم تجدید و یا تمدید گذرنامه های
اتباع شاهنشاهی ایران در خارج از کشور ، اقدام به تمدید و یا
تجدید گذرنامه های افراد مورد نظر نموده اند مراتب از طرف مقامات
امنیتی کشور به شرفعرض ملوکانه رسید اوامر مطاع همایونی چنین
شرف صدور یافته است (این يك دستور انتظامی و امنیتی است و
باید اجراء نمایند . ابلاغ نمائید)

در اجرای اوامر مطاع شاهنشاه آریا مهر خواهشمند است
دستورات صادره از مرکز را دقیقاً رعایت و از همان قرار عمل
فرمایند . بدیهی است تخلف از اجرای دستورات صادره موجب
مسئولیت شدید خواهد بود . وصول این بخشنامه را اعلام فرمائید .
از طرف وزیر امور خارجه

شماره ۳۱۵/۵۵/۳۵ به تاریخ ۴۹/۸/۲۸

مراقبت از خودروها

در روز ۴۹/۸/۲۷ وسیله عناصر ماجراجو و مخالف ، دریاك

بنزین خودروی رهبر عملیات شرکت در وین (اطریش) مواد منفجره ریخته شد و در نتیجه هنگام حرکت موتوربکلی منفجر و قطعه قطعه گردید لکن خطر جانی به بار نیامد. با وجود اینکه خطر برای کلیه نمایندگان ها و رهبران عملیات شرکت در خارج از کشور وجود دارد خواهشمند است دستور فرمائید اقدامات حفاظتی و مراقبت های لازم رابه عمل آورده هنگام پارک اتومبیل محل و امکانات دسترسی مخالفین را در نظر داشته باشند.

بدینوسیله لیست اسامی ۲۱ نفر از ایرانیان بالخصوص دانشجویان که گذرنامه آنان نایستی تمدید شود به پیوست ارسال می گردد. چنانکه به نظر آن نمایندگان تمدید گذرنامه افراد دیگری نیز به مصلحت تشخیص داده نمی شود مراتب را به مرکز منعکس نمایند تا مورد بررسی قرار گیرد.



در مسافرت اخیر تیم سارنصیری به ژنو قرار بر این شد که پس از مطالعات کامل در صورتیکه افراد مذکور در نمایندگی های سیاسی شاهنشاهی وفاداری خود را به سه اصل (نظام شاهنشاهی - قانون اساسی - انقلاب شاه و مردم) کتباً اعلام و تقاضای عضویت در حزب رستاخیز را نمایند گذرنامه آنان به مدت یک سال تمدید و در صورتی که طی سال های آینده تغییر در وفاداری خود ندادند طبق رویه گذرنامه هایشان تمدید و تجدید گردد در غیر این صورت همیشه تکلیف مملکت با آنها روشن خواهد بود.

در مورد افراد تحصیل کرده کشورهای پشت پرده که چند سال است دارای گذرنامه معتبر بوده و در صورت وفاداری به اصول سه گانه فوق و عضویت در حزب رستاخیز، گذرنامه آنان مرتب تمدید و نسبت به معاودت آنان به کشور تصمیم مساعدی اتخاذ گردد.



در حالی که اعلام می شود کلیه اعضاء کنفدراسیون درسراسر اروپا و آمریکا بیش از دوهزار نفر نیستند چگونه این

تعداد قلیل با درآمدهای دانشجویی و احياناً کمک های خارجی موفق شده اند ۸۵ سازمان دانشجویی در سراسر جهان ایجاد نمایند در حالی که دولت شاهنشاهی با اینهمه امکان نتوانسته حتی یک سازمان دانشجویی موافق در خارج تأسیس نماید.



با تأسیس يك انجمن دانشجویی موافق در لندن گزارشات حاکی است که مخارج سالیانه انجمن حدود ۹ هزار لیره است که سه هزار لیره آن درآمد خارج انجمن می باشد و بقیه ۶ هزار لیره باید از طرف وزارت خارجه و سازمان امنیت پرداخت گردد.



شاهنشاه ایران در مصاحبه مطبوعاتی در آمریکا گفته اند ساواک هرایرانی را که در آمریکا با دشمنان ایران وابسته باشد زیر نظر گرفته است. این کار با اطلاع و رضایت دولت آمریکا انجام می شود. هنری کسینجر وزیر خارجه آمریکا گفت: (این امر که آمریکا از زیر نظر گرفتن افراد ایرانی مقیم آمریکا وسیله مأمورین امنیتی ایران آگاه است درست نیست. اگر درست باشد دستور خواهد داد که متوقف گردد). سخنگوی وزارت خارجه ایران گفت ما با آمریکائیان دوست هستیم هر روشی که آنها پیش گیرند ما نیز همان رویه را در مورد مأمورین آنها اتخاذ خواهیم کرد.



رفیع زاده می نویسد: مقداری اسناد خصوصی مربوط به ساواک و کارهای دیگر در صندوق محرمانه سفیر ایران در آمریکا وجود داشت که سرلشگر مخاطب رفیعی آنها را به موقع از بین برد. از جمله اینکه اردشیر زاهدی نامه برای شاه فرستاده بود که به جان مورفی عضو کنگره پنجاه هزار دلار بدهد یا معامله ای با ایران برای او انجام دهد. شاه به دست خود برای او نوشته بود که به مورفی پول نقد ندهید بلکه با او قراردادی با بانک مادرنیویورک منعقد سازید. همچنین زاهدی پیشنهاد هدیه ای کرده بود برای

تولد یکی از سناتورهای آمریکائی، که شاه هم يك قالیچه زیبا فرستاد. یا اینکه زاهدی برای تولد همسر يك دیپلمات پیشنهاد هدیه کرده بود، شاه جواهر گرانبهائی فرستاد. یا اینکه کیسینجر دربارهٔ بازداشت مجدد زندانیان سیاسی و آزادی آنها از زندان برای شاه پیغام داده بود که دستخط های شاه همه وجود داشت. اسناد دیگری دربارهٔ فرستادن جواهر برای باربارا والترز روزنامه نگار و گزارشگر امریکائی یا حقوق ماریون جاویتس همسر سناتور آمریکائی در شرکت هواپیمائی ملی و... .

این قبیل اسناد سوزانده شد. وقتی رژیم اسلامی سفارت را در اختیار گرفت و صندوق را باز کرد، فقط در آن قرآن را یافت.

در ۱۹۸۵ ژنرال رفیعی از اوضاع گله داشت و می گفت: اگر آن اسناد به دست جمهوری اسلامی افتاده بود چه غوغائی علیه خانوادهٔ پهلوی می شد؟ صدها سند به خط شاه بود. من پرسیدم آیا از بدی وضع مالی خود به خانوادهٔ پهلوی اطلاع داده ای؟ در جواب گفت نه. برای اینکه آنها هم از وضع بد مالی خود حرف می زنند. من با خنده گفتم آنها وهم چنین شهبانو قسمت مهمی از ثروت و جواهرات خود را خارج کرده و مقداری از آن را به مبلغ ۳۰ میلیون دلار فروخته اند.



دکتر عباسعلی خلعت بری وزیر خارجه سابق در دادگاه گفت: هنگامی که در روزنامه های خارجی مطالبی دربارهٔ تعداد زندانیان سیاسی انتشار می یافت کمیتهٔ بین المللی صلیب سرخ خواستار گردید که بر اساس قراردادهای بین المللی از زندانهای ایران بازدید نمایند. وزارت خارجه با این درخواست موافق بود ولی ساواک مخالفت می کرد. بالاخره نظراین جانب مورد تأیید شاه قرار گرفت و در نتیجه سه هیئت به فاصله های زمانی از زندانهای ایران بازدید نمودند.

ساواک سعی داشت نفوذ خود را از راههای مختلف در قسمت

های مختلف وزارت خارجه بگسترانند. به همین جهت ساواک درهمه نمایندگیها دویا سه نوع مأمورداشت. عضورسمی، مأمورمخفی، بعضی ازاعضای محلی.

درمورد کارمندان وزارت خارجه، ساواک اطلاعاتی روی کاغذهای بدون مارک می فرستاد. مأمورین حفاظت در سفارتخانه ها ازطرف ساواک انتخاب می شدند و تعدادی از اعضای وزارت خارجه هم مخفیانه باساواک ارتباط داشتند. همچنین درسازمانهای سرپرستی دانشجویان نیز مأمورین ساواک بودند. مأمورین ساواک مراقب بودند مقامات سفارت وکارمندان محلی و غیرمحلی تحت تأثیر سیاست های منطقه مأموریت قرارنگیرند. به خصوص درکشورهای اروپای شرقی و همچنین درباره ایرانیان مقیم خارج و دانشجویان به خصوص بورسیه ها. در بعضی مواقع مأمورین ساواک دچار مشکلاتی می شدند ازقبیل مأمورین ساواک درمسکو که به جمع آوری اطلاعات می پرداختندکه ناچار به مراجعت به ایران می شدند. درکشورهای اروپا و آمریکا و کشورهای همجوار، ساواک فعالیت زیادی داشت. در بعضی موارد مأمورین ساواک که باید احتیاط می کردند تا شناخته نشوند، کارهایی می کردند چنانکه درپاریس به نمایندة ساواک تیراندازی شد. نقش ساواک دراروپا و آمریکا بیشتر درباره شناسائی دانشجویان بود. شعبه ژنو مسئول دانشجویان اروپا و آسیا و آفریقا بود و شعبه آمریکا هم سازمانی داشت که دستوراتی از شورای هماهنگی درنخست وزیری می گرفتند. ساواک و روحانیون طرفدار خمینی

یکی از اقدامات ساواک مراقبت دروضع روحانیون بود که با خمینی ارتباط داشتند. به رؤسای ساواک درشهرستانها دراین باره دستوراتی داده می شد. یکی از این روحانیون آیت الله جلیلی درکرمانشاه بود که ازخمینی حمایت می کرد و نامه ساواک در باره او چنین است:

ازاداره سوم - شماره ۶۴۱۴۵ ۳۱۷ تاریخ ۴۴/۱۲/۱۰ پیوست
- به ریاست ساواک کرمانشاه - علامت شیروخورشید - نخست
وزیری - سازمان اطلاعات و امنیت کشور - س. ۱. و. ۱. ک. سری
درباره شیخ عبدالجلیل جلیلی

عطف به شماره های ۴۵۱۵ / ۵ - ۴۴/۱۱/۲۴

و ۴۴۷۶ / ۵ - - ۴۴ ۶۱۱/۱۹

با توجه به اینکه اظهارات نامبرده علیه مقامات عالیله مملکتی و
مصلح ملی به نحوی است که بایستی تحت تعقیب قانونی قرارگیرد
لیکن بدون داشتن مدرک مستند و صرفاً به اتکاء گزارشات منابع،
نتیجه مطلوب از تعقیب وی عاید نخواهدشد لذا خواهشمند است
دستورفرمائید بابررسی طرق زیر به هر ترتیب که بیشتر به
مصلحت می باشد اقدام گردد.

۱ - کلیه اظهارات خلاف مصالح وی را وسیله منبع نفوذی ضبط
نموده و مراتب را به موقع اعلام نمایند.

۲ - مدارک مستندی علیه اقدامات بی رویه و غیرقانونی وی به
تدریج جمع آوری و پرونده مشارالیه را از هرنظر تکمیل فرمائید.

۳ - به منظور تضعیف وی از نظرمادی ومعنوی ترتیبی داده شود
که:

الف - افراد متنفذ و متمکنی که ازوی حمایت می کنند به
تدریج ازاطراف وی پراکنده شوند.

ب - وسایل تضعیف اشخاصی را که موجبات تقویت مالی وی
را فراهم می نمایند، به طرق مختلف (ازطریق اخذمالیات و
عوارض قانونی وسیله ادارات دارائی و شهرداری و غیره) فراهم
نمائید.

پ - به طورغیرمستقیم و به وسیله ایادی شناخته شده ترتیبی
داده شود که به طور کاملاً طبیعی نامبرده ازطرفداران ساواک معرفی
گردد.

نباید به طورمستقیم و به وسیله ساواک به ظاهر تعقیب شود.

به نحوی که عوامل وابسته به وی از پشتیبانی ساواک از وی مطلع و موجبات بدبینی آنان فراهم گردد.

۴ - ارتباط وی با عراق و قم دقیقاً تعیین گردد.

۵ - مکاتبات نامبرده کنترل و به طور کلی تمام اعمال و رفتار مشارالیه تحت نظر دقیق قرارگیرد.

۶ - نتیجه اقدامات معموله را به موقع اعلام نمایند -

از طرف مدیر کل اداره سوم - مقدم

آیت الله جلیلی بعداً به کارهای خمینی سخت معترض شد و بکلی از او فاصله گرفت. او و مخصوصاً پدرش از جمله روحانیونی بودند که در منطقه کرمانشاه طرفداران زیادی داشتند و همواره مورد احترام بودند.

اولین رئیس ساواک

با حمایت خارجیها می خواست رئیس کشور شود

سپهد تیموریختیار که درجلد پنجم کتاب درباره او به تفصیل مطالبی انتشاریافت ازجمله امرای ارتش ایران می باشد که چندبار شانس ریاست کشور پیدا کرده بود. یکبار درواقعه ۲۸ مرداد که آمریکائیهها بابازگشت شاه مخالفت کرده می گویند او را نامزد این کار کرده بودند. باردیگر پس ازبازگشت از آمریکا وملاقات باکندی وبارسوم هنگام اقامت در عراق وهمکاری نزدیک با حسن البکر وصدام و معاون او می خواست رژیم سلطنت را ساقط کند که درعراق به قتل رسید. ارتشبد فردوست درباره او چنین می نویسد: تیموریختیار را اولین باردرخانه اش دیدم. محمود ارم از افسران ژاندارمری که بعداً به سرلشگری رسید، باخواهش مرا به خانه بختیاربرد. خانه تیمور دریکی از خیابان های فرعی کاخ درطبقه دوم یک ساختمان کهنه ساز قرارداداشت که آن را اجاره کرده و با یک زن ازایل بختیاری و دختر کوچکش دروضع فقیرانه ای زندگی می کرد. دواتاق بااثاثیه کهنه وسیله پرده ازهم جدامی شد که دریک اتاق ازما پذیرائی می کرد و دراتاق دیگر زن و دخترش بودند. تیمور می خواست نشان بدهد که گرچه ازخانواده بختیاری است ولی وضع مالی خوبی ندارد و با حقوق نایب سرهنگی زندگی می کند. از ارم خواهش کرده بود که مرابه دیدارش ببرد تا وضع فقیرانه او را

به شاه بگویم تا حداقل خانهٔ بهتری برایش تهیه کند و من هم وضع او را برای شاه بیان کردم. درواقع آذربایجان داوطلبانه به ستون اعزامی پیوست و باکمک ذوالفقاریها باجسارت کامل جنگید و تعدادی ازدمکراتهارا کشت و بقیه را فراری داد، به همین جهت به درجهٔ سرهنگی واخذنشان نائل شد.

تیمور درحکومت مصدق فرمانده تیپ زرهی کرمانشاه شد و با توجه به اینکه از خانوادهٔ بختیاری بود انگلیسیها او را به آمریکائیا وصل کردند و با آن خصوصیات روحی مورد توجه آمریکائیا قرارگرفت. درجریان ۲۸ مرداد شبانه با واحد مسلح، خود را به تهران رساند که قوی ترین و منظم ترین نیروی نظامی درآن لحظه بود. این که رئیس (ام آی ۶) می گفت آمریکائیا قصدداشتند پس از ۲۸ مرداد یک نظامی قدرت را به دست بگیرد، نظرآمریکائیا تیمور بختیاربود نه زاهدی.

اینهم که انگلیسیها می گفتندهرافسری موفقیت کامل پیدا کند مورد قبول همه نخواهد بود اشتباه است زیرا هرافسری که موفقیت پیدا می کرد، همه از او دنباله روی می کردند.

در ۲۶ مرداد سرهنگ صمدی ۸ هزار افسر را درآمنی تئاتر دانشکدهٔ افسری جمع کرده و به محمدرضاشاه حمله کرد و افسران هم تأییدکردند ولی بعد از ۲۸ مرداد همه به پابوس اورفتند. وقتی جریان را به شاه گفتم پاسخ داد (وضع همین است، ایرانیها خیلی احساساتی هستند، یک روز فردی را به آسمان می برند و روز دیگر به زمین می زنند).

بی تردید اگر بعد از ۲۸ مرداد تیمور بختیار قدرت را بدست می گرفت، همهٔ افسران از او پیروی می کردند.

بعد از ۲۸ مرداد تیمور بختیار به دستور آمریکائیا فرماندار نظامی تهران شد و قدرت دردست او قرارگرفت. دیگر آن جوان ایلپاتی نبود. مست قدرت شد و بیادها کرد. توده ایها را قلع و قمع نمود. فدائیان اسلام را به جوخهٔ اعدام سپرد. به پیشنهاد آمریکائیا

اولین رئیس ساواک شد. شاه او را رئیس ساواک کرد تا از فرماندهی واحد نظامی به دور و سرگرم باشد. با ارتشبه‌دایت زدوبند خود را محکم ساخت و به درجه سپهبدی رسید. شاه از بختیار به وحشت افتاد، درحالی‌که بختیار روی ثریا حساب می‌کرد و امیدداشت رئیس ستاد ارتش یا نخست وزیر شود.

بختیار در ساواک به جمع‌آوری مال پرداخت و ثروت او به میلیاردها تومان رسید. مجموعه جواهرات و اشیاء عتیقه او بی نظیر شد. بختیار پول را برای قدرت می‌خواست. ده مستشار آمریکائی مشیرو مشار بختیار بودند و آمریکائیها روی او برای روزمبادا حساب می‌کردند. مدتی با پوران خواننده رابطه برقرار کرد و بعد همسریمنی را با تهدید گرفت. یمنی به من شکایت کرد. بختیار او را به زور سوار هواپیما کرد و به خارج فرستاد. بختیار زن اول خود را طلاق نداد و دخترش عروس سپهبد یزدان پناه بود. در جلسات شورای امنیت کشوری حضور پیدا نمی‌کرد یا اگر می‌آمد با سپهبدکیا مشاجره می‌کرد. شاه دستور داد هر دورا بازنشسته کنند. تیمور بختیار در کاخ سعدآباد میهمانیهای بزرگ می‌داد و در بلندگوها نام میهمانان را برای خواستن راننده‌ها اعلام می‌کردند. تا مراتب به گوش شاه برسد. به من محبت می‌کرد و هدفش این بود که نخست وزیر شود. وقتی امینی نخست وزیر شد هتاکی رابه او شروع کرد و با اشرف نزدیک شد. اشرف از شاه خواست که بختیار را نخست وزیر کند ولی امینی که مورد حمایت آمریکائیها بود از بختیار شکایت کرد و شاه هم دستور داد بختیار را تحت الحفظ به فرودگاه برده به اروپا بفرستند. بختیار با قدرت همسر و دوپچه اش به ژنو رفت و باشاه به مبارزه پرداخت. رئیس ساواک در ژنو سرهنگ حقیقی بود که از بختیار حمایت می‌کرد. موقعی که حقیقی فوت کرد ۳۲ میلیون فرانک پول در حسابش بود که معلوم نیست مال او بود یا بختیار. زیر سرهنگ حقیقی آه در بساط نداشت. ساواک به بانک سویس نامه نوشت که این پول متعلق به ساواک است که بانک

سویس حتی جواب نامه ساواک را هم نداد .
بختیار سرانجام به فرانسه و لبنان و عراق رفت و مقامات
امریکائی و انگلیسی او را مهره خوبی برای روزمبادا می دانستند .
درواقعه ۱۵ خرداد مقدم مدعی شد که بختیار با ارسال ۲ میلیون تومان
واقعه را راه انداخته است .

وقتی بختیار به عراق رفت حزب بعث امکانات وسیعی برای او
فراهم ساخت . با واسطت صدام حسین بادکتر رادمنش ملاقات کرد .
طرح بختیار این بود که از ایلام به کوههای بختیاری برسد و در آنجا
با جمع آوری نیرو به حرکت‌های پارتیزانی علیه دولت دست بزند
و منتظر موضع گیری سیاست خارجی نسبت به خود باشد . ولی
سرانجام توسط یکی از اطرافیان کشته شد .

وقتی بختیار کشته شد نصیری کلمه ای به من نگفت ، چون
جزو اسرار ساواک بود ولی ثابتی چنین گفت : ساواک موفق شد
از طریق شهریاری رئیس شبکه مخفی حزب توده که مأمور ساواک بود
با یک افسر فراری توده ای رابطه برقرار کند . افسر فوق سرگرد سابق
نیروی هوائی و مورد علاقه شدید بختیار بود . ساواک با سرگرد
توده ای قرار گذاشت که اگر موفق به قتل بختیار شود او را به پول
گزاف به آمریکای جنوبی اعزام کند . او هم پذیرفت . روزیکه آنها به
شکار می روند بختیار اسکورت عراقی خود را متوقف می کند و
تنها با افسر فوق به شکار می رود . به محض اینکه از اسکورت دور
می شوند افسر فوق بختیار را به رگبار می بندد و از مرز عراق
گریخته به ایران می آید . ساواک وعده خود را وفا کرد و او را با پول
قابل ملاحظه ای به آمریکای جنوبی اعزام داشت .

عامل قتل سپهبد بختیار کیست ؟

تاکنون آنچه منتشر شده این بود که سپهبد بختیار توسط
عوامل ساواک به قتل رسیده است . ولی اخیراً سرهنگ ستاد عیسی

پژمان کتابی تحت عنوان (اسرار قتل و زندگی شگفت انگیز تیموریختیار) منتشر ساخته که قتل بختیار به صورت دیگری اعلام شده است. با توجه به اینکه سرهنگ پژمان سالها رئیس ساواک در عراق بوده و اطلاعات عمیقی از وضع داخلی عراق دارد برای تکمیل مطالبی که درباره سپهبد بختیار در این سلسله انتشارات به نظران رسیده قسمتهائی از نوشته سرهنگ پژمان نقل می گردد:

در تابستان سال ۱۳۳۱ در میهمانی سازمان ورزشی ارتش سرتیپ حسین منوچهری (ارتشبد بهرام آریانا) فرمانده لشکرگارد مرا به رئیس ستاد خود سرهنگ تیموریختیار معرفی کرد و گفت: پژمان افسرخوب و میهن پرست و شاهدوست را به شما معرفی می کنم، ازیاران ماست. سرهنگ بختیار که افسری خوش قیافه، بلندقامت، باسبیلی پر پشت بود با گرمی دست مرا فشرد.

چندی بعد دکتر مصدق نخست وزیر وقت سرهنگ بختیار را مأمور کرد که به منطقه بختیاری رفته قیام ابوالقاسم خان بختیاری را که از منسوبین او بود و نافرمانی می کرد درهم شکند. در این مأموریت موفقیت حاصل کرد. علت آشنائی من با تیمسار آریانا بر اساس قبول عضویت در یک سازمان سری در بین افسران و دانشجویان دانشکده افسری به نام (نهضت ملی) بود. مسئول بالای آن تیمسار منوچهری (آریانا) بود ولی مبتکر و بانی این سازمان سرلشگر ارفع رئیس ستاد وقت ارتش به شمار می رفت. بعدها فهمیدم که این سازمان به منظور مقابله با اقدامات سرلشگر رزم آرا تشکیل شده است. چون من سرپرست ورزشکاران لشکر فارس بودم در مذاکراتی که با حضور تیمسار منوچهری و سرهنگ بختیار صورت گرفت از عدم رضایت افسران و درجه داران در ارتش، در زمان حکومت مصدق صحبت شد. تیمسار منوچهری گفت: شما در فارس افسران مورد اعتماد و وفادار به شاهنشاه را جمع و جور کنید. بختیار می گفت: شما افسران طرفدار مصدق را شناسائی کرده کارهای آنها را خنثی سازید و در مواقع لزوم به تیمسار فاضلی (سپهبد بعدی)

رئیس ستاد لشگرفارس مراجعه نمایند.

بعداز ۲۸ مرداد به سمت بازجو در رکن ۲ ستاد فرمانداری نظامی به کار مشغول شدم.

تیموربختیار متولد ۱۲۹۶ شمسی و پسر ارشد سردار معظم بختیاری بود. پس از خاتمه تحصیلات متوسطه به اتفاق شاپوربختیار برای ادامه تحصیل به بیروت رفت. بعد از اخذ دیپلم یک سال دوره مهندسی دید و سپس به فرانسه رفته و به دانشکده نظامی وارد گردید. در سال ۱۳۱۴ به ایران مراجعت کرد و در فروردین ماه ۱۳۱۵ بادرجه ستوان دومی فرمانده اسواران در هنگ مقیم جمشید آباد گردید. بعد بادرجه سرگردی به فرماندهی هنگ سوار شاپور منصوب شد که برای سازمان دهی نیروهای پارتیزانی به زنجان اعزام گردید و علیه دمکراتها اقدامات شجاعانه ای کرد تا درجه سرهنگ دومی ارتقاء یافت و محمود ذوالفقاری نیز به درجه سرهنگ دوم افتخاری نائل شد. سپس برای طی دانشکاه جنگ به تهران منتقل و در سال ۱۳۲۹ با احراز مقام شاگرد اولی فارغ التحصیل و به سمت رئیس ستاد لشگرگارد به فرماندهی (آریانا) منصوب شد.

بعد از اینکه فرمانده تیپ زرهی کرمانشاه می گردد با سرلشگر زاهدی تماس گرفته روز ۲۸ مرداد تیپ زرهی کرمانشاه را به تهران حرکت می دهد که چون زاهدی موفقیت حاصل می کند از نیمه راه دستور مراجعت به بختیار داده می شود. بعد از ۲۸ مرداد فرماندار نظامی تهران و فرمانده لشگر ۲ زرهی بادرجه سرتیپی شده و به آجودانی شاه نیز مفتخر گردید. در اوایل سال ۳۵ به ریاست ساواک و معاونت نخست وزیر منصوب شد.

تیموربختیار از پدرش مقدار زمین موروثی داشت و قبل از تصدی ریاست ساواک مرد ثروتمندی بود. همسر اولش ایران، دختر عموی خود او بود که ثمره این ازدواج یک دختر و یک پسر می باشد. دخترش به عقد پسر سپهبد یزدان پناه درآمد و بعد از فعالیت های ضد شاه آنها از هم جدا شدند. پسرش در آمریکا تحصیل می کرد و

بعد از انقلاب رستورانی در آمریکا تأسیس نمود ولی به اتهام فروش مواد مخدر دستگیر و زندانی شد.

بختیار مدتی قصد ازدواج با پوران شاپوری خواننده را داشت که سپهبدکیا و سپهبدعلوی مقدم گزارشاتی علیه او دادند که ازدواج صورت نگرفت. بعد با قدرت زن مطلقه یکی از روزنامه نگاران ازدواج کرد و ثمره آن دو پسر می باشد که یکی دریکی از دانشگاههای بغداد پزشک شده و دیگری به کارآزاد اشتغال دارد. فرزند پزشک دروقایعی که منجر به قتل تیموربختیار شد حضورداشت و دوگروهبان از تیپ هواینروزرا به قتل رسانید، ولی موفق به کشتن نفرسوم نشد که به ایران گریخت. او اکنون دریکی از بیمارستان های بغداد طبابت می کند.

درسال ۱۳۴۶ که اموال و دارائیهای منقول و غیرمنقول بختیار مصادره شد خانه مجلل بختیار درخیابان سعدآباد که زمین اوقلاً ازطرف شاه به او داده شده بود دراختیار نخست وزیری قرارگرفت و میهمانسرای دولت شد.

تیموربختیار افسری تحصیل کرده و فهمیده بود. درمقابل شداید مقاوم و درمقابل جنس لطیف ضعیف و برای به دست آوردن زیبارویان خود را به آب و آتش می زد. به مال و ثروت علاقه داشت و درگردآوری آن می کوشید ودرعین حال سخاوتمند و بخشنده بود. جسارت و شجاعت فراوان داشت. زن و پول و مقام و شکار مورد علاقه کامل او بود. دوستان فراوان درداخل و خارج داشت و دشمنانش هم خیلی سرسخت بودند.

وقتی سپهبد بختیار رئیس ساواک بود من نماینده ساواک درعراق بودم. ازکارهای مهم آن روزها یکی اجرای (طرح سبز) بود که اقدامات ما منجر به بازگشت رژیم سلطنت درعراق نشد بلکه سبب تقویت حزب بعث گردید که درخفا مشغول فعالیت برای براندازی عبدالسلام عارف بود. من با سرلشگر حسن البکر و صدام حسین درمحل اختفای شان گفتگو کردم. پادشاه ایران به

همه تعهدات خود وفادارماند ولی آنها بعد از رسیدن به قدرت نه فقط وفای بعهد نکردند بلکه اقداماتی هم علیه ایران کردند تا اینکه با اجرای (طرح پیروز) که موجب امضای قرارداد ۱۹۵۷ شد ساواک نقش حساسی درعراق داشت.

گزارشهای سپهبد کیا رئیس اداره دوم ستاد ارتش و سپهبد علوی مقدم رئیس شهربانی وقت علیه بختیار موجب شد که شاه قلباً ازبختیار ناراضی شود. درآبان ماه سال ۱۳۳۹ که کنده درانتخابات ریاست جمهوری آمریکا برنده شد شاه ناراحت گردید. اردشیرزاهدی سفیر ایران درآمریکا درانتخابات مبالغی خرج کرده بود و این امرموجب شد که سران حزب دموکرات ازشاه ایران ناراحت شوند. برای رفع کدورت دراواخر سال ۱۳۳۹ سپهبد بختیار به آمریکارفت تاموجبات رفع کدورت رادرملاقات باکندی فراهم کند. مدت سه هفته درواشنگتن منتظر تعیین وقت بود. پس ازسه هفته وقت ملاقات تعیین شد که سپهبد بختیار همراه دکترخسروانی سفیرایران درواشنگتن به کاخ سفیدرفته درانتظاربودند که کنده ازاتاق کنفرانس خارج شده سپهبدبختیاررا باخود به دفترش می برد. بختیار باحضورخسروانی به زبان فرانسه شروع به صحبت می کند و شرحی ازمشکلات ایران در سنتو و تبلیغات عبدالناصر علیه ایران بیان می کند. کنده می گوید ژنرال اینکه گفتی درست نیست ارتشاء و اختناق مشکل اساسی برای شما ایجاد کرده و کنده لیستی ازجیب خود درآورده که سی نفر ازوکلاهی مجلس، مبالغی رشوه داده تاانتخاب شده اند و سپس ازفساد اداری وفساددربار مطالبی گفت که جلسه با سردی پایان یافت و سپس سپهبد بختیار همراه دکترعالیخانی و دکتر تاجبخش به کانادا می روند. رادیو مسکو ضمن پخش خبر مسافرت آنها گفت پذیرائی ازبختیار درشان یک رئیس دولت بود.

دربازگشت به واشنگتن مقامات آمریکائی بابختیار تماس گرفته و می گویند درمراجعت به ایران ممکن است نخست وزیر شود.

بختیار می گوید من باید به امر پادشاه ایران نخست وزیر شوم و اساساً شاه ایران درکشورکارهای نخست وزیررا انجام می دهد و ازاین کار هم لذت می برد وباین طرز من نمی توانم اثر مطلوبی داشته باشم. مقام آمریکائی می گوید من به لندن خواهم رفت وبانگلیسیها هم مذاکره می کنم که شما نخست وزیر بااختیار باشید وشاه هم هرکاری بخواهدبکند بانظرشما باشد. بختیار می گوید باید به تهران برود تا جواب بدهد. درمراجعت بختیار به تهران شاه نسبت به بختیار خشمگین می گردد زیرا مقامات ایرانی از آمریکا گزارشاتی داده بودند. وقتی بختیار اجازه می خواهد که توضیح بدهد شاه می گوید (مرامرخص می کنید که بروم) وبلافاصله ازدفترش خارج می گردد. بعدازاین جریان وروی کارآمدن دولت امینی سپهبد بختیار ازکاربرکنار می شود.

بختیار درخیابان فیشرآباد دفتری برای دیدوبازدید تهیه می کند و عده زیادی روزانه به دیدارش می روند. شایعات درباره نخست وزیری بختیار زیاد می شود. پادشاه توسط سپهبد یزدان پناه پیغام می دهد که امینی مشغول پرونده سازی علیه او می باشد بهتراست برای مدت کوتاهی ازکشور خارج گردد که به ژنو می رود. بختیار درتمام اعیاد برای شاه تلگراف تبریک می فرستاد وجواب می گرفت. ولی یکبار که دربرلن یک فولکس واگن مواد منفجره موقع عبورشاه درمسیرگذارده بودند منتسب به فعالیت های بختیار درخارج ازایران گردید که به دنبال آن حکم بازنشستگی بختیار صادر وگذرنامه سیاسی اومسترد وگذرنامه عادی به بختیار داده شد.

یکباربختیار همراه ارتشبد هدایت به دیدار سپهبد زاهدی درژنو می روند که زاهدی ازبی مهریها و بی محبتی های شاه گله می کند. موقع ناهار که چندتن دیگرهم حضورداشتند صحبت ازاین می شود که در۲۸ مرداد نباید مجدداً شاه به ایران دعوت می شد. موضوع به گوش شاه می رسد، نتیجه این شدکه هدایت هم

سروکارش به دادگاه می افتد .

به تدریج گزارشاتی درباره فعالیت سپهبد بختیار علیه شاه منتشر می گردد . گفته می شود که بختیار باجمعی از روحانیون از جمله خمینی و بازاریان طرح سقوط رژیم پهلوی را تهیه کرده اند . پدر خمینی پیشکار بختیارها بود . پدر بزرگ سپهبد بختیار امیرمفخم وسائل رفتن خمینی را به نجف فراهم کرده بود . تیمور بختیار با منتظری روابطی داشت که در زمان ریاست ساواک به او کمک هائی کرده بود . گزارش می شود که بختیار با مصطفی خمینی و شیخ دعائی ملاقاتهائی داشته و به روایتی برای دیدار عبدالناصر به مصر رفته و مکاتباتی از طریق سفارت مصر در سوئیس با عبدالناصر داشته است .

سپهبد بختیار چند روز قبل از ۱۵ خرداد سال ۴۲ سفری به عراق کرد . برای حضور در مقبره پدرش و زیارت عازم کربلا و نجف شد و مقامات عراقی هم از او استقبال کرده و به او احترام زیادی می گذاشتند . ضمناً با بعضی از روحانیون و سران اکراد نیز ملاقاتهائی کرد .

روز ۱۵ خرداد ۴۲ در تهران وقایعی روی داد . به دیدار بختیار رفتم و گفتم از جریان دیروز تهران خبر دارید ؟ گفت نه چه اتفاقی افتاده است ؟ جریان را گفتم اظهار داشت با کسانی که امروز مصدر کار هستند وضع کشور به همین جاها خواهد کشید . بختیار همان روز از بغداد عازم بیروت شد .

خمینی وسیله آقا احمد طباطبائی نماینده سابق قم و مصطفی خمینی با بختیار در تماس بود . گفته می شد که روز ۱۵ خرداد ۴۲ مقامات عراقی یک فروند هواپیما در سربازخانه رشید آماده پرواز داشتند که اگر شورش ۱۵ خرداد به ثمر رسید بختیار به تهران بیاید و رئیس جمهور شود . در همان روزها ، قدرت همسر دوم تیمور بختیار با مبالغی پول به تهران می آید و سر تیپ بابا امجدی مدیر کل ساواک برای او تسهیلاتی فراهم می کند که بعداً مغضوب

می شود. دستوربازداشت قدرت بختیار هم داده شده بود که روز ۱۶ خرداد ازتهران به سویس رفت ولی سرهنگ صمصام آجودان سابق بختیار توقیف گردید.

سپهبد یزدان پناه و علی دشتی درمورد بختیار نزدشاه وساطت می کنند که پادشاه می گوید: درمورد دخالت بختیاردرواقعه ۱۵ خرداد تحقیق کردیم چیزی نبوده می تواند به تهران بیاید منتها بایدصبرکنند.

به هرحال تیموربختیار وقتی به ژنو بازگشت مخالفین اورا احاطه کردند. شاپورزندیا عضوهیئت دائمی نفت ایران درژنو که باساواک هم همکاری داشت به اوپیوست. سپهبد بختیار تصمیم می گیرد که به لبنان برود تا باکامیل شمعون رئیس جمهور سابق لبنان وملك حسین پادشاه اردن ملاقات ودرمورد املاک خود وبختیارها صحبت کند تا آنها باشاه ایران مذاکره کرده وبرای اوکاری انجام دهند. برای هرکدام ازآنها دوقبضه اسلحه شکاری مجهز به دوربین تهیه و بالندروور عازم لبنان می گردد. زندیا به بیروت واردشده و جریان را به سرلشگرعباس شقاقی نماینده ساواک درلبنان می گوید. به پلیس لبنان هم گزارش حمل اسلحه داده می شود که موجب توقیف بختیار می گردد. دردنبال همین جریانات ازطریق وزارت دادگستری ایران تقاضای استردادبختیار ازلبنان می شود. امام موسی صدر به سران کشورلبنان می گوید اگراسترداد بختیارصورت گیرد جلوی زندان رفته عبایم راباز می کنم ومانع خروج بختیار اززندان می شوم. ژنرال شهاب رئیس جمهورسابق لبنان از همدوره های بختیار به شارل حلو رئیس جمهور وقت فشارمی آورد ودرنتیجه بختیار به سویس فرستاده می شود. مدت ده روز بختیار در زندان لبنان درحال اعتصاب غذا به سر می برد. دولت عراق هم به دولت لبنان تذکر داده بود که درصورت استرداد بختیار دولت لبنان نیز موظف است افرادعراقی را که پس از انقلاب به لبنان رفته اند به عراق مسترد دارد.

ارتشبدنصیری هم به دنبال این جریان سرلشگرشقاقی را

احضار کرد و سرتیپ منصور قدر به لبنان اعزام که بعد سفیر ایران شد و با امام موسی صدر در افتاد و مراکز علمی که توسط امام موسی صدر بنیان گذاری شده بود مرکز مخالفین رژیم گردید.

بختیار پس از ده ماه از زندان بیروت آزاد شد و به ژنورفت. ظهیر عسیران لبنانی از هم دوره های تحصیلی بختیار به مقامات عراقی یاد آورشده که بختیار عامل مهمی برای سرنگونی رژیم ایران می باشد. بختیار دامنه فعالیتش را افزایش داد. چند نامه درباره اختیارات شاه و قانون اساسی نوشت. یک جزوه به نام (هفت تکایش) در مورد برنامه انقلابی دولت آینده خود منتشر ساخت. ستاد کوچکی برای هم آهنگی مبارزات تشکیل داد. دولت عراق از بختیار دعوت کرد که به عراق برود. در خرداد سال ۱۳۴۸ به بغداد رفت و کاخ بیلاقی رژیم سلطنتی عراق در اختیار او قرار گرفت. خانه نوری سعید مرکز ستاد فعالیت های بختیار شد. ابتدا گارد محافظ عراق امنیت او را عهده دار بودند ولی بعداً بختیار افرادی از ایرانیان مقیم عراق را برای حفاظت خود انتخاب کرد. نورالدین بختیاری منتخب برادر کوچک تیمور بختیار رئیس گارد محافظ او گردید که با ساواک هم ارتباط داشت.

آیت الله زاده اصفهانی و صالح بحر العلوم از روحانیونی بودند که مرتباً به ستاد بختیار می آمدند. کردهای مخالف رژیم ایران با او تماسهایی برقرار کردند. ساواک نیز افرادی را زندانی و بعد برای همکاری با بختیار می فرستاد تا در سازمان او نفوذ کنند. عباسقلی شهریاری کارگرسابق و عضو حزب توده که از طرف دکتر رادمنش برای تجدید تشکیلات حزب توده به تهران اعزام شده بود بازداشت و پس از تعهد همکاری با ساواک آزاد گردید و از طرف دکتر رادمنش به بختیار برای همکاری معرفی شد.

سرهنگ پژمان با بررسی اسناد و مدارک چنین می نویسد: اگرچه ممکن است ساواک برای قتل تیمور بختیار طرحی داشت ولی روزی که بختیار به قتل رسید طرح ساواک پیاده نشد.

(شهریاری همان مرد هزارچهره ایست که درجلدهای قبلی سران حزب توده درباره او مطالبی گفته و او را عقل منفصل دکتررادمنش دبیرکل حزب توده دانسته اند.) شهریاری عضویت ساواک را داشت و کلیه اطلاعات را (مستقیماً به ساواک می داد).

کلیه سلاح هائی که بختیار ظرف دوسال به ایران فرستاد که حدودشصت هزار اسلحه بود، شهریاری تحویل می گرفت و به ساواک تحویل می داد. حتی يك قبضه ازاین سلاحها به دست کسی نرسید.

شهریاری بعدازترور بختیار توسط چریکهای فدائی خلق ترور شد.

بختیار روابط بسیار نزدیکی باحسن البکر رئیس جمهورعراق و صدام حسین معاونش داشت. اغلب دیدار داشتند. ناگهان انتشار یافت که بختیار را کشته اند. مطلعین ازجمله عیسی ذبیحی چنین می گوید ژنرال بختیار همراه ۷ نفرکه عبارت بودند ازنورالدین فرمانده گاردش - پسر سپهبدبختیار - شهریاری - دوگروهبان ایرانی و يك گاردعراقی و يك راننده به قصدشکار به منطقه سعديه دره ۱۵ کیلومتری خانقین عزیمت می نمایند. به محض پیاده شدن ازاتومبیل بختیار باگلوله کشته میشود. دوگروهبان که ازهوانیروزبه بختیار پیوسته بودندمیخواهندفرارکنندولی باتیراندازی پسر بختیار کشته می شوند. اما هرچه شهریاری را تعقیب می کند موفق به کشتن او نمی شود. جنازه نیمه جان بختیار را به هلی کوپتر می برند که دربین راه فوت می کند. عیسی ذبیحی می گفت اینکارساواک است که به عضو خود شهریاری دستورقتل راداده است.

قرارنبود شهریاری همراه بختیار باشد. نورالدین رئیس گاردبختیار به اوگفت: نزدبختیار برو اجازه بگیر تا دراین سفر همراه باشی و ازهمانجا مسافرت خودرا به تهران انجام دهی و بختیار هم پذیرفت که این برنامه پیش آمد. طبق دستورصدام حسین کلیه اطرافیان بختیار دستگیر شدند و دريك دادگاه سری

محاكمه و محكوم به اعدام شدند. گویا ۸ نفر آنها مأمورساواک بودند. یکی از مقامات امنیتی بغداد چنین توضیح داده است:

روز حرکت، بختیار پشت رل نشسته و پسرش در کنار او بود. علاءالدین و راننده پشت سراو و شهرداری و دودرجه دازنیروی هوایی و راننده اش دنبال آنها در حرکت بودند. در چند کیلومتری سعدیه از توابع یعقوبیه متوقف شدند تا شهرداری رایپاده کرده خود به سمت دیگر بروند. در همین موقع ژنرال بختیار با شهرداری مشغول گفتگو می شود و دیگران هم در اطراف آنها بودند که ناگهان صدای تیربلند می شود که از تفنگ گارد عراقی برای کشتن شهرداری بود ولی اشتبهاً به بختیار می خورد که به زمین می افتد و (شهرداری) فرار می کند. دو گارد ایرانی بختیار به گارد عراقی حمله کرده او را جابجا می کنند و پسر بختیار هم دو گروه بان را می کشد و هر چه می دود شهرداری را پیدانمی کند.

تصمیم به ترور شهرداری از طرف (کا - ژ - ب) گرفته شده بود. زیرا شهرداری با ساواک ارتباط یافته و کلیه اطلاعات را به ساواک می داد. رزم آور (رهبری) که عضو کا - ژ - ب بود و با بختیار هم ارتباط داشته مأمور اجرای برنامه می شود. او به یکی از افراد گارد که همراه بختیار بوده دستور تیراندازی به سوی شهرداری را می دهد که اشتبهاً به ژنرال بختیار می خورد.

سرهنگ پژمان می نویسد: من در موقع قتل بختیار رئیس اداره اطلاعات شهرانی کل کشور بودم. به دستور رئیس شهرانی و به امر اعلیحضرت مأمور بررسی موضوع بختیار شدم. عیسی مرادی را که قبلاً کارمند کنسولگری عراق در کرمانشاه بود و بعداً راننده تاکسی هتل هیلتون شده بود، به عراق فرستادم. گزارش داد که وقتی شهرداری و بختیار مشغول صحبت بودند، گارد عراقی به سوی آنها تیراندازی کرد که در نتیجه تیر، به بختیار اصابت نمود. سپهبد مبصر رئیس شهرانی گزارش را به اطلاع اعلیحضرت رسانید. رئیس شهرانی گفتند: شاه از گزارش دچار تعجب شده بود.

سرهنگ پڑمان چنین نتیجه می گیرد: باتوجه به بررسیهایی که کردم هدف اصلی قتل شهریاری وسیله عوامل (کا - ژ - ب) در عراق بود که اشتهاها منجر به مرگ تیموربختیار شد. دست (کا - ژ - ب) را در این واقعه آلوده می بینم. شورویها با تیری که به طرف شهریاری خالی کردند به دو هدف می رسیدند. هم شهریاری را از تماس با ساواک بازمی داشتند و هم تیموربختیار را از قسمتی از فعالیتش در ایران وسیله شهریاری محروم می کردند ولی تیر به خطارفت. رزم آور و علاءالدین در تحقیقات اعتراف به دستور (کا - ژ - ب) مبنی بر قتل شهریاری کردند که آنها نیز جزو ۱۴ نفری بودند که توسط دولت عراق به دستور صدام حسین اعدام شدند. من به این باور هستم که پادشاه ایران در انتظار قتل تیموربختیار نبود و اگر ساواک هم طرحهایی داشته درموقعی که قتل صورت گرفته برای شاه باورکردنی نبود.



یکی از کسانی که در سفر آمریکا و کانادا سپهبد بختیار را همراهی می کرد می گفت من در تمام مذاکرات او با مقامات مختلف (غیر از کندی) شرکت داشتم. صریحاً می گویم هیچ جا سپهبد بختیار در مخالفت با شاه مطالبی نمی گفت ولی خود را در مقام نخست وزیری ایران می دید و در مذاکرات هم می خواست نشان بدهد که هنگام تصدی نخست وزیری چه کارهایی را انجام خواهد داد. اینکه گفته می شود افرادی از همراهان بختیار به شاه گزارش داده اند که بختیار در مذاکرات با کندی علیه شاه صحبت کرده و اظهار داشته که بهتر است شاه را برکنار و او را رئیس جمهور کنند صحت ندارد. زیرا در این مذاکرات غیر از خسروانی سفیر ایران در آمریکا شخص دیگری حضور نداشته که بتواند چنان گزارشی بدهد.

سرتیپ منصور قدر سفیر سابق ایران در لبنان نامه مفصلی به نویسنده کتاب نوشته که قسمتی از آن چنین است:

من خوشبختانه کلیه کتابهای شما را خوانده و آن را چون گنجینه ای در کتابخانه کوچک خود حفظ می کنم. ضمن ستایش از تحقیقات جنابعالی اطلاعات ذیقیمتی پیدا می کنم و ذهن مرا با وجود آنکه از سال ۱۳۱۸ تا سال ۱۳۵۷ در مشاغل حساسی خدمت می نمودم و قاعدتاً بایستی مطلع تر از این می بودم روشن می کند که بطور قطع برای عموم ایرانیان اطلاعات ذیقیمتی از این دوران خوب ایران عزیز ما فراهم گردیده است.

در صفحه ۳۵۷ جلد پنجم خبری درباره سپهد بختیار مرقوم داشته اید که (سپهد بختیار از بیروت به بغداد رفت و با کارهایی که از طرف سرتیپ قدر سفیر بعدی ایران در لبنان صورت گرفت موجب گردید که رابطه موسی صدر با شاه و دولت ایران تیره گردد) مطالب مندرجه در مجموع صحیح است ولی حقیقت امر غیر از این است که برای روشن شدن حقایق توضیحاتی می دهم چون معتقدم کتابهای (ایران در عصر پهلوی) مانند اسناد تاریخی باقی خواهد ماند و نمی خواهم مطالب نادرستی در آن باقی بماند.

بطور کلی ما شیعیان فقط دارای ۱۲ امام هستیم و استفاده از کلمه (امام) برای موسی صدر یا خمینی صحیح به نظر نمی رسد. استفاده از این نام توسط موسی صدر شروع شد زیرا بعنوان امام مسجد صور از قم به لبنان اعزام گردید و پس از انتخاب به ریاست مجلس عالی شیعیان لبنان عنوان امام را هم با خود یدک می کشید و بعداً هم خمینی از این لقب استفاده کرد.

در سال ۱۳۴۸ یا ۱۳۴۹ امام مسجد صور (شریف الدین) فوت نمود. شیعیان جنوب لبنان از آیت الله بروجودی درخواست نمودند که یک روحانی جوان برای امام مسجد صور اعزام دارند. آیت الله

بروجردی در صدد انتخاب حسین روحانی بودند ولی موسی صدر از موضوع مطلع گردید و سیله یکی از بستگان خود آقا احمد طباطبائی قمی از سپهد بختیار درخواست می کند تا از آیت الله بروجردی خواسته شود که سیدموسی صدر به لبنان اعزام گردد. سپهد بختیار به شرطی موافقت می کند که او در پیروت با ساواک همکاری کند. با این که آیت الله شریعتمداری از او می خواهد که به امور ساواک خود را درگیر نسازد ولی موسی صدر در پیروت تماس خود را با سرتیپ ناصری وابسته نظامی ایران که نمایندگی ساواک را هم داشت حفظ می کند. در آن موقع من مدیر کل اطلاعات خارجی ساواک بودم که از اختلاف سیدموسی صدر و سرتیپ ناصری اطلاع یافتیم ولی چون سپهد بختیار برنامه خاصی برای روحانیون داشت ارتباط او را مستقیماً با دفتر خود برقرار ساخت و از نظر مالی درخواستهای سیدموسی صدر را تأمین می نمود. این ارتباط به صورتی بود که وقتی سپهد بختیار به مخالفت با رژیم پرداخت ارتباط آنان ادامه یافت و از طریق سیدباقر صدر پایه گذار اصلی حزب الدعوه عراق ارتباط بختیار با عراق برقرار شد. هنگامی هم که بختیار در لبنان زندانی شد با پشتیبانی جدی سیدموسی صدر نجات یافت به همین جهت سیدموسی صدر در صدد مخالفین شاه قرار گرفت. در نتیجه همین جریانات بود که رابطه ایران و لبنان قطع شد و سفیر ایران در پیروت به تهران احضار گردید.

سیدموسی صدر جاه طلبی زیادی داشت، با وساطت مصطفی چمران با سفارت آمریکا در پیروت در ارتباط بود. با حافظ اسد نیز رابطه نزدیک داشت. با یاسر عرفات همکاری می کرد. با روحانیون عراق و فالانژهای مسیحی لبنان مربوط بود. فالانژها برای شکست قدرت طرفداران عبدالناصر در لبنان در صدد تشکیل یک مجلس عالی برای شیعیان برآمدند و سیدموسی صدر به ریاست انتخاب شد و برای ملاقات با پاپ به واتیکان اعزام گردید. در حضور پاپ و کاردینالها نطقی ایراد کرد و گفت خداشناسان اعم از مسلمانان و

یهودیان و مسیحیان باید بایکدیگر متحد شده علیه کفر و خدا
ناشناسی مبارزه کنند.

درسال ۱۹۶۷ با شکست عبدالناصر درجنگ اسرائیل و بالاخره
پس ازمرگ عبدالناصر بار دیگر موسی صدر درصدد نزدیکی باشاه
ایران برآمد. دراین موقع رابطه ایران و لبنان مجدداً برقرارشد و
رکن الدین آشتیانی که نسبتی هم با خاندان صدر داشت به سفارت
ایران درلبنان تعیین گردید. او ازطرفداران دکتر مصدق بود که
موسی صدر را حاضر می کند به تهران برود و باشاه ملاقات کند.
شاه هم این درخواست را پذیرفت. سیدموسی صدر درشرفیابی
حضور اعلیحضرت شاه را قانع می کند که برای اعتلای وضع
شیعیان سی میلیون دلار کمک کند تا زیر نظر موسی صدر یک
مجتمع دانشگاهی و پزشکی برای شیعیان لبنان تاسیس گردد.

درآن موقع درباره سفر سیدموسی صدر به تهران ازمن سئوال
شد توضیح دادم که او مبالغی از پادشاه سعودی گرفته و در سفر به
ریاض ازخلفای اولیه اسلام تجلیل کرده که عده ای ازشیعیان به
گفته های او معترض گردیدند و اصولاً هم او با پادشاه و خاندان
پهلوی مخالف است ولی گزارشات دکتر رکن الدین آشتیانی مورد
قبول قرارگرفت و با موفقیت ازتهران مراجعت می کند.

درهمان موقع ازسیدموسی صدر برای افتتاح مسجد مسلمانان
زوربخ که به خرج قذافی ساخته شده دعوت می شود که او هم به
زوربخ رفته ضمن نطقی ازقذافی تجلیل کرده و به شاه و رژیم ایران
حمله می کند که شاه ازاین اقدام ناراحت شده و مرا بعنوان
سفیرایران از اردن به لبنان فرستادند. هنگام دریافت اوراق
اعتبارنامه اعلیحضرت فقید به این مطلب اشاره فرمودند با وجود
اینکه ۳۰ میلیون دلار اعتبار تصویب شده و به خلعت بری
وزیرخارجه دستور داده اند که ازاین کمک منصرف شده اند و به من
دستوردادند که بدون اینکه درباره پرداخت کمک مزبور صحبتی
بکنی با موسی صدر مداراکن... ولی موسی صدر زرنک ترازان بود

که بتواند او را بازی داد. موجبات قهر و آشتی با سفارت ایران در لبنان فراهم گردید حتی دویار طرح ترور مرا پیاده کردند که توفیقی حاصل نمودند. یکبار نارنجکی به اتومبیل من پرتاب نمودند که چون از اتومبیل‌های ضد گلوله اعلیحضرت فقید بود به من آسیبی نرسید ولی از هروسپله برای حمله به رژیم ایران استفاده می‌شد و همکاران او بین اروپا و آمریکا به تحریکات مشغول بودند. وقتی علی شریعتی در بیمارستان لندن با بیماری قلبی فوت کرد مدعی شدند که ساواک او را در لندن به قتل رسانیده است. در نتیجه موسی صدر و مصطفی چمران و صادق قطب زاده با همکاری سازمان‌های فلسطینی مجلس یادبود مفصلی برای او برگزار کردند. در این مجلس موسی صدر و یاسر عرفات حملات شدیدی به شاه کرده و سقوط او را خواستار شدند.

باید توضیح بدهم که در سال ۱۹۶۰ برحسب پیشنهاد فالانژها شارل حلو رئیس جمهور وقت لبنان که می‌خواست موسی صدرا به ریاست مجلس عالی شیعیان تعیین کند ابتدا به او تکلیف شد که از تبعیت ایران خارج و تبعیت لبنان را بپذیرد که او هم گذرنامه خود را به مقامات لبنانی تسلیم نمود که به سفارت ایران در بیروت فرستاده شد و وزارت امور خارجه لبنان نوشت که سید موسی صدر به درخواست شخصی تبعیت لبنان را قبول کرده و از تبعیت ایران خارج گردیده است. ولی بلافاصله موسی صدر از سفارت ایران درخواست می‌کند که مجدداً گذرنامه او داده شود زیرا مدعی شده که قبول تبعیت لبنان صرفاً به خاطر پیشرفت امور شیعیان در لبنان بوده است. این درخواست مورد قبول سرلشکر پاکروان قرار گرفت و مقرر می‌گردد که گذرنامه جدید ایرانی برای سید موسی صدر صادر شود. ولی پس از اظهارات او در مجلس ختم علی شریعتی دستور داده می‌شود که چون موسی صدر شخصاً از مقامات لبنانی درخواست ترک تبعیت ایران را کرده دیگر گذرنامه ایرانی او تجدید و تمدید نمی‌شود. در آخرین شرفیابی خود در سپتامبر ۱۹۷۸ اعلیحضرت فقید فرمودند

چرا موسی صدر به فعالیت علیه من پرداخته است. در جواب عرض شد به دو دلیل یکی اینکه آخوندها در این موقعیت متوجه هستند کفه کجا سنگین تر است به آن طرف تمایل می یابند و دوم آنکه عدم پرداخت ۳۰ میلیون دلار اورا ناراحت کرده است. فرمودند به آموزگار بگوئید پولی در اختیار او بگذارد. در ملاقات جمشید آموزگار اوامر شاهانه را ابلاغ کردم با تلخی پاسخ دادند که به من چنین امری نفرموده اند. چون برای مراجعت به لبنان عجله داشتم و از طرفی سیدموسی در اوت ۱۹۷۸ ناپدید شده بود این موضوع دنبال نگردد.

غرض از ذکر این موضوع اینست که بگویم موسی صدر هیچگاه با شاه نظر موافق نداشت و با سایر مخالفین سیاست مشخصی راعلیه سلطنت پهلوی تعقیب می کرد. کراراً اقدام می شد از طریق مختلف با او که شدیداً مورد حمایت سفارت آمریکا در بیروت بود و با حافظ اسد و یاسر عرفات ارتباط نزدیک داشت اختلافات راحل کنیم ولی با اقدامات خود علیه شاه مانع از آن بود که این تماسها به نتیجه برسد و گاه تصور می شد که دستهایی اورا در مسیر معینی هدایت می کردند تا این که در لیبی ناپدید گردید.

به امید دیدار شما - منصور قدر

چرا حظيرة القدس را ويران کردند؟

سپهبد بختيار دفتر ساواک را به مرکز بهائيه منتقل کرد یکی از اقداماتی که در دولت علاء صورت گرفت خراب کردن (حظيرة القدس) مرکز بهائیان در تهران بود که سپهبد با تمناقليچ رئيس ستاد ارتش کلنگ آن را زد. ولی بازيگر اصلی صحنه تیموربختيار بود که پس از خراب کردن گنبد مرکز بهائیان دفتر مرکزی ساواک را به آنجا منتقل ساخت.

این امر برای راضی ساختن آخوندها بود و شاه و رژیم تصور می کردند با این کار روحانیون صمیمانه از رژیم حمایت خواهند کرد.



سرهنگ مصور رحمانی در این باره می نویسد:

شاه می خواست از آیت الله کاشانی دلجوئی بشود. به سرلشگر با تمناقليچ رئيس ستاد ارتش دستور داد به ملاقات آیت الله برود و اگر تقاضائی در محور نظرات دولت داشت به انجام برساند تا موجبات رضایت او فراهم شود. وقتی سرلشگر با تمناقليچ به دیدن آیت الله می رود سرتیپ خلبان مصطفوی که از بستگان آیت الله بود حضور داشت. در این ملاقات با تمناقليچ گفت: چه خدمتی از طرف دولت و ارتش برای ترضیه خاطر آیت الله ممکن است انجام شود. آیت الله گفت: (بیت المقدس را برای دنیای مسلمین خلاص کنید)

یا (بروید عتبات را برای شیعیان آزاد کنید) یا لا اقل (محل تجمع فرقه ضاله بهائی رادرتهران منهدم نمائید).

به دنبال این گفتگو دستور داده شد عکس هوائی از منطقه گرفته شود. همچنین گروهبان سهل علی، امربر اداره مهندسی ارتش دوندبان ۵ متری آماده کرد. روز بعد تیمسار با یک گردان سرباز ساختمان حظیره القدس را محاصره و برپام ساختمان رفت و کلنگ به دست گرفت و آن را خراب کرد.

خبرنگاران و عکاسان هم که حاضر بودند شروع به عکسبرداری کردند که در روزنامه های داخل و خارج چاپ شد.



علی کمالوند نماینده سابق مجلس وشاعر خوش قریحه که در جریان واقعه مزبور به جهاتی قرار گرفته بود در این باره چنین می نویسد:

در سال ۱۳۳۴ در ماه رمضان محمدتقی فلسفی واعظ به دیدار آیت الله بروجردی به قم می رود. بروجردی با عصبانیت به فلسفی می گوید: طبق شکایاتی که مسلمانان به من می کنند مدتی است مبلغین بهائی دست به فعالیت شدیدی زده اند و هیچکس هم از کار آنها جلوگیری نمی کند، امثال شما هم که اهل منبر هستید سکوت کرده اید. دولت هم نه تنها مخالفتی نمی کند بلکه از قرائن استنباط می شود که مساعدت و همراهی هم می نماید. در نتیجه بهائیت به سرعت اشاعه یافته تا آنجا که به دربار هم سرایت نموده بعضی از نزدیکان شاه حتی طیب مخصوص او بهائی می باشد.

فلسفی می پرسد که اجازه می فرمائید این مطالب به اطلاع شاه برسد؟ بروجردی تأکید می کند که حتماً این کار را بکنید. فلسفی در مراجعت از قم نزد دکتر حسن امامی (امام جمعه تهران) رفته تا سخنان بروجردی را به اطلاع شاه برساند. پس از دیدار شاه، امام جمعه به فلسفی تلفن می کند که اعلیحضرت مایلند مطالب را مستقیماً از خود شما بشنوند. وقت ملاقات تعیین

و فلسفی مطالب را می گوید. شاه هم علاقه شدید خود را به حفظ شعائر اسلامی بیان داشته و به فلسفی می گوید: شما هم ساکت نباشید هرطور لازم است تبلیغ کنید، خود من هم اقداماتی کرده دستوراتی خواهم داد.

فلسفی جریان ملاقات با شاه را به اطلاع آیت الله بروجردی می رساند و از آن روز در منبر خود سخنرانیهایی علیه بهائیه می کند که این مطالب در ماه رمضان از رادیو پخش می شود. از طرفی شاه هم به سپهد باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش دستوری دهد که به حظیره القدس رفته و با کلنگه آنجا را خراب کند. سپس باتمانقلیچ همراه سرلشگر بختیار و چند افسردیگر می روند و این کار انجام می شود که عکس آن هم در مطبوعات منتشر می گردد.

این جریان موجب شد که در داخل کشور يك فضای ضد بهائیکری به وجود بیاید و در خارج از کشور بهائیه دست به اقداماتی زده مجامع بین المللی را متوجه جریان مزبور ساخته اعتراضاتی می کنند که در نشریات خارجی مطالبی علیه ایران، درباره نقض حقوق بشر و نبودن آزادی مذهب و عقیده منتشر می گردد.

شاه که همیشه نسبت به انتقادات مطبوعات خارجی علیه کشور حساسیت داشت فوراً سپهد باتمانقلیچ را از ریاست ستاد برکنار ساخته و دستور می دهد که سازمان امنیت، فلسفی را از رفتن به منبر ممنوع ساخته و او را در منزل تحت نظر قرار دهند. همچنین از سایر آخوندها نیز تعهد گرفته می شود که در منابر علیه بهائیه حرفی نزنند.

وقتی آیت الله بروجردی از جریان امر اطلاع حاصل کرد به عنوان اعتراض به تصمیمات شاه، جلسات حوزه علمیه قم را تعطیل کرد و شایع گردید که ایشان برای همیشه ایران را ترک گفته و به عتبات خواهند رفت. این خبر توسط شبکه آخوندها به سراسر کشور اشاعه یافت و موجب تحریک توده های متعصب مذهبی شد

که تصمیم گرفتند برای جلوگیری از این مهاجرت از آیت الله کمالوند روحانی متنفذ لرستان که از مشاوران آیت الله بروجردی بود خواسته شود که درکار دخالت کند. او هم واسطه رد و بدل نمودن چند پیام بین شاه و بروجردی می گردد. در ملاقات اول آیت الله کمالوند از قول آیت الله بروجردی می گوید: ایران کشور اسلامی است و مردم این مملکت شیعه اثنی عشری هستند و در قانون اساسی هم که رژیم ایران سلطنتی شناخته شده صراحت دارد که مذهب شیعه اثنی عشری دین رسمی ایران می باشد. اگر قرار باشد دین مورد تجاوز قرار گیرد مسلماً رژیم و قانون اساسی مصون نخواهد ماند.

شاه از این تهدید ضمنی بروجردی عصبانی می شود ولی سعی می کند بر اعصاب خود مسلط باشد. در پاسخ می گوید آیت الله در مسائل مذهبی وارد هستند ولی از امور سیاسی و مملکت داری سیاست بین المللی آگاه نمی باشند. امروز با بودن سازمان ملل و اعلامیه حقوق بشر و مجامع دفاع از حقوق بشر نمی شود اقلیت های مذهبی را زیر فشار قرارداد. آقای بروجردی باید توجه داشته باشند در موقعیت فعلی که عوامل کمونیست داخلی و خارجی دشمن مذهب و سلطنت هستند، از هر فرصتی برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می کنند و مسلماً هر چنجالی که برپا می شود به نفع کمونیستها خواهد بود. شاه پس از کمی تأمل در حالی که حلقه انگشتر را از دست خود بیرون می آورد می گوید: آقای بروجردی تصور می کنند سلطنت مانند این حلقه انگشتر است که بشود به این آسانی بیرون آورد، مملکت دارای ارتش نیرومندی است که از قانون و سلطنت و مصالح عالیّه مملکت دفاع می کند. به آقای بروجردی از قول من سلام برسانید و بگوئید که خود من یک مسلمان شیعه علاقمند به مذهب می باشم و نظرات مذهبی آقای بروجردی اگر ایجاد محظوراتی نکند حتی المقدور رعایت خواهد شد.

پس از تهدید و تحبیب متقابل و رد و بدل شدن چند پیام قرار می

شود یکی از نمایندگان مجلس سئوالی ازدولت بکند و دولت وقت پاسخ کلی بدهد و از فلسفی هم رفع ممنوعیت شده و به منبر برود، مشروط بر این که از بهائیت سخنی نگوید.

سرانجام صفائی وکیل معمم قزوین متن سئوالی را به مجلس تقدیم می کند و دولت وقت هم مطالبی را که روی متن آن قبلاً توافق شده بود، در مجلس به عنوان پاسخ اعلام و تا حدودی محیط آرام می گردد. ولی محل حظیرة القدس تا سال های سال دفتر سپهد تیموریختیار و محل کارساواک بود.





Senior Iranian military officers attacking the Bahá'í National Centre, Teheran, 1955



Muslim clergyman and army officers taking part in attack on Bahá'í National Centre, Teheran, 1955



بختیارها نیز در عصر پهلوی فرازو نشیب فراوان داشته اند. موقعی که سردار اسعد وزیر جنگ رضاشاه بود نزدیک ترین فرد به او شمار می رفت، وقتی به زندان افتاد بعضی از بستگانش با داشتن مصونیت پارلمانی به زندان افتادند و مغضوب شدند. وقتی محمدرضا شاه پهلوی با ملکه ثریا ازدواج کرد باردیگر بختیارها همه کاره مملکت شدند. هنگامی که تیموربختیار در رأس ساواک بود اغلب بختیارها نقش حساسی در کشور پیدا کردند. وقتی سپهبد بختیار علیه شاه قیام کرد گروهی از بختیارها مورد سوء ظن قرار گرفتند که ناگهان تنی چند از آنان در روزنامه ها تیموربختیار را تقیح کردند حتی یکی از کسانی که کار مهم اداری داشت زیرنامه ها به جای بختیار (بخت یار) امضاء می کرد که خود را از بختیارها جدا بداند. آخرین بار هم وقتی شاپوربختیار نخست وزیر شد باردیگر نام بختیارها به سرزبانها افتاد و اگر رژیم سقوط نمی کرد و حکومت دکتر بختیار طولانی می شد مسلماً نقش بختیارها در کشور زیاد می گردید.

در دوران مشروطیت و استبداد صغیر هم بختیارها کمک مهمی به مشروطیت کردند و عامل مهمی در سقوط محمدعلیشاه بودند. از میان بختیارها دونفر به نخست وزیری رسیدند. (صمصام الملک بختیاری و دکتر شاپور بختیار) تنی چند از بختیارها هم در مقامات حساس دولتی و نفتی و درباری و پارلمانی قرار داشتند.

متأسفانه وقتی صفحات این کتاب زیر چاپ می رفت دکتر شاپوربختیار به ضرب چاقو در آپارتمان مسکونی خود در پاریس به قتل رسید. این بختیاری تحصیل کرده که در زندگی ۷۶ ساله خود همواره در داخل و خارج از کشور با رشادت مبارزه می کرد زندگی را ترك گفت. در جلدهای بعدی به تفصیل درباره او مطالبی انتشار خواهد یافت.



دخالت های دکتر ایادی در کارهای مملکت مخصوصاً در ارتش و شیلات جنوب و انتصابات عدم رضایت فراوان ایجاد کرده بود. روحانیون می گفتند چرا پزشک مخصوص شاه (بهائی است) و این کار را بهانه مخالفت با رژیم سلطنت قرار داده بودند.

پاکروان یا فیلسوفی که رئیس ساواک شد

هرکس که باسرلشگر پاکروان آشنائی داشته از علم و دانش و پاکی و درستی و بشردوستی او تجلیل می کند. دوران کوتاه ریاست ساواک اوهم باهیچ خاطرة تلخی مواجه نبوده است. خیلی ازافسران پاک و شریف با کمک او به ساواک راه یافتند. از مهمترین اقدام دوران ریاست ساواک او نجات خمینی ازمرگ بود.



مجله اخبارایران جریان را چنین نوشت:

پس از وقایع خرداد ۱۳۴۲ ترضیقات و فشار برعمامه به سرها شروع شد. آخوندمظهارارتجاع سیاه معرفی گردید ومقررات معافیت آنها ازخدمت وظیفه لغو شد. خمینی که به علت دخالت مستقیم درماچرا، قراربود طبق قوانین محاکمه و مجازات و محکوم به اعدام گردد به وسیله شاه عفو و تبعید شد. بعضیها معتقدندکه انگلستان عوامل داخلی خودرا به کارگرفت تا آیت الله را از اعدام نجات دهد. سرلشگرپاکروان که مردی وارسته بود درجریان دستگیری خمینی، باعلم نخست وزیر و نصیری رئیس شهربانی درتماس بود. يك شب علم به پاکروان خبر می دهد که حکم اعدام خمینی درجریان صدوراست وپایدجلوی آن را گرفت. پاکروان به سرعت نزدشاه رفته و خودرا روی پای شاه انداخته می گوید: اجازه بدهید

که خمینی از کشور تبعید گردد. شاه با تبعید موافقت نمی کند و می گوید: بایک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم گردد ولی در داخل کشور بماند. اصرار بیش از حد پاکروان موجب می گردد که شاه با تبعید موافقت کند. شاه می گوید: پس برو برای این کار راه حلی پیدا کن. چون در قوانین ایران هست که مرجع تقلید را نمی توان اعدام کرد ولی خمینی که مرجع تقلید نبود به همین جهت با آیت الله شریعتمداری و سیدجلال تهرانی مذاکره کرد، که هر دو دارای درجه اجتهاد بودند و با کمک چندتن از روحانیون حکم مرجعیت صادر می گردد که متفقاً نزد شاه می برند. سیدجلال تهرانی می گوید فقط یکبار دست شاه را بوسیدم و آنهم موقعی بود که شاه از اعدام خمینی صرف نظر کرد و موافقت نمود که به ترکیه برود. پاکروان وسیله مسافرت خمینی و بستگانش را به هزینه ساواک تأمین کرد. پس از چندی خمینی از شاه کتباً تقاضا کرد که به نجف برود. (این نامه به خط خمینی موجود است) مرتب برنج و روغن و خریزه و سایر احتیاجات خمینی به تبعیدگاه فرستاده می شد. وقتی خمینی به ایران بازگشت سرلشگر پاکروان به علت سه بار سکت قلبی در بیمارستان بود. عمال خمینی به بیمارستان رفته این بیمار در حال نزع را بایک وانت به دادگاه اسلامی می آورند و بعداً او را اعدام می کنند.



دکتر باهری به نویسنده کتاب می گفت: وقتی وزیر دادگستری بودم یک روز سرلشگر پاکروان رئیس ساواک به من تلفن کرد و گفت: قرار است به عنوان شاهد در پرونده تصادف راننده خود امروز به دادگستری بیایم زیرا بازپرس مرا به عنوان مطلع احضار کرده است ولی چون اعلیحضرت عازم سفر هستند و من باید در فرودگاه باشم نمی توانم امروز به دادگستری بیایم، می خواستم خواهش کنم که اگر ممکن است این کار روز دیگری صورت گیرد. من گفتم هیچ ضرورتی ندارد که شما به دادگستری بیایید، بازپرس برای جمع

آوری ادله می تواند به خارج ازدادگستری هم برود و به مطلعین مراجعه کند؛ روزی را تعیین بفرمائید بازپرس نزد شما خواهد آمد. ولی این مرد شریف باکمال ادب گفت: شأن و مقام دادگستری بالاتر از آن است، من باید خودم به دادگستری بیایم و به سئوالات بازپرس پاسخ بگویم. به همین جهت روز دیگری معین شد و پاکروان مثل سایر مراجعین به شعبه بازپرسی رفت و اطلاعات خود را داد و از شعبه بازپرسی خارج گردید. این نمونه ای ازطرزکار پاکروان بود. بدین جهت توانست احترام همگان را جلب کند.



دکترشاپوربهرامی آخرین سفیر ایران درپاریس درزمان شاه می گفت: بدون شك سرلشگر پاکروان ازبهترین و شایسته ترین سفرای ایران درپاریس بود ویاصراحت باید بگویم که ازهمه سفرایی که درفرانسه بوده اند مناسب تر بود. علاوه براطلاعات عمیقی که درباره کشور فرانسه و مقامات و سازمانهای آن کشور داشت روابط نزدیک و صمیمانه او با بسیاری ازمقامات و سازمانهای فرانسوی به صورتی بود که یکبار هنگام معاونت وزارت دربار به پاریس آمد و روی علاقه کاملی که به ایران داشت مرا به خیلی ازمقامات و سازمانهای فرانسوی معرفی کرد که باید بگویم همین امرموجب شد که درهای همه سازمانهای فرانسوی به روی من باز شد. درهایی که به روی هیچ سفیر خارجی باز نبود. به طورناگهانی عضو هیئت مدیره سازمانی شدم که از سفرای چند کشورتشکیل می شد و همه ساله جایزه بهترین کتاب را می داد. یا عضو هیئت مدیره يك آکادمی مهم شدم که قبل ازمین سفیر دیگری درآن عضویت نداشت. هرکس درفرانسه سمتی داشت به صورتی باپاکروان مربوط بود که به او احترام زیادی می گذاشتند. به نظر من موجب افتخار ایران و ایرانیان بود.



سرهنگ عیسی پژمان درباره سرلشگر حسن پاکروان چنین می

نویسد:

برای نخستین بار تیمسارپاکروان را در دفتر فرماندار نظامی ملاقات کردم. چون سپهبدبختیار درسفر بود، پشت میز اونشسته باکمال ادب ازمن استقبال کرد وگفت: من فعلاً متن مقررات سازمان اطلاعات و امنیت کشور را که باید تشکیل شود نوشته ام ولی خط فارسی من خوب نیست آن را بنویسید. چند روز پاکنویس قوانین و مقررات مربوطه طول کشید. درضمن پرسیدم که تیمسار فکر می کنید این مقررات در صورت اجراء منافع و مصالح ملی را تأمین می کند؟

تیمسار پاکروان که افسری پاکدامن و درستکار و خیرخواه ملک و ملت بود گفت: به شرط آنکه افراد خدمتگذار و شریف و علاقمند به کشور مأمور اجرای آن گردند. اوگفت: اعلیحضرت تأکید داشته اند که سازمان امنیت از نظر قوانین و مقررات و انتخاب افراد باید به صورتی درآید که کوچک ترین مشکلی برای مردم به وجود نیاید و با سازمانهای مشابه خود در جهان برابری کند. اعلیحضرت نمی خواهند کوچک ترین اقدامی که سبب نگرانی و ناراحتی مردم شود از طرف این تشکیلات صورت گیرد.

پس از تصویب قانون سازمان امنیت و تشکیل آن به ریاست سرلشگر تیمور بختیار طبق توصیه پادشاه ازین کلیه افسران، اقدام به انتخاب بهترین آنجاشد. سرلشگر حسن علوی کیا - دریابان عظیما - سرلشگر ماهوتیان - سرهنگ صمدیان پور (بعداً سپهبد) و حدود هفتاد و چند نفر دیگر انتخاب شدند که از بهترین افسران بودند و غیرنظامیان با داشتن تحصیلات عالی شروع به کار کردند. من هم تحت نظر سرهنگ دکتر مجتبی پاشائی که تحصیلات عالی حقوق را در سورین به پایان رسانیده بود و در مسائل اطلاعاتی و ستادی تجربه زیادی داشت قرار گرفتم. ولی متأسفانه اولین رئیس سازمان امنیت آن چنان از قدرت خود سوء استفاده کرد که شاه چاره ای جز برکناری او نداشت. سپهبد بختیار جمع اضرار بود. توانا

درمقابل خیلی از گرفتاریها ومشكلات وضعيف در برابر خیلی چیزها و اشخاص بی ارزش و كوچك. بابركناری بختيار سرانجام سرلشگرپاكروان به ریاست ساواك انتخاب گردید.

هنگامی که تصدی ریاست ساواك را درعراق داشتیم، همراه سپهبد بختيار و سرهنگ پاشائی به عمان پایتخت اردن سفرکرده ودرملاقاتی که باحضور وزیردربار اردن صورت گرفت، طرحی دربارهٔ براندازی رژیم عراق به اطلاع ایشان رساندیم که خیلی ازآن ابراز رضایت کرد و وعدهٔ همه گونه مساعدت را داد. صبح روز بعد که می خواستیم اردن را ترك کنیم سپهبد بختيار دستور داد که چهل هزارپوند به فرمانده گارد پادشاهی بدهم که بین افسران گارد تقسیم شود. چون این رقم زیاد بود تصورکردم چهارهزارپوند است ولی معلوم شد که همان رقم ۴۰ هزارپوند می باشد.

سرلشگر پاكروان درسمت های مختلفی که داشت، فرد صادق و وطن پرست بوده است. درسال ۱۳۵۷ یکی ازیاران وفادار پاكروان برای خداحافظی می خواهد نزد ایشان برود ولی پاكروان می گوید من به دیدار شما می آیم. ساعتی بعد باچهره ای رنگ پریده و غمناك نزد او می رود وشروع به تشریح وضع آشفتهٔ كشورکرده اظهارتأسف می کند ازاینکه پادشاه ایران به هیچ وجه قادر به تصمیم گیری نیست، چه بسا حق هم داشته باشد. زیرا دیروز می باید تصمیم می گرفت، امروز دیراست و فردا دیرتر. آنهم فردائی که (نه ازتاك نشان ماند و نه ازتاك نشان).

دوست دیرین پاكروان به او پیشنهاد می کند که هرچه زودتر كشوررا ترك گوید چون همهٔ افراد خانواده اش هم درخارج هستند. ولی پاكروان می گوید: (خیر - من ازایران خارج نمی شوم. همین روزهاست که باید درایران بمانم. درایران می مانم و دراینجا خواهم مرد.) همان طور هم شد.



گلریز بلانشه درکتاب (ایران - انقلاب به نام خدا) می نویسد:

ژنرال پاکروان درسال های آخر رژیم می گفت: شاه واقعاً عوض شده است. او عمیقاً تحت تأثیر خان کارلوس پادشاه اسپانیا قرارگرفته است. دلش می خواهد سیاست مشابه او را درپیش گیرد. نمونه آزادبخشی اسپانیا شاه را تحت تأثیرقرار داده است. آیا امری این چنین مطمئن است. آیا می توان فرانکو بود و به خان کارلوس مبدل شد؟

یکی ازیستگان سرلشگر پاکروان برای نویسنده کتاب تعریف می کرد که وقتی رژیم خمینی او را بازداشت و قصداً اعدامش را داشت من به دیدنش به زندان رفتم. تقریباً آخرین روزهای حیاتش بود. به من گفت: به شما پیغامی می دهم که به خاطر داشته باشید. من درزندگی مرتکب یک اشتباه شده ام و آنهم نجات خمینی ازاعدام بود که بلایی برای مردم ایران و جهان متمدن و دنیای اسلام شده است، به علت همین اشتباه باید اعدام شوم.

منصوررفیع زاده نماینده ساواک درآمریکا که درکتاب شاهد خود، ازپاکروان تعریف زیادی کرده و او را 'اریاب' خود می داند می نویسد: وقتی مقدم جانشین نصیری شد نزدپاکروان رفتم. درآرامش کامل بود. اختلاف نصیری و مقدم را برای او شرح دادم گفت مقدم حق دارد. نصیری اشتباه می کند، اسم ساواک را خراب کرد، آدمهای زیادی را کشته حالا باید تاوان پس بدهد. گفتم فکر می کنید چه بر سرمملکت می آید؟ پاکروان گفت: من جز نابودی خودمان هیچ پیش بینی دیگری نمی توانم بکنم. ترو خشک باهم می سوزیم، راه نجاتی نیست. پرسیدم آیا نمی شود از اعلیحضرت تقاضا کرد که جلوی این کشتارها را بگیرد؟ زیرلب گفت: نخواهد فهمید. گفتم باشاه ملاقات کنید همه چیز دارد نابود می شود. پاکروان عکسی از شاه و خودش را درفرودگاه تهران نشان داد وگفت: این عکس پیش از تبعید خمینی است. داردشاه

فحش می دهد. چون من با کشتن آیت الله مخالفت کردم. يك سال است که شاه را ندیده ام. امکان ندارد به حرفم گوش بدهد و دلش نمی خواهد مرا ببیند و من هم تمایلی به دیدارش ندارم. چه چیزی وجود دارد که می توانم به او بگویم که قبلاً نگفته باشم. هیچ امیدی نیست، همه دیوانه شده اند، من زندگی ام را کرده ام ولی خیلی ها کشته خواهند شد. آیا با دکترقائی حرف زده ای؟ گفتم نظرش مثل شماست. پایان کار است. هیچ کاری از دست مان بر نمی آید.

بعداً دکترقائی آخرین دیدار خود را با پاکروان برایم تعریف کرد که می گفت همیشه مخالف دیکتاتوری و طرفدار دموکراسی بوده است ولی سرنوشت نگذاشت که در رژیم دموکراسی زندگی کنیم. من دیکتاتوری نظامی را تحمل کردم و می توانستم تاب بیاورم. اما برای آینده ایران ترکیبی از دیکتاتوری نظامی و مذهبی را پیش بینی می کنم و فکرمی کنم بتوان با آن کنار بیایم. دنبال سمی می گردم و به فکر خودکشی افتاده ام.

در سال ۱۳۵۸ پاکروان در برابر جوخه اعدام قرار گرفت. شایع شد که برای خمینی پیغام داد که با نقشه شاه برای قتل آیت الله مخالفت کرده و به همین دلیل از کار برکنار شده است. حال شما می خواهید مرا بکشید. شایع است خمینی پاسخ داده بود تو بایستی همان وقت که فرصت داشتی مرا می کشتی، من مثل تو... نیستم.



یکی از کسانی که در زندان با سرلشگر پاکروان بوده برای نویسنده کتاب چنین نقل کرده است:

يك روز پاکروان را در کریدور زندان خیلی ناراحت دیدم که قدم می زد و سیگار می کشید. به او گفتم تیمسار چرا این قدر ناراحت هستی شما که می گویند جان خمینی را نجات داده اید حتماً به شما صدمه ای وارد نخواهد شد. پاکروان گفت: اشکال کار همین است. وقتی خمینی بازداشت و در محل امنی نگه داری می شد

خیلی تلاش کردم که از اعدام او جلوگیری شود. روزی که اعلیحضرت موافقت فرمودند شخصاً به محلی رفتم که خمینی در آنجا تحت نظر بود. وقتی وارد اتاقش شدم به او اظهار ادب کرده و حتی سلام نظامی دادم. نه تنها از جای خود بلند نشد بلکه با چشمان تیز خود فقط نگاهی به من انداخت و یک کلمه هم صحبت نکرد. گفتم برای شما خبر خوبی دارم. بدون اینکه آثارشادی در چهره اش دیده شود به من خیره خیره نگریست. گفتم اعلیحضرت همایونی موافقت فرمودند که از محاکمه و اعدام شما صرفنظر شود. خمینی به جای تشکر گفت: اگر روزی قدرت به دست من بیفتد شماها را خواهم کشت. از این گفته او بی نهایت ناراحت شده و با عصبانیت او را ترك گفتم. حال که قدرت به دست او افتاده حتماً مرا خواهد کشت.



در جلد شماره ۳۸ اسنادلانه جاسوسی این مطلب به چاپ رسیده است:

تیمسار پاکروان وقتی رئیس ساواک بود، ترتیب تبعید خمینی را به ترکیه داد. وقتی خمینی به قدرت رسید به پاکروان اطمینان داده شد که امنیت جانی او در مخاطره نخواهد بود. ولی پنج روز بعد از دستگیری دریک دادگاه انقلابی محاکمه و اعدام شد. هنگامی که می خواستند برای دفن جسد، او را شستشو دهند پاسداران متوجه شدند که او ختنه کرده نیست، بنا بر این مسلمان نمی باشد و نباید دفن شود. آنها بدن او را پشت وانت بستند و آن را در دایره بزرگی به حرکت درآوردند تا از هم پاشید. این وحشیگری ها موجب می گردد خمینی بیش از آنکه مستقر شود باید برود. (این نشریه توسط جمهوری اسلامی چاپ شده است.)



مطلعی هم می گفت سرلشگر علوی کیا که روابط نزدیکی با سرلشگر پاکروان داشت در روزهای سقوط رژیم با اصرار پاکروان همراه خانواده اش از ایران خارج گردید. پاکروان می گفت: وضع به

صورتی نیست که شما درتهران به اقامت خود ادامه دهید ولی هیچ ازحیات خود بیم نداشت و حتی می گفت ممکن است پس از سقوط رژیم من هم کشته شوم. معهذا خود او درتهران ماند و به جوخه اعدام سپرده شد.

* * *

سرلشگر پاکروان درسال ۱۲۹۰ شمسی درتهران متولد شد. تحصیلات نظامی را در آموزشگاه نظامی 'پوواته' و دانشکده افسری 'سن سیر' دررشته توپخانه به پایان رسانید. مدتی دردانشکده افسری ایران به تدریس پرداخت. مشاغل او عبارت بودند از وابسته نظامی ایران درهندوستان، رئیس سازمان امنیت کشور، وزیراطلاعات و جهانگردی، سفیرایران درپاکستان و فرانسه، مشاور ومعاون وزارت دربار.

داشتن شغل ریاست ساواک شغلی است که خواهی نخواهی برای انسان دشمن می تراشد ولی پاکروان دراین شغل بود و اینهمه از او ذکر خیر می شود.

آنهايي که پاکروان را خوب می شناسند می گویند برای کاری که ساخته نشده بود، همین ساواک بود. او اصلاً نباید به ریاست ساواک منصوب می شد. بهترین کار برای او سفارت درخارج به خصوص همان کشور فرانسه بود. منتقدین می گویند اعتیاد زیاد به مشروب و سیگار به او لطمه زیادی زد. ولی علم و دانش و ادب وتواضع ومردمداری پاکروان کم نظیر بود.

* * *

امینه پاکروان مادر سرلشگر پاکروان اجدادش فرانسوی بوده اند. بیوگرافی او که توسط فرزندش درکتاب 'کارنامه زنان مشهور ایران' تألیف فخری قویمی چاپ شده چنین است:

امینه پاکروان پدرش ایرانی ومادرش اطریشی بود. فامیل پدری او از دیپلماتها بوده اند. مادرش دختر يك افسر نیروی دریایی و بعضی از اجدادش فرانسوی بوده و ادبیات فرانسه تأثیر و نفوذ به

سزائی در محیط زندگی آنها داشته است.

چون شوهرش نیز دیپلمات بوده سالها در ترکیه، مصر، آلمان، فرانسه به سر برده و به خاطر تحصیل فرزندش سالها در بلژیک و فرانسه اقامت داشته است. خانم امینه پاکروان کتابهای 'شاهزاده گمنام، آغا محمدخان، نسل چهارم، عباس میرزا' را در پی به رشته تحریر درآورده است.

در خارج از کشور کنفرانس هایی به زبان فرانسه و آلمانی و انگلیسی درباره معرفی مینیاتور ایران می داد. خانم امینه پاکروان همچنین معلم زبان فرانسه محمدرضا شاه پهلوی و چندتن از افراد خاندان سلطنت پهلوی بوده است.

ده سال بعد از اعدام پاکروان کیهان لندن مورخ ۱۳۶۸/۸/۷
چنین نوشت:

به دعوت خاندان پاکروان روزیکشنبه ۹ آوریل ۱۹۸۹ به مناسبت یادبود دهمین سالگرد درگذشت سرلشگر حسن پاکروان مراسمی در راک ویل - مریلند (آمریکا) برگزار گردید. در این مراسم به ترتیب خانم سعیده پاکروان، کریم پاک روان (فرزندان) او، جمشید آموزگار، تیمسار ورهرام و سرلشگر ایرملو صحبت کردند و مطالبی در رابطه با خدمات آن شادروان بیان کردند. شهرام جاویدپور نیز نوشته ای به این مناسبت بین حاضران توزیع کرد که بخشی از آن چنین است:

امیر ارتش ما، سرلشگر حسن پاکروان در ساعت ۲ بامداد روز چهارشنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ به ابدیت پیوست و به جان باختن در راه ایران مفتخر گردید.

دفتر عمر این امیر دانشمند ارتش ما، که با حکایتی از صفا و پاکي آغاز گردیده بود با حماسه ای از دلآوری بسته شد و سوگ او قلب های میهن پرستان را به خون کشید.

منصور رفیع زاده نماینده ساواک در آمریکا دربارهٔ برکناری سرلشگر پاکروان از ریاست ساواک چنین می نویسد:

وقتی در آمریکا خبر تغییر پاکروان را شنیدم، خیلی ناراحت شدم. او ارباب من، رفیق من بود. جنتلمنی روشن فکر بود، مردی که می توانست نقش مهمی در ایران داشته باشد. در حالی که نصیری جانشین او مردی بود با تحصیلات کم. می دانستم که تغییر پاکروان به خاطر این بود که با اعدام خمینی مخالفت کرده و گفته بود مرگ خمینی موجب خواهد شد که به سقوط رژیم سلطنت منتهی گردد که در نتیجه همین اقدام خمینی تبعید گردید.

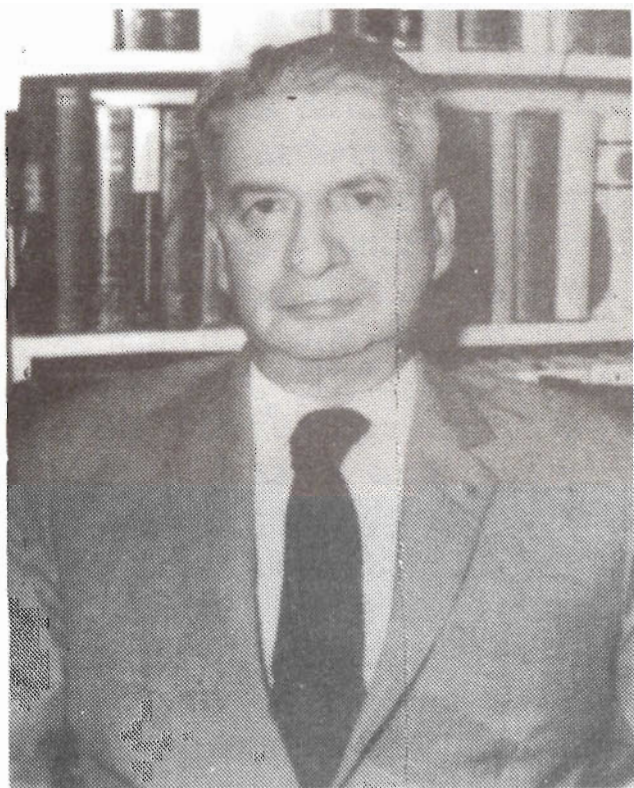
وقتی از آمریکا احضار شدم و به دیدن ژنرال نصیری رفتم او گفت: من می خواهم افراد خودم را به کارهای حساس بگذارم نه افراد پاکروان را که حتی در آسانسور به خواب می رفت. قبل از دیدن نصیری به دیدن مقدم رفتم که گزارش کارمن را ارائه داد که خلاصه اش چنین بود: (رفیع زاده ۶ سال هست که نتیجه کارش صفر بوده است. دربارهٔ مطبوعات و تظاهرات گزارشی می دهد. او از طرفداران دکتر بقائی است همچنین از دوستان اردشیر زاهدی می باشد.)

رفتار نصیری در جلسهٔ اول ملاقات با من بد بود. ولی وقتی توجه یافت که با سیا در ارتباط هستم روابطش تغییر یافت و با اینکه گفته می شود جانشین من هم تعیین شده مجدداً مرا به آمریکا فرستاد.

ارتشبد نصیری به من گفته بود که شاه نسبت به خواهران و برادران و همسرش حسادت دارد. یک بار گزارش دادم که نطق یکی از بستگان شاه در سازمان ملل خوب بود. نصیری به من گفت: هرگز از این گزارشها به تهران نفرست. اگر هم بفرستی من در گزارشم خیلی به طور خلاصه به آن اشاره می کنم. برای اینکه شاه مثل عقابی است که دوست ندارد هیچ چیزی بالای سر او باشد.

وقتی در قاهره با رضا پهلوی دیدار کردم او می گفت شهبانو

ازمن متنفر است. دلیلش این است که يك بارژنرال نصیری به من تلفن کرد که ۴۷ هزار دلار پول نقد را به کافه ای برده و به مردی که منتظر من است تحویل بدهم و رسید بگیرم. این کار را کردم. در آنجا يك مرد ریشوی کثیفی را دیدم و پول را دادم. روز بعد وقتی از نصیری پرسیدم این شخص کی بود گفت: او يك موزیسین است. شهبانو دوستان زیادی مثل اودارد. حالا بعد از سالها می فهمم که چرا شهبانو ازمن نفرت دارد.



ر حسن پاکروان

زندگی پرماجرای ارتشبد نصیری

از جمله امرای ارتش که رابطه بسیار نزدیک با شاه داشت (نعمت الله نصیری) بود که امرای ارتش او را نه تنها از نظر هوش و ذکاوت درخشان نمی دانستند بلکه یک افسر معمولی و کم اطلاع بود که جانشین سرلشگر پاکروان شد که از نظر دانش و فضل و پاکی نمونه بود. نصیری وقتی فرمان عزل دکتر مصدق را ابلاغ کرد و توقیف شد ستاره اقبالش درخشید و با واقعه ۲۸ مرداد توانست مقامات عالی را یکی پس از دیگری طی کند و مشاغلی از قبیل ریاست شهربانی کل کشور، رئیس ساواک، سفیر ایران در پاکستان را به دست آورد. او که ۱۶ سال در رأس ساواک بود قدرت فراوانی کسب کرد. در همه کارها دخالت می نمود. همواره یک برادرش درسنا و چندتن از بستگان و وابستگانش در مجلس شورایی عضویت داشتند. برادرش سناتور نصیری و برادرزاده اش دکتر نصیری و همچنین دکتر صفائی پسر خاله اش که از سمنان وکیل مجلس بودند با آنها از نزدیک آشنائی داشتیم. انسانهای شریفی بودند و در مشکلاتی که بین مردم و ساواک پیش می آمد خیلی کمک می کردند.

شهر کوچکی نظیر سمنان به برکت وجود او تبدیل به استان شد در حالی که منطقه بزرگی مثل گرگان که سال ها مردمش

متقاضی بودند، به علت نداشتن شهروندی نظیر نصیری آرزوی استان شدن هنوز که هنوز است به دل مردمش مانده است.



فردوست درخاطراتش می نویسد:

وقتی محمدرضا شاه به من دستور داد که یک فرمانده گارد به او معرفی کنم که لااقل توده ای نباشد من حسن اخوی (سرلشگر) را به خانه خود دعوت کردم. قبلاً کتاب لیست افسران را از استاد ارتش گرفته بودم. او حافظه ای قوی داشت، تقریباً ۹۰ درصد افسران را می شناخت. سرانجام دونفر را در نظر گرفتیم (برزگر - نصیری) اخوی نوشت که نصیری برای ریاست گارد مناسب تر است. چون افکار کمونیستی ندارد و تحت تأثیر حرفهای دیگران برای براندازی شاه قرار نمی گیرد و فرد وفاداری خواهد بود. اما از نظر هوش و ذکاوت در درجه ۲ قرار دارد که این ضعف برای این پست مهم نیست بلکه وفاداری مهم است. نزد شاه رفتم و برزگر و نصیری را پیشنهاد کردم. شاه نصیری را اذوره دانشکده افسری خوب می شناخت و او را انتخاب نمود. فرمانده هنگ پیاده کرمان بود. وقتی فرمانده گارد شد از من تشکر نمود و گفت: (تا عمر دارم این محبت شما را فراموش نمی کنم).



منصور رفیع زاده می نویسد: ساواک مقدار زیادی اعتبار برای دادن هدیه داشت که به شخصیت ها و مقامات و روزنامه نگاران می داد. گاهی روزنامه نگاران هدایای شاه را قبول نمی کردند که شاه می گفت بهتر است به خانه آنها به فرستید. ولی می گفتیم اگر برگردانند صورت خوبی ندارد. باریارا والترز گزارشگر معروف آمریکائی که بادر بار ایران روابط نزدیکی داشت حتی بعد از فوت شاه هنگام مصاحبه با فرح گوشواره هدیه ایران را به گوش داشت. وقتی ارتشبد نصیری برای معالجه به آمریکا آمده بود در بیمارستان به دیدارش رفتم که به تلویزیون آمریکا نگاه می کرد

که خبربرکناری نیکسون را به مناسبت جریان واترگیت منتشر می ساخت. نصیری خیلی ناراحت شده بود و گفت: شاه متأثر خواهد شد، زیرا هیچکس به اندازه نیکسون برای شاه مفید نبود. دوست خیلی خوب شاه بود و شاه هم به او خیلی کمک کرد. سفیرما طرزکمک را می داند.

شایع این بود که شاه ۶۰ میلیون دلار برای مبارزات انتخابات نیکسون اختصاص داده بود که ۸ میلیون دلار آن توسط ایرانیهای واسطه نفله شد و ۵۲ میلیون دلار دیگر به صورت مختلف اختصاص یافت. مقداری به مکزیك برده شد و نقد برگردانده شد و مقداری هم دربانك های سوئیس به حساب دوستان نیکسون رفت. درمذاکرات با نصیری متوجه شدم که رئیس ساواک هم مثل رئیس سابق شهربانی و رئیس سابق گارد نگرانیهای دارد و ازضبط مکالمات خود نگران است. وقتی از اوعلت را پرسیدم گفت: ثابتی به ملکه وهویدا نخست وزیر که هر دو بامن دوست هستند خبرهارا می دهد.

نصیری می گفت خیلی میل داشتم که استعفا می دادم و درآمریکا می ماندم برای اینکه شاه عاشق قدرت است. شاه نسبت به هیچکس بخشش ندارد. قدرت و تمام دنیا را برای خودش و ولیعهد می خواهد. بقیه اعضای فامیلش با او مناسبات حسنه ندارند. سرنوشت بختیار را ببینید. آخر عمر من یازندان است یا توسط او کشته خواهم شد. گفتم چرا استعفا نمی کنی؟ گفت خیلی کاربردی است. امیدوارم به صورت صلح طلبانه ای کنار بروم ولی خیال نمی کنم این طور بشود.

وقتی نصیری هم رفت می دیدم مقامات عالی از تلفن و مذاکره و نوار و خانه هیچگونه امنیتی ندارند و از مصونیت برخوردار نیستند.

یکبار در سال ۱۹۷۷ والا حضرت اشرف برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل وارد فرودگاه نیویورک شد. حدود ۲۰ جامه دان همراه داشت که یکسر به منزل یا هتل برده می شد. افسر فرودگاه جلوی والا حضرت را گرفت و چون ویزای ورود او خاتمه یافته بود. به هیچوجه موافقت نمی کرد که والا حضرت وارد نیویورک شود. وقتی سمت و مسئولیت او را گفتم بازهم قبول نکرد. فقط پذیرفت که با مقامات بالاتر صحبت کند که آنها موافقت کردند و به زحمت اجازه ورود موقت داده شد تا بعد اقدام قانونی بشود. وقتی جریان را به ژنرال نصیری گفتم پرسید آیا بازهم پول زیاد همراه داشته یا مقداری آنتیک برای پسرش شهرام آورده؟

وقتی عده ای از مخالفین شاه هنگام ایراد نطق شاه در دانشگاه هاروارد، تظاهراتی علیه شاه کردند هنگام ترك فرودگاه با عصبانیت به من گفتم: شما وظایف خود را انجام نمی دهید، این کارها خیلی بد بود، وقتی به تهران برگردم باریس ساواک صحبت خواهم کرد. باید به این وحشیگریها خاتمه داده شود.

وقتی هم والا حضرت اشرف برای شرکت در جلسه مجمع عمومی سازمان ملل به نیویورک آمده بود عده ای از تظاهر کنندگان به انتصاب او به ریاست کمیته حقوق بشرا اعتراض نمودند. چند صد نفر اتومبیل او را محاصره کرده فریاد می زدند: (خجالت - خجالت - جنایتکار). چندتن از آنها روی اتومبیل پریدند و کرم صورت تراشی را روی شیشه های اتومبیل مالیدند. با کمک مأمورین اتومبیل والا حضرت توانست از میان جمعیت بگذرد و به هتل محل اقامت خود برسد. وقتی نزد والا حضرت رفتم گفتم: این تظاهرات به علت اشتباهات شما صورت گرفت زیرا شما مأموریت امنیتی داشتید، چرا مرا به آن خیابان بردید؟ من گفتم راهی برای اینکه رفتار تظاهر کنندگان نباشیم نبود. آنها همه جا ما را تعقیب می کردند. آنها درهمه جا هستند و محل سازمان ملل هم در جای بدی قرار دارد. آنها در محل های خروجی اجتماع کرده اند. او گفت:

باید راههای مختلف را مطالعه کرد.

به هرحال والا حضرت با خنده گفت: آنها به شیشه های اتومبیل کرم صورت تراشی مالیدند. درباره ساواک در آمریکا مطالبی هست که کارها را اینجا خوب انجام نمی دهند. موقع مراجعت به ایران با برادرم صحبت می کنم. کناره گیری و استعفای از شغلم گوشزد شد. در راهرو هتل به بعضی از مأمورین امنیتی گفتم که والا حضرت خیلی غمناک شد. خیال می کنم شغلم را از دست داده ام.

جریان را به تهران تلگراف کردم. یادآور شدم که والا حضرت می خواهد باشاه صحبت کند. نصیری به من تلفن کرد و گفت: نگران نباشید. بعداً هم که نصیری باشاه ملاقات کرد به من گفت هیچ صحبتی در این باره باشاه نشده است.



دکتر سنجابی خاطره ای از دیدار خود را با سرلشگر نصیری که رئیس شهربانی بود چنین نقل کرده است:

ما اعضای جبهه ملی می خواستیم تظاهراتی بکنیم. من به دفتر نصیری رئیس شهربانی رفتم و با او صحبت کردم و پرسیدم به چه جهت با تظاهرات قانونی مامخالفت می کنید؟ او گفت شما دشمن شاه هستید و باید معدوم شوید. من بلافاصله یقه اش را پشت میزش گرفتم و کشیدم و گفتم اگر راست می گوئی بیا و الان هردو به نزد شاه برویم و تو به شاه بگو و من هم به او می گویم. ببینیم شما و امثال شما دشمن شاه هستید یا ما؟ چنان جواب تندی به او دادم که ساکت شد. او یکی از افرادی بود که برای نابودی ما به انواع مختلف کوشش می کرد. ولی سرلشگر پاکروان رئیس ساواک حسن ظن داشت و مذاکراتی با ما داشت و قصد داشت کاری کند که به ما در حدودی آزادی فعالیت بدهد. ما می گفتیم مشروطیت و دموکراسی وقتی است که انتخابات آزاد باشد. اگر انتخابات آزاد نباشد همه وعده ها بی اساس است. یک روز که پاکروان

نزداللهیارسالاح آمده بود من و دکترصدیقی هم حضورداشتیم. به ما گفت: شما تصورنفرمائید این صحبت هائی که شده و نتایجی که دارد به دست می آید، ازروی میل و رغبت بوده و به آسانی صورت گرفته است. شما برای این کار وما برای رسیدن به نتیجه، دشمنان خیلی بزرگی داریم ازجمله سرلشگر نصیری است که او ودیگران به شاه می گویند اگر دریچه ای بازشود تمام مردم متوجه جبهه ملی می شوند و ممکن است کنترل ازدست ما خارج گردد. به همین جهت شاه را ترسانده ومردد کرده بودند.

پاکروان درجریان ۱۵ خرداد هم درمصاحبه اش گفت جبهه ملی دراین جریان به هیچ وجه دخالتی نداشته است.



جلال آهنچیان می نویسد: وقتی نصیری درواقعه ۲۵ مرداد دستگیر شد بازجوئی او به مبصر محول گردید که دراین بازجوئی او روش ملایم درپیش گرفت که نصیری همواره خودرا اخلاقاً مرهون مبصر می دانست.

وقتی مبصر رئیس شهربانی شد دستورداد که مأمورین شهربانی به خیابان ها و دم مدارس رفته و هر جوانی را که ریش و موی بلند داشت گرفته و برای اصلاح آنها را به کلانتریها به فرستند. حتی وقتی يك استاد دانشگاه مقاومت کرد اورابه دفتر رئیس شهربانی بردند و خودتیمسار باقیچی موهای او را چید و بعد تحویل سلمانی داد. البته آخوندها ازاین دستور مستثنی بودند. اتفاقاً درهمین موقع گروهی هنرمند خارجی به دعوت یکی از سازمانهای تحت ریاست شهبانوانو به تهران آمده بودند که یکی از هنرمندان نیز توسط مأمورین شهربانی دستگیر که سروصورت و ریش و سیلش را از ته می تراشند. هنرمند مزبور یکسر نزد قطبی رئیس تلویزیون رفته می گوید: من تصور می کردم شما مرا برای هنرنمایی درصحنه تئاتر به تهران دعوت کرده اید ولی نمی دانستم که مرا به تهران خواسته اید تا هنرسلمانی هایتان را به من نشان بدهید. قطبی به شدت

ناراحت شده و خود را به کاخ سلطنتی می رساند و وقتی شاه و شهبانو مشغول صرف ناهار بودند جریان را به عرض می رساند، اعلیحضرتین به شدت خشمناک شده شاه دستور میدهد که مبصر را از کار برکنار و سپهد صدی را به ریاست شهربانی بگمارند .



سرهنگ عیسی پژمان درباره ارتشبد نصیری چنین می نویسد:
نعمت الله نصیری اهل سمنان از خانواده های نسبتاً سرشناس آن شهر بود. پس از پایان تحصیلات ابتدائی و متوسطه با اصرار برادر بزرگش به دانشکده افسری وارد شد و در سال ۱۳۱۳ به درجه ستوان دومی رسید و به فرماندهی گروهانی که ولیعهد جزو آن بود منصوب شد.

پس از واقعه شهریور ۲۰ سرلشگر یزدان پناه رئیس دانشکده افسری به ریاست ستاد ارتش منصوب شد و سرتیپ سیف الله شهاب به ریاست دانشکده افسری منصوب گردید که افسری تحصیل کرده بود. او دست به تصفیه در دانشکده افسری زد که ستوان نصیری از جمله تصفیه شدگان بود.

این امیرشایسته وسیله یکی از دانشجویان اخراجی به نام ارونقی که در اخراجش اشتباهی روی داده بود در یکی از تپه های اقدسیه از پای درآمد. بعداً سروان نصیری و دیگر افسران به دانشکده معاونت و کماکان به خدمت ادامه دادند. سروان نصیری با سمت فرمانده گروهان و خدمت در شعبه دروس در دانشکده افسری تا درجه سرگردی ارتقاء یافت. سپس به کرمان منتقل و فرمانده هنگ پیاده کرمان شد. بعداً با درجه سرهنگی به سمت فرمانده گارد شاهنشاهی منصوب گردید. قبل از او سرتیپ امیرقلی ضرغام فرمانده گارد بود. سرهنگ اویسی نیز رئیس ستاد او بود که بعداً به درجه ارتشبدی رسید.

نصیری بعد از وقایع ۲۵ و ۲۸ مرداد و آزادی از زندان به درجه سرتیپی رسید. نصیری در لشکر گارد اختلافاتی با سرهنگ عباس

شقایق پیدا کرد و مورد اتهاماتی قرار گرفت.

در این سمت با دختر خواجوی که از مادر آلمانی بود ازدواج کرد و مناسبات حسنه ای با هم نداشتند حتی طبق دستور پادشاه همسرش به میهمانیهای دربار دعوت نمی شد. سرانجام همسرش از او طلاق گرفت و نصیری با دختر سرهنگ خلوتی نژاد ازدواج کرد که از اوصاحب دوپسر می باشد که بعد از اعدام ارتشبد نصیری، همسر او با فرد دیگری ازدواج کرد که اکنون با ثروت سرشاری در پاریس زندگی می کند.

نصیری وقتی درجه سرلشگری داشت به ریاست شهربانی منصوب شد و منشاء اثر قابل توجهی نبود و سرهنگ بهزادی را به ریاست آگاهی گمارد که درباره اقداماتش سروصدای زیادی شد.

بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ سرلشگر پاکروان که افسری درستکار و مطلع بود به وزارت اطلاعات و سپهبد نصیری به جای او منصوب شد که افسری مطیع و کم اطلاع و یک نظامی خشک بود.

من معتقدم که ساواک از زمان تصدی نصیری از مسیر اصلی خود که اجرای مقررات و قوانینی بود برای تأمین مصالح ملی انحراف حاصل کرد. اقدامات برخلاف مقررات و دخالتهای بی مورد در کلیه شئون کشور و اتخاذ یک سیاست کینه توزی به جای هدایت و راهنمایی طبقه جوان و روشنفکر نتایج نا مطلوبی در جامعه به بار آورد. موج نارضایتی در طبقات مختلف از رفتار و کرداری که به عنوان حفظ امنیت و جلوگیری از خرابکاری افراد ضد رژیم صورت می گرفت، افزایش یافت. یک سازمان امنیتی به همان اندازه که می تواند در تحکیم موقعیت یک کشور و حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی آن ایفای نقش کند و عامل بقا و دوام آن در تمام زمینه ها شود به همان اندازه نیز می تواند وسیله مناسبی برای نابود ساختن یک نظام سیاسی و سرنگونی و از هم پاشیدن شیرازه یک کشور گردد.

ویلیام شوکراس می نویسد:

در اواسط دهه ۷۰ ساواک را اسماً نصیری اداره می کرد که تنها صفت مشخصه اش اطاعت بی چون و چرا از شاه بود. اوکاری به کار جمع آوری اطلاعات یا زندانیان سیاسی نداشت. او بیشتر در فکر منافع ساواک از قبیل املاک و مستغلاتی نظیر کیش بود. عملیات اطلاعاتی ساواک را مرد شیک پوشی اداره می کرد که پرویز ثابتی نام داشت. ساواک مسئول جمع آوری اطلاعات درباره قدرت های خارجی بود و در این زمینه با سیا همکاری نزدیک داشت. در واقع حکومت های آمریکا اطلاعاتی را که ساواک درباره شوروی در اختیار شان می گذاشت با ارزش و حیاتی می دانستند. در داخل ایران ساواک قادر بود وقتی دستورهای وزیران را خطری برای امنیت کشور تلقی می کرد بی اثر سازد. می توانست با کارهای وزارت خارجه مخالفت کند. در امور ترخیص فیلم و انتشارات کتاب دخالت مستقیم داشت. اغلب اوقات سر پاکتها را باز کرده با ماشین بست می دوخت. ساواک هزاران خبرچین داشت و هیچ کس نمی دانست که آشنایان یا دوستانش ساواکی هستند یا نه؟ این افراد در دهلیزهای قدرت به سرعت ترقی می کردند. ساواک در هر سفارت خانه ای مأموری داشت.

پرویزرائین نماینده آسوشیتدپرس در تهران توقیف شد زیرا مقاله کوتاهی درباره ریزش برف سنگین که موجب قطع راهها شده بود فرستاد. ولی متصدیان خبر نیز به آن اضافه کردند که در همان موقع شاه در تپه های اسکی سن موریتس به تفریح اشتغال دارد. این امر توهین به شاه تلقی شد. تا این که اردشیرزاهدی تأکید کرد که این سطرموهن در نیویورک اضافه شده در نتیجه رائین آزاد شد.

در نظر شاه هر کس با رژیم او مخالف بود (مارکسیست) یا (تروریست) بود و آنها را (اتحاد مقدس سرخ و سیاه) می نامید. شکنجه در زندانها بود. ساواک ارباب خودش بود و فقط به شاه حساب پس می داد. شاه هم در مصاحبه ای گفت: (چرا ما نباید از روشهایی که شما اروپائیان به کار می برید استفاده کنیم؟ ساواک

شیوه هائی را به کار می برد که هر سرویس مخفی از آن استفاده می کند. کدام کشور هست که پلیس مخفی ندارد؟ اما شایعاتی که درباره انواع شکنجه گفته می شود مضمنز کننده بوده و این ادعاها مسخره است.)

درباره شماره کسانی که از عملیات پلیس شاه زجر کشیده اند اختلاف نظر زیاد است. خمینی گفته ۳۵۰ هزار نفر را در زندانها نگاه داشته و ویش از یکصد هزار نفر از مخالفان را کشته اند در حالی که شاه تعداد زندانیان سیاسی را در ۱۹۷۶ حدود سه هزار نفر دانسته که طبق اظهار سازمان عفو بین الملل در فاصله ۷۲ تا ۱۹۷۶ رژیم به ۶۲ فقره اعدام اعتراف کرده و عفو بین الملل اعدام هارا بیش از ۳۰۰ نفر می دانست.

کمیسیون بین المللی حقوقدانان اعلام کرد که در فاصله ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۶ حدود ۴۲۴ نفر به اتهام اقدام علیه امنیت کشور بازداشت شدند که از این عده ۷۵ نفر به اعدام - ۵۵ نفر زندان ابد - ۳۳ نفر به حبسهای بین ۱۰ تا ۱۵ سال محکوم شده اند و سایرین محکومیت های کمتری داشته اند.

پنجاه تن در زدو خورد با مأمورین پلیس و ۹ نفر ظاهراً هنگام فرار از زندان و ۱۶ نفر طبق اظهار روزنامه های در تبعید زیر شکنجه به قتل رسیده اند.

به تدریج که فاصله شاه از مردم زیادتر می شد، تنها کانال ارتباط مردم فرح بود که این موضوع بسیاری از نزدیکان شاه و روسای ساواک را خشمگین می ساخت. از جمله فرح در تبعید در مصاحبه ای در ۲۷ مارس ۱۹۸۶ گفت: یکی از صاحبان صنایع به او شکایتی کرد و امیدوار بود که به عرض شاه برسد. فردای آن روز خبردار شد که آن شخص بازداشت شده است. به شوهرم گفتم یک ایرانی به خانه شما می آید و دریچه قلبش را به رویم می گشاید و فردا ساواک او را بازداشت می کند، این کار درست نیست. من اشخاص را می پذیرم تا شکایت شان را به شما گزارش کنم و

از سنگینی بار تان بکاهم. شاه دستورداد آن شخص را آزاد کنند.
ملکه اغلب احساس می کرد که ساواک از نفوذ او ناراحت است
و می کوشد از زیر نابودش سازد. بنا بر این شایعاتی می پراکندند که
اطرافیان ملکه کمونیست یا تروریست هستند.

فرح می گفت سعی دارم مانند زنی باشوهرم صحبت کنم.
گاهی به سخنان من گوش نمی داد. سعی می کردم جانب مردم را
بگیرم نه دولت را. شوهرم می گفت در هر موضوعی مسئله مرگ و
زندگی مطرح است. همین طور هم بود. من خیلی دچار هیجان می
شدم.



در سال ۱۹۷۸ بسیاری از اطرافیان ملکه از اعمال شاه انتقاد می
کردند و برخی می گفتند انقلاب شاه مثل هر انقلابی عده ای از
ایرانیان بالیاقت و میهن پرست را از خدمت به کشورشان محروم
ساخته است.



یکی از مقامات بانک صادرات می گفت: در آخرین سالهای رژیم
یک روز ارتشبد نصیری مهندس مفرح رئیس بانک صادرات
را خواست. وقتی به دفتر او رفت گفت باید مبلغ چهار میلیارد تومان
به هژبریزدانی وام بدهی. مفرح گفت جمع سرمایه بانک صادرات
حدود ۳ میلیارد تومان می باشد و اساساً بانک صادرات در وضعی
نیست که بتواند چنین وامهایی را بدهد. نصیری باتندی گفت باید
این وام داده شود و بانک مرکزی هم کمک خواهد کرد که شما بتوانید
چنین وامی را بدهید.

مفرح وقتی در جلسه هیئت مدیره بانک شرکت کرد با ناراحتی
گفت با این طرز باید فاتحه بانک را خواند چون نه می توان دستور
رئیس ساواک را انجام نداد و نه می توان آن را اجرا کرد. زیرا بانک
توانائی این کار را ندارد. سرانجام در اثر فشار ارتشبد نصیری و سپهبد
ایادی و مقامات دولتی و بانکی مبلغ هنگفتی در مقابل سفته به

هژیریزدانی داده شد .

بعداً هژیریزدانی که ازسال ها قبل به فکر تأسیس بانکی بود و خوشکیش با این کار مخالفت می کرد شروع به خرید سهام بانک صادرات به قیمت گرانتری ازبهای بورس کرد و درمدتی کوتاه صاحب قسمت اعظم سهام بانک صادرات شد . بعداً هم به فکرخرید سهام بانک ایرانیان افتاد . هادی امین از مقامات سرشناس بانک ملی می گفت هژیریزدانی به من گفت به خوشکیش بگوئید تو با تأسیس بانک ازطرف من مخالفت کردی ولی من سهام بانک صادرات و بانک ایرانیان را خریداری کرده و باوجود مخالفت شما صاحب دوبانک شده ام .



هلاکو رامبد می گفت: هروقت لایحه بودجه دولت هویدا درمجلس مطرح می شد نمایندگان عضو فراکسیون مردم با مطالعات و بررسیهایی نسبت به لایحه بودجه انتقاد می کردند ونخست وزیرهم به اظهارات آنها پاسخ می داد و آخر سر هم می گفت سال آینده که لایحه بودجه را می آورم این نواقص را رفع خواهم کرد . یکبار نمایندگان حزب مردم تصمیم گرفتند که دربودجه دولت به عنوان مخالف صحبت نکنند ، زیرامعتقد بودند تذکراتشان اثری ندارد . مقامات دولتی از چندتن ازوکلای مجلس خواستند که به عنوان مخالف صحبت کنند که دولت بتواند به عنوان پاسخ به آنها مطالبی را درباره بودجه مطرح سازد . با این طرز لایحه بودجه به مجلس سنا رفت . درآنجا علامه وحیدی عضو فراکسیون مردم به طورماهرانه ای از لایحه بودجه دفاع کرد . زیرا دولت حدود سه میلیون تومان به مسجد سپهسالار کمک کرده بود که علامه نایب التولیه آن بود . هویدادرپاسخ گفت ما ازکارحزب مردم سردر نمی آوریم . درمجلس شورایملی با بودجه به شدت مخالفت می کنند وحتی امسال هم ازصحبت خودرا محروم ساختند ولی درمجلس سنا سناتورعلامه عضو حزب مردم بایبان شیوای خود از بودجه دفاع

کرد. این مانور دولت موجب شد که فراکسیون پارلمانی حزب مردم مجبور شد وقتی لایحه بودجه از مجلس سنا به مجلس شورایی برگشت، مطالبی بیان کند. چون مطابق نظامنامه مجلس دیگر نمی شد مثل هنگام طرح بودجه به طور نامحدود صحبت کرد، تمام مدت یک ساعت وقت نطق قبل از دستورها نمایندگان حزب مردم در اختیار گرفتند تا به عنوان مخالف با بودجه صحبت کنند. من به طور خلاصه مخالفت کلی خود را با بودجه بیان کردم ولی مطالب مفصلی را که کارشناسان حزبی درباره لایحه بودجه تهیه کرده بودند در اختیار مهندس والا گذاردم که متن مصوبه کمیسیون پارلمانی حزب مردم را قرائت کرد. بعداً اطلاع یافتم که طی گزارشی به عرض اعلیحضرت رسانیده اند که متن نطق مهندس والا را یک سفارت خارجی تهیه کرده است. من که با نصیری زیاد آشنائی نداشتیم از اوتقاضای وقت کردم و به دیدنش رفتم و به او گفتم این نطق در داخل حزب مردم تهیه شده و پروفیسور عدل دبیرکل حزب مردم هم آن را دیده و بادت خود هم اصلاحاتی کرده است و شایعه تهیه نطق والا توسط سفارت خارجی به کلی بی اساس است. نصیری به طرز تندى گفت: اطلاعات شما صحیح نیست، اعلیحضرت خبر موثق دارند که این نطق توسط خارجیا تهیه شده و در اختیار والا گذارده شده حالا شما اطلاعاتتان از اعلیحضرت هم زیادتر شده است؟ حتی اضافه کرد که مهندس والا برای تماس با بعضی از خارجیا هم به منطقه آذربایجان رفته و مآگزارشات دقیقی داریم. من مایوس از طرز کار ساواک عازم مجلس شدم و اتفاقاً بین راه مهندس والا را دیدم که پیاده عازم مجلس بود. از او پرسیدم مگر شما مسافرت نرفته اید؟ گفت: خیال دارم مدتی بعد از راه طالبش به خلخال بروم و از شما می خواستم خواهش کنم مرا به سران طالبش معرفی کنید که اگر مشکلی بین راه پیش آمد از آنها کمک بگیرم. معلوم شد موضوع سفر والا به آذربایجان هم صحت ندارد. به هر حال همین جریانات موجب شد که مهندس والا

درآینده از نمایندگی مجلس محروم شد و کارهای مطبوعاتی اش هم با مشکلاتی مواجه گردید .

متأسفانه ساواک به جای اینکه به کارهای مهم دیگر برسد خود را به مسائلی سرگرم می کرد که بیشتر جنبه خصومت‌های شخصی داشت. نمونه آن عملی است که با مهندس والا شد که من شاهد بودم. مهندس والا که در جمهوری اسلامی اموالش مصادره گردید و با او بدرفتاری شد درآبان ۱۳۶۹ در تهران با سکتۀ قلبی در سن ۶۴ سالگی درگذشت که در خارج از کشور از خدمات مطبوعاتی او تجلیل شد .



رفیع زاده چنین می نویسد:

روز ۲۱ می ۱۹۷۸ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۷) تیمسار نصیری رئیس ساواک از تهران به من تلفن کرد و گفت: در خدمت اعلیحضرت بودیم باهم اختلاف نظری پیدا کردیم و برایم پست دیگری در نظر گرفته است. اصلاً دست از سرم بر نمی دارند و نمی گذارند به حال خود باقی باشم. ۱۳ سال توی ساواک بودم و ۷۱ سال از عمرم گذشته است از وضع راضی نیستم توجریان را به سیا خبریده ولی به دیگران حتی به زاهدی نگو... نفری بعدی هم سپهبد مقدم است. (من هم از سمت خود استعفا کرده بودم و اسعفانامه را برای نصیری فرستادم.) مقدم روز ۱۷ خرداد کارش را شروع می کند و من هم به عنوان سفیر به پاکستان می روم. مقدم خودش خبر ندارد، خبراً به او بده و بگو بامن دشمنی نکنند. برای این شغل، خودم توصیه او را کرده ام. به مقدم زنگ زدم حال و احوال خانواده اش را که همگی در آمریکا هستند از من پرسید. گفتم خبرهای خوبی دارم شما رئیس ساواک شده اید. پرسید از کی شنیدید؟ گفتم از تیمسار نصیری که توصیه شمارا کرده و خواهش می کنم با او خوب رفتار کنید. گفت اول از همه بازداشتش می کنم بعد از شرشاه خلاص می شوم، پرسید سیا خبر دارد؟ گفتم بله...

روز ۱۷ خرداد نیویورک تایمز نوشت که مقدم رئیس ساواک شده است. به تهران رفتم وارداتاق او شدم باهم صحبت کردیم. از رؤیاهایش درباره آینده ایران برایم حرف زد، امیدوار بود شاه سقوط کند.

سپس به خانه نصیری رفتم خیلی شکسته شده بود. تمام بدنش می لرزید، لقوه گرفته بود. درباره ملاقات با مقدم با او صحبت کردم کوشیدم به او اطمینان بدهم که نباید نگران تهدیدهای تیمسارمقدم باشد. با اینکه وحشت از چهره اش می بارید لقوه اش شدیدتر می شد. می خواستم کمکش کنم ولی می دانستم مقدم قصد نابودی او را دارد.

به دیدار او ایسی رفتم. ماجرای اختلاف نصیری و مقدم را شرح دادم. گفتم: هر دو اشتباه می کنند و هر دو باید بازداشت شوند. وقتی جلسات امنیتی داریم همه اش در مدح شاه داد سخن می دهند. گفتم: شما هم همین طور... گفتم: شاید بعضی اوقات که به گوش شاه برسد و بامن دشمنی نکند، گفتم: هر قدر مدح شاه را بگوئید ممکن است روزی برسد که همه ارتشیان هم از پس مشکلات برنایند. گفتم: می خواهی بگوئی که می خواهند جلوی شاه و ارتش قیام کنند، غیرممکن است. موقع شام به من گفتم: تو آدمهایی را که اینجا هستند نمی شناسی؟ این طوری جلوی آنها صحبت نکن، من هم باتو موافقم حق باتو است. من مثل نصیری و مقدم نیستم قبل از این که قضیه جدی بشود از اینجا می روم، دم لای تله نمی دهم.



در کتاب تاریخ روابط ایران و امریکا این مطلب را خواندم: سازمان سیا با همکاری فرانسویها برای مبارزه بانفوذ کمونیستها در آفریقا و خاورمیانه (باشگاه سافاری) را پایه ریزی کرده و گرداننده اصلی کار هم الکساندر دومارانش رئیس سازمان امنیت فرانسه بود. او در طرحش بود که برای جلوگیری از آسیب رساندن به

تانکرها که نفت از خاورمیانه به اروپا می آورند و هم چنین جلوگیری از گسترش کمونیسم درخاورمیانه و آفریقا باید اقداماتی کرد. دولت های فرانسه - ایران - عربستان سعودی - مصر - مراکش طرح را تصویب کردند. رؤسای امنیت این کشورها از جمله ارتشبد نصیری طرح را امضا کردند. نصیری پس از تشکیل یکی از این جلسات برای پیوستن به همسرش درکان به جنوب فرانسه می رود. اما جامه دانش را که تمام اسناد در آن بود در فرودگاه کازابلانکا ربودند که احتمالاً به دست طرف های ذینفع افتاد. گرچه معلوم شد یکی از همکاران دومارانش مأمورشوروی بوده و اطلاعات را محرمانه در اختیار مسکو می گذاشت. نصیری هم بعداً اعتراف کرد که فعالیت های باشگاه سافاری را در اختیار اسرائیل قرار می داده است.

به گفته سولیوان ایران همیشه از نفوذ شورویها در کشورهای نفت خیز و هم چنین فعالیت کمونیستها در شاخ آفریقا و عدن و یمن نگران بود.



حسنین هیکل درباره برکناری ژنرال نصیری چنین می نویسد: برطبق پیشنهاد (الکساندر دومارانش) رئیس سازمان اطلاعاتی فرانسه طرحی برای مبارزه با کمونیسم در آفریقا تهیه گردید که در اجلاسی در عربستان سعودی به نام (باشگاه سافاری) مطرح و تصویب شد. نصیری رئیس ساواک این مصوبه را امضا کرد. یکی از عجایب این باشگاه این بود که تمام اعضایش تظاهر می کردند که فعالیت های خود را از آسیا مخفی نگاه می دارند ولی در حقیقت تمامشان به طور خصوصی سیارا در جریان می گذاشتند.

نصیری بعداً اعتراف کرد که نه تنها آمریکائیا بلکه اسرائیلیها را هم از آن مطلع می کرده است. مفقود شدن چمدان نصیری موجب فاش شدن اسرار فعالیت های این باشگاه شد. معلوم شد یکی از همکاران مارانش مأمور شوروی بوده و اطلاعات را در اختیار مسکو

می گذاشته است. بعدا از این خرابکاری، نصیری از ریاست ساواک ایران برکنار شد.

رقتی نصیری در اواسط خرداد ماه ۱۳۵۷ از ریاست ساواک برکنار و به سمت سفیر ایران در پاکستان منصوب شد کم و بیش شایعاتی در مطبوعات درباره کارهای او انتشار می یافت. رادیولندن در ۱۳ مهر ۵۷ چنین گفت: (ارتشبد نصیری به سوءاستفاده متهم و این اتهام نیز پذیرفته شده و بابرکناری او دیگر ساواک دولت در دولت نیست. انتظار می رود نصیری به موقع از پاکستان احضار و به اتهاماتش رسیدگی شود.) سرانجام در ۱۵ مهرماه ۵۷ اعلام گردید که ارتشبد نصیری از مقام سفارت ایران در پاکستان برکنار و برای رسیدگی به اتهاماتش به تهران احضار شد.

* * *

یکی از نزدیکان نصیری می گفت در همان ایام در کراچی نزد نصیری بودم به او یادآور شدم که برنامه شما چیست؟ نصیری گفت: قصد سفر به آمریکا را داشتم ولی از تهران وسیله تلفن به من گفته شد که اعلیحضرت مرا احضار کرده اند و قصد دارم به تهران بروم. به او گفتم: تیمسار وضع تهران به صورتی نیست که شما اکنون بروید. بهتر است همان برنامه سفر آمریکا را انجام دهید. نصیری گفت چون احضار شده ام می روم. با این طرز به دستور شاه عازم تهران شد. مدتی در تهران بود تا این که دستور بازداشت او صادر گردید.

* * *

یکی از مقامات وزارت خارجه می گفت ما اطلاع محرمانه ای داشتیم که به دستور شاه قرار است مقامات پاکستانی ژنرال نصیری را به تهران هدایت کنند. به همین طرز هم عمل شد که یک طیاره در فرودگاه آماده کردند و به نصیری گفته شد که هواپیما برای سفر شما به تهران آماده است. اثاثیه او را به هواپیما منتقل ساختند و به صورت بازداشت محرمانه نصیری را روانه تهران ساختند.

سرانجام زندگی ارتشبد نصیری

ارتشبد نصیری آخرین روزهای زندگی اش خیلی دردناک بود. روز ۲۲ بهمن وقتی تمام مراکز مملکتی مورد حمله قرار گرفت و پادگان جمشیدیه اشغال شد همه سراغ (نصیری) را می گرفتند. روزنامه اطلاعات نوشت وقتی مردم ارتشبد نصیری را دستگیر کردند طنابی به گردن او انداخته و سر طناب را به یک لندروور بستند و او را در خیابان های تهران در حالت دویدن می آوردند که وقتی خبر به خمینی رسید دستور داد این عمل را با نصیری و اسرا انجام ندهید. چند شب بعد نصیری و چند تن دیگر از سران نظامی به تلویزیون آورده شدند که نوار آن را در لندن دیدم. نصیری در حالی که سرش بانوار سفیدی بسته شده بود و صدایش به سختی درمی آمد که گفته شده بود آب جوش به حلق او ریخته بودند و یاد روز دستگیری او را حلق آویز کرده بودند مورد مصاحبه و گفتگو قرار گرفته بود.

(در این جلسه علاوه بر روزنامه نگاران داخلی و خارجی افرادی نظیر دکتر یزدی - احمد صدر حاج سید جوادی - لاهوتی - پدر رضائیا - احمدزاده شرکت داشتند که از نصیری و سایرین سئوالاتی می کردند.)

سئوالات از ارتشبد نصیری چنین بود:

س - چگونه گرفتار شدید؟

ج - من چهار ماه است زندانی هستم. وقتی جمشیدیه به دست نیروهای انقلاب افتاد مرا هم به اینجا آوردند.

س - نظرتان راجع به وضع موجود چیست؟

ج - درست در حال عادی نیستم که بتوانم حرف بزنم.

س - درباره شکنجه های مستقیم و غیر مستقیم ساواک چه

فکر می کنید؟

ج - مستقیم را تکذیب می کنم ، اگر دیگران کاری کرده اند من بی اطلاع هستم . من آدمی هستم در اختیار شما . من کاری نکرده ام . می توانستم اینجا نیایم . من خودم آمدم .

س - خیر مردم شما را آورده اند اینجا .

ج - می توانستم فرار کنم .

در این موقع پدررضائها که چهارفرزندش کشته شده اند از نصیری پرسید: مگر بچه های من به تو چه کرده بودند که آنها را اکتسی ؟ چرا آنها را شکنجه کردی ؟ چرا ناخنهای آنها را با گازنبر کشیدی ؟

ج - من از همه این چیزها که می گوئید بی اطلاعم .

لا هوتی از نصیری پرسید: مگر خودت نبودی که در زندان ساواک مرا کتک زدی و چندبار محکم بگوشم کوبیدی ؟

نصیری - من نبودم .

س - از کمیته ساواک و پرویز ثابتی که از شما دستور می گرفت بگوئید ؟

ج - کمیته به من مربوط نبود . یک گروه مستقل از ساواک - شهربانی - ارتش - ژاندارمری تشکیل می شد . ثابتی مسئول امنیت داخلی کشور بود و معاون من نبود . شنیدم ثابتی در تهران است .

س - خرج ماهانه ساواک چقدر بود ؟

ج - خاطر من نیست پرونده هایش هست .

س - شما که همه چیز را انکار می کنید پس در این سازمان چکاره بودید ؟

ج - من سرپرست کل سازمان بودم و بیشتر کارهای اداری و فنی و تأمین احتیاجات بامن بود .

س - هر چند وقت یکبار با شاه ملاقات می کردید ؟ و چه دستوراتی می گرفتید ؟

ج - خاطر من نیست هفته ای دوبار ... و گاه به گاه تماس تلفنی می گرفتم .

س - غیرازشاه کسان دیگری هم بودند که دستور بدهند و چه دستوراتی می دادند؟

ج - من يك سرى وظايف قانونی داشتم.

س - درحال حاضر ازگذشته خود پشیمان نیستید؟

ج - نه. من طبق قانون به وظایفی که هیئت دولت آن را تصویب کرده بود عمل می کردم.

س - آیا رئیس زندان - بازرسها - بازجوها - به شما گزارش شکنجه هارا نمی دادند؟

ج - درگزارشات چیزی ازشکنجه ها نبود. من هم علم غیب نداشتم. یکسال و نیم پیش به دستور اعلیحضرت سرى به زندان ها زدم چیزی ندیدم.

س - چرا حالا نمی خواهید صادقانه حرف بزنید یعنی شکنجه نبود؟

ج - من صادقانه حرف می زنم.

س - حقوق ماهانه شما چقدر بود؟ آیا درآمد دیگری هم داشتید؟

ج - حقوق ۱۲ هزارتومان بود. چند قطعه ملك هم بنیاد پهلوی به من داده بود.

س - درباره پولهایی که ازایران خارج کرده اید چه می گوئید؟

ج - من پولی خارج نکرده ام.

س - شما همسر و فرزند دارید؟

ج - يك همسر و دوفرزند که سه ماه است ازآنها خبرندارم.

س - این مارکسیست های اسلامی که به چریکها وفدائیان

ومجاهدین نسبت داده می شد چه کسی اختراع کرده بود؟

ج - من نمی دانم خودم هم فکر می کنم این دو درکنارهم جور درنمی آید.

س - شما اسلام را می شناسید؟

ج - بله من يك مسلمان معتقد هستم .

س - ساواک چقدر مأمورداشت ؟

ج - دوهزارمأمور رسمی و تعدادی مأمور غیررسمی .

س - شما دربارهٔ دریاچهٔ نمک قم چه می دانید ؟

ج - فقط می دانم دریاچه ایست نزدیک قم و دیگر هیچ چیز نمی دانم .

س - ازمرکز دکتر شریعتی و تختی چه می دانید ؟

ج - هیچ چیز .

یکی از دوستان که ازتهران آمده بود می گفت درتلویزیون شاهد بودم که احمدزاده که بعداً استاندار خراسان شده بود همان شب سیلی محکمی به گوش نصیری زد که همه درتلویزیون دیدند . از همانجا فهمیدم که رژیم دچار چه آشفتگی می باشد .

سرانجام ارتشبدنصیری همراه سپهبدرحیمی - سرلشگر خسروداد - سرلشگرناجی درهمان شبهای نخستین یعنی ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ روی پشت بام مدرسهٔ رفاه که خمینی درآن اقامت داشت، اعدام شد . حتی شایع بود که خمینی شخصاً شاهد اعدام بوده و دست خودرا به خون آنها آغشته کرده است .

روزنامهٔ ایران پست تحت عنوان حساب ۲۲۰ میلیون پوندی ارتشبدنصیری چنین نوشت: (مطبوعات سویس می نویسند درشعبهٔ یونیون بانک زوریخ ۲۲۰ میلیون پوند متعلق به دفتر اطلاعات ویژهٔ ایران به نام ارتشبد نصیری وجوددارد که رژیم اسلامی ازاسناد به دست آمده از اوکشف نموده و دونماینده به سویس فرستاده ولی مقامات بانکی گفته اند که چون حساب به نام نصیری است و او هم درقیدحیات نیست رژیم اسلامی نمی تواند آن را مسترد دارد . یکی ازاعضای خاندان پهلوی گفت: این پول متعلق به ملت ایران

است و باید صرف مبارزه با رژیم اسلامی شود. يك مقام بانكى سويس مى گوید كه اگر ايران ثابت كند اين پول از بودجه كشور بوده ممكن است مسترد سازد. پاول داویر كه مشغول تحقيق درباره ثروت خاندان پهلوى است مى گوید: اين رقم در برابر ثروت خانواده پهلوى رقم مهمى نيست.



از جمله نزديكان ارتشبد نصيرى كه هميشه از او حمايت مى كرد، اميرحسين شيخ بهائى رئيس اصناف بود كه در سال ۱۳۶۹ درلندن درگذشت. او خودرا از محارم نصيرى مى دانست كه كراراً به نويسنده كتاب مى گفت: در تمام جريان زندگى ارتشبد نصيرى دخالت داشته ام و درپاكستان هم خودرا به او رسانيده و تقاضا كردم كه به ايران نرود.



مطلعى مى گفت: مقدارى از پول هاى نصيرى در خارج از كشور نزد شيخ بهائى و چندتن ديگر بود كه معلوم نشد به چه صورت درآمده است. همسر دوم ارتشبد نصيرى (دختر سرهنگ خلوتى) با دوفرزند خود در خارج از كشور به سر مى برند و معلوم نيست از ثروت نصيرى در خارج از كشور چه مبلغ به آنها رسيده است.

ارتشبد نصیری در زندان و اسارت

روز ۲۲ بهمن تظاهرکنندگان، ارتشبد نصیری را که در جمشیدیه بازداشت بوده دستگیر کرده و او را مضروب نموده و مورد آزار فراوان قرار دادند. وقتی نصیری را به تلویزیون آوردند سرش باندپیچی شده بود. می گفتند به علت ریختن آبجوش به حلقش نمی توانست صحبت کند.



سپهد مقدم و بازیهای چند جانبه او

در خردادماه ۱۳۵۷ وقتی سپهد ناصر مقدم به جای ارتشبد نصیری به ریاست ساواک منصوب شد، رویترا گفت: مقدم به ریاست سازمانی که گفته می شود یکی از جدی ترین و با کفایت ترین نیروهای امنیتی جهان است منصوب گردید. مقدم مدتی تصدی بخش ضد جاسوسی ارتش را به عهده داشت. آسوشیتدپرس مقدم را بعنوان یک حقوقدان اصلاح طلب یاد کرده که نقش اصلی را در اجازه دادن به وکلای غیرنظامی برای دفاع از زندانیان در دادگاههای نظامی و حضور یک وکیل مدافع را در جریان بازجوئی زندانیان ایفا کرده است. مقدم ۵۸ ساله به جای نصیری ۷۱ ساله قرار گرفت و شاهنشاه گفتند: نا آرامی های اخیر بهائی است که باید برای دادن آزادیهای بیشتر پرداخت. منابع سیاسی انتصاب مقدم را آغاز دوران مهمی در اعطای آزادیهای وسیعتر توسط شاه ایران می دانند، این برنامه با وجود مخالفت های زیرزمینی و آشوبهای پنهانی ادامه خواهد داشت.

گفته می شد سپهدمقدم از سال ها قبل رابط ساواک با سران جبهه ملی بوده و سعی داشته بین آنها و رژیم سلطنت پلی بزند. چون در دانشکده حقوق شاگرد دکتر سنجابی بود، پیش از همه سعی داشت که موجبات نخست وزیری سنجابی را فراهم سازد. واسطه

دیدار دکتر صدیقی - دکتر سنجابی - دکتر بختیار با شاه شده بود. ولی پیش از هرکس می خواست سنجابی نخست وزیر شود. پس از بازگشت سنجابی از پاریس و امضای آن سه ماده علیه شخص شاه و مقام سلطنت با اینکه سنجابی زندانی شده بود معهداً از روش خود دست بردار نبود و موجبات ملاقات سنجابی با شاه رافراهم ساخت.

داریوش همایون می نویسد: (شاه در اواخر پادشاهی خود روزی به مقدم گفته بود نمی دانم شما باما هستید یا با آنها؟). مقدم بخشی از اعتبارات ساواک و سوابق همکاری ملایان را به آیت الله طالقانی داد. مقدم پرونده تمام کارمندان و عوامل ساواک را به رژیم تازه تحویل داد که خیلی از آنها اعدام شدند. مقدم که از بی تصمیمی شاه به ستوه آمده بود استراتژی ملی را دنبال می کرد و امید خود را یکسره به مخالفین بسته بود. ***

سپهبد مقدم گزارشات متعددی به شاه می داد و می خواست موجبات سازش را فراهم سازد. مضمون یکی از گزارشات منتشر شده چنین است: (تحریکات اخیر روحانیون موجب گردیده که گروههای مختلف، دولت ایران را ضد مذهب بدانند. برای خنثی کردن آن لازم است اولاً دولت اعلام کند که مراجعت آیت الله خمینی به ایران مانعی ندارد و سخنگوی دولت اعلام کند که خمینی تبعیدی نبوده و هر وقت مایل باشد می تواند به ایران بیاید. ثانیاً طی نامه ای به مراجع تقلید آیات عظام خوئی - خونساری - شریعتمداری - گلپایگانی - مرعشی نجفی از آنان درخواست گردد که با در نظر گرفتن شرایط خاص مملکت و براساس مصلحت دین و ملت نظرات خود را در اختیار دولت بگذارند تا مورد توجه قرار گیرد.) پاسخ دفتر مخصوص این بود که (ملاحظه فرمودند -)

نامه سری دیگری از سپهبد مقدم به تاریخ ۲۵ / ۸ / ۱۳۵۷

انتشار یافته به این مضمون: (تعداد روحانیون درسراسر کشور زیاد بوده و تنها روحانیون سنی مذهب بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر هستند که با احتساب ماهیانه ۵۰۰۰ ریال حداقل به هرنفر حدود ۲۵ میلیون ریال پرداخت شود. درمورد روحانیون شیعه هم در بین آنان کسانی هستند که قبلاً بین پانصد هزار ریال تا یک میلیون ریال دریافت می کرده اند و مبلغ پنجاه میلیون ریال درخواستی ماهانه تکافوی تأمین نظر مذکور را خواهد داشت.) از هاری نخست وزیر دستور داد کمیسیونی تشکیل و معلوم شود این پول چگونه به اشخاص مورد نظر داده می شود؟



جمهوری اسلامی اسنادی را منتشر ساخته و اظهار نموده که این اسناد از دفتر مخصوص شاه - هیئت مستشاران نظامی آمریکا در ایران و سایر سازمان ها به دست آمده که بعضی از نکات آن چنین است:

مذاکرات فلتن رابط سیای آمریکا با سپهبد مقدم رئیس ساواک ایران در ۱۲ شهریور ۱۳۵۷

فلتن - سفیر آمریکا حضور شاهنشاه شرفیاب شده و ایشان فرموده اند گزارشاتی دریافت داشته اند که پاره ای از دولتهای خارجی در تظاهرات خصمانه گروهها علیه رژیم دخالت داشته اند. سفیر آمریکا گفته از طرف دولتهائی مثل شوروی و لیبی نمی تواند صحبت کند، ولی آمریکا هرگز در وقایع اخیر دخالتی نداشته است. سفیر آمریکا دستور داده کماکان از شاهنشاه به عنوان تنها عاملی که ضامن ثبات ایران و رفاه ملت ایران می باشند حمایت کنند. شورویها سعی دارند مناسبات ایران و آمریکا را تیره سازند حتی فلسطینی ها هم در این مورد نقشی داشته اند. از طرف سازمان سیا دولت آمریکا به شما اطمینان می دهیم که در وقایع نامطلوب اخیر ما دخالتی نداشته ایم. ولی از طرف کنگره آمریکا نمی توانیم صحبت کنیم.

فلتمن (۹ ابان ۵۷) - من درواشنگتن به سازمان سیا گفتم که شاه کنترل اوضاع را شخصاً به دست دارند و هروقت بخواهند می توانند تغییرات لازم را بدهند، می خواستم بپرسم این تظاهرات تاکی ادامه خواهدداشت؟

مقدم - مشکل تظاهرات فعلی در این است که کمونیست ها و مذهبیون مخلوط هستند وپای جوانان و کودکان راهم به میان کشیده اند. قرائتی دردست است که مشغول توزیع اسلحه هستند. درتظاهرات پرچم سرخ دردست متظاهرين دیده می شود. شعارهای تجزیه طلبی درمناطقى مثل کردستان داده می شود. مذهبیون فکر می کنند بعدازنیل به هدف می توانند کمونیست ها را کناربگذارند و کمونیست ها فکر می کنند پس ازسرنگونی رژیم ناپودی مذهبیون برایشان کارآسانی است. شاهنشاه که اعتقادکامل به فضای بازسیاسی و دموکراسی و اجرای قانون اساسی دارند اجازه عکس العمل شدیدرابه نیروهای انتظامی نمی دهند. این تضعیف تدریجی نیروهای انتظامی موجب توسعه تظاهرات شده است. خمینی تحت تأثیر یزدی و قطب زاده قرارداد و اعلام کرده تا سرنگونی رژیم جهادلایم و جنگ فرسایشی و جنگ مسلحانه را ادامه خواهد داد. این امر به تدریج موردقبول روحانیون داخلی که تاکنون مخالف خمینی و طرفدار اجرای قانون اساسی بودند قرارگرفته است.

فلتمن - شایع است که برخی ازتظاهرات مخالف وسیله ساواک و ارتش به راه افتاده تاشاهنشاه رابرای قبول يك دیکتاتوری نظامی زیرفشار بگذارند؟

مقدم - تکذیب می کنم. حتی تظاهرات موافق را هم که می گویند به راه انداخته ایم صحت ندارد. متأسفانه دولت هم این مطلب را به سرویسهای اطلاعاتی خارج گفته وماضمن تکذیب تعجب می کنیم. صریحاً اعلام می کنم که شاهنشاه کتف های ما ونیروهای مسلح را بسته اند و کارهارا دراختیار نخست وزیر مملکت گذاشته اند و ما درحیرت هستیم که چرا شاهنشاه این

سیاست‌ها را اجراء می‌کنند.



قسمتی از مذاکرات ژنرال پوجین تای رئیس اطلاعات وزارت دفاع آمریکا با سپهبد مقدم در ۸ آذرماه ۵۷ با حضور سفیر آمریکا. مقدم - از مدتها پیش کمونیستها در این کشور زیربنای خود را آماده کرده‌اند و دستگاه‌های تبلیغاتی، از قبیل مطبوعات و رادیو-تلویزیون و حتی وزارت فرهنگ و هنر را زیر نفوذ خود گرفته‌اند تا نوع رژیم را عوض کنند که معظم له سلطنت کنند نه حکومت و اصول قانون اساسی به طور کامل اجراء گردد. کمونیست‌ها از این وضع حداکثر استفاده را کردند. تنها جایی که نفوذ کمونیستها با مشکلات مواجه بود، ارتش می‌باشد که به علت دیسپلین نظامی است. البته حکومت‌های گذشته اشتباهاتی هم کرده و به عامل مذهب توجه نداشته‌اند. از ۳۵ میلیون جمعیت ایران ۳۰ میلیون مذهبی و فئاتیک هستند و تلاش کمونیستها در جهت جدائی حکومت از مذهب بیون مردم را بدین نموده است. فضای باز سیاسی به مخالفان کمک کرد و دولت از چند جهت مورد حمله قرار گرفت و روشنفکران و گروه‌های ملی اداره مذهب بیون را در دست گرفتند. در نتیجه دو گروه مذهبی به وجود آمد اول گروه طرفدار رژیم اما ناراضی، دوم گروه مخالف رژیم و باز هم ناراضی. کمونیست‌ها دست دوم را تقویت کردند. مذهب بیون دست اول مرعوب خمینی و طرفداران او هستند. رهبران طرفدار رژیم همه مقیم قم هستند. اما کمونیستها در لباس آخوند دست به یک سلسله عملیات ایدئاتی علیه این رهبران زدند به نحوی که برای ایمنی جان خود از ما کمک خواستند. فقط پنج تا ده درصد مردم فعال مملکت تهدیدی برای رژیم به وجود می‌آورند و بقیه سالم هستند ولی همان گروه کم توسط کمونیستها سازمان یافته هستند و در سازمان‌های حساس مثل آب و برق و نفت نفوذ کرده و مذهب بیون را سپرساخته‌اند. کمونیستها و قشرون مذهبی طرفدار خمینی اعلام کرده‌اند که می‌کشیم و کشته خواهیم شد تا حکومت

سرنگون شود. با این ترتیب هرگونه عکس العمل دولت باعث کشته شدن تعداد بیشتری از مذهبیون خواهد شد. ارتش کاملاً وفادار است ولی سربازان وظیفه ای که درآینده به ارتش ملحق می شوند معلوم نیست چه حالتی را به وجود می آورند. باید روحانیون طرفدار رژیم که اکثریت را تشکیل می دهند تقویت شوند. ساکت کردن خمینی خیلی اهمیت دارد. رادیو بی بی سی سخنگوی نیات خمینی شده و اکثریت مردم به آن گوش می کنند، اگر این حرف هارا نزنند بسیاری از گرفتاریها رفع می شود. دکترسنجابی می گفت اگر می توانستیم در برابر خمینی مقاومت کنیم زحمات ۲۵ ساله ما برای استقرار یک حکومت ملی و دموکراتیک به نتیجه می رسید. سنجابی گفت: امیدوارم حکومت نظامی بتواند امنیت را برقرار کند تا بعداً ما بتوانیم روی کاریبائیم.

ژنرال تای - درعصر جدید بارها ائتلاف کمونیستها و پیروان مذاهب مختلف را دیده ایم. تصور می کنم شوروی هم مثل آمریکا نگران اوضاع ایران است. شوروی مایل به نفوذ در ایران هست ولی نمی خواهد رژیم شاه را سرنگون کند. رئیس جمهور فرانسه به آسانی می تواند خمینی را ساکت کند به خصوص که شما با فرانسوی ها مناسبات ویژه ای دارید. کلیه مقامات آمریکائی و جامعه آمریکا از ارتش شاهنشاهی تحت فرماندهی شاهنشاه حمایت می کنند.

مقدم - شوروی ها به مناسبات ما با غرب روی خوش نشان نمی دهند. آخرین تهدید رسمی آنها در مورد مسافرت رهبر چین به ایران بود. یکی از دیپلمات های آنها گفته بود که ما اجازه نمی دهیم این جوجه آمریکائیها پای چین را در خلیج فارس بازکنند. سفیر آمریکا - نمی دانم چرا فرانسه و یا مراکش برای شما کاری انجام نمی دهند. یکی از رهبران فرانسه عقیده داشت که اگر فرانسوی ها بخواهند می توانند خمینی را خاموش کنند. از وجود سه نفر ایرانی الاصل که گویا یکی دونفر آنها تبعه آمریکا باشند، در اطراف خمینی اطلاع داریم. اینها تحریکات زیادی می کنند.

در تعجبیم که چرا فرانسویها جلوی اینهارا نمی گیرند .



مذاکرات دکتر بوئی معاون سیا با سپهبد مقدم در نهم آذرماه

۱۳۵۷

دکتربوئی - شکست سیای آمریکا معلول دستورکارتر مبنی برعدم شرکت و نفوذ مأمورین سیا درفعالیت سازمانهای مخالف شاه می باشد. آیا به نظر شما جبهه ملی و اعتدالیون مذهبی موافقت خواهند کرد تا يك دولت ائتلافی طبق نظر شاهنشاه تشکیل گردد؟
مقدم - با اعتدالیون غیرمذهبی و جبهه ملی تماسهایی داریم. جبهه ملی به قانون اساسی و نظم و امنیت و مبارزه باکمونیسم معتقد است ولی اعتدالیون مذهبی مرعوب قشریون مذهبی به رهبری خمینی هستند و خیر و صلاح مملکت را در نظر نمی گیرند و حال آنکه جبهه ملی احساس مسئولیت می کند. اقدامات قشریون مذهبی هرروز منافع بیشتری عاید کمونیستها می کند. خمینی هم مخالف قانون اساسی است و تفکرات غلط او زمینه را برای کمونیستها آماده می کند.

دکتر بوئی - آیا گروههای مذهبی معتدل درتشکیل حکومت جبهه ملی همکاری خواهند کرد؟

مقدم - اگر خمینی راساکت کنیم و اعتدالیون مذهبی مرعوب نباشند مذهبیون با جبهه ملی همکاری خواهند کرد. در این صورت جبهه ملی خواهد توانست حکومت دموکراسی مورد نظر شاهنشاه و مردم را تشکیل داده و نظم را برقرار سازد. اعتدالیون مذهبی و رهبران مذهبی تماماً موافق شاهنشاه هستند و با ما ارتباط دوستانه دارند. اما خمینی و کمونیستها تعداد کمی از این رهبران را مرعوب کرده و ظاهراً نمی توانند ازدولت حمایت کنند. می خواهم بگویم قدرت واقعی در حال حاضر در دست کمونیستها است که در پناه قشریون مذهبی و به نام خمینی وارد عمل شده اند. خمینی شخصاً با رژیم سلطنتی مخالف است و در این هدف با کمونیستها وجه مشترک

دارد و حال آنکه اعتدالیون مذهبی مخالف سلطنت نیستند بنابراین کمونیستها، اعتدالیون مذهبی را تقویت نمی کنند و چون مخالفین رژیم و کمونیستها از نارضائی مردم بهره برداری می کنند کفه ترازو به نفع آنها سنگین تر خواهد شد. اگر وضع عوض شود چیزی نیست که جانشین این سیستم شود. قشریون مذهبی سیستم حکومتی و ایده نولوژی سیاسی ندارند. در ۵۰ سال و به خصوص ۳۰ سال اخیر در ایران خیلی کار شده و نابسامانیها و فساد هم بوده است. ما قرن ها خواب بوده و بیدار شده ایم. رسیدن به تمدن آسان نیست. پنجاه سال قبل در ایران گردن می زدند، دست می بریدند، توی بدن انسان شمع کار می گذاشتند. زنان مابرده بودند. حکومت ایران آزادی زن را برقرار کرد. یعنی بردگی را لغو نمود. اما مذهبیون مخالف آن هستند. مردم هنوز حرف رهبران مذهبی را گوش می دهند. آنها می خواهند با این تحولات اجتماعی مبارزه کرده مارا به زمان بردگی برگردانند. مقامات روحانی مابضاعت علمی ندارند و نمی توانند درکنار جبهه ملی مملکت را اداره کنند. به نظر من اگر مملکت راه دست یک دیوانه بدهند بهتر است تا در اختیار عناصر مذهبی بگذارند. مشکلات مملکت از خمینی یک آدم بانفوذ ساخته است.

دکتر بوئی - آیا اعلیحضرت می توانند با شرکت جبهه ملی دولتی تشکیل دهند؟ و آیا جبهه ملی برای مقابله با اوضاع و مبارزه با مذهبیون مخالف که ضد برنامه های اصلاحی هستند قدرتی دارد؟
مقدم - اگر بشود صدای خمینی را خاموش کرد و بی بی سی هم تحریک نکند و با اعتقاد به این که اعلیحضرت متوجه هستند که باید سلطنت کند نه حکومت، با این طرز جبهه ملی می تواند با سیاستمداران مستقل، حکومتی تشکیل دهد. اما در شرایط فعلی با توجه به سمپاشیهای خمینی نمی تواند حکومتی تشکیل دهد. چنانکه سنجابی که به قانون اساسی و رژیم سلطنتی و شخص اعلیحضرت اعتقاد دارد می گوید: موقعی می شود حکومت کرد که

خمینی ساکت باشد. سنجابی گفت: وقتی اعلیحضرت می خواستند ازما برای تشکیل حکومت استفاده کنند دیدم که خمینی می گوید: باید پادشاه ازیک در برود ومن از در دیگر وارد شوم و حکومت اسلامی را تشکیل دهم، با این طرز توجه یافتم هرگونه اقدامی دراین راه سرکوفتن برسنگ است. وقتی علیا حضرت ملکه درنجف به دیدار آیت الله خوئی (ازمراجع تقلید میانه رو وسلطنت طلب) رفتند وعیادت کردند، خمینی و کمونیستها تمام تلاش خودرا برای تضعیف آیت الله خوئی به کاربردند. آنها به قدری عناد دارند که هرگونه تفاهم با آنها غیرممکن است. هیچیک از آیات عظام ایرانی درداخل یاخارج کشور مانند خمینی دریده و وحشی نیستند. ضمن اینکه کمونیستها هم خمینی رامحاصره کرده و بقیه رهبران مذهبی هم ازخمینی می ترسند. کمونیستها درقم، هرروز جلوی خانه آیت الله شریعتمداری می روند و به او فحش می دهند و خانواده اش را تهدید می کنند. او می گوید من ازخمینی نمی ترسم ولی از کمونیستهای طرفدار او می ترسم و ازما خواسته جان او و خانواده اش راحراست کنیم. هرچه زمان می گذرد کارهای قشریون مذهبی به نفع کمونیستها تمام می شود. شاید من مدتی دیگرزنده نباشم اما اگر قدرت ملی ما روزی تضعیف شود تنها عامل کمونیستها بوده اند. موقعیت جغرافیائی ایران ومنافع استراتژیکی شوروی را دراین منطقه به یاد داشته باشید. فراموش نکنید که فقط کمونیستها ازاین اوضاع بهره برداری خواهندکرد.



مهندس جهانگیرکیا ازقول شوهرخواهرش سپهبدبهبزادی، دادستان سابق ارتش نقل می کرد که روزی برای مذاکره در باره آزادی زندانیان سیاسی به دفترنخست وزیر (دکتربختیار) رفته بود. قبل از این که به اتاق نخست وزیر بروند سپهبد مقدم که کیف سیاه رنگ بزرگی داشت و مملو ازاسکناس بود به او نشان داد و پای تلفن رفت و گفت: (حضرت آیت الله آن امانت حاضراست چه

وقت آن را بفرستم ؟) معلوم شد مبلغی حدود چهارمیلیون تومان است که از بودجه ساوک در اختیار یکی از آیت الله ها می خواهد بگذارد. سپهبد بهزادی گفت: نام آیت الله فاش نشد.

(در نشریه دیگری خواندم که سپهبد مقدم قسمت مهمی از اعتبارات ساوک را در اختیار آیت الله طالقانی می گذاشته که وقتی از زندان آزاد شده بود این وجوه را به مصرف تظاهرات می رسانید) سپهبد بهزادی می گفت: در جلسه ای که با حضور دکتر بختیار نخست وزیر تشکیل شد، او اصرار زیادی به آزادی همه زندانیان سیاسی داشت. من گفتم: دادستانی کار خودش را انجام داده و دیگر نقشی در کار آنها ندارد. ولی بختیار اصرار داشت که باید همه آزاد شوند.



علی رضائی سناتور سابق می گفت: در قاهره به دیدار شهبانوی ایران رفتم. در حالی که از کسالت اعلیحضرت و وضع مملکت ناراحت بودند می گفت: این سپهبد مقدم خیلی بد عمل کرده است. حدود نهصد میلیون تومان پول از منابع مختلف به مقدم داده شده بود که در اختیار طرفداران رژیم برای تظاهرات بگذارد ولی متأسفانه او نصف این مبلغ یعنی حدود ۴۵۰ میلیون تومان را در اختیار مخالفین از جمله آخوندها گذارده بود و به هیچ وجه به طرفداران رژیم مبلغی پرداخت نکرد. وقتی بختیار نخست وزیر شد درباره باقیمانده این وجوه که نزد سپهبد مقدم بود، مذاکره به عمل آمد و به دستور بختیار به خزانه مملکت ریخته شد.



دکتر اصلان افشار، آخرین رئیس تشریفات دربار می گفت: در دربار یک صندوق آهنی وجود داشت که حدود یک میلیون دلار پول نقد در آن موجود بود که اعلیحضرت به مناسبت های مختلف اوامری برای پرداخت وجه به افراد و سازمانهای صادر می فرمودند. مثلاً یکبار وزیر خارجه (بوکاسو) نزد اعلیحضرت آمده و از وضع بد مالی

خود و خانواده اش خیلی ابراز ناراحتی کرده بود. دستور دادند که مبلغی نقد به او داده شود. همچنین مقرر فرمودند که به فرزندان او از بنیاد پهلوی بورس داده شود. مبلغ کمی از این وجوه مصرف شده بود ولی بقیه در صندوق ماند که وجوه مزبور هم توسط آخوندها غارت شد.

اصلان افشار می گفت: در آخرین روزهای توقف اعلیحضرت در تهران دستور دادند مبلغ بیست میلیون تومان وجه نقد در اختیار سپهبد مقدم گذارده شود تا این روحانیون طرفدار رژیم تقسیم شود. ولی از مراجعه عده ای از این روحانیون به دربار معلوم شد مقدم به هیچ وجه پولی در اختیار آنان نگذارده است.



یکی از صاحبان صنایع معروف بخش خصوصی می گفت: یک روز سپهبد مقدم مرا خواست و گفت: شما که از برکت رژیم صاحب ثروت شده اید باید مبلغی در اختیار بگذارید که به مصرف تظاهرات به نفع رژیم برسد. مقدم به من گفت: تا ۴۸ ساعت باید ۵ میلیون تومان بیاورید. در آن روزهایی که بانکها از پرداخت پول خودداری می کردند با مراجعه به چند بانک مبلغ مزبور را که مقداری از آنها اسکناسهای یک تومانی بود به زحمت تهیه کرده و در یکی از ساختمان های ساواک در اختیار مقدم گذاردم. همچنین می دانم که یکی دیگر از صاحبان صنایع نیز همین کار را کرده است. اما این وجوه نه تنها بین روحانیون و طرفداران رژیم تقسیم نشد بلکه معتقدند که در اختیار مخالفین از جمله آخوندهای مخالف قرار گرفت.



دکتر نهاوندی رادرنیس دیدم که از سپهبد مقدم به نیکی یاد می کرد و می گفت: اود مبارزه با فساد خیلی جدی و صادق بود. در زمان نخست وزیری آموزگار یک روز به من تلفن کرد و گفت: می خواهم به طور خصوصی با شما مذاکره کنم. از او خواستم که به محل موزه عباسی بیاید تا با هم به صرف ناهار بپردازیم. وقتی مذاکره شروع

شد يك گزارش ۳۲ صفحه ای به من داد وگفت: من وضع مملکت را خیلی خطرناک می دانم زیرا فساد بی نهایت افزایش یافته و من وظیفه خود می دانم که اعلیحضرت را در جریان بگذارم تا يك فکراساسی برای مملکت بکنند. این گزارش را بخوانید، نظرم این است که از طرف شهبانو به عرض برسد. اوگفت: تصور می کنم وقتی اعلیحضرت گزارش را بخوانند یا از کار برکنار یا بازنشسته و یا مغضوب می شوم ولی وظیفه وجدانی خود می دانم در مقام اطلاعاتی که هستم اعلیحضرت و علیاحضرت را از جریانات به خوبی آگاه سازم. وقتی گزارش را با دقت خواندم متوجه شدم که مقدم به اعلیحضرت می نویسد که 'فساد در کشور خیلی زیاد شده و گروههای فساد عبارتند عده ای از بستگان اعلیحضرت و علیاحضرت وعده ای از درباریان سرشناس از قبیل ایادی و دولو و محوی و امثالهم وعده ای از اطرافیان نخست وزیران سابق از قبیل هویدا - علم - شریف امامی و تعدادی از امرای ارتش از قبیل ارتشبد نصیری که باید با یک اقدام سریع همه آنها کنار گذارده شوند و اسامی تعدادی از افراد را با مشخصات دقیق ذکر کرده بود' ضمناً یادآور شده بود که 'باید کلیه بهائی ها از مشاغل حساس کنار گذارده شوند' وقتی گزارش را خواندم نظر مرا پرسید آن را تأیید کردم و گفتم: بسیار صحیح است و با دقت بدون حب و بغض تهیه شده و علاوه بر تأیید روی کاغذ هم حضور شهبانو نوشتم که با کلیه مطالب تیمسار مقدم موافق هستم و کاغذ را گرفته برای شهبانو فرستادم.

بعداً شهبانو به من تلفن کرده با عصبانیت گفتند: شما چرا این گزارش را خوانده اید؟ گفتم مقدم از من خواست که بخوانم. گفتند چرا تأیید کرده اید؟ گفتم مطالبش کاملاً صحیح است و واقعیت دارد. شهبانو باناراحتی گوشی تلفن را گذارد و معلوم شد از این که اسامی بستگان شهبانو در آن گزارش بود، ناراحت شده بودند. وقتی این گزارش به عرض اعلیحضرت رسید نه تنها مقدم را برکنار نکردند بلکه پس از چندی او را به ریاست ساواک منصوب نمودند.

مورد دیگرهم ازشهامت مقدم همان مطلبی است که درحضوراعلیحضرت درپاسخ آزمون گفتند: که اگر کسانی باید محاکمه و مجازات شوند شخص آزمون جزو نفرات اولیه است. دکتر نیاوندی می گفت: دکترآزمون درکابینه شریف امامی نقش بسیار مهمی داشت و هرگام که برمی داشت به نفع انقلاب بود. به همین جهت گروهی فکر می کردند که با (کا - ژ - ب) مربوط است و راه را برای آنها صاف می کند که بعداً هم بازداشت شد.



یکی از رؤسای ساواک یکی از استانها گفته بود که مرتب ازمرزها اسلحه وارد می شد، که این امر مرا خیلی ناراحت کرده بود. نزد ژنرال مقدم رفتم و به اوگفتم که مرتب اسلحه وارد کشور می شود و این کارخطرناک است. مقدم گفت: گاهی مصلحت مملکت اقتضا می کندکه ازبعضی کارها چشم پوشی شود و این هم یکی ازآنها است. من گفتم: من قسم خورده ام که به رژیم و مملکت وفادار باشم و این کار خلاف آن قسمی است که من خورده ام وازمقام خود استعفا کردم. مقدم هم استعفای مرا پذیرفت.



منصوررفیع زاده نماینده ساواک درآمریکا می نویسد: درسال ۱۹۶۲ بین شاه و سیا موافقت شد که اگرسیا اطلاعاتی ازایران می خواهد ازساواک بگیرد. به همین جهت سیا هیچگونه تماسی با ایرانیها نداشت و ازوضع ایران بی اطلاع ماند و درنتیجه سیا درتاریکی ماند و به همین جهت ارتلاش های مخالفین خبری نیافت و سرانجام منتهی به وقایعی شد که درایران اتفاق افتاد. من ۱۵سال درشغل ساواک درآمریکا قرارداداشتم. بعضی ازمقامات ساواک و دولت مرا عضو سیا می دانستند به همین جهت برای زمانی طولانی این شغل را حفظ کردم. دراین مدت من با سه رئیس ساواک و ۸ سفیر درآمریکا کارکردم. این مدت طولانی برای دیگران میسر نبود که درشغلی بمانند.

درسال ۱۹۷۹ ژنرال مقدم در آمریکا خانه من ماند. او از ژنرال نصیری خشمگین بود و از او تنفر داشت و می گفت: اگر شانس یاری کند نصیری را به جوخه اعدام خواهم سپرد.

من گفتم: تاکنون چنین حرفهائی نشنیده بودم. آیا شاه هم از ماجراها مطلع است؟ مقدم گفت: شاه می داند ولی او را مجازات نمی کند، چون نصیری خوب بلد است خوشرقصی کند.

سیاوش بشیری در کتاب (قصه ساواک) مطالب زیر را از قول یکی از مقامات ساواک نقل می کند:

در زمان نخست وزیری آموزگار وقتی ماجرای منزل آیت الله شریعتمداری پیش می آید و در شهر قم آن را یک توطئه تلقی می کنند، نصیری به پرویز ثابتی دستور می دهد که در جلسه ای در نخست وزیری شرکت کند. وقتی وارد اتاق نخست وزیر می شود داریوش همایون و محمود جعفریان متن اعلامیه را می خوانند. ثابتی می گوید پخش این اعلامیه بدون نتیجه گیری و تأکید بر موضع قدرت دولت نه صحیح است و نه صلاح. نخست وزیر می گوید: اعلیحضرت هم تلفنی تصویب فرموده اند و ساعت ۲ بعد از ظهر پخش خواهد شد. ثابتی می گوید زیر صورت جلسه بنویسید که من مخالفم. دکتر آموزگار جریان را تلفنی با اعلیحضرت صحبت می کند و در پاسخ می گویند نظر ثابتی را تأمین کنید و این جمله طبق نظر ثابتی اضافه می شود که (با اظهار تأسف از واقعه، دولت و مقامات امنیتی اجازه نخواهند داد که ماجرای مشابهی تکرار شود و گروههای ضدملی به آشوب دامن بزنند).

پس از این که اعلامیه برای پخش به رادیو داده شد، نخست وزیر می گوید: حالا چه باید کرد؟ ثابتی می گوید: باید اخلاکگرانی که پیشینه آنها در ساواک هست، بازداشت شوند. طرحی در سه مرحله پیش بینی شده که حدود ۳۵۰۰ نفر باید بازداشت شوند. در فاز اول ۱۵۰۰ نفر بعداً اگر لازم شد دوهزار نفر... آموزگار و همایون

مخالفت می کنند و می گویند این کار مخالف سیاست حقوق بشر و فضای باز سیاسی می باشد. چون بانظر او مخالفت می شود یکسر نزد هویدا وزیردرباررفته جریان را می گوید که اعلیحضرت از او گزارش می خواهند که پس ازدوروز وقتی گزارش بر می گردد با بازداشت سیصد نفر موافقت می شود. با این طرز برنامه ای که قرار بود در ۱۵ خرداد سال ۵۷ صورت گیرد بلااثر شد و روز ۱۷ خرداد سپهبد ناصر مقدم جای نصیری رئیس ساواک می شود. در همان شب در مجلس عروسی دختر یک امیر ارتش، مقدم و ثابتی در اتاقی در باشگاه افسران خلوت می کنند و ثابتی درباره بازداشت و تبعید گروهی از ملاها و تروریستها، نظر خود را می گوید. ولی مقدم می گوید سیاست تغییر کرده و نباید کسی بازداشت شود بلکه آن سیصد نفر هم باید آزاد گردند و ملاها باید از تبعید برگردند و حتی گروهی از محکومین سابق هم باید آزاد شوند.

در همان روزها گروه توحید به خانه فریدون زندی از کارکنان ساواک حمله کرده و او را در مقابل چشم همسر و فرزندانش با مسلسل کشتند. جنازه سوراخ شده فریدون زندی موجب دردسر شده بود زیرا اجازه دفن نمی دادند. جنازه را با هزار زحمت به پزشکی قانونی سپردند. بعد از ۲۴ ساعت گفتند ما نمی توانیم جنازه ساواکی را نگه داریم. با تیمسار برده ای صحبت شد که در لویزان کنار جنازه کسانی که در لویزان کشته شده اند دفن شود، ایشان هم گفتند: اینجا پادگان نظامی است نه گورستان... از توسلی مدیرعامل بهشت زهرا کمک خواسته شد. محلی را نشان دادند که با اتومبیل پیکان جنازه باد کرده را بدانجا برده بآبک و شلوار بدون تشریفات مذهبی دفن کردند.

مقدم گفت: یک عمر شما به مردم زور گفتید بگذارید چند روز هم مردم به شما زور بگویند. یک چک صد هزار تومانی با تسلیم برای همسر زندی فرستاد. وقتی همسر داغ دیده برای وصول چک به بانک رفته کارکنان بانک چک را گرفته بدون این که پولی

بدهند باناسزا اورا که همسر يك ساواکی بوده بیرون کردند .



سیاوش بشیری گفتگوی خود را با يك مقام ساواک چنین منتشر می سازد:

ما اطلاعات زیادی دربارهٔ تروریستها داشتیم که در اردوگاههای مختلف تعلیمات دیده بودند . طبق روش معمول بین سازمانهای امنیتی کشورها وقتی سران ممالک از کشوری دیگر بازدید می کنند بین دستگاههای امنیتی مذاکراتی صورت می گیرد . هنگام سفر ژنرال دوگل رئیس جمهور فرانسه به ایران ، دستگاههای امنیتی فرانسه از دولت ایران سؤال کردند که شما تا چه حد حفاظت امنیتی رئیس جمهور را تقبل می کنید ؟ مقامات ایرانی گفتند تا ۴۰ درصد . به همین جهت لشگری از مأمورین امنیتی فرانسه به ایران آمدند و حفاظت دوگل را با کمک مأمورین ایرانی برعهده گرفتند .

در جشن های ۲۵۰۰ ساله که سران کشورها و همراهانشان به ایران آمدند وقتی سران ممالک از شیراز به تهران می آمدند تعداد زیادی مرسدس بنز ضد گلوله برای نقل و انتقال آنها خریداری شده بود . همه خیال می کردند که رؤسای کشورها با مرسدس بنزها حرکت می کنند در حالی که پیشاپیش دوسه دستگاه اتوبوس مجهز وجود داشت که روی سقف آن نرده کشیده شده بود و خبرنگاران و فیلمبرداران برای تهیهٔ مطالب خود روی سقف اتوبوس ها استقرار یافته بودند . هیچ کس به این اتوبوس ها توجه نداشت و هیچ کس خبرنگار داشت که سران کشورها داخل همین اتوبوس ها هستند و مرسدس بنزها به کارکنان سفارتخانه ها اختصاص یافته بود . از اجرای این طرح درسراسر دنیا فقط ۵ ایرانی آگاه بودند . در آن وقت چپی ها و تروریستها درهمه جا نفوذ کرده بودند .

مثلاً سرهنگ زیبائی معروف که مورد بغض آنها بود عروسی داشت به نام دکتر معصومه شکوه طوافچیان که عضو سازمان انقلابی حزب توده بود و در کوبا و چین آموزش تروریستی دیده بود .

جریان سرهنگ زیبایی چنین بود که بعد از کشف چاپخانه و سازمان نظامی حزب توده در سال ۳۲ حدود ۸ خانه تیمی در اختیار دولت قرار گرفت که آنها را فروخت و سرهنگ زیبایی خانه خیابان بهار را خریداری نمود. در سال ۱۳۴۴ که سرهنگ زیبایی بازنشسته و راهی آمریکا گردید هروقت به ایران می آمد در همان خانه اقامت می کرد. سرهنگ زیبایی کتاب (سیرکمونیزم در ایران) را نوشت و در لیست سیاه توده ایها قرار گرفت. در بحران سال ۵۷ حزب توده کوشید محل چاپخانه و خانه تیم کیانوری را تصاحب کند. کیانوری و مریم فیروز و احسان طبری از سید حسین سبزواری راننده کیانوری خواستند که با کمک جوانان حزب توده خانه زیبایی را شکنجه گاه ساواک اعلام کنند.



رفیع زاده در مصاحبه ای با مجله (اسپیوناژ) چنین گفته است: تشکیلات ساواک در خارج از کشور بیشتر یک (شوخی) بود. همه آن را مرکز جاسوسی می دانستند. باید بگویم یک محفل دوستانه بود که اعضای آن اغلب وقتشان را برای راهنمایی و خرید رؤسایشان در خارج و یا بردن خویشاوندان مأمورین ساواک به بیمارستانها و دکترهای آمریکائی صرف می کردند. ساواک برای خشنود ساختن شاه گزارش تهیه می کرد. شاه همیشه این وسواس را داشت که آمریکا چگونه ملاحظه او را داشته باشد. تنها هدفش این بود که روابطش با جراید دوستانه باشد در حالیکه همواره بخش بزرگی از مقالات جراید علیه او بود. روزی در سال ۱۹۷۸ در کاخ شاه بودم. در مورد مقاله واشنگتن پست از من سؤال کرد. در این مقاله بعضی از مخالفین شاه را کمونیستهای اسلامی شمرده بودند. شاه گفت این مزخرفات چیه؟ چگونه ممکن است کمونیست، مسلمان هم باشد؟ غیر ممکن است. گفتم این نظر واشنگتن پست است کاری هم از دست ما ساخته نیست. چون قانون اساسی آمریکا آزادی بیان را تضمین می کند. بانا راحتی گفت: این کارها را آزادی بیان می نامید؟

به طور کلی شاه از اطلاعاتی خوشش می آمد که دوست داشت بشنود. او یک حاکم مطلق بود و هرچه قدرتش بیشتر می شد میل او برای شنیدن حقایق که باب میلش نبود کاهش می یافت. شاه معتقد بود که در پشت تظاهرات ضدشاه در آمریکا دست دولت آمریکا در کار است و اشاره به پول های اف - بی - آی و کمپانیهای نفتی می کرد که در این راه خرج می شد. ماهم برای بستن دهان مخالفین راهی نداشتیم. بعضی از این دانشجویان فرزندان مقامات عالیرتبه دولت و ساواک بودند. والدینشان از من می خواستند که آنها را نصیحت کنم که کاری به کار سیاست نداشته باشند. ساواک ۷۵۰۰ عضو داشت که دویست تا ۳۰۰ نفر آنها در شکنجه و قتل دست داشتند. من به مقامات سیا می گفتم در ایران دارد انقلاب می شود و کارشاه تمام است، باید برای آینده برنامه ریزی کنید ولی سیا در گزارش خودتأیید می کرد که شاه ۱۵ سال دیگر برسر قدرت خواهد بود.



کریستفر خبرنگارتایم که همراه کیسینجر در ماه اوت ۱۹۷۶ به تهران آمده بود با شاه مصاحبه کرد. ضمن سئوالاتی شاه به او چنین پاسخ داد:

مادیکر نباید مردم را شکنجه کنیم، ما از متدهائی استفاده می کنیم که کشورهای متمدن آنها را به کار می برند، یعنی متدهای روانی. مثلاً زندانیان را با اعترافات همکارانشان روبرو می کنیم و به این ترتیب همه چیز را لو می دهند. زندانیان ما ۳۵۰۰ نفر هستند که زندانیان سیاسی نیستند بلکه تروریست ها و مارکسیستها و قاتلین هستند که هیچ ارتباطی با کشورمان دارند.



مطلعی می گفت: خانم سپهبد ناصر مقدم با ما بستگی فامیلی داشت. وقتی درباره وضع بازداشت آخرین رئیس ساواک صحبت کردیم گفت: مقدم به من می گفت نگران نباشید وضع من طوری

است که وقتی از یک درخارج شدم از در دیگر وارد خواهم شد. و (لابد اشاره به ساواک و ساواما می باشد).

او می گفت: خانم گفته است که وقتی سپهبد مقدم در زندان بود برای آزادی او نزد خمینی رفتم. مرابا احترام پذیرفت و گفت نگران نباشید و شرحی هم نوشت که مقدم را از زندان آزاد کنند. من هم خیلی خوشحال با اتومبیل عازم تهران بودم. در بین راه از رادیو شنیدم که سپهبد مقدم هم امروز اعدام شده است.

هیچکس نفهمید که آیا دستور کتبی خمینی درست بوده یا اینکه دستور شفاهی دیگری هم داده باشد. یا این که واقعاً عراقی رئیس زندان اورا شخصاً ترور کرده است.

درباره اعدام سپهبد مقدم گفته می شود به علت ارتباطات پنهانی که با بازگان و بهشتی و سران رژیم اسلامی قبل از سقوط رژیم داشته است آنها نه تنها خواستار اعدام بلکه بازداشت او هم نبودند و انتشار داشت که بازگان در دولت موقت می خواست از وجود او برای کارهای امنیتی استفاده کند. در یکی از نشریات خواندم که در روزهای اول سقوط رژیم چون افراد مسلح و گروههای مختلف خانه سران رژیم سابق رفته و آنها را بازداشت می کردند با کمک بازگان و بهشتی برای ده نفر بازویند سبز گرفته شده بود که به بازوهای خود به عنوان (امان نامه) ببندند تا هیچکس مزاحم آنها نشود، یکی از آنها سپهبد مقدم بود که وقتی برای او بازویند را فرستادند دستگیر شده و در زندان به سر می برد. در زندان هم امیدوار بود که بزودی آزاد شده و شغل مهمی به او داده شود.

یکی دیگر از صاحبان مقام که زندانی شده بود و اکنون درخارج از کشور است می گفت یک روز سپهبد مقدم به سلول زندانی که من و پاکروان در آنجا بودیم آمد و به پاکروان گفت: تیمسار هیچ ناراحت نباشد تا چند روز دیگر کارها روبه راه خواهد شد و جناب عالی وعده ای دیگر از زندان آزاد خواهند شد.



خلخالی طی مصاحبه ای چنین گفته است:
 مقدم دریازوجئی چنین اظهارداشت: (درروزهای آخر تلاش های فراوانی صورت گرفت. مستشاران نظامی آمریکا و اسرائیل دسته دسته به دفترمن می آمدند و می خواستند روحیه دولت بختیار را تقویت کنند. مخصوصاً اسرائیلیها، شکست رژیم را خیلی به ضررخودمی دانستند. درحدود ۲۰ مرتبه باهایزر ملاقات داشتم و ازواخواستم تا به آمریکائیها فشاربیاورد تا درمنطقه ای درخلیج فارس نیرو پیاده کنند. زیرا درغیراین صورت ایران از دست می رود.)
 خلخالی گفت: جالب این جاست که سپهبد مقدم دریازوجئی پیشنهاد کرده بود که اورابه سمت رئیس رکن دوم ستاد ارتش اسلامی منصوب کنند.



برخلاف گفته خلخالی که مدعی است سپهبد مقدم را اعدام کرده بعضی از مطلعین که درآن ایام در زندان به سر می بردند واکنون تعدادی از آنها درخارج هستند می گویند درروزهای نخستین سقوط رژیم حاج مهدی عراقی از نزدیکان خمینی و از همکاران نزدیک فدائیان اسلام که در ترورحسنعلی منصور دخالت مستقیم داشت و محکوم به اعدام و سرانجام حبس ابد شده بود پس از آزادی از زندان و رفتن به پاریس و مراجعت به تهران به همراه خمینی، از کسانی بود که زندان را به تصرف درآورد و چون در اترسالها اقامت در زندان قصر، به وضع آنجا آشنائی دقیق داشت مرتب به سلول ها سرکشی می کرد و به سران رژیم سابق فحش و ناسزا می داد و همه را تهدید به اعدام می کرد. یک روز به طور مسلح وارد سلولی شد که مقدم درآن جا به سر می برد و پس از اذاهانت زیاد به او می گوید شنیده ام بازرگان می خواهد کارهای امنیتی رژیم را به تو بسپارد ولی ما نخواهیم گذاشت و در حضور دیگران به سوی او شلیک می کند که همراهان عراقی بدن خون آلود مقدم را همراه می برند و صبح روز بعد نام سپهبد مقدم جزو اعدام شدگان منتشر می گردد.

آنچه مسلم است مقدم با نزدیکی به جبهه ملی و مذاکرات با بازرگان و طالبانی و بهشتی قدمهایی به نفع رژیم اسلامی برداشته و گروهی ازدست اندرکاران آنروز هم هرگز قصد اعدام او را نداشتند ولی گروهی از افراطیها، نظیر عراقی و خلخالی که ارتباط مستقیم با خمینی داشته اند، در اعدام یا کشتن او اقدام کرده اند و سرانجام چهارمین رئیس ساواک هم به سرنوشت سه رئیس دیگر دچار شدند.





ثابتی یا (مقام امنیتی) هم می خواست نخست وزیر شود

از جمله کسانی که در دوران ریاست ارتشبد نصیری تشکیلات ساواک را اداره می کرد پرویز ثابتی بود که حتی قدرتش به آنجا رسیده بود که در دولت هویدا چندتن از کسانی را که با ساواک همکاری داشتند به مقام وزارت رسانید. زیرا گزارش او به شاه در وضع نخست وزیر و همه مقامات تأثیر داشت.



ارتشبد فردوست درباره ثابتی چنین می نویسد:
درفروردین سال ۱۳۵۰ با خروج من و مقدم از ساواک، سازمانی که توسط ما ساخته شد درست در اختیار (نصیری - معتضد - ثابتی) قرار گرفت که این سازمان مرکز بندو بست سیاسی شد که

اوج قدرت و بدنای ساواک بود. در این دوره سرلشکر معتضد قائم مقام ساواک شد و ثابتی که عنصری بسیار جاه طلب بود مدیرکل اداره سوم گردید. من وقتی رئیس بازرسی شاهنشاهی شدم مقدم را به جای خود پیشنهاد کردم و شاه هم به معینیان گفت: ترتیب کار را بدهد ولی نصیری به من گفت: (محال است، بامقدم نمی شود کار کرد. معتضد را پیشنهاد کردم که از اول ساواک در این سازمان خدمت کرده است) نصیری اقدام کرد و معتضد منصوب شد.

وقتی قائم مقام ساواک شدم ثابتی کمتر از ۳۰ سال داشت که شغل او ریاست بخش مربوط به احزاب مخفی بود. من ناصر مقدم را به جای سرلشکر امجدی مدیرکل اداره سوم کردم. مقدم وظیفه داشت که جوانان لایق را بالا بکشد. روزی مقدم گفت: در این سازمان افراد شایسته ای نظیر پرویز ثابتی - عطارپور - پرویز فرنازاد (دکتر جوان) هستند که مرتب آنها را می دیدم. ثابتی بسیار مقام پرست و متظاهر بود. در مجموع کارمند خوبی به شمار می رفت، ولی به علت قدرت بیان و تظاهر به بیش از آنچه بود خود را نشان می داد. مقدم پیشنهاد کرد ثابتی رئیس اداره یکم اداره سوم شود. ولی من که جاه طلبی ثابتی را می دیدم خواستم که او را در کار سیاسی مشغول کنم. از هویدا خواستم که پست وزارت به ثابتی بدهد. وقتی به ثابتی گفتم از خوشحالی باور نمی کرد. هویدا ثابتی را خواست و به او پیشنهاد وزارت کرد و گفت: درباره وزارتخانه اش باید مطالعه کند. در همین موقع منوچهر آزمون کارمند ساواک معاون نخست وزیر و رئیس اوقاف شد. این موضوع به ثابتی برخورد و گفت: وقتی آزمون که در ساواک چند رده از من پائین تر است معاون نخست وزیر شود دیگر وزارت برای من چه افتخاری دارد. من گفتم: صبر کن نخست وزیر شوی... این حرف در او اثر کرد و باورش شد و تا زمان انقلاب این مسئله در ذهنش بود.

ثابتی با خصوصیات اخلاقی خود توانست نصیری را در اختیار گرفته همه کاره ساواک شود. نصیری فعالیت تیمور بختیار را علیه

رژیم، به ثابتی سپرد و او هم تعدادی را دور بختیار جمع کرد و کلک او را کند. به تدریج کار (مقام امنیتی) با بیاناتش در رادیو و تلویزیون خیلی بالا گرفت. در جلسات شورای هماهنگی ثابتی فرد شماره یک شده بود. وقتی هم در بازرسی شاهنشاهی بودم ثابتی اخباری از ساواک به من می داد و از جمله می گفت: نصیری از طریق راننده ام رفت و آمد مرا در کنترل دارد. هنگام تظاهرات در سال ۵۷ گاهگاهی به دفتر من می آمد و اخبار تظاهرات را می داد. او مدعی بود پس از رفتن من از ساواک بی نظم شده و از نظر فساد به سطح تیمور بختیار سقوط کرده است. ثابتی می خواست وسیله من نخست وزیر شود.

وقتی ثابتی بامن خداحافظی کرد و می خواست به آمریکا برود گفت: همتای آمریکائی او در سفارت برایش مسجل کرده که درسیا شغلی به او واگذار می گردد.



رامبد می گفت: وقتی وزیر مشاور دولت آموزگار بودم در بررسی کارهای مختلف و صدور تصویبنامه ها به این نتیجه رسیدم که در صدور بعضی از تصویبنامه ها باید دقت بیشتری کرد. از جمله درباره خرید خانه توسط سفارت خانه ها، که وقتی می خواستند محلی را خریداری کنند باید تصویبنامه برای آن صادر می شد. به نخست وزیر پیشنهاد کردم که این طرزپراکنده بودن سفارتخانه ها در شهر وسیع تهران صورت خوبی ندارد و بهتر است نظیر خیلی از ممالک، منطقه ای را به این کار اختصاص دهیم که از نظر حفاظتی و امنیتی هم به صلاح می باشد. به همین جهت وقتی دو تصویبنامه از وزارت خارجه رسید که یک سفارتخانه می خواهد منزل ثابتی را حدود دویلمیون دلار و دیگری منزل لوتیز قطبی را حدود چهارمیلیون دلار بخرند طبق نظر قبلی خود با این دو تصویبنامه مخالفت کردم با مقداری خواهش و تمنا و بعداً با قدری سفارش و حتی اعتراض روبرو شدم که نتوانستم از تصمیم قبلی خود عدول کنم. ولی باید به

اطلاع شما برسانم که سرانجام هردو تصویب‌نامه از تصویب گذشت و من حالا حس می‌کنم که ثابتی از زمان دولت آموزگار قصد فروش خانه خود و خروج از کشور را داشت که به موقع خانه خود را فروخت و به موقع هم از کشور با دریافت گذرنامه به راحتی خارج شده است.



وقتی سپهد مقدم رئیس ساواک شد ثابتی از کاربرکنار گردید و شایع شد که با گذرنامه ای به نام (علیخانی) از کشور خارج شده است.

فردمطلعی می‌گفت: دکترآزمون که آن موقع در کابینه شریف امامی همه کاره بود و ازدوستان ثابتی به شمار می‌رفت موجبات سفرش را فراهم کرده است.



سرلشگر امیرفضلی که مدیریت عامل هواپیمائی ملی را همانوقت عهده دار بود می‌گفت: یک روز مقامات فرودگاه مهرآباد به من خبر دادند که پرویز ثابتی دارد از کشور خارج می‌گردد. با مقامات مختلف از جمله با سپهد مقدم تماس گرفتم و جریان را پرسیدم باخنده گفت: (تیمسار شتردیدی، ندیدی) متوجه شدم که سفر ثابتی با اجازه مقامات مملکتی می‌باشد. او مدتی در اسرائیل بود که فعلاً در آمریکا به سر می‌برد.



از مهندس شریف امامی که در زمان نخست وزیری او، ثابتی از کشور خارج شده بود جریان را پرسیدم او گفت: من در جریان کارها می‌دیدم که ساواک نیز در تظاهرات و تشنج اوضاع نقشی دارد. هرچه گزارش می‌رسید به اعلیحضرت می‌گفتم ولی ایشان قبول نمی‌کردند. تا این که دکتر سجادی گزارش محرمانه ای را که توسط یکی از بستگانش، درپالایشگاه نفت شهری به دست آورده بود به من نشان داد که حاکی از این بود که نماینده ساواک کارمندان را به اعتصاب تحریک می‌کرد. این سند را نزد شاه برده و گفتم ملاحظه

می فرمائید که ساواک هم در این کارها و تظاهرات دخالت دارد. شاه گفت: هرطور می خواهید اقدام کنید. دستوربرکناری ثابتی رادادم. بعداً خبرشدم که او هنوز به اقدامات خود ادامه می دهد و با نفوذی که بین گروههای مختلف دارد می تواند نقش مهمی دربرانگیختن مردم داشته باشد. تقاضای مسافرت به خارج کرده بود و مصلحت دیدم که ازکشورخارج گردد. گفتم خروج او اشکالی ندارد. زیرا در آن روزها تمام توجه من این بود که وضع کشوررا آرام کنم.



درروزهای آخرسقوط رژیم اعلام جرم های زیادی علیه نصیری و ثابتی شده بود که ازجمله روزنامه اطلاعات درتاریخ ۱۳ آبان ۱۳۵۷ چنین نوشت: اعلام جرم های رسیده برعلیه نصیری و ثابتی دردادسرای تهران مورد رسیدگی است و به دستور اسدپور بازپرس دادسرای تهران که به این اعلام جرمها رسیدگی می کند، نصیری وثابتی ممنوع الخروج شده اند. يك مقام دادسرای تهران گفت چون نصیری و ثابتی متهم به قتل عمدشده اند رسیدگی به این امر درصلاحیت دادگستری است.

جلیل ظروفچیان در ۱۵ آبان ۵۷ چنین گفت: اعلام جرم من به این جهت است که برادرم درروزروشن درداخل يك فروشگاه لباس کشته شد. او همراه عروس به منظور خرید وسایل عروسی واردمغازه شال ژردن می گردد. خانم ثابتی هم آنجا بود. پس ازورود گفت کیف پولش گم شده و دستورداد که کرکره مغازه را پائین کشیدند و افراد حاضر درمغازه رابازرسی بدنی کنند. برادرم اعتراض کرد و گفت ماکه دزد نیستیم ولی با پرخاش همسر ثابتی روبرو شد. بعداز چنددقیقه ازمنزله ثابتی تلفن کردند که کیف پول درمنزل جامانده است. برادرم به خانم ثابتی گفت بایدعذرخواهی کنید که مورد تعرض خانم ثابتی قرارگرفت و راننده خانم باشلیک گلوله برادرم را کشت. اکنون قاتل پس ازیک سال حبس آزادشده

است .

پس از سقوط رژیم (کرمعلی شعبانی دماوندی) راننده ثابتی دستگیر و در دادگاه انقلاب محاکمه شد .



سیاوش بشیری می نویسد: درباره ماجرای همسر پرویز ثابتی یک مقام ساواک گفت:

ماجرای همان صورتی است که گفته و نوشته اند . با این تفاوت اول اینکه مقتول همراه راننده که یک استوار ارتش بود وارد مغازه می شود ثانیاً پس از وقوع حادثه ثابتی به همه کارکنان ساواک اطلاع می دهد که به هیچ وجه در قضیه دخالت نکنند . سوم آنکه مقتول ۱۱ روز در بیمارستان بوده و ۲۲ هزار تومان مخارج بیمارستان را ثابتی پرداخته است رابعاً راننده تسلیم دادگاه شد که ابتدا به اعدام و سپس به زندان محکوم گردید و تا سال ۵۷ در زندان بود و نظیر سایر زندانیها در بهمن ۵۷ از زندان رفت و دیگر کسی از سرنوشت او خبر ندارد .



بختیار در کتابش ضمن شرح این واقعه می نویسد:

پس از این که پلیس به محل واقعه می آید و گزارش تهیه می کند کار به دادگستری حواله می شود . فردای آن روز ساواک کاخ دادگستری را محاصره می کند و پرونده را می سوزاند و هیچکس هم پس از آن مزاحم قاتل نمی شود . وقتی از این حوادث با کسانی که بی هیچ قید و شرط از اعلیحضرت طرفداری می کنند صحبت می شود می گویند پادشاه این چیزها را نمی خواست ، خودش با این عمل مخالف بود . من سه ماه قبل از انتصابم به نخست وزیری شهبانورا دیدم به طور محرمانه به من گفت عقایدش به عقاید من بسیار نزدیک است . اگر ساواک مزاحم من بود او را هم آرام نگذاشته است . البته نسبت به موقعیتها این مزاحمت ها شدت و ضعف دارد .



کارتر هم شاه را از رفتار غیرقانونی ساواک و شکنجه هایش
برحذر داشته بود.

این واقعه در آن ایام سروصدای زیادی تولید کرد. چگونه امکان
دارد که به علت گفتگوی دونفر در یک مغازه، راننده یک مقام
مملکتی به خود اجازه بدهد اسلحه بکشد و در روز روشن جلوی
چشم همه آدم بکشد. این کارها بود که به شاه و رژیم سلطنت
لطمه فراوان زد.

پرویز ثابتی اکنون در آمریکا زندگی می کند. مدتی انتشار داشت
که بارشاه دوم همکاری دارد. ولی کمتر کسی او را می بیند. مدتی
هم شایع بود که در اسرائیل زندگی می کند. بعد از انقلاب چندتن
از بستگانش که برخی هیچگونه دخالتی در کارها نداشتند
مورد فشار قرار گرفته و از کشور خارج گردیده اند.



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی درباره پرویز ثابتی چنین
می نویسد:

پرویز ثابتی متولد سال ۱۳۱۵ در بهمن ماه ۱۳۳۷ به استخدام
ساواک درآمد. خود او بیوگرافی خود را چنین می نویسد:

دوره ابتدائی را در سنکسر و دوره متوسطه را در دبیرستان
فیروزبهرام گذرانیده و در خرداد ۱۳۳۷ از دانشکده حقوق در رشته
قضائی فارغ التحصیل شده و به زبان انگلیسی تسلط دارم. دارای
۴ برادر و یک خواهر هستم. بنده از بدو تولد در یک خانواده بهائی
میزیسته ام و پدر و مادرم بهائی بوده اند لیکن از زمان بلوغ بلکه
از ابتدای تحصیلات مسلمان بوده و هستم. مدتی در مدرسه صابر
آموزگار بوده و در ایام فراغت و تحصیل با پدرم در امور حشم داری و
تجارت در تهران کمک می کردم.

معمای ارتشبد (فردوست)

چوازقومی یکی بی دانشی کرد نه (که) رامنزلت ماندنه (مه) را

یکی از امرای ارتش که خیلی ها معتقدند نقش مهمی در سقوط رژیم درایران داشته ارتشبد حسین فردوست می باشد که از نزدیکترین افراد به محمدرضاشاه پهلوی بود. از دبستان تا دبیرستان و تا تحصیل در مدرسه (لوروزه) درسویس، و در تمام مدت دوران خدمت در ارتش و ریاست دفتر ویژه و قائم مقامی ساواک و ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی، همه جا زیر سایه شاه قرار داشت. در حقیقت چشم و گوش شاه بود. حتی وقتی شاه از کشور خارج می شد، به مقامات نظامی توصیه می کرد که بعد از اودرباره کارها با فردوست تماس داشته باشند. اما چرا و چگونه چنین فردی با مخالفین شاه برای سقوط سلطنت پهلوی همکاری کرده، مسئله ای است بسیار مبهم و هنوز که هنور است وضع فردوست درهاله ای از ابهام قرار دارد.

عده ای معتقدند که فردوست از زمان کودکی نسبت به شاه عقده حقارت داشته و هیچگاه فرصت نیافته که خود را نشان دهد.

برخی می گویند ازسالها قبل ازسقوط رژیم، با دستگاههای جاسوسی درارتباط بوده و باگروههای مذهبی به خصوص شخص خمینی روابطی داشته که پس از سقوط رژیم هم ریاست (ساواما) را عهده دار گشته است. حتی بعضی شایع کرده بودند که درترور شهریار شفیق و برخی امرای ارتش دخالتهایی داشته است. ولی تنی چند که برخی نیز بستگی فامیلی بافردوست دارند معتقدند که پس ازسقوط رژیم، فردوست مخفی شد. غیرارزیستگان نزدیک او هیچکس از مخفیگاهش آگاهی نداشته است. شاه هم درمصاحبه ای به دیوید فراست گفته است: شکسپیر دیگری لازم است تا این تراژدی را بنویسد.



مجله روزگارانو مطلب زیررا از (کتاب حاشیه ای برتاریخ) نقل کرده است: فردوست برای یکی ازدوستانش چنین تعریف کرده است: پدرم سربازساده ای بود که بدواً به درجه استواری رسید وبعد ستوان سوم شد. به علت علاقه ای که به نظام داشتم، پدرم نام مرا دردبستان نظام نوشت. هرروز ازانتهای امپریه تا چهارراه یوسف آباد محل مدرسه پیاده می آمدم. ازشاگردان ساعی مدرسه بودم. وقتی ولیعهد درمدرسه تربیت درس می خواند، موقع بازی باتوپ با یکی ازبچه ها گلاویز می شود که رضاشاه دستور می دهد برای ولیعهد و شاپورها درکاخ سلطنتی کلاسی دایر شود. قرار می شود برای کلاس ولیعهد ۱۹ نفرارزیسران رجال و افسران انتخاب شوند. سرلشگرنخب جوان رئیس کل مدارس نظام بود. همه را به صف کردند. قد من ازهمه کوتاهتر بود. مراهم انتخاب کردند. روزبعد مارا به کلاس ولیعهد بردند. همکلاسیها همه ازفرزندان رجال و افسران عالیمقام بودند. فقط پدرمن ستوان دوم بود. وقتی درس شروع شد من ته کلاس روی آخرین نیمکت نشستم. میزها دونفری بود و پهلوی من هیچکس نشست. موقع زنگ تفریح ولیعهد نزد من آمد و گفت بیا بامابازی کن ودرکنارمن بنشین. سرهنگ رئیس

کلاس اعتراض کرد که چرا آنجا نشستی؟ ولیعهد گفت: من اجازه داده ام که دیگر سرهنک حرفی نزد. درکلاس، ولیعهد شاگرد اول ومن شاگرد دوم بودم. يك روز رضاشاه به مدرسه آمد و وقتی مرادید گفت: (فردوست این است.) که رضاشاه به من گفت: تو باید هرروز بعدازتعطیل کلاس، به کاخ ولیعهد بیائی. ازآن روز به بعد هرروز به کاخ می رفتم و بااسباب بازیهای ولیعهد بازی می کردم. هرشب دیروقت از چهارراه پهلوی تا خانی آباد پیاده به منزل می رفتم که کفن پوشها مردم را لخت می کردند. آنها کم کم با من آشنا شدند و هروقت مرا می دیدند، می گفتند: (حسین نترس ما هستیم که توی جوی آب خوابیده ایم).

رضاشاه ماهی صدتومان به ولیعهد می داد که اوهم ماهی دوتومان به من می داد. یکروز ولیعهد ازمن پرسید چه می خواهی برایت بخرم؟ گفتم: دوچرخه می خواهم، ۱۵ تومان داد برایم دوچرخه خرید که ازاتومبیل کادیلاک امروز برایم ارزش آن زیاد تر بود. يك روز رضاشاه نزد ما آمد و گفت: برای شماها برنامه ای تهیه کرده ام که برای تحصیل به سویس بروید. من زدم به زیرگریه. گفت: چرا گریه می کنی؟ گفتم: نمی خواهم ازپدرومادرم جداشوم. گفت: ترتیبی می دهم که پدرومادرت به سویس بیایند و سالی یکبار ترا ببینند. ازراه بندرپهلوی عازم اروپا شدیم. ولیعهد - شاپورعلیرضا - مهرپور تیمورتاش ومن سوارکشتی شدیم و رضاشاه خیلی متأثرشد که تنها دفعه ای بود که او را باحال تأثردیدم. پس ازاین که تیمورتاش مغضوب شد مهرپوررا تحت الحفظ ازسویس به تهران آوردند و به کاشمرفرستادند. من می خواستم طیب شوم ولی به امررضاشاه به دانشکده افسری رفتم و درمهرماه ۱۳۱۷ فارغ التحصیل شدم و همیشه درکنار محمدرضاشاه بودم.



یکی از صاحبان دفتراسنادرسمی می گفت کراراً به دفترخانه ای درخیابان حاج عبدالصمد می رفتم در آنجاگروهبانی رامی دیدم

که به دفترخانه مراجعه کرده برای نزول پول مختصری که در اختیار داشت چک و چانه می زد. او لاریجانی نام داشت که بعدها گفته شد پدرفردوست بوده است.

رضاشاه از نام (لاریجانی) خوشش نیامده بود دستور داده بود فامیلی برای او انتخاب کنند که (فردوست) را انتخاب کردند.



دکتر مهدی بهار در کتاب میراث خواراستعمار چنین می نویسد: هنگام تغییر سلطنت رضاشاه، سرریدربولارد، سفیرانگلیس با ادامه سلطنت درخاندان پهلوی مخالف بود. فردوست پیشنهاد می کند که محرمانه با سفیر انگلیس ملاقات کرده و دلائل مخالفت را جویا شود. وسیله یک دلال یهودی صراف خیابان منوچهری بابولارد ملاقات می کند. او عدم رضایت دولت انگلیس را از رضاشاه اعلام و اظهار می دارد که رضاشاه در تمام دوران سلطنت خود با انگلیسها جنگید. دوستان ما را همیشه تحت فشار قرار داده است، اگر موافقت می کرد که ایران به متفقین به پیوندد، ما اورا حفظ می کردیم. حالا تحمل یک رضاشاه دیگرانداریم. فردوست از طرف محمدرضاشاه اطمینان می دهد که آن دوره گذشته و آماده هستیم که روابط دوستانه را با انگلستان حفظ کنیم. بولارد پیشنهاد می کند که مذاکرات با حضور لرد (ویول) نماینده عالی مقام انگلستان ادامه یابد. در این جلسه لرد تضمیناتی می خواست از جمله این که اولاً یکی از شخصیت های مورد اعتماد آنها به عنوان سفیر ایران به انگلستان برود. ثانیاً زمینه های لازم را برای جلوگیری از پیشرفت کمونیستها فراهم سازند. ثالثاً به متفقین اجازه حرکات لازم برای برنامه های جنگی داده شود. رابعاً منافع انگلستان در شرکت نفت محفوظ باشد. خامساً روحانیون رادکار خودآزاد بگذارند. این شرایط پذیرفته شد و تقی زاده به عنوان سفیر ایران در لندن تعیین گردید. دوزوز بعد به فروغی اعلام شد که انگلیسها با جلوس محمدرضاشاه به سلطنت مخالفتی ندارند. از همان وقت بین

فردوست و لرد ویول روابط گرمی به وجود آمد و فردوست به خیل خدمتگذاران انگلیس پیوست.



حزب توده در یکی از نشریاتش به قلم (ف - م - جوانشیر) چنین می نویسد: (هنگامی که سرگرد فردوست به فرماندهی گارد جاویدان منصوب گردید مأموریت یافت که افسران مورد اعتماد را در هر واحد نظامی که باشند دستچین کرده و در نقاط مختلف کشور به استخدام سربازان داوطلب پردازد. این نیرو در آغاز سال ۱۳۳۱ آماده به خدمت بود. سازمان افسری حزب توده از این فرصت استفاده کرد و از همان آغاز افسرانی رامأمور خدمت در این واحد نمود، که در آینده نقش ارزنده ای به سود جنبش انقلابی ایران ایفانمودند.)



جلال آهنگچیان می نویسد: من از طریق پدرم که به دربار آهنگ می فروخت با علی ایزدی آشنا شدم و در خانه ایزدی به فردوست معرفی گردیدم. فردوست خجالتی، اخمو، بدلباس، کم حرف و سیه چرده بود. هیچوقت در میهمانی دربار شرکت نمی کرد. از قرار معلوم در واقعه ۱۵ بهمن که در دانشگاه به سوی شاه تیراندازی شد، این فردوست بود که با تیراندازی به حیات فخرآرائی خاتمه داد. بعدها شاه بوئی برده بود که فردوست در این ماجرا نقشی داشته است. به همین جهت تا مدتی مغمضوب بود و در دانشگاه نظامی تدریس می کرد. به ملکه مادر متوسل می گردد و با وساطت او به دربار برمی گردد و به تدریج به ریاست دفتر ویژه منصوب می گردد که هفته ای یکبار شرفیاب می شود. به تدریج نفوذی بهم می رساند که همه از او حساب می بردند. فقط تیموربختیار به فردوست اعتنائی نداشت. اقدام سازمان امنیت علیه بهائیه و رفتن تیموربختیار به آمریکا و دیدارش با کندی موجب می گردد که فردوست و ایادی علیه بختیار اقدام می کنند تا کنارگزارده می شود. ولی بعد از فوت سپهبد

یزدان پناه، به ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی منصوب می گردد. فردوست درخانه ای که ساواک خریداری کرد و توسط سپهبد گیلانشاه مبله شده بود، زندگی می کرد. در دو دوره بازی ورق که داشت مرتب شرکت می نمود و من هم دردوره هایش شرکت می کردم. در یکی ازدوره هایش جم و فیروزه همسرش و سرتیپ آجودانی و همسرش و قره باغی و همسرش و سپهبد افشائی شرکت می کردند. فردوست مشروب هم نمی خورد. دکتر رزم آرا وزیر بهداشتی بختیار هم در میهمانیهای فردوست بود. دوست دیگر فردوست به اسم صبائی بود داماد امیر خسروی وزیر دارائی رضاشاه که به علت بدهی زیاد به بانکها دچار مشکل شده بود که فردوست برایش حل کرد. علاقه زیاد به ملک و جواهر داشت. از چند زنی که به همسری گرفته بود یک پسرداشت که در آمریکا به سر می برد که با دانشجو یان چپ همکاری می نمود و یک سال پس از سقوط رژیم به ایران آمد و پدری که قبلاً او را ناخلف می نامید، از آن پس همواره پدر و پسر در کنار هم بودند. زن دوم فردوست در میهمانیها با او بود ولی پس از میهمانیها به خانه پدری خود می رفت و فردوست هم به خانه مادرش... روزهای جمعه به کازینوی واریانت می رفت و کمی هم بازی می کرد. گاهی هم به باغ اسلامی نیا می رفت و آش رشته می خورد و از طریق اسلامی نیا باب مذاکره با آخوندها را افتتاح می نمود. اسلامی نیا مورد غضب نصیری قرار گرفت و به آمریکا رفت. (در آنجا هم به علت اختلافات خانوادگی به قتل رسید و یکی از فرزندانش، به قتل پدر متهم گردید که با چند تن دیگر پدر را به خارج از شهر برده و قصد خوردن ثروتش را داشته و او را کشته اند. این پسر اکنون در زندان آمریکا به سر می برد).

ارتشبدجم که با فردوست رابطه ای از قدیم داشته در جلسه سنتو در کراچی در قبال اظهارات یک ژنرال آمریکائی که می گوید: (ما به تعهدات خود در سنتو وفاداریم و ایران را از مهمات نظامی اشباع کرده

ایم) می گوید: من در مقام ریاست ستادبزرگ ارتشتاران ایران، ازمقوله ای که شما می گوئید چیزی ندیده ام. این گفته جم مقامات آمریکائی را ناراضی می کند و به عوامل خود دستورمی دهند که باید موجبات برکناری جم ازستادبزرگ ارتشتاران فراهم شود. فردوست به شاه گزارش می دهد که جم گفته: آمریکا اسلحه و اعتبار دراختیار ایران می گذارد و این اعتبارات با مداخله غیرمشروع به حساب بانکها می رود و اسلحه و مهمات قابل توجهی به ایران نمی رسد. جم که ازاین گزارش دروغ فردوست آگاه نبود پس ازبرکناری به معاشرت با فردوست ادامه می داد تا روانه سفارت ایران دراسپانیا می گردد.



نزدیکی فردوست به شاه به صورتی بود که مطلعی می گوید: حتی می توانست بدون اجازه به اتاق شاه واردشود. حتی زمانی هم صحبت بود که احتمال دارد یکی ازشاهدختها به عقداودرآید. ارتشبدجم به مجله روزگارانو چنین نوشت: (درماهنامه خرداد۶۳ مرقوم فرموده اید که ارتشبدجم می گفت والا حضرت اشرف پهلوی به فردوست علاقه پیدا کرده بود ولی فردوست به واسطه دوستی باشاه و شاید هم به واسطه ترس، حاضر به انجام تقاضای اونبود. بدو بایدبگویم درمورد اسرار خانواده پهلوی مطلبی به کسی بیان نمی دارم چون خلاف اخلاق و جوانمردی است. ولی حال که مطرح شده صرفنظر ازاین که انتساب روایت را به خودتکذیب می کنم. اگر درسالهای جوانی چنین موردی پیش آمده باشد، حقیقت عکس مطلب مندرج می باشد. ووالا حضرت اشرف هیچگاه تقاضائی ازفردوست نداشته است).



دردی ماه ۵۷ هنگامی که شاه ازایران می رفت گفته می شد چون شاه به دکتر بختیار اطمینانی نداشت به کلیه فرماندهان درحضورفردوست گفته بود که درمسافرت من هر دستوری را لازم

است از فردوست بگیریید . باتوجه به این که گفته می شود هنگام اقامت شاه درمراکش چندبار فردوست و قره باغی خواسته اند درریاط باشاه تماس بگیرند و توفیق نمی یابند و سرانجام ملکه فرح به آنها می گوید حال مزاجی شاه خوب نیست هر تصمیمی مقتضی می دانید خودتان بگیرید که همین امر به صدور اعلامیه بی طرفی ارتش منجر می گردد .

یکی از مقامات درباری می گفت: نمی دانم چرا مدتی است فردوست باشاه ارتباطی ندارد و گزارشات ویژه را باپیک می فرستد . این گزارشات رافقط شاه بارمز مخصوص بازمی کرد و می خواند و هرگاه لازم بود ارتباط تلفنی برقرار می شد . آخرین بارشاه فردوست را درمراسم سلام روزچهار آبان دید که شاه از فردوست می پرسد که چرا شما هنوز کارهایتان را درسازمان بازرسی شاهنشاهی کامپیوتریزه نکرده اید ؟ که فردوست هم گفت: اوامرشاهنشاه اطاعت می شود . قیافه فردوست نشان می داد که ازوضع ناراضی است .

آهنچیان می نویسد: وقتی دکترآموزگار دستورداد مقرری آخوندها قطع شود یکی ازآخوندها درمجلس ختم درحضورمقدم به شاه ودربارحمله کرد و معلوم شد که آخوندها درقم جلساتی منظم باهدایت شریعتمداری دارند .

به توصیه قره باغی و فردوست و ایادی ، شاه دستور آزادی زندانیان سیاسی را می دهد و هم آنها بودند که به شاه القاء کردندکه اجازه تظاهرات دینی به مردم داده شود و فرمانداری نظامی هم درکارتظاهرات دخالت نکند . درحقیقت می توان این گروه را به نام ستادپنهانی سقوط رژیم نامید . البته دکترامینی هم برای آزادی افرادی نظیر طالقانی به شدت اقدام می کرد . درتظاهرات عاشورا وقتی جمعیت زیادی ، علیه رژیم تظاهرات می کردند ، اردشیر زاهدی - خسروداد - سپهد وشمگیر و چندتن دیگر دردفتر اویسی بودیم . خسروداد می گفت: باید به سرعت مردم را متفرق و

طالقانی و سنجابی و سایر رهبران تظاهرات را دستگیرکرد. اویسی به شاه زنگ زد و همین نظرراداد ولی با ناراحتی گوشی را زمین گذاشت و گفت اعلیحضرت می گویند: هیچ اقدامی نشود، من راضی نیستم يك قطره خون ازیننی هیچ ایرانی خارج شود و حتی ایرانی مخالف من. سپس اردشیر باشاه صحبت کرد و همین جواب را شنید. دراینموقع اویسی به گریه افتاد و زاهدی و خسروداد هم خیلی ناراحت شدند وهمه درعزای سلطنت ماتمزده نشسته بودند.



دکتربختیار درکتاب یکرنگی می نویسد: يك روز فردوست را درنخست وزیری خواستم. وقتی اورادیدم اثریدی درمن گذاشت. روحاً و جسماً آدم حقیری بود. هیچ چیز ازبزرگواری و دانش و فهم درقیافه و رفتار و منش اوندیدم. گفتم: شما که پنجاه سال باشاه بودید چرا مسائل را به ایشان گوشزد نکردید؟ باخضوع و خشوع گفت: من گزارشهای خودرا دوسال پیش دادم واگرا اجازه بدهید تادو روزدیگر خدمتتان می فرستم. حالت بهتی به من دست داد که چطور یکی ازموثرترین مقامات مملکت چنین آقائی است که نه تربیتی، نه هنری، نه شهامتی، نه بیانی، نه دانشی دارد. فقط ممکن است آدم زرنگی باشد که قابلیت بند و بست کردنش خوب باشد. آن وقت که پیش من آمد روابط خوبی باشاه نداشت. تمام ترقیات قره باغی مرهون فردوست است. به نظر من فردوست و قره باغی و یکعده دیگر که درمتلاشی کردن ارتش دست داشته اند، دستور خارجی را اجراکرده اند. يك روز شاه ازمراکش با تلفن بامن صحبت کرد که من درشورای امنیت ملی بودم و تمام سران ارتش حضورداشتند. سؤال کردند که آیا سران ارتش آنطور که من دستورداده ام انجام وظیفه می کنند یانه؟ پاسخ دادم تا آنجا که اطلاع دارم استحکام و انسجام قوای انتظامی متزلزل نیست. ولی فعل و انفعالاتی که بعداً به دستورخارجیها شد با قبول مأموریت ازطرف فردوست بود.

شاه فقید به انورسادات گفته بود: که اینها خیلی زیاد
ازخارجیها دستور می گیرند .



نویسنده کتاب باید به این نوشته دکتربختیار اضافه کنم که من
هم درتمام مدت روزنامه نگاری و خدمت دولتی و پارلمانی،
فردوست را ندیده بودم. يك بارهنگام ریاست فراکسیون پارلمانی،
هویدا به من گفت: اعلیحضرت فرموده اند شما به بازرسی
شاهنشاهی بروید و فردوست را درجریان کارهای مجلس بگذارید،
به دفترفردوست تلفن کردم و منشی او تعیین وقت کرد. هنگامی که
به ساختمان بازرسی شاهنشاهی رفتم مرا به اتاقی بردند که پرده
های سیاهی داشت. مدتی دراتاق نشستم ناگهان دیدم مردنستبأ
چاقی که لباس تیره ای برتن داشت با یقه چرکین وارداتاق شد که
هرگز باورنمی کردم او ارتشبد فردوست است. چون منتظربودم با
يك ارتشبدچهار ستاره برخوردداشته باشم، بدوآ يکه خوردم. جریان
مجلس را ازمن پرسید. وقتی برای او نحوه تصویب قوانین را شرح
دادم مثل این که گوشش به حرفهای من بدهکارنبود و اساساً ازاین
که می گفتم شوراوول و شوردوم و کمیسیونها و فوریت و دوفوریت و
مخبر کمیسیون و نقش فراکسیون چیست؟ هیچگونه آگاهی نداشت.
خود اوگفت: من که ازاین کارها سر درنمی آورم. زنگی زد و
سرلشگری بالباس سویل آمد که اکنون نام اورابه خاطر ندارم.
هنگام مذاکره، آن افسررا بسیار دقیق ومطلع وهوشیار یافتم و دقیقاً
می خواست ازجریان کارمجلسین و کمیسیونهای پارلمانی آگاه
باشد، همه رایادداشت کرد. از اوجداشدم. یکسر نزد دکتر اقبال
رفتم و گفتم: امروز خیلی دچارتعجب و حیرت شده ام. ازفردوستی
که دوست نزدیک شاه است خیلی انتظارداشتم ولی این درست خلاف
آن کسی است که تصور می کردم. دکتراقبال گفت: اوموردعلاقه
(بابا) می باشد (منظورش شاه بود) و ازکودکی باشاه بوده و
گاهگاهی خودرا این طور بی علاقه به کارها نشان می دهد، ولی

این قدرها هم بی هوش نیست. به هرحال شما کاری به این کارها نداشته باشید.



(اندرودانکن) روزنامه نگار که برای مصاحبه با شاه به تهران آمده بود، دیدار و گفتگوی خود را با فردوست چنین منتشر می سازد:

در یکی از خیابانهای تهران به یکی از خانه های امن ساواک راهنمایی شدم. به اتاق انتظار اورفتم. ناگهان دریا زد. مرد کوتاه قدی که قیافه اش شبیه کارگران خسته و دلمرده بود وارد شد که خیال کردم می خواهد چای بیاورد. معلوم شد او فردوست است. آمد مثل قورباغه روی صندلی نشست تا مصاحبه را انجام بدهم. خیلی آرام صحبت می کرد و همه اش به زمین می نگریست. او همبازی بریج شاه و از معتمدترین افراد شاه بود. اگر چه نصیری ریاست ساواک را برعهده داشت، ولی شاه مایل بود همواره آنها را به جان هم بیاندازد. این رئیس کل کارهای مخفی و عملیات ضد اطلاعاتی شاه، قیافه مفلوکی داشت. به نظر نمی رسید که از امور مختلف اطلاعی داشته باشد. شاید به همین دلیل بود که علاقه نداشت در ملاء عام ظاهر شود. او می گفت: شخصاً به تبلیغات و سروصدا علاقه ای ندارد و من حتی طرفدار این نیستم که مطالبی هم به مطبوعات داده شود. آنچه که خود مردم می بینند بهترین تبلیغات است. من گفتم: تصویرایران در خارج خیلی بد است. او گفت: از این موضوع تعجب می کنم باید ایده نولوژی کسانی را که علیه ما مطلب می نویسند در نظر گرفت. افراد از ما انتقاد می کنند، نه دولتها و قوانین این کشورها طوری است که مطبوعات هر چه می خواهند می نویسند، بدون این که در مقابل مقام مسئولی مجبور به اثبات باشند.

به فردوست گفتم: در مورد شکنجه چه می گوئید؟ او گفت: باروهای مدرن بازجویی، احتیاجی به شکنجه نیست. اکنون علم همه چیز را تحت الشعاع قرار داده و ما می توانیم با استفاده از روش

های انسانی صحیح اطلاعاتی را که لازم است کسب کنیم. ما کتابی را تحت عنوان بازجویی از انگلیسی ترجمه کرده ایم که مورد استفاده سازمانهایی نظیر سیا در آمریکا و موساد در اسرائیل می باشد. البته شکنجه کاردرستی نیست. زیرا اگر کسی در اثر شکنجه مطلبی را افشا کند حقیقت نخواهد داشت. از زمانی که اطلاعات علمی درباره روشهای تحقیقات عمل می شود دیگر شکنجه مورد ندارد.

* * *

(۱ - ع - تافته) در مجله روزگارانو درباره فردوست چنین می نویسد:

چند سال قبل در هر محفلی صحبت بود که ارتشبد فردوست رئیس ساوامای خمینی است و اتفاقات ناگواری که در پاریس و آمریکا به وقوع پیوست به او نسبت دادند. اینک که سندواگذاری کلیه اموال او به بنیاد ۱۵ خرداد منتشر شده می توان گفت: شایعات مزبور صحیح نبوده است. در اینکه فردوست و قره باغی بامذهبیون و دولت بازرگان همفکری داشته اند تردیدی نیست. عده ای مطلب را خیانت می دانند، اما دوستان آنها معتقدند که اقدامات آنان باعث شد که وطن ما دچار جنگ خانگی نشده و برنامه تقسیم ایران اجرا نگردد. شاید در آینده و ۳۰ سال دیگر پس از نشر اسناد وزارت خارجه انگلستان و آمریکا معلوم گردد که چرا عواملی که در سال ۵۷ (که هر گروه تابع مکتب خاص و مخالف یکدیگر بودند) بر علیه رژیم سلطنتی به حرکت درآمدند و انقلاب ۲۲ بهمن را به وجود آوردند؟

به هر حال ارتشبد فردوست، همبازی زمان کودکی و دوست محرم شاه، از معدود کسانی است که از بسیاری جریانات سیاسی و نظامی و امنیتی ایران در ۴۰ سال اخیر اطلاعات دقیق و کاملی دارد. علاوه بر دوستی باشاه شاغل مقاماتی بوده که بدون تردید پشتکار و ذکاوت او بی تأثیر نبوده است.

آجودان شاه - فرمانده و تشکیل دهنده گارد جاویدان -

استاددانشگاه جنگ - رئیس دفتر ویژه اطلاعات - قائم مقام سازمان امنیت - رئیس بازرسی شاهنشاهی .

زندگی اجتماعی و سیاسی فردوست، حتی برای رجال سیاسی و نظامی ایران نیز همیشه مبهم بوده است. روزنامه ها و مجلات اجازه نداشتند درباره او مطلبی بنویسند یا عکس او را چاپ کنند. در سال ۱۹۷۵ برای اولین بار نیوزویک عکس او را چاپ کرد و او را جزو چندتن از نظامیان مهم ایران قلمداد نمود که آن شماره مجله در ایران توقیف شد. ناشناس ماندن فردوست بیشتر به خاطر سعی خود اودرگنم نامدانش بوده است. دراموربازرگانی و تجاری اسمی از او برده نشده است. هیچوقت در مراسم رسمی واجتماعی سازمانهای دولتی حضورنمی یافت. حتی درمیهمانیهای خصوصی دربار و بستگان شاه شرکت نمی کرد. اگرشاه صراحتاً امر نمی کرد درسلام هم حضور نمی یافت. این روش باعث شده بود که به آسانی بتواند درمیان مردم کوچه وبازاررفت وآمدکند بدون این که کسی او را بشناسد. اوایل شب به کلوپ ایران جوان می رفت وبادوستان معدود خودبریج بازی می کرد. ازدوستان و همبازیهای او ارتشبد قره باغی - صبائی رئیس فدراسیون بریج - دکترشیبانی استاددانشگاه - مهندس امیرمنقح - مهندس خیبری معاون سازمان آب را می توان نام برد .

معمولاً روزهای جمعه به واریان می رفت و درسدکرج قایقرانی می کرد وشام هم دررستوران کازینو می خورد ولی هرگز پشت میزهای قمارکازینو واریان نمی نشست .

درسال ۴۱ که فردوست قائم مقام ساواک بود درهردایره ساواک یک مستشار آمریکائی کار می کرد که فردوست باشاه مذاکره می کند که به خدمت آنها خاتمه بدهد ولی برای این که آمریکائیا ناراحت نشوند به آنها می گوئیم هر موقع اطلاعاتی می خواهند دراختیارشان می گذاریم. آمریکائیا هم بااین نظر موافقت می کنند. ژنرال هلمز برادر ریچارد هلمز سفیر سابق آمریکادرایران که باشاه

فردوست درمدرسه روزه همکلاس بوده، هر وقت به ایران می آمد از طرف شاه، فردوست میهماندارا می شد. وقتی هلمز سفیر آمریکادر ایران می شود هر وقت از فردوست برای شام وناهار دعوت می کند، او نمی پذیرد. هلمز نزد علم گله می کند و علم جریان را به فردوست می گوید که در پاسخ اظهار می دارد قبول می کنم که اولاً اعلیحضرت اجازه بدهند ثانیاً شما هم در میهمانی حضور داشته باشید. پس از اینکه علم جریان را به هلمز می گوید از دعوت منصرف می شود.

در این مطلب که فردوست در طول ۳۷ سال سلطنت به محمدرضا شاه پهلوی خدمت کرده تردیدی نیست. پس از این که شاه از ایران رفت و قره باغی جریان مذاکره در فرودگاه را به فردوست اطلاع داد برای او محقق می شود، اطلاعاتی که قبلاً به او درباره خاتمه رژیم سلطنتی ایران داده شده صحیح است و محتملاً از همین موقع با بازرگان تماس حاصل می کند.

می توان گفت حضور فردوست در جلسه ۲۲ بهمن ۵۷ امراء ارتش و مذاکراتی که بین او و بدره ای و خاتم درباره فرار سربازان وظیفه و ورود بیست هزار چریک به کشور انجام شده، در صدور اعلامیه بیطرفی ارتش بی تأثیر نبوده است. اولین رؤسای نیروهای سه گانه در جمهوری اسلامی، به وسیله فردوست به قرنی معرفی و منصوب شدند و این دلیل همفکری او با دولت بازرگان بوده است.

سولیوان می نویسد: فردوست موجب احترام و ترس دولتمردان ایران بود. زیرا گزارش او موجب عزل و حتی آبروریزی و محاکمه آنها می شد. استمپل دیپراول سابق سفارت آمریکا می نویسد: فردوست محرم شاه، قبل از این که خمینی اختیارات مملکت را به دست گیرد به انقلاب پیوست و به عنوان یکی از شخصیت های مهم دستگاه اطلاعاتی دولت ظاهر شد. امکان دارد به خاطر مصالح کشور این کار را کرده و این تصمیم او وقتی مسلم شد که دیدرهبان مملکت به کلی از واقعیات به دور است. ملاقات با آیت الله ها

وتماس با مقامات مذهبی جزو برنامه عادی کار فردوست بوده است. شاید جزو اولین کسانی باشد که از کسالت وخیم شاه و اثرات آن روی قدرت استقامت وی باخبر شده باشد.

داود شوهر می نویسد: فردوست با زیرکی تمام در جهت منفی، مخفیانه با رهبران درجه اول روحانیون و جبهه ملی در تماس بود. ویلیام لوئیز می گوید فردوست هر وقت اراده می کرد می توانست امیری را ترفیع داده و یا سرنگون سازد. هنوز معلوم نیست چرا فردوست به شاه پشت نمود.

فردوست درباره اغتشاشات به شاه گزارش می داد که جای نگرانی نیست بزودی سرکوب خواهد شد. شاه به فردوست توصیه می کرد که مایل نیست کسی کشته شود و یادرزندان شکنجه اعمال گردد. فردوست برای اینکه شاه را از اوضاع دور نگه دارد به رؤسای انتظامی توصیه می کرد هر وقت حضور شاه می روند، برای تظاهرات و خرابکاریها اهمیت قائل نشوند. چون مایل نیست خاطر اعلیحضرت مشوش شود.

عبدالله انتظام می گفت در اوایل خدمت در سفارت ایران در سوئیس، شاهد تحصیل ولیعهد و شاپورعلیرضا و فردوست و مهرپورتیمورتاش در مدرسه روزه بودم. روزهای یکشنبه همراه دکتر مؤدب نفیسی برای صرف ناهار به سفارتخانه می آمدند. بعد از ناهار بازی هوش ترتیب می دادیم. در تمام بازیها در مرحله اول فردوست بود بعد شاپورعلیرضا ولی مهرپورتیمورتاش بکلی عاری از هوش بود. شاه گاهی از هوش فوق العاده ولی گاهی از یک فرد عادی کم هوش تر بود. بعداً در چند مورد که متخصصین نفیسی حضور داشتند می دیدم اطلاعات دقیقی داشتند که باعث تعجب می گردید ولی بعضی مواقع از یک بچه ۱۴ سال کم هوش تر بود. مثلاً ساعتها درباره آبیاری قطره ای اظهار عقیده می کرد و توجه نمی نمود که هدر دادن وقت برای این کار کوچک شایسته مقام او نیست.



دکترغنی که جزوملتزمین رکاب اعلیحضرت درآمریکا بوده، دربارهٔ همراهان شاه ازجمله فردوست می نویسد:

سرگردفردوست صاحب منصب جوانی است که ازطفولیت درسویس پاشاه بوده وحالاهم حکم نوکر وخانه شاگردرا دارد.



سرهنگ ستاد عیسی پژمان یادداشتهای مفصلی برای نویسندهٔ کتاب ارسال داشته که قسمتی ازآن مربوط به زندگی فردوست می باشد وخلاصهٔ اش چنین است:

حسین لاریجانی ملقب به حسین فردوست ازهنگام اشتغال تحصیل درمدرسهٔ نظام افتخار همشاگردی و همدرسی با محمدرضا شاه پهلوی ولیعهد ایران راداشت. هم چنین درسویس درکنارولیعهد ایران بوده وپس از ۷سال اقامت درسویس به ایران مراجعت کرد. درمهرماه سال ۱۳۱۷ به درجهٔ ستوان دومی می رسد. وقتی هم ولیعهد بازرس عالی ارتش می شود ستوان دوم فردوست به فرماندهی دسته درهنگ پیاده مشغول می گردد. بعدازشهریور ۲۰ فردوست به دفترنظامی تازه تأسیس منتقل و سپس محل خدمتی وی دانشکدهٔ افسری - بازرسی ناحیه ۱ مرکز - دادرسی ارتش، دانشگاه جنگ - دفترویژهٔ اطلاعات تعیین و ضمن حفظ شغل جانشین رئیس ساواک، با حفظ سمت به ریاست دفتر ویژهٔ اطلاعات و سرانجام به ریاست بازرسی شاهنشاهی منصوب می گردد که تا وقوع انقلاب درهر دوسمت به خدمت اشتغال داشته است.

برادرفردوست که ناصر (نصرت الله) نام دارد درارتش به خدمت اشتغال داشت و تا درجهٔ سپهبدی ارتقایافت و بعد از انقلاب دستگیرشد، پس ازمدتی از زندان آزاد گردید و اکنون نیز درخارج ازکشور به سر می برد.

رضاشاه دستورداده بود که برای استوارلاریجانی خانه ای درکوچهٔ حاج عبدالصمد خریداری شود که همراه خانواده اش درآن

زندگی کنند. (استوارلاریجانی يك دخترهم داشت که با افراشته کارمندراه آهن ازدواج کرد و درهمان خانه سکنی گزیدند) حسین فردوست هفته ای يك بار به دیدارخانواده اش می رفت و بقیه اوقات را درکنار ولیعهد بود که به درس و بازی می پرداختند.

استوارلاریجانی مردی پاکدامن و درستکار و مذهبی بود که به علت کبر سن بازنشسته شد و با همسرش بعدها درخانه ای که حسین فردوست درخیابان شمالی دانشگاه تهران ساخته بود اقامت داشتند و باپسر کوچکترشان امیر که تحصیلاتش رانایتمام گذارده و با کمک افراشته درراه آهن استخدام شده بود زندگی مشترکی داشتند. حسین فردوست برای اولین بار باهایده (قلعه بیگی) ازبستگان شهید معروف تقه الاسلام ازدواج کرد که درکوتاه مدت این ازدواج بهم خورد. هایدی بعدها به ایتالیارفت و بافرزند مظرفیروزازدواج کرد وصاحب فرزندی هم ازآوشد. برای بار دوم فردوست عاشق دختری به نام طلاشد که فرزند يك افسر ارتش بود که این عشق ناکام ماند وازدواج سرنگرفت. فردوست برای سومین بار شانس خودرا برای ازدواج بادختر سرتیپ هوشمندآمایش کرد که این وصلت هم دوامی نیافت. ولی ثمره آن تنها پسری است که اکنون دریکی ازبانکهای آمریکادرفلوریدا به کاراشتغال دارد.

خانم طلا بعد از ازدواج بايك افسر ارتش وجدائی از او با دوفرزند، باردیگر درسال های ۵۱ - ۱۳۵۰ گذارش به فردوست می افتد و با او ازدواج می کند.

با وقوع انقلاب درسال ۵۷ همسر وفرزند منحصر به فرد فردوست به آمریکا می روند و درفلوریدا اقامت می کنند. فردوست دارای يك حساب بانکی درسویس بود. ولی مال وثروت قابل توجهی درخارج ازکشور نداشت. به همین جهت گفته می شود که خانواده او درآمریکا دروضع خوبی زندگی نمی کنند. درحالی که این گفته درست نیست. ازطرف ارتشبد فردوست ماهیانه مبلغی برای آنها



ارتشبد حسین فردوست که ازبرکت خاندان پهلوی به همه چیز رسید و دردوران سلطنت محمدرضا شاه از نزدیک ترین افراد به شاه فقید به شمار می رفت نقش مهمی در سقوط رژیم داشته است. فردوست لطمه بزرگی به کشور و خاندان پهلوی زد، او فردی ناسپاس و نمک شناس شناخته شد.

حسین فردوست بامتان و آرامی و کم حرفی و بی آزاری اغلب مورد حسادت قرار می گرفت. با اینهمه چنان مورد اعتماد محمد رضا شاه پهلوی بود که اغلب علاوه بر یک شغل ثابت، شغل دیگری را هم یدک می کشید. شاه آنچه را که به راحتی به خواهران و برادران خود نمی گفت به راحتی به فردوست می گفت. هیچگاه دیده یا شنیده نشد که تظاهری به دوستی نزدیک با شاه کند و حتی مطلبی درباره روابط خود با شاه به نزدیک ترین دوستانش بگوید. یک بار هم مورد رقابت و حسادت ارنست پرون قرار گرفت که دچار مشکلات زیادی شد. پرون از نفوذ ملکه ثریا استفاده کرد و توانست فردوست را از دربار براند. به همین جهت فردوست به پاریس فرستاده شد و او هم از این موقعیت استفاده کرده و به تحصیلات خود در رشته حقوق پرداخت و دکترای حقوق از دانشگاه سوربن گرفت و در بازگشت به ایران مدتی در دادرسی ارتش و دانشگاه جنگ به تدریس پرداخت. بعد از جدائی ملکه ثریا با دیگر فردوست به دربار راه یافت و شاه تصمیم گرفت نظیر دربار انگلستان دفتر ویژه اطلاعات را به ریاست فردوست تشکیل دهد. کلیه گزارشات از منابع لشگری و کشوری به این دفتر فرستاده می شد که بانظم خاصی به نظر شاه می رسید و دستورات لازم کتبی و یا حضوری از این طریق به مقامات مملکتی ابلاغ می شد.

حسین فردوست انسانی کم تظاهر بود. در جشنها و اعیاد و مراسم رسمی اگر اجباری ضرورتی نبود شرکت نمی کرد. دوستان محدودی داشت. کمتر به گردش و تفریح می رفت. غیر از خانه پشت دانشگاه، باغ کوچکی در خیابان میهماندوست در نیاوران داشت که با گلکاری و گل فروشی ایام تعطیل را می گذرانید. با گل فروشی کریستال معامله داشت.

فردوست به ندرت توصیه یا سفارش را می پذیرفت. به همین جهت از هیچکس توقعی نداشت. خیلی از افسران ارتش قبل از رسیدن به درجه سرتیپی به سمت آجودان مخصوص شاه منصوب

می شدند که امتیاز مخصوصی بود ولی فردوست تا درجهٔ سپهبدی چنین سمتی رانداشت. ارتشبد عظیمی وزیر جنگ وقتی تقاضای چنین امتیازی را برای فردوست جانشین رئیس ساواک کرد، شاه تعجب می کند و می گوید: (مگر حسین آجودان نیست؟)

وقتی فردوست جانشین رئیس ساواک شد با حوصله کارهای ساواک را غیر از امنیت خارجی و ضد جاسوسی و امور مالی که نصیری برعهده داشت اداره می کرد. بانصیری، در حمایت او از بعضی عناصر سوءاستفاده چپ اختلاف پیدا کرد که نصیری از فردوست نزد شاه شکایت کرده اورامخل ساواک قلمداد نمود. در یکی از شرفیایها، شاه به فردوست می گوید: (حسین بگذار نصیری کارهایش را آزادانه بکند، سربه سر او نگذار.) سرانجام نصیری زیر پای فردوست رادرساواک سست کرد و با فوت سپهبد یزدان پناه به ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی منصوب شد.

فردوست در لباس پوشیدن به قدری بی قید بود که اغلب نزدیکانش مخصوصاً شاهدختها و شاپورها و گاهی شخص شاه او را به تمسخر می گرفتند ولی فردوست که بی نیازی روحی داشت به این حرفها اهمیتی نمی داد و به پوشیدن لباس های دست دوم پادشاه که حتی اندازه و قواره اش نبوده اکتفا می کرد و به خود اجازه نمی داد آستین های کت کهنهٔ شاه را که بلندتر از اندازهٔ دست او بود کوتاه کند. در نظراو هر چیزی که برخلاف اراده و نظر ولی نعمتش صورت می گرفت، گناه عظیمی شمرده می شد. او هیچوقت خود را در ردیف دوست و یلعهده پادشاه ایران قرار نمی داد و شوخی هائی را که شاه با او می کرد با افتخار برای دوستان نزدیک خود نقل می کرد. حتی حرفهای تند رزاشاه را هم دربارهٔ خود بیان می کرد و آن را ناشی از لطف دوپادشاه نسبت به خود می دانست.

اتاق کار و محیط زندگی فردوست به صورتی بود که اگر کسی می دید، تصور می کرد خانه یادفتر کار یک ستوان ارتشی است. فردوست تعدادی افسر تحصیل کرده و کاردان ارتش را به ساواک

منتقل ساخت. همچنین عناصر تحصیل کرده خارج را هم درساواک استخدام نمود. درحالی که تعدادی کارمنددیپلمه وکم سابقه که به ساواک راه یافته بودند موجبات عدم رضایت را فراهم می ساختند که تعدادی از آنها هم در کمیته مشترک ضد خرابکاری راه پیدا کرده بودند.

این که گفته می شود ازدوسال قبل از انقلاب فردوست گزارشاتی به عرض نمی رسانید، به هیچ وجه صحت ندارد. همه سازمانها به خصوص سازمان های اطلاعاتی و امنیتی، هرروز مرتباً گزارشاتی به شاه می دادند وخیلی دیگر از منابع داخلی وخارجی نیزشاه را در جریان خبرها وکارها می گذاشتند. حتی کنت دومارانش رئیس امنیت فرانسه در کتابش می نویسد: که برای دادن اطلاعاتی به شاه ایران، به تهران می آمده است یا وسیله پیک مخصوص گزارشاتی ارسال می داشته است.

گفته شده که شاه از شروع بی نظمی ها، فردوست را نمی پذیرفته است. آنها صحت ندارد. کسانی که درپای هواپیمای شاه هنگام حرکت از تهران حضورداشتند شاهدند که وقتی شاه همراه ملکه پاروی پلکان گذاشتند با فردوست درارتباط بوده و روزقبل از حرکت هم فردوست را پذیرفته وازاو خواسته که درکشوربماند وبانیروهای مسلح وساواک وسایر سازمانها همکاری داشته باشد. چون قرار نبود مثل سفرهای گذشته گزارشاتی برای شاه ارسال گردد فردوست هم ازاین اقدام معاف شده بود و تمام وقت راصرف همکاری با سازمانهای نظامی و اطلاعاتی کشور می کرد.

یک افسرنگهبان مخصوص حفظ جان شاه که به خارج گریخته میگفت: در مدت ایامی که کشوردچار بی نظمی شده بود رؤسای سازمانهای اطلاعاتی نظامی و غیرنظامی گاهی دیوار دروز شرفیاب می شدند. ولی فردوست گاهی در اتاق خواب شاه هم گزارشات فوری را به عرض می رسانید.

سرلشگر پاکروان به دوستانش گفته بود که پادشاه چندبار

ازفردوست خواسته بود دربارهٔ خروج او ازکشور وضع را ازهرجهت بررسی کند. فردوست هم ضمن گزارشی خروج شاه را ازکشور مصلحت ندانسته است. ولی چون شاه یقین داشت که این سفر بازگشتی ندارد از ۶ ماه قبل ازانقلاب در وزارت دربار ودفتر مخصوص و هم چنین دفتریژه مقداری ازاسناد محرمانه را محوکردند و خاندان سلطنت نیز تقریباً همه ازکشور خارج شده بودند. حتی ملکه فرح درسفرمراکش به سرلشگر نشاط فرمانده گاردجاویدان دستورداد که مقداری ازاثاثیه و دو اتومبیل متعلق به او را باهوایمای ارتشی به رباط منتقل سازند و این کارهم انجام شد.

سرهنگ پژمان دربارهٔ اقدامات فردوست درپهن ۵۷ وبعدازرفتن شاه مطالبی تنظیم کرده و درخاتمه می نویسد:

فردوست دوسال بعدازانقلاب درزندان بود. خانهٔ مسکونی و باغ میهماندوست خودرابه سازمان مستضعفین بخشید و به خواب ابدی فرورفت. قضاوت دربارهٔ کارهای او باتاریخ است.



والاحضرت اشرف می نویسد: برای من روشن است که یکی ازراههای تضعیف شاه ایران بود که ازطریق دوستان و مشاورین معتمدش تیشه به ریشه اش بزنند. به عنوان مثال برادرم هرروز بافردوست جلسه داشت. وظیفه اش این بود که اخبارمهم و حیاتی را به شاه گزارش بدهد. گرچه برادرم حاضر نبود خباثت هیچکس، به خصوص فردی راکه مثل برادر بااورفتارکرده بود باورکند ولی مطمئنم که فردوست بسیاری ازاطلاعات حیاتی را از او پنهان می کرد ودرسالهای آخر سلطنت برادرم، باخیمینی درتماس ومعامله بوده است. وقایع پس ازانقلاب نظرمراتأیید می کند. چه هرکس که دورادور باشاه رابطه داشت بدون محاکمه اعدام گردید، ولی فردوست زنده و موفق به عنوان یکی از رؤسای ساواما به خیمینی خدمت کرد. مخفی نگاهداشتن اطلاعات نقش مهمی درتضعیف

قدرت برادرم داشت و باعث شد که درارزیابی قدرت مخالفین اشتباه کند .

بعداً فهمیدم که هویزر مأموریت داشته که بایی طرف ساختن ارتش، شاه را از اقدام به کودتا بازدارد و در نتیجه او را از تخت سلطنت فرود آورد. فردوست و قره باغی از مشاورین هویزر بودند. من به قره باغی اعتماد نداشتم و از برادرم می خواستم که درانتخاب او به ریاست ستاد ارتش تجدیدنظر کند. بسیاری از سیاستمداران و نظامیان فکر می کردند که آمریکا به شاه پشت کرده و از آن جمله فردوست و قره باغی بودند که سعی کردند با خمینی تماس برقرار کنند .



ویلیام شوکراس می نویسد: درپاناما وقتی خبر ترورشهریار شفیق به شاه رسید خیلی ناراحت شد و گفت: او افسر لایق و وظیفه شناسی بود. شاه زمانی بیشتر ناراحت شد که به او گفتند ترتیب قتل را حسین فردوست داده است زیرا این صمیمی ترین دوست شاه بود .

فردوست در اوایل سال ۱۹۷۹ تغییر روش داد. اطلاعات و تجربیات خود را در اختیار رژیم جدید گذاشته بود. شاه رفتار او را یک خیانت شخصی ولی خیانت به مملکت تلقی می کرد. در آخرین ماههای عمرش قضیه فردوست او را از هر حادثه دیگری ناراحت تر کرده بود. به هلمز گفته بود او از برادر به من نزدیک تر بود .



بعضی از مطلعین می گویند فردوست که در سال ۵۷ در ضیافتهای شاه و دربار دیده نمی شد، محرمانه خیلی از اخبار را در اختیار مقامات مذهبی می گذاشت که برای خمینی می فرستادند. حتی افسری مدعی شده بود که واسطه ارسال اخبار به خمینی بوده ولی نمی دانسته که در درون پاکت اطلاعات امنیتی مملکت چه می باشد .



در کتاب (از ظهور تا سقوط) اسنادلانه جاسوسی در گزارشات سفارت آمریکا فردوست چنین معرفی شده است:

فردوست کار چشمها و گوشهای شاه زمان کورش کبیرا انجام می دهد. او حتی درباره اعضای خاندان سلطنت هم گزارش می دهد. وی دقیق ترین اطلاعات را در اختیار شاه می گذارد. گزارشات بیوگرافیک سفارت وی را فردی موثر - لایق - متواضع - معتدل - کاملاً وفادار و مورد اعتماد شاه و مردی مصمم و دارای طرز فکری سازمان یافته توصیف می نماید.



در کتاب محرمانه (نخبگان و توزیع قدرت در ایران) که از طرف سیا منتشر گردید، چنین نوشته شده است:

فردوست از نفوذ و اقتدار زیادی برخوردار بوده است. شاه از او از سال های ۱۹۴۱ به بعد به عنوان رابط خود با سفارت آلمان استفاده می کرد. فردوست بسیار ثروتمند بوده و به صداقت و امانت مشهور است. فردوست محرم اسرار بوده است. بعد از انقلاب گفته می شد که فردوست به عنوان جاسوس شوروی در رأس سازمان امنیت و اطلاعات جمهوری اسلامی قرار دارد. آزاده شفیق گفته بود که فردوست موجبات ترور شهیار شفیق را فراهم کرده است. فرح پهلوی فردوست را عامل سقوط سلطنت پهلوی و خائن اعلام کرده بود. پس از دستگیری سران حزب توده در بهمن سال ۱۳۶۱ حزب توده اعلام داشت که کارگردان این واقعه سرویس جاسوسی انگلستان و عامل آن فردوست می باشد. با این طرز فردوست معمای لاینحلی گردید.



ژنرال هوپز می نویسد: جالب این است که دقیق ترین گزارشهای فعالیت روزانه من در ایران همیشه توسط خبرگزاری تاس منتشر می شد و بعد روزنامه پراودا و رادیو مسکو به تفسیر آن می

پرداختند. هرروز می نوشتند به کجارتفه و باچه کسانی ملاقات کرده ام. به گونه ای که، حتی رسانه های همگانی ایران و آمریکا که طبعاً احاطهٔ بیشتری به رویدادها داشتند گزارشات آنها چنین دقیق نبود. این موضوع سخت مرا به خود مشغول داشته بود. ازپیش می دانستم که دردستگاه ما يك خبرچین وجودداشت زیرا شورویها ساعت دقیق ملاقاتهای مرا با ژنرال ها و اشخاص منعکس می کردند. حتی می دانستند که سپهد مقدم درکدام يك ازجلسات شورایعالی فرماندهی شرکت داشته است یا ازجریان ملاقات من با قره باغی خبرداده بودند. حالا یقین کرده ام که خبرچین مزبور فردوست بوده است که دفتری کنار اتاق قره باغی داشت.



ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهور اسلامی، در روزنامهٔ انقلاب اسلامی که در پاریس منتشر می شود می نویسد:

مخالفین فردوست او را متهم می کنند که به جمهوری اسلامی پیوسته و درتشکیل ساواما شرکت داشته وهم او بوده که افسران طرفدارآمریکارا به دادگاه های انقلاب لوداده است. اما خبرمهمی که به دست مارسیده افسرانی که بااوهمکاری داشته اند سرسپردهٔ انتلیجنت سرویس بوده و سرانجام به هویت فردوست پی برده اند که اوعضو (ك - پ - او) یعنی سازمان جاسوسی شوروی بوده که او را به رژیم اسلامی لوداده اند.

روزنامهٔ انقلاب اسلامی می نویسد: با نقل قول ازشخصیت های مختلف می توان گفت که با وجود تأسیس ساواما درزمان دولت موقت بازرگان، ارتباط فردوست بااین سازمان نامعلوم بوده و دردوران ریاست جمهوری بنی صدر تا کودتای ۶۰ وجود فردوست وساواما نامرئی بوده و ارتباطی بارئیس جمهور نداشته و گزارشات خودرا مستقیماً به خمینی می داده است. یکبار بنی صدرازخمینی دربارهٔ فردوست سنوال کرد واودرجواب طفره رفت.



طبق اسناد به دست آمده از سفارت امریکا، ویلیام سولیوان سفیر امریکا در تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۵۷ به واشنگتن چنین می نویسد:

جورج ناتانسون تاجر آمریکائی و کارچاق کن بین المللی با - (پرت) کارمند سفارت دیدار کرد و از جانب ارتشبد حسین فردوست پیغام آورد که فردوست در صدد هماهنگی و توافقی بین خمینی و دولت ایالات متحده و عناصر طرفدار غرب مانند خودش به وجود آورده و عقیده دارد ارتش باید از صحنه سیاسی کنار برود و آمریکا به موفقیت دولتی که خمینی روی کار می آورد کمک کند ...

سفیر امریکا در ذیل این گزارش، ضمن اعلام نظر خود یادآور می شود: به نظر می رسد که این یک مانور زنده از طرف یکی از نزدیکترین دوستان شاه باشد، فردی که در سالهای اخیر سفارت عملاً هیچگونه تماسی با وی نداشته است.



نویسنده کتاب، دکتر اصلان افشار را در جنوب فرانسه دیدم او می گفت: در آخرین روزهای اقامت اعلیحضرت در تهران که اوضاع روز بروز بحرانی ترمی شد، یک روز سر لشگر خسرو داد و کامییز آتابای نزد من آمدند که از وضع کشور خیلی ناراحت بودند. آنها می گفتند باید کاری کرد زیرا ممکن است رژیم بهم بخورد. گفتم بهتر است نزد فردوست بروید و جریان را به او بگوئید تا او با شاه صحبت کند که مقداری برای استقرار نظم و آرامش اقدام قاطع تری صورت گیرد. آنها متفقاً نزد فردوست رفتند و به شدت از اوضاع ابراز نگرانی کردند. اما فردوست با کمال خونسردی می گوید: خیلی دیر شده و با دست عکش شاه را نشان داده اضافه می کند که کار ایشان دیگر تمام است. آنها به قدری از این گفته فردوست ناراحت شده بودند که با عصبانیت از اتاق خارج شده نزد من آمدند. وقتی جریان را گفتند از شدت عصبانیت چشمانی اشکبار داشتند. گفتند می خواهیم نزد اعلیحضرت برویم و جریان را بگوئیم که فردوست چنین می گوید: گفتم فعلاً اعلیحضرت در آستانه سفر هستند و از اوضاع ناراحت و

نباید برناراحتی ایشان افزود ...



یکی دیگر از کسانی که می گفت با فرد دوست به علل مختلف سابقه دوستی داشته و قبل و بعد از انقلاب او را می دیده است به نویسنده کتاب اظهار داشت: فرد دوست از سال ۱۳۵۲ روابطش با شاه تیره شده بود و از شاه ناراحتی داشت که چرا به او مقامات حساس ترو مهمتر نمی دهد و افرادی نظیر نصیری را براو ترجیح می دهد. فرد دوست رابطه نزدیکی هم با ثابتی داشت و ثابتی خیلی از کارهایی را که در ساواک انجام می داد با نظر فرد دوست بود. قره باغی هم ترقیاتش مرهون دوستی با فرد دوست بود و هیچ کاری بدون نظر فرد دوست انجام نمی داد. در آخرین روزهای بحران هم دستورات فرد دوست را اجراء می کرد. حتی در مورد بیطرفی یا تسلیم ارتش هم او به قره باغی گفته بود ارتش نباید با مردم مملکت دریفتد. وظیفه ارتش دفاع از مرز و بوم مملکت می باشد و بهتر است سربازها به سربازخانه بازگردند. به همین جهت قره باغی هم با همکاری سایر امرای ارتش اعلامیه را صادر نمودند.

او می گفت: فرد دوست با سرلشگر قرنی هم رابطه نزدیک داشت و خیلی از تصمیمات را مشترکاً می گرفتند و قرنی اجرا می کرد. اکثر مقامات و فرماندهان سال اول انقلاب با نظر فرد دوست انتخاب می شدند و بعضی از آنها نظیر سرلشگر فرید در بازرسی شاهنشاهی از نزدیکان فرد دوست بوده اند. فرد دوست که معمولاً بدلباس و کج سلیقه بود پس از انقلاب دیگر بدلباستر شده بود که وقتی لباس و پیراهن او را می دیدم ناراحت می شدم که چرا این امیر ارتش خود را به این روز انداخته است. کراراً او را در همان خانه خودش می دیدم که محافظ هم داشت ولی نمی دانم چه شد که ناگهان ورق برگشت و دست فرد دوست از کارها کوتاه شد و مدتی هم تحت نظر بود و بعد به زندان افتاد. مرگ او تصور می کنم به صورتی بوده است که او را کشته اند. زیرا ناظران انتقالش به بیمارستان بودم که وقتی او را

می بردند حالت مسمومیت داشت. گویا درزندان او را مسموم کرده بودند که وقتی به بیمارستان رسید دیگر جنازه ای بیش نبود. یکی ازدوستان خانوادگی فردوست، برای نویسنده کتاب نقل می کرد که ازدو سال قبل از انقلاب فردوست خیلی مورد توجه شاه نبود. به این صورت که کمتر می توانست شرفیاب شود و هرگز به میهمانیهای سلطنتی هم دعوت نمی شد. گزارشات او به طورکتابی برای شاه فرستاده می شد و شاه هم کتباً دستور می داد. علت اصلی این که فردوست مغضوب شده بود به علت گزارشاتی بود که درباره کارهای والا حضرت اشرف می داد و حضوراً هم کراراً ازکارهای خواهر دوقلوی شاه انتقاد می کرد. برادرفردوست هم که ازامرای ارتش بوده است به یکی ازدوستان خود ضمن نقل این مطلب می گفت: حتی من که گاهگاهی فرصت شرفیابی داشتم بیش ازبرادرم می توانستم شاه را ببینم. شاید این مطلب هم درتیرگی روابط شاه و فردوست درتغییر جهت اوموثر بوده که به خلیلهای گفته بود: گزارشات من نزد شاه انبارمی شد و به آن ترتیب اثر نمی داد.

یکی ازدرباریان می گفت وقتی شاه باچشمانی اشکبار ازایران می رفت به امرای ارتش گفت: هروقت با مشکلی روبرو شدید، به فردوست مراجعه کنید. وقتی درتبعیدشید که فردوست به اوخیانت کرده است این شعررا زمزمه می کرد:

آن کس که به جملگی ترا تکیه براوست

چون چشم خردبازکنی دشمنت اوست.



مجله راه زندگی درباره فردوست چنین نوشت:

فردوست از نزدیک ترین دوستان و همکاران شاه فقید ایران بود و از ۶ سالگی تاموقع انقلاب درخانواده پهلوی بود، به خاطر نزدیکی باشاه هفته ای دوبار با او بریج بازی می کرد و درهفته

میهمانیهای دربار شرکت داشت.

شنیدم شاه فقید درمکزیک با حضور بعضی ازدوستان، وقتی صحبت از فردوست شد گفتند: رضاشاه از فردوست خوشش نمی آمد و هر وقت او را سرگرم بازی می دید می گفت: (این پسره کثیف را از پیش من دور کنید). آتابای به این امر توجه داشت و هر وقت که قرار بود فردوست برای بازی با ولیعهد به دربار بیاید ترتیبی می داد که او به حمام برود و لباس تمیز بپوشد ولی باز هم رضاشاه می گفت: (این پسره باطنش کثیف است)

شاه فقید درمکزیک همین خاطرات را تجدید کرد و گفت: (خیلی عجیب است. حالاً متوجه می شوم که پدرم چه دید عمیقی داشت. او از کوچکی فردوست را شناخته بود. ولی من بعد از سال ها دوستی او را نشناخته بودم.)

اعترافات ارتشبد فردوست

با وجود وضع مبهمی که ارتشبد فردوست پیدا کرده هرکس درباره او به نوعی قضاوت می کند ولی پس از یادداشت فردوست توسط جمهوری اسلامی وقتی این ژنرال چهارستاره را که همواره در کنار شاه قرار داشت به رادیو و تلویزیون آوردند، مطالبی گفت که از نظر تاریخی اهمیت دارد. با حذف کلمات زننده آن نسبت به رضاشاه و محمدرضاشاه قسمتهائی از آن نقل می شود.

س - خود را معرفی کنید.

ج - من ارتشبد رژیم سابق حسین فردوست هستم که دقیقاً پنجاه و دو سال در دربار پهلوی حضور داشتم. من در ۱۲۹۶ متولد شده ام. پدرم سیف الله افسر ژاندارمری بود که تادریه سروانی ارتقاء یافت و آخرین شغل او حفاظت انبارهای اسلحه در عباس آباد بود. از سال ۱۳۰۴ به دبستان نظام وارد شدم. خانواده من فقیر بودند. پدرم در مناطق بدآب و هوا خدمت می کرد تا فوق العاده ای بگیرد و همسر و پنج فرزند خود را اداره کند. خانواده هفت نفری ما با ماهی ۳۰ تومان زندگی می کردند. علت حضور من در دربار این بود که در دبستان نظام همواره در امتحانات جزو شاگردان رده بالا بودم. چون برای ولیعهد کلاس مخصوصی ترتیب داده بودند و من هم درس هایم خیلی خوب بود دوست بسیار نزدیک ولیعهد و همکلاسی

اوشدم. پس می توانم ادعا کنم که از ۶ یا ۷ سالگی تا پیروزی انقلاب در خانواده پهلوی بوده ام. وقتی هم کلاس ولیعهد شدم مادرم در قباله مقداری برنج می گذاشت که وقتی ظهر قباله سایرین را با کالسکه و نوکر می آوردند استوارها و درجه دارها مرا مسخره می کردند و می گفتند: (نگاه کن بین در قباله اش چی هست؟) یک روز امیر موثق نخجوان رئیس مدرسه نظام وارد دبستان شد و من و دونفر دیگر را به عنوان همکلاسی ولیعهد انتخاب کرد که با ولیعهد جمعاً ۲۱ نفر می شدیم. وقتی وارد اتاق درس ولیعهد شدیم سرهنگ باقرخان مارا معرفی کرد. ولیعهد دو سال از من کوچکتر بود. درزنگ تفریح کنار ولیعهد ایستاده بودیم. اودستش را روی قلاب کمر بندش گذاشته بود و کمی تکبرآمیز حرکت می کرد. از من خوشش آمد، بالحن دوستانه ای بامن صحبت کرد که دیگران با حسادت به من می نگریستند. بعداً ولیعهد به من گفت: تو می خواهی بامن دوست شوی؟ گفتم: خیلی خوشحال می شوم. از همانجا دوستی ما آغاز شد. در امتحانات شاگرد اول شدم. ولیعهد خارج از رده قرارداد شد. بعد به دستور شاه کلاس ما به کاخ گلستان منتقل شد. روزی رضاشاه وارد کلاس شد. من از ترس می لرزیدم. پرسید فردوست تویی؟ گفتم بله. گفت تو از امروز به ساختمان ولیعهد می روی و با او درس حاضر می کنی. روزهای جمعه هم نزد ولیعهد می آیی. از آن پس در کلاس درس هم پهلوی هم می نشستیم.

ولیعهد پرستاری داشت فرانسوی به نام خانم ارفع که از زمان تاجگذاری تازمانی که به اروپا رفت سرپرستی او را برعهده داشت. هیچ فردی بدون اجازه او حق ورود به اتاق ولیعهد را نداشت. هفته ای دو بار هم گزارش امر را به رضاشاه می داد. او هر روز به ولیعهد فرانسه درس می داد. پس از این که ولیعهد به سویس رفت خانم ارفع به فرانسه رفت و با پولی که به او داده شد خانه خوب و دوهتل خریداری کرد. ارفع الدوله نیز مرد ثروتمندی بود که کاخ مجلی در جنوب فرانسه داشت.

پیشکار ولیعهد چراغعلی امیراکرم پسرعموی رضاشاه بود. دومین مقام را در دربار داشت. نوه ای داشت به نام ناصر بافامیل پهلوی که بعداً پهلوان شد. می خواست ناصر با ولیعهد دوست شود. خانم ارفع از او بدش می آمد. وقتی امیراکرم ناصر را نزد ولیعهد آورد خانم ارفع رضاشاه را خبر کرد که رضا شاه سر رسید و آن بچه ۷ و ۸ ساله را تهدید کرد و گفت اگر این طرفها پیدایت شود باعصا خردت خواهم کرد. پسرک هم فرار کرد. به همین جهت امیراکرم بامن دشمن شد. ولیعهد مرتب مرا (حسین) صدا می کرد. یک روز در فرح آباد امیراکرم مرادید و گفت برو به خانه ات و دیگر در اینجا پیدات نشود. منم رفتم بعد از یک هفته یک مستخدم دربار آمد و مرانزد ولیعهد برد. جریان را تعریف کردم. ولیعهد به رضاشاه گفت. اوهم به عنوان تنبیه مدتی امیراکرم را از کار برکنار کرد. با این طرز، وضع من در دربار محکم شد. یکبار ولیعهد صاحب موتورسیکلت شد. ولی اجازه نمی داد من از آن استفاده کنم. من هم بدون اجازه برداشته و آن را به منزل خود بردم و دیگریه دربار رفتم. رضاخان مرا خواست و گفت: کجا بودی؟ گفتم: در منزل. گفت: (رفته بودی پهلوی ننه جونت). گفتم بله. گفت (اینجا بمان و مسئله موتورسیکلت هم مهم نیست. برای ولیعهد موتورسیکلت نوتبیه می کنم و تو هم از موتورسیکلت کهنه استفاده کن). ولیعهد در ریاضیات و علوم طبیعی ضعیف بود.

موقع سفر به سویس از ولیعهد خواستم که ترتیبی بدهد که پدرم به تهران احضار شود که سرپرست خانواده ما باشد و اوهم با شاه صحبت کرد، او را به تهران خواستند و فرمانده یک گروهان ژاندارمری در میدان اعدام گردید.

وقتی به سویس رفتیم محمدرضا پهلوی خیلی به ورزش علاقه داشت. از نظر جسمی خیلی قوی شده بود و از این حیث احساس غرور می کرد. در مدرسه یک مصری بود که قدرت بازوئی داشت. کراراً به جان هم می افتادند که کار به بهداری می کشید. من و

ولیعهد و شاپورعلیرضا و مهرپورتیمورتاش به مدرسه لوروزه رفتیم. هزینه اش خیلی گران بود. تقریباً سالی ۷ هزار تومان می شد. درحالی که حقوق پدرم ماهی ۴۷ تومان بود که ازطرف دربار پرداخت می شد. (خودشاه درمأموریت برای وطنم می نویسد: اقامت چهارساله من درسویس از مهمترین ادوارزندگی من بود و محیط دموکراسی و کاملاً غربی سویس درروحیات و اخلاق من پس ازنفوذ معنوی پدرم بیش ازهمه تأثیرداشته است). رئیس دبستان (لوروزه) سویس ازطرفداران خیلی محکم انگلستان بود. درطی ۶ سال درسویس مشاهده می کردم که ارزست پرون درساعات فراغت ولیعهد، همیشه درکناراو ودراتاق او قراردارد. او چندماه قبل از ورود ولیعهد به این مدرسه، به عنوان نظافت کار مدرسه استخدام شده بود. من بااوحسادت نمی کردم، دلیلی هم نداشت به خصوص اینکه پرون احترامات مراهم رعایت می کرد. بعدها همراه ولیعهد به ایران آمد و مشخص شد که ازیدوامر مأمور انگلستان بوده و گماشتن اودرمدرسه ازیکی دوماه قبل ازورود ولیعهد، با برنامه و نقشه قبلی بوده است. زیرا این شخص تأثیر فوق العاده ای درسیاست مملکت داشت که مسلماً باورکردنی نخواهدبود. بعدها درسنین بالاتر ازسیاست انگلیس درایران متعجب شدم.

ارزست پرون هروقت که کارش تمام می شد، به اتاق ولیعهد می رفت. منم وقتی می دیدم ولیعهد تنها نیست مزاحمشان نمی شدم. بعداً هم ازپدرش خواست وپرون به ایران آمد. اوادیب و شاعر بود و نفهمیدم چرا نظافتچی شده بود. پرون مرموزترین چهره پشت پرده، دردربارایران بود.

پس ازبازگشت به ایران به دستورشاه برای ولیعهد و من کلاس زبان روسی دایرکردند و سرلشگر نقدی به ما زبان روسی تدریس می کرد. من با ولیعهد تنیس بازی می کردم. شاه ازمن وضع بازی را می پرسید ووقتی می گفتم ولیعهدبرده خوشحال می شد. رضاشاه عادت داشت روزی دوساعت صبح و دوساعت بعدازظهر

زیردرخت کاج قدم می زد ووزرا به او گزارش می دادند . بعدها فهمیدم که درخت کاج دارای مادهٔ مسکنی است که درطب ازان استفاده می شود .

وقتی درسویس بودم ولیعهد مکلف بود هفته ای یک بار برای پدرش نامه بنویسد وتلاش مستشارالملک این بود که خوش خط بنویسد . به همین جهت خوش خط شد . رضاشاه هفته ای یک بار پاسخ می داد که نامه رابرایش می نوشتند و زیرش می نوشت (رضا) س - غیرازشما چه کسانی درسویس باولیعهد تحصیل می کردند ؟

ج - درموقع حرکت به دستوررضاشاه فقط می بایست من همراه ولیعهد باشم . ولی چون تیمورتاش وزیردربار ، مردمقتدری بود مهرپور تیمورتاش فرزند خودرا به همان مدرسه فرستاد . ولی تیمورتاش به علت هوش و ذکاوتی که داشت خودرا از رضاخان کمتر نمی دانست . می خواست علیه شاه اقدام کند که گویا انگلیسها اورا مطلع ساختند . چون تیمورتاش ازسیاست دیگری پیروی می کرد اورا به زندان انداخت که تلگراف کردند پسر تیمورتاش را ازولیعهد دورکنید . زیرا احساس خطر می کرد و با سریع ترین وسیله به تهران فرستاده شد .

وقتی تیمورتاش مغضوب شد و فرزندش به ایران اعزام گردید ، شاپورها علیرضا - غلامرضا - عبدالرضا - محمودرضا - احمد رضا آمدند . تنها ایرانی غیرخانوادهٔ پهلوی دراین مدرسه ، فقط من بودم .

وقتی وارد دانشکدهٔ افسری شدیم فرماندهی گروهان را (سروان محمود امینی) برادر دکترامینی داشت که درامنظام بسیار مسلط و خشن بود . درآنجا ولیعهد دارای آجودانی شد به نام صنیعی که بعداً سپهبد گردید . ازبهائیهای طرازاول بود . بعدها هم یادی با محمدرضاشاه روابط نزدیک داشت که او هم بهائی بود . وقتی محمدرضا شاه با فوزیه ازدواج کرد ، فقط من و ارنست

پرون با آنها شام وناهار می خوردیم. فوزیه خیلی خجالتی و عقیف بود و به زبان فرانسه صحبت می کرد که قدری هم فارسی یادگرفته بود. حتی دیدارش باخواهران شاه سردبود. موضوع روابط امامی و فوزیه را هم پرون به من گفت. ولی من بی عفتی فوزیه را تأیید نمی کنم چون واقعاً چنین خصلت هائی نداشت.

رضاشاه ازارنست پرون بدش می آمد ویک بار به ولیعهد گفت: من اگرپرون را ببینم اورا طوری می زنم که جان سالم بدر نبرد. اوهم مراقب بود. یک باراشتبها باشاه برخورد کردکه رضاشاه باعصا به دنبالش دوید و او فرار کرد. ولیعهد گفت ازپدرم پرسیدم چه دشمنی با پرون دارید؟ گفت: او جاسوس انگلیسها است.

س - ارتباط شما پس ازبازگشت ازسوئیس بادریار چگونه بوده است؟

ج - پس از این که همراه ولیعهد به تهران مراجعت کردم ازاو خواستم که به محبت خود ادامه داده دررشته پزشکی درپاریس تحصیل کنم. ولیعهد اول راضی بود و چون امکان مالی نداشتم و می بایست آن را تأمین کنند، ولیعهد باشاه صحبت کرد ولی شاه با خشونت بامن مواجه شد وگفت: مگرنمی دانی که دردنیا یک شغل فایده دارد و آن هم سربازی است. ازاین جهت همراه ولیعهد درسال ۱۳۱۵ وارد دانشکده افسری شده ودرسال ۱۳۱۷ با درجه ستوان دومی افسر شدم. درباره ازدواج ولیعهد با فوزیه فهمیدم که ازجاهای بالاتر ازرضاشاه، این تصمیم گرفته شده بود. چون رضاخان را انگلیسها روی کارآورده و ازاو استفاده می کردند و وقتی هم که لازمش نداشتند تبعیدش کردند. ازاین ازدواج انگلستان این بهره را می برد که بین ایران و مصر دوکشور مهم خاورمیانه روابط بسیار صمیمانه ای ایجادکند. پس از ۷ سال چون علاقه انگلیسها به تحکیم روابط ایران و مصر منتفی شد بلکه از نظر آنها حتی مضر بود، لذا تصمیم گرفتند این ازدواج به طلاق بیانجامد ودراین راه ازعوامل بالای خود استفاده کردند. نقش مهم

را در این کار ارزست پرون به عهده داشت. قابل توجه اینکه انگلیسها هرطور می خواستند باسیاست ایران و جامعه ایرانی بازی می کردند.

وقتی هم رضاشاه چادر از سرزنها برداشت من به ولیعهد گفتم: حجاب زن ایرانی، سنت او است و این صحیح نیست که اینگونه بآن برخورد شود، ولی از ولیعهد کاری ساخته نبود.

رضاشاه همه شب دوساعت قبل از خواب تاریخ می خواند تا بتواند در وقایع تاریخ ایران بسیار چیزها بیاموزد.

از جمله مطالبی که به یاد دارم این بود که سرهنگ احمدپولادین می خواست رضاشاه را بکشد. او رئیس گارد بود باعهده ای، جمعیت مخفی تشکیل داده و تصمیم به ترور شاه می گیرد. ماجرا لو می رود و می گویند فلان روز پولادین برای سوء قصد به ملاقات شما می آید. شاه چند افسر را پشت شمشادها مخفی می کند. به محض این که پولادین نزدیک می شود او را دستگیر می کنند. او یک سلاح زیرپرونده ها مخفی کرده بود که بازداشت می شود.

رضاشاه خیلی منظم بود. ساعت ۱۲ ناهار می خورد. ساعت ۶ بعدازظهر یک جوجه کباب با یک گیلان کنیاک. شب بالای سرش یک لیوان شراب قرمز و یک لیوان شراب سفید بود که هرگاه خوابش نمی برد، می نوشید. شراب را یک نفر متخصص در کاخ سعدآباد تهیه می کرد که ۵ سال بعد مصرف می شد. سرمیز شام همه فرزندان حاضر بودند. اگر دیر می رسیدند، حق حضور نداشتند. فقط درباره محمد رضا و شمس رعایت بیشتری می کرد. غذایش پلو و خورش و کباب بود. همیشه از قاشقش روغن می چکید. قبل از خواب دوساعت قدم می زد و مطالعه می کرد و روی تشک روی زمین می خوابید.

زن اول رضاشاه صفیه نام داشت که در همدان ازدواج کرده بود. همدان السلطنه دختر او می باشد. با اوقف یکسال زندگی کرد.

وقتی در دربار بودم شاهد هجوم ملکه مادر محمد رضا به ملکه عصمت بودم. ندیمه های ملکه مادر به خانم عصمت با چوب و چماق هجوم می بردند که وقتی شاه خبر می شد و می آمد فرار می کردند. شاه ملکه عصمت را دوست داشت و پس از رفتن به جزیره موریس از او خواست که نزدش بماند. ولی او بیوفائی کرد و پس از یکی دو ماه به ایران بازگشت ولی پسران و دخترانش تا هنگام فوت نزدش بودند. یکی از محرم ترین فرد به رضاشاه سلیمان بهبودی می باشد که قبلاً استوار بوده است. از دو میلیون تومان پولی که در تبعید در اختیار داشت، یک میلیون و دویست هزار تومان صرفه جوئی کرده که به محمد رضا شاه پس داد.

عصر روز پنجم شهریور سرلشگر نخجوان و سرتیپ ریاضی تقاضای ملاقات با رضاشاه را داشتند. واقعه شهریور پشت رضاشاه را خم کرده بود. بدون عصا نمی توانست راه برود. به محض این که می ایستاد به درخت تکیه می داد و می گفت صندلی بیاورید. وقتی شاه با این دو افسر روبرو شده بود آنها گفته بودند که متفقین می گویند دولشگر تهران را مرخص کنید. ولیعهد می گفت: پدرم عصبانی شده و از افسران گارد خواست که درجه آنها را بکنند. در سعدآباد هر دو نفر را در اتاقکی محبوس کردند. من به آنجا رفتم. دیدم هر دو نفر درجه کنده شده آنجا نشسته اند. به من گفتند: (دستمان به دامن است. در اینجا ما چکار کنیم. خیلی گرسنه هستیم. هیچکس سراغ ما نمی آید. به ولیعهد بگو که ما رانجات بدهد. ما که گناهی نداریم. پیغامی بود و ما نقل کردیم). جریان را به ولیعهد گفتم. دستور داد از آشپزخانه به آنها غذا بدهند. بعد منصورالملک آمد و گفت روسها گفته اند اگر دولشگر مرخص نشوند تهران را تصرف خواهیم کرد که رضاشاه دستور مرخصی سربازان را داد. بعد از استعفای رضاشاه من به محمد رضا یادآور شدم، دستور داد که نخجوان و ریاضی درجه هایشان را بدوزند و به خانه هایشان برونند.

یکی دوروز بعد انگلیسها گفتند چرا لشگرها را مرخص کردید؟ دستور جمع آوری آنها داده شد. فقط توانستیم ۳۰ درصد را جمع آوری کنیم.

بعد از ظهر یکی از روزهای نهم یازدهم شهریور ولیعهد به من گفت: با ترات رئیس اداره اطلاعات سفارت انگلیس تماس بگیر و درباره وضع من با او صحبت کن... وقت گرفته شد. نزد ترات رفتم. ترات گفت محمدرضا طرفدار آلمانیهاست، باید تغییر رویه بدهد. پس از چند دیدار و گفتگو با ترات او گفت: روسها مخالف سلطنت هستند و خواستار جمهوریت در ایران می باشند. آمریکائیا برای شان فرقی نمی کند ولی بیشتر به رژیم جمهوری راغبند ولی ما انگلیسها به سلطنت علاقمند هستیم. با آمریکائیا صحبت می کنیم و دو تانی سراغ روسها می رویم... پس از چند روز ترات به من گفت: نظر آمریکائیا را جلب کرده و چون روسها هم به کمک آمریکائیا نیازمند هستند مجبور به تسلیم هستند. با این طرز انتصاب ولیعهد به سلطنت قطعی گردید. انگلیسها اول فکر می کردند علیرضا ۱۹ ساله برادرشاه به سلطنت برسد که شباهت زیادی به پدر خود داشت. فردی خشن و بی منطق بود، ولی از نظر شخصیت محمدرضا را بر علیرضا ترجیح می دادند، گاهی هم نام عبدالرضا را می بردند. انگلیسها با این بازی می خواستند به محمدرضا نشان بدهند که ما او را شاه کرده ایم و طبعاً انتظاراتی داریم که باید اجرا گردد.

نکته جالب این که وقتی رضاشاه می خواست به اصفهان برود، صادق خان راننده را نزد سرلشگر بوذرجمهری فرستاد که بنزین بگیرد ولی او گفت بنزین نمی دهم. ولیعهد با بوذرجمهری تماس گرفت تا موافقت کرد. چند روز بعد مطلع شدیم که حدود هشتاد هزار حلب بنزین را که در پادگان عباس آباد ذخیره شده بود یک افسر کمونیست آتش زده است.

رضاشاه در ژوهانسبورگ خیلی رنج کشید. با قد ۱/۹۶ متر وزنش

به ۳۵ کیلو رسیده بود. (درحالی که عکسها چنین نیست). ارنست پرون مقداری از خاک ایران را در جعبه ای ریخت و برایش به تبعید برد. از این کار خیلی خوشش آمد و در نامه ای که به محمدرضا نوشت از او تعریف کرد.

رضاشاه در جزیرهٔ موریس به سرهنگی که مأمور بردن او بود اجازه نداد که در آن محوطه باشد. برای خودخانهٔ جداگانه ای تهیه کرد. وقتی هم مریض شد، از پذیرش پزشک انگلیسی و خوردن دارو خودداری می کرد و می ترسید که مبادا با داروی عوضی او را بکشند. ولی زندگی اش در ژوهانسبورگ مثل ایران بود. اودر ژوهانسبورگ از غصه دق کرد.

محمدرضا در آغاز سلطنتش طوری بود که ملاقات کننده بارضایت از اتاقش بیرون آمده و او را بهتر از پدرش می دانستند. چون علاوه بر آن که آنها را به گرمی می پذیرفت، دستورچای هم می داد. ولی از سفیر انگلیس انزجار شدیدی داشت و در حضور من از او به بدی یاد کرد. در جریان تخلیهٔ آذربایجان که آمریکائیا با تهدید روسهارا از ایران خارج ساختند، محمدرضا شاه به آمریکائیا توجه یافت که موجب چرخش سیاست ایران به سوی آمریکا گردید.

س - مشاغل عمدهٔ شما چه بوده است؟

ج - تادرجهٔ سرهنگی در مراحل پائین و بعداً در درجات بالاتر... در مرحلهٔ مشاغل اولی همزمان با تجاوز قشون متفقین به ایران رضاشاه برای اینکه اخبار و اطلاعات از جبهه های جنگ داشته باشد مرا تعیین کرد که در حقیقت رئیس ستاد خصوصی او باشم. از فرماندهان لشکر می پرسیدم و بعد برای شاه جواب می بردم. بعد این مسئولیت به عهدهٔ ولیعهد محول شد که او هم ستاد کوچکی تشکیل داد که من هم عضو آن بودم.

در اوایل سال ۱۳۲۸ محمدرضا شاه مرا احضار کرد و گفت: به اتاق نصیری فرمانده گارد می روی و در آنجا با (شاپورچی) ملاقات می کنی و هرچه او گفت انجام بده و نیازی به دستور من نیست. من

قبلاً اورا درخانه علم دیده بودم. وقتی به اتاق وارد شدم نصیری خارج شد. شاپورچی گفت: شاه باملکه انگلستان ملاقات کرده و ملکه به او گفته روزانه ۴۰۰ تا ۵۰۰ برگ گزارش برای او فرستاده می شود ولی چون وقت مطالعه همه آن را ندارد، سازمانی این مطالب را دردوالی سه صفحه خلاصه می کند و گزارش هارا می سوزاند. شما هم می توانید فردی را بفرستید که آموزش ببیند و چنین سازمانی را در ایران به وجود بیاورید. وقتی شاه به ایران بازگشت از نصیری خواست که دونفر را برای این کار معرفی کند که سرهنگ صمدیانپور و سرهنگ موثقی را معرفی کرد. شاه به من گفت یکی از این دونفر را انتخاب کن، ولی من گفتم به درد نمی خورد، من شمارا معرفی کردم و چون شاه هم به شما اعتماد دارد، پذیرفت و قرار شد که شما به این مأموریت بروید.

من به شاپورچی گفتم: چطور شد مرا انتخاب کرده اید و شما چکاره هستید و مرا از کجا می شناسید؟ او گفت: من کاره ای نیستم فقط به خاطر اعتمادی که شاه ایران و ملکه انگلیس به من دارند گاهی برای بعضی از مسائل اقدام می کنم و خودم در دانشکده افسری درس می دهم. در آنجا راجع به شما تحقیق کردم و فهمیدم برای این کار مناسب هستید.

من بالاخره نفهمیدم شاپورچی چکاره است؟ فقط می دانستم که درسری ترین جلسات بین شاه و بلند پایگان انگلیس شرکت دارد. او ایرانی بود ولی مستولان انگلستان به ویژه ملکه به او خیلی اعتماد داشتند.

درباره انتخاب من خیال می کنم به خاطر ارتباط با پرون بود و همچنین ارتباطی که قبلاً با سفارت انگلیس داشتم.

وقتی به انگلستان رفتم روزی پنج ساعت درس می خواندم. درسها در ارتباط با مسائل امنیتی و ساواک بود. در آنجا به طرز کار کاملاً آشنا شدم. پس از مراجعت به ایران شاه به من دستور داد تا با مسئول سازمان اطلاعات انگلیس در سفارت تهران تماس

بگیرم و هفته ای یک یا دوبار ملاقات داشته باشم. با این طرز من هر هفته با اودرخانه اش و یادرخانه شاپورچی ملاقات می کردم و گزارش وقایع را به وی می دادم. تا اینکه روزی شاه به من دستورداد دیگر با او ملاقات نکنم که موضوع را به او گفتم و دیگر ملاقات نکردم.

وقتی در ارتباط با همان دفتر ویژه به انگلستان رفتم، همان شخص که دیگر مأموریتش در ایران تمام شده بود مرا برای شام به منزلش دعوت کرد و بعد رئیس صاحبخانه هم آمد. او به من گفت: (موضوعی را می خواهم با تودرمیان بگذارم و نباید آن را به شاه بگوئی) ... گفتم از من زبیده نیست که مطلبی را از او مخفی کنم. وقتی این مطلب را گفتم مراتب حسین کرد و فهمیدم که این یک امتحان بود. او گفت: اینکه می گویند در ۲۸ مرداد آمریکائیا شاه را آورده اند صحیح نیست، شاه را ما به ایران بازگردانیدیم. وقتی شاه در خارج بود، آمریکائیا می خواستند حکومت در دست یک نفر نظامی باشد ولی ما گفتیم یک فرد نظامی مخالفینی هم دارد و آمریکائیا را قانع کردیم که شاه بهترین فرد برای حکومت است و آنها موافقت کردند و شاه را بازگردانیدیم. وقتی رئیس دفتر ویژه بودم احساس کردم که روز بروز قدرتم افزوده می شود و دست پر قدرتی پشتیبان من بود و به قائم مقامی ساواک منصوب شدم. در اوایل سال ۳۹ فردی به نام (یاتسویچ) نماینده سیادرسفارت آمریکا نزد من آمد و گفت: جبهه ملی ایران مورد علاقه ماست و به عنوان یکی از ارکان حکومت آینده مطرح است. به همین دلیل باشاه تماس گرفته ایم که امکاناتی در اختیار ما بگذارد تا بتوانیم توده ایها را از جبهه ملی تفکیک کنیم و این کار به شما محول شده است. سپس لیست ۶۰۰ الی ۷۰۰ نفر را به من داد که همه دارای تحصیلات عالی بودند. من باشاه تماس گرفتم و مطلب را گفتم. اظهار داشت من دستورداده ام تمام امکانات را در اختیارشان بگذارید. پس از بررسی دقیق معلوم شد ۴۰ درصدشان توده ای هستند. یاتسویچ به هیئت رئیسه جبهه

ملی نیز دستور داد تا توده ایهارا سریعاً اخراج کنند. یاتسویچ اصلاً اهل یوگوسلاوی است که در جنگ دوم خلبان بوده و به آمریکا پناهنده شده و مدارج را طی کرده و به مقامی عالی رسیده است. برای پیگیری جریان جبهه ملی مدالی دریافت کرد که باشوخی به اوگفتم: این نشان از آن ماست که بیشتر از همه زحمت کشیدیم.

وقتی حسنعلی منصور نخست وزیر شد، مقرر گردید که انتخابات مجلس انجام شود. از طرف منصور عبودیتی نسبت به علم وزیردیار نشان داده می شد که ممکن بود ظاهری باشد. کمیسیونی با شرکت سه عضو (علم - منصور - من) هر روز در خانه علم تشکیل می شد و منصور می گفت: در این کمیسیون افرادی را معرفی کنیم و بعداً مردم همانهارا انتخاب خواهند کرد. علم برای اینکه برتری خود را نشان بدهد، بالای اتاق می نشست. روزانه لیست ده نفر از طرف منصور داده می شد. وزیردیار تصویب می کرد و لیستهارا به من می دادند که به عنوان قائم مقام ساواک بررسی کرده و روز بعد جواب بدهم. همه راطی ده روز تحقیق کردیم و کار خاتمه پیدا کرد. (نویسنده کتاب باید توضیح بدهم که این اظهارات فردوست به کلی خالی از حقیقت است. زیرا در زمان نخست وزیری حسنعلی منصور هیچگونه انتخاباتی صورت نگرفت. منصور در اوایل دوره بیست و یکم وقتی وکیل مجلس بود نخست وزیر شد و مدت نخست وزیری اش هم حتی به یک سال نکشید. شاید نظر فردوست درباره انتخابات آزاد زنان و آزادمردان باشد که علم نخست وزیر بود و کمیسیونی که شاید در حدود هفت نفر بودند و منصور هم عضوان بود، درباره اسامی کاندیدها اظهار نظری کردند و فردوست هم در آن جلسات شرکت کرده باشد. والا در زمان نخست وزیری منصور و وزارت دیار علم انتخاباتی صورت نگرفت. ولی در زمان نخست وزیری هویدا و وزارت دیار علم انتخابات انجام شد).

س - چه زمانی به ریاست بازرسی سازمان شاهنشاهی منصوب

شدید ؟

ج - در ۲۰ فروردین ۱۳۵۰ شاه مرا احضار کرد و گفت: باقائم مقامی ساواک و سایرمشاغل به این سمت منصوب می شوید. دربارزسی برای من همه چیزها کشف شد. مثلاً در قیروکازرین فارس زلزله شد و صدها میلیون تومان جمع آوری گردید. وقتی بازسان به محل اعزام گردیدند، حتی يك آجر در محلی خالی نشده بود. فساد در حد اکثر بود به نحوی که من به عنوان رئیس بازرسی دیدم اگر بخواهم به همه چپاولگریها رسیدگی کنم ده هزار پرسنل باید داشته باشم. به همین جهت گفتم از ۱۰۰ میلیون تومان به بالا چپاولها رسیدگی بشود که ۳۷۵۰ مورد تاپیروزی انقلاب دربارزسی شاهنشاهی موجود بود. من اجازه نداشتم به پرسم که این پرونده ها چطور شد و کجارت؟

خاطرات ارتشبد فردوست

دراسفندماه سال ۱۳۶۹ کتابی تحت عنوان (خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست) به دستم رسید باعنوان (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی) که در آن همه جا (رضاشاه) را (رضاخان) و (محمدرضاشاه) را (محمدرضا) نوشته که قسمت هائی از آن دراعترافات فردوست انتشار یافته ولی قسمتهای اضافی در اینجا به طور خلاصه نقل می گردد:

وقتی رضاشاه از سلطنت استعفا کرد و عازم اصفهان بود، موقعی که خواست سوار اتومبیل شود مرا دید و گفت: (حسین ازت خدا حافظی می کنم). من هم احترام نظامی گذاشتم و سوار اتومبیل شد و تنها با صادق خان راننده اش رفت. ناصر خان امیرپور فرمانده اسکورت به سائرموتورسوارها گفت: (من میروم ولی شما نیائید چون ممکن است دیده شوید). اوبه من گفت من نمی توانم شاه را تنها بگذارم، تنها می روم ولو از شاه کتک بخورم. چون شاه گفته بود اگر نیائید مجازات می شوید.

فرمانده اسکورت به تنهایی باموتور راه افتاد و در مراجعت برایم تعریف کرد: بافاصله چند کیلومتری به طوری می رفتم که دیده نشوم تا اصفهان پشت سراتومبیل شاه بودم. درسه راهی ساوه یک افسر عالی مقام انگلیسی شاه را دید و شناخت و واحدهای نظامی به

شاه احترام گذاشتند .

سرکلارمونت اسکرین که رضاشاه را به تبعیدبرد ، سال ها درکنسولگری انگلیس درکرمان کارمی کرد و باشوکت الملك علم دوستی نزدیک داشت و خاطرات خودرا هم به علم تقدیم نموده است .

وقتی روزنامه ها به رضاشاه حمله می کردند و من روزنامه هارا برای محمدرضاشاه می بردم می گفت: (اینکه روزنامه ای توقیف شود یا تذکری داده شود لازم نیست. زمان خودموضوع را حل می کند و مردم ازاین حرفها خسته می شوند. شغل من ایجاب می کند که تحمل همه چیزرا داشته باشم).

وقتی سران متفقین (روزولت - چرچیل - استالین) درتهران بودند به دیدار شاه نرفتند. مورخ الدوله سپهر به من گفت از سفیرروس خواهش کرده ام که به استالین بگوید به دیدارشاه برود که اثر فوق العاده خوبی خواهدداشت. سفیربه استالین گفت و اوهم پذیرفت و شاه هم گفت (این مهمترین ملاقات من است).

یک روز مورخ الدوله سپهرمرا به خانه شیخ حسین لنکرانی برد که ازمن خواست مرتب به دیدارش بروم. مورخ الدوله و شیخ حسین لنکرانی متفقاً به دیدارشاه رفتند. شیخ حسین به محمدرضاشاه گفت بهتراست سپهر واردکابینه قوام شود وبعد قوام را برکنار ساخته سپهررا نخست وزیرکنند. وقتی مقدمات کارفراهم شد قوام ازجریان مطلع گردید و مورخ الدوله را برکنار و به کاشان تبعیدنمود. با این طرززندگی سیاسی سپهر ولنکرانی خاتمه یافت و سپهرگاهگاهی به دفتر من می آمد و به تاریخ نویسی مشغول شده بود. سپهر می گفت: باروسها و بانگلیسها روابط نزدیک دارم وفی الواقع واسطه بین دوسفارت هستم.

به دستورمحمدرضاشاه من گارد جاویدان را تشکیل دادم که فرماندهان آن عبارت بودنداز (قره باغی - ضرغام - محوی - نصیری - نشاط - بدره ای) که بعدها به مقامات ارتشبدی و

سپهبدی رسیدند. باتمام دقتی که شد دوتن ازافسران گارد عضو حزب توده بودند. (سرگرد فتح الله ناظر - سرگرد عبدالصمدخیرخواه).

(درحاشیه کتاب توضیح داده شده که خیرخواه بدو محکوم به اعدام شد و سپس محکومیت او به حبس ابدتخفیف یافت و بعداً آزادگردید. سرگرد ناظر به شوروی گریخت و بعدازانقلاب اسلامی به ایران بازگشت. او ازیک خانواده مشهدی است که باتاج الملوك مادرشاه مربوط بوده است).

ازجمله احزابی که محمدرضا شاه هزینه آن را تأمین می کرد، حزب سومکابود که داودمنشی زاده با همکاری گروهی ازجمله داریوش همایون آن را اداره می کردند. منشی زاده علاقه زیادی به هیتلرداشت و خودرامانند اودرست می کرد. حزب دیگر (حزب آریا) بود که سرلشگرارفع مبتکرآن بود. گرداننده اصلی آن سرتیپ دیهیمی و مغزمتفکرآن سرلشگرحسن اخوی وگردانندگانش ارتشبد آریانا - سرلشگر امین زاده - سرلشگر محمود ارم - سرلشگر یحیائی بودند. چندبار به دیدن ارفع رفتیم. هدف آنها این بود که مشاغل مهم رادراختیار بگیرند. ارفع رقیب رزم آرا بود. هرکدام آنها سه باررئیس ستادشدند. این حزب ضدکمونیست بود.

سرلشگرارفع به زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی تسلط کامل داشت. پدرش ارفع السلطنه درجنوب فرانسه کاخی داشت که به عنوان (پرنس) معروف بود. برادرش ابراهیم درسانحه هوائی کشته شد. ازبیکاری نفرت داشت. پس ازبازنشستگی به کارکشاورزی پرداخت و دراراج (اقدسیه) مزرعه بزرگی دایرکرده بود. زن اولش انگلیسی بود که همسر ودخترش باسفارت انگلیس ارتباط داشتند. بعداً بایک دختر (ازگلی) ازدهات نزدیک اراج ازدواج نمود.

یک روز من دراتاق خواب محمدرضاشاه بودم تلفن زنگ زد گوشه را برداشتم قوام السلطنه نخست وزیربود که می خواست با شاه صحبت کند. گوشه را به شاه دادم گفت: (غیرممکن است.

من چنین کاری نخواهم کرد). وقتی مذاکره تمام شد گفت: (می دانی قوام چه می گفت. می گوید به افسرانی که به پیشه وری پیوسته اند باید دودرجه ترفیع بدهی). من گفتم غیرممکن است. قوام السلطنه از جواب شاه خیلی ناراضی شد.

بعد از واقعه آذربایجان و کمک آمریکائی ها دیگر محمدرضا شاه حاضر به تبعیت از هیچ نخست وزیری نبود. به همین جهت در کار مملکت با قوام و مصدق اختلاف پیدا کرد.

در زمان قوام السلطنه ملاقاتهای مخفیانه ای بین شاه و بعضی از مقامات صورت می گرفت. از جمله ملاقاتهای دکتر سنجابی و دکتر کشاورز و دکتر مرتضی یزدی بود. شاه به کشاورز علاقه زیادی پیدا کرده بود. گفت: به منزلش برو و از او احوالپرسی کن. رفتم کشاورز می گفت: شاه فرد فهمیده ای است، او را دوست دارم و نفع ایشان در همکاری با ما است و نتیجه اش را خواهند دید.

هژیر از مهره های مورد اعتماد کامل انگلیسها بود. وقتی هژیر ترورشده همراه شاه به بیمارستان رفتیم و شاه با هژیر صحبت کرد ولی همان شب اعلام شد که هژیر فوت کرده است. شایع بود که کار رزم آرا است. شاه گفت: از ضارب تحقیق کن... به زندان دژبان رفتم و ضارب را دیدم که مشغول خواندن نماز بود. گفتم مرا می شناسی؟ گفت: آری تو فرد دوست هستی چه می خواهی؟ گفتم: چه کسی دستورداد که هژیر را ترور کنی؟ اگر حقیقت را بگوئی بخشوده خواهی شد و من ضامن می شوم. او گفت: من وظیفه شرعی خود را انجام دادم و مجازات اعدام را قبول دارم. گفتم: آیا رزم آرا به تو دستور نداد؟ گفت: همین مانده که من دستور رزم آرا را اجرا کنم، این حرفها چیست؟ گفتم: باز هم فردا به ملاقات شما می آیم. گفت: پاسخ همان است که گفته ام. وقتی از زندان خارج شدم رزم آرا را دیدم. پرسید قاتل چه گفت؟ جریان را گفتم. اظهار داشت دیدید من بی تقصیرم. جریان را به شاه بگو و به من تلفن بزنید. نزد شاه رفتم و جریان را گفتم اظهار داشت: این کار رزم آرا نبود،

معلوم است دروغ می باشد. فردا هم سراغ حسن امامی قاتل رفتم بازهم گفتم: من وظیفه دینی خود را انجام داده ام و هیچ درخواستی هم ندارم. مدتی بعداعدام شد.

رزم آرا که جاه طلبی زیادی داشت، تمام موانع را ازپیش پای خودبرداشته بود تا به نخست وزیری برسد. تنها مانع هژیربود. با ترور هژیراین مانع هم ازین رفت.

وقتی شاه دردانشگاه ترورشد، من و پروین درکنارتخت شاه بودیم که رزم آرا آمد. شاه پرسید: چرا شما درمراسم دانشگاه نبودید؟ رزم آرا گفت: وقتی شما درمحل هستید من باید درمحل کارخود دستورات مراقبتی و حفاظتی بدهم. شاه گفت: این بارکه دستورات شما را اجرا نکردند. وقتی ه تیر به شاه شلیک شد، ضارب تیرهایش تمام شد که اکثر مأمورین خود را پشت درختان مخفی کرده بودند. سرلشگردفتری که زیراتومبیل مخفی شده بود وقتی فهمید، دیگر ضارب فشنگ ندارد دستورداد ضارب را ازین ببرند و خود او چندتیرخالی کرد و مأمورین و فرمانده گارد شفقت هم تیری خالی کردند که بدن ضارب مبدل به یک آبکش شده بود. وقتی رزم آرا ترورشد مبصر که رئیس اطلاعات رکن ۲ بود دفترخاطرات او را درخانه اش پیدا کرد و گفت: آن را به شاه دادم. من از شاه نخواستم ولی گفتم: (این رزم آرا اعجوبه خطرناکی بوده است).

به هرحال اگرشاه در دانشگاه ترور می شد رزم آرا حاکم بلامنازع ایران می گردید. چون شاه جانشینی نداشت و آمریکا و انگلیس هم جدی حمایتش می کردند.

یک روز (پروین) به من گفتم: رابط اودرسفارت انگلیس گفته که رزم آرا بارسوها سازش کرده تا نفت ملی نشود. عضوسفارت ازاین مطلب ابرازتأسف کرد. مصدق باسوارشدن برموج ملی شدن صنعت نفت به نخست وزیری رسید. به نظرمن مصدق از جوانی بانگلیسها مربوط بوده است. مصدق مصالح کشور را درنظرمی

گرفت. دخالت مصدق به جانی رسیده بود که حتی هزینه آشپزخانه دربار را کنترل می کرد. در تمام مدت نخست وزیری مصدق حتی يك مورد هم خلاف دستور او در دربار عمل نشد. تمام حقوقی که شاه از طریق حسابداری دربار به بستگانش می داد به دستور مصدق قطع شده بود. کارهای ارتش با سرטיפ ریاحی بود. او دوره پلی تکنیک فرانسه را طی کرده بود که برای فرانسویها بزرگترین افتخار است. مهندس اصفیاء هم آن را طی کرده است. مصدق از هیچ فردی به اندازه ریاحی حساب نمی برد زیرا حرف ریاحی برای مصدق دستوری بود که جرأت نمی کرد آن را اجرا کند.

در کودتای ۲۸ مرداد نقش اصلی با انگلیسها بود. در سفر به انگلستان رئیس (ام - آی - ۶) شبی مرا به شام دعوت کرد و گفت: برای جانشینی مصدق ما هر چه جستجو کردیم افسری که مورد قبول همه باشد پیدا نکردیم. لذا دیدیم بهترین است که شاه به ایران بازگردانیده شود. زیرا هیچ فردی موقعیت او را بین افسران ندارد و آمریکاییها هم نظر ما را پذیرفتند و ترتیب مراجعت شاه را دادیم. به آمریکاییها گفته بودیم که اگر دیر بجنبیم توده ایها بر ایران مسلط می شوند. برای نجات ایران باید مصدق برکنار و شاه برگردد.

برادران رشیدیان که با سفارت انگلیس مربوط بودند، در جریان ۲۸ مرداد نقش مهمی داشتند. ورزشکاران و گارد جاویدان هم مؤثر بودند. وقتی زاهدی نخست وزیر شد او و پسرش اردشیر خود را (تاج بخش) می دانستند که این موضوع به گوش شاه رسید. علم نقش مهمی در حذف زاهدی به کاربرد که توانست تا موقع مرگش از نزدیکان شاه باشد.

گفته انگلیسها به من از این جهت بود که بگویم اگر دخالت انگلیسها نبود آمریکاییها امثال زاهدی و تیمور بختیار را براوترجیح می دادند.

پس از مرگ (ارنست پرون) دکترایادی در دربار همان نقشی را

برعهده گرفت که قبلاً پرون عهده داربود ویش از پرون به لقب (راسپوتین ایران) شهرت یافت. تفاوت او با پرون این بود که ادب داشت و مثل پرون با خشونت رفتار نمی کرد. ولی در زندگی خصوصی شاه و زنان و اطرافیانش نفوذ داشت و عنصر مطلوبی برای انگلیسها بود. در دوران ایادی، انگلیسها برای اطلاع از زندگی خصوصی شاه، به من نیاز داشتند. به این ترتیب می بینیم در زندگی شاه از کودکی، خانم ارفع - سپس ارنست پرون و بعد ایادی در جزئیات زندگی شاه حضور داشتند. در زندگی رضاشاه همیشه سلیمان بیهودی حضور داشت. علیرضا برادرتی شاه، فردی منزوی بود که در میهمانیها شرکت نمی کرد. هر لحظه تصور می کرد میکربی به او حمله می کند. به همین جهت همیشه پزشک در زندگی او حضور داشت. از ارتش پزشکی را خواست که دکتر ایادی را به او معرفی کردند. وقتی شاه هم از ترس میکرب اظهار ناراحتی می کرد، در حضور من علیرضا گفت: پزشکی را در ارتش می شناسد که دوره پزشکی را در فرانسه طی کرده است. او دو سال در فرانسه دوره دامپزشکی را خوانده و سپس دوره پزشکی را طی کرده است. ایادی این قدر به علیرضا قرص ویتامین داده بود که جیبهایش پر از ویتامین بود. علیرضا فقط یک نفر را دوست داشت که او هم حسن شکارچی از مأمورین شکارگاه بود.

ایادی شب و روز در دربار بود. به تدریج بانفوذترین فرد کشور گردید. حدود ۸۰ شغل مهم و پولساز داشت. هیچ پزشک نظامی بدون نظر ایادی از سرهنگی به سرتیپی ارتقاء نمی یافت. ایادی رئیس سازمان اتکاء شد که احتیاجات نیروهای انتظامی را تأمین می کرد. شیلات جنوب در اختیار او بود. یک بار شاه به او گفت: هشتاد شغل را برای چه می خواهی؟ گفت: می خواهم آن را به یک صد شغل برسانم. با کمک او بهائیها به مقامات حساس می رسیدند. اشرف پهلوی قدرت زیادی داشت و شاه نمی توانست در مقابلش عرض اندام کند. شاه جبون و اشرف جسور و نترس بود.

در حکومت قوام السلطنه شاه از قدرت او ناراحت و غمگین بود. يك شب من و اشرف و عبدالرضا در کاخ نزد شاه بودیم. شاه گفت: دیگر این سلطنت فایده ای ندارد و تصمیم به استعفا گرفته ام. اشرف عصبانی شد و گفت: این حرفها چیست؟ عبدالرضا متواضعانه گفت: انشاءالله همیشه باشید و سایه تان سر ما باشد و دیگر از این صحبت ها نفرمائید. شاه گفت: خیر من تصمیم به استعفا گرفته ام و از اتاق خارج شد و به اتاق خوابش رفت. ماسه نبری از کاخ خارج شدیم. اشرف با عصبانیت گفت: پدرم بازحمت این سلطنت را به دست آورده و حالا ایشان می خواهد به خاطر هیچ و پوچ آن را از دست بدهد، من حاضر به تحمل این وضع نیستم. سپس به عبدالرضا گفت: توسطت را قبول کن. عبدالرضا با شنیدن این حرف برخود لرزید و گفت: (این حرفها چیست؟ شما بهتر است به اتاق شاه بروید و بانصیحت او را منصرف کنید). اشرف گفت: (بارهاست که شاه استعفانا مطرح می کند و نصیحت هم فایده ندارد. چون در بین فرزندان رضاشاه از همه باهوش تر و هوشی تر برای سلطنت انتخاب می کنم و اگر قبول نکنی، غلامرضا را انتخاب می کنم). عبدالرضا گفت: اگر غلامرضا شاه شود من از ایران می روم. اشرف گفت: اگر تحمل غلامرضاراننداری پس سلطنت را قبول کن. سرانجام عبدالرضا گفت: (هرطور شما دستور بدهید).

اشرف سر خود این صحبت ها را نمی کرد. او به طور منظم با سفارت انگلیس ارتباط داشت. پس از چند روز قوام رفت و مشکل شاه حل شد و موضوع استعفا هم منتفی گردید.

فردوست در خاطراتش می نویسد: من باراهنمائی شاپورچی سه دوره آموزشی در انتلیجنت سرویس راطی کرده رموز آن را فرا گرفتم. از مرکز اسناد بایگانی راکد بازدید می کردم و شاپورچی فیلمی از زندگی رضاشاه را در همان جا ارائه کرد. حتی نمونه های خط او و قراردادها را که امضا کرده بود. ولی وقتی خواستم که از زندگی

محمدرضا شاه فیلمی نشان دهند خودداری نمودند. درمراجعت به ایران (دفتر ویژه) راباطعلیماتی که دیده بودم باموافقت شاه ایجادکردم و برنامه هائی را هم درسواک پیاده نمودم. رئیس (ام - آی - ۶) درلندن می گفت: در ۲۸ مرداد مابودیم که پیشنهادکردیم شاه مراجعت کند ولی آمریکائیها می خواستند يك نظامی سرکاریباید. آخرین دوره آموزشی ماهمراه ماهوتیان و صمدیانپور امرای بعدی ارتش بود که صمدیانپور دوره پلیس را هم دید.

درتمام مدت ۲۰ سال که درخدمت دستگاه اطلاعاتی بودم هیچگاه ازمقامات آمریکائی و انگلیسی نشنیدم که مخالفین شاه را معرفی کنند. تنها سرلشگر قرنی بود که ازطرف دستگاه (ام - آی - ۶) لورفت.

قرنی درکودتای ۲۸ مرداد به نفع شاه شرکت داشت و به علت اعتماد فوق العاده آمریکائیها به ریاست رکن ۲ ستادارتش منصوب شد. چون ساواک نبود مهمترین مقام اطلاعاتی به شمار می رفت. قرنی طرحی برای کودتا تهیه کرده وموافقت آمریکائیها را هم گرفته بود. چندتن ازافراد مورداعتماد قرنی درطرح شرکت داشتند. وقتی قرنی دستگیرشد آمریکائیها وساطت کردند درنتیجه به سه سال زندان محکوم گردید و به تقاضای من بخشوده شد. قرنی خودرامدیون من می دانست و پس از ۲۲ بهمن ۵۷ دین خودرا اداکرد. ماجرای قرنی دوتأثیر داشت. اول این که شاه کوشید اعتمادآمریکائیهاراجلب کند. دوم این که آمریکائیها فهمیدندکه بدون موافقت انگلیسها نمی توانند هیچ کاری درایران انجام دهند. شاه درتمام دوران سلطنتش بامقامات اطلاعاتی انگلیس وآمریکا تماس داشت. شاپورچی حتی دردیدار ازشاه باملکه انگلیس نیز حضوریافت و هفته ای یکبار باشاه ملاقات می کرد. رضاشاه اجازه تماس باخارجیهارا نمی داد. چنانکه سپهدامان الله جهانبانی بدون کسب اجازه به سفارت فرانسه رفت وبه همین خاطر زندانی شد ولی زمان محمدرضاشاه تماس زیاد برقرار بود.

دربار محمد رضا شاه پرازوابستگان آمریکا و انگلیس بود که دکترا یادی و علم آنها را اداره می کردند .

بولتن به کلی سری آمریکابرای شاه فرستاده می شد که منمهم آن را می دیدم که پس از مطالعه سوزانده می شد . وقایع مهم دنیادرآن دیده می شد . درسال ۵۷ دیگربرای من فرستاده نمی شد . مقامات سیا به شاه خبر داده بودند مکالمات خصوصی او باتلفن ، مطمئن نیست و امکان استراق سمع خیلی زیاداست . به همین جهت یک کابل ده شماره ای کشیدند که به (تلفن قرمز) معروف شد . آمریکائیها آن را کشیدند که فقط چندتن از مقامات مملکتی از آن استفاده می کردند . من مطلع شدم که سفارت آمریکا ازاین تلفن ها استراق سمع می کند .

به دستورشاه باشاپور جی و همچنین باسرهنگ یاتسویچ رئیس سیا درایران رابطه نزدیک داشتم . دادن اطلاعات به آمریکائیها و انگلیسیها آزادبود . مفهوم جاسوسی فقط درمورد روسها مصداق داشت که هر نوع تماس درهرمورد با آنها ممنوع بود . روسها هم گله ای نداشتند برای این که ازطریق شاخه های نظامی وغیرنظامی حزب توده اطلاعات را به دست می آوردند .

شبهه مخفی اطلاعاتی انگلیس که تحت نظارت من قرارگرفت ، توسط سرتیپ ماهوتیان ایجادشده بود . شبکه ای بوددرشمال کشور که اطلاعات آن به (ام - آی - ۶) داده می شد . بودجه آن را ساواک تأمین کرده بود . بودجه سری ساواک درسال ۱۳۵۰ حدود ۲۰ میلیون تومان بود . همچنین مبلغی هم ازبودجه سری نخست وزیری به ساواک داده می شد .

اسرائیل دارای سه پایگاه برون مرزی درایران بود و سرهنگ یعقوب نیمرودی رابط اسرائیل و ساواک بوده است . این پایگاهها درخوزستان - ایلام - کردستان قرارداشت . دراین سه پایگاه اطلاعات لازم ازعراق وکویت وعربستان و سوریه جمع آوری می شد . درسال ۴۵ یا ۱۳۴۶ پایگاههارا تعطیل کردند و گفتند شبکه

های ساخته شده در ایران مستقیماً از اسرائیل هدایت خواهد شد. ولی شبکه ای را که ۳۰۰ مأمور داشت برای خود حفظ کرده بودند و نیروی در همکاری با ساواک به کارش ادامه می داد.

در سال ۱۳۴۳ که روابط عربستان سعودی و آلمان خوب نبود سعودیها به مقداری وسایل نظامی احتیاج داشتند که از شاه خواستند این وسایل را به نام ایران ولی برای عربستان سعودی بخرد. من بایست درخواستها و چک ۲۲ میلیون دلاری با سرلشکر معتضد به سویس رفتم و همراه سرلشگر علوی کیا اقدام گردید. ولی بانک سویس از معامله اسلحه خودداری کرد و پول حواله بانک شعبه کلن آلمان شد. در آنجا دستور قرارداد دره نسخه صادر گردید. وقتی به سویس مراجعت کردم دیدم در حسابم ۸۰۰ هزار فرانک سویس ریخته اند که معلوم شد کمیسیون معامله است. در مراجعت جریان را به شاه گفتم اظهار داشت پول را به نصیری بدهید که هزینه محصلین بی بضاعت کند. همین کار انجام شد و حساب خود را در بانک سویس بستم.

شاه به دوام سلطنت در خانواده اش اطمینان داشت. در سال ۱۳۴۹ نامه ای به جم به عنوان رئیس ستاد بزرگ و نامه دیگری خطاب به فرح به عنوان نایب السلطنه نوشت که باید نیروهای مسلح تحت امر فرح، پس از او باشد چون هنوز ولیعهد به سن قانونی نرسیده بود. به مقامات مملکتی دستور داده شده بود هر روز یکی از آنها در کاخ حضور یافته و مسئولیتها را برای فرح و رضایپهلوی تشریح کنند. رضایی علاقه و بی دقت کاری کرد ولی فرح با دقت کامل مطالب را دنبال می نمود و سئوالاتی می کرد. هدف این بود که آنها برای کارهای مملکتی آماده شوند. وقتی جم از ریاست ستاد برکنار شد، مدتی بعد فرمان فرح هم ابطال گردید. چون شاه اصولاً به مسئله جانشین با سوءظن می نگریست و به سلطنت خود هم امیدها داشت. بعداً ولیعهد را هم برای تحصیل به آمریکا فرستاد که به ورزش و خلبانی علاقه زیاد نشان می داد.

درلحظات سخت همواره برای شاه تنها يك راه قابل تصور بود و آن هم خروج ازایران بود. به کرات در این باره صحبت و اقدام کرده است.

نزدیکان به شاه از موقعیت خود سوءاستفاده می کردند. يك باردرباره یکی ازآجودان های شاه گزارشی رسید که دفترویژه مأمورتعقیب شد. جریان چنین بود که يك مرداصفهانى مراجعه کرد که پسرصارم الدوله زنش را که حامله بوده به عنوان اینکه بچه مال او نیست به اتفاق يك نفر دیگر شلاق زده و درصندوق عقب اتومبیل گذاشته و به اصفهان برده و به پزشک آمریکائی دستور داده که زن را سقط جنین کنند. دوامسر دفترویژه به اصفهان رفتند و پزشک آمریکائی گفت: سقط جنین انجام شده و زن هم موردشکنجه قرارگرفته است. باغبان هم ماجرا را به افسران گفته بود که جریان به شاه گزارش شد. زیرگزارش نوشت: (به وزیردربار بگوئید اورا ازدربار اخراج و پرونده امر هم به دادگستری فرستاده شود).

درطول سلطنت شاه یکی ازکانونهای قدرت، تاج الملوك مادراو بود. در زمان ثریا، تاج الملوك دسته بندی شدیدی علیه او راه انداخت. درحالی که دردوران فرح حسن رابطه برقرار بود. زیرا فرح هرروز به او تلفن می کرد و یا شخصاً احوالپرسی می نمود. به طوری که تاج الملوك فرح را بیشتر از دخترانش دوست داشت.

شمس و همسر و فرزندانش همه مسیحی شده بودند. شاه از این کارخوشش نیامد و آن را نقطه ضعفی برای سلطنت می دانست. شمس با همه دسته های دربار خوب بود و درسیاست دخالت نمی کرد.

یکی از مهمترین افراد خانواده پهلوی عبدالرضابود که ازهاروارد فارغ التحصیل شده و چندبار هم صحبت بود که شاه شود.

وقتی شاه از سدکوه رنگ بازدید می کرد، هواپیمایش دچار حادثه شد. مکانیسن هواپیما گفت: مقداری اجسام نرم در کاربوراتور هواپیما ریخته شده که پس از تحقیق معلوم شد کارسرهنگه خلبان

موسوی است که توده ای بوده است.

ارتشبد فریدون جم وقتی رئیس ستاد ارتش شد ازهاری را جانشین خود کرد. او در موارد متعدد با نظرات شاه مخالفت می کرد، از جمله خریدتانکهای چیفتن را مصلحت نمی دانست. در یک جلسه میهمانی که امرای ارتش شرکت داشتند یکی از امرای ارتش به من گفت: که در نزدیکی جم و سپهبد ناظم نشسته بودم که ناظم به جم می گفت: (اجازه دهید من کودتا کنم و شما همه کاره خواهید شد و من تحت امر شما خواهم بود. ولی جم گفت: اینجا که جای اینگونه حرفهانیست باشد برای بعد). من موضوع را جدی نگرفتم و به شاه نگفتم. ولی قطعاً امیرفوق به رکن دوم گزارش داده که ناظم بازنشسته شد و ارتشبد جم هم از ریاست ستاد برکنار گردید. از شاه خواستم که او را سفیر کند، موافقت کرد.

جم در اسپانیا مورد علاقه ژنرال فرانکو قرار گرفت و با او بحثهای نظامی می کرد. جم و فیروزه مجاز بودند که هر وقت می خواهند به کاخ سلطنتی بروند و با کارلوس پادشاه اسپانیا و ملکه و اعضای خانواده سلطنتی ملاقات کنند. موقع ترک اسپانیا هم کارلوس از او خواست که در اسپانیا بماند. ولی جم زندگی در انگلستان را ترجیح داد. کارلوس به او یک گذرنامه سیاسی داد و در آن نوشت تبعه افتخاری اسپانیا می باشد.

دکتر اقبال که از جوانی وارد گودسیاست شد، از همان سال ۱۳۲۱ یا ۲۲ شاه مرا برای ملاقات نزد اومی فرستاد. وقتی از نخست وزیری برکنار شد و به فرانسه رفت در آنجا با وضع بد مالی زندگی می کرد و بعدشغلی به او داده شد که هم سرگرم باشد و هم پولی به او برسد. تعدادی از رجال که پستهای کلیدی را در اختیار داشتند با انگلیسها و آمریکائها مربوط بودند. فقط دکتر اقبال در میان آنها غلط انداز بود که شرکت نفت را به او سپردند و از شرش راحت شدند.

فردوست و همکاری با جمهوری اسلامی

معمای فردوست از آنجا درازهان جلوه گر شد که نزدیک ترین همکار محمدرضا شاه پهلوی در روزهای آخر سقوط رژیم حرفهائی می زد که احتمال داده می شد دیگرشاه نظر موافقی ندارد. خلیهاکه با فردوست در همان روزها مذاکراتی کرده اند و از او شنیده اند که می گفت: (دیگر کارشاه تمام است) در حالی که شاه هنوز در تهران بود و روزی هم که از تهران خارج می شد به قره باغی گفت: دیگر گزارشی ندهید و هرکاری لازم بود از فردوست بپرسید.

فردوست در خاطراتش چنین می نویسد: بعد از واقعه لویزان شاه قدرت تصمیم گیری خود را از دست داد. شاه با دولت های از هاری و شریف امامی شانس خود را آزمایش کرد و به کمک طلبی از آمریکا ادامه می داد. ولی زمانی که به این نتیجه رسید دیگر جای ماندن نیست مصمم به رفتن شد و دولت بختیار را تشکیل داد. شرط بختیار این بود که شاه به خارج برود. امر سهلی بود. زیرا شاه از مدت ها قبل این طرح را پذیرفته بود. سر تیپ خاتمی فرمانده ضد اطلاعات گارد به من می گفت: شاه به تدریج تمام افراد خانواده خود را از ایران خارج کرده و فقط خود ماند و فرح. او گفت: روزی شاپور غلامرضا و زنش وارد فرودگاه شدند ولی شاه دستور داد که غلامرضا از فرودگاه مراجعت کند و زنش می تواند ۴۸ ساعت در تهران بماند. غلامرضا

رفت و زنش هم جواهرات و اشیاء قیمتی را برداشت و دوروز بعد رفت. با قطعی شدن سفر شاه آخرین امیدها از میان رفت و زمام امور به دست شاپوربختیار سپرده شد. اردشیرزاهدی هم که امید خود را به صدارت ازدست داده بود، زودتر از شاه از کشور خارج گردید. شورای سلطنت تشکیل شد. وقتی هم شورای انقلاب از طرف خمینی تشکیل گردید و ساواک اسامی آنها را گزارش داد، شاه زیر آن نوشت: (کاری به کار آنها نداشته باشید). وقتی هواپیمای شاه می خواست پرواز کند شاه به قره باغی گفت: (نیروهای انتظامی در اختیار شماست. هر طور منطبق حکم می کند عمل کنید ولی اگر اشتباه هم باشد عدم رضایتی در من ایجاد نخواهد شد. به شما حق می دهم چون وضع مشکل است و من هم غیر از منطبق از شما انتظاری ندارم. به علاوه دوستی مانند فردوست هم دارید و می توانید با او مشورت کنید).

من قلباً از رفتن شاه خوشحال شدم. هم از لحاظ نجات او از خشم ملت و هم اینکه عاقل بود و می توانست زندگی خوشی را در اروپا و آمریکا داشته باشد. شاه تصوری کرد بعد از او کشور از هم خواهد پاشید و بازیه او احتیاج پیدا خواهد شد و یا اینکه افسران وفادار به او کودتا خواهند کرد و او مراجعت می کند. به همین جهت به مصرفت که به خاک ایران نزدیک باشد.

چون جبهه ملی را عامل آمریکائیه می دانستم نخست وزیری بختیار برایم عجیب نبود. بختیار نقشه هائی داشت و از جمله می خواست رئیس جمهور شود.

با ارتشبد قره باغی از سال ۱۳۱۵ در دانشکده افسری هم دوره بوده و جزو دسته محمد رضا پهلوی بودیم و دوستی داشتم. طرح بختیار این بود که گفته می شد بختیار رئیس جمهور و قره باغی جانشین رئیس جمهور می شود. اظهار می شد در جلسه ای که بختیار طرح خود را مطرح کرد، بدره ای عصبانی شد و خواست با بختیار گلاویز شود که دیگران نگذاشتند و بدره ای از جلسه

خارج شد.

فردوست می نویسد: قره باغی از ۲۲ بهمن ۵۷ مخفی شد. من هم درخانه دکترامیدمخفی بودم. قره باغی روزی چندبار تلفن می کرد ولی شماره تلفن خود را نداد. قبل از این که از کشور خارج شود به منزل توران خواهرم تلفن کرد و گفت: بگویند فردوست بامن صحبت کند برایش مفید است. من هم که جای خود را عوض می کردم مصلحت ندیدم با او صحبت کنم. بعداً فهمیدم در منزل دانشفرکارمند شرکت نفت مخفی بوده است.

من در روزهای قبل از انقلاب مواضعی داشتم که سبب شایعاتی گردید که به محمدرضا شاه خیانت کرده ام ولی واقعیت این بود که من از روز روی کار آمدن از هاری سقوط رژیم را می دیدم. وقتی شاه تصمیم به سفر گرفت، می دانستم که مراجعتی در کار نیست. نارضایتی به حد اعلام رسیده بود. ارتش به تدریج ضعیف می شد و سربازان فرار می کردند. دیگر شاه نمی توانست روی ارتش حساب کند. تنها نیروی وفادار، گارد شاهنشاهی بود که آنها در حادثه لویزان اعتماد شاه را از بین برد. تصمیم شاه به خروج از کشور عاقلانه بود که حداقل توانست جان خود را نجات دهد. احساس کردم که دوران محمدرضا شاه خاتمه یافته و او اهل مقاومت نیست و در موقع خطر کشور را ترک خواهد کرد. در ۲۸ مرداد این کار را کرد و سرویس های غربی زمینه بازگشت او را فراهم ساختند.

پروفسور جمشید اعلم رادری کلوب ایران جوان دیدم. نظرم را پرسید گفتم: (ایشان رفتنی هستند). گفتم: این مزخرفات چیست؟ دفعه بعد آمد و گفت: (از شاه وضعیت را پرسیدم گفتند خیلی خوب و محکم است، حال چه می گوئی؟) گفتم: جواب من همان است که قبلاً گفته ام.

تا خروج شاه و وظایف را انجام می دادم ولی با رفتن شاه وضع عوض شد و مجبور بودم طبق عقیده خود عمل کنم که نظر شخصی من این بود که کار محمدرضا شاه پایان گرفته و هر کس هم از من می

پرسید نظرم را می گفتم که شاه و خانواده اش دیگر بر نمی گردند. هرکس ازمن دربارهٔ خارج شدن خود از کشور می پرسید تأیید می کردم ولی دربارهٔ خودهیچ نگرانی نداشتم. فکر می کردم دورهٔ بازنشستگی را با پول و خانه و زمینی که دارم به کشاورزی می پردازم ولی به همسرم طلاگفتم از کشور خارج گردد زیرا به شدت از اورنج می بردم که پس از کار روزانه مرا آزار می داد.

درمراجعه به هرکس، وقتی کار محمدرضا شاه راتمام شده اعلام می کردم موجب حیرت دیگران می شد.

پس از رفتن شاه کنفرانسی از ۳۵ نفر از مقاماتی که بامن همکاری داشتند تشکیل شد. در این جلسه ریشهٔ انقلاب را در دو چیز اعلام کردم. اول بهم ریختن بافت و سنت های جامعه و دوم حیف و میل اموال دولتی و فساد. يك جرعه کافی بود که همه چیز را مشتعل سازد. با این طرز بازگشت شاه غیرممکن است. دونفر یعنی سپهبد شکیبی و سپهبد عمیدی بانظر من مخالف بودند. روزی از نخست وزیری تلفن کردند که کلیه کارمندان دولت از نظامی و غیرنظامی با خانوادهٔ خود در میدان بهارستان برای دفاع از قانون اساسی شرکت می کنند. دستور دادم که هیچ فردی از سازمانهای ما در این تظاهرات شرکت نکند که بختیار آن را کارشکنی تلقی کرد. پس از این که دانشی نمایندهٔ مجلس ترور شد ده نفر از نمایندگان مجلس نزد من آمدند و کسب تکلیف کردند. گفتم: يك راه بیشتر ندارید و آنهم این است که استعفای خود را به امام بدهید. بعد از ظهر همان روز یکی از نمایندگان گفت: نظر شما را به دکتر سعید رئیس مجلس گفتم پذیرفت و به پاریس تلگراف کرد. بعداً تلفن کرد و گفت: از پاریس جوابی نرسیده گفتم: مجدداً تلگراف کنید که چند بار تلگراف کردند و باز جواب نیامد.

قره باغی رامرتب می دیدم. افرادی مانند بدره ای - نشاط - خسرو داد - ربیعی که سخت به بازگشت شاه امید داشتند دیگر به سراغ من نیامدند.

سپهد مقدم به دیدن من آمد و احساس کردم که از رفتن شاه راضی نیست. گفتم سیاست شما بادر نظر گرفتن اینکه شاه مراجعت نخواهد کرد چیست؟ گفتم: (من قسم خورده ام و روی قسم می ایستم). گفتم: این احساس شماست ولی منطق طور دیگری حکم می کند. مقدم گفتم: (شما هرکاری بکنید از ارادت کم نخواهد شد ولی من هم همین هستم که گفتم). بعد از ظهر ۲۰ بهمن محمدعلی افراشته شوهرخواهرم (توران) گفتم: مهندس بازرگان مایل است باشما ملاقات کند. او با بازرگان نسبت فامیلی دارد. سالها قبل بازرگان توسط افراشته از من خواسته بود که همراه ۲۵ نفر دیگر به حج بروند و این کار را انجام داده بودم.

بعد از ظهر ۲۱ بهمن قره باغی بامن تماس گرفت و گفت درلویزان درخانه ای هستم که دوشخصیت محترم (بازرگان - سحابی) هم حضور دارند. آقایان از من خواسته اند که فردا صبح در کمیسیونی که در ستاد ارتش و با شرکت افسران عالی مقام تشکیل می شود اعلام گردد که ارتش از بختیارپشتیبانی نمی کند. من هم گفتم کاملاً موافقم فردا کمیسیون را تشکیل و عدم پشتیبانی از دولت بختیار را اعلام دارید. آقایان هم تشکر کردند.

صبح روز ۲۲ بهمن قره باغی وسیله تلفن مرابه ستاد ارتش دعوت کرد. در جلسه شرکت کردم. حدود سی تن از امرای ارتش حضور داشتند. قره باغی گفت: موضوع پشتیبانی از دولت بختیار مطرح است. نظر شما چیست؟ گفتم: قانون وظیفه ارتش را معین کرده که حفاظت از مرز و بوم کشوری باشد و در وظیفه ارتش نوشته نشده که از نخست وزیر هم باید پشتیبانی کند. لذا تیمسارانی که موافقند دست بلند کنند. همه دست بلند کردند. این سخن من درست نبود زیرا در قانون به استفاده ارتش علیه دشمنان داخلی و نیز به حکومت نظامی اشاره شده است. به سپهد خاتم گفتم مطلبی بنویسید که متن را تهیه کرد و همه امضا کردند فقط شفقت امضای خود را پس گرفت. سپهد طباطبائی نزد من آمد و گفت: اگر اعلیحضرت

مراجعت کردند و ما که این صورتجلسه را امضا کرده ایم چه خواهد شد؟ گفتم بگوئید من مسئولم.

قره باغی به بختیارتلفن کرد و جریان را گفت و مراجعت کرد و اظهارداشت (اگر صورتجلسه امضا شود بختیار گفته می رود). گفتم: علیه نخست وزیر مطلبی نیست. دوباره تلفن کرد و گفت: (بختیار رفت).

تاساعت ۴ بعدازظهر روز ۲۲ بهمن درساختمان (ویژه اطلاعات بودم). به علت تظاهرات ازساختمان خارج شدم. پس ازقدری پیاده روی نامجو قهرمان وزنه برداری مرادید وسواراتومیبل کرد و به منزل دکتر امیدرفتم. درلحظه ورودم مهندس بازرگان تلفن کرد و ازسلامتی ام جویاشد و گفت: بازهم تلفن خواهدکرد. قره باغی تلفن کرد ولی تلفن خودرانداد وگفت: (صاحبخانه همشهری است گفته اگریدانند کجاهستی بایدخانه راترك کنی).

عصرروز ۲۲ بهمن بازمهندس بازرگان تلفن کرد و گفت: با تیمسار قرنی صحبت کنید. قرنی گفت: الساعه خانه من بیائید. نزد قرنی رفتم گفت: اول تلفن کنید به بدره ای و خسروداد و ربیعی که ازبچه بازی دست بردارند زیرا می خواهند درلویزان کودتاکنند. گفتم: حتماً این کارراخواهم کرد، عجب آدمهای بی شعوری هستند. دوم اینکه ۴ نفررا برای فرماندهی زمینی - دریائی - هوائی - ساواک معرفی کنید. سپهبد هوشنگ حاتم را برای نیروی زمینی - سپهبد آذربرزین را برای نیروی هوائی - دریادارمدنی را برای نیروی دریائی - سپهبد مقدم را برای ساواک معرفی کردم.

شب ۲۴ بهمن بازرگان بامن تماس گرفت و گفت: فردا ساعت ۸ صبح به نخست وزیری بیائید. وقتی رفتم، نخست وزیر برای کارفوری رفته بود. به منزل دکتر امیدبازگشتم و پنج روز آنجاماندم. خبرمرگ و تیرباران ربیعی - بدره ای - خسروداد - نصیری - امینی افشار رسید. فهمیدم که بازرگان وقره نی تسلطی براوضاع ندارند و اگر به چنگ انقلابیون بیفتم خطرمرگ تهدیدم می کند.

خبردستگیری مقدم که برای ریاست ساواک در نظر گرفته شده بود مضطرب ساخت. از منزل دکتر امید به منزل افراشته رفته سپس خود را به منزل قرنی رساندم. شام ماندم. قرنی گفت: اینجا برای شما اتاق هست. وقتی رفتم گفتم: هر وقت ناراحت شدید اینجا بیایید. در خانه های مختلف مخفی شدم. از مخفی گاه بابازرگان تماس گرفتم و گفتم مطلبی در دفاع از خود یادداشت کرده ام و برای او قرائت کردم. بابازرگان گفت: خوب است برایم بفرستید. در این نامه مواضع خود را در طول ماههای انقلاب بر شمردم و این که در مفاسد رژیم شریک نبوده طلب عفو کردم. برادرم نصرت الله گفت: تقاضای عفو او را هم بنویسم، قبول نکردم و خود را معرفی کرد و زندانی شد. در آخرین روزهای حکومت بابازرگان نامه نوشتم که از طریقی به من کمک مالی شود. چون هر چه دارم در اختیار بنیاد مستضعفان است و خواستم اگر مصلحت هست به خارج بروم. با سقوط دولت بابازرگان دیگر موقعیتی نبود که بشود مرا کمک کند. مدت دو سال مخفی بودم.

شاهرخ پسرم در لندن با جم ملاقات کرده بود. جم به او گفت: (خوشحالم که پدرت در جمهوری اسلامی شغلی دارد). پسرم گفت: به نظر نمی آید که چنین باشد. چون همیشه در خانه است. جم گفته بود: (لازم نیست که شما بدانید. همه می گویند. حتی دوستان انگلیسی من ... بابات خیلی ناقل است. بلد است چگونه کار کند که شما هم نفهمید).



در کتاب خاطرات فردوست چنین توضیح داده شده است: شایعات پیرامون فردوست موجباتی فراهم ساخته است که او بتواند سال ها از پیگرد قضائی و اطلاعاتی مصون بوده و آزادانه زندگی کند. حتی انتشار داشت که او ریاست (ساواما) را برعهده دارد که سازمانی شبیه ساواک می باشد. وقتی وزارت اطلاعات تأسیس شد نخستین کارش حل (معمای فردوست) بود. گفته می

شد چرا فردوست بازداشت نشد؟ چرا فردوست ازایران خارج نگردید؟ درنتیجه درتاریخ ۶۲/۸/۲۱ فردوست درخانه پدری اش درخیابان وصال شیرازی بازداشت شد و به دوران پنج سال زندگی نیمه پنهانی او پایان داده شد.

مجموعه بررسی ها چنین بود که پدیده فردوست بیش ازآن که يك (معمای سیاسی و اطلاعاتی باشد) يك پدیده قابل بررسی تبلیغی و روانی است.

درنخستین روزهای انقلاب، حوادث سیری به سود فردوست داشت. بابازداشت فردوست معلوم شد که خاطرات ارزشمندی دارد. ازفردوست خواسته شد که خاطرات خودرا تنظیم کند. فردوست زنده نماند تا خاطرات خودرا به پایان برساند و درتاریخ ۶۶/۲/۲۷ درگذشت وخاطراتش ناتمام ماند.

اظهار نظر فردوست
درباره (ارنست پرون) و (تقی امامی)

ارنست پرون سویسی از مدرسه لوروزه درکنار محمد رضاشاه بود. تقی امامی نیز درسال های نخستین پهلوی دوم پایش به دربار باز شد. شایعات درباره کارهای این دو نفر در دربار زیاد بود.



تقی امامی



ارنست پرون

اظهارنظرها درباره گفته ها و نوشته های فردوست و خاطرات منتسب به او

باانتشارگفته ها و نوشته ها و خاطرات منتسب به فردوست که مخصوصاً جمهوری اسلامی سعی داشت خاطرات او به مقدارزیاد توزیع ومنتشر گردد، کسانی که نامشان دراین خاطرات آمده و یا مطالبی به آنها نسبت داده شده درصددتوضیح برآمدند. در این رابطه نامه هائی هم به نویسنده کتاب نوشته شده و تذکر داده اند که درنقل مطالب مراقب گفته های منتسب به فردوست باشم. مهم ترین نامه ازارتشبدفردون جم می باشد که یک شخصیت نظامی عالیمقام و مورد وثوق و اعتماد طبقات مختلف می باشد که عیناً نقل می گردد:

حضرت آقای الموتی

دوست گرامی اخیراً کتابی درتهران به نام 'خاطرات فردوست' چاپ و منتشر گردیده ودراین کتاب درجاهای مختلف نام من برده شده است. من کتاب را فقط با نظری سطحی، درآن قسمتها که نام من برده شده مرورکرده ام و به این نتیجه رسیدم که خواندن آن جزاتلاف وقت ثمری ندارد. چون ممکن است درتألیفات

خودمراجعاتی به این کتاب بفرمائید، لازم دیدم بعضی نکات را به عرضتان برسانم:

من نمی دانم تا چه حد این نوشته ها خاطرات فردوست است و چه مقدار تلقینات و اضافات دستگاه تهران. به هرصورت نه از شخص فردوست دروضعی که گرفتار بود و نه از مقامات رژیم انتظار ذکر حقایق می رود.

به فرض هم که فردوست واقعاً این حرفها را زده باشد، حداکثر ممکن است استنباطات و اشتباهات شخصی او باشد. قدمسلم آن است که در تمام موارد لغزش های بسیار، نادرستی های فراوان و تصورات بی اساس، در همه جا دیده می شود. از نوشته ای که توسط دستگاه منتشر می گردد، غیر از این انتظار نمی رفت. فقط نگرانی از اینست که این گفته های ناصحیح بعداً مورد استفاده تاریخ یا تاریخچه نویسان واقع گردد و درصدمقابله و پی بردن به حقایق بر نیایند. بدیهی است تنها نمی شود به قاضی رفت و به مردم نسبت های ناروا داد و تهمت های افترا آمیز زد.

من نمی دانم رژیمی که خود را پیرو 'اسلام ناب محمدی' می داند، چگونه کارش تهمت و افتراست؟!؟

من درباره خود قضاوت را به کسانی که در سالیان دراز خدمت خواه نسبت به من ریاست داشته اند یا مرئوس من بوده اند و یا از نزدیک ناظر اعمالم بوده اند واگذار می کنم و قصد جوابگویی به مقامات تهران را ندارم - معتقدم که از قول فردوست خاطره نویسی کرده اند - لذا هرچه می خواهند بگویند. چند نکته را فهرست وار ذکر می کنم تا معیاری به دست آید.

۱ - مرا آدمی دم دمی و نفوذپذیر اعلام نموده اند. - در صورتی که بین همکاران همیشه به خودرانی متهم می شده ام - من همیشه آمادگی داشته ام که همه نظرات مخالف را بشنوم ولی هیچگاه بدون وقوف و اطمینان به نظر درست تر و بهتر نظر خود را تغییر نداده ام. اگر این ضعف را می داشتم در وهله نخست در برابر شاهنشاه، فرمانده

و رئیس مستقیم خود تسلیم می شدم. فکر می کنم همه همکاران من می دانند که شاید تنها کسی بوده ام که به سهولت اوامری را که کاملاً به نفع نمی دانستم نپذیرفته ام. گمان ندارم در تمام ارتش کسی پیدا شود که این نسبت نادرست و ناجوانمردانه را تصدیق کند.

۲ - گفته شده که من با سرلشگر علاءالدین ناظم دوست بوده ام و ایشان سلطهٔ بسیاری بر من داشته و در واقع من مجری افکار ایشان بوده ام. کاملاً صحیح است که ناظم دوست نزدیک من بوده ایشان هم با پدرم نسبت خانوادگی دارد و هم از زمان فرماندهی من در دانشکدهٔ افسری، همکار و مرئوس من بوده است. یقین قطعی دارم خود ناظم پیش از هر کس به این ادعا که من تسلیم آراء او بوده ام خواهد خندید.

۳ - در کتاب آمده است که شاپورچی، دوست نزدیک من بوده و بامن مرادۀ مستمزداشته است. من اصلاً شاپورچی را نمی شناسم و حتی اگر امروز او را در جایی بینم نخواهم شناخت. هیچ نوع رابطهٔ دور یا نزدیک با وی نداشته ام و هیچگاه به خانهٔ من یا دیدار من نیامده است. امکان دارد که در یک میهمانی که من حضور داشته ام ایشان هم بوده اند بدون این که سابقه ای ایجاد شود... این مطلب را کاملاً تکذیب می کنم و محال است که فردوست این حرف را زده باشد.

۴ - گفته شده که من دربارهٔ خرید تسلیحات نیروهای مسلح به نفع انگلیس یا آمریکا و به اغوای کسانی دخالت ها و تلاش هائی می کرده ام. همه کس می داند که تمام این مسائل منحصراً بین اعلیحضرت و طوفانیان حل می شد و هیچگاه در بررسی، انتخاب، سفارش، خرید و ترتیبات مالی ستاد بزرگ ارتشتاران و یا حتی وزیر جنگ دخالت داده نمی شد. حتی نیروی زمینی، پس از قطعیت یافتن خریدها از موضوع مطلع می گردید و دچار اشکالات عظیم می شد. تحقیق این امر بسیار آسان است.

۵ - ماجرای تانک انگلیسی چپفتن به کلی ساختگی و بی

اساس است. من فقط هنگامی که درلندن میهمان رسمی رئیس ستاددفاعی انگلستان (**Sir Charles Elworthy**) بودم از خرید هشتصدتانه چپفتن مطلع شدم. مخالفت و مذاکرات من در این باره با اعلیحضرت دروغ محض است. گفته شده که تانک چپفتن انگلیسی مجهز به موتور آمریکائی بوده است. این حرف کاملاً نادرست است. تانک چپفتن کلاً انگلیسی و موتور آنهم انگلیسی است. دست کم مقامات تهران می توانستند با سؤال از افسران این نکته را تحقیق کنند و رمان نویسی ننمایند.

۶ - درجائی آمده است که من بایک افسرهوائی آمریکا و خانمش دوست بوده ام. این امر صحت دارد. افسرمزبور وابسته هوائی آمریکا ذکر شده. در صورتی که به گمانم معاون وابسته هوائی بوده است. این دوستی هیچگونه ارتباطی با موقعیت و کار من یا اونداشته و کاملاً جنبه خصوصی و شخصی داشته است. هیچگاه درباره سیاست، امور نظامی، تجهیزات، خریدها و نه حتی مسائل روزمره جاری کلمه ای بین ما رد و بدل نمی شد. افسرمزبور خیلی زود مأموریت ویتنام پیدا کرد و اعزام گردید. خانم و فرزندان کوچکش موقتاً در تهران ماندند. گاه به گاه خانم افسرمزبور که دوست همسرم و من بودند به دیدار ما می آمد.

فردوست که مرتب همه شبها به دیدن ما می آمد و شب را با ما می گذرانید این مطلب را کاملاً می دانست و حرف دیگری و اشارات دیگری به کلی بی اساس و دروغ محض است.

۷ - ماجرای کودتا که به ناظم نسبت داده شده و نظر داده شده که عاملی در برکناری من و بازنشستگی ناظم بوده است، صحت ندارد. آیا قابل قبول است که یک امیر ارتش به رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران از کودتا صحبت کند و این مطلب به اطلاع سازمان های امنیتی و شخص شاه برسد و فوراً مورد تعقیب و رسیدگی، محاکمه و محکومیت واقع نشود؟! بازنشستگی من و ناظم با هم روی نداده. من در اسپانیا سفیر و در سال دوم مأموریت بودم که همزمان بانصیری

وعده ای دیگر بازنشسته شدم. ناظم سال ها بود که در فکر ترك ارتش بود و مکرر درخواست بازنشستگی می کرد که بیشتر به علت مخالفت من موفق نگردید. وقتی من به اسپانیا اعزام شدم، ایشان به 'تقاضای شخصی' بازنشسته گردید و به شغل آزاد روی آورد.

اگر دنبال حقیقتی برویم، آنست که سالها پیش، در زمانی که فرمانده دانشکده افسری بودم، ناظم به من گفت: که با آریانا چنین صحبتی کرده که فوراً به او گفتم این مزخرفات را کنار بگذار و حاضربه شنیدن این قبیل حرفها نیستم.

ممکن است 'پس از انقلاب' ناظم برای خودنمایی اشاره ای به این امر کرده باشد. من هیچگاه خیانت را در هیچکس و هیچ سازمانی قابل قبول ندانسته و نمی دانم.

۸ - مرا در امور نظامی وارد و ذیفن و علاقمند بیان کرده اند. آیا قابل قبول است که شخصی مانند من با تحصیلات عالی نظامی در فرانسه و انگلستان و ایران و سال ها استادی و پژوهش در فن نظام، نظر کسی را که این تحصیلات و پژوهش هارا نداشته تعجباً بپذیرم؟! اگر صحیح است که من با ژنرال های خارجی در مسائل نظامی به بحث و استدلال می پرداخته ام، چطور يك باره وقتی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران یا فرمانده ارتش می شوم، نظر دوستان کمتر وارد را بپذیرم.

۹ - فردوست از زمان بازگشت از اروپا، دوست نزدیک من بوده و همیشه باهم از نزدیک مربوط بوده ایم و اوکه تقریباً به طور مستمر، هر شب به خانه من می آمد چگونه می تواند گفته باشد که دست کم هر شب یکصد نفر میهمان داشته ام!!!

من جز به همسر و فرزندم و ارتش به هیچ چیز دیگر بستگی نداشته ام و زندگی من بین محل کار و خانه خلاصه می شد و هر فرصتی هم که دست می داد به مطالعات نظامی، نوشتن و یا ترجمه مدارک نظامی و سخنرانیها تخصیص می دادم. من اهل

مراوده و نشست و برخاست و ساز و آواز و میهمانی و قمار و مشروبوخواری نبوده ام و این امر را تمام کسانی که مرا شناخته یامی شناسند می دانند .

جای تأسف است که درایران خاطره نویسی معنی لجن مالی دارد .

حال هم که به همت جمهوری اسلامی ، ناچارجلای وطن کرده و بایادهای گذشته وغم جانگداز مرگ یگانه فرزندم روزگار را می گذرانم و مسلماً باردیگر به دیارمأنوس قدم نخواهم گذارد ، به این حرفها و شایعات واقعی نمی گذارم . بسیاری ازخاطرات دربارهٔ دیگران ، ازهمین قماش است .

'تو خود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل'

فریدون جم - لندن - فروردین ۱۳۷۰



ارتشبدجم به ماهنامهٔ روزگارانو هم چنین نوشته است:

من ازسال ۱۳۱۵ مدت ۹ سال به علت بستگی درخانوادهٔ سلطنتی ایران بوده و پس ازآن هم مراوده ام قطع نگردید . بنا براین ازبسیاری ازمسائلی که ازقول فردوست نقل شده از نزدیک آگاهی داشته ام و پس ازآن هم درمشاغل مهم نظامی ازجریان بی اطلاع نبوده ام . این بارنخست است که می بینم خاطرات کسی را سازمان دیگری می نویسد . اگر فردوست آزادی می داشت خود خاطراتش را تألیف می کرد . بنابراین معتقدم که این ها خاطرات فردوست نیست بلکه نوشته دستگاه تهمت و افترای رژیم است وبه قدری انباشته ازلفزش ها و دروغ ها و ساختگی های اغراض آمیز است که هیچگونه ارزشی نمی توان برای آن قائل شد . دستگاهی که کیانوری واحسان طبری را پس از عمری وادار به بیانات آنچنانی کرد مسلماً بافردوست گرفتار همین کاررا کرده است وجائی هم که حرفهای اوراکافی ندانسته خودبه رمان نویسی اقدام کرده است . روشن است که نیت دستگاه خراب کردن و لجن مال کردن همهٔ

کسانی است که در رژیم گذشته نقشی ومقامی داشته اند. تردیدی نیست که حرفهائی ازفردوست شنیده اند و سپس آنها را مطابق میل و هدف خود تغییر داده، اضافه کرده و افکارپلید خود را به نام فردوست منتشر کرده اند.

من دست کم چهل سال متوالی دوست نزدیک اوبوده ام و تقریباً روزانه محشوربوده ایم و درچنین مدت طولانی نمی توان به تظاهر و دورویی پرداخت. من بدون کوچکترین تردید فردوست را قدردان - وفادار - معتقد و مدیون اعلیحضرت دیده ام و هنوزهم می دانم و محال است بدون فشار وتهدید و شکنجه بیاناتی که به او نسبت داده اند برزبان آورده باشد.

به همین نحو مطالب درمورداشخاص مختلف غرض آلود، افترا آمیز ودروغ و ساختگی است. ازقول فردوست نسبت های بسیارناروائی به اعلیحضرت فقیدداده شده که دروغ محض است. دراین صورت تکلیف دیگران روشن است. آنچه فردوست بود وشد درپرتو عنایات شاه بود و من هیچگاه اورانمک شناس و خائن و دورو نشناخته و اکنون هم نمی شناسم.

ارتشبدجم همچنین می نویسد: (این که فردوست نوشته همه فرزندان رضاشاه همه روزه درسرمیزغذا حاضر می شدند راست نیست) تا آنجا که شاهدبودم ولیعهد و والا حضرت اشرف وعلی قوام درناهارها حضورداشتند وسرمیزشام والا حضرت شمس و من وشاپورعلیرضا بودیم. درناهارهای فصل زمستان روزجمعه ملکه مادر حضورپیدا می کردند و دیگرشاپورها و شاهدخت فاطمه هیچگاه سرمیزشام و ناهار نبودند. بااین که روابط ملکه مادر بازن سوگلی شاه ملکه عصمت خصمانه بود قضیه دعوا با چوب وچماق بکلی ساختگی است زیرا هیچکس جرأت نداشت درقلمروکاخ های سلطنتی کمترین هتک حرمتی به عمل آورد.

اعلیحضرت رضاشاه به من محبت داشتند. درعکسی که مرحمت فرمودند مرا (دامادمهربان) خواندند و به فرزندخود

سفارش مرا کردند. ولی من هیچگاه از اعلیحضرت محمدرضا شاه چیزی نخواستم و این دروغ است که هرچه من می خواستم شاه انجام می داد. چنانکه یکبار در درجه سرهنگ دومی و یکبار در درجه سرلشگری، من از همپرازان خود عقب افتادم.

وقتی ارنست پرون جعبه ای از خاک ایران را برای رضا شاه به آفریقای جنوبی آورد، رضاشاه با دیدن آن گریست و گفت: به اعلیحضرت بگوئید این خاک برای پوشاندن بدنم کافی نیست یعنی باید جنازه مرا به ایران منتقل کنید. ارنست پرون در حکم نوکرشاه بود و نسبت به معظم له دلبستگی در حد ستایش داشت. با این همه رضاشاه از او چندان خوشش نمی آمد. این که فردوست نوشته، من در مراجعت از آمریکا سپهدازهای را به خدمت برگرداندم دروغ است. وقتی بعد از برکناری آریانا، من به ریاست ستاد ارتش منصوب شدم؛ اعلیحضرت درباره جانشین من سؤال فرمودند. به عرض رساندم: جانشین برای موقعی است که رئیس ستاد نتواند در خدمت اعلیحضرت باشد. بنا بر این هرکسی را میل دارید انتخاب فرمائید. چند روز بعد ارتشبد عظیمی رئیس سرای نظامی وقت از من خواست که سپهدازهای را که بازنشسته شده بود به خدمت برگردانم و به سمت جانشین خود بگمارم. من در مدت ریاست ستاد اگر دستوری را صحیح نمی دانستم یا خلاف مصلحت ارتش تشخیص می دادم یا خلاف قانون بود تذکر می دادم و راهی را که بهتر می شناختم بیان می کردم. این وظیفه اصلی ستاد بود و افسر دیگری را نمی شناسم که در آن موقع در برابر شاه می توانست عرض اندام کند و نظر خود را بدهد.

روزی که مرا مرخص کردند همان روز لباس نظام را در آوردم و چند روز بعد به سفارت ایران در اسپانیا منصوب شدم. در این انتصاب و تمدید آن کسی که هیچ دخالت نداشت فردوست بود و آنچه در این زمینه در کتاب آمده جعلی است.

دلبستگی اعلیحضرت محمدرضا شاه به اعضای خانواده اش به

حدی بود که محال می نمود برای حفظ تاج و تخت خود برادرکشی کند. این تهمت را به شدت رد می کنم که شاه درحادثه سقوط هواپیمای علیرضا دخالت داشته است.

شاپور علیرضا نسبت به شاه فدائی بود و درروزهای بحرانی پشت دراتاق شاه می خوابید و احترام فوق العاده ای نسبت به برادر خودداشت.

وقتی دردولت بختیار پست وزارت دفاع را نپذیرفتم تیمساران فردوست - قره باغی - مبصر اصرار داشتند که پست وزارت دفاع را قبول کنم. ولی من به لندن بازگشتم و آقایان مشیری و علی زاده ازطرف آیت الله خمینی ازپاریس به لندن آمدند و مرا دعوت به قبول همان پست در دولت موقت کردند. ولی آن را هم نپذیرفتم.



پاسخ نویسنده کتاب:

درصفحه ۲۴۱ جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (دنباله خاطرات فردوست) که توسط مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی منتشر گردیده چنین نوشته شده است:
(اسدالله علم به تشکیل باندی گسترده و متنفذ ازعوامل خود دست زد که همه درمقامات رسوخ داشتند و علم نیز ازپرداخت پاداش به آنها درازای خدمات ابائی نداشت که این پاداش ازجیب دولت بود. يك قلم بسیار كوچك ازپاداش ها ، اعطای اتومبیل های سهمیه دولت به سرلشگر فرزانه - مصطفی الموتی سردبیر روزنامه داد - دکترمهدی ملکزاده و اسدالله سپهری است که درسند مورخ ۱۳۳۶/۵/۳ ساواک مضبوط است).

نویسنده وقتی دوجلد کتاب منتسب به (خاطرات فردوست) را می خواندم و مخصوصاً جلد دوم که مقداری اسناد ساواک توأم با نامه های وارده را درآن دیدم خیال می کردم این سازمانی که خودرا (مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی) نامیده از میان خروارها کاغذ و نامه، آنهایی را انتخاب کرده است که با واقعیت و حقیقت

نزدیکتر می باشد. اما وقتی در صفحه ۲۴۱ جلد دوم مطلب مربوطه به خود را خواندم دچار حیرت شدم.

چون اولاً در سال ۱۳۳۶ که نوشته امیراسدالله علم به من اتومبیل داده است من کوچکترین نقشی در کارهای سیاسی نداشتم. آن وقت سردبیر روزنامه داد هم نبودم. بلکه از سال ۱۳۳۳ به انتشار روزنامه صبح امروز پرداختم که آنهم در دولت زاهدی، هنگام نوشتن مقالاتی درباره کنسرسیوم نفت و به سبب انتشار کاریکاتوری توقیف گردید. با استفاده از فرصت چون کوردکترای حقوق در دانشگاه تهران افتتاح شده و من هم درکنکور موفق شده بودم، به دانشگاه رفته و شب و روز در رشته اقتصاد به تحصیل مشغول بودم و حتی کار مطبوعاتی هم نداشته ام.

ثانیاً تا آن روز امیراسدالله علم را نه دیده و نه با او آشنائی داشتم و نه علم نقش کارگردانی کشور را داشت که بتواند از مال دولت بذل و بخششی بکند و اتومبیلی هم به من بدهد.

ثالثاً در تمام دورانی که در کارهای سیاسی و مطبوعاتی بوده ام کوچکترین رابطه ای با امیراسدالله علم نداشته ام و دوستان او و همه کسانی که آن روزها در کارهای سیاسی بودند، می دانند که من جزو همکاران دکتر اقبال بوده ام و هیچگاه روابط دکتر اقبال با علم هم خوب نبود مخصوصاً از سال ۱۳۳۸ که وارد حزب ملیون شدم. چون آنها رهبران دوحزبی بودند که در برابرهم قرارداداشتند. روزنامه صبح امروز که وابسته به حزب ملیون بود مطالبی بر علیه علم داشت و نطقها و سخنرانیهایی که در حزب ملیون می شد بیشتر علیه علم و افراد حزب مردم بود که به شهادت شماره های موجود روزنامه صبح امروز این مطالب چاپ شده است. با آن وضع چگونه ممکن است علم حاضر بوده که از خود یا از بودجه مملکت به من اتومبیل بدهد؟

رابعاً تاروزی که در ایران بودم ارتباط من با علم تا حد آشنائی بود که آنهم گاهی در ضیافتها، دیداری پیش می آمد که خیلی معمولی بود. شاید هم علم مرا از نزدیک نمی شناخت. فقط در سال

های آخزرژیم به علت همسایگی با امیراسدالله علم که (انجمن محلی کوی علم) تأسیس شده بود و دکترحسن زاهدی آن را اداره می کرد چندجلسه درمنزل زاهدی دیدارکوتاهی دراجتماع ساکنین محلی رخ داده که آنهم دلیل همکاری سیاسی نبود.

تعجب این است که درانتشار این مطلب به سند مورخ ۱۳۳۶/۵/۳ ساواک استناد شده که واقعاً باورکردنی نیست. ساواک باهمه ادعاها و داشتن اطلاعات ازهرگوشه وکنار مملکت چگونه چنین مطلبی را که سرتاپای آن دروغ است روی کاغذ آورده است؟ وقتی مطلب مربوط به خودراخواندم گفتم: قطعاً درمورد سایر اشخاص هم گزارشات ساواک و مطالب این دو جلد کتاب منتسب به فردوست ازهمین مقوله است که به یاد این شعر افتادم:

دفترآوراق باطل را سراسر خوانده ایم

خط غلط، معنا غلط، املاء غلط، انشاء غلط.

مصطفی - الموتی - ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۷۰

امیرحسین خزیمه علم سناتور سابق را درلندن دیدم و ازمطلبی که فردوست درکتاب خاطراتش درباره اونوشته سنوال کردم. به نویسنده کتاب گفتم: موضوع به کلی دروغ است. اینکه نوشته من می خواستم همواره درسفر به سیستان و بلوچستان استاندار و مقامات محلی به استقبال من بیایند صحت ندارد. ترجیح می دادم که هروقت به حوزه انتخابیه می روم بدون اطلاع باشد که پس ازخستگی راه طولانی برای استراحت به منزل بروم و پس ازآن ازمقامات محلی دیدن کنم.

اما درباره تغییر رئیس ساواک بلوچستان که اشاره شده باید بگویم که جریان امرچنین است:

یک روز اعلیحضرت ازمن خواستند که تعدادی ازافرادرشید بلوچستان را معرفی کنم که تعلیمات چریکی ببینند تا درمواقع ضروری ازآنها استفاده شود. من هم امرشاه را پذیرفته ازسران قبایل خواستم که هر یک چندتن ازسلحشوران بلوچ را معرفی کنند.

اکثراً این پیشنهاد را پذیرفتند. غیرازیکی دونفر که خیلی تعجب کردم زیرا آنها بامن روابط صمیمانه ای داشتند. مطلع شدم که سرهنگ شقاقی (که بعداً دردرجهٔ سرلشگری خودکشی کرد) رئیس ساواک به آنها گفته بامن همکاری نکرده و از معرفی افراد خودداری کنند. ازاین کار خیلی دچارحیرت شدم. من می خواستم امراعلیحضرت راپیاده کنم ولی رئیس ساواک درصدد کارشکنی برآمده بود. شاید ازاین ناراحت شده که چراخود او را مأمور این کارنکرده اند؟ به ناچار جریان را به مرکز گزارش کردم و مخالفت رئیس ساواک را یادآورگردیدم که این امرمنجر به تغییر شغل سرهنگ شقاقی شد که کاردیگری به او محول گردید. تا درجه سرلشگری هم رسید ولی به علت اختلافاتی که با امرای ارتش پیدا کرد و چون درکارها اهل تندروری وافراط بود، دست به خودکشی زد.



سرلشگر مزین طی نامه مفصلی که به نویسنده کتاب نوشته ضمن تشریح اقدامات خود در ۳۵ سال خدمت درسازمانهای مختلف و ۱۶ سال درمأموریت گرگان درباره خاطرات فردوست چنین می نویسد:

یکی از مخالفین من دردوران خدمت درکشور شخص فردوست بود که امر گردید به او قطعه زمین مرغوبی حدود صدهکتار واگذارشود و چون زمین مرغوبی که بتوان به او اختصاص داد وجود نداشت به اعلیحضرت گزارش دادم این شخص نالایق که با درجه ارتشبدی حساس ترین مشاغل کشوررا عهده داراست بهیچوجه اعلیحضرت را به اوضاع کشور واقف نمی سازد. به علت سوءاستفاده مأمورین درنقاط مختلف کشور و عدم توجه به شکایات و تقاضاهای مردم روز به روز برتعداد ناراضی ها و مخالفین افزوده می شود و این وضع عاقبت خطرناکی دارد و بالاخره درموقعی که هرج و مرج شروع شد صریحاً به اعلیحضرت گزارش دادم که فردوست به اعلیحضرت خیانت می کند و مسئولین امور به وظایف

خود عمل نمی کنند و تقاضا دارم در این مورد توجه سریع فرمائید. فردوست که از گزارشات من به شاه مطلع گردید موقعی که رژیم فعلی او را بازداشت نمود و در مدت ۱۱ سال از او پذیرائی کرد با وعده و وعید او را وادار نمود که به عنوان خاطراتش تمام رجال کشور خادم و خائن را یکجا لجن مال کند و بهترین موقع بود که به تلافی گزارشات و مخالفت‌های من با او دهها افترا در کتابش به من نسبت دهد. شاید خود آخوندها به نوشته های او آب روغن هم داده باشند ولی خوشبختانه مجبور شده این جمله را در کتابش اضافه کند (من فردی را به جز مزین ندیدم که در مقابلم بایستد و از من شاکی شود).

فردوست از ۱۲ سال قبل با آخوندها در تماس بود. امرای ارتش را فریب داد که اعلامیه بیطرفی را امضا کنند در صورتی که اکثر آنها به فکر جلوگیری از ورود خمینی به ایران بودند.

بعداً فردوست در محلی مخفی گردید ولی از هر لحاظ در آسایش بود و با وعده و وعید‌هایی وادارش نمودند به عنوان رضا و محمدرضا این دو پادشاه و تمام اشخاصی را که در مشاغل مختلف با آنها کار کرده اند پاک و ناپاک یکجا به عناوین مختلف به لجن بکشد و به عنوان اطلاعاتی که دارد طبق میل آنها به رشته تحریر درآورد و پس از آنکه منظورشان تأمین شد او را اعدام کردند تا مبدا روزی این حقایق از پرده برون افتد و بعد گفتند که با بیماری سکتته قلبی فوت کرده است. سپس این دو جلد کتاب را منتشر ساخته اند. آنچه در این دو جلد کتاب هست از روی غرض و دشمنی بوده است. من حدود پنجاه صفحه مطلب تهیه کرده و به تمام جراید و نشریات خواهم فرستاد تا اشخاص دیگری هم که مورد اتهام بیجا قرار گرفته اند در صدد اقدام برآیند.

من مکرر به اعلیحضرت گزارش داده بودم فردوست به شما خیانت می کند زیرا شما مکرر فرموده اید سازمان اطلاعات و امنیت چشم و گوش شماست در صورتیکه او نه چشم شماست و نه

گوش شما . زیرا در تمام نقاط کشور سوءاستفاده هائی می شود و بهیچوجه به شکایات رسیدگی نمی گردد . این کار عواقب وخیمی دارد زیرا فردوست به اعلیحضرت گزارش نمی دهد و به احتمال قوی این گزارشات را به اطلاع او رسانیده اند و اکنون به این شکل درکتابهایش منعکس شده است . ولی این نوشته ها بقدری مهمل است که تصور میکنم آخوندها این جملات را ساخته و پرداخته اند .

شاهدگزارشات من شخص معینیان میباشد که انسان شریفی است .



ماهنامه روزگارانو دربارهٔ خاطرات فردوست چنین می نویسد :
این خاطرات واقعی حسین فردوست که وضع او یکی ازاسرارآمیزترین جریانات انقلاب ایران به حساب می آید نیست . برای این که درکنار يك مشت مطالب درست و انبوهی پرونده های امنیتی ، خروارها دروغ و مطالب نادرست چاپ شده که نمی توان به زبان و قلم مردی باشد که چشم و گوش و حتی مغزشاه معرفی شده است . مگراین که حدس بزینم برای به لجن کشیدن نظام گذشته ایران و شخصیت های آن ، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی آنقدر مطالب دروغ درلابلای نوشته های فردوست چپانده که این مطالب رابه صورت يك پول سیاه درآورده است . جمهوری اسلامی چرا موضع خودرا درقبال فردوست روشن نکرده که چرادآن بگیرو به بندهای نخستین کاری به فردوست نداشته و حدودپنج سال او را آزادگذاشت و بعداو را گرفت و زندانی کرد تا به طورمشکوکي جان سپرد .

برای سنجیدن مطالبی که به فردوست نسبت داده شده به قدری سند وجوددارد که خنده آوراست .
درمقدمه کتاب اظهار امیدواری شده که دستمایه ای برای پژوهشگران باشد .

پژوهشگران باید خیلی از مرحله پرت باشند که خیال کنند در شهریور ۱۳۲۰ ایران از طرف سه کشور شوروی و انگلیس و آمریکا مورد حمله قرار گرفت درحالیکه آن وقت آمریکا هنوز وارد جنگ نشده بود که در خرمشهر نیرو پیاده کند. یا پژوهشگران این ادعای دروغ را چگونه بپذیرند که روز چهارم شهریور رضاشاه بی خبر به خانه فروغی رفت و دست به دامن او شد که بیا ایران را نجات بده و او جواب داده بود که تو راه نجات نداری، شاید بتوانم برای پسرت کاری بکنم. موضوعی که یک دست جعل است. درحالیکه حقیقت این است که در روز پنجم شهریور رضاشاه استعفای منصور را پذیرفت و از مجید آهی خواست که کابینه را تشکیل دهد ولی آهی پیشنهاد کرد که فروغی نخست وزیر شود. با اینکه رضاشاه نظر موافقی نداشت ولی وقتی وزراء دسته جمعی اصرار کردند رضاشاه با اکره گفت: بفرستید بیاید ببینیم.

معمای فردوست با خاطراتی که به او نسبت می دهند در یک راستا نیست. نمی دانیم چه شده که این رفیق گرما به و گلستان شاه بعد از پنجاه سال ترو خشک کردن نظام شاهنشاهی، ناگهان عصیان کرده که در روز ۲۲ بهمن ۵۷ از شورای فرماندهان نظامی از پیشنهاد سپهد حاتم درباره بی طرفی ارتش حمایت کرده و گفته خوب است ارتش از حمایت بختیار دست بردارد و خود را در اختیار ملت بگذارد. بعد هم دست اندرکاران نظام تازه از او خواستند که فرماندهان نیروهای زمینی و دریایی و هوایی و ریاست ساواک را پیشنهاد کند.

اگرما در مورد فردوست نمی توانیم یک داوری قاطعانه به عمل آوریم ولی برای گرفتن مچ دست آنهایی که خاطرات او را جعل کرده اند با هیچ ابهامی روبرو نیستیم و هزارها سند و مدرک هست که دروغگورا رسوا می کند.

این راست است که متفقیین در سال ۱۳۲۲ قریب ۱۲۰ نفر از شخصیت های ایرانی رابه عنوان هواخواهان آلمانیها بازداشت

کرده بودند. ولی این دروغ است که این افراد را که بعضی شان از مخالفان سرسخت انگلیسها بودند گفته شود، همه طرفدارانگلیسها بوده اند وانگلیسها با این عملشان خواسته اند روسهارا دربارهٔ مشرب سیاسی آنها به اشتباه بیاندازند.

این راست است که نخست وزیران دورهٔ محمدرضاشاه کم و پیش درجهت سیاست دنیای غرب گام برمی داشتند ولی این دروغ است که همهٔ آنها حتی مصدق وابسته به انگلیسها بوده اند و آنهایی هم که متمایل به آمریکائی ها بودند به دستورانگلیسها جاعوض کرده بودند.

به همین ترتیب صدها مورد می توان شمرد که واقعیت ها حسابی قلب شده اند ولی آنهاییکه مطالب را گل هم کرد، به خود زحمت نداده اند تادروغهایی نگویند که زود مچشان گیریفند.

ارتشبدقره باغی هم درماهنامهٔ روزگارانو چنین نوشته است: این باراولی نیست که جمهوری اسلامی ایران دست به تحریف حقایق و به خصوص بحران سال ۵۷ ایران می زند. درسال ۱۳۶۴ بعدازانتشارخاطرات من، جمهوری اسلامی با تغییر و تحریف قسمتی و اضافه کردن مطالبی درتهران چاپ کرد ولی چون کتاب اصلی نیزدرایران بود نتوانست آن را به صورت خاطرات فردوست جعل نماید. ولی درپایان هریخش هرچه دل تنگش می خواست ازناسزا به من و دروغ به تاریخ ایران درآن توضیحات نوشت.

بررسی شما دربارهٔ تجزیه و تحلیل خاطرات فردوست به اندازهٔ کافی گویای واقعیت هاست و مشتی است از نمونهٔ خروارها دروغ که دراین کتاب انباشته شده است. و الا تکذیب مطالب لازمه اش نگارش کتابی است به همان حجم که به نظرم اتلاف وقت است. به خصوص این که درمدت ۱۲ سال سوءنیت رژیم جمهوری اسلامی نسبت به رژیم گذشته و کلیهٔ مقامات آن زمان برای تمام ایرانیان روشن و مسلم شده است.



روزنامه کیهان چاپ لندن می نویسد: یکی از مقامات سابق کشور که با فردوست سابقه صمیمیت داشته می گوید: این حرفها همه بی پایه است. به او یاد داده اند که بگوید حتی خود انگلیسها هم نوشته اند که با سلطنت محمدرضا شاه مخالف بودند و می خواستند يك شاهزاده قاجار را بیاورند. چون نشد می خواستند فروغی رئیس جمهور یا ساعدنایب السلطنه بشود.

ادعاهای فردوست در مورد دست نشانده بودن رئیس مدرسه لوروزه از طرف انگلیسها و اقدامات ارنست پرون و ادعای حمایت آمریکا و انگلستان از شاه فقید و این که او به دستور انگلیسها به شاه فقید گفته بود برود به مجلس قسم بخورد و دستور شاه به او درباره ارتباط با شاهپورجی مبنای اساسی ندارد و مثل این می ماند که همه این حرفها را به فردوست آموخته اند تا بیان کند. شاید قضایائی در کار است که هیچکس نمی داند ولی موجب گردیده که فردوست دروغ بگوید.



روزنامه کیهان چاپ لندن درباره مرگ فردوست هم چنین نوشت: رادیو جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۸، درگذشت فردوست را در اثر سکت قلبی اعلام کرد و مسئولان رژیم نیز در این باره سکوت کرده اند. مرگ فردوست مانند زندگی او درهاله ای از ابهام قرار گرفت. مرگش در کجا بود؟ در زندان یا اقامتگاهش یا در بیمارستان؟ دنباله اعترافات تلویزیونی اش به کجا کشید؟ ارتشبد ۶۸ ساله یکی از نزدیک ترین افراد به شاه فقید بود و نیز گفته اند که با محافل مختلف روحانیون، برای استقرار رژیم اسلامی همکاری داشته است. او در گذشته همیشه در سایه زندگی میکرد و کمتر عکسی از او چاپ می شد یا نامش در روزنامه ها به میان می آمد. پس از انقلاب اسلامی به مردی نامرئی بدل شد که در پشت دستگاههای محرمانه حکومت اسلامی وجود داشت اما کسی او را نمی دید. جز مسئولان رژیم که به او احتیاج داشتند و احتمالاً

همکاران اسلامی وی... در اسناد به دست آمده از سفارت آمریکا فردوست به آمریکاییها توصیه کرده که آیت الله خمینی را بپذیرند وگرنه کشور به دست کمونیستها خواهد افتاد. گفته می شود فردوست در بازسازی سازمان امنیت رژیم اسلامی (ساواما) نقش عمده ای داشته است. گزارشها نشان می داد که پیش از انقلاب با مهندس بازرگان - موسوی اردبیلی - خامنه ای تماس داشته است. کسانی که وی را می شناختند او را باهوش و منضبط می دانند و مسئولان جمهوری اسلامی هم از همین استعداد او استفاده کرده اند و زمانی که دیگر نیازی نداشتند او را همانند خلیفهای دیگر به کناری افکندند. شایعه دیگری نیز حاکی است که سالها با سازمانهای اطلاعاتی شوروی ارتباط داشته است و ضمن پناهندگی یک مأمور اطلاعاتی شوروی به غرب، نام فردوست به عنوان یکی از عوامل گرفت. (شوتلویزونی فردوست) کسی را نگرفت. جمهوری اسلامی می خواست با اعترافات فردوست گناه همه تیره روزیها و جنگد و شکنجه و اعدام را متوجه رژیم گذشته ایران کند. فردوست رژیم گذشته را وابسته به انگلستان معرفی کرد در حالی که در ایران امروز، شایعات زیادی از حمایت همین دولت، از جمهوری اسلامی بر سر زبانهاست. زمانی که فردوست از فساد مالی گذشته سخن می گفت کسی به این نتیجه نرسید که دامن مسئولان کنونی رژیم کاملاً پاک است. زیرا سوءاستفاده کلان آنها فاش شده است.

مردم می گویند وقتی مأمورین دست سوم و چهارم ساواک اعدام شده اند، چگونه این (عنصر فاسد و خیانت پیشه) به قول خود آنها هنوز محاکمه نشده و چنین با احترام در برنامه تلویزیونی ظاهر می شود؟ یک نکته تقریباً مسلم است که هیچیک از زندانیان سیاسی و مقامات برجسته رژیم گذشته که در زندان بوده اند فردوست را در زندان ندیده اند. مردم می پرسند که وقتی اطفال ۱۲ ساله با محاکمه های دودقیقه ای به خاطر فروش روزنامه مخالف اعدام می

شوند چگونه چنین فردی بی سروصدا به زندگی ادامه داده و حتی دو سال پیش شایع شد که برای معالجه به لندن آمده است. یکی از نمایندگان جمهوری اسلامی هم گفت: (چرا شورای عالی قضائی فردوست را که ساخته و پرداخته استعمار انگلیس بوده و همه جادو شادوش شاه در همه جنایات و خبیاتتها شرکت داشته محاکمه و مجازات نکرده است؟)



در اینجا بود که جمهوری اسلامی متوجه شد که دیگر فردوست هم برایش استفاده ای ندارد بلکه دردسرهای فراوان به وجود خواهد آورد و خیمه شب بازی جمهوری اسلامی درباره (شو فردوست) بی نتیجه است. به همین جهت بازی فردوست هم به پایان رسید و خبرسکته قلبی او را رادیو تهران منتشر ساخت.



مطالعی درباره مرگ فردوست می گفت: او را در زندان به شدت مضروب ساخته و شکنجه کرده بودند به نحوی که دیگر کلیه هایش از کار افتاده بود. به عنوان معالجه کلیه او را از زندان به بیمارستان آوردند و پزشکی که او را معالجه می کرد گفت: دیگر فایده ندارد و مرگش حتمی است. سرانجام همین شکنجه ها به مرگ او منتهی شد.



دوست مطلع دیگری از قول یکی از بستگان نزدیک قرنی نقل می کرد که در خانه او بودم که با سرلشگر قرنی تلفنی صحبت کرد و درباره فردوست بارمز و اشاره حرف می زد. معلوم شد فردوست در شبهای اول انقلاب مدتی در منزل سرلشگر قرنی و برادرش به سربرده تا از دستگیری مصون ماند. بعد هم از آنجا مرتب جای خود را تغییر می داده است. چون مقامات رژیم اسلامی بادرستی او مخالف بودند ولی از مجاهدین و سایر گروهها که مقامات سابق را دستگیری کردند نگران بودند که اگر فردوست را بگیرند و به

زندان ببرند برای آنها مشکلی ایجاد خواهد شد و فردوست که برای سقوط رژیم سابق و روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی با مقامات رژیم همکاری داشته در خطر اعدام قرار خواهد گرفت. چنانکه سپهبد مقدم دستگیر و برخلاف خواسته مقامات دولت موقت به جوخه اعدام سپرده شد.

فرد موثقی از قول برادر فردوست چنین نقل کرده است:
یک روز از بیمارستان به ما خبر دادند که فردوست در بیمارستان بستری است. فوراً به دیدار اورفتم. حالش اندکی بهبود یافته بود و می گفت: در زندان مسموم شده بودم که مرافوراً به بیمارستان آوردند. الان حال خیلی خوب شده است.

شب از او جدا شده و به منزل آمدم. روز بعد وقتی به بیمارستان رفتم گفتند دیشب ارتشبد فردوست در گذشته است. اطلاع دیگری در اختیار من نگذارند.



آنچه در سال های اخیر گفته و نوشته شده همه اش درباره نمک شناسی فردوست به محمدرضا شاه و خانواده پهلوی بوده است. فقط دکتر محمد باهری استاد دانشگاه و معاون سابق وزارت دربار که اورا شخص مطلع و متفکری می دانم و به محمدرضا شاه وفاداری خود را نشان داده درباره فردوست چنین گفته است:

(فکر می کنم رویه ای که فردوست در پیش گرفت، رویه ای بود اندیشیده و تحت تعلیمات شاه. شاه فکر می کرد برمی گردد. احتمال بسیار می داد برمی گردد... در این صورت شاه تصمیم گرفته بود، کسی را در ایران باقی بگذارد که زمام امور را به دست بگیرد و اطلاعاتی داشته باشد. پس به فردوست گفته بود که با ملایان به صورتی بسازد تا بازگشت مجدد شاه، بتوان رشته امور را آسانتر به دست آورد. شاه روزی پیش از حرکت به قاهره مرا احضار کرده بود و چون از سفر او اظهار نگرانی کردم، گفت: - اینها می آیند و چند ماهی می مانند و پس از آن به جان هم می افتند.

درحقیقت شاه می گفت: چون چندماه بعد آنها به جان هم افتند، زمان بازگشت من فرا می رسد.

دلیل دیگر که شاه به بازگشتش امیدوار بود، این که آمریکاییها موجبات اقامتش را در ایالات متحده فراهم کرده بودند، اما او به مصرفت و از آنجا به مراکش، نمی خواست از ایران دور شود. شاه می خواست در مراکش بماند. اما سلطان حسن دوم به علت اقامت شاه دچار دشواریهایی شد که میهمانش ناچار مراکش را ترك گفت... از سوی دیگر دوتن از رؤسای ستاد رژیم اسلامی از کارمندان مستقیم فردوست بوده اند. سرتیپ فرید که کارمند دفتر مخصوص بود و آن دیگری سرتیپ شاکری. فردوست باید ترتیب این انتصابات را داده باشد.

افزون بر این، فردوست، يك 'نیروی ویژه ضربت' در اختیار داشت با اعتبار سی میلیون تومان در سال از محل بودجه حزب رستاخیز. این گروه ویژه ضربت را برای چه تشکیل داده بود؟ حتماً پیش بینی می شد که در شرایط فوق العاده به چنین نیروئی نیاز خواهد بود. از این نیروی ویژه هیچکس با خبر نبود و من تصادفاً به هنگام دبیرکلی حزب رستاخیز از این بودجه و این نیرو با خبر شدم...)

دکتر محمد باهری با برشمردن این قرائن حدس می زند که فردوست اگر پس از عزیمت شاه در ایران ماند، مأموریتی ویژه داشت. او که برکشیده از شاه و دوست کودکی و نوجوانی اش بود، اگر هم قصد خیانت و یابہ قول برخی انتقام جوئی داشت، چنین راه خطرناکی را انتخاب نمی کرد. فردوست از مطلع ترین افراد در رژیم شاهنشاهی بود.



روزنامه جبهه چاپ لندن می نویسد: فردوست دارای عقاید مذهبی بوده و به نماز و روزه می پرداخته و همسرش نیز بدون حجاب دیده نشده است. شاه موافقت کرده بود که خانه های امن ساواک به نام فردوست خریداری شود. حدود سیصد باب خانه

دردفترخانه ای واقع در چهارراه امیراکرم به نام فردوست خریداری شده بود. اینها مستغلاتی هستند که اسناد انتقال آن را به نام بنیادمستضعفان امضاء کرده بود. همچنین مطابق عرف بین المللی ایران نمی توانسته اجازه تملک ساختمان دیگری را داشته باشد. به پیشنهاد نصیری وموافقت شاه ساختمان ساواک در آمریکا به نام منصور رفیع زاده رئیس ساواک آمریکا خریداری می شود.

در سال ۱۳۶۲ معلوم شد فردوست کلیه ثروت خود را به بنیاد ۱۵ خرداد منتقل ساخته که اسناد آن چنین منتشر شده است:
(صلح نامه) فردوست

بسمه تعالی: این جانب حسین فردوست فرزند سیف الله دارنده شناسنامه شماره (۴۵۴۵) ازبخش ۵ تهران باکمال رقت و خوشبختی تمام اموال خود اعم از منقول و غیرمنقول شامل زمین و ساختمان و پول نقد وغیره را به بنیاد ۱۵ خرداد تقدیم می دارم تا بنیاد ۱۵ خرداد از این اموال در جهت خدمت به مستضعفین و آنچه خود صلاح می داند استفاده نموده و گامی در جهت پیشبرد و اهداف مقدس جمهوری اسلامی برداشته شود. امیدوارم که این امر موجب شود تا گناهای از این حقیر در جمهوری اسلامی و در آخرت بخشوده شود. امضا حسین فردوست.
بسمه تعالی - خط و امضای فوق از آن حسین فردوست می باشد.

محل مهر دادگاه انقلاب ارتش جمهوری اسلامی ایران. مهر دفترخانه اسناد رسمی شماره ۲۷۹ حوزه تهران.

حاضر گردید آقای حسین فردوست فرزند سیف الله دارنده شناسنامه شماره ۴۵۴۵ ازبخش ۵ تهران که بموجب اصل نامه مورخه ۱۳۶۲/۲/۱ تمام اموال خود را اعم از منقول وغیرمنقول شامل زمین و ساختمان و پول نقد وغیره، به بنیاد ۱۵ خرداد مقیم تهران خیابان ولیعصر میدان ولیعصر مقابل اداره گمرک تقدیم نموده است. بدین وسیله صلح نامه مذکور را به صورت صلح قبول و مورد تأیید قرارداد

واین سند را با رضایت کامل امضا نمود.

این است متن

صلح نامه

خطی فردوست

(صلح نامه) فردوست

بسم الله

اینک من فرزند سید الم دارنده شش ساله شماره (۵۴۵)
 از بخش تهران که سرحد صلح نامه مورخه ۱۳۶۲ تمام اموال خود را اعم از
 مستقر و غیر مستقر شاه زمین رسا ضهان و برول نقد و غیره پیداشده ۱۵ خرداد
 صلح نامه ۱۵ خرداد از امر اموال در جهت خدمت به استغنیای در این
 صلح صلح میدارم و استغنیای تمام دارم در جهت پیشبرد اموال مستقر
 و غیر مستقر و داشته بقیه دارم و صلح تمام دارم از امر صلح نامه
 شماره ۵۴۵ از این جهت در صلح نامه در این صلح نامه صلح نامه

عین فرزند

سید تقی

خط و امضای سید تقی از این جهت صلح نامه



مقره ۱۵ خرداد ۱۳۶۲ شماره ۵۴۵

مخبر کرده عین فرزند سید الم دارنده شش ساله شماره ۵۴۵
 از بخش تهران که سرحد صلح نامه مورخه ۱۳۶۲ تمام اموال خود را اعم از
 مستقر و غیر مستقر شاه زمین رسا ضهان و برول نقد و غیره پیداشده ۱۵ خرداد
 صلح نامه ۱۵ خرداد از امر اموال در جهت خدمت به استغنیای در این
 صلح صلح میدارم و استغنیای تمام دارم در جهت پیشبرد اموال مستقر
 و غیر مستقر و داشته بقیه دارم و صلح تمام دارم از امر صلح نامه
 شماره ۵۴۵ از این جهت در صلح نامه در این صلح نامه صلح نامه

شماره ۱۶۶۵۱۹/۲ پیوست - شورای عالی قضائی - دادگستری
جمهوری اسلامی ایران

بسمه تعالی - سرپرست محترم بنیاد ۱۵ خرداد؛ بازگشت به
نامه شماره ۱۰/۲۴۱۲ - ۶۲/۳/۲۰ به اطلاع می‌رساند با توجه به
صلح نامه حسین فردوست فرزندسیف‌الله دارنده شناسنامه شماره
۴۵۴۵ صادره ازبخش ۵ تهران مبنی براین که تمام اموال خودرا اعم
ازمنقول و غیرمنقول شامل زمین و ساختمان و پول نقد و غیره
دراختیار بنیاد ۱۵ خرداد قرارداده درجهت خدمت به مستضعفین
واین صلح نامه درتاریخ ۶۲/۲/۱ که قبل ازتاریخ ۶۲/۹/۵ حکم
استرداد اموال نامبرده توسط دادگاه انقلاب اسلامی مرکز شعبه نهم
مستقر درچهارراه شهیدقدوسی می‌باشد و این صلح نامه درتاریخ
مذکور به تأیید دادگاه انقلاب ارتش رسیده فلذا حکم مورخ
۶۲/۹/۵ توسط دادگاه انقلاب اسلامی مرکز شعبه نهم نقض و کأن
لم یکن تلقی می‌گردد زیرا قبل ازتاریخ مذکور اموال مصادره
ازملکیت متهم پرونده خارج ودراختیار بنیاد ۱۵ خرداد قرارگرفته
علیهذا لازم است تمام اموال متهم دراختیاربنیاد ۱۵ خردادقرارگرفته
که انشاءالله درجهت خدمت به مستضعفین و خانواده محترم شهدا به
مصرف برسد . - ازطرف شورایعالی قضائی - موسوی بجنوردی



روزنامه های خارج ازکشور درباره این قبیل خیانت

نزدیکان داستانها نوشته اند که دونمونه آن چنین است :

پرنس سیهانوک پادشاه سابق کامبوج درباره (لون لول) که
برعلیه اوکودتا کرد به اوریانافالاچی چنین می‌گوید: این خواست
نیکسون بود که می‌خواست مرا ازمیان بردارد . به همین جهت
باکمک (لون لول) باعث اغتشاشاتی شدند . من هم خیلی گناهکارم .
گناه من انتخاب (لون لول) بود . او دست راست من و فرمانده
ستادمن و نخست وزیرمن بود . هرگز سوء ظن نبردم که او خائنی
است درخدمت سیا . برای استقلال کامبوج مبارزه کرده بود . کی به

فکرش می رسید که آمریکائیها از او استفاده کنند؟ از اینها گذشته احمق غربیی است. هرگز يك کلام حرف حسابی را درک نمی کرد. قبل ازفین کردن دماغش استخاره می کرد. هرگز فکر نمی کردم که بتواند حقه بزند و دروغ بگوید. تاریخ جهان پراست ازخائنین و ماجرای من و لون لول استثنائی نیست. ولی خائنها معمولاً باهوش هستند نه ابلهی مثل لون لول که من از نژاد خود شرم دارم که احمقی مثل لون لول را به دنیا آورده است. ولی ابله ترین ابلهان لون لول نیست بلکه سیهانوك است که لون لول را به خدمت گرفته بود.

زندگی هر مرد سیاسی مملو از اشتباهات است. ولی اعتماد کردن به لون لول و كلك خوردن از او بخشودنی نیست. او مرتب زیر پای مرا خالی می کرد. می گفت: خمرهای سرخ می خواهند رژیم را واژگون کنند که من با آنها مبارزه می کردم و این بزرگترین اشتباه زندگی من بود. درحالی که خمرهای سرخ بعداً به من گفتند مامی دانستیم لون لول دشمن شماست و بالاخره روزی به شما هم رحم نخواهد کرد. لون لول حتی مادر و بچه های مرا زندنی کرد که نیکسون به او دستور داد آزادشان کند. ولی مادرشیرزن من گفت: بارژیم لون لول مذاکره نکن بگذار دیواره مارا توقیف کند. همیشه مادرم را تحسین می کنم. وقتی فرانسویها مرا به تخت سلطنت نشانند مادرم گفت: (پادشاه بودن تحت قدرت فرانسه یا هر قدرت دیگری شرم آوراست). روزی که من به دنیا آمدم ستاره شناسان به او گفتند من نباید در قصرشاهی بمانم والا کشته خواهم شد. او مرا به مادر بزرگم سپرد که مرا به دهقانی دادند و با بچه ها دردهات بزرگ شدم. مرا به مدرسه معمولی فرستادند نه مدرسه اشراف. به همین جهت از نوجوانی چپی بودم.

يك بار مارشال کره شمالی به من گفت: علت این که رئیس ستاد شما کودتا کرد این بود که به ارتش توجهی نداشتید. جواب دادم: من هنرمند متولد شده ام. مدرسه نظام برای من کششی نداشته است. اگر قرار باشد زندگی را دیواره شروع کنم حتماً زندگی

گذشته را شروع نمی‌کنم. سیاست چرخ دنده وحشتناکی است که اگر در لای دنده‌ها گیر کردی راه گریزی نداری. من لای این چرخ گیر کرده مرتکب کارهای احمقانه‌ای شده‌ام. اگر سیاست وجود نداشت به خودافتخار می‌کردم.



روزنامه آرا درباره فردوست چنین می‌نویسد: با اشاره به یک خاطره تاریخی می‌توان به کار فردوست پی برد. (پروتوس) از دست پروردگان قیصرروم درس‌نای روم خنجر را برشانه قیصر فرود آورد. قیصر از توطئه سنا بر علیه خود خبر داشت ولی هرگز تصور نمی‌کرد کسی که در دامان او الفبای سیاست آموخته در قفای خویش خنجر به دست به بیند که شانه اش را مجروح سازد.

اگر در تاریخ یک (پروتوس) ظهور می‌کند در تاریخ ما (پروتوس) زیاد است ولی فردوست نمونه ایست که تاریخ کمتر دیده است. فردوست چشم و گوش شاه بود. مشاور و محرم اسرار و گنجینه رازهای پادشاه بود که همه را به آقا بخشید و در اعدام سران سلطنتی نقش مهمی داشت. مسافری از ایران که یکی از بستگان زندانی اش را دیده از او شنیده که فردوست در زندان توده ایها مسئولیت تمیز کردن دستشوییها را داشت. این بود عاقبت (پروتوس وطنی). ...

اظهار نظرها درباره اخلاق و رفتار و اقدامات پهلوی دوم

اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی در طی ۳۷ سال سلطنت خود یادگارهایی از خود به جای نهاده که به صورت نطق و مصاحبه و نوشته در دسترس می باشد و به علاوه به علت تماسی که با خیلی از خارجیها داشته کتابهایی درباره او نوشته اند که نشان می دهد دومین پادشاه سلسله پهلوی چه روشی داشته و چه برنامه هائی را برای ترقی کشور و رفاه ملتش می خواست اجرا کند و سرانجام نقش او در تاریخ معاصر ایران چه بوده است؟ سعی خواهد شد تا حدود امکان گفته ها و نوشته ها و مطالبی که در این باره نشر یافته به نظر تان برسد.

(برتان دوکاستل باژاک) دیپلمات فرانسوی درباره محمدرضا شاه چنین می نویسد:

شاه مردی بسیار منظم بود. این از پدرش به او ارث رسیده بود. برعکس پدرش، با همه مؤدب رفتار می کرد. هیچگاه کلمات درشت از دهانش شنیده نمی شد و حال آن که رضاشاه زیانش سر بازی و خشن بود.

به همه اطرافیان حتی همسر و فرزندانش (شما) خطاب می کرد به همین جهت همه به او احترام می گذاشتند. به خاطر همین خجالتی بودنش همیشه فاصله میان او و دیگران حفظ می شد. بارها

درسفر هوائی با هواپیمای خصوصی اش از میهماندار خواهش می کرد ازغذائی که خوشش آمده قدری دیگر به او بدهد. آموزش او وپدرش یکسان نبود. اوفرزند يك شاه بود. ادب چشمگیرترین جنبه شخصیت اوبود، اما مهمترینش نبود. اوانسانی با ایمان و وطنپرست بود. به خداوند ودین اسلام عمیقاً ایمان داشت. درپایان زندگی اش رنجهای عمیق خودرا که رنجهای کشورش بود پذیرفت. دردوره سلطنت خود هرچه می توانست درراه مذهب و میهنش انجام داد. اگر درباره امور دنیوی میان او و بعضی از روحانیون شیعه اختلافی وجود داشت ولی همواره به آئین اسلام و مذهب شیعه احترام می گذاشت. هرسال به زیارت مشهد می رفت و به پیشرفت طرحهای عمرانی پیرامون مرقد امام هشتم سرکشی می کرد. عشقی که به میهنش داشت آن قدر شدید و سرشار ازحساسیت بودکه گاهی بیمارگونه می شد. او درزمانی به تخت نشست که ایران دراشغال اجنبی بود. سفرای روس وانگلیس فهرست نمایندگان مجلس و هیئت دولت را تهیه می کردند. هنگامی که به سلطنت رسید همان اشخاصی را که درزمان پدرش خدمت می کردند نگه داشت. هیراد منشی مخصوص - هامبارسون ارمنی خیاط - امیرصادقی راننده - همان سلمانی قدیمی که درنتیجه لباس هایش شبیه پدرش بود، و به مَدروز اهمیتی نمی داد. سلمانی سرش را به شکل سربازان پادگان بدون ریزه کاریها و ظرافت آرایشگران دقیق، اصلاح می کرد. وقت شناسی اومثل پدرش بیمارگونه بود. درست سر ساعت يك بعدازظهر سرمیزناهار می نشست وپیشخدمت رابه دنبال شهبانو می فرستاد. سرساعت ۲ ازسرمیزغذا بلند می شد تا به اخباررادیو گوش بدهد. پس ازمطالعه روزنامه ها وگوش دادن به چندنوار حدود يك ساعت درمبیل راحتی اش استراحت می کرد وکارروزانه را ازساعت ۳ بعدازظهر دنبال می کرد و شبها هم دربرنامه های شام رسمی اگربرقراربود شرکت می کرد. یکبار به انتظارپادشاه مراکش ۴۵ دقیقه معطل شد وگفت: (پادشاهی که

همیشه دیر می رسد). همیشه قبل از نیمه شب به رختخواب می رفت و ساعت ۷ صبح برمیخاست. ورزش را با مطالعه بولتن های خبری دستگاہهای اطلاعاتی و روزنامه های ایرانی و فرانسوی و انگلیسی آغاز می کرد. حتی اسم کوچک بعضی از وزرای فرانسه را می دانست ولی به مسائل سیاست خارجی انگلستان کمتر توجه داشت.

هرروز ساعت ۹ صبح وارد دفتر کارش می شد. منشی مخصوص و رئیس تشریفات و وزیر دربار را به حضور می پذیرفت. از ساعت ۹ ونیم صبح شرفیایها شروع می شد. هرگز خارجیها را منتظر نمی گذاشت ولی ممکن بود ملاقات بعضی از ایرانیها دچارتأخیر شود. نخست وزیر هفته ای دوبار - وزیر خارجه یا معاون وقائم مقام او هرروز ساعت ۱۲ ونیم تلگراف های خارجی را معروض می داشت. دوروز در هفته مخصوص باریابی نظامیان بود. سه روز به غیر نظامیان از قبیل رؤسای مجلسین و وزیران و مقامات بلند پایه ورئیس شرکت نفت وسفرای خارجی ورؤسای دانشکده ها ودیگران اختصاص داشت... نظامیان در حضورش ایستاده گزارش می دادند. تنها پاکروان بود که شاه او را دعوت می کرد به نشیند.

شبهائی که مراسمی نبود شام را با خانواده و بستگانش صرف می کرد. هرگز به سفارت خارجی نمی رفت و سالی یک بار به خانه دوستان نزدیکش برای شام می رفت. از قبیل پروفیسور عدل - پروفیسور جمشید اعلم - مجید اعلم. اما شخص مورد اعتمادش در طول سلطنت امیر اسدالله علم بود که وقتی به خانه او می رفت بریچ بازی می کرد. تفریح مورد علاقه اش فیلم های فرانسوی وانگلیسی بود. فیلم های کمدی فرانسه را می پسندید و هنرپیشگان مورد علاقه اش (فرناندل - بورویل - لونی دوفونس) بودند.

از صبح شنبه تا ظهر پنجشنبه کار می کرد و آخر هفته به ورزش می پرداخت. همیشه ورزشکار برجسته ای بود. فوتبال - تنیس -

اسکی - شنا - شنای روی آب را دوست داشت. لبستگی اصلی اش پروازبا هواپیما بود. برادرش علیرضا هم شیفته پرواز بود که دچار حادثه شد. با این که شاه چندبار هواپیمایش بی بنزین ماند و آتش گرفت و موتورش از کار افتاد و فرود اجباری داشت، معهذا شوق او را از پرواز نکاست. او فرزندش را هم خلبان هواپیمای جنگی بار آورده است.

شاه ایران و تزار روسیه و لوئی شانزدهم هر سه به دنبال وقوع انقلابی که از خارج حمایت می شد سلطنت خود را از دست دادند. هر سه در داشتن ضعف اراده برای جلوگیری از انقلاب مشترک بودند. هر سه آنان در ارزیابی موقعیت مخالفین اشتباه کردند، زیرا به هر سه آنها اطلاعات غلطی داده شده بود. هر سه آنها تصمیم گرفتند که از میزان سرکوبی و سختگیری نسبت به مخالفین خود بکاهند اما، هر سه نفر به نتایج تلخی رسیدند. هر سه آنها حریفان کاملاً مصممی در برابر خود داشتند که برای دستیابی به قدرت از خشونت استفاده می کردند. هر سه آنها از خونریزی جلوگیری کردند. کمتر مردانی در تاریخ به اندازه محمد رضا شاه برای کشور خود آرزوها و جاه طلبی های بزرگی داشته اند. برای او آسان بود که با درآمد سرشار نفت، پول پخش کند تا فرمانروائی محبوب باشد که همه در مرگش اشک بریزند ولی او می خواست کشورش صنعتی شود. می خواست سلسله جوان پهلوی را به تداوم طولانی مبدل سازد. خداوند رحمتش کند گرچه در طول سلطنتش اشتباهاتی کرد، اما، آن اشتباهات هرگز به خاطر مسائل کوچک نبود. همه از آن جهت بود که عظمت و سربلندی کشورش رامی خواست.



روزنامه هرالدهرالد تریبون می نویسد:
محمد رضا شاه پهلوی پادشاه پیشرو و صاحب بصیرت سرزمینی کم توسعه بود که استعداد هرگونه پیشرفت و سرمایه کافی برای جهش به عصر تکنولوژی را داشت. او لکوموتیو سریع السیری بود

که يك قطار سنگين رابه دنبال می کشید .
 سیمای امروزشاه درایران باسیمای اودردوران انقلاب تفاوت بسیارکرده است . امروز بسیاری از مردم با توجه به آشوب و کشتاراهدائی انقلاب دریافته اند که پادشاه با همه اشتباهاتش چه اندازه وجودش برای ایران مغتنم بود . اویک میهن پرست سرسخت بود که ایران را قادرترین کشور آسیائی می خواند . درمسیری که می پیمود و بسیار سریع هم می پیمود ، دچار اشتباهاتی شدکه خود سرانجام برآنها آگاهی یافت . شاه به نظر بسیاری ازناظران ، رهبری بود که می خواست مواهب قرن بیستم را به يك سرزمین کم توسعه ارمغان دهد . باهمه نسبتهایی که دشمنان شاه به او می دهند ، جای تردیدنیست که علاقه او به کشورش واقعی بود . دشمنان او بیشترکسانی بودند که منافعشان برائراصلاحات به خطر افتاده بود . هنگامی که شاه باچشم اشکبار ایران را ترك گفت ، سرزمینی را پشت سرگذاشت که می توانست درجهان نقشی خیلی بهتر ازنقش ایران کنونی ایفاکند .



گزارش ۱۱ اوت ۱۹۷۳ جان و شبورن به هلمز سفیرآمریکا درایران:

شاه چهره ای است بزرگتر ازاندازه معمولی ، فرمانفرمائی است سختگیر و عبوس ، پرکارو متجدد ، که راه ملتش را ترسیم کرده و درکلیه سطوح دخالت می کند تا مطمئن شود که ملت دراین راه باقی است . شاه درمورد مسائل سیاسی ازدیگران کمتر مشورتی می خواهد . بنا براین پاره ای ازناظران براین باورند که او ازواقعیت ها جداشده است . تنها کسانی که جرأت دارند ازشاه ستوال کنند عبارتند از: اشرف - فرح - اسدالله علم .

بین محمدرضا شاه پهلوی و مقامات ارتشی پیوند مهمی وجود داشت و هیچکس هم تصور نمی کرد با وجود چنان ارتش نیرومندی رژیم سلطنت درایران سقوط کند .
نظارت دقیق شاه بر ارتش موجب گردیده بود که ارتش دارای انضباط کاملی بشود . آریامهر به ارتش و ارتشیان علاقه مخصوص داشت و بر همه کارهای ارتش از نزدیک نظارت می کرد . به همین جهت کشورهای منطقه روی شاه و قدرت ارتش ایران حساب می کردند . با این طرز چه شد که اوضاع کشور از هم گسیخت ؟
موضوعی است که قابل مطالعه و بررسی می باشد .



دکتر محمد باهری که سال ها معاون وزیر دربار بوده، دربارهٔ
محمدرضا شاه پهلوی چنین می نویسد:

واقعیت این است که محمدرضا شاه پهلوی در بند قیود و قواعد
مشروطهٔ سلطنتی نبود. غالباً سهم ملت را در انتخاب سیاست ها به
عهده می گرفت. در روزگار او دموکراسی آن طور که ایده آل عشاق
و آرزومندان حاکمیت تام و تمام ملی است رواج نداشت. وی زیر بار
نمی رفت که خود را در قالب پادشاهان مشروطه به عنوان یک مقام
تشریفاتی و یک موقعیت نمایی وی حرکت معرفی کند. به همین
جهت وفاداران به خاطرات محمدرضا شاه پهلوی در صدد اغوای
تاریخ نیستند و از او به عنوان پادشاه مشروطه دفاع نمی کنند، لکن
مقارن با قبول این واقعیت، ضرورتاً سنوالمی کنند که آیا حکومت
ملی حقیقت و واقعیتی داشت که محمدرضا شاه پهلوی با آن
درآویخته باشد و یا این که در طی سی و هفت سال سلطنت هرگز
او با اسباب ظهور و استقرار حکومت ملی در افتاد و به مبارزه
بر خاست؟ پاسخ به این گونه پرسش ها در شان تاریخ است.

خدمت بزرگ محمدرضا شاه پهلوی به دموکراسی و حاکمیت
ملی عبارت است از الغاء رژیم ارباب و رعیتی و کوشش در برقراری
شرایط مساوی میان روستائیان و سایر افراد مملکت. کار کار
کوچکی نبود. در زمانی که برنامه الغای رژیم ارباب و رعیتی به مرحله
اجراء درآمد بیشتر از ۷۵ درصد از جمعیت ایران در روستاها به
صورت رعیت زندگی می کردند و در شرایط غیر مساوی با سایر افراد
ملت به سر می بردند. محمدرضا شاه نه فقط با الغاء رژیم ارباب
و رعیتی سلطهٔ مالکان بزرگ را بر روستائیان بر انداخت، بلکه برای
تقویت شخصیت روستائیان به ایجاد سپاهیان دانش، ترویج و
آبادانی، بهداشت و هم چنین ایجاد خانه های انصاف همت گماشت.
سپاه دانش به منظور تعلیم و تربیت اطفال روستائیان، سپاه ترویج و
آبادانی برای آشنا ساختن روستائیان به کشاورزی مدرن و فلاح

علمی، سپاه بهداشت جهت تأمین درمان و بهداشت درروستاها، خانه های انصاف برای تأمین عدالت و جلوگیری ازخودسری های قوای ژاندارمری بود.

کوشش دیگر محمدرضاشاه پهلوی، درفراهم آوردن اسباب و شرائط استقرار حاکمیت ملی، تأمین حقوق و آزادیهای سیاسی زنان ایران است. نصف جمعیت کشور زنان هستند. بدون حضور آنها سخن از حاکمیت ملی گفتن سخن بیهوده ای است.

درارتباط باقدرتهای خارجی که من غیرمستقیم درامرحکومت دخالت داشتند و عملاً درعرصه بین المللی حاکمیت ملی ایران را فلج می کردند، محمدرضا شاه موقعیت درخشانی داشت. با استفاده ازتدابیرماهراغه سیاسی توانسته بود بابرقراری يك موازنه مفید برای منافع ایران جلوی هرنوع نفوذی را ازجانب بیگانگان درسیاستهای داخلی و خارجی بگیرد. همبستگی ایران با آمریکا به طوری که مخالفان می گویند عبارت نبود ازتکیه کردن ایران به آمریکا یا تسلیم شدن به مقاصد و سیاستهای آمریکا، به عکس شاه توانسته بود که آمریکانیهارا وادارکند درحفظ مصالح سیاسی خود درمنطقه خلیج فارس متکی باشند بریک سیاست مشترک امنیتی باایران. درواقع این آمریکا بود که وابستگی به ایران را پذیرفته بود.



حسنین هیکل دربارهٔ محمدرضاشاه پهلوی چنین می نویسد:
اولین ملاقات من باشاه دربهار ۵۱ درخانه اشرف صورت گرفت. درخانه او تصاویر و مجسمه ناپلئون به چشم می خورد. تمام صندلیها باپوست ببرپوشانده شده بود. حد اقل صدپوست ببرآنجا بود. فکرمی کنم اشرف پدرش رادارای شخصیت ناپلئونی وخودش را به عنوان فرزند يك ببر قدیمی می دانست. شاه را دلتنگ دیدم. ازملی شدن نفت نگران بود و می گفت: اگر نفت ملی شود حقوق ۵۳ هزارکارمند چگونه پرداخت خواهدشد؟ و مشکلات فراوان

دیگر که حوادث نشان داد بسیاری از گفته های او کاملاً صحیح بود. بعد از آن که در سال ۱۹۵۳ شاه در اثر مداخله (سیا) به تخت سلطنت بازگشت، تمام سفرای آمریکا که بعد از آن تاریخ به ایران آمدند ارتباطی با سیا داشتند. حتی در سال ۷۳ ریچارد هلمز رئیس وقت سیا به عنوان سفیر آمریکا در تهران منصوب گردید. در ابتدا شاه هر هفته یک بار با رئیس دفتر سازمان سیا در تهران ملاقات می کرد. به همان اندازه که شاه قوی تر می شد، روابط او و سفارت دچار تحول می گردید. شاه احساس می کرد که آمریکاییها به او بیشتر محتاج هستند تا او به آمریکاییها. آمریکاییها در سخنان دست نشانده خود برای کنترل منطقه، آن قدر روحیه خود ستانی دیدند که (سیمون) وزیر خزانه داری دولت نیکسون در کمیته سنا، شاه را به عنوان شخصی که (عقد خود بزرگ پنداری دارد) توصیف نمود. منافع شاه و آمریکاییها دیگر یکسان نبود. هر یک در امور دیگری شروع به جاسوسی کردند. شاه می کوشید تا در سفارت آمریکا مأمورانی داشته باشد و سفارت نیز تلاش داشت تا عمالی برای خود در کاخ شاه دست و پا کند. در این زمینه هر دو تاحدی موفق بودند.

بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲، که شاه بازی را برده بود و مخالفان در هم شکسته شدند و خمینی تبعید گردید سال های استبداد و مطلق گرایی آغاز شد. پارلمانها و کابینه ها و احزاب سیاسی آن چنان که شاه دلش می خواست تشکیل می شد و از بین می رفت. حوادث دیگر جهان به استحکام موقعیت شاه کمک کرد. شکست مصر در جنگ ژوئن ۷۶ اقتدار عبدالناصر را به عنوان رهبر جنبش عرب در هم شکست، جنبشی که همیشه شاه از آن ترس و وحشت داشت. قدرت اسرائیل متحد مخفی شاه به نحو وسیعی افزایش یافت. شاه دیگر هیچ فرمانفرمائی را در منطقه از نظر قدرت و منابع، قابل مقایسه با خود نمی دید. حتی از نظر شاه تصمیم بریتانیا برای دست کشیدن از متحدانش در خلیج فارس نفع بیشتری داشت.

به نظر شاه خلیج فارس مهمترین منطقه استراتژیک در جهان می شد که کنترل آن باید بین ایران و عربستان سعودی تقسیم گردد که ایران باید شریک برتر به حساب آید و هردو کشور برای کسب حمایت دیپلماتیک و نظامی به آمریکا روی آورند. شاه در سال ۷۵ گفت: نیروی دریائی ما در خلیج فارس اکنون ۱۰ و ۲۰ برابر نیروئی است که قبلاً بریتانیا داشت. این اشارات نمونه ای از نقش حکمرانی مطلق و مستبد شاه در منطقه به شمار می رفت.

بعد از مرداد ۲۲ همه کسانی که به تقویت رژیم شاه کمک کرده بودند، پاداش گرفتند. در تشریفات دربار دیدارکنندگان مجبور بودند عقب عقب راه بروند. تعظیم و چاپلوسی و اظهار بندگی به طور مداوم رعایت می شد. هرچه تشریفات دربار زیاده ترمی شد، مردم از فشار بیشتر رنج می بردند که در دیدار باشاه متوجه این رفتار شدیم. او قبلاً آزادانه صحبت می کرد، اما اکنون خودپسندانه به سخنان گوش می داد. تنها به ایراد چند اشاره اکتفا می کرد. او ترجیح می داد خود را همانند یک معما معرفی کند. همانند عروسک روسی که به هنگام باز کردن، شخص دیگری را در آن می دیدی. شاه افکار خود را در پس پوسته های غیر قابل رسوخ سلطنتی پنهان می داشت. او به طور آگاهانه خود را به پادشاه شرقی مبدل می کرد. گوئی پادشاهان ایرانی، فراعنه مصر، امپراطوری روم همگی در یک نفر جمع شده اند. این پادشاهان که شاه در پی تقلید از آنها بود نه تنها در شکوه و عظمت تشریفات درباری خود مشترک بودند، بلکه همگی یک سنت استبدادی و مطلق گرائی نیز داشتند. این صفات نشانه و مشخصه پادشاهی پهلوی نیز گردید. تنها یک مرد بود که می توانست تصمیم بگیرد. تمام اطرافیان شاه در مقابل او خم می شدند زیرا از مخلوقات او بودند. هر چه قدر که قدر و قیمت او در دیدگان خودش افزایش می یافت قدر و قیمت اطرافیان او کم می شد. بدون او اطرافیان هیچ بودند.

در همان ایام شاه، به یکی از شخصیت های برجسته سلطنتی

گفته بود: (اکنون ما ارباب هستیم و اربابان سابق بردگان ما هستند. آنها هرروز درخانه را می زنند و خواهان مساعدت می شوند تا چگونه می شود به آنها کمک کرد؟ آیا اسلحه می خواهیم؟ نیروگاه هسته ای می خواهیم؟ ما فقط کافی است تقاضا کنیم تا آنها با عجله آرزوهای ما را برآورند).

شاه به معنای کامل کلمه خود را در رأس جهان احساس می کرد. افزایش بهای نفت هم مزید بر علت شد. شاه به تصمیم خود درباره افزایش قیمت نفت اعتماد داشت.

شاه در دسامبر ۷۳ گفت: غرب غرق در انحطاط و تباهی است. غرب می خواهد اندیشه خود را که منحط است و دموکراسی می نامد به ما تحمیل کند. اما این چیزی است که ما نمی توانیم بپذیریم. غرب باید در فکر منابع انرژی دیگری غیر از نفت باشد.

شاه می خواست ایران را تبدیل به پنجمین قدرت صنعتی جهان بکند. رؤیاهای او برای کشورش پایانی نداشت. او مریبان خود را در غرب پشت سر گذاشته بود. اما از یخت بد او، همانطور که حوادث نشان داد او مردم خود را نیز به همان ترتیب عقب گذاشته بود.

شاه وقتی قدرت یافت می خواست به عنوان یک شریک برابر و یک سان (نه تابع و زیر دست) با آمریکائیان رفتار کند. او می خواست تمام ارتباطات از طریق کاخ نیاوران به شورای امنیت ملی آمریکا به رهبری کیسینجر کانالیزه شود. این کار انجام شد و شاه از آن زیان دید زیرا دیگر سیا قادر نبود اطلاعات مورد احتیاج را به دست آورد. اطلاعاتی که می توانست و اشنگتن را قادر به یک ارزیابی صحیح بکند و شاید تاج و تخت شاه را نجات بدهد. بر طبق سندی که بعداً فاش شد، پول ایران به آمریکا فرستاده می شد تا به مبارزه انتخاباتی نیکسون کمک کند. حاکمیت ایران بر سه جزیره خلیج فارس شاه را از این توسعه اقتدار راضی ساخت. دریک مصاحبه ای شاه به من گفت: (ایران اکنون یک کوه آتشفشان

نیست. ما در امتحان قبول شده ایم. بریتانیا مرا از طریق مصدق امتحان می کرد. روسها از طریق پیشه وری و آمریکائیاها از طریق علی امینی. مصدق کار خود را به عنوان یک مرد خوب آغاز کرد اما در پایان مرد بدی از کار درآمد، فکر می کنم فاطمی نابغه شیطانی مصدق بود. مصدق صادق بود ولی فاطمی نبود. خانواده فاطمی در محل تبعید خود در اصفهان از بعضی منابع پول دریافت می کردند. بعضیها مرا متهم می کنند که دست نشانده و عروسک آمریکائیاها هستم. چرا باید چنین نقشی را بازی کنم؟ شما نمی دانید که چه مقدار برخورد هائی با آمریکائیاها دارم. آخرین آن در اوپک بود. آمریکائیاها می خواستند آن را از درون بشکنند. عربستان ترسید ولی من مشقت رویارویی را تحمل کردم. به همین جهت غرب یک مبارزه نفرت علیه من به راه انداخت. من نمی توانم اجازه بدهم که ثروت ما را به تاراج ببرند. اگر نفت صادر کنیم بشکه ای ۲۰ دلار به دست می آید ولی اگر مواد پتروشیمی بفروشیم بشکه ای ۱۲۰ دلار به دست می آوریم. من می خواهم برای فرزندم کشور بهتری به ارث بگذارم. بهتر از کشوری که پدرم برایم به ارث گذاشت. مثل هموطنان عرب شما نیستم که پول نفت را در لندن و پاریس و نیویورک مصرف می کنند. می خواهم سطح زندگی مردم ایران را تا ده سال آینده به اروپا و تا بیست سال آینده به آمریکا برسانم).

دریاره روابط با اسرائیل شاه گفت: همکاری ما با اسرائیل خیلی وسیع است. عناصری از تمام شاخه های ارتش و امور غیر نظامی به اسرائیل فرستاده ام. در زمینه اطلاعات نیز همکاری داریم. ولی وقتی گفتم اسرائیل نمی تواند سرزمین های اعراب را به زور اشغال کند، دیدید مطبوعات اسرائیل چگونه به من حمله کردند؟

هیكل می نویسد: ظاهراً تغییر و تحولی که ظرف ۲۵ سال در شاه به وجود آمده بود حیرت انگیز به نظر می رسید. مرد جوان مضطرب تبدیل به یک اتوکرات خودخواه شده بود. شاهزاده ترسو تبدیل به سیاستمدار مسنی شده بود. شاگرد آمریکائی ها اکنون

براساس شرایط برابر با آنها معامله می کند. جاه طلبی های او از جاه طلبی های آنها بزرگتر بود. تنها ازدو جهت تغییر نکرده بود. یکی این که تهدید اصلی را برای خود، کمونیستها می دانست و دیگر این که هنوز به سیاستمداران کشورش اعتماد نداشت. هم شاه و هم سعودیها از آمریکائیا امید بودند.

(اریک جانسون) فرستاده ویژه آیزنهاور به خاورمیانه برایم شرح داد که به هنگام دیدار شاه و ثریا در سال ۱۹۵۴ از آمریکا، شخصیت های صنعت فیلم تصمیم گرفتند از آنها دریکی از هتل های لوس آنجلس پذیرائی بکنند. شاه و ملکه ایران با تمام هنرپیشه های زیبا شام خوردند و بعداً شاه به تنهایی در اتاق مجاور با هنرپیشگان زن و ثریا در اتاق دیگری با هنرپیشه های مرد ملاقات داشتند. این شاه خوشگذران در دهه ۱۹۷۰ تبدیل به یک شخص بسیار جدی و خطرناک شده بود. تمام قدرتها در دست او متمرکز شده بود. قاجاریه فاقد وسایل و اراده لازم برای دیکتاتوری بودند ولی شاه هردو آنها را داشت. تمام تصمیمات با نظر او بود. تنها کسانی سهمی در قدرت داشتند که اطراف خانواده سلطنتی بودند. با افزایش ثروت در کشور، فساد هم فزونی یافت. سران بعضی ممالک بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ و نخست وزیران بین ۵۰ تا ۱۰۰ و وزیران خارجی بین ۲۰ تا ۵۰ هزار دلار از شاه کمک دریافت می داشتند. من اسامی آنها را در سندی تایمز منتشر ساختم. گیرندگان حواله سکوت کرده و آن را پذیرفتند. نیکسون رئیس جمهور و کنستانتین پادشاه یونان و (اسقف موزوروا) نخست وزیر رودزیا از این کمکها بهره مند شده اند. دفتر شاه توزیع پولها را در خارج به عهده داشت و من چند حواله آن را دیده ام. ملکه فرح هم در این افراط کاریها دخالت فراوان داشت. هویدا نخست وزیر شاه فاسد نبود، اما مثل اربابش از واقعیت ها بریده بود. نصیری مهرة قابل اعتماد شاه بود. ساواک یک کمپانی ساختن قفل و کلید را در اختیار داشت که وقتی بازرگان به مقر ساواک رفت به او کلید هائی نشان دادند که به درهای همه

سفارتخانه ها و گاوصندوقها می خورد. تفنگهای بی صدا، تفنگهای گازی، وسایل استراق سمع، وسایل شکنجه در این انبار دیده می شد که بازرگان گفت: این مثل داستان (الیس در سرزمین عجایب) است.

نصیری رئیس ساواک می کوشید که با اعتراف کامل جان خود را نجات دهد اما تیرباران شد. یکی از اسراری که افشاش کرد نام عامل ساواک در سفارت آمریکا بود که او را (حافظ) نامیدند. مقامات انقلابی به او دست یافتند و قول دادند در صورت ادامه همکاری به نفع آنها مصونیتش را تأمین نمایند. او هم اسنادی را تحویل داد که در اختیار هاشمی رفسنجانی قرار گرفت. حافظ با دادن اطلاعات بیشتر بایکی از مرسدس بنزهای ضدگلوله شاه به فرودگاه تهران برده شد و به پاریس اعزام گردید و از آنجا ناپدید گردید. با این طرز دولت انقلابی از سپتامبر ۷۹ تمام مبادلات بین تهران و واشنگتن را در اختیار داشت. همین اسناد نشان می داد که سفر شاه به آمریکا از مدتها پیش طرح ریزی شده بود که منجر به اشغال سفارت گردید.

به هرحال سفارت آمریکا در تهران در زمان شاه تبدیل به مرکز کنترل منطقه شده بود. وقتی ایران به ایفای نقش ژاندارم منطقه خلیج فارس پرداخت، این سفارت آمریکا بود که به ایستگاه ژاندارم مبدل گردید. وظیفه کارکنان سفارت نه تنها حفظ روابط دیپلماتیک با دولت شاه نبود، بلکه آنها بیشتر به عنوان حافظان رژیم عمل می کردند. مفهوم این امر این است که قدرت بین شاه در کاخ نیاوران و آمریکائیان تقسیم می شد. اما این سفارت بود که در حقیقت مهمترین نقطه واحد کل در ایران به شمار می آمد. جای تعجب نیست که عامل سیا در میان کارکنان سفارت بسیار مشخص بود. (هاشمی رفسنجانی موضوع حافظ و اسناد دریافتی از او را تکذیب کرده و گفته است نصیری هیچگونه اطلاعاتی در اختیار مقامات جمهوری اسلامی نگذاشت و نام مستعار حافظ هم تاکنون

شناخته نشده و اسنادی هم در اختیار نگذاشته است)

حسنین هیکل می نویسد: شاه برای سالها به عنوان یکی از قابل اعتمادترین دوستان و باارزشترین متحدانی بود که آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی به دست آورد. درهم شکستن موقعیت ظاهراً رسوخ ناپذیر او ضربه وحشتناکی بود.



اعزاز نیک پی می نویسد: برای ساختن سدکوهرنک مرتب حضورعالیحضرت شرفیاب می شدم. می دیدم چقدرفرق است بین وضع شاه درمحافل رسمی و تشریفاتی باجلسات غیررسمی. دیگر آن لباس های زرین و نشان های رنگارنگ دیده نمی شود. شاه به سادگی و خندان مسائل را طرح و ازیکایک بستگان احوالپرسی می کند. سرشارازمهربانی و محبت است. می بینید چقدربه کار مملکت علاقمند می باشد. محمدرضا شاه می گفت: (چه فایده دارد که انسان پادشاه کشوری باشد که ازقافله تمدن عقب بیفتد و دیگران با چشم تحقیر به او بنگرند. من آرزو دارم برکشوری سلطنت کنم که آباد بوده و مردمش خوشبخت و درجامعه بشریت سربلندباشیم. من آنچه درقدرت دارم برای ترقی کشور و رفاه ملت انجام می دهم. من مایل نیستم تاریخ درباره من مثل احمدشاه و امثال او قضاوت کند. پول و تمول خوب است ولی نه این که درجامعه عده ای ازپرخوری بترکند وعده ای گرسنه بخوابند. مسلماً این وضع کینه ایجادخواهدکرد).

یک بارعرض کردم این پیشرفتها خیلی مردم را شاد کرده ولی چون باجامعه روحانیت به خصوص آیت الله بهبهانی تماس دارم مصلحت این است که بین شاهنشاه و پیشوایان روحانی روابط حسنه ای برقرار باشد. فرمودند: (من حداعلاى طلبستگى را به مذهب دارم و مایلم پیشوایان مذهبی را هم ازهرحیث تقویت کنم و به پیشنهادات آنان تا آنجا که مانع ترقی کشورنباشد توجه نمایم. لیکن متأسفانه در بعضی موارد آنها بدون توجه به موقعیت کشور و

درک زمان و سیاست های پیچیده دنیا مطالبی رامطرح می سازند که برای مردم گمراه کننده ویرای دولت زیان بار و برای خودشان هم نتیجه ای ندارد). عین جریان را به آیت الله بهبهانی گفتم، ایشان هم مطالب را تصدیق کرده وعلاقه خودرا به مقام سلطنت ابراز داشتند و گفتند: اگر مطلبی پیش آید حتماً یادآورخواهند شد. ضمناً سنوال کردند که چرا اعلیحضرت پس ازطلاق فوزیه ازدواج نمی کنند؟ زیرا بدون ولیعهد صحیح نیست. وقتی جریان رابه عرض رساندم فرمودند: بسته به تقدیر و اراده خداوند می باشد و از روحانیت هم متشکرم که تا این حد به فکر آینده مملکت هستند.

او می نویسد: هر وقت به کاخ اختصاصی می رفتم شاهد بودم که دوسگ قوی هیکل خاکستری رنگ (شین لو) مثل دوقراول سنگی کشیک می دادند. نظیر سربازان قراول بی سروصدا درجای خود قرارداشتند. وقتی اعلیحضرت عازم کاخ مرمر می شدند، چون شخصاً رانندگی می کردند این دو حیوان یکی در جلو و دیگری در عقب اتومبیل دوان دوان حرکت می کردند ووظایف پاسداری خودرا انجام می دادند. جلوی کاخ مرمر انتظار می کشیدند تا کارشاه تمام شود و باز هم به همان صورت مراجعت می کردند. شبها هم تاصبح پشت دراتاق خواب شاه کشیک می دادند.



سرلشگر اخوی درباره محمدرضاشاه پهلوی چنین می نویسد: با وجود این که رضاشاه دقت زیادی درتربیت نظامی اوداشت، بسیاررقیق دل و مهربان بود. درسال های ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ که دردانشکده افسری تحصیل می کردم ولیعهد درکلاس مخصوص دبستان نظام درس می خواند و گاهی روزهای تعطیل به محوطه دانشکده افسری می آمد و وسیله عفو دانشجویان تنبیه شده را فراهم می ساخت. ازمهرماه ۱۳۱۵ تا مهرماه ۱۳۱۷ که دوره دانشکده افسری راطی می نمود درتمام دروس و تعلیمات مرتب شرکت می

کرد. متانت و سادگی رفتارایشان همه راتحت تأثیر قرار می داد. بعدها که آن دانشجویان افسر ارشد بودند وقتی نام یکی از آنها به میان می آمد آنها را با صفات و مشخصات صحیح معرفی می کردند و این نشان می داد که در دوره تحصیل دردانشکده افسری با دانشجویان هم دوره خود خیلی نزدیک بوده و آنها را به خوبی شناخته اند. وقتی ولیعهد دارای دفتر نظامی شد می خواست یکی از افسران مربی خود را دردانشکده افسری که از خانواده مشهوری بود، رئیس دفتر کند. ولی رضاشاه به او گفت: (رئیس دفتر شما باید از توده مردم بیرون آمده و به زندگی و روحیه افسران آشنا باشد). در نتیجه افسردیگری که این روحیه را داشت به این سمت منصوب شد. مطالب را علی قوام که حضور داشت برایم نقل کرده است.

درمانورهای نظامی شاهد بودم که می کوشیدند به معلومات نظامی خود بیفزایند. بعداً هم که در دوران سلطنت شاهد بودیم در هر رشته ای سعی در افزایش اطلاعات خود داشتند. به توضیحات مسئولان مملکت توجه عمیق داشتند و شخصاً هم مطالب و کتابها و مقالات مربوط به هر موضوع را مطالعه می نمودند و از اظهار نظرایشان روشن می شد که به مطالب وارد هستند. وقتی رئیس جنگلبانی بودم گزارشی برای وضع جنگل ها دادم ۱۵ سال بعد روحانی وزیر کشاورزی وقت به من گفت: شاهنشاه گفته اند سرلشگر اخوی گزارشی درباره بهره برداری جنگل ها داده آن را به دست آورده و مورد استفاده قرار دهید. منظور این است که مسائل مهم در مغزشان نقش می بست. سعی داشتند وضع طبقات ضعیف را بهبود بخشند. این که می فرمودند (سلطنت بر ملت گرسنه افتخاری نیست) منظور این نبود که از انجام وظیفه ای که تاریخ به عهده ایشان گذارده کناره گیری کنند، بلکه اراده خود را در ازین بردن فقر اعلام داشتند و دائم در این راه اقدام نمودند. با تقسیم اراضی سلطنتی بین زارعین و سپس تقسیم دهات خالصه و بالاخره اصلاحات ارضی، همیشه به فکر رفاه زارعین بودند. در دولت

دکتر اقبال که وزیر کشاورزی بودم برای تسریع در تقسیم اراضی سلطنتی و خالصه مطالبی معروض داشتم که دستوردادند رؤسای مجلسین با تشکیل کمیسیون مشترکی در کار تسریع کنند و به دنبال آن هم دستور تقسیم اراضی مالکان بزرگ داده شد ولی چون لایحه در مجلس مسخ شد، برنامه انقلابی اصلاحات ارضی پیاده گردید.

با حمایت ایشان توانستم گارد جنگل را تشکیل داده تا از غارت جنگل‌ها جلوگیری شود. می‌گفتند همه جنگل‌های سلطنتی را ملی کنید که این ثروت گران قیمت از بین نرود. در آخر سال وزارت کشاورزی من، یکی از نزدیکان مقام سلطنت پیشنهادی برای بهره برداری جنگلها از طرف يك کمپانی خارجی داد که سالی ۳۰ میلیون تومان برای حسابداری املاک پهلوی تأمین می‌شد. به عرض رساندم کمپانی می‌خواهد با دادن ۵۰۰ یا ۶۰۰ میلیون تومان به حسابداری املاک پهلوی جنگل‌ها را مخروبه کند. نظر مراتب فرمودند و پیشنهاد کمپانی رد شد. وقتی قرار شد گارد حمایت جنگل از صید قاچاق ماهی جلوگیری کند فرمودند این کار را بکنید به شرطی که مزاحم دهقانان و سکنه مجاور که برای ارتزاق خود ماهی می‌گیرند نشوند. در سال ۳۶ قرارداد ایران و شوروی برای استفاده مشترک مرزی تنظیم گردید که برای امضاء پروتکل، شاهنشاه گفتند نزد من بفرستید تا مطالعه کنم. عرض کردم بعضی نکات فنی و اختصاصی در آن است. فرمودند با وجود این بفرستید بخوانم بعد امضا کنید. یکی از وزرا می‌گفت این جواب چنین تعبیر می‌شد که ایشان به اصطلاحات فنی وارد نیستند. گفتم مقصود این بود که وقت ایشان تلف نشود. در مسائل خارجی خیلی مراقبت و دقت داشتند. در اثر همین مراقبت اختلاف با همسایگان به ویژه شوروی و عراق حل شد..

در مورد ارتش هر تغییری را زیر نظر داشتند و سلاح‌های ارتش ایران را با کشورهای همسایه تطبیق می‌کردند. به نحوی که هیچ کشوری در منطقه بنا بر جاه طلبی خود یا تحریک يك ابرقدرت

جرات حمله به ایران نمی کرد. حتی درمقابل شوروی آن قدر مقاومت نمود تا دنیای آزاد به کمک آمد و معتقد بودند که دنیا و دوستان فقط به زنده ها کمک می کنند و کمک به مردگان مورد ندارد.

من شاهنشاه آریامهر را يك انسان واقعی و دلسوز مردم (دوست و دشمن) و عاشق حفظ مصالح ایران و آینده ملت ایران دیده ام. روزی درشورایعالی اقتصاد وزیربازرگانی به اظهارات رئیس سازمان برنامه معترض شد و باصدای بلند درحضور ایشان مطالبش را بیان نمود. همه دچار تعجب شدند ولی ایشان بی خشونت فرمودند مثل این که حال شماخوب نیست بفرمائید اتاق دیگر استراحت کنید. بعد او را معزول وظاهراً به صورت کناره گیری ولی استعفا بود. دلسوزی ایشان به صورتی بود که حتی به نظامیان محکوم دادگاهها، حقوقشان به خانواده آنها داده می شد و همچنین کمک به بازماندگان محکومین سیاسی را به دولت وقت تأکید می فرمودند.

وقتی نظم و ثبات در کشور به وجودآمد و خزانه پول کافی داشت، امور کشور به نخست وزیران واگذار و خود به سیاست خارجی و تقویت ارتش می پرداختند. دردومورد مطالبی به عرضشان رساندم با این که شغلی نداشتم و کنار بودم و دستوررسیدگی دادند وقتی صحت عرایض معلوم شد دستور اقدام دادند. اگرهمه متصدیان مطالب را صادقانه به عرض می رساندند ازخیلی انحرافات جلوگیری می شد. روحش شاد که همیشه شادی و آسایش دیگران را می خواست.



دکتر غنی هنگامی که سفیر ایران درترکیه بوده نامه علاء سفیر ایران درآمریکارا منتشر می سازد که ازخاطرات اونقل می گردد:
شنیده ام روابط ایران و ترکیه آن طوری که باید صمیمانه نیست. ترکهاخودراکشور اروپائی می دانند و همیشه چشم به غرب دارند و تقریباً پشت به آسیا کرده اند. دولت آمریکا کمال اعتماد رابه

ترکیه دارد. رئیس جمهوری آمریکا همیشه از حسن رابطه با ترکیه و نظم امور آنجا و استفاده بسزائی که از کمک های مالی و فنی و نظامی آمریکا می نمایند تعریف و تمجید می کند. مجلات آمریکائی ارتش ترکیه را تنها قوه ای می دانند که قادر به دفاع و جلوگیری از حمله و تعرض شوروی در شرق وسطی می باشد. ولی ایران و سایر ممالک را در حکم صفر می دانند. اینها همه ناشی از حسن سیاست ترکیه و داشتن سیاست روشن و ثابت و نداشتن عناصر خائن است. حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران برای آمریکائیها قابل اهمیت است و میل دارند به ما مساعدت کنند منتها اختلافات داخلی و تردید و بزدی دولت کارمارا مشکل کرده است.

تنها امید ما به وجود شاه باشهامت و وطن پرست و خیرخواه میباشد. آن وجودنازنین را می خواستند از میان بردارند که خداوند باز به ایران ترحم کرد و بایک معجزی مانع شد. فقدان چنین قائد و رئیس مهربان و فداکاری مصیبت عظیمی برای ایران و خاورمیانه می باشد. باید فوراً و لیبعهد تعیین شود که در موقع ضرورت شلوغ نشود و بدون معطلی کشور دارای سلطانی باشد. اگرچه هیچیک از برادران شاه دارای آن صفات عالیه و هوش و حسن نیت خود اعلیحضرت نیستند.

خیال می کنم اگر جناب عالی با اولیای ترکیه صحبت نمائید و جلب توجه آنها را به لزوم اتحاد و یگانگی ایران بفرمائید به جا و به موقع خواهد بود. ممکن است عجالتاً پیمان سعدآباد را احیاء و توسعه دهیم تا برسیم به قرارداد امنیت و دفاع دسته جمعی خاورمیانه یا مدیترانه. در ملاقات با وزیر امور خارجه ترکیه متوجه شدم که نظر آمریکا بیشتر متوجه دفاع ایران و ترکیه و یونان است ولی ترکیه سعی دارد که به پیمان آتلانتیک ملحق گردد. تا این مرحله پایان نیابد ترکها حاضر نخواهند بود و اردمذاکره میثاق مدیترانه یا خاورمیانه کردند. قوای ترکیه و ایران برای مقابله با ارتش سرخ کافی نخواهد بود. باید حتماً آمریکا به داد ما برسد و مصونیت و امنیت

ایران یا ترکیه را به موجب پیمان مدیترانه یا خاورمیانه تضمین نماید.

به هر حال اعلیحضرت همایونی دائماً گله گزاری می فرمایند که آمریکائیها تبعیض قائل هستند و ترکیه را به ایران ترجیح می دهند و به ما هیچ کمکی نمی کنند. کی دولت ایران راست و مردانه سیاست خود را روشن ساخته و رسماً از دولت آمریکا کمک نظامی و اقتصادی خواسته است؟ ترکها و یونانیها از سالیان دراز از انگلیس کمک می گرفتند. پس از آن که انگلیس ناتوان شد، از آمریکا خواهش کردند که به جای انگلیسها به آنان کمک کند. با اصرار زیاد بنده آمریکا حاضر شده مقداری اسلحه به ایران بدهد. وعده کمکهای مالی و اقتصادی داده است منتها خودمان استفاده نمی کنیم. عوض این که دنبال کارهای حیاتی برویم هنوز داریم موضوع بحرین را تعقیب می کنیم و دوستان خود را می رنجانیم. ظنین هستیم که مبدا سفير انگلیس در دربار زیاد نفوذ پیدا کرده، همکار آمریکائی خود را تحت الشعاع قرارداد داده است. انگلیسها باطناً میل ندارند آمریکا در ایران علاقه پیدا کند.

عیب دیگر این که شاه به ترکها ظنین هستند و تقویت ترکیه را خطری برای ایران می دانند در حالی که ترکها سوء قصدی به ایران ندارند، نهایت میل به استحکام موقعیت ما و عمران و آبادی ایران دارند. دودفعه از خود محمدرضا شاه شنیدم که در طی صحبت از ایران و اصلاحات می فرمودند اگر چنین و چنان نشود من استعفا می کنم. فایده این کار چیست؟ خدا کند پیش آمدی نشود.



ژنرال دوپلیه فرانسوی درباره قدرت محمدرضا شاه چنین می

نویسد:

طبق قانون اساسی ایران شاه به هیچوجه قدرتی بیش از ملکه انگلیس ندارد ولی در عمل شاه تمام اختیارات قوه قضائیه و مقننه و اجرائیه را در دست گرفته و در رأس هرم قدرت قرار دارد که همه چیز

ساواک یکی از عناصر وحشتناک رژیم بود ولی دستگاههای دیگر بودند که به شدت اعمال او کمک می کردند. غیر از ساواک شاه به سه نهاد دیگر متکی است. اول وزارت دربار و اطرفیانش که مسائل داخلی و زندگی روزمره و مسافرتها و تشریفات را اداره می کند ولی در حقیقت وظایفی بیش از این را نشان می دهد. دوم دولت که مرکب از نخست وزیر و تعدادی وزیر است که آلتنهائی هستند که او امر شاه را در قالب اجراء می ریزند. سوم حکومت نامرئی او است که (مانند همه رهبران مستبد جهان به سرویسهای رسمی اعتمادی ندارند) که حتی ساواک را تحت نظارت قرار می دهد. گرچه ساواکیها مستقیماً تحت نظر خود او هستند، بنابراین یک (سوپر ساواک) تأسیس نمود به نام (سازمان بازرسی شاهنشاهی) که مدتی سپهد یزدان پناه و بعداً فردوست در رأس آن قرار گرفتند. این سازمان کاملاً مستقل و در دست نزدیک ترین فرد به شاه بود. او قدرت آن را داشت که همه جا و همه سازمانها و حتی ساواک را تحت نظر بگیرد. به هیچ کس جز شاه حساب پس نمی داد و در مقابل هیچ مقامی مسئول نبود. غالباً شاه به او مراجعه می کرد که راجع به عالیترین مقام دولتی تحقیق کند. این سازمان ۲۰۰ عضو داشت که غالباً از افسران انتخاب شده بودند. هیچ کس حق نداشت کوچکترین مطلبی را از این سازمان و فردوست پنهان کند. او مرد خطرناکی بود. هیچ کس نمی توانست او را ملاقات کند. دسترسی به او به سختی امکان پذیر بود. همه دعوتها را رد می کرد. حتی خیلی از ایرانیها از وجود او اطلاع نداشتند. درخفا زندگی می کرد. فردوست در عین حال یک سازمان دیگری را هم زیر نظر داشت به نام (دفتر ویژه) که دارای ۱۵ عضو بود و آنها هم جز به شاه به هیچ کس حساب پس نمی دادند. اعضای آنها افراد صحیح العملی بودند و معروف بود که افراد فاسد نشدنی هستند. یک روز ارتشبد جم رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران خواست به قصر نیاوران

برود که در جلسات هفتگی شورای ستاد شرکت کند. وقتی از اتومبیل پیاده می شود، قراولان راه را براو می بندند. ابتدا مطلب را جدی نمی گیرد و می خواهد عبور کند، ولی به او می گویند نامش جزو کسانی که امروز شرفیاب شوند نیست. خیلی ناراحت می شود و مراجعت می کند، معلوم می شود مغضوب شده است. شاه هرکس را که می خواهد می پذیرد و هرکس را که نمی خواهد مطرود می کند. اوست که تصمیم می گیرد و دلیلش را هم فقط خودش می داند. از چشم شاه افتادن خیلی شدید است. زیاد هم اتفاق می افتد. قوه مجریه و مقننه و قضائیه را مطیع خود ساخته است.

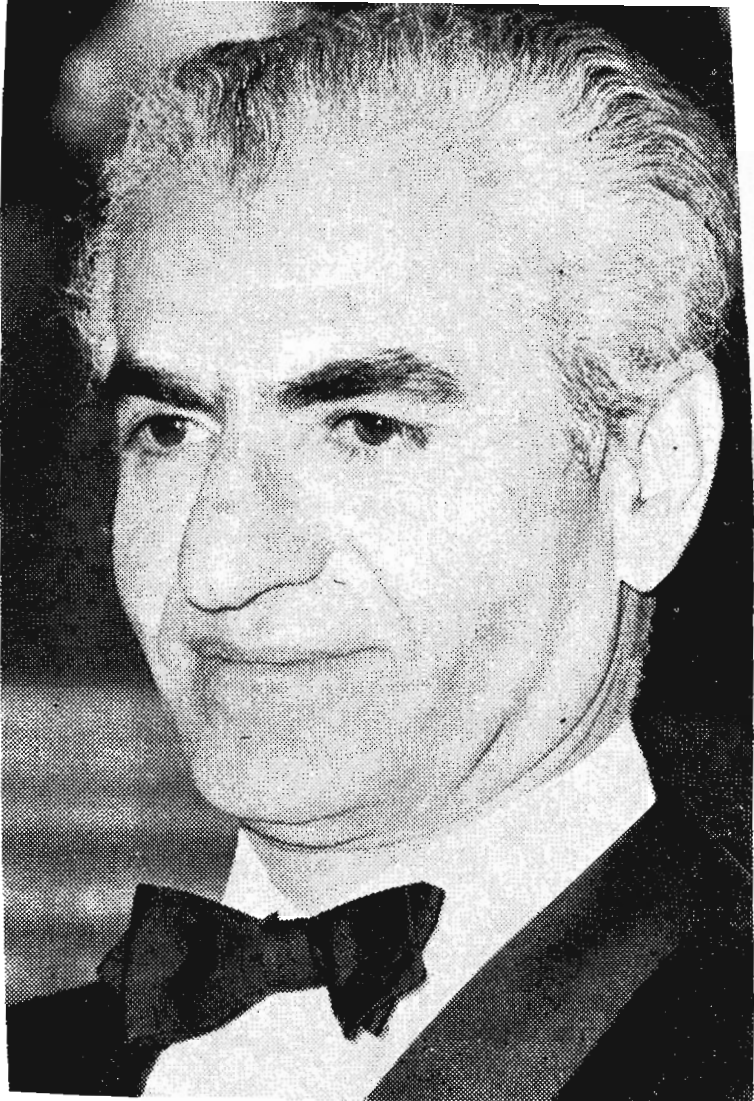


دکتر سنجابی می گوید: شاه یک صفتش خودبزرگ بینی بود. جوان بود و درسی هم خوانده و باهوش هم بود. در ذهن خودتصوری هم از ایران باستان و امپراطوری و شاهنشاهی ساسانی و هخامنشی داشت و برای خودش نقشی مانند آن پادشاهان بزرگ قائل بود. علاوه بر این، موقعیت جغرافیائی ایران هم به او این تصور و توهم را می داد که می تواند در اینجا یک نقشی داشته باشد که در تاریخ مقام پادشاهان بزرگ را پیدا کند. روی همین خود بزرگ بینی بود که با حسن استقبال سیاستهای خارجی و راهنمایی عمال اسرائیلی ایشان جشن دوهزاروپانصدساله را با آن مخارج گزاف ترتیب دادند. با آن تظاهرات و نمایش رفتن روی قبر کوروش و با کبرو غرور گفتن که ای کوروش آسوده بخواب ما بیدار هستیم، در واقع می خواست خود را کوروش و داریوش دیگری در تاریخ ایران جلوه بدهد.

این خودخواهی و بزرگ بینی ذاتی او بود و ضمن سخنرانی متعددش در مواقعی که تأمین از جهت سیاست خارجی داشت نیشهائی هم حتی به زمامداران دولت های خارجی، به آمریکائی و انگلیسی و غیره می زد و یک نوع تحقیری هم گاهی درباره آنها ضمن بحثهایش بود. صفت دیگری هم که داشت خیلی ترسو بود و در نتیجه سوءظن شدت پیدا می کرد. از قوام می ترسید و برای

ساقط کردن او توطئه چید. از رزم آرا می ترسید با این که منتخب خودش بود علیه او تحریکات می کرد، حتی متهم شد که شاید از قتل او بی اطلاع و حتی بی دخالت نبوده است. از مصدق می ترسید و نفرت فوق العاده داشت، چون در توطئه علیه او موفق نشد از مملکت گریخت. بازاهدی که عامل آن کودتا و وسیله برگشت او به سلطنت بود از در مخالفت درآمد. با دکترامینی به همین ترتیب... با هرفردی که کفایتی داشت مخالفت می کرد. در نتیجه تحمل شخصیت‌های با اراده و صاحب مسلک و درستکار را نداشت. نسبت به آدم‌های درستکار و اصولی تحقیر و نفرت داشت. از دورویی و تذبذب برخوردار بود. یعنی با اشخاص خوشروئی نشان می داد ولی حقیقت نداشت. همین ترس و سوء ظن باعث می شد که در دستگاه‌های دولتی و ارتشی و دستگاه‌های امنیتی تقسیم و تجزیه به وجود بیاید برای این که بتواند همه را کنترل کند. همه با هم رقیب بودند و این رقابت را شاه تشویق می کرد. ارتش را به واحدهای مختلف تقسیم کرده بود و با هرفرماندهی جداگانه ارتباط داشت و آنها در حال رقابت با هم بودند. همه سازمانها از ساواک بیمناک بودند. با همه اینها شاه دستگاه امنیتی دیگری در مقابل ساواک قرارداد داده بود. بازرسی شاهنشاهی - شهربانی - رکن ۲ ستاد ارتش که مستقیماً به شاه گزارش می دادند و در اکثر مواقع گزارش یکدیگر را خنثی می کردند. در زمان سپهبدبختیار و سرلشکر پاکروان در ساواک کوشش می شد افراد درست و بی غرضی را وارد بکنند که گزارش نادرست ندهند، ولی در زمان نصیری و عامل فعالش پرویز ثابتنی، رعایت هیچ اصولی را نمی کردند که تجاوزات و تعدیات فراوان شد. دست به کشتارها و تصفیه‌ها زدند.

غریبها خیال می کردند که شاه ایران تنها کسی است که می تواند در مقابل نهضت‌های انقلابی ایستادگی کند در نتیجه زمینه را برای او فراهم کردند که بتواند یک تازمیدان بشود، نه تنها در ایران، بلکه در خاورمیانه...



محمد رضا شاه پهلوی نمی خواست خون از دماغ کسی بریزد .
می گفت نمی خواهم برای ماندن برسر قدرت خونریزی کنم . سلطنت
چیزی نیست که پایه آن را روی خون بنا کنند . گاردیها التماس می
کردند که از کشور نروید ولی من می گفتم صبور باشید برمی گردیم .
فرح پهلوی

محمدرضا شاه پهلوی باهرکس که شخصیت و قدرتی داشت می توانست درمقابل او ایستادگی کند، ولو اینکه بسیارکارآمد و درستکار و وطن دوست و خدمتگذار بود مخالفت می کرد. اصولاً بادونوع افراد مخالف بود یکی افراد قوی و محکم و صاحب اراده و دیگری درستکار و صدیق... درطول حکومتش بااغلب رؤسای دولتی که دارای قدرت و شخصیت بودند مخالفت می کرد. علاوه برآن ترسو بود. روزی که فردوست مرانزدشاه می برد، می گفت: اگرشاه درباره تظاهرات مردم صحبت کرد او را تقویت کنید که نگرانی نداشته باشد. باهرکسی چه خوب و چه بد که درمقابل او ایستادگی می کرد مخالفت می نمود. علت این که قوام مخفیانه تمایل داشت که دوستان و طرفدارانش درمجلس به دکتر مصدق رأی تمایل بدهند این بود که می دانست تنها کسی که می تواند در برابر هوسهای شاه مقاومت کند مصدق است. ولی سفارشات او تأثیر نکرد و حکیم الملک آمد و شاه استقرار یافت.



جعفرراند درماهنامه روزگاران می نویسد:
 وقتی که هلمز رئیس اسبق سیا سفیر آمریکا درتهران بود، سفری به عربستان سعودی کرد. از او پرسیدم خلعت بری وزیر خارجه را می بینید؟ گفت: نه مگر درمیهمانیهای سفارتخانه ها ولی شاه و علم را مرتب ملاقات می کند. دو سال قبل او را در آمریکا دیدم. مطلبی که هلمز درجده به من گفته بود یادآور شدم و نتیجه آنگونه تمرکز مسئولیتها و کارها آن بود که همه شاهد بودیم.

سردنيس رايت سفير سابق انگلستان می گفت درباره سرنوشت بحرین مذاکراتی را باشاه آغاز نمود وبعد از شاه پرسید از طریق اردشیر زاهدی وزیر خارجه می تواند مذاکرات را ادامه دهد؟ شاه گفت: وزیر خارجه را در جریان نگذارد باقائم مقام او امیر خسرو افشار دنبال مطلب را بگیرد. ماههای طولانی هروقت به دربار می رفت افشار هم به آنجا می آمد و موضوع بحرین را تعقیب می کردند

واردشیر هم خبرنداشت. بعداً وقتی علتش را از اردشیر زاهدی پرسیدم گفت: چون نظر خوشی به دنیس رایت نداشته ام دستور داده بودم او را به وزارت خارجه راه ندهند.

سردنیس رایت به من گفت: قبل از جشنهای ۲۵۰۰ ساله به دولت متبوع خود نوشت که بهتر است ملکه انگلستان در این جشنها شرکت نکند و دولت انگلیس هم به نظر او عمل کرد. او می گفت اگر شاه از این موضوع باخبر می شد حتماً از من می رنجید.

از یادداشت های دوفسیر انگلیس و آمریکا چنین مفهوم می شود که آن دوفسیر چه در ایام عادی و چه در روزهای بحرانی مستقیماً و مرتباً با شاه تماس داشته اند. در حالی که از یادداشت های گلشائیان استنباط می شود که سفیران دولتهای بزرگ راهی به رضاشاه نداشتند و تمام مذاکرات با وزیر امور خارجه یا حداکثر بانخست وزیران بوده است. شاید تسلط محمدرضا شاه به زبان های خارجی به نزدیکی سفیران دول بزرگ غربی به شخص شاه کمک کرده است. اما اگر علاقه درونی شاه در میان نبود، چنین ارتباطی پیش نمی آمد. البته سفیران نهایت آرزویشان این است که در محل مأموریت کارشان با شخص اول کشور باشد. در اردن هاشمی هم وضع همین طور است. سفیران دولتهای مهم با خود ملک حسین سروکار دارند و هر وقت لازم می دید، سفیر ایران رامی خواست و پیام خود را به تهران می فرستاد. عملاً وزیر خارجه در متن سیاست خارجی کشورش قرار نمی گرفت. در حاشیه وظایفی به او محول می گشت.

رضاشاه يك رمیدگی فطری از بیگانگان داشت. رمیدگی يك روستائی هوشیار و شكاک و احتیاط کار. او جز در کمترین حد ضرورت، با بیگانگان ارتباط مستقیم برقرار نمی کرد. دوسلیقه متفاوت رضاشاه و محمدرضا شاه را در دو پیمان (سعدآباد و بغداد) به وضوح مشاهده می کنیم.

با وجود این که در زمان رضاشاه شخص برجسته و نیرومندی

چون آتاتورک ترکیه را رهبری می کرد، پایتخت ایران و کاخ سعدآباد برای پیمان دفاعی میان چهارکشور (ایران - ترکیه - عراق - افغانستان) انتخاب شد و هیچ دولت خارجی دیگر دآن شرکت نداشت تا پنهان ای به دست دولتهای خارجی دیگر داده نشود. ولی در پیمان بغداد دولت انگلیس از اعضای پایه گذار رسمی بود و دولت آمریکا هم با آن بی ارتباط نبود. طبیعی است که دولت شوروی چون پیمان را نمی پسندید و ما که در سرتاسر شمال مرزهای مشترک با شوروی داریم بیش از دیگر اعضای پیمان بغداد در معرض تهدید آن دومین ابرقدرت دنیا واقع می شدیم. بعد از کودتای قاسم و خروج عراق تبدیل به پیمان سنتو شد و مرکز آن به آنکارا منتقل گردید. سپهد باتمانقلیچ سفیر ایران در عراق می گفت: این چگونه پیمانی است که هنوز اختلافات ایران و عراق در شط العرب لاینحل مانده است.



فتح الله فرود به نویسنده کتاب چنین گفت:
 در دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی وقتی شهردار تهران بودم، هفته ای یکبار شرفیاب می شدم. محمدرضا شاه بسیار باهوش و مترقی و مطلع بود ولی متأسفانه ارتباطش با توده مردم کم بود و صرفاً به گزارشات توجه داشت. یکبار ازمین درباره شمیران نو سؤال کرد گفتم: عده ای از مردم فقیر در آنجا خانه ساخته اند و ازمین هم تقاضای آب لوله کشی کرده اند و دستور داده ام برای رفاه آنها چند شیرآب نصب شود. محمدرضا شاه قدری ناراحت شد و گفت: آنجا عده ای آلونک ساخته اند که باعث آبروریزی است باید فوری خراب شود، شما به آنها تازه آب داده اید، شهرداری باید در تخریب آنجا که برخلاف قانون و مقررات ساخته شده اقدام کند. من که خیلی به ادامه کار در شهرداری علاقه نداشتم مطالب را صریح می گفتم. عرض کردم اگر اجازه می فرمائید یک مطلب تاریخی را بگویم آن وقت هر دستوری را که می فرمائید شهرداری انجام

خواهد داد. وقتی اجازه دادند گفتیم: در زمان خلافت عثمان يك روز خلیفهٔ مسلمین گفت چون اطراف حرم پیغمبر تعدادی از مردم سکونت کرده مناظر زشتی به وجود آمده باید کلیه این خانه ها خراب شود. سلمان فارسی گفت آیا می خواهید از این بابت به مردم پولی هم بدهید که به جای دیگر بروند؟ خلیفه گفت به طور مسلم. سلمان گفت پس بهتر است از آن پول استفاده کرده منطقه ای برای آنها بسازید و همه را به آنجا کوچ بدهید، آن وقت وقتی خانه ها خالی شد به راحتی منطقه را پاکسازی کنید که مردم مسلمان هم ناراضی نشوند. حال پیشنهاد این است که اجازه بفرمائید برای اینها در منطقه ای تعداد کافی خانه با آب و برق و وسایل لازم بسازیم و پس از آن انتقال صورت گیرد و ظرف چند روز با چند بلدزر خانه ها ویران و منطقه پاکسازی شود. اعلیحضرت با شنیدن این مطلب گفتند: پس هر طور مصلحت می دانید اقدام کنید که هم شمیران نو از این صورت زننده خارج شود و هم مردم ناراضی نشوند. منظور این است که وقتی ایشان دستوری می دادند اگر راه حل منطقی ارائه می شد می پذیرفتند. در حالی که عده ای با اشاره به این که (امرفرمودند)، (مقررداشتند)، کارهایی انجام می دادند و همه گناهان را به گردن شاه می انداختند. ولی اگر مطالب را روشن می کردند ایشان هر پیشنهاد منطقی را می پذیرفتند.



قسمتی از مندرجات اسناد منتشره سفارت آمریکا دربارهٔ شاه: محمد رضا شاه پهلوی حاکمی است مستبد، به روش منسوخ روشنفکری نوگرا، بر کشوری حکومت می کند که از حدود يك قرن رکود و تحت سلطه بودن سریدرآورده است.

قدرت سلطنت مشروطه ایران در تئوری به وسیلهٔ سه قوهٔ مجریه - قضائیه - مقننه محدود می گردد؛ لیکن واقعیت امر این است که شاه بر تمام شاخه های سطوح دولتی سلطه داشته و مهمترین تصمیمات سیاسی و اقتصادی و نظامی را اتخاذ می کند. با اعتقاد

به این که وی دارای يك مأموریت الهی است سعی کرده در رفتار و گفتار خود این ادعارا به کرسی بنشانند ، وی برای کشورش دوهدف را درمدنظر قرارداده که یکی از آنها دستیابی به نوعی کامیابی اقتصادی غربی و دیگری تبدیل ایران به يك قدرت بزرگ ، با ارتشی عظیم می باشد . گذشته ازاین وی خواستار مشارکت بیش ازپیش عموم درامورسیاسی گردید که می بایست ازطریق تنها حزب قانونی ایران یعنی حزب رستاخیز کشور صورت پذیرد .

شاه نزدیکی روابط با آمریکا را تداوم بخشیده است و از سرمایه گذاری آمریکائیها درکشورش استقبال کرده و استفاده ازخاک کشورش را برای عملیات ارتباطی و اطلاعاتی ویژه آمریکا مجاز می شمارد . مهمترین مورداختلاف شاه بارهبران آمریکا موضوع قیمت نفت می باشد . اوسعی دارد درآمدهای نفتی را آن چنان بالا ببرد که ایران بتواند ازآن برای توسعه اقتصادی خود بهره گیرد و درنهایت به صورت يك کشور صنعتی و ژاپن آسیای غربی درآید .

اودردوران مصدق تقریباً حکومت وتاج وتخت را ازکف داده بود . يك کودتای نظامی سبب بازگشت شاه به قدرت گردید . ازآن زمان به بعد به هیچ سیاستمدار یا فرد نظامی اجازه نداد که برای خود ایجاد محبوبیتی کند تا درنهایت به مبارزه باتاج و تخت شاهی برخیزد .

شاه فردی است روشنفکر - خوش برخورد - تحصیل کرده - ایده آلیست ودرعین حال عصبی و حساس وهمیشه ازجوامع غربی انتقاد می کند .

به ورزشهای متعدد علاقمنداست . خلبانی راخیلی دوست دارد . با ولع بسیار کتاب می خواند وجزئیات و اطلاعات بسیاری را درحافظه نگاه می دارد . به زبان های انگلیسی و فرانسه به خوبی صحبت می کند .

وجهه و شهرت باقی مانده ازخانندان سلطنتی هرچه باشد برشاه تأثیر می بخشد . با این وصف تنها معدودی از اعضای

خاندان سلطنت برتصمیم گیرهای وی اعمال نفوذ می کنند. ملکه فرح با به دنیا آوردن ولیعهد، شاه را از یک فردعیاش بین المللی به صورت یک همسرمنومه و پدرخوب ایرانی درآورده است. هنوز معلوم نیست ملکه هنگام اتخاذ تصمیمات مهم تا چه حد برطرز تفکرشاه تأثیر می گذارد. خواهرش اشرف احتمالاً بیش از دیگران برشاه اثر دارد و شایعات اعمالش هم زیاد است. غیرازملکه و ولیعهد روش بقیه به حیثیت خاندان سلطنت لطمه می زند. به همین جهت مهمترین مسئولیت های پردردسر شاه اعضای خاندان سلطنت هستند. شاه کوشیده است تا اعضای خاندان سلطنت را ازفعالیت های سیاسی دورنگاه بدارد لکن ازفعالیت عمومی آنها جلوگیری نکرده و آنها رادر معاملات تجاری آزاد دانسته است. این مداخلات شایعات زیادی به وجود آورده است. ملکه فرح عضو باارزش خاندان شاه می باشد ولی ثروت سرشارخانواده های دینا و قطبی موجب انتقاداتی از او شده است.



شهبانو فرح درسال ۱۳۶۸ به فردریک میتران فرانسوی، درباره شاه چنین گفته است:

محمدرضاشاه مردی فوق العاده بود. خیلی وطن پرست که برای استقلال ایران تلاش زیاد می کرد. درخردمندی اش تردید نیست. احساساتی عمیق داشت. برای او ایران و ایرانیان بیش ازهرچیز اهمیت داشتند. چیزهای دیگربرایش دردرجه دوم و سوم بود. فکر می کنم درقضاوت درباره او بی عدالتی شده است.

او هنگامی به سلطنت رسید که کشور دراشغال بیگانگان بود. برای نجات آذربایجان واستیفای حقوق ایران درنفت کوشش فراوان کرد. او یاهمه مشکلات می جنگید تا کشور خودرابه پیش ببرد. من به تلاش های شاه اعتقادداشتم. آنچه که به آن انقلاب سفید می گفت معتقدبود. درباره ای ازمسائل باهم گفتگو می کردیم ولی درمورد سیاست های اصلی و مهم مملکت ایشان تصمیم می

گرفتند. غم بزرگ همسرمن این بود که ما همیشه زیرنفوذ خارجیها بوده ایم. شاه توانست درآمد نفت را که در سال ۱۹۶۰ حدود ۲۸۰ میلیون دلار بود، در سال ۱۹۷۸ به ۲۱ میلیارد دلار برساند. او دیکتاتور نبود و نمی خواست خون مردم را بریزد.

س - آیا شما بر روی شوهرتان نفوذ داشتید؟

ج - درپاره ای زمینه ها و به ویژه درزمینه های اجتماعی و فرهنگی و آموزشی اجازه می داد فعالیت داشته باشم. درپاره ای مسائل باهم گفتگو می کردیم. بعضی مواقع با هم موافق نبودیم. اما درمورد سیاست های اصلی و مسائل مهم مملکت ایشان بودند که تصمیم می گرفتند.

س - سرسخت ترین منتقدان همسر شما می پذیرند که شاه آگاهی عمیق از مسائل سیاست خارجی و موضوعات بین المللی داشت و حوادثی که صحنه بین المللی را آشفته می ساخت بسیار خوب می شناخت. آیا شما هم همین عقیده را دارید؟

ج - گمان می کنم ایشان دید خارق العاده ای نسبت به سیاست جهان و آگاهی عمیق از ژئوپولیتیک دنیا داشت و بسیاری از شخصیت های دنیا این را می دانند و می گویند.

س - آیا شاه اندکی از زندگی واقعی ایران دورنگردیده و از آنچه در کشور می گذشت جدا نشده بود؟ آیا او دچار همان مشکلی نشده بود که ژنرال دوگل شد؟ اوهم دنیا را خوب می شناخت اما نتوانست فرارسیدن حوادث سال ۱۹۶۸ را پیش بینی کند زیرا قدری از مسائل فرانسه دور شده بود.

ج - این امکان وجود دارد. دلیلش هم شاید این باشد که اکنون در تبعید می بینم بعضی چیزها آن طور که فکر می کردم پیش رفت، شاید در قضاوت دچار اشتباه شدیم. اشتباهاتی که هرکس ممکن است بکند، چه ما و چه مردم و چه دیگران، همه در مورد واقعه بهمن ۵۷ اشتباه کرده اند. شاید همسر من به اندازه کافی نظرات خود را برای دیگران تشریح نکرد و تصور می نمود مردم او را

کاملاً درک می کنند درحالی که گاهی اوقات مردم متوجه نظرات ایشان نمی شدند. با تمایلات و عشقی که به ایران داشت و امکاناتی که دراختیارش بود درک حوادث سال ۵۷ دشوار بود.

شهبانو درمصاحبه ای دیگر چنین گفتند:

اعلیحضرت نمی خواستند خون ازدماغ کسی بیاید. می گفتند من پادشاه مملکت هستم دیکتاتورنیستم که برای ماندن سر قدرت خونریزی کنم. نمی خواهم یک قطره خون مردم روی دست من باشد. سلطنت چیزی نیست که پایه آن را روی خون بناکنند. لحظه خروج ازکشور مستخدمین و گاردی ها التماس می کردند و می گفتند نروید نروید... من می گفتم صبوریباشید ما برمی گردیم. ولی وقتی سوارهلیکوپتر شدم احساس کردم که بارآخراست.



فرح پهلوی درمصاحبه با هفته نامه فرانسوی (پوان دووو) محمدرضاشاه را یک 'رهبرهوشمند و وطن پرست' خواند و گفت پیشرفت های سریع ایران درزمان سلطنت تعادل منطقه را بهم زد و موجب برانگیختن حسادتها و دشمنی های عمیقی شد. اتحاد وهماهنگی دشمنان داخلی وخارجی شاه موجب شد که رژیم او ساقط شود.

فرح گفت: درخیلی ازکتابها و نشریات انتقاداتی ازشاه شده که دوزانصاف می باشد.



شهبانوفرح درمصاحبه ای پس ازدرگذشت شاه چنین گفت: شاه ایران به آینده کشورش خیلی امیدواربود. آرزوداشت پسرش و پس ازاو نوه هایش جانشین او شوند. اودر فکررفاه مردم وحفظ نظام سلطنتی بود که موجب یکپارچگی کشور واتفاق مردم و اقوام گوناگون شده بود. درباره این که به او گفته می شد با آشوبگران خشونت به خرج بدهد، می گفت او یک پادشاه است نه یک دیکتاتور. حاضرنبود باعث خونریزی بشود. او فکر می کرد باترک

کشور ملت ایران آرامش خود را خواهد یافت و به دیوانگی جمعی در آن کشور پایان داده خواهد شد. در این تصمیم گیری به فکرسپرش و امکان استقرار مجدد نظام سلطنتی در کشورش بود. همانطوری که پدرش موجبات روی کار آوردن او را فراهم ساخته بود. شهبانو فرح درباره شاه چنین قضاوت می کند: تصویری که از همسرمن به وجود آورده شد، غیر عادلانه و کاملاً خلاف حقیقت بود. شاهی بودند با قلبی مهربان، صادق، رک گو، مؤدب و بی آلایش... میهن پرستی بزرگ بودند که تمام زندگی شان صرف مبارزه برای حفظ استقلال ایران، تمامیت ارضی، شکوه و عظمت ایران گردید. من کمتر کسی را با خصایل و ویژه گیهای انسانی ایشان می شناسم.



شاهدخت اشرف پهلوی خواهر دوقلوی شاه که بیش از هر کس در شاه نفوذ داشت و نقش مهمی در دوران سلطنت پهلوی دوم داشته درباره خود و برادرش چنین می نویسد:

پس از برقراری آرامش به نظر برادرم، منافع ایران اقتضا می کرد که قاطعانه حکومت را به دست بگیرد. زیرا ایران هنوز از بلوغ و تجربه سیاسی کافی برای تقلید از نظامهای دموکراسی غربی و یا پارلمانتاریسم بهره مند نشده و نمی توانست تحت این نظام ها با کارائی عمل کند. حکومت ایران هر روز بیشتر به حکومت شاه تبدیل می شد. هر چه قدرت برادرم افزایش می یافت، من از مشارکت در سیاست های داخلی پرهیز می کردم و به مسائل رفاه اجتماعی می پرداختم. به آرامی از سفیق جدا شده بابوشهری ازدواج کردم. بیش از اندازه پشت سرمن لاطائلات می گفتند. مرا متهم می کردند که با هرسیاستمداری کار کرده ام. از نخست وزیران فقید هژیرو رزم آرا گرفته تا دیگران سروسری داشته ام. در حقیقت دومرد یعنی پدر و برادرم بر زندگی من تسلط داشته اند. مهدی به من این فرصت را داد که در اروپا بی بندوبار باشم. من هرگز

ازتصویر خود درآئینه و یا حتی وقتی که مردان به من می گفتند 'جذاب' هستم چندان خوشم نمی آمد. همیشه آرزو می کردم صورت شخص دیگری را می داشتم یعنی پوست سفیدتر و قدبلند تر را دوست می داشتم. وقتی شخصی را می دیدم که ازمن کوتاه تر است احساس رضایت خاطر می کردم ولی مهدی به من می گفت: تو نقصی نداری و مرا وادار کرد که خود را باعیوب کمتری ببینم.

هدف اساسی من این بود که به زنان ایران کمک کنم تا در کلیه شئون اجتماعی راه یابند و با دیگر اعضای جامعه مساوی و برابر باشند. در سال های آخرهنگامی که سازمان زنان یک میلیون عضو و ۴۰۰ شاخه سازمانی و ۷۰ هزار داوطلب فعال داشت، ما به فعالیت سیاسی مستقیم مثل پشتیبانی از کاندیداهای انتخابات دست زدیم.



شاهدخت اشرف پهلوی بعد از فوت برادرش چنین نوشت:
او زندگی اش را وقف ملت ایران کرد. برای ایران زنده بود و برای ایران مرد. او دارای نظری صائب به معنای واقعی کلمه بود. او نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای دنیا خواهان صلح و رفاه بود. هدفش همانگونه که تعقیب می کرد، ساختن ایرانی نیرومند و آزاد و غنی بود که در صلح و آرامش و با سر بلندی در کنار سایر کشورهای جهان زیست کند. او وارث کشوری بود تحت اشغال نیروهای بیگانه و از نظر مالی ورشکسته و بازیچه سیاستهای خارجی و در چند قدمی تجزیه. او با تمام وجودش برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال و حیثیت ایران کوشید و مبارزه کرد و برای رساندن ایران به مقامی که همه ما آرزوی آن را داشتیم سازندگی مستمری برپایه های اساسی که پیش از آن توسط پدرمان بنا شده بود انجام داد که همه ما در آن سهم بودیم.

امروز این آرزوها دور از تصور بوده و جز وهم و خیال نیست

و حقیقتی که ما ایرانیان با آن مواجهیم. جنگ، مرگ، فقر، مرض، دریدری، شرمندگی از سقوط و بالاخره مورد استهزاء آنان که ما را برای تمدن و فرهنگ مان و برای سهم مان در احقاق حقوق بشر چه دردوران باستان و چه امروز می ستودند.

من اطمینان دارم امروز اکثریت قابل توجهی از هموطنان من، از برادر عزیزم که عمر خود را وقف خدمت و آبادانی و پیشرفت و سعادت و نیکبختی هموطنانش کرد، به خوبی یاد می کنند. چه همه می دانند بارفتن او از ایران آبرو و حیثیت و امن و امان و رفاه از جامعه ایرانی رخت برسته است.



مجله فرانسوی ' لوپوان ' دهمین سال انقلاب اسلامی چنین

نوشت:

در این دهمین سال انقلاب، ایران فرسنگها با رؤیاهای شاه که می خواست از این کشور یک کالیفرنیا ی آسیائی بسازد، فاصله پیدا کرده است. ایرانیان پس از سال ها دیکتاتوری سلطنتی و ده سال ماجراجویی رژیم جمهوری اسلامی دیگر از هر کسی که بتواند اوضاع و احوال را به حال عادی بازگرداند و مملکت را به جانب امنیت و آرامش و پیشرفت و ترقی سوق دهد، استقبال می کنند بدون اینکه کاری به ایده نولوژی او داشته باشند. امروز وقتی از هزیرانی بپرسید فرق حالا با سابق چیست؟ می گوید در زمان شاه در منزل نماز می خواندند و در خارج مشروب می نوشیدند ولی حالا در منزل مشروب می خوردند و در خارج نماز می گزارند.



در یکی از اسناد سیاسی سفارت آمریکا خوانده شد که دبیردوم سفارت به واشنگتن چنین گزارش می دهد: (در صورتی که شاه از شوروی اسلحه بخرد، پیش بینی می شود که آمریکا از او ناراضی شده و کاری خواهد کرد که روزهای بقای شاه را به توان به شمارش آورد.)



شاه درپاسخ به تاریخ می نویسد: (پس از سال ۱۳۵۲ وکوشش من برای فروش نفت به قیمت عادلانه مبارزه علیه من شدت یافت. بعد از نطق تهدیدآمیز سایمون وزیر وقت دارائی آمریکا درباره من و سیاست کشورهای صادرکننده نفت، لحن مطبوعات غربی به تدریج تغییر یافت و مرا مسئول افزایش قیمت نفت و گناهکار اصلی دانستند. گناه من این بود که برای میهنم بلندپروازی می کردم و مرا متهم به داشتن جاه طلبی های شخصی می نمودند. مگر نه اینست که احتمال زنده ماندنم تا پایان این طرحهای طویل المدت ناچیز بود. من برای خودم هیچ نمی خواستم. هدف و آرزوی من این بود که همه پیش بینی ها برای تأمین آینده ایران انجام شود، وحدت و تمامیت ارضی ایران تضمین گردد، همه ایرانیان مرفه باشند. هدف من نه خواب و خیال بود و نه اهریمنی. آرزوی من این بود که آینده ملت ایران افتخارآمیز، سعادت مند، پررونق تر باشد. آینده ای فراخورتاریخ چند هزارساله کشورم که همواره یکی از سازندگان اصلی تمدن جهانی بوده است. آرزو داشتم که نسلهای آینده ملت، با سر بلندی و غرور مقام والائی که شایسته آنست در خانواده بزرگ انسانی به دست آورند و نقش مسئولیت خود را در جهان ایفا کنند. در تمام مدت پادشاهی ام من فقط به خاطر این آرمان بزرگ زیستم و کوشیدم.



کیهان چاپ لندن در شماره ۲۸ مرداد ۱۳۶۶ چنین نوشت:
گذشت ایام چنین شد که مردم از خواب جسته ایران یاد محمدرضا شاه را گرمی دارند و به او لقب (خدایا مرز) بدهند. او می گفت ایران باید امن باشد تا مردمش در سایه امنیت بتوانند در شاهراه ترقی گام بردارند. او می دانست که با هرج و مرج آزر روی آجر بند نمی شود ولی دشمنان داخلی و خارجی مانع کارش بودند. او هم دائم ناچار بود با همه آنها بجنگد.

محمدرضاشاه با ایجاد ارتش نیرومند امنیت رامنحصر به درون مرزهای خود کافی نمی دانست و می خواست با همه همسایگان روابط حسنه داشته باشد. او باشاهکار قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر با عراق و گرفتن امضای صدام حسین حق مسلم ایران را در شرط العرب، به دنیا شناساند.

ازروزی که اورفت، انهدام همه چیز آغاز شد. دشمنان دوست نما درلباس مذهب و دیگر مخالفان هریک به نوعی ساخته هارا ویران کردند. ارتش نیرومند ایران متلاشی شد. خلیج فارس که امن ترین نقطه جهان بود ناامن ترین منطقه گردید. درزمان او ایران و ایرانی درهمه جا سربلند بود و او توانست به کارهای بزرگ دست بزند. بزرگترین خدمت او به ملت ایران این بود که زنان و مردان هموطنش درهمه جای جهان عزت و احترام و شخصیت و غرور داشتند. درروزگار او ایرانیان به هرکشوری آزادانه سفر می کردند و مقدم آنها را گرامی می داشتند. شاه می گفت: تا به حال هرچه نفت مارا به غارت برده اند کافی است. باید از امروز بهای عادلانه بپردازند تا صرف ساختن ایران گردد. او ازسال ۱۹۷۳ به گونه ای خستگی ناپذیر درراه استیفای حقوق ملت ایران درنفت اقدام کرد و درآمد آن را صرف کارهای تولیدی و عمرانی کرد تا مردم ایران را اززرفنای فقر بیرون کشد. ازهمان هنگام کارتل های نفتی دیدند بامردی مصمم سروکاردارند که منافعشان را به خطر انداخته است به همین جهت درصدد آزارش برآمدند. از روزی که او رفت تاراج دارائی های ایران آغاز شد. حتی میلیونها بشکه نفت ارزان بخشیده شد. اکنون نه تنها ساخته های عصرپهلوی ویران شده، بلکه درمقابل هم مردمی بی پول، بی نشاط، آواره، گرسنه و بیمار برجای مانده اند.

محمدرضاشاه می خواست سطح دانش مردم ایران بالا رود و به همین جهت هزاران محصل برومندايرانی در دانشگاههای جهان و تعدادی بابورسهای تحصیلی به عالی ترین مدارج علمی رسیدند، که اکنون اکثر آنها در گوشه و کنار جهان آواره اند، زیرا از ترس حاکمان

جلای وطن کرده اند.



آرتورکننت پژوهشگر فرانسوی درباره شاه ایران می نویسد:
درمدت بیست سال شاه زیربنای اقتصاد کشورخود را دگرگون ساخت. قدرتهای بزرگ جهان را تحقیرکرد. فتودالها وقشریون را درداخل ایران از میدان بدرکرد. موجبات اتحاد این نیروهارا علیه خودفراهم ساخت. ایران فقط ظرف ۱۵ سال قدرتمندشد و ۱۵ تا ۲۰ سال دیگر تا صنعتی شدن کامل وتبديل شدن به يك رژيم دموکراتيك وقت می خواست. ایران به انگلستان وام می داد و شیربریتانیارا تحقیر می کرد. خطر بزرگتر این بود که ایران به تدریج سرمشقی برای کشورهای درحال توسعه می شد. ازهمین جا بود که توطئه ویرانگرانه علیه شاه پروپا گرفت. هیچکس فکر نمی کرد چنین کشوری درگرمای چنان جهشی به چنین فاجعه مرگباری دچارشود. ولی این فاجعه به دلیل همین موفقیت ها طرح ریزی شده بود.



شاه درکتاب (تمدن بزرگ) می نویسد:

تلاش من برای رهبری ملت به سوی آینده ای پرشکوه، برای من مستلزم کارطاعت فرسائی بود ودائماً باتحریکات وتوطئه ها ودشمنی ها روبرو بودم. اگربرای من فقط استفاده بی دردسر ازامتیازات مقامی که دارم مطرح بود، سرمشق پادشاهان ۱۵۰ ساله گذشته برای من و پدرم مطرح بود که ازآنها پیروی می کردیم.



ریچاردنیکسون رئیس جمهورسابق آمریکا درباره شاه درکتاب 'رهبران' چنین می نویسد:

شاه ایران فقط به خاطر کشورش می زیست وسراپای وجودش با مملکتش درآمیخته بود. آنچه راکه او را به حفظ تاج وتختش وامیداشت، تجمل سلطنت نبود، بلکه برای این بود که ملت ایران

را ازدوران قرون وسطائی به ایران مستقل و صنعتی و مدرن و نیرومند برساند. همین تلاشها بود که موجب شد، ملاها، بازاریها، مالکان بزرگ، خوانین و عشایر و عناصر دست چپی دربرابرش به ایستند.

نیکسون اضافه می کند: از سال ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۷۹ ایران تحت رژیم شاه به عنوان ستون اصلی امنیت غرب در منطقه خدمت می کرد. در سال های دهه ۱۹۶۰ که انگلیس از شرق سوئز خارج شد آمریکا با پیش ازپانصد هزار نیرو درویتنام نمی توانست شکاف به وجود آمده را از میان بردارد. این شاه بود که خلاء قدرت را پرکرد. او برنامه گسترده ای را برای نوسازی نیروهای مسلح خود تقبل کرد. نیروهای دریائی وی به گشت درخلیج فارس پرداخت و ارتشش مانعی قدرتمند دربرابر هرگونه پیشروی شوروی به وجود آورد. با عربستان سعودی و دیگر شیخ نشین های خلیج فارس برای ایجاد ترتیبات امنیت منطقه ای همکاری کرد. وقتی حکومت شاه در سال ۷۹ سقوط کرد، يك خلاء قدرت تازه ای به وجود آمد. آن هم درست زمانی که مسکو داشت به توانائی پرکردن آن دست می یافت. اگر شاه باقی مانده بود، به احتمال بسیار زیاد، شورویها به افغانستان حمله نمی کردند. امروز آمریکا تنها کشوری است که می تواند ازمنافع غرب درخلیج فارس حراست کند. تهدید ایران انقلابی، برای دوستان ما در منطقه به مراتب از تهدید شوروی بزرگتر است. ما باید به آنها اطمینان بدهیم که شکست مفتضحانه ما در ایران اشتباهی بوده که هرگز تکرار نخواهد شد.

هنری کیسینجر وزیر خارجه سابق آمریکا در کتاب 'سالهای من در کاخ سفید' می نویسد:

شاه يك مصالح واقعی بود که برای کشورش صمیمانه تلاش می کرد. او صمیمانه با عشق و علاقه می خواست تا کشورش را به صورت کشوری مترقی و پیشرفته درآورد و به همین جهت به

پیشرفت‌هایی دست یافت که در هیچیک از کشورهای همسایه ایران نظیرنداشت. برنامه های شاه ایران درازمدت بود و نسل های آینده را نیز دربرمی گرفت.



گاری سیک عضو شورای امنیت ملی آمریکا که کتاب مستندی درباره انقلاب ایران نوشته، درباره شاه چنین می گوید:
من شاه را چندبار ملاقات کردم. در دیدار کارتر و شاه حضورداشتم. شاه به طرزجالبی خجالتی بود. به هیچوجه آدم قلدر یا نیرومندی نبود. بسیارمطلع و آگاه بود. بسیارکتاب خوانده بود. در جزئیات مسائل نظامی و سیاست خارجی مطالعه کرده و اطلاعات عمیقی داشت. دیدگاه ویژه ای نسبت به جهان و مسائل بین المللی داشت.

فردی بود بسیار قابل احترام. درهررشته اطلاعات وسیعی داشت. اما در جلب وفاداری اطرافیان موفق نبود. چون در کاخ سلطنتی او را دیدم شاید قضاوتم درست نباشد ولی می دیدم که اطرافیان به او وفاداری زیادی نداشتند. فقط چون شاه بود از او اطاعت می کردند. شاه خدمات بزرگی به ایران کرد. اشتباه است که بگوئیم هرچه کرد نادرست بود. شاه در سال های آخر اراده و توانش را ازدست داده بود. او چون می دانست بزودی خواهدمرد، باشتاب می خواست موانع را ازبین ببرد. شاه پول زیادی در اختیارداشت و می خواست این پول ها درکشورش به کار افتد و خود را درگیر همه چیز کرده بود که این امر به زیانش تمام شد زیرا باسیستم روبرو نبود بلکه بامردم روبرو بود و باید مردم را قانع می کرد که باتحولات مملکت هم آهنگ باشند. اما او چنان شتاب داشت که تماسش بامردم قطع بود و این امر به نظرمن به طرز تأسف آوری علیه او به کارگرفته شد.



شاه در کتاب پاسخ به تاریخ چنین می نویسد:

از سال ۱۹۷۳، بعد از آن که من نقش قاطع خود را در ماجرای نفت ایفا کردم موج گسترده تحریکات علیه من چه در زمینه های سیاسی و چه در زمینه های روانی در مقیاس جهانی بالا گرفت. دیری نکشید که به صورت اتحاد نامقدسی میان کنسرسیوم بین المللی نفت که کارگردان اصلی فاجعه بود و محافل خاصی در آمریکا و انگلستان و رسانه های گروهی جهان غرب و محافل مرتجع مذهبی و نیروهای چپگرایی داخلی و خارجی درآمد. در آغاز باور نمی کردم این ترکیب نامتجانس نمایانگر دسیسه سازمان یافته و منظمی علیه من باشد که در آن هریکشی ایفای نقش خاص و حساب شده خودش را به عهده داشته باشد. ولی زود دریافتم که هر کدام از این عوامل دلیل خاصی برای ساقط کردن من داشتند، بی آن که جز در مورد نابودی من وجه مشترکی بایکدیگر داشته باشند.

به طور وضوح طرح برنامه انقلابی به دقت تدارک شده بود. گروههای کوچک تروریستی مسلح به سلاحهای خودکار و مواد منفجره با برنامه ای دقیق جنگهای چریکی شهری را در شهرهایی که حکومت نظامی وجود داشت آغاز کردند. متعاقب آن حملات به ابنیه عمومی، مدارس و غیره شروع شد که هدف تخریب سریع بود.

شاه به خبرنگار تایمز گفت: نه تنها دارائی من بلکه جان من وقف خدمت به مردم ایران است و رفاه و سعادت آنان، یگانه و پرارزش ترین پاداش من به شمار می رود.



دکتر منوچهر کلالی در نشریه (تدبیری برای ایران) چنین می

نویسد:

محمدرضا شاه پهلوی پادشاه موروثی ایران پس از دوازده سال نا آرامی و تقسیم قدرت در سال ۱۳۳۲ سرشته امورا را به دست گرفت. این پادشاه بنا بر شهادت خیلی از کسانی که با او برخورد داشته اند زئوف و مخالف شدید خشونت و خونریزی و شدت عمل بود و تا آخرین سالهای زندگی نیز این خصائل را حفظ نمود. این

موضوع انظار مجریان و مسئولان کشور گاه به ضعف و کمبود اراده تعبیر می شد.

او از مقابله مستقیم و سرزنش و توبیخ مسئولان و حتی نزدیکان خود پرهیز داشت و حتی برخلاف شهری که یافت اختیارات کافی به مجریان می داد ولی بر اثر خیانتها و حوادث دوره سلطنتش مراقب اوضاع بود. درجائیکه اقدامات سخت و مجازاتهای شدید درپیش بود از مشارکت و صدور دستور مستقیم خودداری می کرد و بالعکس برای تخفیف مجازاتها و قبول عفو همیشه آمادگی داشت.

این پادشاه بر اثر تجربه و ازسرگذراندن دوره های خطرناک دریافته بود که برای اداره امور کشوری مانند ایران نیاز دارد که به قدرت تظاهر کند و شخصاً مراقب کلیه امور بوده و اصلاحات لازم را مستقیماً دریافت کرده و دستورنهایی را شخصاً صادر نماید که در اثراستمرار و یا تشویق اطرافیان و دولتمردان و کلیه کسانی که از این قدرت بهره مند می گردیدند تبدیل به عادت و رویه ای گردید که همه وقت به سود جامعه نبود ولی باید قبول کرد که بر اثر همین قدرت فردی، کشور ما به ترقیات چشمگیری نایل آمد.

اکنون همه می دانیم که محمدرضاشاه در سنوات آخر سلطنت به شدت بیمار بود و تمرکز کامل فکری و تسلط خود را در امور کشور از دست داده بود.

هنگامیکه سررشته کلیه امور در دست يك نفر متمرکز شده و برای انجام هر امری موافقت و دستوری لازم باشد آن وقت به خوبی روشن می شود که چگونه در سال آخر سلطنت کشتی ایران ناخدا نداشت و سکان آن به حال خود رها شده بود.



کیسینجر وزیرخارجه وقت آمریکا اعتقاد داشت که وجود محمد رضاشاه پهلوی درخلیج فارس موجب ثبات و امنیت منطقه بوده و شاه ایران برنامه های ترقیخواهانه اش افراطی است و به سرعت می خواهد ایران را به ردیف کشورهای مهم دنیا برساند .

حمایت بی قید و شرط نیکسون و کیسینجر از محمدرضاشاه پهلوی موجب شد که شاه ایران اقتدار زیادی به دست آورد . درزمان نیکسون و کیسینجر بین ایران و آمریکا قراردادهای مهم نظامی و مالی به امضا رسیدند . دوکشور دارای بهترین روابط دوستانه بودند .

Newsweek

JUNE 19, 1979 25c



Shah of Iran: A Revolution From the Top?

نکته هائی از زندگی محمدرضا شاه پهلوی

برای اینکه شاهی را که مدت ۳۷ سال برکشورما سلطنت کرده بهتر بشناسیم، لازم است از گفته ها و نوشته های کسانی که با او نزدیکی و آشنائی داشته اند و یا با او مصاحبه کرده و مطالبی را انتشار داده اند، نکاتی را منتشر سازیم تا قضاوت دربارهٔ دومین پادشاه سلسلهٔ پهلوی آسان تر باشد.

محمدرضا شاه برعکس پدرش که تمام وقت خود را صرف امور

داخلی می کرد و ارتباط بین المللی زیادی نداشت، درحقیقت قسمت زیادی از وقتش صرف (سیاست خارجی) و (امور دفاعی کشور) می شد. رضاشاه حتی به رانندگی هم آشنائی نداشت و یکی از تفریحات محمدرضاشاه رانندگی و خلبانی هواپیما بود، که به گفته چند خلبان معروف کشور، محمدرضاشاه خلبان بسیار ماهری بود. در مصاحبه ها و گفتگوهای خصوصی شاه این مطلب نیز استنباط شده که اگر شاه نبود به مشاغلی در (وزارت خارجه یا وزارت دفاع یا به کار خلبانی) پیش از کارهای دیگر علاقمند بود و میخواست که یکی از این مشاغل را داشته باشد. درحالی که رضاشاه یک سرباز لایق و یک سردار دلاور و رشید بود که می کوشید مملکت را با قدرت و اراده و روش حکومت مطلقه، از نظر عمران و آبادی به پیش ببرد. بی جهت نیست که می بینیم رضاشاه در تمام مدت سلطنت خود فقط به کشور ترکیه سفر نموده است ولی تصور نمی کنم کشور مهمی در دنیا باشد که محمدرضا شاه در دوران سلطنتش چند بار به طور رسمی و غیررسمی به آن سفر نکرده باشد.

محمدرضاشاه در مدت ۳۷ سال سلطنت، خیلی از رهبران بزرگ دنیا را دیده و با آنها به گفتگو نشسته است. از روزولت و چرچیل و استالین گرفته تا دوگل و کندی و نیکسون و نهرو و تیتو و خروشچف، با همه دیدار داشته است.

او می نویسد: استالین مرد مؤدبی بود. به من گفت: از وضع پنجاه سال آینده نگران نباشید. ژنرال دوگل مرد بزرگی بود. این مرد وطن پرست برای من سرمشق و نمونه بود. در سال ۱۹۴۳ وقتی عازم مسکو بود و من خیلی جوان بودم، او را در تهران دیدم. او در آرزوی یک فرانسه مستقل بود و به آینده کشورش خیلی امیدوار. کراراً در تهران و پاریس یکدیگر را می دیدیم و روابط دوستانه عمیقی داشتیم و مرتباً بهم کاغذ می نوشتیم. هنگام مرگش در مراسم کلیسای نتردام شرکت کردم. سران همه کشورها بودند. مادام دوگل تنها کسی را که خواست در (کلمبی) در منزل شخصی

اش با اوملاقات کند من بودم. ازمرگ او خیلی ناراحت شدم. او در قدرت و بازنشستگی اش خواهان بزرگی وعظمت فرانسه بود. چرچیل يك شخصیت برجسته ومرد بزرگ تاریخ ورهبر پیروز جنگ بود. روزولت يك سیاستمدار غربی برجسته و ممتاز بود. با اینکه با بعضی از کارهای او در سیاست خارجی مخالف بودم ولی به او با دیده تحسین می نگرم. نیکسون سیاستمداری مطلع و لایق هست، هنگام تبعید به دیدار من آمد، او از آن آمریکائیهای نیست که وفاداری خود را نسبت به دوستان قدیم فراموش کند بلکه به عکس وفاداری خود را ثابت نمود. کیسینجر سیاستمدار لایق و با حقیقتی است که نقش مهمی در حفظ صلح جهان بازی کرد. درجه دوستی با ایران را به حداکثر رسانید و ایران و آمریکا در زمان نیکسون و کیسینجر دارای بهترین روابط بودند.

استالین سرداری بزرگ و در حقیقت فاتح جنگ دوم جهانی بود. مناسبات من با جانشینانش همیشه آسان نبود. در مسکو در سال ۱۹۵۶ با خروشچف ملاقات کردم. او مردی سخت و لجوج بود و در عین حال در رفتارش ساده و محیل... او از پیمان بغداد ناراضی بود و گفت این پیمانی است تهاجمی که بر ضد ما تدارک دیده شده است. گفتم: این خط دفاعی در کوههای زاگرس است و پیمان بغداد تدافعی است نه تهاجمی. خروشچف خندید و گفت: با من شوخی نکنید. خودتان می دانید که ما می توانیم انگلستان را با هفت بمب اتمی و ترکیه را با ۱۲ بمب اتمی نابود کنیم. این پیمان مانند حباب صابون منفجر و نابود خواهد شد. بعد از ربع قرن باید قبول کرد که حق با خروشچف بود.



دکتر فاطمی در روزنامه باختر امروز مورخ سه شنبه ۱۳ آبان ۱۳۲۸

می نویسد:

در جلسه اخیر هیئت دولت که در پیشگاه همایونی تشکیل گردید، اعلیحضرت با پای گچ گرفته در حالی که عصا به دست گرفته بودند

درسرمیز هیئت دولت تشریف فرما شدند و بلادرنگ به آقای دکتر اقبال (وزیر کشور) فرمودند: من از شکایت مردم خسته شده ام. اگر نظری ندارید چرامأمور خلافکار را معزول نمی کنید؟ اعلیحضرت در این جلسه بسیار عصبانی به نظرمی رسیدند و از شکایات متوالی مردم بی نهایت متأثر بودند.



یکی از اعضای اتاق صنایع و معادن می گفت: در یکی از شرفیایها، مهندس عضدگزارشی از وضع بدکارخانه های قند و مشکلات و زیان آنان معروض داشت و منتظر بود که شاه دستوراتی در این باره بدهد.

شاه بلافاصله گفت: همین زیانها موجب شد که بعضی از صاحبان کارخانه های قند، در آمریکای جنوبی جزیره خریداری کنند (منظور خود عضد بود) شاه این مطلب را گفت و به سرعت بیورکرد.



یک مقام نظامی می گفت وقتی درخوزستان بودم شبی شاه به میان خانواده افسران آمد و معمولاً نسبت به آنها خیلی محبت می کرد. خانم یکی از افسران خود را به شاه رسانید و گفت: به کسالت سختی مبتلامی باشم و از اعلیحضرت کمک می خواهم که موجبات سفر مرا فراهم فرمائید. اعلیحضرت پرسیدند طیب شما کیست؟ خانم گفت: دکتر ایادی. شاه گفت بهتر است پزشک خود را عوض کنید. اگر او گفته به اروپا برای معالجه بروید به حرفش گوش نکنید. من هم به حرف او گوش نمی کنم.



درسرمیزناهار درخانه شخصی پرزیدنت تیتو نویسنده کتاب شاهد بودم که وقتی خانم تیتو غذاها را شخصاً روی میز می چید و روسای دو مملکت و همراهان نشسته بودند، تیتو شروع به خوردن غذائی کرد و گفت: خوشحال هستم که پزشک من اینجا نیست و

الا مرا از خوردن غذا منع می کرد. شاه هم گفت: من هم عقیده شما را دارم، هرچه این دکترای پزشک من می گوید گوش نمی کنم. ایادی هم گفت: ماسلامت اعلیحضرت را می خواهیم حال خودتانید. صلاح و مصلحت خویش خسروان دانند.



کراراً در مراسم نظامی شاهد بودم که شاه از افسران سئوالات فنی می کرد. مثلاً این تانک چه خواصی دارد؟ از اشعه لیزر در سلاحهای اتوماتیک چگونه استفاده می شود؟ چون شاه در همان روز یاشب قبل دقیقاً مطالعه کرده بود و موضوع را می دانست. ولی اکثر افسران از جواب وامی ماندند ولی شاه به ملایمت نظیر معلمی موضوع را برایشان توضیح می داد که مثلاً این تانک جدید که در ارتش عراق به کار افتاده علاوه بر تمام خواصی که دارد مین هارا هم جمع می کند، یا اشعه لیزر در سلاحها به این صورت مورد استفاده قرار می گیرد. کراراً می دیدم شاه به امرای ارتش می گفت: این دستگاههای فنی که خریداری شده برای انبارها و داخل قفسه ها و اتاق های در بسته نیست، افسران باید با آنها آموزش داده شوند. یکبار هم شاهد بودم که یک مسئله فنی استفاده از بعضی تانکها را از یک سرباز یا گروهان پرسید که بکلی اظهار بی اطلاعی کرد. ارتشبد او یسی پیش دوید و گفت: استفاده از این تانکها خیلی مشکل است حتی افسران ورزیده هم به سهولت آن را فرا نمی گیرند و نمی توان به راحتی به افراد و سربازان آموخت، ولی در طول زمان باید یاد بگیرند. شاه گفت: ولی ایرانی خیلی باهوش است اگر دقت کنید زیاد طول نمی کشد و زود یاد می گیرند. لا اقل تعدادی افسر آماده کنید که یاد بگیرند و به سربازان بیاموزند.



ارتشبد فردوست در خاطراتش می نویسد:
محمدرضا ولیعهد در ریاضیات بسیار ضعیف بود و اصولاً حوصله فکر کردن نداشت. او از همان کودکی اهل تفکر عمیق و همه

جانبه نبود. زودخسته می شد و علاقه داشت پیشنهادات را بپذیرد چون قبول پیشنهاد زحمتی نداشت. اگر پیرامون مسئله ای مطالعه هم می کرد سطحی بود بدون در نظر گرفتن نتایج آن. این امر در مسئله کشورداری اش تأثیر عمیق گذارد. در زمینه تاریخ و ادبیات که احتیاج به تفکر عمیق نداشت و حفظ کردنی بود، نمرات خوبی می گرفت ولی برای حل مسئله ریاضی توجهی نمی نمود. می گفت: (همین را که نوشتی به من بده). کراراً درسویس اتفاق می افتاد که معلم ریاضی اورابه پای تخته می برد تا مسئله ای را حل کند ولی او درمی ماند و معلم می پرسید که مسئله را چه کسی به توداده است؟ او جوابی نمی داد ولی من دست بلند کرده می گفتم من حل کرده ام. در علوم طبیعی هم ضعف داشت ولی در شیمی و فیزیک نمره متوسط به دست می آورد. خلاصه در تمام مدت تحصیل، ریاضیات را من حل می کردم و ولیعهد از آن کپی برمی داشت. ولیعهد در دوره تحصیل خیلی از شاگردان را آزار می داد، ولی هیچوقت مرا اذیت نکرد و همواره با من صمیمی بود.

در مدرسه گاهی ولیعهد را مسخره می کردند که منجر به زدو خورد می شد. یکبار چاری یکی از شاگردان با او دست به یقه شد و او را روی زمین انداخت و مانند اسب بر روی او نشست که ناگهان ولیعهد فریاد زد بخشش، در حالی که از بینی اش خون می آمد و پیراهنش هم پاره شده بود با چاری دست داد. از آن پس مادیرگر هیچگونه ناراحتی از ولیعهد ندیدیم.

یکی از نقاط ضعف محمدرضا شاه گذشت از تقصیرات بزرگ دوستان بود. اگر کسی تخلف می کرد و چپاولگر کشور بود به محض این که به او می گفتند (فلانی ناراحت می شود) دستور می داد پرونده به بایگانی راکد می رفت. از این مورد صدها نمونه در دوران سلطنتش وجود داشت.



(محمدرضا شاه پهلوی) در کتاب های خود می نویسد: در تهران

همیشه در درسها نمره عالی می گرفتیم واقعاً نمی دانم که از روی لیاقت بود یا موقعیت و مقام من. ولی درسویس هم که مقام من در نمره دادن تأثیر نداشت نمره های عالی می گرفتیم. فقط در هندسه نمره خوب نداشتم در حالی که به جبر و مقابله و مثلثات و فیزیک و شیمی دلبستگی داشتم و در بیشتر رشته های درسی نمرات ممتاز می گرفتیم. تاریخ و جغرافیا و علوم طبیعی از جمله رشته های جالب درس من بودند. در زبان فرانسه بسیار پیشرفت کرده بودم و از مطالعه ادبیات فرانسه لذت می بردم.



فردوست می نویسد: محمدرضا شاه از کوتاهی قد خود ناراحتی داشت. گاهی قامت خود را با قامت پدرش می سنجید. به همین جهت سعی داشت روی پاشنه حرکت کند. چنان عادت کرده بود که در مراسم دیده می شد روی پنجه پا حرکت می کرد تا بلندقد به نظر برسد.

بعد از ۲۸ مرداد قدرت در دست شاه تمرکز یافت. اشتباهات رضاشاه از محمدرضا شاه کمتر بود. از آن تاریخ دیگر شاه خود را از نخست وزیرانی نظیر مصدق و قوام راحت کرد و نخست وزیر هر چه مطیع تر بهتر بود که هویدا بهترین فرد برای اجرای مقاصد شاه بود.

رضاشاه حتی هیزم مصرفی بخاری اش را وزن می کرد. ولی محمدرضا شاه میلیونها تومان صرف هزینه تجملی اعضای خانواده اش می کرد. رضاشاه پول کمتری در خارج ذخیره کرد در حالی که محمدرضا شاه پول زیادتری خارج نمود. رضاشاه فقط به ترکیه سفر کرد ولی محمدرضا شاه به خیلی از کشورها سفر نمود با هزینه های هنگفت و از خارج هم میهمان دعوت می کرد. برای جشن های شاهنشاهی هزینه زیادی کرد.

رفتار محمدرضا شاه اوایل سلطنت با مقامات مملکتی خوب بود و ملاقات کنندگان از او راضی بودند و می گفتند با پدرش تفاوت

زیادی دارد. خیلی ملایم است و خیلی راحت می توانیم با اوصحت کنیم.

شاه بازندهای زیادی ارتباط داشت که وسیله ارتباط او بودم. درمسافرت آمریکا من دونفررا به محمدرضا شاه معرفی کردم یکی (گریس کلی) آرتیست سینما بود که بعداً همسرپرنس موناکو شد. شاه یک سری جواهر به ارزش یک میلیون دلار به او داد. نفردوم یک دخترآمریکائی ۱۹ ساله بود که ملکه زیبائی جهان گردید. من او را باشاه آشنا کردم و یک سری جواهرهم به اوداد که یک میلیون دلارارزش داشت.



ملکه ثریا درباره محمدرضاشاه می نویسد:
من دردوران مصدق شاه راخیلی غمگین می دیدم. یک بارگفت:
من وقتی جوان بودم فکر می کردم که می توانم ملت را خوشبخت کنم ولی چطور می توانم؟ خزانه مملکت خالی است.
محمدرضاشاه مبتلا به درد معده بود. پزشکان درآمریکا تشخیص داده بودند که قسمت فوقانی معده او به طورغیر طبیعی ورم کرده واحتیاج به عمل جراحی داشت که شاه قبول نمی کرد و می گفت دردها عصبی است و بایدصبرکرد. درزمان مصدق این درد شدت یافت و پزشکان آمریکائی به تهران آمدند وعمل جراحی به خوبی انجام شد. پزشکان گفتند بیماری شاه یک نوع عجیب وغریب آپاندیس بود. من هم درکاخ خیلی رنج می کشیدم زیرا ازمحبت پدرومادر محروم شده و مواظب بودم که خانواده پهلوی به من ضربه ای نزنند. من گریه می کردم و ساعتها دراتاق خوابم تنها می ماندم.

شاه هم دراتاق کارش داستان می خواند ویا می خوابید. وزراء و مقامات دیگر خیلی کم برای مشورت نزد اومی آمدند. اوتصور می کرد آدم بیخودی شده ومصدق بازنشستگی اجباری را براو تحمیل کرده است. شام های فامیلی که پایان ناپذیربود دقیقاً سراساعت

هفت ونیم باحضور برادران وخواهران شاه آغاز می شد. شمس خواهان دوستی من بود ولی اشرف می خواست جای مرا بگیرد وزن اول شود. تاج الملوك ملکه مادر به سردی بامن رفتار می کرد. من هرروز ساعت ۹ صبح ازخواب بلند می شدم. طرف دیگر تخت هرروز خالی بود چون شاه صبح زود به دفترکار خود در کاخ مرمر می رفت. بسیاری شبها هم در اتاق خواب خود می خوابید زیرا ما هر کدام آپارتمان مستقلی داشتیم. شاه اگر وقت می کرد عصرها برای دیدن من به اتاق خواب سلطنتی می آمد. شاه صبح ها درحالی که روزنامه های بین المللی را می خواند يك تکه نان شیرینی و آب میوه باچای صرف می کرد. شاه به ندرت سیگار می کشید وخیلی کم مشروب می خورد. او همیشه خودرا کنترل می کرد. بالاخره شاه شاهان بود.

محمدرضا شاه درسال های اول سلطنت وضع راچنان می دید که احتمال نمی داد سلطنتش دوام داشته باشد. ازممانی که به سلطنت رسیده بود يك لحظه آرام نداشت. بعدازظهر ها دیپلمات هارا می پذیرفت.

درزمان مصدق به شاه خیلی سخت گذشت. هرروز به صورت تشریفاتی به دفترکاخ خود می رفت ولی کسی سراغش را نمی گرفت. به صورت سایه يك امپراطور درآمده بود. وقتی افراد به دیدن من می آمدند شاه ازم من می پرسید آیا آنها دست شمارا بوسیده اند؟ آیا حرفهای شمارا گوش می دادند؟

شاه فکر می کرد بااین کارها می توان به وفاداری آن هاپی برد. من سعی می کردم لبخندبزنم و شاه را آرام کنم. شاه شبها طپانچه را زیرمتمکای خودمی گذاشت و اتاق خوابش را مرتب عوض می کرد. او فکر می کردشکارچپان دنبالش هستند. من برایش صفحات موسیقی می گذاشتم که مشکلات را فراموش کند اما وقتی خودم تنها می شدم ازناراحتی هائی که درکاخ شاه داشتم گریه می کردم. شاه مرتب می گفت دیگر جای من درکشورنیست و بایدخارج

شویم. او خود را در دفترکارش محبوس می دانست. درنهم اسفند وقتی می خواستیم به خارج برویم نمی دانستیم موقتی است یا مثل ملك فاروق رفتن ما ابدی خواهد بود. نمی دانستیم کجا باید برویم؟ درمزرعه تکزاس و یا نزد مادرش تاج الملوك. مصدق از رفتن ما خوشحال بود و فکر می کرد دیگر اولین و تنها مرد ایران خواهد بود. مصدق به شاه ۱۱ هزار دلار داد و گفت لازم نیست کسی از مسافرت شما مطلع گردد. من شاه را تشویق می کردم که علیه مصدق کودتا کند ولی او می گفت تا به حال کدام پادشاهی علیه نخست وزیرش کودتا کرده است؟ من گفتم شما اولین پادشاه باشید. ولی شاه می گفت: فقط یک نفر می تواند (شیرپیر) را سرنگون کند و آن هم سرلشگرزاهدی است. روز ملاقات زاهدی باشاه من حضور داشتم. بازهم دودل بود، من او را تشویق کردم و دو فرمان صادر شد.



(۱ - ع تافته ای) درمجله روزگارانو چنین می نویسد:
وقتی ثریا ملکه ایران بود، یکی از درباریان چنین نقل کرده است:

درنوروز سال ۱۳۳۱ باشاه در کاخ بابل بودم. هرروز بعد از ظهر از ساعت ۵ تا ۱۲ شب شاه پوکربازی می کرد. همبازیهای او عبارت بودند از فتح الله امیرعلائی - خانم پروفوسور عدل - مجید بختیار - (مجید بختیار همراه مهندس پالانچیان که گفته می شد موردعلاقه والیات حضرت اشرف بود هنگام پرواز بایک هواپیمای تفریحی در شمال سقوط کرد و کشته شد که موجب بروز شایعات زیادی گردید.)

دربین بازیکنان من فقط حریف شاه بودم. هر وقت به او توپ می زدم، ناراحت می شد و ورق هارا از پشت روی میز می گذاشت و می گفت: می دونم که دست نداره بلوف زده است اما از شانسی بدمن ممکن است دست داشته باشد و پول مرا ببرد. در تمام ایام

عیدبازی ادامه داشت. در آخر سرژتون هارا شمردم معلوم شد ۱۵ هزار تومان برنده شده ام. شاه دستورداد دسته چکش را بیاورند. گفتم ۱۵ روز میهمان اعلیحضرت بودم نمی توانم این پول را قبول کنم. شاه قبول کرد ولی ملکه ثریا گفت: (چطور ممکن است تو چنین چیزی را قبول کنی؟) گفتم اگر اعلیحضرت پول به من بدهند از شما ملکه ایران خواهم رنجید. با این طرز دیگر پولی رد و بدل نشد. ملکه ثریا در تمام دوران زندگی اش بر شاه مسلط بود. يك روز جمعه شاه عده ای را از تهران احضار کرد. پروفیسور عدل - محمود حاجبی - مسعود فروغی و خانمش. بعد از ناهار شاه گفت: ببینیم هر کدام از ما به درد چه کاری می خوریم؟ من از خودم شروع می کنم می توانم يك کارمند عالیرتبه دولت باشم و صبح اول وقت سرکار بروم و آخر وقت هم به منزل برگردم. به ملکه ثریا گفت: شما به درد ملکه ای نمی خورید. باید رئیس يك مدرسه شبانه روزی دخترانه باشید. ولی ثریا گفت: من خودم می دانم به درد چه کاری می خورم. همیشه آرزوی کردم يك هنرپیشه روی صحنه باشم.



درباره اعتیاد شاه در سالهای آخر اقامت در ایران شایعات زیادی انتشار یافته بود، که خیلی از آن شایعات خالی از حقیقت بود. درسفیری که نویسنده کتاب باشاه به خارج از کشور رفته بودم از نزدیک شاهد دقایق زندگی شاه بودم. انسانی دقیق و منظم و آرام و مهربان بود. روزی چند سیگار می کشید و در میهمانیهای رسمی به مقدار کمی مشروب می نوشید. در صرف غذا به مختصر اکتفا می کرد. به بازیهای ورزشی از جمله اسکی و اسکی روی آب و تنیس علاقه زیادی داشت. گاهی هم به اسب سواری و ماهیگیری می پرداخت. رانندگی و خلبانی را خیلی دوست داشت. با تعدادی چند از بانوان داخلی و خارجی روابطی داشت و در مقابل نوان تا حدودی ضعیف بود. این که دشمنانش شهرت داده بودند که مبتلا به تریاک شده و نقش مهم امیر هوشنگ دولورا در نزدیکی به شاه ناشی از این

امرمی دانستند، صحت نداشت. از تریاک و تریاکی نفرت داشت
ووقتی می شنید فردی مبتلا به تریاک شده ولو ازنزدیکانش بود به
شدت ناراحت می شد. به بازی ورق علاقه داشت و افراد معینی
در بعضی از مواقع که فرصت به دست می آورد در جلسات بازی با او
شرکت داشتند که نام جواد مسعودی - اسدالله رشیدیان -
پروفیسوریحیی عدل - مهندس مجید اعلم و چند تن دیگر برده می
شد که پای بازی شاه بودند.

جواد مسعودی را که عمری باخوشی و لذت و گردش گذرانیده
بود و در اوایل سال ۱۳۷۰ در سوئیس درگذشت، چندسال قبل در -
"کان" دیدم و چون می دانستم دخترش هم از دوستان ملکه ثریا بود
و ارتباط نزدیکی با درباریها داشت در این مورد جویشدم.

او می گفت: من سال های درازی پای ثابت بازی باشاه بودم
ولی هیچگاه در این باره با کسی صحبت نمی کردم زیرا از نشستن
در کنار شاه و بازی با او قصد بهره برداری نداشتم ولی به راستی
از مصاحبت او به عنوان یک انسان با ارزش لذت می بردم.
با وجود اصرار خیلی از دوستان، سعی من این بود که هرگز از شاه
مطلبی را نخواهم. غیر از یکی دومی که کمک به اشخاص بود و
ضرورت داشت، هیچ وقت خواهشی نمی کردم. ولی دیدار شاه را از
هر جهت مغتنم می دانستم. یک بار یک مقام مهم دولتی از من
خواست که در این بازیها شرکت کند. گفتم در فرصت مناسب به
عرض خواهم رساند. اتفاقاً فرصتی پیش آمد که یک نفر از بازیکنان
نبود و آن دولتمرد هم در اتاق دیگری در میهمانی شرکت داشت. وقتی
من پیشنهاد کردم خوبست آن شخص دعوت به بازی شود، شاه
گفت: مقامات دولتی نباید در این بازیهای خصوصی شرکت کنند و
با ذکر این مطلب برای همیشه دولتمردان در این بازیها ممنوع شدند.
به هر حال بازی باشاه خیلی جدی بود. نه تنها اصراری نبود که
شخص شاه ببرد بلکه گاهگاهی هم با (بلوف) شاه را از بازی خارج
می کردیم و خود او هم به این کار توجه داشت و می خواست که

بازی از هر حیث جدی باشد. وقتی شاه در این بازیها می باخت، تا آخرین دینار را چک می کشید و وقتی هم می برد تا آخرین شاهی را وصول می کرد و دیگر اصطلاح (بازی شاه بالله) مصداق پیدا نمی کرد. کراراً من خودم از شاه چک گرفتم و به حساب شخصی خودم گذاردم و چند بار هم چک دادم که به حساب مخصوص خود منظور داشت. یکی دوبار صحبت از اعتیاد افرادی به تریاک شد. شاه به سختی از این امر ناراحت می شد و همه را از (تریاک کشی) منع می نمود. من تأیید می کنم که هرگونه شایعه در باره اعتیاد شاه دروغ است ولی بازی با ورق را آن هم به صورت جدی دوست داشت.



هلاکو رامبد می گفت: علاء وزیر دربار در سال ۱۳۳۶ گروهی از طبقات مختلف را برای بررسی مسائل مملکتی به دربار دعوت می کرد، تا در ملاقاتهایی که با اعلیحضرت صورت می گرفت مسائل را در میان بگذارند.

در این جلسات عبدالله انتظام - حبیب الله آموزگار - مطیع الدوله حجازی - دکتر محمد علی هدایتی - دکتر جمشید آموزگار - دکتر قاسم رضائی وینده و چندتن دیگر شرکت داشتیم. گاهی مسائل را که قبلاً مورد مذاکره قرار گرفته بود جمشید آموزگار تهیه می کرد که اعلیحضرت هم بعد از شنیدن، یک بار گفتند: (بله - انشاء خوبی است).

گفتگو به صورتی بود که گاهی باصراحت با اعلیحضرت صحبت می شد. حتی یک بار علاء به اعلیحضرت گفت: اعلیحضرت از این مسائل زیاد اطلاع ندارید و تحصیلات اعلیحضرت هم طوری است که در این موارد وارد نیستید.

وقتی هم انتظام مدیرعامل شرکت ملی نفت بود، یکبار گزارشی به اعلیحضرت داد که با تندی با انتظام رفتار کرد. انتظام به قدری ناراحت شد که حالش بهم خورد و روی صندلی نشست و گفت: می

يك ایرانی هستم و باید حرف خود را بزنم و حق دارم نظرم را بگویم، اعلیحضرت هم یک ایرانی منتهی در مقام سلطنت نباید جلوی حرف من گرفته شود.

شاه از جریان متأثر شد. وقتی که حال انتظام قدری جا آمد گفت: من در دو اطاق زندگی می‌کنم و احتیاج به شغل و مقام ندارم، ولی وظیفه خود می‌دانم آنچه به نظرم می‌رسد که به صلاح مملکت است بیان کنم و به عرض برسانم.



شاه از عبدالناصر نفرت داشت و هیچ حاضر نبود اسم او را بشنود. در سفری که نویسنده کتاب همراه شاه به یوگوسلاوی رفته بودم، می‌دیدم هر وقت پرزیدنت تیتو که روابط نزدیکی با عبدالناصر داشت اسم او را می‌برد شاه ناراحت می‌شد و تحمل شنیدن اسم او را نداشت.

آرام وزیر خارجه اظهار داشت، شاه نزد تیتو از روش عبدالناصر گله کرده و گفت: برقراری تفاهم با عبدالناصر کار آسانی نیست. تیتو گفت: مطمئن است که می‌تواند ترتیب برقراری مجدد مناسبات دیپلماتیک عادی بین ایران و مصر را بدهد. تیتو به شاه توصیه کرد که در رابطه با ناصر صبور باشد. تیتو همچنین اظهار داشت که امیدوار است که سرانجام ایران و پاکستان به صفوف کشورهای غیرمتعهد به پیوندند.



فریدون هویدا می‌نویسد: شاه در دوره نخست وزیری منصور، تمام گروه‌های سیاسی و اجتماعی را که در مقابلش قرار داشتند منزوی ساخت و مثل تمام دیکتاتورها، اتکای اصلی خود را بر یک ارتش تابع فرمان و پلیس امنیتی خشن و جمعی رجال سیاسی بازیچه دست خود قرار داد. نسبت به هر دیدگاهی غیر از آنچه خود می‌اندیشید، بی تفاوت ماند و با از بین بردن زمینه رقابت در تمام سطوح به روشنفکران، مطبوعات، وکلای مجلس و بالاخره به تمام

مردم دهن بند زد. شاه در ادامه قدرت بلامنازع خود، فقط این شانس را داشت که چون دست به اجرای برنامه های اصلاحی زد توانست بدون کسب حمایت مردم و حداقل خود را در انظار ملت و به خاطر سایر اقداماتش تبرئه کند. دریدو امراینطور نشان داده می شد که چون از قدرت و اختیارات خود در راه صحیحی بهره می گیرد لذا گرچه در ظاهر صورت مستبد دارد ولی در باطن پادشاهی است روشنفکر.

من کراراً شاه را دیده ام. احساس کرده ام که او علی‌رغم موقعیتش به عنوان يك حاکم بلامنازع هنوز استدلال های دیگران را گوش می دهد و گهگاه از دلجوئی اطرفیانش دریغ ندارد. ولی از آغاز دهه ۱۳۵۰ شخصیت شاه به گونه ای تغییر یافت که تا پایان دوران سلطنتش جز استبداد رأی و خود محوری از او مشاهده نشد. شاه به طور کلی حسود بود. می گفت وقتی در آمریکا بودم هر جا می رسیدم همه احوال دکترامینی را می پرسیدند. گوئی اصلاً مرا به حساب نمی آوردند. وقتی نصرالله انتظام رئیس مجمع عمومی سازمان ملل شده بود گفت: در سال ۱۹۵۰ طوری بامن رفتار کرد که گوئی مقام ریاست او را به صورت تافته جدا بافته ای در آورده و دیگر نباید به وظیفه اش عمل کند و دست مرا بوسد. ازدوتن از رؤسای جمهور آمریکا انتقاد می کرد. یکی روز ولت که در سفرش به ایران شاه را مجبور کرد که به دیدنش برود و دیگری کندی که هیچ وقت شاه را به عنوان شخصیت مهم توصیف نکرد. از جمال عبدالناصر بیزار بود وقتی اسم اورامی شنید حالت عصبی پیدا می کرد. شاه چشم نداشت کسی را در قدرت ببیند. محبوبیت مصدق در ملی کردن نفت او را به خشم آورده بود. در موارد مختلف شنیدم که می گفت: مصدق دلقک حقوق بگیر انگلیس است. حس حسادت شاه به آنجا رسیده بود که در سال ۱۹۷۳ شهبانوطی نطقی از متملقین و چاپلوسان انتقاد کرد و لزوم برقراری آزادی بیان را خاطر نشان ساخت. شاه برادرم را خواست و به او گفت: فوراً به

شهبانو بگو دیگر نباید از این حرفها بزند. امیرعباس گفت: چکارکنم؟ چطور می توانم به خود اجازه دخالت در کارهای این دورا بدهم؟ شاه چون خودش جرأت کاری را ندارد موقعی که می بیند کس دیگری توانسته همان کار را انجام دهد ناراحت می شود.

دین راسک وزیر خارجهٔ اسبق آمریکا شاه را جزو مردان بسیار مطلع دنیا بعد از رؤسای جمهور آمریکا به حساب می آورد. کیسینجر اوراپادشاهی مستبد ولی روشنفکر می دانست. بعضی ها او را مجموعه ای از تضادهای می دانستند. در رابطه با خانواده اش ضعف هائی داشت. بین خواهران و برادران شاه علاقه و محبتی نسبت به یکدیگر وجود نداشت. آشکارا پشت سرهم بد می گفتند. هر یک برای خود تشکیلاتی به مثابه دربار کوچک داشتند. اطرافیان نیز در اشاعهٔ احساسات ناخوشایند، علیه دیگر اعضای خانواده، از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند. رفتار اعضای خاندان سلطنت و دوستان و اطرافیان شاه، در تخریب پایه های سلطنت بی تأثیر نبود و شاه از خطاهای آنها چشم پوشی می کرد. شاه از همهٔ اعضای خانواده و اطرافیان و ژنرال هایش وحشت داشت. حتی یکبار وسیلهٔ علم به شاپور غلامرضا پیغام داد که یاسپیلش را بترشد و یا از ارتش استعفا بدهد. یا اینکه رئیس تشریفات دربار را به خاطر فروش نشان و مدال، عزل کرد. اما به خواهش مادرش از خطای او درگذشت و گفت: بهتر است چشمش به چشم او نیفتد.

رضاشاه و محمدرضا شاه سخت کوشا بودند تا ارتشی سازمان یافته تحت فرمان خود به وجود آورند. هردو عفو و اغماض داشتند. ولی در مواردی از خود سنگدلی نشان می دادند. چنانچه رضاشاه چندتن از افرادی سابق خود را به زندان انداخت و به قتل رساند. اعدام هائی که در زمان سلطنت محمدرضا شاه صورت گرفت بیش از زمان رضاشاه بود تا جائی که حتی اعدام بعضی از همکارانش پس از انقلاب راهم باید به حساب او گذاشت که آنها را به زندان انداخت و خودش را نجات داد و آن ها را جا گذاشت.

درباره ثروت شاه و خاندان پهلوی ارقام نجومی انتشار یافته که طبق نوشته نیویورک تایمز در ژانویه ۱۹۷۹ فقط اوراق بهادار متعلق به شاه بیش از یک میلیارد دلار قیمت دارد و مبلغی معادل دو تا چهار میلیارد دلار تنها طی دو سال آخر از سوی خاندان سلطنتی به آمریکا منتقل شده است.

شاهزادگان پهلوی اقلام قابل توجهی به صورت دلالی یا شرکت در فروش کمپانی های مختلف به دست می آوردند. بنیاد پهلوی و خانواده شاه جزو مهمترین سهام داران اکثر مؤسسات تجاری ایران بودند. شایع بود که پهلوی ها در بیش از نیمی از فعالیت های اقتصادی کشور دارای منافع هستند. به هر حال این راز نامکشوف نبود که خاندان شاه در حقیقت برای خود سکه ضرب می زدند ولی درباریان تصورشان این بود که چنین مسئله ای هرگز نمی تواند کوچک ترین آسیبی به شاه بزند.

در بررسی شخصیت شاه حداقل تا آغاز دهه ۱۳۵۰ به آثاری که نشان ضعف مفرط او در حل مشکلات باشد بر نمی خوریم. ولی شخصیت او پس از جشن های ۲۵۰۰ ساله و دیدار نیکسون از ایران تغییر کرد و افزایش قیمت نفت نیز عامل سریع دیگری در دگرگونی وضع شاه بود. توجه به مصاحبه های شاه بعد از سال ۱۳۵۳ این سوال را مطرح می کند که آیا دچار قدرت طلبی شده بود یا آنکه پیش از موعد به تصلب شراین مغزی گرفتار آمده بود؟ زیرا چطور می توانست بگوید مادر ایران شکنجه بدنی را تبدیل به شکنجه روانی کرده ایم. یا غریبه ها را متهم به نادانی کند و سخنان تحقیر آمیزی علیه روحانیان بگوید و مصدق را با انگلیسها مربوط بداند و خلاصه مسائلی را بگوید که از زبان رئیس مملکت شنیدنش باور نکردنی باشد. شبیه کسانی گردیده بود که به عقده خود بزرگ بینی دچار می شوند چنان که خیال بافیهای او را در کتاب تمدن بزرگ می بینیم. در حقیقت عقده شاه این بود که او باید تصمیم بگیرد و بقیه اطاعت کنند. بعد از افزایش قیمت نفت شاه احساس می کرد که با پول

فراوان به هرکاری می توان دست زد و خود را یکی از بزرگان دنیا می دانست. به همین جهت می گفت به من ده سال فرصت بدهید تا ایران را به یکی از قدرت های بزرگ جهان تبدیل کنم. یا می گفت: که ایران تا قبل از آغاز هزاره سوم، جزو پنج قدرت صنعتی جهان درخواهد آمد و کاری خواهد کرد که تمدن بزرگش برای جهان سوم و کشورهای غربی که در حال فروپاشی بودند مدل قرار گیرد. ولی اشتباه او این بود که اشتهايش در خرید اسلحه چنان درآمدت را بلعید که جانی برای امور تولیدی باقی نگذاشت. شاه عاشق افکار خود بود و افکارش آن قدر ساده لوحانه بود که گاه شکلی خطرناک به خود می گرفت.

وقتی امیرعباس هویدا باشاه برفراز چالوس با هلیکوپتر پرواز می کرد، نخست وزیر ویلاهای تازه ساز نصیری رئیس ساواک را نشان داد که به قیمت کلانی به مردم می فروشد، شاه گفت: در این کار سرمایه گذاری کرده و کار خوبی است و بعداً به برادرم گفته بود که تو از زندگی در لانه کبوتر خوشتر می آید.

شاه مخالفینش را مشتکی خرابکار و تروریست و توطئه گر و اوپاش لقب می داد. شاه مسائل مملکت را از روی يك دريچه محدود ويا از طریق سخنان درباریان متعلق می دید. به همین جهت در سال ۱۹۷۶ میگفت: فساد در مملکت ریشه کن شده است. حتی وقتی از او، خبرنگاران خارجی درباره جمهوری می پرسیدند، می گفت: نمی توانم درک کنم که چه دلیلی برای ایرانیها وجود دارد که به فکر تغییر رژیم بیفتند. حتی شاه می گفت: در واقع مخالف واقعی خودم هستم زیرا عملاً همه مخالفین نابود شده اند.

این امر محدود به شاه نبود. اکثر کسانی که دوره زمامداریشان طولانی می شود به همین حال در می آیند و قادر به تشخیص باطن قضایا نیستند.

وقتی شاه تقصیرها را به گردن اطرافیان و نزدیکان خودانداخت، چنان تنها ماند که ناچار گردید خود را در پناه قدرتهای خارجی قرار دهد. این کار سبب شد که به سرعت از نردبان پرتاب شود. تقریباً همه کسانی که در ۸ ماهه آخر سلطنت با او ملاقاتی داشته اند متفق القولند که در آن ایام شاه به صورت فردی گیج و منگ درآمده بود. حرفها را می شنید ولی اصلاً مطالب را نمی فهمید. در حقیقت توانائی لازم را برای ارزیابی رویدادها و انجام عکس العمل های مناسب از کف داده بود و اوضاع به تدریج وخیم می شد. به همین جهت طبق روند دیکتاتوری، همه سران کشور به گونه ای پروروانده شده بودند که هیچیک ابتکار عمل نداشتند و باید منتظر دستورشاه باشند. در میان اطرافیان شاه هم شخصیتی نبود تا راهنمایی را به عهده بگیرد زیرا در دوران صعود همه را پراکنده کرده بود.

شاهی که سال های دراز حالت رهبر بلا منازع را پیدا کرده بود، در عرض مدتی کوتاه به صورت یک عروسک خیمه شب بازی درآمده بود که باید نخهایش را دیگران بکشند. یکی از دوستان شاپور بختیار می گفت فرح در تشکیل کابینه جدید نقش اساسی را بازی می کرد و شاه جز یک تماشاچی و وظیفه ای نداشت. وقتی کشور را ترک می گفت، ضعف او به حد اعلائی خود رسیده بود که حتی توانائی آن را نداشت که دوستان و همکاران سابق را که زندانی کرده بود نجات بدهد. حتی در مراکش هم از گفتگو با ژنرال هایش خودداری می کرد.



(مایکل لدین) و (ویلیام لوئیس) در کتاب سقوط چنین می

نویسند:

سلسله پادشاهی پهلوی وسیله یک قزاق مقتدر به وجود آمد و با ضعف پسرش خاتمه یافت. رضاشاه دیکتاتور بود و در مدت سلطنتش دست به یک سلسله کارهای اساسی زد. او توانست روحانیون بزرگ شیعه را از صحنه خارج کرده و از نفوذ و قدرت آنها در دستگاهها

بکاهد. رضاشاه درسرکوبی مخالفین و قدرت طلبان داخلی موفق شد ولی درمقابله بانبروهای بیگانه عاجز ماند. این مرد عامی فاقد ژرف نگری درمسائل اجتماعی بود و درمبارزه جز تحکیم قدرت خودبه هیچ چیز نمی اندیشید. مردی خشن وفاقد هرگونه ظرافت و انعطاف سیاسی بود. او درمقام پادشاهی هم یک زندگی سربازی داشت و اونیفورم ساده نظامی را برهلباس دیگری ترجیح می داد. همیشه روی زمین می خوابید. حتی خوردن غذاهای سربازی را برغذاهای دیگر ترجیح می داد. هروقت ازسربازخانه ها دیدن می کرد بااشتها ازغذاهای سربازها می خورد و لذت می برد.

رضاشاه می خواست ولیعهد هم مثل او خشن و جدی باریاید. به همین جهت اورابه مدرسه نظام فرستاد ولی وقتی به سلطنت رسید خیلی جوان و ناتوان بود. محمدرضاشاه در ۱۴ سال اول سلطنت فاقد قدرت و اختیاربود ولی ۲۳ سال با اختیارات یک سلطان مستبد و مطلق العنان برایران حکومت کرد.

چهارده سال اول سلطنتش از متشنج ترین ادوارحیات سیاسی ایران بود. قوام و رزم آرا و مصدق قصدبرکناری اوراداشتند. شاه که از مقاصد قوام مطلع بود پشت پرده علیه او توطئه می کرد. باسقوط قوام نقشه جمهوری او بهم خورد. شاه تحت تأثیر فشارهای داخلی و خارجی رزم آرا را نخست وزیرکرد. بدون تردید صدورفرمان نخست وزیری رزم آرا، علیرغم میل شاه بود. زیرا یکی شدن دولت و ارتش برای او خطر بزرگی بود. به علت سازش رزم آرا با روسها وانگلیسها خطر او از قوام جدی تربود. معلوم نیست که رزم آرا می خواست رژیم را جمهوری کند یا رژیم سلطنتی را حفظ کرده و قدرت را داشته باشد. حتی گفته می شد می خواهد شاه را خلع کرده برادر او را به صورت شاه تشریفاتی نگه دارد. فدائیان اسلام رزم آرا را کشتند، ولی شاه راضی به نظر می رسید زیرا بزرگترین خطر برای او ازین رفت.

دکتر مصدق شاه را به ضعیف ترین موضع خود ازآغاز سلطنت

به عقب راند. مصدق به خاندان قاجار وابسته بود و عملاً اختیارات شاه را سلب کرد. دوران حکومت مصدق تلخ ترین ایام سلطنت شاه بود.

مصدق با تبعید اشرف موجبات سقوط خود را فراهم ساخت. برای اینکه این زن بازیگر، آرام ننشست و باسیا تماس گرفت و با کمرومیت روزولت برای سقوط مصدق همکاری کرد. شاه در بازگشت ازم با اینکه به صورت فرار رفته بود، خود را شاه انتخابی اعلام داشت. زاهدی که تاج و تخت را نجات داده بود، تصویری کرد تا زمانی که بخواهد نخست وزیر خواهد بود ولی شاه که از هر نخست وزیر مقتدری حتی نجات دهنده خود می ترسید، علیه او هم دست به کار شد تا سرانجام به عنوان سفیر فوق العاده او را به سوی فرستاد. دولتهای اقبال و علم دست نشانگان شاه بودند. دو حزب ملیون و مردم که رقیب هم بودند هر دو از یک چشمه سیراب می شدند. با روی کار آمدن کندی، یکی از مهره های مورد اعتماد آمریکائیا روی کار آمد و کندی دکترامینی را نخست وزیری شایسته و لایق نامید. شاه درسفر به آمریکا به کندی قبولاند هرکاری که امینی می خواهد پیاده کند خودش بهتر انجام خواهد داد. امینی هم که مرتکب اشتباهاتی شده بود و اصرار در حکومت بدون مجلس داشت کنار رفت ولی برنامه اصلاحات مورد حمایت آمریکائیا از جمله اصلاحات ارضی ادامه یافت. شاه با نگر داشتن ارسنجانی که مبتکر اصلاحات ارضی بود برنامه (انقلاب سفید) را پیش کشید. با این که برنامه موفقیتی بود، ولی از اعماق جامعه حرکت مخالفی از شهر مذهبی قم آغاز شد که سرانجام به دوران رژیم سلطنتی در ایران پایان بخشید. شاه به مقابله با این رهبر مذهبی پرداخت و او را به تبعید فرستاد.

با کشته شدن منصور و نخست وزیری هویدا که در خدمتگذاری و فرمانبرداری از همه پیشینیان به جلو افتاد، شاه در اوج قدرت قرار گرفت. زیرا دولت مطیع، پارلمان فاقد اختیار، مطبوعات تحت

فشار و سانسور بودند. ساواک هم با اختیار کامل جلوی مخالفین را می گرفت. جشن های شاهنشاهی را می توان نقطه عطفی در تاریخ سلطنت شاه دانست و هم آن را باید آغاز سقوط رژیم سلطنتی به شمار آورد. شاه و اطرافیانش به جای این که در فکر اساسی و محکمی برای جامعه ایرانی باشند بیشتر سرگرم کارهای نمایشی بودند. شاه می خواست روش پدرش را پیش گیرد در حالی که نه خود او توانائی و جسارت ذاتی پدر را داشت و نه زمان بادوره سلطنت پدرش قابل تطبیق بود. شاه هنگام خطر، اعتماد به نفس را ازدست می داد. چون نمی خواست کسی را شریک قدرت بکند در سال های آخر سلطنت تقریباً تنها مانده بود، زیرامشاورین و اطرافیانش عده ای مطیع و متملق بودند.



هولمز سفیر سابق آمریکا در ایران می نویسد: (همه رهبران کشورها مردان تنهائی هستند. ولی شاه ایران یکی از تنهاترین آنهاست) او مشاورین خوب و صدیق نداشت، آنها به خاطر سوءظن او درباره مقاصد جاه طلبانه دیگران بود. به تدریج افراد لایق و کاردان از اطرافش پراکنده شدند. در موقع قیام خمینی در ۱۵ خرداد شاه قصد عقب نشینی داشت ولی علم خواهان شدت عمل بود که مسئولیت را پذیرفت و حتی خمینی را بازداشت کرد. در سال ۵۷ وقتی خمینی قیام کرد دیگر علم مرده بود. شاه در اطرافش جز فرح و اشرف واردشیر کسی را نداشت. تازه اردشیر هم از اعتماد کامل برخوردار نبود. یکی از دلایل شکست شاه وابستگی ارتش به شخص او بود که با رفتن او یکپارچگی خود را ازدست داد و متلاشی شد.

ضعفهای درونی شاه را می توان یکی از مهمترین عوامل سقوط رژیم دانست. بدون شك هر رژیمی که در برابر شورش و انقلاب عقب نشینی کند متلاشی می گردد. شاه چون مرگ خود را نزدیک می دید از خشونت پرهیز می داشت. حتی نتوانست تخت لرزان سلطنت را به پسر خود تحویل بدهد.

رابرت گراهام انگلیسی در کتاب خود (سراب قدرت) درباره شاهان پهلوی چنین می نویسد:

به طور کلی رضاشاه هنگام نیل به قدرت به شدت تحت تأثیر مصطفی کمال (آتاتورک) قرار گرفته و می خواست ایران را جمهوری کند. ولی در مهر ۱۳۰۴ به دوران سلطنت ۱۵۰ ساله قاجار که فقط يك یادونفر از پادشاهانش به مرگ طبیعی تخت خود را ترک کرده بودند، پایان داد. کلمه (پهلوی) نام زبان (پارت) ها بود که پس از تسلط اسکندر بر ایران حکمروائی کرده بودند. رضاشاه از این جهت پهلوی را انتخاب کرد تا در مقابل قاجار که از ترکها بودند نژاد اصیل ایرانی را به اثبات برساند. با این که رضاشاه آتاتورک را سرمشق قرارداده بود نتوانست مثل او ایران را غیر مذهبی کند. عدم تمایل و یا عدم توانائی او در از میان بردن نیروی مرتجع مذهبی برای پسرش مشکلات زیادی به وجود آورد که موجب خطر عظیمی شد. محمدرضاشاه می نویسد که یکی از اشتباهات پدرم این بود که از چهره های مشخص چاکرمنشی محاصره شده بود. او از پدرش موجودی پیچیده تربود. پدرش سختگیری و اراده اش را به او تحمیل می کرد. مثل ازدواج با فوزیه که اصلاً او را ندیده بود. در کودکی مریض حال بود و بیماری و نفوذ پدر، از او جوان مصممی ساخت تا آخرین حدممکن. نسبت به قد خود عقده داشت و کفشهای پاشنه بلند می پوشید. از بسیاری جهات نقطه مقابل پدرش بود. در مقابل شیوه خشن و آمرانه پدر خجول بود و لحن ملایمی داشت. رضاشاه دیدزمینی داشت و پسرش مدعی بود خواب نماشده است. رضاشاه خود را وطن پرست می دانست و پسرش می خواست به سلطنت جنبه الهی بدهد. محمدرضاشاه برخلاف پدرش تحصیلات عالی داشت و اولین پادشاه ایران است که در خارج تحصیل کرده بود و همین امر چشم او را به دنیای جدید باز کرده بود و نسبت به تمدن و فرهنگ غرب مجذوبیت خاصی داشت، توأم با افراط

دروطن پرستی و ارزش سنت های ملی... شاه می کوشید که ایران وارد جرگه کشورهای پیشرفته بشود. او نقش خود کامه را به صورت ترکیبی از نقش پدران، انقلابی و رهبر میهن تصور کرده بود. او می گفت درامانقلاب رهبر ملت نقش حیاتی دارد. یک رهبرقوی و روشنفکر بادرک کامل شرایط موجود، مفهوم انقلاب رادرمغز خود ایجاد کرده و آن را به مردم منتقل می ساخت و آنگاه به پیاده کردن آن می پرداخت. شاه نقش فرمانده و رهبر رادارد واین نوع شاهان همیشه از پشتیبانی مستقیم مردم برخوردار شده اند. برائرفلسفه انقلاب ایران (شاه و ملت) دوقدرت برتراند و اجازه نمی دهند که دررابطه مستقیم آنها هیچ واسطه ای دخالت کند، واین دو باهم بقای ایران را تضمین می کنند. شاه فقط رهبر سیاسی ملت نیست، بلکه معلم و رهبر روحانی ملت هم هست که هم کارهای اصلاحی و عمرانی می کند و هم روح وفکر وقلب مردم را هدایت می نماید که البته این فلسفه هیچ ربطی به نقش شاه، درقانون اساسی ۱۹۰۶ ندارد. شاه سخن ران خیلی خوبی نبود وبریده بریده سخن می گفت.

بحران آذربایجان شاه را دراردوی ضدشوروی قرارداد و با انگلستان و آمریکا متحدساخت. او اکثر زندانیان سیاسی را مارکسیست می دانست. مصدق باتجربه ترین مرد سیاسی ایران بود. در ۷۰ سالگی به نخست وزیری رسید و شاه قدرت مخالفت بااورا نداشت و باتمام نفوذی که اشرف درشاه داشت اوراتبعیدکرد. مصدق می خواست طرفداران شاه را ازارتش اخراج کند. واقعه ۲۸ مرداد ترکیبی ازنیروهای وفادار به شاه و کمک سیا بود که با توزیع پول بین اشخاص ایجاد گردید. اشتباه مصدق این بود که تصور می کرد آمریکائیا از او وملی شدن نفت حمایت می کنند، درحالی که آنها ازترس نفوذ کمونیستها با کمک انگلیسیها برای ساقط کردن مصدق اقدام کردند. با اینکه کرومیت روزولت نقش سیارا درواقعه ۲۸ مرداد منتشرساخت ولی شاه سقوط مصدق را عکس العمل

خودساخته طرفداران پهلوی قلمداد می کرد.

کسانی که در واقعه ۲۸ مرداد به شاه کمک کردند، پاداش گرفتند. نصیری ارتشبد و رئیس ساواک شد. خاتم خلبان شاه به مقام ارتشبدی و فرماندهی نیروی هوایی و دامادی شاه رسید. امیر هوشنگ دولو که آن موقع درپاریس بود و پول هایش را در اختیار شاه گذاشت انحصارخوایاری را در اروپا داشت. سرشاپور ریپورتر به خاطر سازمان دادن فعالیت های سیاسی پای مهمی در تجارت ایران شد، یک حق الزحمه یک میلیون لیره ای در معاملات تانکهای چیفتن به او رسید. زاهدی سپهبد و نخست وزیر ایران شد. با این که نخست وزیر وفاداری بود، به علت قدرتمند شدن، محترمانه درژنو مقیم شد. بختیار سپهبد و رئیس ساواک شد ولی چون خیالهایی در سر می پروراند، به اروپا رفت و از آنجا عازم عراق گردید و برای حمله به ایران آماده می شد که توسط ساواک کشته شد. دکتر امینی که به علت فشار آمریکاییها روی کار آمد و شاه از او خوشش نمی آمد، به صورتی برکنار شد، او آخرین نخست وزیری بود که جزئی قدرت داشت. شاه روحانیون را تحت مراقبت داشت و به سرکوبی قدرت بازار پرداخت ولی آنها سلاح آتشی در دست داشتند که خمینی بود و با تبعید، جاده او هموار گردید. انقلاب سفید در حقیقت شروع سلطنت مستبده شاه بود، ولی بدون شک این اصلاحات مورد لزوم بود. شاه گفته بود دیکتاتورهای کمونیست فقط اجازه می دهند یک حزب وجود داشته باشد و هر کس سعی کند حزب دیگری به وجود آورد و یا علیه حزب حاکم حرف بزند در معرض نابودی است در حالی که خود او در سال ۱۹۷۵ سیستم تک حزبی را به وجود آورد. شاه از دو حزب وفادار خسته شده بود و می ترسید که مبادا از یکی از آنها به عنوان پایه ای برای مخالفت با او استفاده شود.

شاه درباره مصدق می نویسد او از خانواده قاچار بود و با به قدرت رسیدن پدرم هم مخالف بود. سیاستش بی اعتبار کردن

سلسله پهلوی بود. منتها به آرامی روزی يك ميليتر پیشرفت می کرد تا این سلسله را مضمحل سازد. قبل از سانحه ارتشبدخاتم تصویری رفت اگر برای شاه اتفاقی بیفتد او ارتش را تحت کنترل خواهد داشت. او نظامی به وجود آورده بود که هم می توانست حکومت کند و هم براریکه قدرت باقی بماند. قانون اساسی در عمل به صورت مرجعی برای مواردی که به کار شاه می خورد مورد استفاده قرار می گرفت. تمایز اختیارات شاه و قوای مجریه و قضائیه و مقننه به صورت مبهم درآمده و همه اینها مجموعه ای از قدرت اجرایی شاه بودند و همه تصمیمات توسط فرامین شاه ابلاغ می شد.

دستگاه سلطنت تنها نهاد موجود مملکت بود که همه قدرتها در اطراف آن می چرخید، بدون این که هیچ کنترلی با قدرت موازنه رسمی وجود داشته باشد. تنها علاقه شاه به حفظ تاج و تخت بود و علاقه مقامات به مشاغل و امتیازات، به همین جهت همه به شاه متکی بودند. در تمام موارد عنصر ثابت، ارتباط مستقیم باشاه بود. شاه درباره نظام حکومتی اش می گوید: یکی از اشتباهات پدرم این بود که به دایره محدودی از مشاوران متکی بود. آنهایی که از پدرم می ترسیدند، به جای حقیقت به او تملق می گفتند و فساد ناپذیر هم نبودند. روش کار من کاملاً متفاوت است. می دانم که مشاورین هر اندازه قابل باشند معهذا منافع ملت را تحت الشعاع منافع خود قرار می دهند. بنا براین به کانالهای اداری و دسترسی داشتن به مسیرهای مختلف به شدت معتقدم.

در زمان قدرت شاه، نخست وزیر دستورات شاه را اجرا می کرد و هویدا با اجرای خوب این نقش، طولانی ترین نخست وزیر دوران مشروطیت شد. هویدا به شاه وفادار بود ولی شاه برای نجات خود احتیاج به قربانی داشت که آن وضع برای هویدا پیش آمد. در سال ۵۵ بودجه نخست وزیری ۱۴۰ میلیون دلار بود که قسمت اعظمش برای مخارج جاری و پرداخت به افراد و سازمانهای تحت نفوذ یا

مورد لطف نخست وزیر بود. هویدا کنار گذاشته شد که آزادخواهی ایران به حکومت کارتر ثابت شود. در واقع یکی از دلایل تأسیس حزب رستاخیز کاستن نفوذ هویدا بود. هیئت وزیران هیچگونه تصمیمی اتخاذ نمی کرد، مگر آنکه قبلاً توسط شاه و نخست وزیر مورد مذاکره قرار گرفته باشد. حداکثر کارکابینه این بود که برای پیدا کردن راههای پیاده کردن تصمیمات شاه بایکدیگر مشورت کنند. هویدا همه مذاکرات را تحت نفوذ قرار می داد.

مجلسین در انتخاب نخست وزیر و وزراء نقشی نداشتند. اخراج يك وزیر نشانه ضعف نخست وزیر در حکومت شاه تلقی می شد. وزراء پیش از نخست وزیر يك كالای دوریختنی بودند. وزراء افکار خود را کنترل می کردند و سعی شان این بود که نظر شاه را جلب کنند و غیر از شاه تکیه گاهی نداشتند. مدیرعامل شرکت نفت و رئیس سازمان اتمی مستقیماً به شاه گزارش می دادند نه به هیئت وزیران. اداره اموراتش و سیاست خارجی باشاه بود.

ایجاد حزب رستاخیز به سیستم حزبی غرب در ایران پایان داد و شاه می خواست که در سیستم حکومتی او حزب عنصر مهمی در رابطه بین او و ملت باشد ولی در عمل این حزب دنباله اجرایی قدرت حاکم شد. رهبران جناحهای حزب آموزگار و انصاری دورقیب نخست وزیری در کنار هویدا بودند. این حزب مخلوق شاه بود و مرگ و زندگی اش بستگی به میل او داشت. قوه قضائیه به طور کامل در قوه مجریه ادغام شده بود و شعاع عمل قوه قضائیه با گسترش دادگاههای نظامی و اختصاصی محدود شده بود. دربار و بازوی اجرایی اش دفتر مخصوص، ازجهاتی مثل دفتر رئیس جمهور آمریکا در کاخ سفید عمل می کرد. به همین جهت دربار خیلی قدرتمند بود. وزیر دربار همردیف نخست وزیر بود. بودجه دربار در سال ۷۷- ۱۹۷۶ حدود ۴۰ میلیون دلار بود ولی قسمتی از هزینه ها به حساب سازمانهای دولتی پرداخت می شد. علم وزیر دربار تنها فرد خارج از خانواده سلطنت بود که قدرت اظهار

نظردر برابر شاه را داشت. فرح پهلوی هم بی پرده باشاه صحبت می کرد. اشرف پهلوی یکی از مهره های اصلی حکومت شاه بود. اورا زیرک ترین فرد خاندان پهلوی می دانند، نقش مهمی در تحکیم سلطنت ایران داشت. مقامات رسمی که به خاطر مصالح سیاسی برکنار می شدند، در دفتر مخصوص اشرف جمع می شدند. این دفتر آن قدر وزنه های سنگین دولتی را در خود جای داده بود که به (گورستان فیلها) معروف شده بود. از سازمان های مخلوق شاه که خلاف قانون اساسی هم بود، می توان سازمان بازرسی شاهنشاهی را نام برد که نه به مجلس و نه به دولت و نه به ساواک و نه به هیچ نهاد دیگری گزارش نمی داد. فقط شاه را می شناخت. صلاحیت این سازمان به حدی بود که حتی ساواک را هم دربر می گرفت. در تمام مدت فقط دورتیس داشت (سپهبد یزدان پناه - ارتشبد فردوست) که هر دو از نظامیان نزدیک به شاه بودند. بودجه اش سالی ۸ میلیون دلار بود. فردوست خیلی به شاه نزدیک بود. این سازمان حتی فعالیت های افراد خاندان سلطنت را هم زیر نظر داشت. در سال ۱۹۷۶ شاه کمیسیون شاهنشاهی را تشکیل داد که هویدا آن را قوی ترین بازوی اجرائی نامید. تشکیل این کمیسیون تغییر جهت مهمی در سیاست شاه بود. این کمیسیون نشانه بازوی برطبیعت سیستم حکومت شاه بود که در آن، مجلس ندیده گرفته می شد. قدرت کمیسیون صرفاً از شخص شاه بود که مقامات عالیرتبه بازرسی شاهنشاهی و ساواک و ارتش در آن شرکت می کردند.

در ۲۰ سال گذشته سازمان های امنیتی ستون اصلی نظام حکومتی شاه بودند و نیروهای مسلح آخرین تضمین کننده این قدرت. این نیروها چشم و گوش شاه و درموردی مشت آهنین شاه بودند.

شاه می خواست جامعه ای بیافریند که همه طبقات در آن از وضع موجود راضی باشند تا انتقال قدرت به پسر و جانشینش به

راحتی صورت گیرد. با افزایش درآمد نفت فرصت بی سابقه ای به دست آمده بود تا بتواند موقعیت خود را بیشتر تحکیم بخشد. این برای اولین بار بود که امکانات مالی لازم برای رضایت همه طبقات جامعه به دست آمده بود ولی بابرگزیدن هدف رشد بالا و دست کم گرفتن قدرت جذب درآمدهای اضافی، خطائی بزرگ پیش آمد. یعنی پیدایش تورم وارداتی و داخلی، بابالارفتن دستمزدها و هزینه های تولید، کمبودها، تنگناها، کمکهای وسیع به خارج، عدم کارائی عمومی و حیف و میل زیاده از حد، نتایج زیانباری داشت. مملکت بر اثر واردکردن دستگاههای بسیار پیچیده و پیشرفته صنعتی بارگرانی از هزینه تعمیرات و نگاهداری را بردوش گرفت. اولویت بخش نظامی و صنایع اتمی قسمت مهمی از درآمد ایران را بلعید. کشاورزی تا حدودی فدای صنعت شد.

مخالفین شاه از خودکامگی او می نالیدند. درحالی که درتمام تاریخ شاهنشاهی ایران سنت آزادیخواهی بسیار نادر است. درمشروطیت هم، ایران دچار سلطنت استبدادی شد. مصدق هم مجلسین را منحل کرد و اختیارات گرفت و نوعی حکومت نظامی به وجود آورد. محمدرضاشاه پیش از هرشاهی روی ارتش توجه داشت. ازنیروهای مسلح خواسته می شد که نقش دوگانه ضمانت استقلال کشور و تضمین قدرت شاه را بازی کنند. نیروهای مسلح کلید اصلی تمدن بزرگ بودند. شاه درمورد عظمت کشور و استقلال ایران نظری شبیه نظر (دوگل) داشت. نیروهای نظامی مملکت منعکس کننده موقعیت کشور دردنیا می باشد. اموردفاعی و نیروهای مسلح قسمت اعظم وقت شاه را می گرفت. او می گفت اگرشاه فرمانده کل قوا نباشد، همه چیز ممکن است اتفاق بیفتد. بودجه نظامی کمتر از ۲۳ درصد بودجه کشور نبود و تا ۳۵ درصد هم می رسید. درماه مه ۱۹۷۰ یک کمیسیون سازمان ملل اعلام کرد بحرینی ها استقلال می خواهند و شاه می دانست که حضور نظامی بریتانیا دراین جزیره مانع دستیابی ایران به مورداعایش می باشد واین امر

که به بحرین استقلال داده شود غرور ملی ایرانیان را جریحه دار می سازد. اما در سال ۱۳۴۷ وقتی بریتانیا تصمیم گرفت به نقش نظامی خود در خلیج فارس خاتمه دهد، در همان شبی که نیروهای انگلیسی منطقه را ترک می گفتند، نیروهای ایران سه جزیره کوچک تنگه هرمز (تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی) را به تصرف درآورده و شاه می خواست شکست بحرین را جبران کند. تصرف این جزایر موجب ترور حاکم شارجه شد که باشاه ایران همکاری کرد و همسایه های عرب ایران به علت ترس از گسترش جاه طلبی شاه به حالت تدافعی درآمدند. حکومت بریتانیا اذنیات حکومت ایران آگاه بود و آنها را تأیید می کرد. کمک های نیکسون و کیسینجر در این مورد خیلی اهمیت داشت. ژنرال ویلیامسون آمریکائی گفت: شاه ایران انتظار داشت به جزسلاح های اتمی هرچیز دیگری را که می خواهد از آمریکا بگیرد.

برای تقویت نقش جدید ایران در منطقه از شاه خواسته شد که بایک سیستم الکترونیکی اطلاعاتی عملیات همسایگانیش و به خصوص آزمایش موشکهای شوروی را کنترل کند که هزینه آن حدود ۸۵۰ هزار دلار بود. نیکسون خوشحال بود که با پول ایران این کار را انجام داده است. پلیس امنیتی ایران معتقد بود که کشته شدن سه تن آمریکائی که در نصب این تأسیسات دست داشتند نشانه عدم رضایت شورویها بود. خریدسلاحهای پیچیده از آمریکا موجب شد که تا سال ۱۹۷۶ حدود ۲۴ هزار آمریکائی در ارتش ایران خدمت کنند که احتمال داده می شد به ۶۰ هزار نفر هم برسند. توجه دائمی شاه به وفادار نگاه داشتن نیروهای مسلح موجب شده بود که او سه نیرو را از یکدیگر جدا نگاه بدارد. ارتباط آنها فقط از طریق شاه بود. بستگان شاه در سمت استراتژیکی بودند. ارتشبدخاتم شوهرخواهرشاه فرمانده نیروی هوائی بود و در صورت مرگ شاه او کسی بود که وفاداری نیروهای مسلح را به ولیعهد جلب می کرد. یکی از چهره های مهم نیروی دریائی ایران شهریار شفیق، خواهرزاده

شاه بود که درکالج (دارتموت) شمشیر افتخار گرفته بود. شاه وضعی به وجود آورده بود که فرماندهان نیروها فقط با او سروکارداشته باشند. امکان نداشت که گروهی درارتش بتوانند بایکدیگر جمع شوند زیرا عوامل امنیتی گزارش می دادند. نیروهای ضربتی ارتش و گروهی که از همه بهتر مسلح شده بودند گاردشاهنشاهی بود که وظیفه آنها حفظ شخص شاه بود. افسران ارشد مزایای زیادی داشتند. هیچکس از درجات پائین تراز سرهنگی حق ملاقات باخارجیها رانداشت به خصوص وابسته های نظامی را. حتی ژنرال ها درمیهمانیهای دیپلماتیک حاضر نمی شدند. درنتیجه ایران به طور هزینه سرانه چهاربرابر ترکیه خرج اموردفاعی می کرد و حال آنکه نیروهای دفاعی اش ۳۰ درصد کمتر از ترکیه بود. همین روشها موجب گردید که ناراضیها خواستار تغییر رژیم شدند. هیچ تغییر انقلابی درایران قابل ایجاد نبود، مگر این که جامعه مذهبی از آن پشتیبانی کند. باوجود همه این اقدامات درایران ثابت شد که خاموش کردن اعتراضات مذهبی از همه مشکلتر است.



مجله تایم چنین نوشت:

شاه ایران یک صد میلیون دلار خرج جشنهای شاهنشاهی کرد. چرا که می خواست اصل و نسب گمنام خود را از خاطره هاپبرد. به همین جهت خود را به زنجیر سلاطین ۲۵ قرن گذشته پیوند داد. وقتی نمایش بزرگ تخت جمشید رافراهم ساخت، هیچکس فکر نمی کرد که تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی به محمدرضاشاه پهلوی ختم می گردد.



فریدون هویدا نوشت که: (شاه ذاتاً ضعیف بود ولی ماسک قدرت به چهره داشت). شاه عاشق افکار و اسپریندارهای خود بود و خود را موجودی برتر از دیگران می شمرد. به همین جهت به

افکاردیگران توجهی نداشت. شاه درمقابل عقاید مخالف نظر خود خشمگین می شد. به همین جهت درسال های آخرسلطنت جز تأیید نظریات او چیزی باقی نمانده بود.

شاه حتی دربارهٔ تأسیس حزب رستاخیز باهویدا نخست وزیرخود هم مشورت نکرد. آنچه بیش از هرچیز شاه را مغرور ساخته بود درآمدروز افزون نفت بود که تا سال ۱۹۷۸ قریب ۳۶ میلیارد دلار آن صرف خرید اسلحه شد و حال آنکه اکثردهات ایران که بیش از ۶۶ هزارقریه بود، راه و آب لوله کشی نداشت.

شاه روزی ۱۵ ساعت کار می کرد. رؤیاهای شاه درماههای آخر سلطنتش به کابوس مبدل شد که تادم مرگ دست ازسراو برداشت.



روزنامهٔ لوموند چنین نوشت:

شاه خیلی تیزهوش بود ولی دچار خود بزرگ بینی گردید. ازاین که اصل و نسبی نداشت رنج می برد. با این که می خواست خودرا شجاع و نترس نشان بدهد، دچار ترس و وسوسهٔ دائمی بود.

خودشاه می نویسد (یک نگاه خشم آورپدرم کافی بود که وحشت مرگ برمن مستولی شود). عکسها نشان می هد که او پسری لاغر و نحیف با چشمانی غمگین و وحشت زده درکنار پدری تنومند و قوی هیکل، باقدی حدود ۲ متر و نگاههای تیز و رعب آور قرارداداشت که به هیچوجه این دو قابل مقایسه نبودند.

رضاشاه که با شجاعت و قدرت و با گذشت ازجان به دنبال محرومیت های فراوان به سلطنت رسیده بود می خواست پسرا هم شجاع و دلیر باریاورد و شرط شجاعت و مردبودن را درتحمل مشقات و انضباط سربازی می دانست به همین جهت او را به سربازخانه فرستاد. فشار ومحرومیتی که درنظام و هنگام تحصیل درسویس به او تحمیل شد درنتیجه او را گوشه گیر و اسیر اوهام و خیالات به بارآورد. او حتی حق انتخاب همسر را نداشت و اجباراً به ازدواج بافوزیه که تصمیم پدرش بود تن درداد. ازدواجی که

هرگز توأم باعشق نبود و خیلی زود ازهم گسست. باتبعید پدر تکیه گاه خودراازدست داد. محمدرضاشاه درجلب رسانه های گروهی غرب مهارت کامل داشت وغالباً تسلط او رابرمسائل بین المللی تأیید می نمودند. او با هرگروهی ازشرق و غرب و شمال وجنوب می دانست چگونه و با چه زبانی صحبت کند و درلابلای آن پیشرفت های سریع ایران و برنامه های تمدن بزرگ رابه رخ بکشد. او می خواست به زودی ایران را پنجمین قدرت جهان بسازد. درسالهای آخرسلطنت باید گفت مهارت او درسیاست های خارجی علیرغم نارضایتی درداخل، اورا حفظ کرد. متأسفانه این بازیگر ماهر بین المللی، به افکار عمومی ملت خود بی اعتناء بود. به مطبوعات و رسانه های گروهی داخل توجهی نداشت. بااینکه درمسائل جهان تبحر زیادی داشت مسائل ایران را خوب نمی شناخت. وقتی فریاد مرگ برشاه راشنید متوجه وضع داخلی شد و درصدد ترمیم برآمد که دیگر دیرشده بود.



باری روین می نویسد: درفوریه سال ۱۹۵۰ شاه علی منصوررا که شخصیت خوشنامی نبود به نخست وزیری برگزید. این انتخاب برای آمریکائیا نومید کننده بود و نشان می داد که شاه برای انجام اصلاحاتی که آمریکائیا انتظاردارند آمادگی یا تمایل ندارد. منصور درمجلس هم موقعیت خوبی نداشت و برای جلب پشتیبانی یکی از نمایندگان که پزشك خصوصی سفیرآمریکا هم بود واسطه ای فرستاد و ازاو پرسیده بود که برای پشتیبانی ازدولتش چقدرازاو می خواهد؟ دريك گزارش رسمی وزارت خارجه آمریکا نوشته شده که بااین وضع، زمان سقوط ایران چندان دورنیست. سرانجام شاه ناچارشد رزم آرا را بیاورد. او نه سیاستمدار قابل بود و نه برنامه مدونی داشت و نه از اعتماد و پشتیبانی افکارعمومی برخورداربود. به علاوه مخالفت باطنی شاه هم مانع موفقیت او بود. شاه به همان دلایل که با قوام نظرمساعدی نداشت بعداً بامصدق و امینی هم

از در مخالفت درآمد و نمی توانست با رزم آرا هم موافق باشد. زیرا هر نخست وزیر قوی و با شخصیتی را خطری برای قدرت سیاسی خود و حتی تهدیدی برای تاج و تخت می دانست. به همین جهت اشخاص ضعیف را می آورد که سرانجام قربانی همین بله قربان گوها شد.



در تاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۳۹ (۲ ژانویه ۱۹۶۱) یک هیئت برجسته فرانسوی که برای انتخاب بزرگترین رهبران جهان در عصر حاضر به مطالعه پرداخته بود، ژنرال دوگل و جان کندی و محمدرضا پهلوی را به عنوان برجسته ترین رهبران معرفی نمود. هیئت داوران عبارت بودند: از شاپان دلماس رئیس مجلس فرانسه - آندره مالرو نویسنده معروف و وزیر روابط فرهنگی فرانسه - ارنست همینگوی نویسنده آمریکائی و چند شخصیت دیگر...



تی - ان - کول سفیر سابق هندوستان در ایران، در کتابی تحت عنوان (خاطرات فاش شدنی و نشدنی) می نویسد: نهر و نخست وزیر هند به دعوت شاه ایران در کاخ سلطنتی حضور می یابد. سربازان تفنگ به دست در اطراف کاخ مراقب بودند. این اقدامات مبالغه آمیز توجه نهر و را جلب کرد و موجب ناراحتی و برآشفته گی وی گردید. در چشم های نهر و آثار انزجار و خشم رامی خواندم. علت را پرسیدم گفت شاه حتی در محوطه کاخ فرودگاهی ساخته که عنداللزوم بتواند با هلیکوپتر کاخ را ترک کند.

پس از ناهار برای گردش در درون اتومبیلی که شیشه های آن بسته بود همراه اسکورت مفصلی به سوی شهر حرکت کردیم. کنار نهر و نشسته بودم که ناگهان از جا در رفت و با حال خشم به راننده دستور داد توقف کند و افزود حاضر نیست در اتومبیلی باشیشه های بسته در شهر حرکت کند. بانظر سفیر ایران در هند مشفق کاظمی، راننده کروک اتومبیل را بالا کشید. نهر و خوشحال شد و گفت

هرچه می توانید با سرعت حرکت کند که از اسکورت دوربماند. نهرو دست های خود را برای تظاهرکنندگان تکان می داد. گفته شد که بعداً راننده و پلیس اسکورت مورد تنبیه ساواک قرار گرفتند.

روز بعد نهرو به ایراد سخنرانی دراستادیومی پرداخت. هرچند شاه از این سخنرانی خرسند به نظر نمی رسید، ولی نمی خواست خلاف میل نهرو عمل کند. نهرو همچنین اشعاری را به زبان فارسی خواند که موجب شور و شغف حاضرین شد. در مراسم اعطای دکترای افتخاری دردانشگاه نیز حدود یک ساعت سخن گفت که به فارسی ترجمه شد. در ضیافت شامی که در سفارت هند ترتیب داده شد، حدود ۱۵۰ نفر از شخصیت های داخلی و خارجی شرکت داشتند. پس از شام نهرو بازوی چپ خود را روی شانه آشپز سفارت در مقام ابراز محبت گذاشت و این خود موجب تجلیل از شخصیت نهرو شد. ایرانیان با خود می گفتند آیا شاه هیچوقت با آشپز خود این رفتار را داشته است؟

کول می نویسد: لردمونت باتن، نایب السلطنه سابق هند نیز به اوضاع ایران بدبین بود و می گفت: عده ای متعلق شاه را احاطه کرده اند. عدم رضایت در ایران، مثل کوه آتشفشان می باشد که روزی خواه ناخواه منفجر خواهد شد. کول می نویسد: به دولت متبوع خود گزارش داده ام که تصور نمی کند فرزند شاه بتواند براریکه سلطنت بنشیند. زیرا مونت باتن عقیده داشت که شمارش معکوس سلطنت شاه شروع شده است.

روزی که مونت باتن از ایران رفت، وزیر خارجه ایران عباس آرام مرا خواست و گفت آیا مونت باتن نظریاتی علیه شاه ایران به او (کول سفیر هند) اظهار داشته است؟ به وزیر خارجه گفتم گفتگوی محرمانه داشته ایم که مجاز نیستم آن را فاش کنم. بعداً آگاه شدم که مونت باتن از این که وزیر خارجه ایران از گفتگوی من و او آگاه شده در محظور قرار گرفته است.



اسماعیل راین در کتاب (هفت سال در زندان آریامهر) می نویسد: سلدن چین سفیر آمریکا در ایران که بعد از ۲۸ مرداد در ایران اشتغال داشت مرتب علیه شاه به آمریکا گزارش می داد. هنگامی که مانور دریائی در جنوب برگذاری شد، در مقابل شاه به طوری می ایستد که پاهایش را گشاد گذارده و دستهایش را از پشت بهم حلقه زده بود. دیوار حضور شاه پاهای خود را روی هم انداخته و بی اعتنا به شاه روی صندلی نشست. عکس این منظره به تحریک علی دشتی روی مجله روشنفکر چاپ شد و شاه آن مجله را به واشنگتن فرستاد و تقاضای احضار سفیر را کرد که چنین شد و به جای او جرج آلن به ایران آمد.



ویلیام شاکراس می نویسد: وقتی شاه به قرارداد نفتی با کنسرسیوم خاتمه داد، پس از پایان جنگ اعراب و اسرائیل بهای نفت را بانقش زیرکانه خود در اوپک حدود ۴۰۰ درصد افزایش داد و شاه در مقابل حملات روزنامه های غربی گفت: (هیچکس نمی تواند نظرش را به ما دیکته کند. هیچکس نمی تواند انگشتش را روی ما بلند کند. چون ما هم انگشت خود را بلند خواهیم کرد. از نفت می توان حدود ۷۰ هزار کالا از جمله مواد پتروشیمی و داروئی به دست آورد بنابراین افزایش بهای نفت عادلانه و منطقی است و می توان انرژی دیگری جانشین سوخت قرارداد).

با سازیرشدن درآمد نفتی به ایران هویدا گفت: ایران تا ۳۰ سال دیگر از ژاپن جلو خواهد افتاد و در سال های آینده بیش از اروپا و شوروی فولاد تولید خواهد کرد. شاه هم گفت: پیش از پایان قرن بیستم ایران تبدیل به یکی از ۵ کشور بزرگ صنعتی جهان خواهد شد و ظرف یک دهه به پای آلمان غربی خواهد رسید. حتی ظرف ۲۵ سال آینده از کشورهای اروپای غربی پیشی خواهیم گرفت.

با قرارداد منعقد بین هنری کیسینجر و هوشنگ انصاری

در سال ۱۹۷۵ حجم بازرگانی غیرنفتی بین دو کشور، به ۱۵ میلیارد دلار افزایش یافت. در سال ۱۹۷۶ شاه سفارش ۱۱ میلیارد دلار اسلحه را به آمریکا داد و بیش از این مقدار از اروپا اسلحه خرید.



دکتر عبده از قول دکتر کاظم زاده وزیر سابق علوم نقل می کند: در سال ۱۳۵۰ در کنفرانس رامسر که موضوع دانشگاهها مطرح بود، شاه خطاب به وزیران چنین گفت: (شما مانند یابو هستید اگر رگاب بزنم خود را از جای می کنید، اگر آرام بمانم از جا حرکت نمی کنید).



شاه در دانشگاه جرج واشنگتن گفت: دلیل و منطق اقدامات ما فقط بر این پایه است که سطح زندگی مردم کشورمان را در چهار چوب آزادیهای فردی و شخصی و ترقی و تعالی روح و فکر آنان بالا ببریم. زیرا با تکنولوژی و پیشرفتهای امروزی مردم باید روز بروز از زندگی بهتری برخوردار شوند و ما به کوشش های خویش در این زمینه ادامه خواهیم داد.



مجله فیگارو در آستانه انقلاب ایران چنین نوشت: شاه از پنجره قصر خود در نیاوران شاهد فریاد خشم و کین مردم با (ندای الله اکبر) بود که از نمک ناشناسی ملتی که می خواست از دوران ملوک الطوائفی به قرن بیست و یکم سوقش دهد متأثر بود. حتی تا آستانه استعفا پیش رفته بود.

شاه پس از ۲۷ سال سلطنت دیگر شاهد بود که سلطنت پهلوی (شکست برداشته) و درهم شکسته است. مخالفین می گفتند فساد غول آسائی خانواده پهلوی را دربر گرفته و بنیاد پهلوی به مؤسسات بساز و بفروشی تبدیل گردیده و پناهگاه طلائی برای همه مشتریان خاندان سلطنت شده است. در خانواده پهلوی يك شخصیت خارق

العاده وجود دارد که خواهر دوقلوی شاه اشرف می باشد که همواره روحیه برادرش راتقویت می کند. اشرف ازپدر سازمان دهی واستبداد و انعطاف ناپذیری را به ارث برده است. او در وقایع انقلاب نیز معتقد به تندروی بود ولی معتکف (نوفل لوشاتو) بانعره های خود بساط خاندان پهلوی را بهم زد و به نام جهادخونین سلطنت پهلوی را واژگون نمود.

جرج بال می نویسد: (شاه حافظ منافع غرب درمنطقه خلیج فارس می باشد).

جرج بال درباره فروش تسلیحات زیاد آمریکا به ایران می نویسد: (مثل این است که ما کلید يك مغازه بزرگ مشروب فروشی را به يك الكلی بدهیم).

درتاریخ آمریکا سابقه ندارد که رئیس جمهوری دستوربدهد که کشوری هرمقدار اسلحه می خواهد به او داده شود. این دستوری بود که نیکسون درباره شاه ایران داده بود. این ضایعه ای برای ایران و آمریکا وشاه شد.

دکترهوشنگ نهاوندی درباره شاه و اداره مملکت چنین نوشته است:

من وظایفی را که به من سپرده شده بود، سعی داشتم خوب اداره کنم تا نام نیک داشته و رضایت شاه و مردم را هم داشته باشم. وظیفه خود می دانستم کاری که به من سپرده شده خوب اداره شود. چون می دانستم که اداره سرنوشت مملکت وحفظ کشور باشاه است. گمان می کنم شاه لاقفل تا اواخر سلطنتش تا حدزیادی هم این کارراکرد. علت این که نتوانستیم درآخرچاره ای بکنیم این بود که فکر می کردیم او بیداراست درحالی که اودیگر بیدارنبود یا نمی گذاشتند بیدارباشد، یا وضع مزاجی اش اجازه نمی داد بیدارباشد، همه این عوامل را باید پهلوی هم گذاشت. به

این ترتیب ما به کسی امید بسته بودیم که دیگر نمی توانست مملکت را اداره کند. شاید علت اصلی سقوط ما هم همین شد. در اواخر سلطنت شاه فقید، یکی دو عامل دیگر هم در ایران وجود داشت که آنها رقابتها و اختلافات سیاسی و خصوصی بود که در داخل نظام حکومتی وجود داشت. رقابتها و کارشکنی های همکاران رژیم در داخل، و وجود مخالفان رژیم در لباس موافق یا منتقد وفادار یا حتی ستون پنجم دشمنان شاه گاهی در بالاترین جایگاهها کار می کردند که بعد از انقلاب دیدیم بسیاری از اینها حتی خصومت شان را با رژیم پیشین نشان دادند ولی مسلماً عوامل خارجی در این باره مهمتر از عوامل داخلی بود.



پینه نخست وزیر اسبق فرانسه به خسرو اقبال گفته بود: (شاه سریشمی است که ارتش را یک پارچه نگه می داند).



شاه در خرداد ۱۳۵۷ به خبرنگار هرالد تریبون گفت: (هیچکس نمی تواند مراسم رنگون سازد. چون از پشتیبانی ۷۰۰ هزار سپاه و حمایت بیشتر کارگران و اکثریت مردم برخوردار هستم).



امیرعباس هویدا به دوستان نزدیک خود چنین گفته است: (موضوع فساد به کرات با اعلیحضرت در میان گذاشته شد. شاه ظاهراً از درک اهمیت اخلاقی و اجتماعی سیاسی از میان بردن فساد عاجز است).



شاه به روزنامه نگاران گفته بود: (با طرح های وسیعی که در همه رشته ها در کشور ما در حال اجراست به خواست خداوند تا ۲۰ سال دیگر ایران به پایه ملل کاملاً مرفعی و مرفه دنیا خواهد رسید و عقب ماندگی سالهای گذشته ما بکلی جبران خواهد شد. در امر صنایع نفت ما قراردادهائی بسته وقوانینی گذرانده ایم که در دنیا

بی سابقه است. ما از گازهای طبیعی که بیشتر از پنجاه سال می سوخت استفاده کامل خواهیم کرد).



شاه در اسفند ۱۳۴۵ گفت: (روزی را پیش بینی می کنیم که شرکت ملی نفت ایران بزرگترین شرکت نفتی دنیا باشد و قادر خواهد بود که نه تنها تفحصات نفتی را انجام دهد، بلکه دست به استخراج نفتی در دنیا بزند و نفت خام یا تصفیه شده را در کشتی های نفتی ایران به بازارهای خارج ببرد و حتی پمپ های بنزین ایرانی در خارج مستقلاً یا با شرکت سایرین تأسیس کند.



در جلد ششم کتاب روابط خارجی آمریکا چنین نوشته شده است:

در ۱۸ نوامبر سال ۱۹۴۹ ملاقاتی بین شاه و آچسن وزیر خارجه آمریکا روی داد. آچسن گفت: تلاش شما در راه به وجود آوردن ارتشی که قادر به مقابله با تهدید نظامی شورویها باشد، علاوه بر اینکه نتیجه بخش نیست، بکلی ایران را از نظر اقتصادی به قدری ضعیف خواهد کرد که زمینه سقوط کشور و شما را بدون حمله نظامی شوروی فراهم خواهد ساخت. بهترین راه جلوگیری از جنگ ایجاد یک ارتش بزرگ نیست، بلکه ایجاد یک زیربنای سالم و محکم اقتصادی و اجتماعی است که موجب خواهد شد مانع تجاوز روسها به ایران بشود. نمونه آن وضع چیانکایسک می باشد که به جای دست زدن به اصلاحات اجتماعی به یک ارتش بزرگ تکیه کرد ولی عدم تعادل اقتصادی، آن ارتش بزرگ را هم آسیب پذیر ساخت. شاه گفت: وضع ایران با چین فرق دارد چیانکایسک از فساد ازپا درآمد ولی در ایران چنین فساد وجود ندارد. شاه طرفدار اصلاحات اجتماعی است ولی از تشکیل یک ارتش نیرومند هم نمی تواند صرف نظر کند، زیرا دیگر حاضر به تحمل یک شکست نظامی نیست.



سردنيس رايت مي نويسد: (محمد رضا شاه پهلوي دست دولت انگلستان را پشت سر مطالب انتقاد آميز بي بي سي و روزنامه تايمز لندن از خود ميديد و هرگز اين امر را قبول نکرد که دولت انگليس قادر به خاموش کردن منتقدان وي نبوده است).



شاه ايران به بسياري از شاهان سرنگون شده کمک مي کرد. پادشاهان سابق افغانستان - آلباني و يونان زيرچتر حمايتي شاه بودند. اومبرتو پادشاه سابق ايتاليا و خانواده اش با سازمان هاي دولتي ايران قراردادهاي منعقد مي کردند. سيمون پادشاه سابق بلغارستان يك قرارداد تهيه مواد خوراكي با ايران داشت. کنستانتين پادشاه سابق يونان امورشاه را در اروپا اداره مي کرد و مقرري دريافت مي نمود.



عليقلي اردلان آخرين وزيردربار شاهنشاهي به پادشاه فقيد صريحاً اظهار کرده بود: (اعليحضرتا! هيچکس در زمان سلطنت رضاشاه کبير جرأت نداشت دروغ به عرض ايشان برساند، ولي در زمان سلطنت شاهنشاه هيچکس شجاعت گفتن حرف راست را ندارد).



دردی ماه ۵۷ خبرگزاری آسوشيتدپرس از تهران چنین گزارش داد:

يك مقام بلندپايه ايراني گفت: درديداري که فرماندهان ارتش با شاهنشاه داشتند پيشهاد شد که براي بازگردانيدن قدرت مطلقه به مقام سلطنت، از نيروهاي مسلح ۴۳۰ هزار نفري استفاده شود ولي شاه تأکيد کرد که او ترجيح مي دهد از کشورش خارج شود تا مبادا موجب خونريزي شود. شاه گفت: اگر کودتا هم بشود باز عده اي به قتل خواهند رسيد که او موافقتي با کودتا هم ندارد.



روز ۳۰ خرداد ۴۹د شاه طی فرمانی کاخ مرمر را با کلیه زمین ها و منضعات و متعلقات به شهرداری تهران اهداء نمود تا به موزه سلسله پهلوی تبدیل شود. تولیت به عهده شهردار تهران بوده و برای نظارت درحسن اداره آن، هیئت امنائی از نخست وزیر و رؤسای مجلسین و وزیردربار تشکیل گردد.



دان ژانیل فرانسوی که قرار است درفیلمی نقش شاه ایران را بازی کند می گوید: ۳۰ سال پیش هنگامی که برای ایفای نقش يك شاهزاده شرقی دريك برنامه تلویزیونی گرم شده بودم شباهتم باشاه ایران دوستانم را بهت زده کرد. شاهدخت اشرف پهلوی هم که همسایه خواهرم درجنوب فرانسه است همین را می گوید. ژان دانیل که برای بازی درفیلم (ماجرای ایرانی) نقش شاه را برعهده دارد می گوید: برای شبیه نمودن خودم باشاه که به راستی شخصیت تراژدی یونانی را دارد، بارها فیلم های ویدیوئی شاه را تماشا کرده ام. شاه حرکاتی باشکوه اما نرم داشت. به نحوی دوست داشتنی و آرام و شرقی سخن می گفت. بسیار با عینکش بازی می کرد و درفواصل منظم نفسی بلند با آهی عمیق می کشید.



شجاع الدین شفا می نویسد: مردی که تا سال ۱۳۵۷ رهبری ایران را برعهده داشت یکی از بهترین پادشاهان تاریخ ایران بود. زیرا یکی ازسازنده ترین پادشاهان ایران به شمار می رفت. درتاریخ چهارده قرن اخیر، این کشور به یاری او درراه يك سازندگی بنیادی قدم گذاشت. او ازتنها راه صحیح، یعنی پی ریزی اقتصاد وآموزش پیش رفته کوشید تا ملت را قدم به قدم از جهان آدمهای درجه دوم بیرون بیاورد.

دردوران اوتنها طی يك ربع قرن درآمدسرانه از ۱۶۰ دلاردرسال به ۲۲۰۰ دلارافزایش یافت. تولید ناخالص از ۳۴۰ میلیارد ریال

درسال به ۶۵۷۲ میلیارد رسید یعنی ۱۵ برابرشد. رشد صنعتی سالانه به بیست درصد رسید، بزرگترین رقم رشد جهانی را داشت. پیش بینی می شد که درسال ۱۳۷۶ درآمد سرانه ایرانیان به ۶۶۸۵ دلاردرسال برسد.

ازسال ۱۳۵۳ تا سال ۱۳۵۷ ایران یکی ازده قدرت اقتصادی اول جهان درمیان کلیه کشورهای عضو صندوق بین المللی پول به شمار می آمد. درسال ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران با درآمدی معادل ۲۳ میلیارد دلار، درمقام یکی از ده شرکت بزرگ درمیان ۵۰۰ شرکت سودآور درجه اول جهان قرارگرفت.

نشریه (اینوسترماگازین) که درمحافل اقتصادی جهان، اخبار و ارقام آن به عنوان مدرک مورداستناد قرار می گیرد، می نویسد: درسال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ ایران درفهرست جزو ده کشورمعتبر جهان درردیف نهم قرار داشت. درحالی که درجمهوری اسلامی، ایران به ردیف نود وهفتم تنزل یافت.



محمدرضا شاه پهلوی درمصاحبه ای باروزنامه فیگارو چنین گفته است:

شما تصور می کنید من به طوراصولی طرفداراستبداد پادشاهی هستم. این تصور مطلقاً صحیح نیست. زیرا اقتدار کنونی من برای پیشرفت فعالیتها ضروری است. اما هدف نهائی من رسانیدن ایران به مرحله ای از پیشرفت است که دیگر ملت ایران احتیاجی به رهبر مقتدر نداشته باشد وخودش با استحکام به راه خویش ادامه دهد.



محمدرضاشاه درباره خود چنین می نویسد:
پدرم مایل بود که من ازنزدیک با مسائل مملکتی آشنا شوم و راه و روش پادشاهی را بیاموزم. به همین جهت هرروز چندساعت درکنارپدرم بودم و همراه او دربیشترمسافرت های داخلی اش شرکت

می کردم. پدرم از تبعید برایم پیامی فرستاد که چنین بود:
(فرزندم هرگز از هیچ چیز هراس نکن).

هنگام اعزام قوا به آذربایجان (من شخصاً ترجیح می دادم که شرافتمندانه درنبرد به خاطر استقلال و تمامیت و آزادی مردم کشورم جان بسپارم، تا این که پادشاه کشوری سرافکننده باشم). علت عدم اعتماد من به مصدق آن بود که در گذشته تناقض هائی بسیار میان گفتار و کردارش مشاهده کرده بودم ولی داوری درباره سیاستمداری چون مصدق آسان نیست.

تاریخ نشان داد که با رئیس مملکتی که به آینده ملتش دلبسته بود و جهان را به همبستگی و تعاون می خواند، چه رفتار شد؟ گناه من این بود که برای میهنم بلندپروازی می کردم. من برای خودم هیچ نمی خواستم. آرزوی من این بود که وحدت و تمامیت و استقلال ایران تضمین و ایرانیان مرفه باشند. من می دانستم که هدفهای بلندپایه من بامنافع بیگانگان هماهنگ نیست زیرا آنها ایران را ذلیل و ناتوان می خواستند. تاریخ قضاوت خواهد کرد که من ایران را از همه بلیات مصون و محفوظ نگاه داشته ام. می خواستم ملت کهنسال ایران راباشتابی که بیش از توانش بود به سوی استقلال و فرهنگ و رفاه پیش ببرم، شاید اشتباه اصلی من همین شتاب بود. می خواستم پیش از پایان ذخایرنفتی، کار سازندگی ایران را به سرمنزل مقصود برسانم.

درطول زندگی خود، من کوشیده ام که همواره جوینده حقیقت باشم. اشتباهات خودرا پذیرفتم و درمقام جبران آن برآمدم.

به همه ایرانیان وطن خواه فکر می کنم. آنهایی که در زمان پدرم و من کشورمارا ازتاریکی های قرون وسطائی نجات دادند و ملتی بزرگ و سربلند به وجود آوردند.



محمدرضاشاه پهلوی درسالهائی که قدرت زیاد از حد یافته بود دست به کارهائی می زد که فقط در زمان رضاشاه نظیر آن دیده می

شد. گاهی رضاشاه با شرکت در هیئت دولت کلک خیلی از وزرا و مقامات را با جمله ای می کند وزمانی با اشاره ای کابینه ای را تغییر می داد.

۱ - معاش در روزنامه کیهان لندن در این موارد چنین می نویسد:
در شرکت ملی نفت ایران مهندس لایق ودانشمندی داشتیم همپای دکتر فلاح به نام مهندس فتح الله نفیسی که یکی از دورکن اعظم شرکت نفت بود. وقتی خواستند نیروگاه اتمی برای ایران بخرند، نامه ای به شاه نوشت که کشور ما بر روی دریایی از گاز قرارداد که نیاز چندین قرن ایران را به مواد سوختی تأمین می کند و هیچ سوختی از آن ارزاتر و با صرفه تر نمی شود پیدا کرد، حال آنکه ساختن نیروگاه اتمی گذشته از مخاطراتی که درآلوده کردن محیط زیست دارد، چون ما فاقد سوخت آن یعنی اورانیوم هستیم ما راهمیشه محتاج خارجی ها می کند و به این ترتیب واداری شویم که حتی در مورد سوخت مملکت که خودکفا هستیم به دیگران وابسته شویم. می دانید جواب این تذکر خیر خواهانه چه بود؟

در اولین جلسه ای که هیئت مدیره شرکت ملی نفت شرفیاب شد اعلیحضرت به مهندسی نفیسی رو کردند و گفتند: (شما هنوز در شرکت نفت هستید؟) که فی المجلس مهندس نفیسی استعفا کرد و رفت.



نزدیکان محمدرضا شاه پهلوی می گویند وقتی پزشکان خارجی از سرطان شاه آگاه شدند، پیش بینی کردند که حداکثره سال دیگر عمر خواهد کرد. در حالی که شاه يك سال زودتر از آن پیش بینی چشم از جهان فرو بست. شاید فشارهایی که در آخر سال سلطنت و پس از خروج از کشور براو وارد شده موجب گردید که زودتر از جهان برود.



دکتر یزدی در کتاب خود گزارش پزشکان (سیا) را که در سال

۱۹۷۵ انتشار یافته چنین منتشر می سازد:

شاه ایران مردی است تیزهوش ولی به طرز خطرناکی دچار خودبزرگ بینی شده و از نظر روانی تحت تأثیر چندعامل، مانند رفتارخشن یک پدر و سپس سقوط او قرار گرفته و دریاطن ازاین که اعقاب او مردمی معمولی و گمنام بودند رنج می برد. شاه علیرغم تظاهر به قدرت دچار عقده حقارت است و با اینکه می خواهد خود را شجاع و وترس نشان دهد، دچار ترس و وسوسه دائمی است.



تمپل موریس رئیس اتحادیه بین المللی پارلمان انگلستان می گوید: آنچه در هرج و مرج دوران انقلاب ایران به چشم می خورد اعتبار معنوی شاه بود که با وجود حوادث ناگوار و علیرغم تلقین هائی که به او می شد، هرگز لوله تفنگ نیروهای زیرفرمان خود را به سوی ملتش نشانه نگرفت و با وجدانی بیدار در برابر وسوسه دیگران ایستادگی کرد. درحالی که این نیروها می توانستند درحفظ او عاملی تعیین کننده باشند. شاه بهیچوجه حاضر به ریختن خون هموطنانش نشد.



محمدرضا شاه پهلوی چنین گفته است: من می خواستم قرن ها عقب ماندگی را بایک برنامه ضربتی ۲۵ ساله جبران کنم و همه گرفتاریها از سرعت عمل و شتاب در اجرای برنامه آغاز شد. برای اجرای این برنامه ما به یک دوره اضطراری نیازمند بودیم که طی آن می بایست هرگونه خرابکاری و موانع پیشرفت از میان برداشته شود. مسئله انتخاب بین دیکتاتوری و دموکراسی یا استبداد و حقوق انسانی نبود. ما می بایست بین مصالح واقعی کشور و تظاهر به دموکراسی و تأمین خواستهای نامعقول عده ای عوامفرب، یکی را انتخاب کنیم و طبیعی است که اولی را انتخاب می کردیم.

برنامه ای که پدرم آغاز کرد و من دنبال نمودم، تبدیل ایران به یک کشور مدرن با الهام از تمدن غرب بود که این هدف با

تقاضای روحانیون و طرزتفکر رهبران شیعه مغایرت داشت. آنها حکومت را از خود می دانستند و در برابر قدرت یافتن حکومت مرکزی که امتیازات آنها را محدود می ساخت مقاومت می کردند. خمینی علیه برنامه های اصلاحی من، که به انقلاب سفید معروف شده بود و شامل اصلاحات ارضی و اعطای تساوی حقوق سیاسی به بانوان بود قیام کرد.

من حتی حاضر بودم که اگر اکثریت مردم خواهان تغییر رژیم باشند، تسلیم رأی آنها بشوم. ولی نظر اکثریت باید در یک انتخابات آزاد و محیطی خالی از وحشت و ارعاب معلوم گردد.



محمد رضا شاه پهلوی به مسائل مذهبی اعتقاد داشت. مرتب برای زیارت به مشهد و قم می رفت. در سفر حج نیز تمام و کمال مراسم حج را بجا آورد.

اعتقادات مذهبی شاه

پهلوی دوم به مذهب اعتقادداشت. با این که درسویس درس خوانده بود بعضی از گفته ها و اعتقادات او مورد اعتراض روشنفکران قرارداداشت که اوراشاه خرافاتی می دانستند که نمونه هائی از آن درجلدهای قبل نقل شده و حالا به بعضی از گفته های محمدرضاشاه اشاره می شود :

هیچکس نه به تجربه و نه درعمل نمی تواند ادعا داشته باشد که بیش ازمن به خداوند یا ائمه اطهار نزدیک است. پس درعمل نیز هرچه ممکن بود درراه خدا انجام بدهم داده ام. هرشب قبل ازرفتن به خواب باخدای خودم رازونیاز کرده ام و دعای خودرا خوانده ام.

من که پیرو اصول دیانت مقدس اسلام هستم، ایمان به عدالت الهی دارم.

من مسلمانم و به عقاید مذهبی خودم پای بند می باشم. پنهان نمی کنم که درسفرعتبات دراماکن مقدس از خداوند متعال چیزهائی برای سعادت ملت ایران خواسته ام که انشاءالله برآورده گردد.

البته با تحولات اجتماعی که در اغلب ممالک اسلامی به ظهور پیوسته ماهم باید برای اجرای کامل عدالت الهی بعضی محدودیت هائی را که در قوانین ما نسبت به حقوق زن و مرد به وجود آمده تغییر دهیم و قوانین خود را آنجا که با اصول و حقایق اسلامی مغایرت نداشته باشد، با اوضاع و احوال تمدن امروز تطبیق دهیم. زیرا این محدودیت ها، تنها در قوانین ایران باقی مانده و الا سایر ممالک اسلامی از قبیل پاکستان - عراق - مصر - سوریه و اردن تقریباً حقوق زن و مرد به خصوص حقوق اجتماعی آنها را در قوانین خود بر اصل مساوات قرار داده اند. به همین جهت اروپائیها محدودیت حقوق زنان را در ایران، یکی از نقاط ضعف و دلیل عقب ماندگی مامی دانند. ما باید کوشش کنیم که لا اقل در حقوق اجتماعی و سیاسی تفاوت زن و مرد را از بین ببریم و با اعطاء حق رأی، آنها را در کارهای سیاسی و اجتماعی وارد کنیم که آنها هم استعداد خود را نشان دهند و همه بارها هم به دوش مردها نباشد.

شاه در ۲۸ اسفند در مراسم سلام عید غدیر گفت: من از زوی ایمان شخصی و تجارب گذشته نه فقط به معتقدات دینی عمیقاً وابستگی دارم، بلکه استحکام اصول دینی را برای مملکت لازم می دانم و معتقدم که هیچ جامعه ای بدون ایمان واقعی و معتقدات مذهبی نمی تواند به ترقی حقیقی نائل آید.

شاه در ۲۴ فروردین ۱۳۳۸ به سناتورها گفت: (پیوسته توکل من به خداوند متعال بوده و معتقدم که از درگاه باری تعالی مأموریت دارم تا وظایف و تکالیفی را که نسبت به میهن عزیز دارم انجام بدهم). تمام اقدامات اصلاحی ما با فلسفه اسلام تطبیق دارد و به همین جهت ما به مذهب خودمان افتخار می کنیم که چنین مذهب پیشرفته ایست.

شاه در نطقی گفت: من معتقدم که از اول خلقت بشر تا کنون هیچ دینی مثل دین مبین اسلام این همه اصول اخلاقی را که توأم با فعالیت دنیوی بوده و با ترقیات زمان هم موافق باشد در نظر

نگرفته است. خوشبختانه دین ما با سیر تحولات اجتماعی و سیر تمدن و ترقی بشری موافق و مناسب و منطبق است. حیف است که نونهالان ما از فلسفه و مبانی دین ما اطلاع پیدانکنند و از کوچکی روح ایمان حقیقی که موجب سعادت واقعی است در آنها پرورش نیابد.



یوسف مازندی می نویسد: با توجه به گفتار و کردار محمدرضا شاه در طول سلطنت وی می توان پی برد که به (قدرتهای ماوراء الطبیعه) همواره باوری مبهم آمیخته به (بیم و اضطراب) داشته است.

او به مناسبت مختلف، نذورات و تحفه هائی به صورت ضریح خاتم کاری، چلچراغهای گرانبها، فرشهای پرقیمت به بارگاه ائمه مذهب شیعه در عراق و ایران می فرستاد. به دستور وی یکی از زیباترین و نفیس ترین قرآن، تحت عنوان (قرآن آریامهر) چاپ و منتشر شد.

دشمنان شاه به خصوص آخوندهای افراط گرا ادعا می کردند که رفتار مذهبی شاه تظاهری به منظور جلب توده های متعصب بوده است. حتی اگر این نظر قابل پذیرش باشد نمی توان منکر بود که شاه زیارت مشهد را وظیفه خود می شمرد.

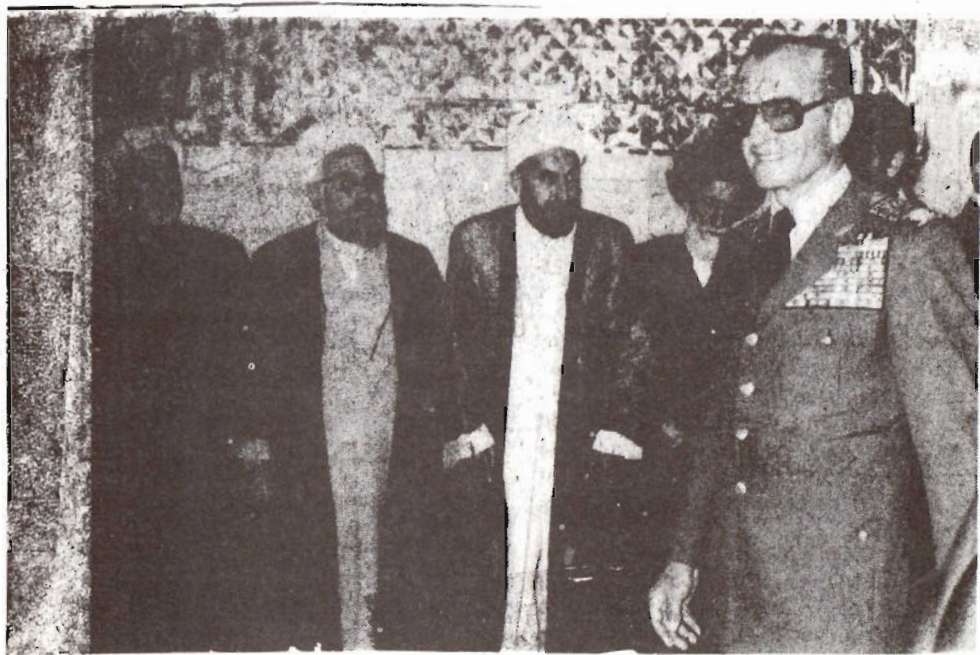
شاه پس از رفع مسئله آذربایجان در سال ۱۳۲۵ تا پایان سلطنت خود همه ساله در آغاز سال نو به مشهد و زیارت امام رضا می رفته است. این وظیفه هیچگاه ترك نشده بود. معمولاً شاه صبح با هواپیما به مشهد می رفت و پس از زیارت و احتمالاً بازدید از چند طرح عمرانی عصر همان روز باز می گشت.

از سال ۱۳۴۸ زیارت (حرم شاه چراغ) در شیراز که گفته می شد برادر امام رضا می باشد بر این برنامه اضافه شد.

واقعیت این است آنطور که از گفته های شاه برمی آید او به (قضا و قدر) عمیقاً اعتقاد داشت. برای خود (رسالت الهی) قائل بود که باید در تاریخ ایران اعمال کند. (هرکجا که تأیید خدا

پشتیبان اوست موفقیت نیز نصیب اوست) مفهوم مخالف چنین باوری می توانست اینگونه باشد که مشکلات سیاسی اواخر سلطنت او ناشی از (پایان رسالت وی) از سوی خدا بوده است. شاید یکی از عوامل ضعف شاه دربرابر کوه حوادث سیاسی زمان انقلاب را بتوان در چنین اعتقادی جستجو کرد. شاه می گفت (من همواره شخص صوفی و درویشی بوده ام. چون حوادث زندگی نوعی حالت رمزی به سرنوشت من بخشیده اند. لذا همه حوادث را به خواست خدا و یا سرنوشت و یا هرچه شما نام بگذارید برایم اتفاق بیفتد با کمال میل پذیراهستم.)





محمد رضا شاه پهلوی با خیلی از روحانیون روابط نزدیک داشت. مراجع تقلید توسط افرادی مطالب خود را به اطلاع شاه می رساندند و او هم می کوشید حتی المقدور پیشنهادات آنها را قبول کند. وقتی شاه برای زیارت به اعتاب مقدسه می رفت روحانیون شرفیاب می شدند و به شاه دعا می کردند.



دفتر سجل خاندان پادشاهی پهلوی

شماره : ۲

اسم : دلا حضرت بایون شاه پور محمد رضا پهلوی ولیعهد

اسم پدر : علی حضرت بایون شاهنشاهی رضا شاه پهلوی

اسم مادر : علی حضرت تاج الملوک خانم پهلوی

محل تولد : طهران

تاریخ تولد : روز چهارم ماه ایبان سال هزار و دویست و نود و هشت شمسی ۱۲۶۸

ضمیمه کتاب

بعد از انتشار هر جلد از کتاب، مطالب تازه ای در دسترس قرار می گیرد که لازم است برای اطلاع خوانندگان گرامی منتشر گردد. از این جهت مطالبی که در بعضی جلد ها به صورت ضمیمه منتشر می شود، قسمتی مربوط به جلد های قبلی است و قسمت دیگر نکات مهم تاریخی است که انتشار هر دو قسمت ضروری به نظر می رسد.

۱ - علامه دهخدا قصد خودکشی داشت

علامه دهخدا از مفاخر فرهنگی ایران ایامی از زندگی چنان خسته و وامانده شده بود که از پاریس به یکی از دوستان خود در تهران می نویسد که کیهان لندن آن را چنین نقل کرده است: سه ماه است از تهران و ایران اخراج کرده اند و به این گوشه دنیا پناه برده ام... الان بستگان من در تهران در دست حوادث... روزگار گذشته از خوف، جا و نان هم ندارند و خبری هم از شان ندارم و نمی خواهم که خبری داشته باشم... قصد خودکشی در این یک ماه اخیر مرا واداشت که کم کم حُب همه چیز و همه کس را از خاطر دور کنم برای این که حاضر تر به مرگ باشم... در هر حال یک هفته ای است که به این فکر

افتاده ام که با آخرین کوشش های خود بلکه بتوانم قدری مدت زندگی خود را طول داده و باز بارگران مادر و خواهرم و قدری بعدها را تخفیف بدهم. بعد از این که همه دنیا را با پای خیال به هم زده ام خیالم بر این قوت گرفته که به استامبول بروم و در آنجا به روزنامه نگاری و یا به شاگردی یک تجارتخانه یا حمالی و یا عملگی دنباله حیات خود را امتداد بدهم و ننگ خودکشی و گریختن از زیر بار تکلیف و مسئولیت طبیعی را قبول نکنم. علت این که به استامبول می روم برای این است که آنجا تجار ایرانی خیلی است و گذشته از این کار همه قسم زیاد است و زندگی ارزان است، خاصه که من برای هر قسم زندگی مهیا و مستعد شده ام. اما اجرای این خیال هم بسته به تحصیل یک مقدار وجوهی است که قروض خود را در اینجا پردازم و به قدمسافرت تا آنجا هم داشته باشم. امروز در تمام دنیا یک نفر را که بتوانم به او اظهار فقر خود را بکنم ندارم و اگر هم اظهار کنم مطمئن نیستم که همراهی کند...

۲ - انتشار اسناد مربوط به دوران قاجار و پهلوی

خوشبختانه خاطره نویسی در داخل و خارج از کشور خیلی افزایش یافته و همه سعی دارند که مطالبی را به تاریخ بسپارند. روزنامه کیهان هوائی مصاحبه ای با محمدرضا جواهری و حشمت الله منعم مدیر عامل و معاون مؤسسه پژوهش و مطالعات سیاسی وابسته به بنیاد مستضعفان را منتشر ساخته که قسمتی از آن چنین است:

در اجرای احکام دادگاههای انقلاب و مصادره اموال عمال رژیم پهلوی، بنیاد مستضعفان اسنادی از اماکن مصادره شده به دست آورده که حاوی اطلاعات بسیار ارزنده تاریخی می باشد. حدود ۴۰ هزارگونی اسناد و مدارک در اختیار مؤسسه قرار گرفت و قسمت های

مربوط به دوران قاجار و پهلوی مورد استفاده واقع شد. به دنبال آنهم (بانک اطلاعات تاریخ معاصر ایران) تشکیل گردید. همچنین این مؤسسه درصدد برآمد تا (تاریخ شفاهی ایران) را تنظیم کرده که به تدریج به انتشار بقیه اسناد و مدارک مبادرت خواهد شد.

تاکنون مقداری از اسناد اصلی و نامه های دولتی و خصوصی و عکسهای خصوصی و کارتهای عضویت افراد در احزاب و یاسازمانها گردآوری شده است. حدود یک میلیون عکس مورد بازدید قرار گرفته و مقداری از آن نیز انتشار یافته است.

درباره انتشاراتی سال ۱۳۷۰ مؤسسه نشر پیش از ۸ جلد کتاب قرار دارد. بخشی از فعالیت انتشارات این مؤسسه انتشار کتابی تحت عنوان (رجال) است که اسناد مربوط به قیام کلنل محمدتقی خان پسیان - مطالبی درباره شاپور جی و اردشیر جی (ریپورتر) وجود دارد.

انتشار خاطرات، از جمله فعالیت های این مؤسسه به حساب می آید. از آن جمله است خاطرات (ژنرال آبرون ساید) و خاطرات منتشر نشده سپهبد امیراحمدی و خاطرات توران امیر سلیمانی همسر سوم رضاشاه و خاطرات جعفر شریف امامی مراحل نهائی چاپ را طی می کند. بخش دیگری از فعالیت های این مؤسسه انتشار سفرنامه است. ما برای تکمیل این مطالعات تاریخی آمادگی داریم که نشریات خود را برای مؤسسات مختلف بفرستیم از آنها نیز می خواهیم که اسناد و مدارک خود را برای ما ارسال دارند. علاقه زیاد داریم با مؤسساتی که در خارج از ایران به کار مشابه مشغول هستند همکاری کنیم.



اردشیر جی



شاپور ریپرتی

۳ - رضاشاه و شاپورجی
ونقش پدر و پسر، دردوران شاهان پهلوی

مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی متن وصیتنامه اردشیر جی، پدرشاپور ریپرتی که رضاخان را به (آیرون ساید) معرفی کرده و نقش مهمی دردوران سلطنت پهلوی داشته منتشر کرده که قسمت هائی از آن نقل می گردد:

این قسمتی از خاطراتم می باشد که لااقل ۲۵ سال بعد از مرگم در اختیار شاپورچی فرزندم باید گذاشته شود.

در ۲۷ سالگی پس از پایان تحصیلاتم در انگلستان به بمبئی بازگشتم و از طرف نایب السلطنه هند با مقام مستشاری عازم تهران شدم.

در اکتبر ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد. دیدار ما در آبادی (پیربازار) بین رشت و طالش صورت گرفت. من جزئیات وضع صاحب منصبان ایرانی و واحدهای قزاق روسی را بررسی کرده بودم و با تعدادی از آنان ملاقات داشتم. درباره رضاخان گزارش داشتم (بی باک - تودار - مصمم) می باشد و صاحب منصبان ایرانی از او حرف شنوایی دارند. با اوقرار ملاقات گذاشته شد. در همان برخورد اول سیمای پرغرور و قامت بلند وقوی و وسیل چخماقی و چشمان نافذش مرا تحت تأثیر قرارداد. سرانجام برایم روشن شد بامردی مشغول گفتگو هستم که آتش مهرايران در دلش شعله وراست و می تواند ناجی کشورش باشد. رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشت ولی کشورش را می شناخت. ملاقات بعدی در نقاط مختلف و بیشتر در قزوین و تهران صورت می گرفت و حس اعتماد و دوستی بین ما برقرار شد. او ترکی و روسی را تا حدی تکلم می کرد و به هر دو زبان به روانی فحش می داد.

حافظه بسیار قوی و استعداد خارق العاده ای جهت درک مطالب داشت و آنها را خوب بهم پیوند می زد و نتیجه می گرفت. سئوالاتی می کرد که می رساند به افق دورتری می نگرد و مایل است که از اصول مملکت داری آگاه شود. هر چه بیشتر او را می دیدم برایم روشنتر می شد که رضاخان مرد سرنوشت است. دیدار ایران پرستی توأم با استعداد خداداد و هیکل و قامتی توانا و سیمای مردانه قابلیت و قدرتی به او می داد که بتواند کشورش را از نیستی و زوال برهاند. حوادثی که منجر به قیام رضاخان شد متعلق به تاریخ است ولی آنچه را هم که سیدضیاءالدین طباطبائی برعهده

داشت، به خوبی انجام داد و محرك او خدمت به ایران بود ولی بیش از آنچه لازم یا مطلوب بود، تظاهر به همگامی با انگلیس می کرد. بیم آن دارم که به آیندگان چنین غلط وانمود شود که رضا خان مهره شطرنجی پیش نبود که در بازی دوحریف مقتدر روس و انگلیس به کار گرفته شد.

تردید نیست که برچیده شدن رژیم قاجار به دست رضاخان به ضرر سیاست روس و مورد استقبال انگلستان بود. ولی رضاخان مردی نبود که آلت دست بیگانه شود و اطاعت محض و کورکورانه نماید. باکیاست ذاتی خود توانست حداکثر استفاده را از جریانات وقت به سود هدف شرافتمندانه خود بنماید. نهایت این که بین سیاست و آنچه منجر به کودتاشد يك نوع اشتراك و تصادف منافع و مصالح وجود داشت. هرگاه در اثر انقلاب روسیه وضع جهان تغییر نمی کرد، چه بسا قاجاریه به وضع خود ادامه می داد و حقوق و منافع ایران تابع مقاصد دودولت همسایه بود.

قیام رضاخان زائیده و مخلوق سیاست انگلیس نبود. صحیح ترین است که بگوئیم انگلیس در مناسبات خود با ایران چنین تشخیص داد که صلاحش در این است که با آمال میهن پرستانه رضا خان همگام شود. چنانچه در جنگ استقلال آمریکا جرج واشنگتن از کمک نظامی فرانسه بهره مند بود و این مطلب سرسوزنی از ارزش خدمات میهن پرستانه سردار آمریکائی، در راه میهنش نکاسته است. من در متن اموریوم و نیک می دانم که استقلال ایران قبل از کودتا هر آن درخطر محوشدن بود.

شاه قاجار علاوه بر مقررری ماهی بیست و پنج هزار تومان از انگلیس، سعی می کرد عواید فوری دیگری برای خود تأمین کند. آنچه من به نایب السلطنه هند گزارش دادم این بود که خانه ایران از پای بند ویران است و قرارداد ۱۹۱۹ هر چه زودتر باید باطل شود. رضاخان در منزل ارباب جمشید در تهران به من توضیح داد که افسران روسی قزاق درحالت جلب همکاری عده ای از قزاقهای

ایرانی هستند که پایتخت را اشغال کنند. در این مرحله به دستور وزارت جنگ درلندن و نایب السلطنه هند، همکاری من و ژنرال آبرون ساید آغازگردید و رضاخان را به او معرفی کردم و اوهم همان صفاتی را در رضاخان دید که من دیده بودم. وقتی امور لشگری در شمال ایران به دست فرمانده نیروهای انگلیسی افتاد، کمال مطلوب این بود که حکومتی در تهران روی کار آید و قوای انگلیسی ایران را تخلیه کند که بهانه به دست روسها نیفتد. من اظهار نظر کردم که رفتن شاه قاجار نه تنها فاجعه ای به بار نخواهد آورد، بلکه موهبتی است از سوی باری تعالی... سرانجام با اقدام جسورانه و به موقع رضاخان، ایران از خطر تجزیه و هرج و مرج و نیستی نجات یافت.

در چند سال گذشته رضاشاه با سلطنت ایران را برشانه های فراخ خود حمل می کند و علاقه اش به پیشرفت و ترقی این سرزمین صورت تعصب به خود گرفته و کوشش می کند نظم نوین سیاسی و اجتماعی برقرار کند. احیای ایران، برای رضاشاه شهوت ارضاء ناپذیری است که اگر می توانست و جب و جب ایران را با دست خود آباد می کرد. با مردمی که از میان آنها برخاسته بود همدردی فراوان دارد. تربیت نظامی او را متقاعد کرده بود که بدون انضباط شدید در شئون مملکت کاری به ثمر نمی رسد. بیم آن دارم که مورخین شدت عمل شاه را نسبت به کسانی که مستحق آن هستند به سنگدلی تعبیر نمایند و حال آنکه در زیر این صورت مردانه و سخت، قلبی پراحساس می تپید. او می دانست که باید زهرچشم گرفت ولی در مواردی هم اظهار ملاحظت می کرد. رضاشاه قدرت بلامنازع را صرفاً برای به جلو راندن ایران می خواست.

رضا شاه از کسانی که مذهب را وسیله سودجویی شخصی و جاهل و خرافاتی نگاه داشتن مردم قرار می دهند، بیزار است. من به تفصیل برایش شرح دادم که طبقه علماء و آخوندها و ملاها چگونه در گذشته حتی آماده وطن فروشی بودند. علماء به طور کلی

می خواستند که جیشان پرشود و تسلط شان بر مردم پایدار بماند و همیشه برچندبالیین سرمی نهادند. چندنمونه ازپول گرفتن آخوندهارا برای شاه تعریف کردم. درپایان رضاشاه آنها را (قبحه های بی همه چیز) نامید. به رضاشاه گفتم: آخوندها درشهرمقدس مشهد با زوار تماس گرفته و بدون هیچ شرم و حیائی موجبات عیش و لذات جنسی آنها را فراهم می ساختند و باقرارداد های يك روزه زنهای نادان را وادار به این کار می کردند و می گفتند این کارثواب دارد و موجب رضایت ائمه اطهار می شود و به مردان هم می گفتند زیارت آنها هنگامی قبول است که خود را ازپارشهوت جنسی سبک کنند و بعد به عبادت پردازند.

علماء به همکاران مذهبی خود اجازه می دادند که باعبا و عمامه به اعمال زشت پردازند. عده ای هم روحانی شرافتمند هستند که انگشت شمار می باشند اما، نمی توان آنها را نمونه واقعی جامعه روحانیت ایران دانست. رضاشاه به خدا معتقد بود ولی درمذهب متعصب و خشک نبود.

آنچه را درباره عشایر و قبایل می دانستم با روابطشان با دول بیگانه، برای رضاشاه بیان کردم. می گفت: در رژیم ایران جایی برای حکومت های غیررسمی و خودمختار محلی وجود ندارد و قدرتهای محلی باید قلع و قمع شوند.

در ایران سیستم پارلمانی به چشم می خورد. ترکیب مجلس با نظر وتصویب شاه می باشد نه انتخاب مردم و رضاشاه نیازی ندارد که مجلس را به توپ بیندد. شاید خود او متوجه نباشد، قرنهای پیش افلاطون این نوع را پسندیده بود. رضاشاه با اشتیاق می خواست جوانان ایرانی با فرهنگ امروزی اروپا آشنا شوند تا در پیشرفت ایران نقش فعالی داشته باشند.

من صریحا می گویم تطمیع دولت بیگانه در صورتی موثراست که استعداد خود فروشی و وطن فروشی وجود دارد. باید بر خودفروشان نفرین کرد نه خریداران بیگانه که هدفشان تأمین منافع ملی خود می

باشد .

قدرت و نفوذ واقعی در رضاشاه است و باחס مسئولیت نسبت به وظایف خطیر سلطنت در راه اعتلای ایران احترام می نماید . چشم تمام حکام و مأمورین به دستورات صادره از شاه می باشد . مأمورین بیگانه می دانند که مداخلات آنان برای رضاشاه غیرقابل تحمل است و منافع مشروع کشورشان به مخاطره خواهد افتاد و ایرانیان باید بدانند که در سرزمین خود باید صاحب اختیار باشند . یکی از اشکالات عمده این است که گروهی می اندیشند آنچه که در ایران می گذرد ، نتیجه تصمیمات بیگانگان است و برای هرامرساده هزارکاسه می چینند که در زیر هرکاسه نیم کاسه ای است . در ایران تا همین ده سال اخیر ایرانیان نفوذ انگلیس را حاکم و حاضر دانسته ولو آنکه هیچ سرباز و حاکم انگلیسی به چشم نخورد . دوست مشفق حسینقلی نواب می گفت هنوز دوستان ایرانی من ، گاندی و حزب کنگره را بازی سیاست انگلیس تصور می کنند . می ترسم روزی مورخین تحولات شگرف ایران را به دست رضاشاه ، سطحی و فاقد اساس و عمق بدانند . جواب من این است که رضاشاه مانند طیب حاذق و دلسوز به مداوای بیماری پرداخته که جهان او را در حال نزع می دانست و امروز برپای خود استوار است .

گاهی از خود می پرسم که مبادا شاه هم تماس سابق را با مردم ندارد و بیش از آنچه واقعیت حکم می کند آسوده خاطر شود . دول بزرگ در مقابل مردانی چون رضاشاه نرمش و انعطاف را بر جبر و تحمیل ترجیح می دهند و این حقیقت را قبول دارند که هدف رضاشاه تأمین مصالح ایران است که نباید تابع منافع دیگران شود .

به رضاشاه عرض کردم که خطر مسکو موقعی جدی خواهد شد که از گرفتاریهای داخلی آسوده و متوجه کشورهای همسایه گردد . روسها این خصیصه را دارند که در راه نیل به مقاصد خود خشونت به

خرج دهند و هر قراردادی را لگد مال کنند. هم اکنون قرائنی در دست است که روسیه از افکار انقلابی به عنوان حربه علیه رژیم استبدادی ایران استفاده خواهد کرد. من اکنون افق سیاسی ایران را روشن می بینم.

شناسائی و دوستی بارشاه بزرگترین افتخار زندگی من است. ایرانیان باید بدانند که رضاشاه عمردوباره به ایران داد و فرصتی را در اختیار ایرانیان گذاشت که به خود آیند و به صورت مردمی آزاد با تاریخ و فرهنگ درخشان در عرصه گیتی عرض اندام کنند. این برای ایرانیان است که خود را مستحق فرصتی سازند که رضاشاه به آنها داده است. اردشیرچی - نوامبر ۱۹۳۱

در این کتاب به بیوگرافی اردشیرچی و فرزندش شاپورچی اشاره کرده و آنها را که تابعیت انگلیسی داشته اند، مأمور دولت انگلستان دانسته که در سلطنت پهلوی مأموریت مهمی را عهده دار بوده اند. برای پدر در کودتای ۱۲۹۹ و برای پسر در ماجرای ۲۸ مرداد نقش فعالی یادآور شده و نوشته اند از این بابت کمیونتهائی در معاملات، از جمله خرید تانک چیفتن از انگلستان، کمیسیون یک میلیون پوندی به شاپورچی پرداخت شده، که طی چک شماره ۱۶۲۵۰۰ مورخ ۱۳۵۷/۵/۲۴ بانک ایران و خاورمیانه شعبه تخت جمشید مبلغ ۴۲۵۷۹۲۸۰ ریال مالیات به وزارت دارائی ایران پرداخته و از وزارت دارائی نیز طی نامه شماره ۸۳۲۴/۳۱ مورخ ۱۳۵۷/۶/۱۵ تقاضای مفاصا حساب مالیاتی نموده است.



۴ - خاطرات ملکه ثریا

ملکه ثریا سالها قبل خاطرات خود را منتشر ساخت که به فارسی هم ترجمه گردید و قسمتهائی از آن درجلدهای قبلی انتشار یافت. در سال ۱۳۷۰ خاطرات دیگری از ملکه ثریا با عنوان (کاخ تنهایی) به زبان فرانسه منتشر شد که روزنامه نیمروز چاپ لندن آنرا منتشر ساخت و طی آن چنین نوشته است:

وقتی پدر من بزرگ شد متوجه گردید عمویش که قیم او بود بسیاری از میراث پدری او را بالا کشیده و تنها چیزی که برای او مانده بود کمی زمین و تعدادی سهم از شرکت نفت جنوب که کفاف مخارج تحصیل پدرم را در خارج می داد. با این طرز خلیل اسفندیاری بختیاری در سال ۱۹۴۲ برای تحصیل در برلین اقامت گزید. مادرم در شهر مسکو به دنیا آمده بود و پدر بزرگ او اسلحه سازی بود که به دستور تزار الکساندر دوم به روسیه رفته بود تا مدیر کارخانه اسلحه سازی شود. پس او که نماینده دوش شرکت برق و داروسازی بود، بایک زن آلمانی ازدواج کرد که صاحب سه فرزند شدند. مادرم (اوا) و خاله ام (باربارا) و دانی ام فرانس نام داشتند. مادرم می گفت: در جنگ جهانی اول پدر بزرگ و مادر بزرگ به سیبری تبعید و زندانی شده بودند و پس از انقلاب موفق شدند از روسیه بگریزند. روسها خانه آنها را سوزانده بودند.

پدرم در ۲۲ سالگی که یک دانشجوی علوم سیاسی بود مادرم را که ۱۶ سال داشت دید و خواستار ازدواج با او شد. ولی چون ازدواج با زن اروپائی مشکل بود، کسب اجازه از خانواده پدرم دو سال طول کشید.

دو سال بعد پدرم و مادرم به ایران مراجعت کردند و من در اصفهان متولد شدم.

وقتی بزرگ شدم کلفت ها سعی می کردند برای دخترها شوهر پیدا کنند و نام هر کس را که می بردند من جیغ می زدم و می گفتم هرگز...

وقتی رضاشاه سهام نفت بختیارها را به قیمت کمی خرید، سردار اسعد بختیاری که وزیر جنگ رضاشاه بود بازداشت گردید و تمام عموهای من نیز زندانی شدند. سردار اسعد در زندان جان سپرد و بزرگترین عمویم هم اعدام گردید. در نتیجه وضع مالی ما بد شد.

من در ۹ سالگی تصمیم گرفتم هنرپیشه شوم. مادرم می گفت:

چرانه ولی می گفت علاوه بر زبان آلمانی و فارسی باید زبانهای فرانسه و انگلیسی را هم یادبگیری. ولی پدرم معتقد بود که آینده فرزندش در ازدواج است و نباید کار کند.

وقتی ۱۳ ساله بودم، عکسی از محمدرضا پهلوی و ملکه فوزیه در کلاس ما نصب شده بود که دوستانم می گفتند من شبیه فوزیه هستم و من هم آن عکس را دوست داشتم چون فوزیه بسیار زیبا بود.

بعد به همراه پدر و مادرم به زوریخ درسویس رفتیم و من در مدرسه مونترو شروع به خواندن درس کردم ولی فکر هنرپیشه شدن همیشه در مغز من بود که پدر و مادرم می گفتند اول باید تحصیلات را تمام کنی و فرانسه یادبگیری بعد به مدرسه هنرپیشگی بروی... برای فراگیری زبان انگلیسی مدتی به لندن آمدم و با عمه و سه تن از فرزندان عمویم زندگی می کردیم. چندتن خواهان ازدواج بامن بودند، مخصوصاً یک فرد از خاندان قاجار، که به پدرم گفتم هیچیک از آنها را دوست ندارم.

در لندن تنها با بستگانم گودرز و ملکشاه بودم که در همان مدرسه زبان بامن تحصیل می کردند و مورد اطمینان پدرم بودند. یک روز گودرز از من چند عکس گرفت. زیرا فروغ ظفر از او خواسته بود که عکسها را به تهران بفرستد.

یک هفته بعد ملکشاه گفت: ثریا اگر دلت می خواهد امشب بامن به سفارت ایران بیا که ضیافتی به افتخار والا حضرت شمس برپاست. با این که به علت آزار ایل بختیاری، از پهلویها خوشم نمی آمد، ولی شنیده بودم که والا حضرت شمس زنی جذاب و خوشروی است. به همین جهت دلم می خواست اورا ببینم. در آنجا والا حضرت بامن خیلی صحبت کرد و سرانجام گفت دلت میخواد فردا شب بامن به تئاتریائی؟ از آن شب بیعد ماهیچگاه از هم جدانبودیم. حتی مرا به پاریس دعوت کرد.

از گودرز و ملکشاه موضوع را پرسیدم آنها گفتند: فروغ ظفر

عکسهای تورا به ملکه مادر نشان داده است. ملکه مادر گفته از زمانی که شاه از فوزه جدا شده در کاخ خود بسیار تنهاست. او دوست دختر زیاد دارد ولی علاقمند است که همسری داشته باشد. هر دختری را که به او معرفی کرده اند نپسندیده ولی خیال می کنم که از عکسهای تو خوشش آمده و می خواهد تورا ببیند. آیا علاقمند هستی ملکه ایران شوی؟

همان روز هم این نامه از پدرم رسید، از زوربخ نوشته بود: (خواهرزاده ام رستم که دیروز از طرف شاه آمده بود از من خواهش کرده تورا به دربار معرفی کنم. بنا بر این زودتر به تهران خواهیم رفت).

پدرم با تلفن گفت: (شاه عکس تورا دیده است. ازدواج تو باشاه، خانواده های بختیاری و پهلوی را متحد خواهد ساخت. آیا تو موافق هستی با او ملاقات کنی؟)

گفتم من بسیار علاقمند هستم ولی باید قبلاً قسم بخوری اگر از او خوشم نیامد و یا او از من خوشش نیامد، شما مرا به مدرسه هنرپیشگی در آمریکا بفرستی. پدرم گفت قول می دهم و چون همیشه بر سر حرف خودش بود پذیرفتم.

با این طرز می دیدم من از یک طرف علاقمند بودم که هنر پیشه شوم و از طرفی دیگر ممکن است ملکه ایران باشم. ملکه ایران شدن کم نبود. من روی ابرها پرواز می کردم.

شاهدخت شمس زیبا، همیشه مراقب من بود. او می گفت: برادرش خیلی تنهاست و آرزوی تشکیل خانواده را دارد. خیلی عالی می شود که دختر جوانی مثل تو در زندگی او سهیم شود. آیا می دانی که برادرم هر روز از تهران تلفن می کند و می خواهد تورا ببیند. نامه خود را به شاه خواند که مملو از تعریف از رنگ چشمهایم بود و از لبهایم و... گفت: می خواهم این نامه را برای شاه بفرستم زیرا توجای مخصوصی در قلب او داری... تو اگر با برادرم ازدواج کنی ما دوستان خوبی خواهیم بود. شمس می گفت در زمان

ملکه بودن فوزیه من اغلب اوقات خوشحال نبودم . فوزیه خواهرم اشرف را بر من ترجیح می داد . آنها همیشه با هم بودند و سرانجام اشرف باعث شد که ازدواج آنها از هم پاشید . به خواهرم اطمینان نکن او بسیار جاه طلب است .

این اولین بار بود که من به اختلاف دوخواهرشاه پی بردم . شمس آداب درباری را به من آموخت . اومی گفت : برادرم از تو مسن تراست . او ورزشکار بسیار خوبی است . اگر می خواهی دوستت داشته باشد توهم باید ورزش کنی . او زیاد بلندقد نیست و خیلی کم لبخند می زند . بسیار وفادار و مؤدب است . قلب بسیار مهربانی دارد . شاه از مادرم تاج الملوك هراس دارد تو باید به او احترام زیادی بگذاری ، زیرا او دوست ندارد کسی در مقابلش بایستد . شاه از زنان با فرهنگ خوشش می آید . تو باید مطیع باشی و بچه برایش بیآوری مخصوصاً يك پسر... باید به کارهای خیره پردازی . با این طرز پس از چندروز عازم تهران شدم . در فرودگاه رم يك روزنامه ایتالیائی خریدم که نوشته بود ، شاهدخت شمس همراه دوشیزه ثریا اسفندیاری نامزدشاه عازم تهران است . این اولین بار بود که نام خود را در مطبوعات دیدم .

در فرودگاه تهران همه مسافرین پیاده شدند . از پنجره هواپیما دیدم که شاهدخت شمس مشغول دیده بوسی با برادران خود و همسران آنها می باشد . ناگهان زن گنده ای بالا آمد و به من خوش آمدگفت . او فروغ ظفر همان فرشته ای بود که عکس مرا خواسته بود . پشت سراو دکترایادی گفت : (سلام ثریا خانم) منم گفتم : سلام آقا . من در آن لحظه نمی دانستم که دکترایادی از نزدیکترین و بهترین دوستان من خواهد شد .

وقتی به خانه رفتم هنوز چمدانهایم را باز نکرده بودم که تلفن زنگ زد که امشب برای شام خصوصی در کاخ علیا حضرت ملکه مادر هستید . به ضیافت رفتم . ملکه پیر مرا در اتاق خصوصی خود پذیرفت . در کنار او خواهران و برادران شاه ایستاده بودند . مرا

بوسید. ناگهان خدمتکار اعلام کرد: (اعلیحضرت همایون شاهنشاه) همه از جا بلند شدند. شاه درحالی که لباس نظامی برتن داشت وارد شد. بسیار عالی به نظر می رسید. مثل برق زده ها برجای ماندم. شمس همه چیز را به من اشتباه گفته بود. شاه بسیار خوش تیپ بود و لبخند برب داشت. قدش مناسب و خوش هیکل بود. ازقیافه اش جوانی و شادابی می بارید. باید اعتراف کنم که دراولین نگاه عاشق او شدم. شاه بامادر خود رویوسی کرد. خواهران و برادرانش درمقابل او با احترام ایستاده بودند. شاه یکراست به سراغ من آمد. ادای احترام کردم، ازمن خواست که بنشینم. درباره تحصیلاتم سنوالاتی کرد. وقتی میزشام آماده شد شاه از من خواست درسمت چپ او بنشینم، پس ازشام ما به اتاقی رفتیم. ملکه مادر دروسط نشسته بود و مشغول یک بازی بنام (جغرافی) شدیم که اسامی کشورها و رودخانه و شهرها پرسیده می شد که درحقیقت آزمایش هوش بود.

ساعت ۱۱ آن شب عمه ام فروغ ظفر مرا به خانه برادرش امیرحسین خان ظفر برد. پدرم گفت: ثریا، شاه از تو بسیارخوشش آمده و تصمیم دارد باتو ازدواج کند. مثل فنرازجا بلندشدم. او گفت: ولی قرارم را فراموش نکرده ام، اگرراضی به ازدواج نباشی به هولیوود خواهی رفت. گفتم: (نه به شاه بگو زن او می شوم)

میان شاه و من کشش عجیبی به وجود آمد. خجالتی بودن او برای من تشویقی عاشقانه بود. هوش او جزئی از فرهنگ کامل او بود. بی صبری اش مرا بسیارمغرور کرد، زیرا از میان تمام دخترانی که دیده بود بادیدن عکس مرا انتخاب کرده بود. روزبعد عکس من درتمام روزنامه ها منتشر شد و در ۱۶ سالگی نامزد شاه شدم که آنها می گفتند ۱۸ سال دارم.

درآن زمان چون حکومت رزم آرا سرکاربود ووضع کشور بحرانی، شاه گفت: نامزدی ما به طور خصوصی برگزار می شود. برای لباس نامزدی شمس به کمک من آمد و خیاطی فرستاد و ظرف مدتی

کوتاه لباس حاضر شد.

با موزیک والس باشاه می رقصیدیم که مرا به اتاقی برد و گفت: این اتاق را از همه اتاقهای دیگر بیشتر دوست دارم. کتابخانه بزرگی بود که سقف اتاق نقاشی شده بود. پرسید: خوشست می آید؟ گفتم: عالی است. برای اولین بار مرا بوسید. روز عقد ما نزدیک می شد. مادرم با این که خود در ۱۶ سالگی ازدواج کرده بود به من می گفت تو در ۱۶ سالگی هنوز جوان هستی.

بعضی روزها برای دیدن ملکه مادر به کاخ او می رفتم. او به تنهایی زندگی می کرد. دوستان نزدیکش در کنار او بودند. هیچوقت مرگ شوهرش را در آفریقای جنوبی فراموش نمی کرد. با این که ضعیف به نظر می رسید، اما زنی بسیار قوی و مصمم بود. وقتی به کنار دریای خزر رفتیم شاه گفت به دریا برویم. من فهمیدم که می خواهد هیکل همسر آینده خود را ببیند. بعد از شنا برای قدم زدن رفتیم، نمی دانم این کار از من بود یا از او. ناگهان لبهای من واو برای یک بوسه طولانی بر روی هم قفل شدند. هنگام بوسه از چشمهای شاه مهربانی می بارید.

با این که محمدرضا شاه قبلاً ازدواج کرده بود و قبل از من دهها دختر به او معرفی کرده بودند، هنوز در مقابل زنان خجالتی بود. در سرمیزشام دو خواهر شاه سر بر او می گذاشتند و می گفتند: (نامزدت برایت خیلی جوان است. شما ۳۰ سال داری و او ۱۶ سال) شاه می گفت: در این کشور ملکه ها زود رشد می کنند. بازندگی که انتظار او را می کشد به زودی جوانی را فراموش خواهد کرد. در این لحظه فهمیدم زندگی آینده ام خیلی مشکل است ولی آرزو داشتم همیشه با او باشم، مگر این که مرگ ما را از هم جدا کند. مراسم عروسی ما هفت شب طول کشید و هفت سال بعد هم از یکدیگر جدا شدیم.

لباس عروسی من با برلیان های بدلی تزئین شده بود زیرا شاه

می گفت: (بیهوده نباید خرج کرد. کشور در اوضاع خوبی قرار ندارد) ولی نیم تاج و گردن بند و دستبند من زمرد واقعی بود که از جواهرات سلطنتی به قرض گرفتیم و پس از عروسی بازگردانده شد.

وقتی امام جمعه تهران خطبه عقد را خواند و پرسید که: (آیا شما حاضرید...) بارها شنیده بودم که باید صبر کرد تا سؤال تکرار شود ولی من بدون تأمل جواب دادم (بله) زیرا نباید یک امپراطور را منتظر گذاشت. با همان بله ما زن و شوهر شدیم. بلافاصله سکه های کوچک طلا بر سر من باریدن گرفت. این وظیفه ملکه مادر بود که سکه ها را بر سر من بریزد.

به اتاق دیگر رفتیم که دیپلماتها را ببینیم. من خیلی خسته شده بودم. شاه دستور داد قیچی آوردند و دنباله سنگین لباس مرا بردند. شاه برای اینکه مرا آرام کند زیر گوشم می گفت: (من تو را خیلی دوست دارم، من دیوانه توهستم) برای اولین بار حس کردم با مردی که ازدواج کرده ام خیلی دوستش دارم و به وجودش افتخار می کنم.

جشن عروسی در کاخ گلستان برگزار شد. من معنی آنهمه شکوه و جلال را حس نمی کردم. من در رویاها سیر می کردم. مردان محترم باموهای جو گندمی به من تعظیم می کردند. به من الهام شده بود که این زندگی دوام نخواهد داشت.

دو ساعت بعد از نیمه شب که وارد کاخ اختصاصی شدیم شاه به من گفت: (از امروز تو ملکه ۲۰ میلیون ایرانی هستی) با این که خیلی خسته بودم دلم می خواست شب را در آغوش او بگذرانم. می خواستم زن او باشم. ندیمه ها لباس خواب آوردند. در آن لحظه هیچ چیز نمی توانست احساس مرا فروکش کند.

من فکر می کردم که شاه قدرت فوق العاده ای دارد که بر تمام مشکلات غلبه می نماید ولی ناراحتی های زیادی داشت که از من پنهان می کرد.

وضع داخلی کاخ حالت غم انگیزی داشت. مبل و اثاثیه کهنه و فرسوده بود. وضع آشپزخانه هم خراب بود. من مسئولیت را خودبه عهده گرفته و ترتیبات خاصی برای آنها دادم و شاه از وضع خیلی راضی شد. اعضای خانواده پهلوی همه از رضاشاه می ترسیدند. فقط تاج الملوك مادر شوهر من درمقابل او توانسته بود به ایستد. من درنگاه تاج الملوك همیشه خشم و غضب را می دیدم و با من به سردی رفتار می کرد. شهناز فرزند شاه هم به من اعتنائی نمی کرد. وقتی او را به سویس بردم گفت: انگشتر شما خیلی زیباست بلافاصله او را به شهناز دادم و از آن ساعت با من دوست شد و گفت: (مادر شما کی برمی گردید؟)

وقتی همراه شاه درحکومت مصدق به رم رفتیم درآن زمان شایع بود که خانواده پهلوی صاحب يك ثروت افسانه ای است، ولی این موضوع کاملاً بی اساس بود. تمام ثروت، املاک پهلوی بود و درآمدحاصله از آن نیز برای زندگی پرخرج شاه و شاپورها و شاهدختها کافی نبود. از طرف دولت به بستگان شاه مخارج شان داده نمی شد. سالیانه مبلغی بودجه دربار بود که ازطرف خزانه پرداخت می گردید. با این که ما را متهم کرده بودند ولی من قسم می خورم که ما هیچ حساب بانکی رمزی درسویس نداشتیم. شکی نیست که محمدرضا گرایشی به خودبزرگ بینی داشت. عاشق این بود که درمقابل مقامات مملکتی قدم بزند وکلمه (ما) را تکرارکند.

بعداز ۲۸ مردادکه به کشور بازگشتیم کاخ اختصاصی را تعمیر و مبلمان لوئی شانزدهم را عوض کردیم. اگرشاه متنفرنبود من می توانستم میهمانی های بزرگی درکاخ برگذارکنم. ولی سالی سه باربه مناسبت تولدهایمان و سال روز ازدواجمان میهمانی می دادیم. من هنوز جشن بالماسکه منزل شاهدخت اشرف را به یاد دارم. محمدرضا شاه تصمیم گرفت درنقش (شیر) ظاهرشود و من هم درنقش مادام (پومپادور) درآیم. من موضوع را به یکی ازدوستانم

گفتم و اظهار داشتم هیچکس نباید آن را بداند. او گفت: من قسم می خورم. ولی عصر همان روز همه این موضوع رامی دانستند. ولی من یکی از خانم هارا که هم هیکل خودم بود صدا کردم و لباس (مادام پومپادور) را به اودادم و خودم در لباس ژاندارك ظاهر شدم. در تمام مدت جشن، همه بامادام پمپادور می رقصیدند و حتی مردانی که بامن می رقصیدند، چشمان خود را به او دوخته بودند و خیال می کردند او ملکه است. در حالی که بامن مشغول رقص بودند. ولی متأسفانه قراگوزلوی جوان مرا شناخت و من هم ماسک را از چهره برداشته نزد مادام پمپادور رفته پرسیدم: از نقش خودت به عنوان ملکه خورش آمده؟ من هیچ وقت به اندازه این میهمانی لذت نبرده بودم.

آن شب شاه از من پرسید که شما فکر نمی کنید که باید دربارهٔ جانشین سلطنت جدی فکر کنیم؟ در دربار شایعات زیاد بود. تاج الملوك از من می پرسید: (فکر می کنی چه وقت به من پسر ولیعهدی خواهی داد؟) پس از مدتی شاه تصمیم گرفت که به اتفاق من تاجگذاری کند. ما به بانک ملی رفتیم که جواهرات سلطنتی آنجا بود تا جواهراتی که به درد من می خورد پیدا کنیم. این ثروت بی حساب متعلق به شاه نبود بلکه متعلق به دولت بود و شاه و ملکه و خانوادهٔ سلطنتی حق نداشتند بدون رسید از این جواهرات استفاده کنند. من گفتم متأسفم که نمی توانم این جواهرات را به صورت بهتری در بیاوریم و به قیمت آن بیفزاییم. پس از مذاکراتی، ما (هاری وینستون) جواهرساز معروف نیویورکی را به تهران خواستیم تا زیر نظر مراقبین بانک سنگ های خود را انتخاب و يك تاج هم برای من بسازد. من هیچگاه آن تاج را بر سر نگذاشتم. من از جواهرات فوزیه استفاده کردم. سرنوشت چنین بود که جواهرات ثریا بختیاری هم مورد استفادهٔ ملکه فرح قرار گیرد.

ثریا سپس ماجرای طلاق از شاه و زندگی در دربار و عشق ها و ناکامی های خود را شرح داده که در جلد چهارم به آن اشاره شده

و درباره آخرین روزهای زندگی شاه چنین می نویسد:
تمام کسانی که محمدرضا شاه پهلوی را همراهی می کردند پس از اینکه او از تخت خود سرنگون و از ایران اخراج شد، او را فراموش کردند. اما انورسارات رئیس جمهوری مصر او را پذیرفت و اجازه داد که در بیمارستان نظامی معادی قاهره تحت درمان قرار بگیرد. البته در این زمان شاه دیگر شبیه سایه ای از خود شده بود. در آن روزها، اردشیر زاهدی که شهنواز را طلاق داده بود و می دانست که من در کجا هستم، به دیدنم آمد.
«اردشیر، راجع به او برایم بگو... حالش چطور است؟ چکار میکند؟ کجاست؟»

اردشیر بطور خصوصی به من گفت که شاه در يك کاخ قدیمی زمان امپراطوری عثمانی که چهارصد اتاق دارد مشغول استراحت است. آن قصر در حال ازهم پاشیده شدن بود، لوله کشی آن غیرقابل اتکا و تلفنها دائماً خراب بودند. مبلمان بسیار کهنه و تابلو ها در حال پوسیده شدن بودند.
«چرا او در این قصر بزرگ منزوی شده است؟»

«مصریها می خواستند که در این آخرین لحظات زندگی او، تنها محلی را که لایق شاه شاهان است در اختیار او بگذارند.»
با خود فکر کردم «عظمت یا اضمحلال؟» و يك آن به فکر می رسید که به دیدن شاه بروم و یکبار دست او را بفشارم. فکر می کردم که این کار را به او مدیون هستم.

ولی تسلیم احساسات خود نشدم. این کار بهیچ وجه قابل توجیه نبود. نه برای من، نه برای او و نه برای خانواده اش و کسانی که در اطراف او بودند.

صبح روزیست و هفتم ژوئیه سال ۱۹۸۰، ساعت نه و پنجاه و شش دقیقه صبح، محمدرضا آخرین نفس خود را کشید و به این ترتیب شاه شاهان از این دنیا رخت به سرای باقی کشید.
چهار سال قبل من و برادرم تصمیم گرفتیم که به مصر برویم و

روی رودخانه نیل کشتیرانی کنیم. در مصر ما از اهرام ثلاثه، دره پادشاهان و دیگر مناطق دیدنی دیدار کردیم و در قاهره به مصرا القاهر که در کنار مسجد رفاعی قرار دارد رفتیم. زن پیری راهنمای ما در داخل شهر بود. او ناگهان چیزی در گوش برادرم زمزمه کرد.

من با تعجب از بیژن پرسیدم: «چی در گوش گفت؟»
اظهار داشت که او گفت «مقبره محمدرضا در کنار مسجد رفاعی قرار دارد. دلت میخواهد آن را ببینی؟»

شانش یا بدشانسی، سرنوشت ترتیب این ملاقات غیر منتظره را داده بود. در حالی که قلبم به شدت می تپید، بدنبال پیرزن به داخل مسجد کوچکی رفتیم. آنجا در مقابل دخمه ای پیرمردی نشسته بود که صورت بی احساسی داشت. او فوراً شروع به معذرت خواهی کرد. من معمولاً گل و شمع برده بودم ازجا بلندشد و دو چراغ کوچک را روشن کرد. در میان تاریکی، من گور محمدرضا را دیدم. یک سنگ مرمر ساده که روی آن نوشته شده بود:
محمدرضا، شاه ایران.

محمدرضا هم مانند پدرش رضاشاه، در خارج از ایران و دور از ایران که او عاشقانه دوستش داشت، به خاک سپرده شده بود.

۵ - خبیرخان گودرزی

وزیر خارجه آمریکا چگونه نگران کرده بود؟

هنگامی که جلددهم کتاب زیر چاپ بود (خاطرات ابوالحسن ابتهاج) در دو جلد منتشر گردید که ضمن مطالعه متوجه شدم که به نام (خبیرخان گودرزی) اشاره ای کرده و چون در این جلد مطالبی درباره او منتشر شده است از این جهت لازم دیدم که خلاصه ای در اینجا نقل گردد.

ابتهاج می نویسد: هنگامی که در سازمان برنامه بودم یک روز وقتی در سلیمانیه گلف بازی می کردم (وارن) رئیس اصل چهار

درایران، گودرزی را همراه خود آورد و به عنوان یکی از مقاطعه کاران اصل ۴ به من معرفی کرد. وقتی بازی شروع شد خیبرخان مانند گلف باز حرفه ای بازی میکرد. از آن بیعد گودرزی گاهی با من گلف بازی می کرد و چندی بعد تماس ما قطع شد و از او خبری نشد.

یک بار درسفر به واشنگتن درنیویورک توقف کرده و درهتل (آمباسادور) اقامت کردم. چون هیچکس از محل اقامت من درنیویورک اطلاعی نداشت باعث حیرت من گردید که روز بعد از ورود، گودرزی تلفن کرد که درسرسرای هتل منتظر من است. وقتی از او پرسیدم چگونه از محل توقف من اطلاع پیدا کرده خندید و گفت من راههای مخصوص برای بدست آوردن اطلاعات دارم. جلوی درهتل اتومبیل کادیلاک شکاری را که نظیر آن را شاه درتهران داشت به من نشان داد و گفت آنرا به عنوان جایزه مسابقه گلف برده است. از او پرسیدم درآمریکا چه می کند گفت مقاطعه کاری. گفتم ما درایران برای راهسازی متوسل به شرکتهای خارجی می شویم و شما که توانسته اید درنیویورک مقاطعه کاری کنید معنی ندارد برای همین کار به ایران نیایید. به فاصله چند روز گودرزی درتهران به دیدن من آمد و گفت به دستور شما برای مقاطعه کاری به ایران آمده ام. او را به اداره ارتباطات معرفی کردم و گفتم طبق مقررات با او رفتار شود. بعد مطلع شدم که بایک شرکت ایرانی شریک شده و محلی درخیابان تخت جمشید متعلق به یکی از دوستانم مهندس رضا گنجه ای را اجاره کرده و یکی ازسناورها هم به عنوان رئیس هیئت مدیره شرکت انتخاب شده است. پس از مدتی درحین بازی گلف اظهار داشت من در مناقصه هائی که تا بحال شرکت کرده ام بهیچوجه نتیجه ای بدست نیامده است. گفتم اگر تصور می کنید من می توانم دستور دهم بدون تشریفات و مقررات بدون اینکه برنده مناقصه بشوید کاری به شما ارجاع شود اشتباه می کنید. تنها راهی که برای شما وجود دارد این است که

درمناقصه برنده شوید.

مدتی بعد مطلع شدم که دستگاه پرشکوه گودرزی برچیده شده و خود او به امریکا فرار کرده و مبالغی بابت کرایه محل و خرید اثاثیه و حقوق مستخدمین بدهکار است.

بعداً فهمیدم که گودرزی طی توقف خود در تهران بدون اطلاع و اجازه من به عده ای از سفرای خارجی گفته بود که از طرف ابتهاج اجازه دارد برای ایجاد یک زمین گلف همکاری تعدادی از سفرای خارجی را جلب کند. وقتی مطلع شدم شدیداً از گودرزی خواستم هرچه زودتر به این اشخاص اطلاع دهد که اقدامات او بدون اجازه و اطلاع من بوده است.

چندسال بعد یک روز معاون دادستان نیویورک دربانک ایرانیان بدیدم آمد و گفت گودرزی از یکی از شرکتهای بزرگ ساختمانی آمریکا که در ایجاد باشگاههای گلف تخصص دارد سوء استفاده کرده و سپس فتوکپی صورتحساب بانکی شاه و امضای او را که گودرزی جعل کرده بود و همچنین نامه ای را که از طرف من به عنوان وارن رئیس اصل چهار بود نشان داد. یکبار هم مارتین هرتز که درغیاب سفیر آمریکا کاردار سفارت بود مطالبی را که معاون دادستان نیویورک بیان کرده بود تکرار کرد و تقاضا نمود در تعقیب گودرزی با آنها همکاری نمایم. من گفتم مدارکی که گودرزی جعل کرده به حدی ناشیانه است که هرچه ای به سهولت می تواند آن را تشخیص دهد و من بهیچوجه حاضر نیستم برای کشف موضوعی که در آمریکا مورد رسیدگی قرار گرفته شرکت کنم و گذشته از این علاوه بر امضای من امضای افراد دیگری از جمله احمد شفیق شوهر اشرف پهلوی و حتی دیوید راکفلر و چند نفر دیگر جعل شده و دولت آمریکا می تواند از آنها کمک بخواهد.

در همان موقع در ایران گفته میشد که گودرزی در آمریکا شایع کرده بود که شاه رشوه های کلانی گرفته است.

در پائیز سال ۱۳۴۴ برای شرکت در جلسه سالانه بانک جهانی و

صندوق پول به واشنگتن رفتم. یکی از اعضای وزارت خارجه به دیدن من آمد و گفت (دین راسک) وزیرخارجه آمریکا خواهش کرده روز بعد به دیدار او بروم. وقتی بدیدارش رفتم ازمین خواست به عنوان شاهد درمحاکمه گودرزی شرکت کنم. از درخواست وزیر خارجه آمریکا یکه خوردم و گفتم شما فردا عازم شرکت درجلسات شورای امنیت سازمان ملل هستید آنوقت چگونه وقت خودرا برای این موضوع بی اهمیت صرف می کنید. راسک گفت بعداز مسئله جنگ ویتنام مسئله گودرزی پیش از هرچیز باعث بیخوابی من شده است.

درآن تاریخ دولت آمریکا می خواست گودرزی را از آمریکا اخراج کند و تلاش می کرد مدارکی به دست آورد. گفتم حاضر نیستم به عنوان شاهد درمحاکمه گودرزی شرکت کنم. گفتم چرا امضای اشخاص دیگری را که جعل کرده از آنها درخواست شهادت نمی کنید. او گفت شما به درستی معروف هستید و شهادت شما وزن دیگری دارد. گفتم چنانچه درمحکمه وکیل گودرزی از من پرسید به دادگاه توضیح دهید به چه دلیل شما ۸ ماه در حبس بودید و چرا برای آزادی شما ۱۸۰ میلیون دلار تعیین شده درچنین صورتی آیا می توانم سکوت کنم؟ راسک گفت چنین سنوالی نخواهند کرد تا محکوم نشده اید حق ندارند از شما چنین سنوالی بکنند. گفتم درآن صورت ناچار می شوم وضع کنونی و فساد دستگاه و دخالت شمارا درحمایت ازشاه برای دادگاه شرح دهم آن وقت محاکمه گودرزی تبدیل به یک محاکمه سیاسی و پرجنبال علیه آمریکا درایران می شد.

مدتی بعد (آرمین مایر) سفیرآمریکا درتهران از من خواست به دیدارش بروم. دردفتر او یکی از مشاورین حقوقی وزارت خارجه آمریکا شرکت داشت. مایرگفت شاه ازسفارت آمریکا و وزارت خارجه گله منداست که به تقاضای او وقتی نگذاشته و اطمینان دارد که هرگاه مقامات آمریکائی جدا از من می خواستند علیه

گودرزی شهادت بدهم ممکن نبود از انجام تقاضای آنها خودداری کنم.

در پایان مذاکرات سفیر آمریکا به من اخطار کرد که چنانچه بار دیگر گرفتاری برای شما پیش آمد و زندانی شدید از ما توقعی نداشته باشید و ما نیز فراموش نخواهیم کرد هنگامی که به شما احتیاج داشتیم شما از کمک به ما خودداری کردید. ناگهان فریاد زدم که شما مرا تهدید می کنید. خیال می کنید من نمی دانم چه چیزی باعث رهائی من از زندان شد؟ دولت شما کوچکترین دخالتی نداشت. من بخوبی می دانستم که اگر شاه از ناحیه شما اطمینان نداشت هیچگاه مرا به زندان نمی فرستاد. نجات من از زندان فقط و فقط در اثر فشار افکار عمومی و اقدامات دستجات مختلف و دوستانم در آمریکا بود و حالا شما مرا تهدید می کنید و می خواهید وانمود کنید که دولت آمریکا از من حمایت کرد. مایر شروع به عذر خواهی کرد و بعد آن دیگر کسی مزاحم من نشد.

نامه هائی از خوانندگان

با انتشار هر جلد از کتاب، نامه هائی از طرف خوانندگان گرامی می رسد که ضمن تشکر از همه آنان که به نشر کتابهای ایران در عصر پهلوی ابراز علاقه می کنند خلاصه ای از نامه های رسیده منتشر می گردد.

۱ - حسین مکی و خدمت در نیروی هوائی

جناب آقای دکتر الموتی - پس از سلام در جلد هشتم کتاب ایران در عصر پهلوی تحت عنوان خاطرات (سرباز فداکار) درباره حسین مکی چنین آمده است: «مکی قبل از شهریور به خدمت وظیفه رفته بود که دوران خدمت رادرنیروی هوائی در دوشان تپه طی می کرد و هر بار که مخالفین می خواستند او را مورد حمله قرار دهند 'استوارنیروی هوائی' خطابش می کردند» در این مورد لازم می دانم توضیحاً به استحضار جنابعالی برسانم که حسین مکی یکی از فارغ التحصیلان دوره آموزشگاه فنی نیروی هوائی بود که به منظور تأمین کادر درجه داری فنی در نیروی هوائی تأسیس گردیده بود و هنگامی که این جانب با درجه ستوانی در کارخانجات شهباز نیروی هوائی مشغول انجام وظیفه بودم (بین سال های ۱۷ - ۱۳۲۰) حسین مکی با درجه استواری و مرئوس یکی از افسران همدرجه مخلص در شعبه

بازرسی فنی آن کارخانجات خدمت می کرد .
ارادتمند - محمد هادی اسفندیاری سپهبد بازنشسته نیروی
هوایی - دوم می ۱۹۹۱

۲ - چرا مقامات ایرانی خاطرات خود را نمی نویسند ؟

دکترمرتضی مشیرنماینده سابق مجلس و حقوقدان و وکیل دادگستری از لوس آنجلس چنین نوشته است:

دوست عزیز و ارجمند - پس از سال ها بی خبری اخیراً از مرثیه سلامتی بسیار مشعوف شدم وانشاءالله همیشه موفق و مؤید باشید . نخست همت و پشتکار خلل ناپذیر شما را تبریک می گویم که با نوشتن کتابها و خاطرات پنجاه سال اخیر خدمتی به تاریخ ایران کرده و یادگار ارزنده ای برای نسل جوان به جا گذاشته اید که مرور بر آن آموزنده خواهد بود . چون از روحیه توأم با انصاف حضرتعالی اطلاع دارم امیدوارم با کمال شجاعت همراه با متانت از ابراز حقیقت گوئی فرو گذاری نکرده باشید و حتی در مسائلی که مخالف نظر خودتان هم باشد از ذکر واقعیات دریغ نورزیده باشید . ای کاش رجال مملکت ما و به خصوص آنان که آلوده به فساد نبوده اند بعد از ماجرای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ قلم به دست گرفته و با بیان خاطراتشان کمکی به روشن شدن ماجراهای پرفراز و نشیب کشورمان می نمودند که اکنون به روزی افتاده که چندین میلیون آواره و دراز وطن در همه عالم پراکنده هستند . اوایل دکتر سیف پورفاطمی محقق برجسته شروع به نوشتن مقالاتی کرد که کمتر ایرانی دیده ام خاطره بنویسد و یادگاری از خود به جای بگذارد . خود من بدون داشتن هیچ وسیله ای شروع به نوشتن برخی از خاطراتم نمودم که در روزنامه ها و مجلات به چاپ رسید و اغلب باب طبع کسانی که عامل بدبختی و پریشان روزی ایرانیان بوده اند قرار نمی گرفت . تأسف می خورم چرا مقامات سابق که ساکن

آمریکا هستند هراسناک می باشند که چیزی بنویسند و یا اگرهم ناچیزی نوشتند جز مدح و ثنا نبود که مردم را بیشتر عاصی و نگران می سازد. ولی حقا شما دین تان را ادا کردید و با این خدمت بزرگ سرمشقی برای سایرین شدید که از حقیقت گوئی نترسیده و دیگر درصدد ساختن (بت) نباشند زیرا به راستی شرم آوراست که وقتی سیاهان افریقا هم دنبال آزادی و عدالت و حکومت مردمی هستند، هنوز گروهی نمی خواهند قبول کنند ما از زمانی که درسال ۱۲۸۵ که قانون اساسی به دست آوردیم، غیراز مدتی کوتاه هیچ پادشاه و دولتی حاضر نشد به وظایف قانونی خود عمل کند، آنهایی هم که به قانون و حکومت ملی عقیده داشتند بدبختانه دراقلیت بودند. البته باید گفت: مردم هم گناهکارند که به ظلم و قانون شکنی تمکین کردند و اگر مردم تربیت سیاسی صحیح می داشتند هرگز چنین نمی شد.

به هرحال اکنون قسمتی از خاطراتم را برای شما می فرستم امیدوارم، مورد توجه قرارگیرد. ارادتمند - مرتضی مشیر ۱۳۷۰/۲/۲۴

۳ - خاطره (روح انگیز) از میهمانی تیمورتاش

جناب آقای دکترالموتی

با درود فراوان بر شما چندی پیش جلدیکم از نوشته های پراج، آموزنده و تاریخی شما 'رسید از دست محبوبی به دستم' چون از خوانندگان خواسته بودید که اگر از رخدادها یا سرگذشتی آگاهی دارند آن را برای شما بنویسند، بجا دانستم که واقعه زیر را برایتان شرح دهم.

درحدود ۲۵ سال پیش، چنانکه مرسوم گزارشگران رادیو ایران بود، به دیدن هنرمندان می رفتند و با آنها مصاحبه می کردند. یکی از این مصاحبه ها با خواننده مشهور آن زمان 'روح انگیز' از دست پروردگان کلنا، وزیری صورت گرفت. گزارشگر از اوخواست تلخ

ترین و شیرین ترین خاطره خودرا شرح دهد.

روح انگیز چنین گفت:

شبی تیمورتاش در منزل خود میهمانی مجلی ترتیب داده بود که من هم در آن حضور داشتم. در بوحه ی باده گساری، هنگامی که من ترانه ای می خواندم ناگهان گریه سیاهی وارد سالن شد. تیمورتاش که سخت به سعدو نحس اعتقاد داشت از دیدن گریه سیاه در سالن چنان برآشفته که دستورداد گریه را گرفته در بخاری انداختند و سوزاندند! از اینکار سکوت مرگ آسانی برمجلس حکمفرما شد و من هم دیگر نتوانستم در آنجا بمانم...
مهرتان افزون و کامتان شیرین باد - آیرملو.

۴ - من به جمال امامی سیلی زدم

تیمسار اعظمی از کانادا نامه مفصلی درباره (واقعه ۱۵ اسفند ۱۳۲۳ در جلو مجلس شورایی) مرقوم و ارسال داشته اند که خلاصه اش نقل می گردد:

در اسفندماه سال ۱۳۲۳ دکتر مصدق وکیل تهران در مجلس شورایی در جلسه روز یکشنبه ۱۱ اسفند از روش اکثریت مجلس عصبانی شده و با اظهار این جمله که اینجا مجلس نیست (دزدگاه است) از جلسه خارج می شود و به عنوان اعتراض دیگر در مجلس حاضر نمی گردد. روز پنجشنبه ۱۵ اسفند عده ای از طرفداران وی و دانشجویان دانشکده حقوق به خانه مصدق رفته و از اومی خواهند که سنگر خود را در مجلس ترک نکند و وی را آماده می کنند که به مجلس بیاید. از آنجا که دولت وقت و اکثریت نمایندگان مجلس از مخالفین دکتر مصدق بودند، از طرف دولت به ارتش و فرمانداری نظامی تهران ابلاغ می گردد که عده ای آشوبگر به بهانه رساندن دکتر مصدق به مجلس قصد تخریب و غارت مجلس شورایی و ضرب و قتل و کلارا دارند و باید از حرکت آنها

جلوگیری شود. به همین جهت چند واحد نظامی اعزام می گردد که یکی از واحدها تحت فرماندهی من قرارداد داشت که چند ماهی بود از لشکر فارس به مرکز آمده و به کلی از سیاست و حوادث مختلف شهری ناآگاه بودم.

با رسیدن به میدان بهارستان و استقرار گروهان جلوی درب ورودی مجلس، معاون فرماندار نظامی به من گفت: عده ای آشوبگر از خیابان نادری در حرکت هستند، شما بایکدسته سرباز بروید و از حرکت آنها جلو گیری کنید. وقتی به چهارراه مخابراتالدوله رسیدم افراد در حال حرکت را آشوبگر ندیدم و چون کارخلافی هم مرتکب نمی شدند از آنها خواستم که با نظم و آرامش حرکت کنند و خود من با سربازان در جلوی آنها حرکت کردیم تا به میدان بهارستان رسیدیم و سربازان هم در آنجا به گروهان خود ملحق شدند.

در میدان بهارستان طرفداران دکتر مصدق تظاهراتی می کردند. افراد ناشناس دیگری هم وارد جمعیت شدند که ناگهان هجوم به طرف درب مجلس آغاز شد. در این موقع سرتیپ گلشائیان فرماندار نظامی تهران که در میدان بهارستان بود، جلوی درب بزرگ مجلس ایستاد و به من گفت: نگذارید جمعیت وارد مجلس شود. در نتیجه برخورد مردم با صف سربازان موجب گردید که چند تیر هوایی شلیک شود که جمعیت با شنیدن صدای گلوله ها به عقب رفتند. ولی در اثر این تیراندازی هوایی، دانشجو رضا خواجه نوری که در بالکن خانه خود روبروی مجلس در اولین ساختمان ابتدای خیابان سرچشمه در حال تماشا یا دادن شعار بود، مورد اصابت گلوله قرار گرفته و کشته می شود، که وسیله یکی از بستگانش و تعدادی جمعیت نعش او را به میان جمعیت می آورند. در اثر ازدحام و تیراندازی تعدادی از وکلاء از جمله جمال امامی از مجلس خارج شده که بادیدن جمعیت و نعش خواجه نوری و وضع دکتر مصدق که در حال ضعف و ناراحتی بود و هم چنین تعدادی افراد که بر اثر اصابت سرنیزه سربازان جراحت برداشته بودند، جمال امامی خطاب

به سرتیپ گلشائیان می گوید: چه کسی به شما گفته به روی مردم اسلحه بکشید و درب خانه ملت را بروی مردم ببندید؟ و باعصبانیت به سوی فرماندار نظامی حمله کرد و با کف دست به صورت سرتیپ گلشائیان زد، من که در کنار سرتیپ گلشائیان ایستاده بودم بلا تأمل کشیده محکمی به صورت جمال امامی نواخته و با کوبیدن چند مشت به سینه وی، او را به عقب راندم که بر اثر این وقایع و هجوم مردم و تیراندازی سربازان جمعیت به عقب رفتند. در این ازدحام و سروصدا کمترین عکس العملی از جمال امامی ندیدم فقط مردی که بعداً فهمیدم عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام است گفت: این مرد که به او سیلی زده اید جمال امامی وکیل مجلس است و مصونیت پارلمانی دارد.

در این هنگام عده ای از وکلای مجلس بیرون آمده و قرار شد دکتر مصدق و تعدادی از همراهان ایشان وارد مجلس شوند و بقیه همراهان در میدان بهارستان بمانند که به همین ترتیب هم عمل شد و تیمسار گلشائیان هم بلافاصله از صحنه خارج گردید و همان روز به علت اعتراض به توهین از سمت خود استعفا کرد ولی من تا فردا به عنوان احتیاط در مجلس ماندم.

چون دکتر مصدق در خاطرات خود نوشته که در روز ۱۵ اسفند در جلوی مجلس سربازی مأمور قتل من بود که اشتهاً تیر به رضا خواجه نوری اصابت کرده است باید بگویم که چنین مطلبی صحت ندارد. زیرا دکتر مصدق در وسط جمعیت بود و کسی او را نمی دید که هدف تیراندازی باشد. در حالی که خواجه نوری در طبقه دوم ساختمان دربالکن بود و از نظر مسافت بیش از پنجاه متر از میدان بهارستان دور و از نظر سمت حدود ۴۵ درجه اختلاف زاویه داشتند. اگر کسانی این مطلب را به دکتر مصدق گفته اند، صحت نداشته و با تمام ارادتی که به دکتر مصدق دارم در مقام حقوقی این ادعارا تکذیب می کنم.

کلونا - کانادا - ۱۵ بهمن ۱۳۶۹ سپهبد سابق اصغر اعظمی

دوست بزرگوارم: جلد نهم ایران در عصر پهلوی را با دقت مطالعه کردم. درباره حزب توده و فعالیت کمونیستها در ایران مطالب زیادی انتشار یافته ولی چون (له) و (علیه) با اغراض و نظریات شخصی بوده لذا چنگی به دل نمی زد. حالا که در اثر زحمات خستگی ناپذیر و تحقیقات عمیق جنابعالی اهم مطالب و باروشن کردن بعضی اطلاعات بکر که کمتر در جای دیگر ذکر شده و مجموعه ای به طور فشرده و آنهم با لحنی شیرین و خواندنی در دسترس علاقمندان و محققین و مورخین گذارده شده، باید گفت حقیقتاً کار بزرگی انجام شده است. امیدوارم زنده باشم و سه جلد دیگر را هم که وعده داده اید بخوانم (چون حالم بد است و بوی الرحمن می آید). سلامتی و موفقیت دوست گرامی خود را آرزو دارم.

ارادتمند. علی مشیری - لندن ۱۹ ژوئن ۱۹۹۱

۶ - اهمیت تاریخ معاصر ایران

جناب آقای مصطفی الموتی

این بنده تمام ۸ جلد کتاب شما را خوانده ام. قرائت این کتابها و کتاب های دیگر مشابه آن مرا زنده کرده است. خداوند به شما سلامتی و طول عمر بدهد که بتوانید این ۱۲ جلد را به پایان برسانید. برای من و میلیونها دیگر ایرانی مطالبی که در این کتابها روشن گردیده همه اش مجهول بود. من که ۶۰ سال از عمرم گذشته و مدتی در اسرائیل بسر برده و اکنون در کانادا هستم کوچک ترین اطلاعی از تاریخ معاصر ایران نداشته ام. امیدوارم همه ایرانیها این کتابها را بخوانند تا بدانند ایران ما چه بوده و اکنون چه شده است. آرزوی کنم که در تکمیل این کار مهم و بزرگ توفیق

یابید و امثال من هم که مشتاق انتشار این کتابها هستیم توفیق
شمارا در این امر خطیر آرزو داریم.

سلیمان فرزنان کلیمی کاشانی ۱۹۹۱/۵/۱۵

۷ - درباره سرلشگر آیرم

نویسنده گرامی ایران در عصر پهلوی
چون در کتاب های منتشره مطالب مهمی انتشار یافته که در تاریخ
ایران خواهد ماند به عنوان یکی از بستگان سرلشگر آیرم لازم
دانستم مطالب زیر را به اطلاع شما برسانم:

۱ - آیرم از خانواده سرشناسی از آذربایجان بود که پس از
جدائی قفقاز، به ایران مهاجرت کرده اند. اودارای تحصیلات عالی
نظامی از روسیه بود و در کارهایش بسیار سختگیر و انعطاف
ناپذیر بود.

۲ - آیرم بارضاشاه بستگی فامیلی داشت. یعنی پسرش باجناب
رضاشاه بود. دوخواهر از فرزندان میرپنج ایروانلو یکی با رضاشاه و
دیگری با پسر آیرم ازدواج کرده بودند.

۳ - بعد از فرار آیرم از ایران رضاشاه به قدری از او عصبانی
شد که چون به اودسترسی نداشت، دستور داد اموال آیرم را مصادره
کنند. آیرم دوخانه شیک در تهران داشت که یکی ازخانه ها پراز
عتیقه بود و می گفتند شباهتی به یکی از سالنهای کاخ ورسای
دارد. این خانه تبدیل به مدرسه شد و اموالش راهم معلوم نشد به
کجا بردند.

۴ - آیرم خواجه نبود برای این که دارای دوفرزند یکی پسر و
دیگری دختر بود که پسرش دچار بیماری شد و فوت نمود ولی از
او فرزندی باقی مانده که (هرمز) نام دارد و در ایران زندگی می
کند. دختر آیرم هم زنده است. با این که آیرم دارای اموالی درسویس
می باشد و کراراً به نوه او یاد آوری شده که برای گرفتن املاک

خودبه سویس بیاید به علت ترس از هواپیما از تهران خارج نشد و پس از ۴۰ سال این اموال و املاک به مالکیت دولت سویس درخواهد آمد .

۵ - غضب رضاشاه درباره بستگان آیرم به صورتی بود که همه فامیل آیرم مجبور شدند فامیل خود را عوض کنند و هر يك فامیل دیگری برای خود انتخاب نمودند . ولی پس از شهریور ۱۳۲۰ باردیگر همان فامیل قبلی را از اداره ثبت احوال گرفتیم و دیگر کسی با بستگان آیرم کاری نداشت .

۸ - توضیح بستگان اسمعیل رائین

یکی از بستگان اسمعیل رائین محقق گرامی به نویسنده کتاب چنین گفته است:

مطالبی که در جلد هشتم در صفحات ۱۱۵ و ۲۰۰ از قول دیگران درباره اسمعیل رائین نقل شده صحت ندارد .
۹ - توضیحاتی درباره جلد نهم

یکی از نزدیکان (محمدپیریا) وزیر فرهنگ فرقه دمکرات آذربایجان توضیح داده اینکه نوشته شده او را در تبریز کشته اند چنین نبوده است . او به بیمارستان شوروی پناهنده شد و با کمک مقامات شوروی به آن کشور رفت و پس از سقوط رژیم به ایران بازگشت و در زندان جمهوری اسلامی درگذشت .

یکی از محترمین کرمانشاه نیز توضیح داده است اینکه نوشته شده مادر مریم فیروز (کرد) بوده چنین نیست . مادر مریم خانم بتول اعتضادی خواهر اعتضاد السلطان از شاهزادگان قاجار و مقیم کرمانشاه بوده است .

دکتر کیانوری هم جزو ۵۳ نفر زندانی قبل از شهریور ۲۰ نبود .

منابع و مأخذ

- ۱ - پاسخ به تاریخ - مأموریت برای وطنم - محمدرضا شاه پهلوی
- ۲ - گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی - ۵ جلد
- ۳ - چهل سال در صحنه - دکتر جلال عبده
- ۴ - ایران، ابرقدرت قرن - یوسف مازندی - ناشر مهدی سیاح زاده (انستیتو پژوهش ایران)
- ۵ - ایران، سراب قدرت - رابرت گراهام - ترجمه فیروز فیروزی
- ۶ - چهره هائی درآینه - اشرف پهلوی
- ۷ - آخرین سفر شاه - ویلیام شاکراس - ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی
- ۸ - اسرار قتل و زندگی شگفت انگیز سپهبد تیمور بختیار - اسرار بستن پیمان الجزیره - ارتشبد فردوست (خدمت یا خیانت) سرهنگ عیسی پژمان
- ۹ - خاطرات ارتشبد فردوست - جستارهای از تاریخ معاصر ایران - ناشر موسسه مطالعات پژوهشهای سیاسی جمهوری اسلامی با عنوان (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی)
- ۱۰ - کاخ تنهائی - خاطرات ثریا - با همکاری لونی ولانتین فرانسوی - ترجمه روزنامه نیمروز
- ۱۱ - از سیدضیاء تا بختیار - مسعود بهنود

- ۱۲ - یکرنگی - دکتر شاپور بختیار
- ۱۳ - قصه ساواک - سیاوش بشیری
- ۱۴ - شاهد - منصور رفیع زاده
- ۱۵ - تدبیری برای ایران - دکتر منوچهر کلالی
- ۱۶ - کوه آتشفشان - حسنین هیکل
- ۱۷ - خاطرات دکتر قاسم غنی - به کوشش سیروس غنی
- ۱۸ - میراث خوار استعمار - دکتر مهدی بهار
- ۱۹ - امیدها و ناامیدی ها - خاطرات دکتر کریم سنجابی -
به کوشش احمد انواری
- ۲۰ - الماس و ریگ - نویسنده ا - معاش - از انتشارات سازمان
آمیغ - نیویورک
- ۲۱ - فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد سفارت آمریکا - از
انتشارات جمهوری اسلامی
- ۲۲ - خاطرات ابوالحسن ابتهاج - در دو جلد - به کوشش
علیرضا عروسی
- ۲۳ - غرور و سقوط - آنتونی پارسونز - ترجمه دکتر منوچهر
راستین
- ۲۴ - حاجی واشنگتن - اسکندر دلد
- ۲۵ - پنجسال در حضور شاهنشاه - اشرف احمدی
- ۲۶ - گزارشات شورایی عالی اقتصاد - دکتر غلامرضا نیک پی
- ۲۷ - خاطرات ژنرال ایوان پاسه رئیس سابق اطلاعات کشور رومانی
- ۲۸ - برای آگاهی نسل جوان - احمد خلیل الله مقدم
- ۲۹ - خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن - پرویز راجی
- ۳۰ - ایران روایتی که ناگفته ماند - محمد حسنین هیکل - ترجمه
حمید احمدی
- ۳۱ - سقوط شاه - فریدون هویدا
- ۳۲ - دولت و حکومت در ایران - دکتر شاپور رواسانی
- ۳۳ - از ظهور تا سقوط - اسناد لانه جاسوسی

- ۳۴ - روزشمار تاریخ ایران - از مشروطه تا انقلاب اسلامی - باقرعاقلی
- ۳۵ - تاریخ معاصر ایران - سیدجلال مدنی
- ۳۶ - احزاب سیاسی درایران - اسناد لانه جاسوسی
- ۳۷ - مجاهدان و شهیدان راه آزادی - شمس الدین امیرعلانی
- ۳۸ - خاطرات (آرانت هامر)
- ۳۹ - جنبش ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد - سرهنگ غلامرضا نجاتی
- ۴۰ - دیروز و فردا (سه گفتار درباره ایران انقلابی) - داریوش همایون
- ۴۱ - خاطرات اعزاز نیک پی
- ۴۲ - نقل مطالبی از مطبوعات داخلی و خارجی
- ۴۳ - گفتگوی نویسنده کتاب با مقامات و شخصیت های ایرانی

توضیح فرزند دکتر شریعتی

در صفحات ۲۱۰ و ۲۱۱ مطلبی از قول احسان شریعتی فرزند دکتر شریعتی از کیهان لندن ۱۰ مرداد ۱۳۷۰ نقل شده که در کیهان لندن روز ۱۴ شهریور ۱۳۷۰ یادآوری گردیده که احسان شریعتی با ارسال نامه ای انتساب مطلب را که بنام ایشان چاپ شده تکذیب نموده و تأکید کرده که نامه مزبور از طرف شخص دیگری نوشته شده است.



لطفاً پیش از مطالعه لغزش های تایی را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ث	۱۰	می شود	می شد
۸۴	۴	رابت	رابت
۱۰۰	۱۹	آمریکایها	آمریکائیاها
۱۴۲	۲۶	۲۵	۲۵۰۰
۱۵۱	۵	جمهور	جمهورفرانسه
۱۶۵	۲۰	حضرت	حضرت مسیح
۱۷۶	۲۵	حفظ و نظم	حفظ نظم
۱۷۶	۲۶	پراشوب	پراشوب را
۱۷۷	۲۳	آمده است	است
۱۷۹	۱۷	سربریده	سربریده
۲۲۰	۹	و صدام و	و صدام حسین
۲۲۳	۱۷	به پول	با پول
۲۶۱	۱۹	روزنامه	روزنامه
۲۶۹	۷	و و	و
۳۰۳	۷	شدند	شد
۳۵۸	۱	حسن	سید حسین
۴۱۰	۲۰	استبدد	استبداد
۴۱۵	۲۱	نبود	بود
۴۲۰	۱۸	بودم و	بودم
۴۲۰	۲۳	نامه علاء	نامه ای به علاء
۴۴۹	۱۲	ند	کنند
۴۶۲	۲۳	روحانیان	روحانیون
۴۹۱	۸	بین المللی	بین المجالس
۵۰۷	۳	احترام	اقدام